مقام ولایت

در

شعر نیما و جاودانگی او

احمد زمردیان
شیراز

هُنالِكَ الوَلايَةُ لِلّهِ الحَقِّ

مقام ولایت

در شرح

زیارت جامعهٔ کبیره

احمد زمردیان
شیراز

از آثار دیگر مؤلف که هرکدام تاکنون چندمرتبه
تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد
عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی
بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح
معارف الهی — شرح دعای سحر
پیام حق — دانستنیهائی از قرآن
علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل

طی نامه شماره ۹۹۴۸ مورخه ۶۳/۵/۱ اداره کل ارشاد اسلامی استان فارس
اجازه طبع این کتاب صادر و چاپ اول آن در شهریور ماه ۱۳۶۴
در چاپخانه موسوی شیراز پایان پذیرفت

تقدیم به : پیشگاه مقدس حضرت بقیة‌الله
حجة بن الحسن ولی عصر امام زمان
عجل الله تعالی فرجه

مطالعهٔ این کتاب

برای شناسائی مقام ائمه هدی علیهم السلام

لازم و ضروری است

جای این کتاب در کتابخانه های اسلامی
تاکنون خالی بوده است

مطالعه این کتاب مقدمه ای برای تحصیل ایمانی
ثابت و استوار است

بسم الله الرحمن الرحیم

چون این کتاب شریف مربوط به امر ولایت و امامت است، واین مسئله ازجمله مسائل عمده ومهم دین اسلام است، لذا دراین پیشگفتار اشاره مختصری به اصل موضوع کرده وتفصیل آنرا به متن کتاب وامیگذاریم، ازآن جهت که اگر بنا باشد مقدمه‌ای براین کتاب نوشته شود باید تمام مطالب کتاب را مقدمه قرار دهیم.

اکنون در اینجا باید این توجه را حاصل کرد که طبق آیات مربوطه قرآنی و روایات بیشمار، اصل مقام ولایت ازطرف ولی اعظم حضرت باریتعالی برسول اکرم و اوصیاء گرامیش اعطاء گردیده است، چون ولایت کلیهٔ الهیه مخصوص به ذات اقدس حضرت اوجل شأنه بوده وبا اراده خود این مقام منیع را به آن بزرگواران عطا فرموده است.

اما بنابر آنچه بعضی ازصاحبان تفاسیر متذکر شده‌اند: مقام ولایت خاص در دو مرتبه بسیار عالی است یکی ولایت تکوینی ودیگری ولایت تشریعی که خدایتعالی هردو موردرا به هر کس ازبندگان خود که خواهد وشایسته بداند عطا می‌فرماید، همچنانکه برگزیدگان خود را براین مقام رفیع مفتخر ساخته است.

در باب ولایت تکوینی اولیاء حق خاندان عصمت و طهارت ائمه هدی علیهم‌السلام بااشاره به آیات مربوطه قرآنی ، اخبار وروایات بقدری زیاد است که جای هیچگونه شك وتردیدی در آن راه نمی‌یابد وهمچنین در مورد ولایت تشریعی که آنهم ازجهتی مربوط به‌امر امامت وخلافت آن بزرگواران است ، ازنظرشیعیان واهل ایمان موضوعی حق وثابت و پابرجا می‌باشد .

واین‌معنا درهردومورد درضمن شرح فقرات‌زیارت بتفصیل درمتن کتاب آمده است وبطور کلی معانی (ولاء و ولایت و ولی) به وجه مبسوطی تشریح گردیده است .

ولی موضوعی را که دراین باره باید توجه داشت آنستکه دانسته شود ائمه هدی علیهم‌السلام صاحب‌مسند ومقام ولایت تکوینی ودارای منصب ورتبه ولایت تشریعی از جانب پروردگار عالم هستند وبه اذن و فرمان الهی عالم در اختیار وقبضه اقتدار آن بزرگواران بوده ومیباشد: یعنی هرقدرت وتصرفی که به انبیاء واولیاء علیهم‌السلام داده‌شود همه مربوط به اذن وفرمان مستمرالهی است و با لطف وعنایت اومی‌توانند درممکنات تصرف نمایند چون هر کس در هرمقام ومرتبه‌ای که باشد بخودی خود نمی‌تواند بدون اذن خدایتعالی کوچکترین کاری که مربوط بعالم تکوین باشد انجام دهد ، وازطرف دیگر هریك ازاولیاء حق که‌ولایت تکوینی داشته‌اند ، ولایت جزئی وخاص بوده وولایت تام‌ومطلق غیر آنچه مخصوص ذات اقدس الهی است به‌موهبت بر آنها تفویض می گردد .

البته اعتقاد حقه‌شیعیان هم برهمین معنا میباشد که‌انبیاء واوصیاء علیهم‌السلام را بنده خدا می‌دانند که از ناحیه اوسبحانه وتعالی به افتخارمقام نبوت و ولایت رسیده ومبعوث به‌هدایت خلق شده‌اند و در حدود اختیارات تفویضی بدون وسائل و وسائط بجمیع ممکنات و موجودات تصرف دارند ، همچنانکه کوران را بینا می کنند ، بیماران را شفا می‌دهند ، مردگانرا زنده می کنند ،

خبر از غیب وپنهانیها می‌دهند و بسیار ازمعجزات که‌در باره آنان شنیده‌اید که در زمان حیات وممات ایشان بظهور پیوسته است .

و **اما** درباره ولایت تشریعی باید گفت که این همان مقام رهبری وسر ـ پرستی و زمامداری است که آنان واجد شرایط این مقام بوده و به این موهبت عظمی منصوب شده‌اند ویا به اعتبار دیگر اشاره این مقام بهمان عهده‌دار بودن وعمل کردن بقوانین شریعت و بکاربستن دستورات الهی و اجرای برنامه‌های دینی میباشد وبطور کلی ولایت تشریعی ازفروع ولایت تکوینی بوده‌وهیچگاه جدا از آن نبوده است .

آنانکه آشنا به مقامات عالیه آن ذوات مقدسه هستند هیچگونه شك و تردیدی در این امر نداشته و احتیاجی بر اقامه دلیل بر اثبات شئون و مقامات ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام ندارند . (۱)

آنان می‌دانند از همان روز که رسول اکرم در انتصاب علی علیه‌السلام به منصب خلافت، فرمود. **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** ، این امر تثبیت و تأیید گردید ، بلکه ازهمان روز که پیغمبرخاتم از بیان قول حق‌تعالی فرمود: **یا ایها الناس انی رسول‌الله الیکم جمیعاً** ، ای مردم جهان بدانید که من فرستاده از جانب خدا بسوی همه شما هستم ، ودر این بیانیه رسالت خود را به تمام جهانیان ابلاغ فرمود، پس با انتصاب علی‌علیه‌السلام ویازده فرزند گرامیش بمقام قائم‌مقامی خود تمام اهل‌عالم زیرپوشش ولایت‌آن بزرگواران درآمدند یعنی‌نه تنها فرمانروائی‌وکارگزاری برمسلمانان دارند بلکه با توجه به کریمه (**یا ایها الناس**) آنان ولی و سرپرست برتمام افراد جهان بوده و مصداق این

(۱) درکتاب شریف (دلائل الولایة) درموضوع ولایت تکوینی وتشریعی ازنظر قرآن و روایات بوجه گسترده‌ای در چند صد صفحه توضیحات قابل توجهی داده است که‌در اینجا هم اشاره به چند عبارت کوتاه ازمطالب آن شده‌است ، طالبین میتوانند برای اطلاع کامل به آن کتاب مراجعه نمایند .

معنا در زمان ظهور امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه بخوبی ظاهر و آشکار خواهد گردید.

حاصل آنکه مطالب این کتاب درشرح زیارت جامعه کبیره مقام ولایت مطلقه ائمه هدی را در ولایت تکوینی و ولایت تشریعی روشن می‌دارد.

موضوع دیگر در مقدمه کتاب دربارهٔ زیارت است

زیارت دراصطلاح به‌معنی دیدار کردن‌ازشخص بزرگ و حضور در نزد مزور بقصد ملاقات و تحیت گفتن است، و این امر در نزد دوستان موضوعی عادی و روزمره است، ولی درمورد انبیاء وائمه هدی علیهم‌السلام درجلوه گاه خاصی قرار دارد که حاکی ازظهور عشق ومحبت و رمز فرمانبرداری واطاعت است.

کسانیکه واله و شیدای محبوبی هستند هرآن مترصدند که در محضر دوستدار خود حضور بهمرسانند وباعرض ادب بروز ارادت نمایند، وچه بهتر که کلام خود را با درود و تحیت آغاز نمایند.

با آنکه در بارهٔ زیارت ائمه هدی گفته‌اند به مجرد حضور نزد آن بزرگواران، بلکه بمجرد توجه دل بسوی آنان دیدار و زیارت تحقق حاصل می‌نماید وشرح این معنا در متن کتاب آمده است که‌حتی امام علیه‌السلام حی ومیت ندارد وباآن تصرفی که ازجنبه ولایت تکوینی به اذن خدایتعالی برعالم دارد کلام مارا می‌شنود وجواب می‌دهد، ولی‌چه بهتر که سالکان طریق الی‌الله ومحبان ودوستان برگزیدگان خدا برای تقرب بیشتر وبه منظور دیدار و زیارت محبوب خود بهترین کلام را انتخاب کرده و درمحضر مبارکشان عرض ارادت نمایند، وچه خوب که طریق زیارت ونحوهٔ آنرا ازخودآن بزرگواران تعلیم گرفته و آنچه خود برای جلب محبت دو جانبه دستور داده‌اند به آن

عمل نمایند.

اینستکه تمام بزرگان اتفاق دارند که بهترین زیارت، زیارت جامعه کبیره است که احسن واکمل زیارات است وازنظر مضامین عالیه آن وفصاحت و بلاغت نظیرندارد، چون زائر گذشته از اظهار تحیت ودرود ومکالمه با ائمه هدی بیان مقامات و شئونات ایشانرا در مقام ولایت و امامت می‌ستاید و شأن و مرتبه‌ای که در نزد خدایتعالی دارند آشکار می‌دارد واز این‌طریق خود را به مقام قرب حقتعالی نزدیك نموده و ازهمه بالاتر به‌معرفت وشناسائی امام آشنائی کامل حاصل می‌نماید.

وازجمله اسناد موثقی که‌درسند ومدرك این‌زیارت رسیده است، آنستکه شیخ اجل محمدبن علی‌بن بابویه معروف به شیخ صدوق در کتاب «من‌لایحضره الفقیه» وهمچنین شیخ اجل، محمدبن‌الحسن الطوسی «شیخ طوسی» در کتاب «تهذیب» ازمحمدبن اسمعیل برمکی‌واوازموسی‌بن‌عبدالله‌النخعی نقل کرده‌اند که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام علی‌نقی علیه‌السلام که یابن‌رسول‌الله مرا تعلیم فرما زیارتی بابلاغت که کامل باشد، که هر گاه خواستم زیارت کنم یکی ازشما را آنرا بخوانم، پس آن بزرگوار طبق آدابی تعلم فرمود: که‌این «زیارت جامعه کبیره» رابخواند (وآداب‌آن در مفاتیح و کتب مربوطه‌دیگر مذکور است).

اخبار و روایات بسیاری در مورد این زیارت وارد شده است، وحتی داستانهائی ازبزرگان درمورد کراماتی که ازخواندن این زیارت درمقام‌توسل بعمل‌آمده نقل کرده‌اند که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست.

ولی همینقدر گفته میشود که‌بسیار شایسته است که زائردراماکن‌مشرفه چه درقبرستان بقیع وچه درعتبات عالیات وچه درمشهد مقدس از خواندن این زیارت غفلت ننماید، چون برسایر زیارات دیگر ترجیح دارد حتی برزیارات

مخصوصه هریك از آن بزرگواران ، و باید دانست همانطور که از نام شریف این زیارت برمی آید مضامین آن جامع جمیع خصوصیات دربارهٔ ائمه هدی بوده ، که در مرتبه اول عقاید زائر را در امر ولایت وامامت تثبیت کرده و همچنین باعث نورانیت وصفای باطن اوشده و به عوالمی معنوی خارج ازهیاهو و جنجال اورا آشنا کرده و به صحنه محبت ومعنویت مشتاق می‌سازد.

واز آن گذشته توجه به این زیارت برای گشایش درامور وتوسل بسوی حضرت باریتعالی بسیار مؤثر بوده ، وچه بسا از این راه کارهای مهم و حوائج زائر هرقدر هم که مورد اهمیت باشد بـر آورده شده و بهره‌مندی کامل حاصل می‌نماید .

همچنانکه این موضوع بارها باتوسل به هریك از ائمه اطهار برای خود نگارنده بوقوع پیوسته و دلیل روشن آن همین موفقیت واقـدام به‌شرح ایـن زیارت است که باوجود ضعف و ناتوانی و باتمام بی‌بضاعتی مشمول نظر خاص آن بزرگواران شده و با عنایت حق توفیق درچنین امر خطیری حاصل گردیده‌است واکنون دراین امر ازساحت قدس الهی واولیاء برحقش پوزش ومعذرت طلبیده واگر قصور و لغزشی درآن واقع شده طلب عفو و بخشش مینماید .

اما آنچه که نگارنده درصدد تحقیق برآمده است تا کنون بیشتر ازچند شرح مختصر براین زیارت نوشته نشده که بعضی به‌عربی و برخی بفارسی میباشد والبته ممکن‌است در کتابخانه‌های معتبر شروح دیگری یاخطی یاچاپی موجود باشد ولی این بی‌بضاعت ندیده است . با اینحال می‌توان گفت که شاید تا بحال شرحی به زیارت جامعه کبیره براین سبك « در کتاب حاضر» نوشته نشده باشد و این امیدواری حاصل‌است که بعداز این بزرگانی پرتوان که درمرتبه علم و عرفان پهلوان باشندحق این‌زیارت را ادا کرده وشروح مبسوطی برآن بنگارند.

این نکته راهم باید توجه داشت که چون مضامین عالیه این‌زیارت سرشار

از مطالب عرفانی و در سطحی بسیارعالی است و بنابر آنچه دراصطلاحات عرفا چه درعربی وچه در فارسی دراینگونه موارد الفاظ خاصی‌استعمال می‌شود که درك آن برای عموم و برای آنانکه به‌مکتب عرفان آشنائی ندارند قدری‌مشکل است ، لذا در شرح فقرات زیارت در این کتاب شریف بسیار سعی شده است که حتی‌الامکان از مطالب پیچیده و کلمات ناشناخته خودداری شود و با درنظر گرفتن این معنا که جنبه عرفانی آنهم محفوظ باشد عبارات طوری تنظیم شده است که عموم علاقه‌مندان بتوانند از آن بهره گیری کرده و برای درك معانی در زحمت نباشند ، یعنی بتوانند روح معانی را در قلوب خود منعکس نمایند چون اصل منظور ، قلم‌فرسائی نبوده بلکه مقصدبر آنستکه شناسائی مقام‌ولایت وامامت ائمه معصومین علیهم‌السلام با ساده‌ترین وجهی ارائه شود .

بنابراین تنها تقاضای نگارنده براینستکه اهل ایمان و محبان خاندان عصمت و طهارت اولا این زیارت رادر تمام اماکن‌مشرفه باآداب مخصوصه‌خود بخوانند بخصوص درمشهد مقدس در حضور حضرت ثامن‌الائمه امام رضا علیه ـ السلام که‌در آن مقام تأثیر بسیار عجیبی دارد . و درثانی قبل ازتشرف به مشاهد شریفه وخواندن زیارت این کتاب را مطالعه نمایند تابامعرفت کامل ازفیوضات آن بهره‌مند گردند .

امید است که این خدمت مورد توجه امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه قرار گرفته و عموم شیعیان از آن بهره گیری نمایند و از خوانندگان عزیز تقاضا میشود که شارح را از دعای خیر فراموش ننمایند .

سلام برمحبان و دوستداران اولیاء حق

احمد زمردیان ـ شیراز

شناسائی امـام دهـم علیه‌السلام

درمورد مقام ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام مختصری‌در پیشگفتار وبطور تفصیل در متن کتاب آمده است ، چون یکی از وظائف اهل ایمان شناسائی آن بزرگواران از تمام جهـات است واصل موضوع این کتاب مربوط بـه سخنان امام دهم حضرت هادی ، امام علی‌نقی فرزند برومنـد حضرت امام محمد تقـی علیهما سلام میباشد، لذا شرح کوتاهی از تاریخ ولادت وشهادت وفضائل واخلاق آنجنـاب را در اینجا یـادآور شده تـا خواننده حداقـل اطلاع در این مـورد داشته باشد .

البته کتابهای بسیاری در شرح کامل زندگانی آن بزرگوار نوشته شده که‌از جمله : **کشف‌الغمه فی معـرفةالائمه ، و منتهی‌الامال** و همچنین کتاب **امام هادی و نهضت علویان** که دراین کتب و کتابهای دیگر روایات بسیاری ازبزرگان همچنان ، شیخ طوسی وقطب راوندی وابن شهر آشوب وشیخ صدوق و بسیاری دیگر نقل‌شده است که دراینجا با اشاره به مطالب همان کتب به‌ذکر مختصری در این باره میپردازیم .

نـام شریف آن حضرت علی علیه‌السلام و کنیت او ابوالحسن و چون حضرت امام موسی و امام رضا علیهماالسلام را نیز ابو الحسن میگفتند از جهت تعیین آنجناب را ابوالحسن الثالث میگویند ، و مشهورتـرین لقب آنجناب : نـقی و هـادی و متوکل است .

ولادت با سعادت آنحضرت به روایتی در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ ازهجرت وبه روایت دیگر در مـاه رجب سال ۲۱۴ بوده است کـه در حوالی مدینـه در موضعی که آنرا « صریا » گویند آن بزرگوار دنیا را بـه نور پر فروغ خود روشن فرمود .

شهادت آنجناب در سنه ۲۵۴ هجری بوده که درروز آن اختلاف است ، سن شریفش به روایتی طبق تاریخ ولادت ۴۲ سال بوده است که در زمان وفات پدر بزرگوارش تقریباً هشت سال وپنج ماه از عمر شریفش گذشته بوده که به منصب جلیل امامت کبری وخلافت عظمی سرافراز گردیده ، بنابراین مدت امامت آن جناب سی‌و سه سال بوده است .

کرامات و معجزات آنحضرت بسیار است که در کتب مربوطه نقل شده و در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست .

مکارم اخلاق ومناقب وفضائل آن بزرگوار در حدیست که چندین کتاب را در برمیگیرد ، همچنانکه در علم وحکمت همانند پدر واجداد پاکش متبحر بوده وپیوسته در راه تعلیم و آموزش به طالبان دانش وحقیقت جویان بوده است وهمچنین در ارشاد و ارائه راه مستقیم و طریق حق و عدل برای رهروان راه حقیقت وپویندگان راه سعادت بسیار کوشا بوده و درتمام دوران زندگانی خود به هدایت و روشنگری جامعه ، مشغول بوده است .

فضل و دانش آن پیشوای عالیقدر بر اوج قلل بلند پایه عالم بشریت نقش بسته بوده و رشته‌های مشعشع آن برافتران آسمان سرمیسائید ، نیکیها و اخلاق پسندیده او را نمیتوان در شمار آورد ، اما میتوان به افتخار آمیزترین آنها که موجب حیرت است بسنده کرد ، فضیلتی نیست که برای آن‌بزرگوار نتوان بحساب آورد اوجمیع صفات نیك ومفاخر معنوی را یکجا درخود داشت.

خلاصه اینکه او علیه‌السلام براساس سرشتی پاك و بی‌آلایش شایسته هر گونه احترام وتجلیل بوده وبا درایت و هشیاری وآگاهی نمونه بارز وشاخصی در میان اجتماع ودارای نبوغ خاص ملهم از فیوضات الهی در همه جهات بوده و یکی ازپیشگامان مبارزاتی علیه ستم و تجاوزهای دستگاه خلافتهای طاغوتی در عصر خود بوده است .

امام هادی علیه‌السلام در زمینه صفات خداوند و تنزیه و تقدیس پروردگار مطالبی در سطح عالی دارد که در « تحف العقول » آمده است و همچنین در رد پیروان معتقد به جبر وتفویض واثبات عدل وحد مابین جبر و تفویض رساله‌ای از آن بزرگوار برجای مانده است که از فرازهای شگفت‌آور دوره امامت او محسوب میشود ومورد توجه و تعمق میباشد .

کتابهائی که تاریخ و سیره مجموعه کلام گهربار امام هادی علیه‌السلام را گردآوری کرده‌اند بسیار زیاد و مفصل است که تفسیر آنها نیازمند به‌چندین کتاب دارد تا بتوان به بیان حقیقت آنها پرداخت .

حاصل آنکه برای شناسائی آن بزرگوار توجه بهمین کلمات گهربار در کتاب حاضر (شرح زیارت جامعه کبیره) ازبیانات جواهر آسای آنحضرت کافی است که هم ازنظر مقام توحید ونبوت و هم از نظر مقام ولایت و امامت و خلافت خود و اجداد بزرگوارش و فرزندان گرامیش حق معنا را تمام کرده و شخصیت خود را بجهانیان معرفی کرده است که دیگر احتیاج بهیچگونه معرفی او علیه‌السلام در این باره نیست .

در پایان این بحث گفته میشود که آنحضرت در دوران خلافت مأمون و زمان معتصم و واثق ومتوکل و منتصر و مستعین ومعتز که همه ازخلفای ناحق بودند عمر شریف خود را گذرانیده ودر ایام « معتز » آن بزرگوار رابطریقی مسموم کردند و بشهادت رسانیدند .

مدفن مبارك آن‌حضرت در خانه خود واقع در سرمن رأی « سامره » میباشد که زیارتگاه شیعیان جهان و مورد توجه و رفت و آمد فرشتگان و سالکین الی‌الله و مشتاقان خاندان عصمت وطهارت علیهم‌السلام میباشد .

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب

اصل موضوع این کتاب زیارت جامعه کبیره از بیانات حضرت هادی امام علی نقی علیه‌السلام است .

درشرح این زیارت صدها آیات قرآنی که ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با بیانات امام علیه‌السلام داشته مورد تفسیر و تأویل قرار گرفته که در واقع قرآن و مقام شامخ عترت را بهم پیوند داده است .

بنابراین مأخذ تفسیر آیات قرآنی از بعضی از تفاسیر معتبر است : از جمله : تفسیر ، المیزان ، و تفسیر رازی و تفسیر لاهیجی ومجمع‌البیان ، وتفسیر نمونه ، و منهج‌الصادقین ، و تفسیر جامع و تفاسیر دیگر وهمچنین از کتب نهج‌ـ البلاغه ، وصحیفه سجادیه و اصول کافی و کتب دیگر از معاصرین که اغلب نام آنها در متن ذکر شده است .

اشعار این کتاب از نگارنده است که اگر تمام ابیات آنرا گرد هم آورند خود شرحی منظوم از زیارت جامعه و اشاره به ترجمه فقرات زیارت و تفسیر آیات مربوطه قرآنی است .

امید است که مورد نظر ائمه هدی بخصوص حضرت امام ولی‌عصر ارواح العالمین له‌الفدا قرار گیرد .

✡ « بسمه تعالـی » ✡

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

درود برشما ای خاندان نبوت .

سلام ، چه معنا دارد ؟

در اولین فقره در این زیارت سه موضوع مهـم قابل تـوجه است که بطور خلاصه مـورد بحث قـرار میگیرد .

اول : در معنای سلام است ، دوم آنکه چگونـه بـه انبیا و ائمـه هـدی سلام‌الله علیهم اجمعین سلام میرسد . سوم : خانـدان رسول اکرم چه کسانـی هستند .

اما در معنای اول : سلام یعنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی ، و بر معنای‌دیگر: درود وتحیت فرستادن است، زمانیکه گفته‌میشود **«السلام علیك»** روح معنا چنان است : که خدا تو را از تمام آفات و بلیات محفوظ و سلامت بدارد واز هرنوع ناراحتی و گزند روحی وجسمی بر کنار دارد ، خدا تورا در رحمت واسعه خود جایگزین نماید .

ونیز چنین گفته‌اند : (سلام) اظهار محبت ونیکی کردن و برای تسخیر قلوب و جذب محبت درمیـان اهل ایمـان است وهمچنین نمایانـگر تواضع و فروتنی است دربرابر اولیاء حق وآنهائی که دوست خدا و خدا آنان رادوست داشته است .

در **تفسیر مجمع البیان** آورده است که : سلام در لغت بـه چهـار معنی

آمده است .

۱ ـ مصدر ، ۲ ـ جمع سلامت ، ۳ ـ اسمی از اسماء الهی ، ۴ ـ نام درختی است .

هر گاه این کلمه به معنای مصدری بکار رود ، دعائی است برای انسان که از آفات سالم بماند ، هر گاه نام خدا باشد معنی آن مالك سلامت وخلاصی از مکروه است ، و درختی که نامش « سلام » است درختی قوی میباشد که بر اثر نیروی خود از آفتها سالم است ، و نیز صلح را هم سلام و (سلم) مینامند زیرا معنای آن سلامت ازشر است .

در قاموس قرآن آمده است : سلام یکدفعه سلام « خارجی » است بمعنای سلامت‌مثل : س ۵۰ ی ۳۷ **ادخلوها بسلام ذلك یوم الخلود** ، یعنی بسلامت وارد بهشت شوید آن روز خلود است ، و آیات دیگری قریب بهمین مضمون شاهد آورده است ، و گاهی سلام « سلام » قولی است مثل آیه شریفه که‌میفرماید: س۶ی۵۴ **واذا جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل‌سلام علیکم ....** یعنی کسانیکه بآیات ما ایمان‌آورده‌اند هر گاه نزد تو آیند بگو: سلام برشما ، و این اشاره برآنستکه : سلامت باد از خدا برشما ، و چون از جانب خداست لذا تحیتی با برکت و پاك و دلچسب است ، چنانکه در جائی دیگر میفرماید : س۲۴ ی ۶۱ **فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة ....** یعنی چون داخل شوید در خانه‌ها خویشتن را سلام کنید (یا بر اهل آن خانه سلام کنید) که درودی ازجانب خدا و مبارك و پاکیزه است .

و باید دانست که « سلام » اشاره بیکی از اسمای الهی است ، همچنانکه در آیه شریفه میفرماید : س ۵۹ ی ۲۳ **هوالله الذی لا اله الا هوالملك القدوس السلام ....** یعنی خدا که هیچ معبودی جز او نیست منزه است ، سلام و ایمنی ده است .

در اینجا : در تفسیر ، المیزان آورده است که سلام بمعنای کسی است که باسلام و عافیت بتو برخورد کند نه باجنگ و ستیز ویا شر وضرر .

راغب ؛ گوید : علت توصیف خداوند بسلام آنستکه عیوب و آفات بحضرتش راه ندارد، چنانکه بخلایق میرسد، دراینصورت سلام بمعنی سالم است.

خلاصه آنکه معنی سلام یاسلامت دهنده ویاسالم ازهر عیب است .

با توجه باین معانی در باره سلام اهمیت اولین فقره از زیارت که عرض میکند (**السلام علیکم یا اهل بیت النبوة**) بعداً روشن خواهد شد ،

اهمیت (سلام) در نزد رسول اکرم (ص)

در بعضی ازتفاسیر درذیل آیه شریفه : س۲۴ی۶۱ **فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم ....** از عبداله مسعود روایتی نقل کرده‌اند که رسول (ص) فرمود : **«السلام اسم من اسماء الله فافشوه»** سلام نامیست از نامهای خدا ، پس افشا کنید و آشکار سازید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی بگذرد و برایشان سلام کند و آنان جواب اودهند ، بر آنان مزیت درجه داشته باشد ، و اگر آنان جواب ندهند جواب دهند او را آنانکه از ایشان بهتر و فاضلتر وپاکیزه‌ترند ، یعنی فرشتگان اورا جواب دهند .

در خبر آمده است : میان آنکس که سلام میکند و آنکس که جواب میدهد صد جزء ثواب باشد که نود و نه جزء برای آنکس که سلام میکند میباشد ویك جزء برای آنکس که جواب میدهد ،

در تفسیرمنهج الصادقین آورده : رسول اکرم براهل ایمان پیش سلام بود ومیفرمود شکر خدا را که در امت من جماعتی را پدید کرده که به امراو سبحانه وتعالی من ابتدا بسلام کنم برایشان

در اصول کافی آورده است : رسول خدا فرمود : سلام کردن مستحب

است و رد سلام واجب است ، و بهمین سند فرمود : هر کس سلام نکرده آغاز سخن کند پاسخش ندهید ، ونیز فرمود : پیش‌از سخن گفتن بسلام کردن آغاز کنید و هر کس سلام نکرده آغاز سخن کند بـه او پاسخ ندهیـد ، و همچنین فرمود : نزدیکترین مردم بخدا و رسولش کسی است که آغاز بسلام کند .

بنابراین از این بیانات اهمیت اولین فقره زیارت دراین بخش که آغاز بسلام است روشن خواهد گردید .

تحیت اهل بهشت بر یکدیگر سلام است :

خدایتعالی درقرآن مجید دربارهٔ قسمتی ازآنچه دربهشت میگذرد در چند مورد چنین آورده است که وسیله ارتباط اهل بهشت با یکدیگر سلام است ، و در جائی بهشت را سرای سلامت و « **دارالسلام** » نامیده است همچنانکه فرمـود : س ۶ ی ۱۲۷ **لهم دارالسلام عند ربهم ....** کـه در مقدمه آیه اشاره میفرماید : برای گروه متذکران است سرای بـا سلامت از آفات وخالص از مکاره وخوف انقطاع ، یا سرائیکه تحیت ایشان در آن سـلام باشد ، یا جائی که‌در کمال آرامش و خالی از هر گونه تشویش‌وپریشانی باشد، وشاید این معنا اشاره برآیه شریفه دیگرباشد که میفرماید : س۱۴ی۲۳ **خالدین فیها باذن ربهـم تحیتهم فیها سلام** بعضی از مفسران گفته‌اند: درآن سرای جاوید تحیت ملائکه برایشان یا تحیت خدا بر ایشان یا تحیت‌هر یك از بهشتیان بریکدیگر ، سلام باشـد . و از همین جهت است که بهشت را دارالسلام میخوانند و خدایتعالی بندگان خود را بـه آن مقـام دعوت کـرده میفرماید : س ۱۰ ی ۲۵ **والله یدعوا الی دارالسلام** که درآن مقـام ازجـانب پروردگار مهربان تحیتی مشعر بر امنیت و سلامت بر بهشتیان فرستاده میشود وبر این قول با کرامت سرافراز میشوند که میفرماید : س ۳۶ ی ۵۸

سلام قولا من رب رحیم .

در تفسیر منهج الصادقین در ذیل آیه شریفه آورده است ؛ پیغمبر فرمود : اهل بهشت خود در نعیم مستغرق باشند که ناگاه نوری بـرایشان ساطع ولامع گردد وچون سر بالا کنند از آن نور آواز آید که: **السلام علیکم یا اهل الجنة**

بعضی چنین گفته‌اند : که‌خدایتعالی بواسطه ملائکه بر اهل بهشت سلام کند براین معنا که فرشتگان سلام خدا را به ایشان رسانند ، یاآنکه هر وقت ملائکه بزیارت آنها آیند بر این عبارت به ایشان سلام کنند (**سلام علیکم من ربکم الرحیم**)

قرآن مجید در جای دیگر عبارت سلام را بر وجه دیگر متذکر شده و در بارهٔ گروهی ازصابرین و استقامت کنندگان در راه انجام وظیفه میفرماید : س ۱۳ ی ۲۴ **سلام علیکم بما صبر تم فنعـم عقبی الدار** ، سلام برشما بخاطر صبر واستقامتتان چه سرانجام خوبی نصیب شما شد .

اما موضوع قابل توجه دراین بحث آنستکه اولین برخورد اهل تقوی در بهشت بکلمهٔ « سلام » است ، همچنانکه بمجـرد ورود در آن مقـام دربانان و خازنـان آن سرای جاویـد براین وجه ازایشان استقبال کنند وچنین گویند: س۳۹ی۷۳ **سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین** یعنی‌سلامتی‌وایمنی وتحیت و رحمت از جانب خدا برشما باد که پاکیزه است برشما این مقام مسرت فرجام ، پس درآئید درآن در حالیکه جاوید باشید .

حاصل آنکه در مسئلهٔ سلام که آنهمه از نظر قرآن و پیشوایان دیـن تأکید شده است که اهل ایمان بایکدیگرسلام کنند این موضوع دردارآخرت بقدری در مرتبه اهمیت است که اهل بهشت در آن سرای جاوید پیوسته با هم سلام کنند ، همچنانکه خدایتعالی در جائی فرمود : س ۵۶ ی ۲۶ **لا یسمعـون فیها لغواً ولا تأثیماً، الا قیلا سلاماً سلاماً** . که نشنوند سخن بیهوده در بهشت

مگر آنکه استماع سلام کنند ، وشاید آنانکه در این دنیا ازروی حسن ادب ونیکوئی اخلاق که موجب مزیت نجابت است بایکدیگر سلام میکنند بخصوص آنانکه بر ارواح و اجساد پاك انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام ومؤمنین تحیت ودرود میفرستندپاداش واثراین عمل نیك را در آن سرای جاوید بروجه بهتری دریابند.

شاهد کلام در امر سلام در این بیان گسترده برسر همین موضوع است . که آیا نتیجه از ارسال درود و تحیت به ائمه هدی در اولین فقره این زیارت چیست ؟

شاید با توجه بهاین آیه شریفه موضوع روشن گردد که خدایتعالی در جائی فرمود: س ۴ ی ۸۶ **واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها ....** اشاره براینکه هنگامیکه کسی بشما تحیت گوید پاسخ دهید اورا به نیکوتر از آن یالااقل بهمان گونه که تحیت گفته است .

بنابراین زمانیکه گفته میشود : **السلام علیکم یا اهل بیت النبوة** ، ویا **السلام علیك یا ابا عبدالله** ، از شأن آن بزرگواران است که درود و تحیتی بهتر ونیکوتر بزائران خود پاسخ دهند ، چون این خود دستور الهی است .

نگارنده در این معنا با کمال احتیاط میگوید که پاسخ بهتر در مورد تحیت از طرف آن بزرگواران همان نظر توجه ایشان بخواسته‌های زائران در امر وسیله است ، ویا به اعتبار دیگر نتیجه حاصله در مورد جواب بهتر در همان سرای جاوید در « دارالسلام » است که پاسخ سلام نیکوتر رابوسیله‌امر شفاعت جبران خواهند کرد . بنابراین باید با حالت توجه عرض کرد :

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

☆ ☆ ☆

خدایتعالی بعضی ازانبیاء خود را به کلمه سلام ثنا گفته است

اینکه دیده میشود در قرآن مجید خدایتعالی خود به انبیاء درود فرستاده اثراتی بر آن مترتب است، تا اهل‌ایمان از آن پیروی کرده و به اولیاء حق چه‌زنده و چه از دنیا گذشته درود فرستند ، بخصوص اینکه در جائی‌میفرماید: س۳۷ی۷۹ **سلام علی نوح فی‌العالمین ،** سلام وتحیت برنوح باد در میان عالمیان ، گویا اشاره بر آنستکه خدایتعالی از ناحیه تمام امت بشری برنوح درود فرستاده است .

وهمچنین درآیات دیگر آمده است: س ۳۷ ی۱۰۹ **سلام علی ابراهیم ، و سلام علی موسی و هرون ،** و بطور کلی فرمود : **وسلام علی المرسلین ،** یعنی تحیت و ثنای بی‌نهایت از جانب ما به ابراهیم وسلام بر موسی وهارون و خلاصه سلام بر همه رسولان وپیمبران باد .

آنچه در این مورد در مرتبه اهمیت است و ارتباط مستقیم بفقره مورد شرح داردآنستکه خدایتعالی‌درجائی‌فرمود: س۳۷ ی۱۳۰ **سلام علی ال یاسین** یعنی سلام و مکرمت بر الیاس ، ولی شاهد براینستکه بعضی از مفسران این‌آیه شریفه را **سلام علی آل یاسین** خوانده‌اند که مرادآل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است ، ومؤید آنستکه از طرف شیعه و اهل سنت و جماعت بصحت پیوسته است که مراد از(یس) محمد (ص) است ومراد ازآل‌یاسین آل محمد (ص) میباشد.

در کتاب معانی : بسندخود از قادح ازامام صادق علیه‌السلام از پدرش ازپدران بزرگوارش از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : معنای آیه (سلام علی آل یاسین) سلام برما آل محمد است ، چون مراد بکلمه (یس) رسول خدا (ص) است .

در تفسیر ، المیزان آورده است که در کتاب عیون اخبارالرضا نظیر این‌حدیث روایت شده والبته این دو روایت براین مبنی صحیح است که‌ما آیه

را بصورت (آل یاسین) بخوانیم همچنانکه درقرائت ؛ نافع وابن عامر ویعقوب و زید اینطور قرائت شده .

بنابراین دراولین فقره ایـن زیارت که گفته میشود (**السلام علیکم یا اهل بیت النبـوة**) اشاره برهمین است که خدایتعالی بر آلمحمد (ص) درود فرستاد است .

سلام ما چگونه برانبیاء و اولیاء خدا می‌رسد ؟!

این نکته قابل توجه است که آیا چگونه درود و تحیت ما بر انبیاء و ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین میرسد ؛ در حالیکه از این جهان گذشته و ما آنها را نمی‌بینیم، وآیا چگونه‌میتوان این‌اعتقاد را حاصل کرد که آن بزرگواران گذشته از اینکه سلام ما را میشنوند آنـرا هم بلاجواب نمیگذارند .

قرآن کریم دراین مورد اشاراتی دارد که بطور کلی چنین میرساند که روح آدمی پس از مرگ در عالم بقا وتجرد ودر مرحله دیگری قرارمیگیرد که از حیات خاصی برخوردار میشود .

لذا میتوان گفت ارواح آنها کـه در ایـن جهان مورد لطف و عنـایت پروردگاری بوده و در مرتبه ایمان مزایائی بـر سایرین داشته و مـورد خاص رحمت الهی قرار گرفته‌اند ؛ در عالم پس از مرگ ارتباط آنـان از عالم دنیـا قطع نشده وشایدبعضی درمرحله‌ای باشند که‌حتی باذن خدایتعالی تصرف براین عالم داشته وناظر اعمال زندگان باشند ؛ وشرح این معنا بتفصیل بعداً در جمله (**و ارواحکم فی الارواح**) بیاید.

اینکه بعضی از ناآگاهـان منکرنـد بر اینکه بـر زیارت قبور انبیـاء و سلام بر ائمه هدی اثری مترتب نیست ، این البته از نظر بی اعتقادی بدین و

بی‌اطلاعی ایشان است ، چون آنکس که خدا را از روی حقیقت شناخت و اطاعت رسول او را برخود واجب دانست هیچگاه گفته قرآن را داستان باور نکردنی نمیپندارد .

مگر قرآن در شأن مردان خدا و گروه سعدا که بفیض شهادت نائل شده‌اند نگفته است که ایشان نمرده‌اندبلکه زنده هستند ومتنعم بنعمتهای الهی میباشند . همان آیه شریفه که بسیار ورد زبان خاص و عام است و میفرماید : س ۳ ی ۱۶۹ **ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتاً ، بل احیاء عند ربهم یرزقون** ، اشاره براینستکه‌هرگز گمان نکنیدآنانکه درراه خدا کشته شدند مردگانند بلکه آنها زنده‌اند ودر نزد پروردگارشان متنعمند .

پس چگونه است که بعضی از بیخردان نمیخواهند باور کنند : زمانیکه گفته میشود : **السلام علیك یا امیرالمؤمنین والسلام علیك یا ابا عبدالله** این دو شهید بزرگوار سلام را بلاجواب نمیگذارند ، بلکه پاسخی بهتر و نیکوتر خواهند داد .

آری برادر من : پیغمبر و امام حی و میت از این جهت ندارند ، بلکه عموم اهل ایمان که حجاب این عالم را دریده و خود را بعالم پس از مرگ میسپارند ناظر اعمال زندگان بوده و از مجهولات این عالم به اذن خدایتعالی با خبرند .

شاید بعضی از عبارت زیارات شاهد این معنا باشد که عرض میشود :

و اعلم ان رسولك و خلفائك علیهم السلام احیاء عندك یرزقون یرون مقامی ویسمعون کلامی ویردون سلامی ....

بلی چنین است !! پیغمبر وامام سلام ما را میشنوند وجواب آنرا بمصداق آیه شریفه (**فحیوا باحسن منها اوردوها**) بوجه بهتر ونیکوتری میرسانند.

اکنون که دانسته شد ؛ بندگان خاص خدا در عالم پس از مرگ براین

عالم ارتباط داشته و به ندای محبان خود پاسخ میدهند چه خوب است با کمال توجه عرض کنیم : السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

تعبیر دیگری در معنای سلام در مورد ائمه اطهار(ع)

در شرح فقرات این زیارت اشارات دقیقی در کار است که شاید برای بعضی که آشنائی کامل به مقام شامخ ولایت ندارند قابل درك نباشد ، اکنون از بعد دیگری به بررسی این معنا میپردازیم .

با توجه به این موضوع در قاموس قرآن در باره معنی سلام آمده است که « تسلیم » گاهی بمعنی سلام کردن است و به آیه شریفه استناد کرده که میفرماید س ۳۳ ی ۵۶ **یا ایهاالذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیماً** ، یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بر پیغمبر اسلام رحمت و درود فرستید و بر او سلام کنید سلام کردنی « یا آنکه سلام کنید در حال تسلیم » .

بنابراین در اولین فقره این زیارت که عرض میکند : **السلام علیکم یا اهل بیت النبوة** ، اعتبار دیگری در معنی حاصل میشود که میتوان گفت : تسلیم باد بر شما ای‌خاندان نبوت تمام موجودات عالم ، و تسلیم باد بر شما تمام آنچه در زمین و آسمان است .

یا اشاره بر این معنا که تسلیم کردم من جسم و روح ومال خود را وتمام آنچه متعلق بوجود من است برشما بزرگواران در حدیکه دیگر بهیچ چیز در عالم وجود علاقه نداشته وجز به شما بچیز دیگری عشق نورزم .

البته باید هم که چنین باشد وقتیکه خدایتعالی اطاعت خود و رسول و اولواالامر را واجب دانسته باید تمام اشیاء هم در برابر آنها خاضع وخاشع بوده سر تسلیم فرود آورند و در اطاعت و انقیاد آنان باشند ، همانطور که علی علیه‌السلام در اشاره به مقام ربوبیت عرض کرد : **و خضع لها کل شیء و ذل لها**

کل شیء ، باید دربرابر آنانکه خدایتعالی اطاعت آنها را واجب دانسته تمام موجودات هم در مقام تسلیم وفروتن باشند .

لذا زائر در هنگام زیارت باید این نکته را توجه داشته باشد که عرض سلام در معنائی بسیار دقیق و گسترده است .

معنی « اهل » و معنی « نبوت » چیست ؟

بعد از شرح معنای سلام باید توجه داشت که معنی « اهل » که در بند مورد شرح از زیارت آمده است چیست ؟ **اهل** ، در لغت بمعنی خانواده و فامیل و افراد خاندان ودودمان آمده است ، و گاهی هم بمعنای سزاوار و شایسته ذکر شده است ، و همچنین به گروهی اطلاق میشود که پیوند جامعی با هم دارند .

قرآن کریم آنانرا که با پیغمبری هم عقیده‌اند و به اوایمان دارند ، اهل او و ذریه او میداند ، و کسانی که فرزند نسبی وی باشند در صورت ایمان نیاوردن از اهل او بیرون میداند ، همچنان در داستان نوح که فرزندش فرد ناشایسته‌ای بود خدایتعالی فرمود : س۱۱ ی۴۶ **انه لیس من اهلك** ، او ازاهل تو نیست .

و همچنین قرآن کریم گاهی آنانرا که در یك مسیر حرکت میکنند یا یك روش و مرام دارند ، یا پیروی از یك کتاب آسمانی مینمایند و یا پیرو مکتب غیر الهی هستند آنانرا اهل همان روش بخصوص دانسته ، مانند اهل کتاب ، اهل تقوی ، اهل نار ، اهل دوزخ ، اهل بهشت و غیره ، این است معنای اهل . . . .

اما معنای کلمه دوم درشرح (**اهل بیت النبوة**) باید دانست که‌معنای نبوت چیست ؟

(نبوت) بمعنی رفعت مقام و بلندی است و کلمه نبی از آن گرفته شده است ، و نبی از نباء بمعنی حامل خبر و پیام است (نبی کسی است که از خدای تعالی بدون واسطه بشر خبر دهد) .

در قاموس قرآن آمده است : که فرق میان نبی و رسول آنستکه برسول وحی میرسد وصدا را می‌شنود و فرشته وحی پیش او می‌آید و حامل پیام است ، ونبی آنستکه با وحی یاخواب ویا ایجاد صدا فرمان خدا به او رسد وگرنه رسول و نبی هر دو مأمور تبلیغ‌اند و در بعضی از پیامبران مقام رسالت ونبوت هر دو جمع است مانند حضرت محمد (ص) که مکرر در قرآن دروصف آن بزرگوار نبی و رسول آمده است .

و چنین گفته‌اند : که اهمیت و عظمت رسول در آنست که درپیام‌آوردن، واسطه میان خدا وخلق است وبزرگی ورفعت نبی در آنست که خبر خدا و علم خدا نزد اوست .

در تفاسیر مجمع البیان و المیزان آورده‌اند : نسبت رسول و نبی اعم و اخص مطلق است ، هررسول نبی است ولی لازم نیست هر نبی رسول باشد.

بنابراین در شرح این فقره زیارت میتوان گفت : اهل بیت نبوت همان اهل بیت رسول اکرم است که اشاره بوجود مقدس ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است .

اهل بیت نبوت چه کسانی هستند ؟

این موضوع درقرآن مجید کاملاتصریح شده‌است که درآیه تطهیر می‌فرماید : س۳۳ ی ۳۲ **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً ،** اشاره بر اینکه ، خدا جز این منظور ندارد ، که پلیدی از شما اهل بیت را ببرد و آنطور که خود می‌داند پاکتان کند . (حالا باید دید اهل بیت چه

کسانی هستند)

از روایاتیکه درشأن نزول آیـه وارد شده است تأیید می‌شود که آیـه شریفه در شأن رسول خدا (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السـلام نازل شده است .

در تفسیر، المیزان آورده است : این روایات بسیار زیاد و بیش ازهفتاد حدیث است که بیشتر آنها از طـرق اهل سنت است ، و اهل سنت آنهـا را از طرق بسیاری از ام سلمه وعایشه وابی‌سعید خدری وسعد وعلی (ع) وحسن (ع) و حسین (ع) (وبعضی دیگر) در قریب چهل طریق نقل کرده‌اند ، وشیعه آنرا ازعلی وامام سجاد و باقر و صادق و رضا علیهم السلام واز ام سلمه و ابی‌لیلی و ابی ذر درقریب سی طریق نقل کرده‌اند .

در مجمع البیان : با اسناد برواياتی از جابر نقل کرده است که آیـه تطهیر بر پیغمبر نازل شد در حالیکه در خانه وی غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود ، پس رسول فرمود : بار خدایا اینهـا اهل بیت وعترت منند ، واین معنا درحدیث کسا وروایات بسیاری از طرق عامه وخاصه نقل شده است .

ضمناً در آیه مباهله که خدایتعالی برسول اکرم دستورفرمود: س۳ ی۶۱

فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ....

این آیه شریفه صراحت کامل دارد که اهل بیت پیغمبر با خود آن بزرگوار همان پنج تن آل عبا هستند ، آنزمان که رسول اکرم با نمایندگان مسیحیان پیشنهاد مباهله کرد ، که فرزندان و زنان خود را بیاورد و او هم فرزنـدان و زنان خود را بیاورد تا دعا کنند و دروغگو رسوا شود ، مشاهده کردند که آن بزرگوار علی و فاطمه و حسن وحسین علیهم السلام را با خود آورد ، که این داستان در تفاسیر بتفصیل آمده است ، و بخوبی معلوم می‌دارد که آیه مباهله در حق

اهل بیت پیامبر نازل شده است ، ومنظور از **ابنائنا** حسن (ع) وحسین (ع) و از **نسائنا** فاطمه (ع) و منظور از **انفسنا** علی علیه‌السلام بوده است ، واحادیث فراوانی در این زمینه نقل کرده‌اند .

ائمه هدی علیهم‌السلام همه از اهل بیت نبوتند

از مطالبی که قبلا گذشت معلوم گردید که‌ریشه شجره نبوت درخاندان رسول اکرم است و در روایات بسیاری آمده است که ائمه هدی (ع) ازاهل‌بیت نبوت هستند .

ابوسعید خدری میگوید : از رسول اکرم سئوال شد که امامان بعد از شما چند نفرند ، فرمود : دوازده نفر از اهل بیتم ، بنابراین روایت و روایات دیگری که دوازده امام را بنام درآنها ذکر کرده است ، رسول اکرم حضرت مهدی (ع) راکه آخرین امام است از اهل بیت خود خوانده است .

در **معانی الاخبار** : قریب به این مضمون آورده است : که از امام صادق (ع) سئوال شد که آل محمد چه کسانی هستند فرمود : ذریه پیغمبر(ص) سئوال شد اهل بیت کیانند ، فرمود : ائمه (ع) و نیز در باره عترت سئوال شد فرمود آل عبا ، ونیز فرمود : اهل ایمان امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند :

در کتاب (**بررسی مسائل کلی امامت**) پس از شرحی بتفصیل در باره آیه تطهیر آورده است : در این جهت نباید تردید کرد که مصداق ابتدائی (**اهل البیت**) که مورد نزول آیه تطهیر بوده همان پنج نفر معین بوده‌است ، لیکن رسول خدا بعداً موضوع را توسعه داده و اهل‌البیت را بعنوان یك‌جمعیت ثابت و باقی معرفی نموده که همیشه در بین مسلمانان باقی میمانند ، و منصب زعامت ومرجعیت علمی اسلام را بر عهده دارند ، مثلا ابوسعید خدری از رسول خدا روایت کرده که فرمود : من دوچیز بزرگ در بین شما میگذارم ، یکی

کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان بزمین کشیده شده و دیگری عترت و اهل بیتم، این دوچیز تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند.

از این حدیث واحادیث دیگر استفاده میشود که چنان نیست که اهل‌بیت وجود کوتاه و قابل انقراضی داشته باشند که با وفات پنج تن خاتمه پذیرد، بلکه یك مقام ثابت و معتبری است که دوش بدوش قرآن تا قیامت باقی میماند ورهبری ملت مسلمان را بر عهده دارد.

بنابراین ائمه‌هدی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین همه‌ازاهل‌بیت نبوت وازخاندان رسول اکرمند، همچنانکه درزیارت ایشان میخوانیم و گواهی میدهیم که: **اشهد ان الائمة من اهل البیت ....**

لذا دراولین فقره زیارت مورد شرح گفته میشود: **السلام علیکم یا اهل بیت النبوة** که این سلام بر همه آن بزرگواران است و انتظار جواب را از همگی باید داشت.

تعبیر دیگری در معنای «اهل بیت»

بعضی از عرفا برآنند که مراد از «بیت النبوه» شهر وخانه علم است، که‌آن وجود مقدس رسول اکرم میباشد، ومراد از «اهل خانه علم» علی علیه‌السلام وائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعینند، و در این معنا اشاره به روایتی از امیر المومنین (ع) کرده‌اند که فرمود: **نحن البیوت التی امر الله ان یؤتی من ابوابها** (۱) اشاره بر اینکه: مائیم خانه‌هائیکه خدا یتعالی امر فرمود از درهای آن داخل شوند، واین شاید اشاره بهمان حدیث مشهور باشد که رسول اکرم فرمود: **انا مدینة العلم و علی بابها**، من شهرعلم هستم وعلی درب آن شهراست وبمصداق آیه شریفه: س۲ ی۱۸۹ **واتوا البیوت من ابوابها**،

(۱) از کتاب شمس الطالعه صفحه ۲۱

چنانکه رسول اکرم خانه علم باشد ، درهای آن خانه ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که باید از آن درها داخل آن مقام گردید .

بنابراین درپایان این بحث باید گفت : **السلام علیکم یا اهل‌بیت‌النبوة** ، سلام برشما ای اهل خانه علم وسلام بر شما که باب علم را بروی مشتاقان خود می گشائید .

سلام بر اهل بیت نبوت

ای سلام ما بر اسباط رسول — آن رسول اکرم و باب بتول
ای سلام ما بر اعلی خاندان — که فدا بادا بر آن‌روح و روان
هردم ازما جان نثاران این‌سرود — بر رسول آل او باشد درود
شك نباشد در جواب این سلام — پاسخی نیکوتر آید ، از امام
هر تحیت را بود حقی قرین — بر بزرگان حق‌نکوتر باد ازاین
هان شنیدم از ره قرآن پیام — که رسان براحمد وآلش سلام
گرفرستی‌تحفه‌ای درنزد دوست — درمقابل‌هدیه‌ای بینی نکوست
این همان رمزی بود در نقش کار — که بگیری‌تحفه‌ای بهتر ز یار
اینکه‌من کردم‌به مه رویان‌سلام — زین‌جهت باشد رسانم خود بکام
هم در این دنیا رسم بر هر مراد — هم درعقبا بهره گیرم زین وداد
روز وشب گر فرصتم آید بدست — بر سلام و گفتگو خواهم‌نشست

چونکه دیدم هرزمان خوش بود «زار»
بر درود گلرخان آمد کنار

و موضع الرسالة ....

(سلام برشما) ای جایگاه رسالت !!
موضع بمعنی جا «جا نهادن چیزی» ورسالت بمعنی: پیغامبردن «پیامبری» است .

موضع رسالت ائمه هدی علیهم السلام هستند ،

این سلسله جملات کوتاه که در پیرو فقره قبل آمده عطف به کلمهٔ « سلام » است ، در اینجا اشاره بـر این است که : سلام بر شما ای کسانیکه ودایع رسالت بشما سپرده شده وعلوم مقام ولایت وآنچه لازمه آنست در شما قرار گرفته است .

البته اگر بنا بود که این امرمهم رسالت بدست کسی‌سپرده نشودبخصوص آنکه رسول اکرم خاتم پیمبران بوده است ، پس چگونه دین خدا (آن دینی که خدایتعالی آنرا برای همیشه برسمیت شناخت) بر قرار میگردید !!

لذا طبق آیات قرآنی و اشارات بسیاری که در روایات آمده است خدای تعالی‌اهل بیت رسول اکرم را موضع رسالت و جانشین وجایگاه آن بزرگوار قرار داده است .

شاید توجه به این آیه شریفه این معنا را روشن نماید ، که فرمود :

س۹ ی۳۲ **هوالذی ارسل‌رسوله بالهدی ودین‌الحق لیظهره علی‌الدین کله...**

اشاره براینکه خدایتعالی رسولش را برای هدایت و آئین حق فرستاد تا آنرا بر همه ادیان غلبه دهد بروجهیکه در روی زمین دینی‌غیراز اسلام باقی نماند.

این آیه شریفه ازنظر اهمیت معنا بـا تفاوت مختصری در سه مـورد در قرآن مجید تکرار شده است ، وآنچه مسلم است آنستکه دین اسلام باید بتمام

ادیان غالب شده و جهانگیر شود ، البته این موضوع تا کنون تحقق نیافته ولی سیر تکاملی خود را ازنظر امر رسالت طی کرده است، همچنانکه بعدازدر گذشت رسول اکرم باتحولات عجیبی که پیش آمد و آنهمه دگر گونیها که پدیدار گشت در عین حال صاحبان امر ولایت ، ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین ، هر یك بنوبه خود مأموریت خود را انجام داده وهمچنانکه این‌وعده حتمی‌خداوند تدریجاً درحال تحقق است وطبق روایات بسیاری که در منابع اسلامی آمده است خاتمه این‌امر بدست ولی‌عصر **(مهدی موعود)** عجل‌الله تعالی فرجه سپرده شده و تکامل این برنامه الهی هنگامی خواهد بود که آن بزرگوار ظهور کند وعالمگیر شدن اسلام را بر جهانیان عرضه نماید .

در تفسیر (نمونه) در ذیل آیه شریفه آورده است : صدوق ، از امام صادق (ع) روایتی نقل کرده که فرمود : بخدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته ، و تنها زمانی تحقق میپذیرد که (قائم) خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند .

در تفسیر مجمع البیان : از امام باقر در تفسیر این آیه چنین نقل میکند: وعده‌ای که دراین‌آیه است بهنگام ظهورمهدی (ع) ازآل محمد (ص) صورت می‌پذیرد و در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر آنکه اقرار به‌حقانیت محمد (ص) میکند .

البته اخبار وروایات بسیاری در اینمورد رسیده وحتی کتابهای بیشماری در این باره نوشته شده است :

بنابراین‌در بندموردشرح که عرض‌میکند: سلام‌برشما ای‌جایگاه رسالت، سلام بر آنهائیست که‌کار پیامبری را ادامه داده تا نتیجه نهائی امر رسالت رادر برنامه الهی به ثمر رسانند .

موضع رسالت به اولیاء امر سپرده شده است !

مسئله رسالت وجانشینی این مقام موضوعی است که فقط باید به امـر خدایتعالی تحقق پذیرد همانطور که خود فرمود : س ۶ ی ۱۲۴ ، **الله اعلم حیث یجعل رسالته ....** خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد .

چون جانشین پیامبر ﷺ همچنان باید تمام صفات و برنامه‌های پیامبر را بجز وحی و تشریع دارا باشد و همانند او دارای مقـام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند مأموریت خویش را انجام دهد .

از اینجهت است که در مراحل پایان رسالت انتخاب جانشین و در واقع موضع گیری برای آینده امری لازم وضروری بوده است ، و خدایتعالی برای این منظور اقدامات لازمه را بعمل آورده است ، همچنانکه بموقع خود روی سخن برسول اکرم فرمود: س۵ ی۶۷ **یا ایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من ربك، و ان لم تفعل فما بلغت رسالته ....** . ای پیامبر ابلاغ کن بـه مردم آنچه از طرف پروردگارت بتو نازل شده است ، واگر این پیام را نرسانی رسالت او را انجام نداده‌ای .

این خطاب برسول اکرم بالحن خاص وتأکید مستقیم نشان دهنـده آن استکه موضوع مهمی در کار بوده که باید توجه مردم برآن جلب گـردد ، و جای هیچگونه تردیدی نیست که این امر مهم جز برای تعیین جانشین پیامبر و موضع گیری برای ادامه وبثمر رسانیدن امر رسالت چیزدیگری نبوده‌است ، چون گذشته از تفسیر آیه مورد بحث بقدری در این مورد روایات بسیار است که بیان آنها ازوظیفه این کتاب خارج است ، همچنانکه تمام اشاره براین‌شده است که در این فرمان علی علیه‌السلام منصوب بـه امر خلافت و ولایت شده و تمام ودایع امر رسالت به‌آن بزرگوار سپرده شده است .

البته در این مورد صاحبان تفاسیر روایـات بسیار دیگری آورده‌انـد و ارتباط این جریانرا به روز غدیر خم داده که داستان آن بسیـار مفصل است و تا کنون صدها کتاب بر آن نوشته شده ، همچنانکه علامه امینی در (الغدیـر) ونیز کتاب «احقاق‌الحق» و کتب بسیار دیگر جریان آنـروزتاریخی را بخوبی نقل کرده‌اند .

اما خلاصه مندرجات آنهمه کتاب اشاره براینستکه در روز « غدیرخم» در اجتماع عظیم مسلمانان رسول اکرم برای معـرفی و جانشینی امـر خلافت خطبه‌ای ایرادفرمود: که درضمن آن آمده است: **فمن کنت مولاه فعلی مولاه...** پس‌هر کس که من‌مولای ورهبراوهستم علی‌مولای ورهبراوست وبه‌دنبال آن‌سر بسوی آسمان برداشت وعرض کرد: خداوندا دوستان او را دوست بدار ودشمنان او را دشمن بدار ، محبوب بدار آنکس که او را محبوب دارد ، و مبغوض بدار آنکس که او را مبغوض دارد ، یارانش را یاری کن و آنانرا که ترك یاریش کنند ازیاری خویش محروم سازوحق راهمراه اوبدار واو رااز حق جدامکن .

شرح کامل این خطبه معروف در تفاسیر هم آمده است که بعد از ایـراد آن امین وحی خدا نازل شد وبر پیامبر این آیه را خواند : س ۵ ی ۳

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً ....

امروز دین شمـا را کامل کردم و نعمت خود را بـر شما تکمیل نمودم و اسلام را بعنوان آئین « جاودان » شما پذیرفتم ـ حاصل آنکه شاهد کلام برآنستکه : امر خلافت و مقام ولایت در روز غدیر خم پایـه گذاری شد و در واقع موضع رسالت و علوم اسرار نبوت به علی علیه‌السلام وبعد از آن به یازده فرزندش سپرده شد که یکی پس از دیگری دردوران زمامداری ، مأموریت خود را انجام داده تا به امـر حقتعالی آخرین مراحل آن بـدست مهدی موعود (ع) طی شـده و رسالتی را که نبی اکرم عهـده دار بوده است بـه نتیجه نهائی خود برساند تـا

مصداق (**لیظهره علی الدین کله**) آشکار گردد .

بنابراین در اولین فقره زیارت که میخوانید : السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة ، در شرح این معنا معلوم گردید که اهل بیت نبوت در مقام موضع رسالت هم قرار دارند .



و مختلف الملائکة .

(و سلام بر شما) ای جایگاه رفت و آمد فرشتگان .

در (المنجد) در معنی اختلف بفتح (ل) رفت و آمد بسوی مکانی ذکر کرده است .

بنابراین معنای (مختلف) محل وجایگاه رفت و آمد خواهد بود .

ارتباط فرشتگان بمقام نبوت و ولایت

همانطور که قبلا گفته شد تمام موجودات عالم در برابر آنهائیکه خدایتعالی اطاعت آنانرا واجب دانسته سر تعظیم وتکریم فرود میآورند ، ودراینجا هم میتوان گفت که فرشتگان هم به اذن خدایتعالی و با ارتباط به مأموریتهائی که به آنها داده میشود مطیع امر و فرمان انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام بوده و در بسیاری ازموارد در امر رسالت وولایت ازوجود آنها استفاده میشده است ، چون طبق بعضی از روایات انبیاء و اولیاء خدا افضل و اعلم از ملائکه هستند . چه بسا ممکن است گاهی فرشتگان برای کسب معارف الهی واسرار ملکوتی بخدمت آن بزرگواران شرفیاب شوند و کسب فیض نمایند ، و البته

اسرار مهم دیگری هم در این امر نهفته شده که درك آن برای ما مقدور نیست همینقدر در این مورد باید این اعتقاد را حاصل کرد که نزول و عروج ملائکه بسوی آن مقامات عالیه امری مسلم و از نظر فرمان الهی برای انتظام امر عالم لازم و ضروری است .

قرآن مجید در باره ارتباط فرشتگان با انبیاء عظام برای پیشبرد اهداف مقدس آنها در امر توحید و نبوت بیانات بسیاری آورده ، بخصوص در مورد پیغمبر خاتم وحمایتهای گوناگونی ازآن بزرگوار که در دوران رسالت خود اغلب بامشکلات زیادی مواجه بود ، و میبایست با کمك‌های غیبی مأموریتهای خود را انجام داده تا بمقصود برسد خدایتعالی آن بزرگوار را بوسیله همان سپاه فرشتگان یاری میداد ، همچنانکه شنیدید درجنگهای بزرگ با کفار که تعداد دشمنان بسیار زیاد و مسلمانان در اقلیت بودند ، حقتعالی مسلمین را بوسیله سپاه فرشتگان یاری داد ، شاید در داستان جنگ بدر بوده است که خدایتعالی خاطره یاری مسلمانان را در آن میدان نبرد بوسیله فرشتگان یادآوری کرده ومیفرماید: س ۳ ی ۱۲۴ ، **الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین** آیاکافی نیست که پروردگارتان شما را به سه‌هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود آیند یاری کند ؟

ودرپیرو همین آیه شریفه بروجه دیگر آمده است : **هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین** ، اشاره براینکه آری ، اگر استقامت و تقوی پیشه کنید وباز دشمن به سراغ شما بیاید خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه‌های مخصوصی دارند مدد خواهد داد .

بنابراین خدایتعالی برای نصرت و یاری انبیاء وصاحبان امر که در مقام ولایت هستند وسائلی مقرر فرمود تا نتیجه مأموریت و رسالت آنها را به ثمر رساند ، گاهی بوسیله معجزات ، گاهی بوسیله وحی ، گاهی بوسیله کشف و کرامات ،

گاهی الهامات غیبی ، گاهی رؤیای صادقانه و خلاصه گاهی بوسیله فرشتگان مقرب آنها را یاری وحمایت می‌فرماید .

ببینید در دعای افتتاح در باره اینکه امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه در بدو ظهور با قلت پیروانی که دارد از خدایتعالی چه چیز طلب میکند ، با توجه باین فقره از دعا این معنا روشن خواهد شد که عرض میکند ، (**و حفه بملائکتك المقربین** (۱) اشاره براینکه مدد و یاری ده او را با سپاه فرشتگان از نزدیکان درگاهت .

ازاین بیان معلوم میشود که امام زمان علیه‌السلام بمصداق مطالبی که‌در بخش قبل گذشت، باید دین مبین اسلام را برتمام ادیان غالب سازد ودراین مأموریت عظیم امر رسالت را بثمر رساند و این امر مستلزم آنست که بوسیله سپاه غیبی و امداد عالم ملکوتی از طرف خدایتعالی یاری شود ؛ بلکه در بعضی روایات آمده است که بوسیله صاحبمنصبان عالیرتبه سپاه فرشتگان آن بزرگوار مورد حمایت قرار میگیرد ، همچنانکه علامه صدر ، در کتاب (**المهدی**) (ع) پس از ذکر اسناد خود آورده است : که دربارهٔ قصه مهدی (ع) و بیعت آنحضرت در بین رکن ومقام رسول اکرم فرمود : جبرئیل در جلو مهدی (ع) ومیکائیل در سمت راست آن بزرگوار خواهد بود .

و همچنین در کتاب « **اسعاف الراغبین** » میگوید : روایت آمده که خدا مهدی را بوسیله سه هزار ملك امداد خواهد کرد و اهل کهف از یاران مهدی خواهند بود .

بنابراین در بند مورد شرح ، مصداق این‌معنا روشن خواهد شد ، که‌زائر عرض میکند : سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و مقام رسالت که جایگاه رفت و آمد فرشتگان هستید .

(۱) نگارنده : درکتاب (بیان حقیقت) بیانات ولی‌عصر(ع) شرحی بتفصیل در مورد این فقره از دعا آورده است .

نزول و عروج ملائکه در دربار ائمه هدی (ع)

از بیاناتی که گذشت چنین نتیجه گرفته میشود: که تماس ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین با گروه فرشتگان برقرار است ، و بنابرمدار کی که در دست است حتی برای نگهبانی وتمشیت دربار آن بزرگواران پیوسته گروهی در حرمهای ایشان مستقر بوده و ناظر اعمال زائران میباشند ، بطوریکه در اذن دخول در آن اماکن مقدسه میخوانیم : ء **ادخل یا ملائکة الله المقیمین فی هذا المشهد** ، و با بیان دیگر : ء **ادخل یا ملائکة الله المحدقین بهذا الحرم** ، اشاره براینکه آیا وارد شوم ای فرشتگان خدا که در این زیارتگاه اقامت دارید و پاسداران این حرم هستید .

و اصولا در متن زیارات بعضی از ائمه هدی (ع) درود بر فرشتگانی را که پاسدار آن مقامات هستند مترادف بمقام همان بزرگواران کرده است ، همچنانکه در زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام آمده است : **السلام علیك و علی الملائکة الحافین بك** ، درود بر تو و بر فرشتگانی که گرد تو اند و در زیارت دیگر دارد : **السلام علیکم یا ملائکة ربی المحدقین بقبر الحسین علیه‌السلام** وباز بمضمون دیگر این معنا را تکرار کرده و زائر عرض میکند : **السلام علیکم یا ملائکة الله المقیمین فی هذا المقام الشریف** اشاره براینکه درود برشما ای فرشتگان پروردگار من که گرداگرد قبر حسین (ع) هستید و در این مقام شریف اقامت دارید .

وشاید چنین باشد که هر شب گروه گروه از سپاه ملائکه به زیارت آن بزرگواران آمده وسپس بجایگاه خود مراجعت نمایند وآنان غیرازفرشتگانی باشند که دایم ملازم دربارند .

در اینجا بی مورد نیست روایتی را که در جلد دوم اصول کافی از علی بن ابی‌حمزه نقل شده است شاهد قرار دهیم ، و آن چنین است که گفت شنیدم

ابوالحسن علیه‌السلام می‌فرمود: هیچ فرشته‌ای نیست که برای امری‌ازطرف خدا مأمور شود و فرود آید ؛ جز آنکه نخست نزد امام آید و آن دستور را به او عرضه کند ، و محل رفت و آمد فرشته‌ها از طرف خدا حضور صاحب امر امامت است .

و باز درهمان اصول کافی روایتی از علی بن‌الحسین نقل کرده که فرمود: مردم چه‌خرده‌ای ازما میگیرند ؛ مابخدا ؛ شجره نبوت ، خاندان رحمت ، معدن علم ، و محل رفت و آمد فرشته‌ها هستیم .

بنابراین در بند مورد شرح معنای (**و مختلف الملائکة**) بخوبی روشن گردید که اهل بیت نبوت مقام و محل نزول و عروج ملائکه بوده وجایگاه رفت و آمد آنها هستند .



و مهبط الوحی

(و سلام بر شما) که محل وفرود گاه وحی هستید !!!

معنی « مهبط » چیست ؟

مهبط ؛ بمعنی محل‌فرو آمدن است ، **در قاموس قرآن** آمده است : هبط ، (هبوط) بضم (ها) بمعنی پائین آمدن است .

طبرسی فرمود ، هبوط و نزول و وقوع نظیر هم‌اند وآن حرکت از بالا به پائین است ، وبعضی گفته‌اند (هبوط) گاهی بمعنی دخول درمکان است .

راغب : می گوید : هبوط بمعنی پائین آمدن قهری است !

ولی حق آنستکه بگوئیم (هبوط) اعم ازقهری و اختیاری است ، چنانکه در قرآن میخوانیم س ۲ ی ۷۴ **وان منها لما یهبط من خشیةالله ....** و پاره‌ای از آنها از خوف خداوند (از فراز کوه) بزیر می‌افتند . (۱)

و در بعضی از موارد « هبـوط » بمعنی حلول و دخول است ، چنانکه در قرآن میفرماید : س ۲ ی ۶۱ **اهبطوا مصراً فان لکم ما سئلتم ....** یعنی‌داخل شوید در شهری که آنجا آنچه خواستید برای شما هست .

بنابراین درشرح این بنـد از زیارت که عرض میکند (و مهبط الوحی) **مهبط** ، بمعنی محل وجایگاه ورود ودخول ، ویا بمعنی فرودگاه است !!

در معانی «وحی»

وحی معانی بسیار گسترده‌ای دارد که با توجه به مختصری از تفسیر آیات قرآنـی در ایـن مورد مفهوم واقعی بدست خواهد آمد .

در اول بایـد دید که اهل لغت در معانی این کلمه چه گفته‌انـد ؟ بعضی بر آنند که « وحی » در اصل بمعنی اشاره سریع و الهام است .

در مصباح : وحی را بمعنی اشاره و رسالت و کتابت آورده و نیز اشاره میکند بـر آنچه که با کسی القاء شود در حدیکه بفهمـد که آن وحی است **(یعنی چنین درك کند که امری به او القاء شده است) .**

در قاموس قرآن ، آورده : کـه وحی بمعنی تفهیـم خفی و کلام خفی است که جامع تمام معانی وحی خواهد بود، وبه اعتباردیگر، اصل وحی بمعنی سخن پوشیده است که بهر کس القاء شود کسی دیگر از آن آگاه نشـود مگر آنکه او خود آشکار سازد .

گاهی هم وحی بطور مختلف در امر زمین وآسمان و جماد و فرشتگان

(۱) این آیه در داستانی از حضرت موسی علیه‌السلام است که تفسیری بتفصیل دارد .

آمده ، که گفته‌اند مراد در اینگونه موارد در امر خلقت و ایجاد است . جائی هم وحی در باره شیطان نقل شده که آنرا القاء و سوسه ذکر کرده‌اند .

و در آنجا که قرآن مجید میفرماید : س ۱۶ ی ۶۸ **واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً** ، بعضی ازمفسران مراد ازوحی رادراینجا به تفهیم ذاتی ذکر کرده‌اند ، اشاره بر اینکه : خداوند در ذات زنبور عسل طریق خانه سازی وتولید عسل را بوی آموخته است .

در موارد دیگری هم درباره وحی اشاره بمعنی الهام شده است همچنان که در آیه شریفه میفرماید : س ۵ ی ۱۱۱ **واذ اوحیت الی الحواریین ....** یعنی زمانیکه وحی فرستادیم بحواریان ـ **در تفسیر عیاشی** روایتی از حضرت ابی جعفر (ع) نقل کرده که فرمود وحی در اینجا بمعنی الهام است .

در موارد دیگر هم در قرآن مجید وحی بجای الهام استعمال شده است، همچنانکه جائی میفرماید: س ۲۸ ی ۷ **و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه ....** وحی کردیم بسوی مادر موسی که شیر ده او را ... وحی در اینجا همان الهام و تفهیم خفی است که خدا بقلب مادر موسی انداخت .

این بود قسمتی از معانی وحی و اکنون به اصل موضوع که وحی در بارهٔ انبیاء علیهم السلام است توجه نمائید .

معنی وحی در مورد انبیاء علیهم السلام !

وحی در بارهٔ انبیاء (ع) همان تفهیم خفی و کلام خفی است که از جانب خداوند القاء میشود ، و خداوند از آن با سخن گفتن بخدا تعبیر میکند ، و آن سه قسم است : وحی ، ایجاد صدا ، آمدن فرشته ، همچنانکه در آیه شریفه میفرماید : س ۴۲ ی ۵۱ **وما کان لبشران یکلمه‌الله الا وحیاً اومن وراءحجاب ، او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء** اشاره بر اینکه نشاید

بشری را که خداوند با وی سخن گوید مگر از طریق وحی یا از پس پرده ویا رسولی را فرستد تا به اذن و دستورش آنچه را خواهد وحی نماید.

در تاریخ قرآن، با استناد به این آیه شریفه آورده است: رابطه غیبی و نهانی میان خداوند و برگزیدگان او یعنی انبیاء و فرشتگان بهرصورتی برقرار شود وحی نام دارد، واین رابطه منحصر به انزال کتب بر انبیاء نیست بلکه‌این رابطه ممکن است به سه صورت بر قرار شود.

۱ ـ القاءِ معنی و مقصود بر قلب پیامبر بدون واسطه فرشته وحی.

۲ ـ سخن گفتن با پیامبر از پس پرده، چنانکه خداوند وراءِ شجره با موسی علیه‌السلام سخن گفت واو ندای الهی را شنید.

۳ ـ القاءِ امری به فرشته وحی تا او وحی الهی را از جانب خداوند به یکی از انبیاء ابلاغ نماید.

نزول وحی بر انبیاء (ع)

با آنکه قرآن مجید اشاره میفرماید که خدای تعالی بر همه انبیاء علیهم‌السلام وحی فرستاده است ولی بعضی را از جهت خصوصیاتی که دارا بودند بنام ذکر کرده است، همچنانکه میفرماید: س ۴ ی ۱۶۳ **انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق ویعقوب و الاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن و آتینا داود زبوراً.**

روی سخن برسول اکرم است که میفرماید: مابه تووحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیمبران بعد از او وحی فرستادیم، و در پیرو آیه اسامی بعضی دیگر از پیمبران را ذکر فرموده که نام آنها روشن است.

و بسیار موارد دیگر است که خدایتعالی در بارهٔ پیمبران خود همچنان موسی (ع) و هرون (ع) و نوح (ع) بطریق گوناگون وحی کرده است که

اکنون مورد گفتار ما نیست ، ولی درمورد وحی برسول اکرم اشاراتی بکار رفته است که نشانگرمقام ومنزلت آن بزرگوار در مرتبه والای وحی است . ببینید درداستان معراج بیان وحی چگونه بوده است ،آنجا که میفرماید: س ۵۳ ی۱۰ **فا وحی الی عبده ما اوحی** ، خدایتعالی وحی کرد به بنده‌اش آنچه را که وحی کرد ، این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد ، دراینجا باید این توجه را حاصل کرد که آیا خدایتعالی چه اسرار و رموزی را در آن موقعیت به آن بزرگوار وحی کرده است و معنی آنچه که در مقام وحی است به او وحی کرده چیست ؟

دراین معنا روشن میشود که مراتب وحی هم نسبت بهر یك از انبیاء عظام درجاتی دارد .

در **تفسیر ، المیزان** نقل از تفسیر قمی در ذیل این آیه شریفه آورده است : که این وحی ، وحی رو در رو بوده ، به این معنا که کسی بین خدا و آنجناب واسطه نبوده است .

و از طرف دیگر در شأن آن بزرگوار در جای دیگر از قرآن مجید آمده است : س ۵۳ ی ۴ ، **و ما ینطق عن الهوی ، ان هو الا وحی یوحی** که سخن نمیگوید ازروی هوی وهوس ، بلکه میگوید آنچه به وی وحی میشود .

در اینجا اگر دقتی بعمل آید تفاوت بزرگی که میان رسول وسایرافراد بشر است بخوبی روشن میشود ؛ آنجا که میفرماید : س ۴۱ ی ۶ **قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد ....** بگو من بشری هستم مانند شما ، تنها تفاوت من با شما اینستکه بمن وحی میشود و آنچه من بشمامیگویم و شما را بسوی آن دعوت میکنم وحی است (تا بدانید) که خدای شماخدای یکتا است .

یا آنکه ظاهر آیه امر کوچکی را جلوه میدهد و فرق میان رسول با

سایر انسانها را تنها وحی دانسته است ولی عجیب تفاوت بزرگی که از نظر مقام و منزلت فرسنگها با هم فاصله دارد !!

استاد مطهری ، در کتاب (وحی ونبوت) آورده : درجات وحی وهدایت برحسب تکامل موجودات متفاوت است عالیترین درجهٔ وحی همان است که بـه سلسله پیمبران میشود ، این وحی بر اساس نیازی است که نوع بشر به هدایتی الهـی دارد که از طرفی بشـر را بسوی مقصودی که ماوراء افق محسوسات و مادیات است وخواه ناخواه گذرگاه بشرخواهد بود راهنمائی مینماید (واضافه میکنـد) **پیامبران به منزله دستگاه گیرنده‌ای هستندکه در پیکره بشریت به کارگذاشته شده است** ، پیامبران افـراد برگزیـده‌ای هستنـد که صلاحیت دریافت این نوع آگاهی را از جهان غیب دارنـد ، پیامبـران الهی علاوه بـر برخورداری از نیروی خرد واندیشه وحسابگریهای ذهنی ، به نیروی دیگری بنام وحی مجهزند که آن اتصال به مبدأ هستی است .

فرودگاه وحی الهی

از مطالبی که گذشت دانسته شد که معانی وحی الهی چیست ؛ وخصوصیات آن درباره انبیاء علیهم‌السلام درچه مرتبه است ، اکنون باید این توجه را حاصل کرد که رسول اکرم بهترین گواه ودلیل در امـر رسالت وحقانیت دعوت خـود را وحی الهی‌دانسته درحالیـکه آنرا پیوند به قرآن کرده است ومی‌فرماید : س۶ ی ۱۹ **واوحی الی هذا القرآن لا نذرکم بـه و من بلغ ....** اشاره بر اینکه خدای تعالی این قرآن را به من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها میرسد از مخالفت فرمان خدا بترسانم .

بنابراین قرآن کلام الهی و وحی آسمانی است ، حال ببینیم ارتباط فقره مورد شرح در این بند از زیارت که عرض میکند (**و مهبط الوحی**) چیست ؟

و چگونه ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین محل فرود وحی هستند .

آنچه که مسلم است محل نزول وحی الهی در خاندان نبوت بوده و قبلا در این مورد که اهل بیت نبوت چه کسانی هستند درصفحه ۲۳ مطالبی گذشت، و از آنطرف پیغمبر اکرم آنچه براو نازل میشد به خزانه‌داران علم ووحی که درصدر آنها وجود مقدس علی علیه‌السلام بود می‌سپرده است ، همانطور که درزیارت آن بزرگوار آمده است : **السلام علیك یا ولی‌الله و خازن وحیه** ، سلام بر تو ای ولی خدا و خزینه‌دار وحیش !!

و از آنطرف چون ائمه هدی (ع) همگی حافظ و نگهدار قرآن بوده (یعنی حافظ و نگهبان وحی) و تمام علوم قرآن به آن بزرگواران یکی پس ازدیگری سپرده شده است، همچنانکه خود قرآن آنانرا تأیید کرده و میفرماید: س ۳ ی ۷ **و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم ....** اشاره بر اینکه این قرآن که کتاب وحی است و بر تو پیغمبر نازل شده است قسمتی از آن آیات محکم وقسمتی از آن متشابهات است در حالیکه تفسیر آنها را خدا و راسخان در علم میدانند (یابراین معنا نمیدانند کسی تأویلش را مگر خدا و راسخان در علم) این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد .

اکنون روایات بسیاری در این خصوص داریم که (**راسخون فی‌العلم**) را تفسیر به پیامبر گرامی و ائمه هدی (ع) کرده است .

در کافی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل میکند که فرمود : مائیم راسخین در علم و ما به تأویل آن آگاهیم .

وبازدرهمان کتاب اصول کافی روایت دیگراست که **امام صادق فرمود :** راسخون در علم امیرالمؤمنین و ائمه بعد از اویند .

وغیر از این در قسمتی از آیه شریفه که در پایان آن میفرماید : س ۱۳ ی ۴۳ (**ومن عنده علم الکتاب**) در بسیاری از روایات آمده است که منظور از

کسانی که علم کتاب نزد آنهاست علی علیه السلام و ائمه هدی میباشند ، ودر تفاسیر نورالثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده است .

بنابراین ائمه هدی علیهم السلام حافظ وحی و نگاهدارنده آن و عالم به اسرار و رموز وحی هستند و از تمام جریانات وحی که کتاب آسمانی است آگاهند وگذشته از این طبق روایاتی که در اصول کافی آمده است همه کتاب نازله خدا نزد آن بزرگواران است و از جهت دیگر همانطور که قبلا اشاره شد اگر معنی وحی را الهام بگیریم آن بزرگواران در کشف حقایق و اسرار و امور غیبی طبق روایاتی بسیار که در این باب رسیده همه در مرتبه وحی الهامی بوده‌اند .

و از این جهت است که در فقره مورد شرح از این زیارت عرض میکند : سلام بر آنان که جایگاه فرود وحی هستند !!



و معدن الرحمة

و (سلام بر شما) که کان رحمت الهی هستید .

معانی معدن و رحمت چیست ؟

معدن ، بمعنی کان ، مرکز ، مخزن و مکان است و بیشتر اصطلاح آن در مورد مخزن و جایگاه طلا و جواهرات وفلزات دیگر واشیاء نفیس که در بطن زمین است میباشد ویا بمعنی چیزهائیکه مورد انتفاع عمومی قرار دارد و در اقشار و طبقات مختلف زمین و یا اعماق دریا ، انباشته شده و

مورد استخراج قرار میگیرد !! تا مردم همه از آن بهره‌مند گردند .

واز همین عبارت کوتاه دراولین بیان ازفقره مورد شرح معنای (**ومعدن الرحمة**) بخوبی روشن میشود .

اما معنای (رحمت)

رحمت بمعنای بخشش ، احسان ، فضل ، نعمت ، مهربانی ، مهر و شفقت آمده است ، و آنچه در معنای رحمت دربارهٔ بندگان گفته‌اند آنستکه : صفت رحمت و رحم درآنان عاطفه مخصوصی است که از مشاهده عجز و ناتوانی در قلوبشان ایجاد شده وحس عواطف ونرمی را بر می‌انگیزاند .

ولکن معنی رحمت را در بارهٔ خدایتعالی چنین گفته‌اند : که افاضه‌وجود بر تمام مخلوقات واعطای عوالم گوناگون بر ایشان و ایجاد عقل و علم وهوش در آنها و بطور کلی رحمت او سبحانه و تعالی نعمتهائیست که در عالم بوجود آمده و همه چیز را در جهان آفرینش زیر پوشش رحمت قرار داده است ، و همچنین از مهم‌ترین مراتب رحمت اوجل شأنه ارسال رسل و انزال کتب و برقراری دائمی حجت و ولی خود در روی زمین است که این خود اعتباری‌در معنای فقره مورد شرح است که گفته شود : **انبیاء عظام و ائمه هدی** علیهم السلام **کان رحمت الهی هستند** ، و گذشته از این آن بزرگواران در مراتب علم و فضل و احسان و مهر و شفقت که از مصادیق دیگر رحمت است برتر و سرآمد بر دیگران هستند .

ائمه هدی علیهم‌السلام :کان رحمتی‌هستند که خدایتعالی در بارهٔ وسعت آن فرمود :
(... فقل ربکم ذورحمة واسعة ...)
سوره انعام آیه ۱۴۷

ائمه هدی علیهم السلام معدن رحمت الهی هستند !!

این نکته قابل توجه است که خدایتعالی باآنکه سرچشمه تمام رحمتهاست ، پس هر کس راکه بخواهد وشایسته بیند ازرحمتهای ویژه‌اش برخوردار مینماید و کریمه : س ۲ ی ۱۰۵ **یختص برحمته من یشاء ....** گواه بر همین معناست ، واگر در همین مورد دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که اشارهٔ این‌خصوصیت براینستکه: خدایتعالی اختصاص داده است مقام خاتمیت نبوت را به وجود مقدس خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ، یعنی در مقام رحمت خلعت رسالت و خاتمیت را بر قامت آن بزرگوار پوشیده است و او را رحمت واسعه برای اهل عالم قرار داده است ، همانطور که در زیارت آن بزرگوار آمده است : **السلام علیك یا رحمةالله و یا امام الرحمة** ، و از طرفی اشاره رحمت بوجود مقدس آن بزرگوار از نظر اهمیت در فرائض یومیه آمده و سلام بر او را برحمت و برکات مقرون ساخته است (السلام علیك ایها النبی و رحمةالله و برکاته)

اصلا در این مورد خدایتعالی درجائی از قرآن مجید صراحتاً میفرماید: س ۲۱ ی ۱۰۷ **و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین** یعنی نفرستادیم تو را ای محمد (ص) مگر در حالیکه محض رحمت باشی برای جهانیان .

اکنون ببینید چگونه خدایتعالی وسعت رحمت محمدیه را بر اهل عالم گسترده است ؛ و این از اهم مطالب این کتاب است که برساند پیوستگی مقام نبوت و مرتبه ولایت بسیار نزدیك و هر دو مقام در یك سطح عالی قرار دارند ، همچنانکه اطاعت از ائمه هدی همان اطاعت خدا و رسول است ، تنها امتیاز این دو مقام نسبت بهم همان افضلیت مقام نبوت از مرتبه ولایت است ، بنابراین چون آن بزرگواران از ثمرات کان رحمت نبوی بوده و از محصول شجره نبوتند پس همه معدن رحمتند ودرفقره‌ای از همین زیارت است که‌عرض

میکند : **والرحمة الموصولة** اشاره براینکه شما رحمتی هستید که اتصال‌دارید بوجود مقدس رسول اکرم و وارثان این کان عظیم رحمت هستید .

رحمت الهی گسترده است !

این موضوع تا چه حد قابل اهمیت است که در این بند از زیارت اهل بیت نبوت را کان رحمت الهی خوانده است ، همان رحمتی که خدایتعالی در دو مورد اشاره بوسعت آن فرموده ؛ وجائی میفرماید : س ۴۰ ی ۷ **ربنا وسعت کل شیء رحمة و علماً ....** ودرجای دیگر: س ۷ ی۱۵۳ **و رحمتی وسعت کل شیء ...**

اشاره بر اینکه رحمت او سبحانه و تعالی همه چیز را در جهان آفرینش فرا گرفته است ، و علی علیه‌السلام هم درهمین رابطه دردعائی که به کمیل آموخت عرض کرد : **اللهم انی اسئلك برحمتك التی وسعت کل شیء**

ببینید اهمیت این کلام تا چه حد است وچگونه رحمت الهی که در عالم گسترده است ائمه هدی خزانه‌داران آن رحمت هستند .

قبلا مطالبی در بیان مراتب رحمت الهی گذشت ولی دراینجا اهم‌موضوع براینستکه گفته شود یکی از مراتب رحمت الهی قرآن کریم است که اگر توجه برآن داشته باشید خدایتعالی در چند مورد بر آن اطلاق رحمت کرده است، ومکررمیفرماید: س ۷ ی ۵۲ **هدی و رحمة لقوم یؤمنون** ، س ۱۰ ی۵۸ **و هدی ورحمة للمؤمنین** ، س ۱۶ ی ۸۹ **وهدی ورحمة وبشری للمسلمین،** اشاره بر اینکه قرآن هم هدایت هم رحمت و هم بشارت برای اهل ایمان و مسلمین است .

خوب توجه کنید اکنون که دانسته شد یکی از مراتب رحمت الهی قرآن است‌چگونه این معنا روشن میشود **که ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین** که مخزن علوم قرآنی‌هستند ، و اسرار و رموز و معانی وتفسیر و تأویل آن

در نزد ایشان است و آن بزرگواران کان این رحمت هستند .

وناگفته نماند که مراتب رحمت الهی حد و انتها نداشته و خـود وجود ائمه هـدی رحمت محض و در وسیعترین مراتب آن قرار دارند و از این جهت است که آنان را معدن رحمت الهی خوانده‌اند .



و خزان العلم .

(و سلام بر شما) ای خزانه‌داران دانش !

معنی خزان چیست ؟

خـزان ، جمع خـازن است و خـازن بمعنـی : خزانه‌دار . گنجور و نگهبان خزانه است و (خزانه) بمعنی گنجینه یا جائی که در آن اشیاء گرانبها راحفظ و نگاهداری میکنند .

بنابراین چون چیزی از دانش گرانبهاتر نیست وائمه هدی (ع) بمصداق آیات و روایاتـی که شرح آنها بعداً بیاید از تمام علوم قرآنی و دانشهائی که نزد رسول اکرم بوده است با خبر و آگاه بوده‌اند ، لذا صدور آن بزرگواران مخزن علوم الهی بوده است .

در باره علومی که به ائمه اطهار افاضه شده موضوعی بسیار دقیق و قابل اهمیت است بطوریکه در همین زیارت جامعه هـم ایـن معنا بـا چنـد مضمون یادآور شده جائی عرض میکند : (**و عیبة علمه**) و رازگاه دانش او ، و جای دیگر : (**اصطفاکم بعلمه**) و برگزید شما را به دانش خود ، جای دیگرقریب

بمضمون فقره مورد شرح (**و خزنة لعلمه**) وخزانه‌داران دانشش ، و خلاصه‌در جای دیگر بروجه دیگر : (**و رأیکم علم و حلم ...**) و رأی شما دانش‌است و بردباری ، که شرح این فقرات در زمینه واحد وجامع و گسترده‌ای است که نمیتوان در این مختصر گنجانید و خود صدها صفحات کتابرا دربر میگیرد ، ولی چه باید کرد !! اکنون نگارنده در حد توانائی خود مطالب را فشرده تا هم حق مطلب ادا شده باشد و هم اختصار از دست نرفته باشد .

صدور ائمه هدی گنجینه علم الهی است !

آنچه مسلم است هر دانشی در عالم ازخدایتعالی است و تا او نخواهد به کسی افاضه نمیشود ، همانطور که فرمود: س ۲ ی ۲۵۵ **ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء** یعنی فرا نگیرد کسی را چیزی از دانش‌او مگر بخواست و اراده او سبحانه .

اما بطوریکه در بعضی از روایات آمده است : برای خدایتعالی دو علم است یکی مخصوص ذات مقدس او جل شأنه است که هیچ فردی از آن اطلاع حاصل نخواهند کرد ودیگر علمی است که به انبیاء و ملائکه و سایر مخلوقات افاضه میفرماید ، و طبق روایاتی که به اسناد معتبر رسیده است تمام علومیکه به ملائکه‌وانبیاء وسایرمخلوقات‌میرسد، ائمه‌هدی علیهم‌السلام از آن‌باخبرند، همچنانکه: در **اصول کافی** پس از ذکر اسناد خود از امام صادق علیه‌السلام روایتی نقل کرده که فرمود : براستی برای خدا دوعلم است ، یکی علم نهفته گنجینه که نمیداند آنرا احدی مگر ذات مقدس پروردگار ، و دیگر علمی که به فرشتگان و رسولان و پیمبرانش آموخته و تمام این علوم را ما میدانیم !!

و بهمین مضمون چند روایت دیگر از امام باقر علیه‌السلام ذکر شده است که برای اثبات این‌روایات هیجده‌روایت‌معتبر در کتاب « **بصائر** » نقل گردیده،

و همچنین شرح و مدارك این روایات که در (بحار) و غیره مذکور است در کتاب « **مقام قرآن و عترت** » بر وجه گسترده‌ای بیان گردیده است .

اما در کتاب « **اثبات ولایت** » مطالب دیگری قریب به این مضمون آورده است ، و چنین اشاره میکند که با استفاده کردن کامل از حدود دویست روایت که بیانگر آنستکه تمام علوم و فضائل و کمالاتیکه بملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اوصیاء آنان از جانب پروردگار افاضه شده ؛ تمام آنرا دوازده امام علیهم السلام میدانند ، وهیچ مخلوقی نیست که دارای علم و کمالی باشد مگر آنکه آن علم به پیغمبر ما واوصیاء آن حضرت داده شده با اضافات بسیار ، بطوریکه علم سایر مخلوقین نسبت بعلم محمد و آل محمد نسبت قطره است به دریا .

بنابراین صدور ائمه هدی (ع) مخزن و گنجینه علم و دانش بوده و در این معنا مصداق کلام دربند مورد شرح بخوبی آشکار گردیده است بخصوص که دراین رابطه در اصول کافی همچنین از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کرده است : که از آنجناب معنای آیه شریفه س ۲۹ ی ۴۹ (**بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم**) پرسیدند فرمود : مراد از اینان که علم داده شده‌اند ائمه معصومینند و در کتاب بصائر الدرجات هم از امام باقر علیه السلام بهمین مضمون این روایت را بچند طریق آورده است . لذا در بند مورد شرح معنای (**و خزان العلم**) بخوبی روشن گردید .

خدایتعالی هر کس راکه بخواهد بر علم غیب آگاه میسازد !

بطور کلی باید گفت که هیچکس جزخدایتعالی برعلم غیب آگاهی ندارد و قرآن مجید در این مورد بسیار تصریح کرده است ؛ ولی باید گفت : اکثرعلومی که خدایتعالی به انبیاء وسایر مخلوقات درمأموریتهای مختلت افاضه میکند خود نوعی از دانش غیب است ،

چون بشر از اول خلقت خود چیزی نمیدانسته است ، واز هر جهت که دانا شود خود نوعی آگاهی بر امور غیب است ، و **خدایتعالی برای انتظام امر عالم و بنابر مقتضیات دوران هر گونه علمی را بهر کس و در هر مرتبه شایسته ببیند عطا میفرماید .** انبیاء عظام را در اسرار ورموز الهیات و شناسائی خود که اصل و مایه دانش غیب است و مصداق : (**الذین یؤمنون بالغیب ...**) را ظاهر میسازد آگاهی میدهد ، سایر مخلوقات را در امر اختراعات واکتشافات و علم ادیان و ابدان تعلیم میدهد و همه را از دانشهائی که نزد آنها مکتوم بوده آگاه میسازددر حالیکه جائی‌درقرآن کریم خطاب برسولا کرم میفرماید: س ۲۷ ی ۶۵ **قل لایعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله ....** بگودر آسمانها و زمین کسی جز خدای یکتا غیب نداند .

در تفسیر ، المیزان آورده است : که این آیه ، مانند سایر آیات که غیب را مختص بخدا میداند بیش از این دلالت ندارد که علم غیب مختص ذات خدایتعالی است ، و اما خدا این علم را بکسی تعلیم میکند یا نمیکند آیات از آن ساکت است ، بلکه آیات دیگر دلالت دارد براینکه خدا علم غیب را به بعضی از افراد تعلیم میکند ، مانند آیه شریفه که میفرماید : س ۷۲ ی ۲۶ **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً ، الا من ارتضی من رسول ....** یعنی عالم به غیب اوست پس جز او کسی غیب نمیداند چون او کسی را بر غیب خود مسلط نمیکند مگر کسی از رسولان را که شایسته این کار بداند .

واین استثنائی که درپیرو آیه قائل شده است چنین میرساند که‌خدایتعالی هر پیغمبری از پیمبران را که بخواهد بهر مقدار از غیب مختص بخود آگاه میسازد ، پس اگراین آیه را به‌آیاتی که علم غیب را مختص بخدایتعالی میداند ضمیمه کنیم این نتیجه بدست میآید که علم غیب به اصالت از آن خداست و به تبعیت‌خدا دیگران هم میتوانند بهرمقداری که او بخواهد و بتعلیم اوداشته باشند.

ونظیر همین آیه شریفه است که در جای دیگر خدای تعالی میفرماید : س ۳ ی ۱۷۹ **و ماکان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء** .... اشاره بر اینکه ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نهـان آگاه سازد ولی خداوند از رسولان خود هر کس را بخواهد بر می گزیند **(وقسمتی ازاسرار نهان راکه برای مقام رهبری اولازم است دراختیارش میگذارد)**

در تفسیر ، نمونه آورده است : از ایـن جمله متمم آیـه استفاده میشود که پیامبران ذاتاً عالم به غیب نیستند و نیز استفاده میشود که آنان بر اثرتعلیم الهی قسمتی از غیب میدانند ، بنابراین افرادی هستند که از غیب آگاه میشوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است .

در کتاب **« ولایت و علم امام »** در رابطه بـه این معنا روایتی از **سدیر صیرفی** نقل میکند که از حضرت باقر علیه السلام ازتفسیر آیه شریفه : **(عالم‌الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً)** سئوال شـد ، آنحضرت بقیه آیـه را خود تلاوت فرمود : که **(الا مـن ارتضی مـن رسول)** و مقصود امام علیه السلام ازخواندن بقیه آیه‌آن بود که‌برساند تفسیر آیه در خود آیه است که بعضی از برگزیدگانرا مستثنا کرده است ، و سپس آن بزرگوار اشاره میفرمایـد که پیامبـر بزرگ اسلام ازبرگزیدگان است واضافه میکند که غیب اول برسول خدا و بعد ازاو بحضرات ائمه معصومین علیهم السلام میرسد .

در تفسیر ، المیزان هم در این رابطه آورده است : روایات در ایـن باب از حـد شمار بیرون است و مدلول آنها اینستکه رسول صلی الله علیه و آله علم غیب را از راه وحی‌از خدایتعالی گرفته و امامان علیهم السلام از آنجناب به ارث گرفته‌اند بنابراین شاهد کلام بر آنستکه گفته شود ائمه هدی (ع) خزانه‌داران علم هستند !!

علم خدایتعالی از نظر، قرآن مجید!

چون اصل موضوع در این قسمت ازشرح زیارت بر اینستکه دانسته شود ائمه هدی علیهم‌السلام خزانه داران علم الهی هستند بنابراین لازم است براین معنا اشاره‌ای شود که علم خدایتعالی از نظر قرآن کریم چیست؟

همانطور که قبلا گذشت تراکم مطالب دراین‌باره بقدری است که‌نمیتوان‌دراین مختصر گنجانیدولی‌اکنون‌دراینجابه‌تفسیر کوتاهی‌ازچندآیه‌اشاره‌خواهیم کرد

خدایتعالی درجائی میفرماید: س ۱۴ ی ۳۸ **و ما یخفی علی الله من‌شیء فی الارض ولا فی السماء**، یعنی هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست (از آنجهت که اوعالم بعلم ذاتی ونسبت آن بهمه معلومات یکسان است) و در جای دیگر این معنا را بر وجه دیگر آورده و میفرماید: س ۱۰ ی ۶۱ **و ما یعزب عن ربك من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلك ولا اکبر الا فی کتاب مبین**، اشاره براینکه هیچ چیزدرزمین وآسمان‌از پروردگار عالم پوشیده نیست اگرچه به سنگینی ذره‌ای ناچیز یا کوچکتر یا بزرگتر باشد، یابه اعتبار دیگر کوچکترین‌حرکتی درپهنهٔ آسمان و زمین از دیدگاه علم اومخفی‌وپنهان‌نمی‌ماند، نه‌تنها مخفی‌نمیماندبلکه همه‌آنهادر کتاب آشکار(ولوح محفوظ علم‌خداوند) ثبت‌است‌وسعت دانش اوهمه‌جا را فراگرفته‌و بهمه‌چیزاحاطه دارد، همچنانکه‌خود فرمود: س۶ ی۸۰ **وسع ربی کل شیء علماً** و در جای دیگر: س ۶۵ ی ۱۲ **و ان الله قداحاط بکل شیء علماً**.

حاصل آنکه نفوذ علم خدایتعالی بر وجهی است که هیچ چیز در جهان آفرینس از او پنهان و پوشیده نیست، میداند آنچه در نهاد مخلوقات است از حرکات دقیق چشمها و اسرار و رموز نهانی سینه‌ها با خبر است، دانای بسیار دقیق و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست، چه بسیار در کتاب آسمانی خود مکرر آورده است، **عالم الغیب و الشهادة، علام الغیوب، اعلم ما تبدون و**

ماکنتم تکتمون، اعلم غیب السموات والارض، اعلم بما فی انفسهم، اعلم بما یفعلون، اعلم بما تعملون، اعلم بما فی‌صدور العالمین و خلاصه : وهو بکل شیء علیم ، و براین مضامین متجاوز از ۲۲۰ مورد خدایتعالی در متمم آیات اشاره بعلم خود فرموده و چنین میرساند که هیچ مرز و انتهائی برای دانش او نمیتوان قائل شد ، علم بی پایان او بهیچوجه محدود نیست ، شاید همین یك آیه برای حصول معرفت بعلم او سبحانه و تعالی کافی باشد که فرمود : س۶ ی ۵۹ **وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین**، اشاره براینکه کلیدهای ناپیدا واسرارورموز خزائن غیب در نزداوست، یعنی آنچه پوشیده وپنهان از خلق عالم است هیچکس نمیداند مگر او ، اوست که میداند آنچه در بیابانها و آنچه در دریاست ، لطف دانش او در مرتبه‌ای است که نیفتد هیچ برگی از درخت مگر میداند آنرا وعالم است به‌آنکه‌چند برگ از درخت افتاده و چند برگ بر آن باقی مانده و هر برگی که ساقط میشود چند نوبت بر پشت و روی منقلب گشته و دور خود چرخیده است **(و این معنا نفوذ علم او و احاطه آنرا بجزئیات میرساند)** همچنانکه عالم و واقف است بر دانه‌هائیکه در تاریکیها و در دل زمین جای دارند و هر لحظه در تحولی میباشند .

بنابراین اکنون معلوم گردید که‌علم خدایتعالی سرچشمه نظام‌آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلائل توحید است و کلیدهای خزائن غیب همه در نزد اوست وتا او سبحانه و تعالی نخواهد کسی از مخازن غیبش بهره نخواهد گرفت وهرچه را اراده فرماید بهر اندازه که بخواهد هر کس را بفیض میرساند و از نعم بیحساب خود بر او عطا میفرماید ، پس از دانش بی پایان خود هم در هر حدی که شایسته بداند بر مخلوقات خود افاضه میفرماید ، چنان نیست علومی

را که به انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام ارزانی داشته بر دانش سایرین یکسان باشد، شاید بسیار شنیده باشید که خود فرمود: س ۱۵ ی ۲۱ **و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم**، که خزائن همه چیز نزد ما است ولی ما جز به اندازه معین آنرا نازل نمی کنیم.

با آنکه این آیه شریفه شأن نزول وتفسیر جداگانه‌ای دارد ولی میتوان گفت که خزائن نعم و منابع علم وحکمت، همه در نزد او سبحانه و تعالی است و از این خزائن و منابع نامحدود بهر کس به اندازه معین افاضه میفرماید: و این معنا میرساند که تنها علم او ذاتی و نا محدود است و حتی بر انبیاء و اوصیاء خود بهمان اندازه که لازمه مقام نبوت و ولایت است از علوم خود تفویض میفرماید.

لذا در شرح این بند از زیارت که عرض میکند **(و خزان العلم)** این معنا حاصل میشود که ائمه هدی علیهم‌السلام خزانه‌داران همان علومی هستند که در مقام ولایت بر آنان افاضه شده است.

دانش رسول اکرم تا چه حد بوده است ؟!

بعد از آنکه دانسته شد که افاضه علوم از طرف باریتعالی بهر کس در حدی مقدر و تعیین شده است، دراینجا لازم است توجه به آن کلام معروف از رسول اکرم معطوف داشته تا از بحث مورد شرح نتیجه‌ای حاصل نمائیم، در آنجا که فرمود: **انا مدینة العلم و علی بابها .... منم شهر علم و علی (ع) درب آنست.**

این بیان بقدری جالب است که هر کس مایل است بداند دانش رسول اکرم تا چه حدی بوده است، شاید تا کنون کتابها و مقالات بسیاری در این مورد نوشته شده است، ولی اکنون در این کتاب از نظر پیوستگی موضوع به بیان

مورد شرح بچند آیه قرآنی اشاره خواهیم کرد .

درسوره النساءآیه ۱۱۳ میفرماید: **وانزل الله علیك الکتاب والحکمة و علمك ما لم تکن تعلم** .... این آیه در شأن رسول اکرم است که میفرماید: فرستاده است خدا قرآن وحکمت و پیام احکام را بر تو و آموخته است تو را آنچه نمیدانستی .

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که آنچه رسول اکرم نمیدانسته تا چه حد بوده است و با تفکر و اندیشه در وسعت این امر این معنا روشن میشود که تا چه حد خدایتعالی بر آنحضرت دانش آموخته است که در نتیجه فکر به اینجا میرسد که آنچه رسول نمیدانسته خدایتعالی به او آموخته است **(حال ببینید دامنه نادانستنیها بر چه وجه گسترده است)**

در بحر الحقایق ، آورده است که: (**و علمك ما لم تکن تعلم**)آن علم ماکان و ماسیکون است که حقتعالی در شب اسراء به آن حضرت عطا فرمود ، چنانچه در احادیث معراجیه آمده است .

بطوریکه از بعضی از تفاسیر مستفاد میشود این آیه شریفه مشعر است بر اینکه آنچه را که از علوم اولین تا آخرین رسول اکرم نمیدانسته خدایتعالی به او آموخته است ، البته این مربوط بحد اعلای علومی است که در خور فهم و ادراك مراتب بشریت بوده بلکه علومی که شایسته درك و در حوصله مقام نبوت بوده است ، و بدیهی است که این علوم در مقام علم بی پایان الهی هیچ و قلیل است ، همچنانکه در مسئله پرسش کیفیت روح از رسول اکرم که خدای تعالی خطاب به‌آن بزرگوار فرمود : که بگو روح از امر پروردگار من است (یعنی اسرار روح مخصوص است بعلم خدا و غیر او کسی به آن دانا نیست) سپس از نظر عمومیت معنا خدایتعالی فرمود : س ۱۷ ی ۸۵ **و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا** یعنی ، و داده نشده‌اید شما از دانش مگر اندکی (نسبت

بعلم خدا)

البته در اینمورد آیاتی به مضمون دیگر آمده است که رسول اکرم خود اظهار میدارد که من از علم غیب اطلاعی ندارم مگر آنچه که از جانب خدای تعالی بر من وحی برسد : با توجه به این موضوع باز برمیگردیم بتفسیر آیه اول که فرمود : (**و علمك ما لم تكن تعلم**) چون این علوم از مرکز وحی سرچشمه گرفته و اصولا تمام قرآن وحی است که علم آن در سینه مبارك آن بزرگوار مخزن گرفته است ، همچنانکه جائی فرمود : س ۲۹ ی ۴۸ **بل هو آیات بینات فی‌صدور الذین اوتوا العلم ....** که این قرآن آیاتی است روشن ، در سینه‌های کسانیکه بهره‌ای از علم داده شده‌اند ، و آنان طبق بعضی از روایات رسول خدا و ائمه هدی هستند ، که خدایتعالی ایشان وپیروان آنان را که ازاهل ایمان وعلم هستند بمقام شامخ وعالی رفعت میدهد چنانکه فرمود: س ۵۸ ی ۱۱ **یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات**

و **اما** آنچه در این بحث مورد اهمیت است آنستکه قبلا گفته شد علم الهی نامحدود و علم بشری محدود است ، ولی در محدودیت علم رسول و امام موضوع مهمی قابل توجه و دقت است که مرتبه علوم ایشانرا تا هر حدی بالا خواهد برد یعنی وقتی که میگویند پیغمبر یا امام برهمه چیز مطلعند بایددانست که آن بزرگواران هر گاه بردانستن چیزی اراده کنند یا بخواهند ازعلومی مطلع شوند خدایتعالی امتیازی به آنها داده که بر آن امر مطلع و آگاه میشوند همچنانکه روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود : وقتی امام اراده میکند چیزی بداند خداوند او را به آن چیز آگاه میسازد واز همین جهت است که آن بزرگواران در موارد بسیاری از مغیبات خبر میدادند .

پس اگر گفته شود که پیغمبر و امام صاحب علم اولین و آخرین هستند بی مورد نیست چون هرچه را که خواهند بدانند به امر حقتعالی بر آن واقف

خواهند شد ، لذا آنان خزانه‌داران علم الهی هستند !!

چگونه میتوان گفت که علم امام حضوری است !

قبل از آنکه این بحث مورد بررسی قرار گیرد لازم است که دانسته شود در موضوع چگونگی علم خدایتعالی و کلید مشکلات این بحث دانشمندان خدا ـ شناس مطالبی بسیار آورده‌اند ، همچنانکه در کتاب (**خدا را چگونه بشناسیم**) پس از شرحی بتفصیل چنین اشاره کرده است :

علم بر دو قسم است یکی « **علم حصولی** » یعنی علمی که واقعیت علم با واقعیت معلوم دو تا است و دیگری « **علم حضوری** » که واقعیت معلوم عین واقعیت علم باشد .

سپس شرح کاملی دراین باره مورد بحث قرار داده ودر پایان چنین میرساند که علم خدا نسبت بحقایق و اسرار و موجودات وپدیده‌های این جهان «علم حصولی» نیست ، خداوند نه چشم دارد نه گوش نه سلسله اعصاب ونه روح که عکس موجودات و حوادث در آن نقش بندد ، بعلاوه او در همه‌جا حاضر و در هر زمان ناظر است و تمامی حوادث و موجودات با همان وجود خارجی خود پیش ذات مقدس او حضور دارند ، زیرا ذات او در عین اینکه قطعاً غیر از موجودات و مخلوقات اوست از آنها هم جدا نیست ، بنابراین علم او حتماً « علم حضوری » است (**منتها یك علم حضوری کامل**) یعنی همه حوادث و موجودات جهان با تمام اسرار هستی خود بدون هیچ واسطه‌ای در پیشگاه او حضور دارند و ذات او بهمهٔ آنها احاطه دارد .

اما در کتاب ، **ولایت و امامت** در تعریف این دو قسم علم آورده است : علم حصولی آنستکه سرچشمه از تصور و تصدیق و اسباب خارجی میگیرد ، و علم حضوری آنستکه به مجرد درك و حضور ، معلوم نزد عالم میباشد ، دیگر

نیاز به اسباب خارجی و تصور تصدیق ذهنی ندارد ، وپس از شرحی بتفصیل بر اثبات اینکه علم حضوری خداوند ذاتی و عین ذات واجب تعالی میباشد بااستناد از نظر فلاسفه و اقوال دانشمندان چنین نتیجه گیری میکند ، **که علم پیغمبر و امام « از جهتی » حضوری است** چون علم آن بزرگواران عارضی و حادث میباشد که از جانب خدا افاضه شده و این قدرت و مقام علم حضوری به آنان داده شده است و بواسطه لطف الهی امام علم حضور به حوادث و پدیده‌های کان و مایکون دارد :

بعبارت دیگر علم خداوند ذاتی ازلی و مستقل است ولکن علم پیغمبر و امام حادث و غیر مستقل و مرتبط بخدا میباشد که مقام علم حضوری از طرف باریتعالی به آنها داده شده است ، وآنان بواسطه نفس قدسیه که دارند این علم را از لدن ونزد خداوند اخذ میکنند ، همچنانکه درعلم آنها خطا نیست ، چون نفس واقع خارجی با لذات نزد پیغمبر و امام حاضر میباشد .

و در آن کتاب دراین مورد استناد به آیات قرآنی کرده و درتفسیر آیه شریفه **(والراسخون فی‌العلم)** بحث گسترده‌ای آورده که خلاصه چنین نتیجه میگیرد : اینکه خداوند تأویل راسخون در علم را مقارن با تأویل خود بیان کرده میدانیم که همانگونه که علم خدا حضوری میباشد ، علم پیغمبر و امام هم حضوری است و اگر علم امام حصولی باشد ذکر او در ردیف علم حضوری خداوند ارتباط ندارد .

و باز برای اثبات این موضوع بر بسیاری از روایات استناد کرده که در اینجا فقط به ذکر روایت اول اشاره میکنیم .

از حضرت صادق علیه‌السلام سئوال میشود شما چه کسانی هستید میفرماید : ما فرزندان پیغمبر خزانه‌دار علم الهی و مبلغین وحی هستیم !!

و منتهی الحلم

(و درود بر شما ای بزرگواران) که آخرین مرتبه بردباری را دارا هستید.

منتهی ـ مصدر میمی است و به معنای : انتهاء و نهایت و پایان است.

حلم ـ به معنی بردباری و شکیبائی است و حلیم کسی را گویند که در برابر ناملایمات و ناروائیها از جا به در نرود که کاری ناهنجار کند یا گفتار ناستوده‌ای از او سر زند (ودر واقع حلیم کسی است که از هیجان خشم و غضب خود جلوگیری کند) (۱)

ائمه هدی علیهم‌السلام تا چه حد بردبار بوده‌اند ؟!

یکی از صفات حسنای خدایتعالی حلم است ، و از آنجا که جلوهٔ صفات اوجل شأنه گاهی در بهترین افرادخلق او ظهورمینماید، لذا ائمه‌هدی علیهم‌السلام که‌واجد هر گونه شرایطی درظهورصفات الهی هستند، به این صفت حمیده متصف شده و در این بند از زیارت به نهایت مرتبه آن به (**منتهی الحلم**) موصوف شده‌اند، همچنانکه‌آن بزرگواران در دوران حیات خود نهایت مرتبه‌بردباری راتحمل کرده‌اند .

آری اگر خوب بادقت بتاریخ زندگانی آن پیشوایان بزرگ توجهی حاصل نمائید این معنا روشن میگردد که چگونه آنان در برابر شدائد و ناراحتیها تحمل میکردند ، چگونه در امر هدایت و ارشاد و در مسائل دیگر

(۱) ـ حلیم بمعنی بردبار ، این‌کلمه از نظر قرآن از اسماء حسنای الهی و صیغه مبالغه است ، معنی آن در بارهٔ خدا چنانکه طبرسی فرمود : مهلت دهنده است (مهلت دادن یك نوع بردباری است) حلیم مجموعاً پانزده بار در قرآن استعمال شده که یازده بار دربارهٔ خداوند و چهار بار در بارهٔ پیمبران است .

مواجه با ستیزه‌جوئی و ناروائیها بوده و در هر مورد صبر از خود نشان داده بردباری می‌نمودند .

شاید داستان زندگانی‌پرماجرای علی علیه‌السلام را پس ازرحلت رسولاکرم شنیده باشید که با چه مخالفتها و دسته بندیهای تحریك‌آمیز منافقین روبرو بود ، و چگونه در مقابل آنهمه ستمکاریها و بد رفتاریها شکیبائی و بردباری می‌نمود .

همه ائمه هدی (ع) هریك به نوبه خود به اوصاف حمیده حلم و علم متصف بودند، نشنیدید که حضرت امام حسن علیه‌السلام برای نگاهداری وبرقراری دین خدا با حکومت جبار زمان خود چقدر ناروائیها را تحمل نمود و از خود حلم وبردباری نشان داد تا بحدی که صبر و تحمل‌آن بزرگوار زبان زد خاص وعام قرار گرفت واو علیه‌السلام را در میان ائمه هدی به صفت (**والحلم الحسنية**) مشخص و معرفی کردند ، و این همان معنای (**و منتهی الحلم**) در شأن این آقایان است .

نه آنکه تصور شود که اگر ائمه دیگر بصفات دیگری مشخص بودند ، حلم وبردباری نداشتند، همان حضرت امام‌حسین علیه‌السلام که دراوصاف حمیده‌اش به شجاعت معروف بود ، درهر مورد کمال‌حلم وشکیبائی را دارا بود ، تمام‌آن بزرگواران از موهبت این صفت نیکو برخوردار بودند چون لازمه ظهور این صفت درآدمی وجود کمال مرتبه عقل است وآن بزرگواران همه صاحب و وارث عقل کل از حقیقت محمدیه بوده‌اند !!!

در ذکر اوصاف امام ، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیده‌اید که آن بزرگوار ازبسیاری حلم وشکیبائیش دربرابر گذشت از جرم تقصیر کنندگان درحقش ، به امام کاظم لقب یافت و این یکی از القاب مشهور آنجناب است که بواسطه خاموش کردن وفروبردن خشم خود ازآزار وحرکات ناروای دشمنان

حتی در هنگام بازداشت در زندان طاغوت آن زمان هیچگاه یك کلمه سخن خشم‌آمیز بر زبان جاری نفرمود ، بلکه احسان میفرمود به هر کس که با او بدی میکرد، آیا این همان معنی درفقره مورد شرح (**ومنتهی الحلم**)در باره ایشان نیست ؟

اما موضوعیکه بسیار قابل توجه است و شاید کسی تا کنون این نکته را گوشزد نکرده باشد در باره حلم و بردباری حضرت ولی‌عصر امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه است ، میدانید که آن بزرگوار از اوضاع آشفته جهان تا چه حد نگران و به اصطلاح عوام دلخون است ، چقدر آنجناب تحمل از ناروائیها نموده وتا زمان ظهورش باید صبور وحلیم باشد !! با آن مقام دانشی که براو علیه‌السلام از طرف‌خدایتعالی‌افاضه‌شده و اورا برپاره‌ای‌ازاسرارعالم آگاه کرده وناظر براعمال ورفتار جهانیان است ، ببینید چگونه از آنهمه ظلم وفساد و ستمکاریها درجهان که از طرف حکام طاغوت بر مظلومان و مستضعفان روا میشود ؛ آن بزرگوار ساکت و خاموش و شکیبا و بردبار است چه ستمکاریها و جنگ و جدالها که در ممالك اسلامی بنام اسلام برپا میشود ، **چه ناروائیهائی که از طرف حکام و دولتهای ستم پیشه جهان بر ستمدیدگان روا می‌گردد** ، و از اینها گذشته چه خلافکاریهائیکه از طرف همان مسلمان نماها که به اصطلاح پیرو خود آن بزرگوار هستند انجام میگیرد ، و او علیه‌السلام همه را تحمل کرده و هیچگونه شکایتی از این راه به درگاه الهی ندارد در حالیکه اگر یك آن زبان شکوه را بگشاید جهانی‌را منقلب میسازد .

بنابراین آیا مصداق فقره مورد شرح در باره آنحضرت گواهی نمیدهد که عرض‌میکند (**و منتهی الحلم**) پس سلام برآن بزرگوارواجداد طاهرینش که نهایت حلم وشکیبائی را دارا میباشند !!

نهایت بردباری چیست ؟!

در شرح این فقره از زیارت که زائر اشاره به اوصاف ائمه هدی (ع) عرض میکند (**ومنتهی الحلم**) یعنی شما در نهایت شکیبائی و بردباری هستید ، این معنا درمرتبه اول اشاره به یکی از صفات باریتعالی است، از آنجهت که در قرآن مجید درمتمم بسیاری از آیات، خود را بروجوه گوناگون به این صفت حمیده معرفی کرده است ، همچنانکه مکرر میفرماید : **والله غفور حلیم ـ والله غنی حلیم والله علیم حلیم ـ والله شکور حلیم** و خلاصه **وکان الله علیماً حلیماً** ، که دراین آیات شریفه بیشتر مراتب حلم خود را توأم با علم کرده، وچنین میرساند که خدا دانا و شکیبا و بی نیاز و بردبار و صبور است ، که این صفت عالی در بارهٔ خدایتعالی اهمیت خاصی را میرساند .

اما نکته قابل توجه درفقره مورد شرح آنستکه به آخرین مرتبه ونهایت این صفت در بارهٔ امام اشاره کرده و عرض میکند (و منتهی الحلم) .

همانطور که درشرح فقره (**و خزان العلم**) گذشت (۱) این معنا هم عطف بهمان بند است که مقام تقرب آن بزرگواران را از این طریق بظهور میرساند و از آنطرف چون صفات خدایتعالی هریك در حد نهائی خود جلوه گر است لذا باعطف توجه باین آیه شریفه نکته دقیقی را برای آنانکه بتفسیر آیات الهی آشنائی دارند روشن میسازد، آنجا که فرمود: س۵۳ ی۴۲ **وان الی ربك المنتهی**، که نهایت کارها بسوی پروردگار است .

در تفسیر ، المیزان ، اشاره کرده است که این آیه در نتیجه می فهماند مطلق انحاء (راهها و روشها) انتها بسوی پروردگار است ، پس آنچه موجود

(۱) در اینجا میتوان گفت که چون صفت حلم منبعث از عقل است ، و عقل در مراتب عالی مقام علم است لذا اطلاق (ومنتهی الحلم) دراین فقره از زیارت مخصوص بوجود آن بزرگواران بوده که در مراتب عقل و علم از دیگران ممتازند .

که در عالم وجود است در هستیش و آثار هستیش بخدای سبحان منتهی میگردد و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزئی در عالم جریان ندارد مگر آنکه آنهم منتهی بخدایتعالی است .

بنابراین نهایت حلم و بردباری ائمه‌هدی علیهم‌السلام منتهی به حلم پروردگار عالم است ، و از همین جهت است که کسی بهتر از آن بزرگواران نمیتواند مراتب حلم خدایتعالی را تعریف کند ، همچنانکه امام سجاد علیه‌السلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض کرد : **فلك الحمد على حلمك بعد علمك وعلى عفوك بعد قدرتك و يحملني و يجرئني على معصيتك حلمك عني** ، اشاره بر اینکه سپاس وستایش تورا سزاوار است که باوجود دانائیت بر گناهان و کردار بندگان بر آنان حلم و بردباری میکنی و حمد و ثنا مخصوص تو باد که عفو و گذشت میفرمائی واز عقوبت درمیگذری درحالیکه قادر و توانائی که‌هر گونه خطاکار را به کیفر رسانی ، خدایا علت جرأت من بر گناه و ارتکاب آن ، حلم‌و بردباری تومیباشد ، وچون گناهان مرامیپوشانی حیاء من کم شده مرا به‌ارتکاب گناه جسور میسازد ، ومن میدانم که حلم تو بزرگتر است از کیفر گناهکاران؛ **و حلمك يكبر عن مكافاة المقصرين** ،

ناگفته نماند که بعضی از سخنان ائمه هدی (ع) گذشته از ذکری از بیان حقایق ، خود سرمشق و تعلیمات عالیه‌ای است که اهل ایمان باید از روش آن بزرگواران پیروی نمایند ،

اکنون که مطالبی درباره صفت حلم ازنظر قرآن و ائمه هدی شنیدید ، چقدر جای آموزش است که خود را در هرحالت متخلق به این صفت حمیده نموده ودر هرمورد صبر و بردباری را از دست ندهید ، واز این گذشته روایات بسیاری در این باره رسیده است که دوستی خدایتعالی را نسبت به افراد بردبار میرساند ، چنانکه در اصول‌کافی آورده است : **امام باقر** علیه‌السلام فرمود : به‌راستی

خدای عزوجل‌دوست میدارد باحیای بردباررا !! **وعلی بن‌الحسین** علیه‌السلام فرمود: راست مطلب اینست که من خوشحالم از کسیکه هنگام خشم بردباریش او را دریابد .



و اصول الکرم

(وسلام برشما) ای بنیانگذاران جوانمردی و ای ریشه‌های کرم وسخاوتمندی

اصول ـ جمع اصل ، واصل بمعنی : ریشه ، پایه ، قاعده ، قانون ، پی ، بنیاد و بیخ هرچیز است .

کرم و کرامت ـ بمعنی، جود، بخشش، جوانمردی، بزرگواری، سخاوت، شرافت و عزت است .

ارتباط معانی « و اصول الکرم » با قرآن کریم .

قبلا اشاره شد که صفات تمام انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام ازصفات پروردگاری‌سرچشمه گرفته است، بنابراین اصل و ریشه کرم و کرامت هم دراین فقره از زیارت بهمان صفات خدای کریم پیوسته است .

اکنون پیش ازآنکه وارد این موضوع شویم توجه خواننده را به بیانی از قرآن در معنای « اصول و اصل »جلب مینمائیم .

در سوره ابراهیم آیه ۲۴ خدایتعالی در بارهٔ اهل بیت پیغمبرش مثلی زده است و گفتار پاکیزه را به درخت نیکو وپاکیزه تشبیه کرده وسپس میفرماید : آن درخت ، **اصلها ثابت و فرعها فی السماء ....** که ریشه آن در زمین ثابت

و شاخه‌های آن در آسمان است ، با آنکه این آیه شریفه تفسیر بسیار گسترده‌ای دارد ، ولی چون شاهد دراینجا روایتی درذیل این آیه در تفسیر، المیزان است لذا بهمان اکتفا میکنیم و آن ضمن روایات متعددی آمده است که میگوید : در بعضی روایات دیگر دارد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اصل درخت ، و ولایت برای هر که داخل آن شود فرع آن میباشد ، مانند روایتی که کافی به سند خود از محمد حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است .

بنابراین اصل وریشه شجرهٔ طیبه که درختی پاکیزه و باکرامت است و به اذن خدایتعالی در هر زمان مردم از میوه‌های پربار آن منتفع میشوند ، با تطبیق به این روایت مصداق (**و اصول الکرم**) در بارهٔ ائمه هدی علیهم السلام روشن میشود که آن بزرگواران ریشه آن درخت با برکت و اهل ایمان از کرامات و ثمره آن درخت بفیض میرسند .

کرم خدایتعالی از نظر ، قرآن مجید !

یکی از اسماء حسنای الهی کریم است وقرآن مجید درداستان حضرت سلیمان درمورد بخشش وعطای بیشمار الهی آورده است : س ۲۷ ی ۴۰ **فان ربی غنی کریم** همانا که پروردگارمن بی نیاز و سخاوتمنداست

در قاموس قرآن ، در معنی کرم در این آیه شریفه آورده است ، که کرم ضد لئامت است ولی معانی کرم را در آیات دیگر بر وجوه گوناگون یادآورشده ، همچنان درآیه شریفه که میفرماید: س ۳۶ ی ۱۱ **فبشره بمغفرة و اجر کریم** ، کرم را بمعنی نفیس و عزیز ذکر کرده است چون در این آیه میفرماید : مژده و بشارت ده او را به آمرزش وپاداش نیکو و نفیس ،

راغب میگوید : کرم اگر وصف خدا واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خدا است ، و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده

اوست که ازوی ظاهر میشود ، بکسی کریم نگویند مگر بعداز آنکه آن اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود ، **و هرچیزیکه در نوع خود شریف است باکرم توصیف میشود .**

پس در هر جا از قرآن لفظ کریم یا کرامت و یا فعل آن آمد با درنظر گرفتن تناسب محل میشود آنرا بیکی از معانی چهارگانه که در اول گفته شد گرفت ، همچنانکه در آیه شریفه میفرماید: س ۱۷ ی ۷۰ ، **ولقدکرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر والبحر ....** اشاره براینکه ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و شرافتمند کردیم و راه را در خشکی و دریا بر آنان گشودیم و روزی نیکو بر آنها دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتریشان دادیم .

و باز آنچه در معنای کرم در تفاسیر گفته‌اند : کرم صفت خاصی نیست ، بلکه صفتی از برای هرچیز است که در مرتبه نیکو باشد و در بیشتر از موارد که در قرآن استعمال شده از این قرار است : **کتاب کریم ـ زوج کریم ـ مقام کریم ـ قول کریم ـ اجر کریم ـ رزق کریم ـ ملك کریم ـ رسول کریم ـ عزیزالکریم** ، که معنا عبارت است از نامه گرامی ، زوج پسندیده ، جایگاه عالی ، گفتار نیکو ، پاداش خوب ، روزی پاك و طیب ، فرشته بزرگوار ، رسول با عزت ، وعزیز سخاوتمند ، که این معانی هریك بجای خود درمرتبه‌ای شریف ونیکوئی است ،

در تفسیر ، مجمع البیان : در ذیل آیه شریفه (**رب العرش الکریم**) آورده است : وقتی به اشیاء جامد کریم گفته میشود مقصود زیبائی آنهاست ، برخی گویند : کریم یعنی هرخیر، علت اینکه به عرش ، کریم گفته میشوداین است که خیر آن برای کسانیکه اطراف‌آن هستند بسیاراست وانگهی هرخیری از ناحیه عرش بدیگران میرسد .

بنابراین با شرح مطالب فشرده‌ای که در معانی کرم و کریم ازنظرقرآن

مجید گذشت ، خواننده خود میتواند به این امـر توجه داشته باشـد که معنای حقیقی « **و اصول الکرم** » درفقره مورد شرح در بارهٔ ائمه هدی علیهم السلام چیست.

نتیجه بحث در سه اصل مهم !!

اکنون که معانی کرم دررابطه بافقره‌مورد شرح از نظر قرآن مجید تا حدی روشن گردید ، خوب است خواننده عزیز به نتیجه کامل در این بحث به سه اصل عمده توجه نماید .

۱ ـ خدایتعالی کریم است، همچنانکه فرمود: س۸۲ ی۶ ، **یا ایها الانسان ما غرك بربك الكريم** .... ای‌آدمی چه‌چیزتورا نسبت به پروردگاربزرگوار و بخشنده‌ات فریفته و مغرور ساخت ،

پس دراینجا کریم در وصف حقتعالی آمده که اوسبحانه جواد و منعم و بخشنده و بزرگوار است ، بلکه درجائی خود را به صفت تفضیلی (اکرم) معرفی کرده ومیفرماید : س ۹۵ ی ۳ ، **اقرأ و ربك الاكرم** ، بخوان‌آن پروردگار کریمتر و بسیار بخشنده‌ات را .

شاید مراد از اکرم آن باشد که عطای خـدا مافـوق همه عطاها است و کرم هیچ کریمی بمرتبه کرم او نخواهد رسید .

۲ ـ خدای‌تعالی خود بدون هیچ قیدوشرطی قرآن را بلفظ کریم توصیف کرده و میفرماید : س ۵۶ ی ۷۷ **انه لقرآن كريم** .

در تفسیر ، المیزان آورده : البته با درنظر گرفتن اینکه مقام آیه‌مقام مدح است ، چنین برمیآید که قرآن بطور مطلق کریم و محترم است ، هم نزد خدا کریم وعزیز است و هم بدین جهت کریم است که صفاتی پسندیده دارد ، و هم بدین جهت که سود رسان برای خلق است ، سودیکه هیچ چیز جای آنـرا نمیگیرد ، چون مشتمل بر اصول معارفی است که سعادت دنیا و آخرت بشر را

تضمین میکند .

۳ ـ رسول خدا ﷺ در آیه‌ای بصفت کریم متصف شده است همچنانکه فرمود : س۶۹ ی۴۰ **انه لقول رسول کریم** ، همانا که قرآن گفتار پیغام گذاری است بزرگوار و کریم ، **که مفسر المیزان میفرماید :** ضمیر (انه) به قرآن بر میگردد و آنچه از سیاق برمیآید این است که منظور از رسول کریم پیامبر اسلام صلوات‌الله علیه است ، و اگر قرآن را قول رسولی کریم خوانده ؛ باعث هیچ اشکالی نمیشود چون این نسبت به شخص آنجناب نیست بلکه بعنوان رسالت اوست و معلوم است که رسول بدانجهت که رسول است سخنی از خود ندارد ، آنچه میگوید از ناحیهٔ فرستنده خود میگوید.

بنابراین با توجه به‌این اصل مهم سه گانه ، که خدایتعالی کریم و اکرم است ، و قرآن مجید کریم و محترم است و رسول گرامی کریم وبزرگواراست پس ائمه هدی علیهم‌السلام که اطاعت آنها همچنان اطاعت خدا و رسول است وحجت خدا و حافظ قرآن وقائم مقام رسول هستند ، کرم آنها ازاین سه اصل سرچشمه گرفته ومصداق« واصول الکرم» درتمام جهات صفات بشریت از آنان ظاهراست.

کـرم ائمه هدی علیهم‌السلام در مرتبهٔ ایثار !!

همانطور که قبلااشاره شد صفت کرم دربارهٔ ائمه اطهار علیهم‌السلام بطور کلی متوجه تمام اخلاق و افعال نیکو و شرافتمندانه آن بزرگواران بوده واگربخواهیم صفت کرم در بـارهٔ ایشان بمعنای جـود وبخشش و سخاوت بیاوریم کافیست که تاریخ زندگانی هریك از آن آقایان را ورق زده و ببینیم تا چه حد آنان در مقام کرامت و جوانمردی سخاوت داشتند .

دربارهٔ کثرت جود وسخاوت ائمه معصومین علیهم‌السلام درتاریخ زندگانی آنان مطالبی بسیار آمده که اکنون شرح آنها از وظیفه این کتاب خارج است حتی

در بعضی از موارد کرامت و کرم آن بزرگواران از مرتبه سخاوت گذشته و به مرتبه ایثار میرسد ، همچنانکه : سوره (**هل اتی**) درباب ایثار علی علیه‌السلام نازل شد ، ودر بیشتر ازتفاسیر آیه شریفه : س ۲ ی ۲۷۴ **الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیة ....** در شأن او علیه‌السلام وارد شده است که آن بزرگوار در شب و در روز در پنهان و آشکار بر مستمندان انفاق میکرد ، و همچنین از کرامت وسخاوت امام‌حسن وامام حسین وسایرائمه هدی داستانهائی نقل شده که در کتب اربعین مؤذن و تاریخ خطیب و منتهی‌الامال و کشف‌الغمه وغیره آمده است ، چه روایات بسیاری از آن بزرگواران نقل شده که بمجرد اینکه مستمند ونیازمندی ازآنان تقاضائی داشت در کمال سخاوت وبزرگواری نیازاو را برطرف کرده بلکه زیاده از خواسته‌اش براو کرامت میکردند ، شاید این اشاره کافی باشد که گفته شود صفت کرم در این بزرگواران موروثی است از کسیکه درحال رکوع تصدق را از سائل دریغ نداشت ، نشنیدید در شأن نزول آیه شریفه که فرمود : س ۵ ی ۵۵ **انما ولیکم الله ورسوله ....** که در باره خاتم بخشی علی علیه‌السلام آمده است .

درهرحال گذشته ازاینها ائمه معصومین علیهم‌السلام اسباب کرم خدایتعالی نسبت به مخلوقات عالم هستند و کلیدهای گشایش ابواب کرم نامتناهی الهی‌دراختیار آنان است ، واخبار بسیاری دراین باره رسیده که آن بزرگواران وسیله‌ایصال کرم ازپروردگار بر خلق هستند بلکه آنان علت غائی افاضه وجود برما سوی بوده‌اند بنابراین در فقره مورد شرح ازاین زیارت میخوانیم (درود بر شما ای پایه گذاران کرم و سخاوتمندی) .



و قادة الامم .

(و درود بر شما) ای پیشوایان اهل دین ، و ای سرداران سپاه اسلام .

قادة ـ جمع قائد است ، و قائد ، بمعنی ـ رئیس ، پیشوا ، جلودار ، سردار زمامدار وفرمانروا میباشد .

امم ـ جمع امت ، و امت مشتق از (ام) است که بمعنی مادر و اصل هر چیز را گویند .

امت معانی گستردهای دارد و با ارتباط به آیات قرآنی که در ۶۴ مورد برمضامین گوناگون آمده است این معانی روشن میشود :

گروهی از مردم ـ قوم ـ دین وملت ـ پیروان یك آئین و روش (پیروان پیمبران) حین وزمان ـ جماعتی که درمیان آنها یکنوع وحدت یا هدفمشخصی بوده باشد .

ائمه هدی علیهم‌السلام پیشوای کدام امت هستند ؟!

اگر در معانی وسیع (امت) بطور دقت توجهی حاصلشودخَواهیم دریافت که اهمیت اینفقره اززیارت تا چه حد است که زائر عرض میکند : سلام برشما **(ای پیشوایان امتها) .**

خوب است در اینمورد توجه خود را به آیات قرآنی معطوف داشته تا معناکاملا روشن و آشکار گردد .

گفتیم : یکی از معانی امت ، جمعیت و گروهی است که تابع یك دین و آئین و یا پیرو پیغمبری باشند ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۱۰ ی ۴۷ **ولکل امة رسول ....** که از برای هرامتیرسولیاست، وهمچنین درآیهدیگر که میفرماید : س ۱۶ ی ۳۶ **ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان عبدوا الله...**

همانا برانگیختم درهرامتی رسولی‌را (که بگویدبه امت‌خود) بپرستید خدا را. از این معنا روشن میشود که تمام پیمبران امتهائی داشته که از آنها پیروی میکردند واین بحث بسیار درآیات قرآنی آمده است ، حال باید دید که‌قرآن در بارهٔ امت اسلام وپیروان پیامبراسلام چه گفته وچگونه آنها را معرفی کرده است ، وآیا چه فضیلتی برسایر امتها دارند .

درسوره‌آل‌عمران آیه ۱۰۴میفرماید: **ولتکن منکم امة یدعون الی‌الخیر و یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر .** اشاره براینکه : باید ازمیان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر بمعروف و نهی‌از منکر نماید .

بنابراین در امتی که در میان آنها آمر بمعروف و ناهی از منکر باشد آن امت را بسوی رستگاری میکشاند . و همچنین در آیه ۱۱۰ از همین سوره قریب بهمین مضمون باز میفرماید : **کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله ...** شما بهترین‌امتی‌بودید که به سود انسانها آفریده شدید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان دارید .

وبازقرآن مجید دراین رابطه اشاره‌ای دارد که میفرماید : س ۷ ی ۱۸۱ **و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون ،** از کسانیکه آفریدیم گروهی هستند که بحق هدایت میکنند و بحق اجرای عدالت مینمایند .

در منابع حدیث اسلامی آمده است : از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل‌شده که فرمود : منظور از این گروه امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

در تفسیر ، المیزان : در ذیل‌آیه شریفه چنین فرموده: که گروهی که مردم را بحق هدایت میکنند باید انبیاء و اوصیاء ایشان باشند ، و یاآنکه مراد از امت ، بعضی از افراد امت باشند و کل ، بوصف بعضی توصیف شده است .

اما قابل توجه آنستکه قرآن مجید در جائی امت اسلام را برنیکوترین

وجهی از نظر اعتدال و میانه‌روی توصیف کرده و می‌فرماید : س ۲ ی ۱۴۳ **وکذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً** ، اشاره براینکه : اینگونه شما را امت وسط (معتدل ومیانه‌رو) قرار دادیم تا امت نمونه‌ای دربرابر مردم باشید و پیامبر هم فرد نمونه‌ای در برابر شما ، یاآنکه معنا چنین است (تا شما گواه بر مردم باشید و پیمبر هم گواه برشما) گواه براینکه نه مایل به افراط ونه متوجه تفریط باشید (نه مایل به شرق و نه مایل بغرب باشید) تا در جنبه مادی و معنوی هر دو کامل و از طریق اعتدال و میانه‌روی سعادت خود را دریابید .

اکنون از این بیانات چنین نتیجه گرفته میشود ، که هر پیامبری امتی داشته وبهترین امت ، امت پیامبر اسلام است ، **لذا باید دید که پیشوائی این امتها بدست چه‌کسانی سپرده شده است .**

و هیچ شکی نیست در همانروز که رسول اکرم ، پیغمبر خاتم دراجتماع امت اسلام از بیان قول حقتعالی فرمود : **الیوم اکملت لکم دینکم ....** این معنا روشن شده است که زمام تمام امتها و امت عظیم‌الشأن اسلام بدست اوصیاء آن بزرگوار ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم اجمعین قرار گرفته است .

اینکه گفته میشود : زمام تمام امتها ازآن جهت است که تمام پیمبران الهی همه در مسیر توحید حرکت کرده و امت‌های خود را بر هدف واحدی هدایت میکردند و پس ازآنکه دوران هر امتی سپری شد ، و امت اسلام بوسیله وجود مقدس خاتم الانبیاء در مسیر تکامل قرار گرفت ، **پیشوائی و زمامداری همه امتها به اوصیاء گرام و ائمه هدی علیهم السلام سپرده شد** ، چون در واقع آن بزرگواران قائم مقام رسول اکرم و وارث تمام انبیاء عظام بوده و فرمانروائی آنان تا پایان امر ادامه خواهد داشت .

و از همین جهت است که در فقره مورد شرح از این زیارت آمده است ،

(**و قادة الامم**) و همانطور که گفته شد امت را بصیغه جمع آورده که معلوم میدارد، **تمام امتها دردنیا زیرپوشش زمامداری آن بزرگواران قراردارند،** و اگر امروز این معنا در ظاهر نمایان نیست ولی درباطن ثبات و برقراری این عالم در هر دوران بستگی بوجود این پیشوایان عالیقدر داشته که همه حجت خدا در روی زمینند، و زمانی در رسد که باظهور قائد عظیم‌الشأن امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه یکتا زمامدارتمام امتهای جهان مصداق آیه شریفه راظاهر سازد که فرمود: (**لیظهره علی‌الدین کله ...**) و تمام ملتها وحکومتها و امتها از شرق و غرب عالم در زیر لوای توحید به زمامداری آن بزرگوار امت واحده‌ای تشکیل دهند و در آن موقع است که این معنا ظاهر خواهد شد: س۲۱ ی ۹۲، **ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون**، اشاره براینکه: این است آئین شما آئین واحده و من پروردگار شما هستم تنها مرا بپرستید.

آری این‌خطابی‌عمومی است که تمامی‌افراد مکلف بشررا دربرمیگیرد.

بنابراین باید گفت: سلام و درود بر آن سردار و زمامداریکه تمام‌افراد بشر را بسوی یك هدف مشخص راهنمائی کرده و تمام اختلافات را از میان هر قوم و ملت بدر برده مردم جهانرا در اجتماع عظیم واحده‌ای قرار میدهد واین است اشاره بمعنای (وقادة الامم)

(امت) بر غیر بشر هم اطلاق شده است.

از آنچه تاکنون دراین‌بحث موردتوجه خواننده عزیز قرار گرفت در معانی وسیع کلمهٔ (امت) بود که ما از نظر اختصار نتوانستیم حق این معنا را ادا نمائیم، ولی موضوع قابل توجهی که بی‌ارتباط به فقره مورد شرح نیست آنستکه دانسته شود، آیا منظورازآیه شریفه دربارهٔ امت غیربشری چیست که میفرماید: س ۶ ی ۳۸، **وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر**

بجناحیه الا امم امثالکم .... یعنی ، و هیچ جنبنده‌ای در زمین وپرنده‌ای که با دو بال خودمی‌پرد نیست مگر آنکه آنها نیز مانند شما (**امتها**) و گروههائی هستند وهمه بسوی پروردگار خود محشور خواهند شد .

در تفسیر ، **المیزان‌آورده** : این آیه خطابش بمردم است که خدایتعالی میفرماید حیوانات زمینی و هوائی همه امتهائی هستند مثل شما مردم ، و دراین مورد بحث مفصلی آورده که بیان آن از وظیفه این کتاب خارج است ، ولی خلاصه چنین است که میگوید : تفکر عمیق در اطراف زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شئون حیاتی خود با آنها سروکار داریم ما را به این نکته واقف میسازد که حیوانات هم مانند انسان دارای‌آراء وعقاید فردی واجتماعی‌هستند و حرکات و سکناتیکه در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن خودشان نشان میدهند همه بر مبنای آن عقاید است ، همچنانکه زیست شناسان در بسیاری از انواع حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل به آثار عجیبی از تمدن و نازك کاریهای ظریفی در طرز اداره مملکت بر خورده‌اند که هرگز نظیر آن جز در بعضی از ملل متمدن دیده نشده است .

و در مورد اینکه در پایان آیه شریفه میفرماید : **ثم الی ربهم یحشرون** درآن تفسیر میگوید : بطوریکه از آیات بسیار دیگری استفاده میشود تنها انسان و حیوانات محشور نمیشوند ، بلکه آسمانها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و جن و بسیاری از چیزهای دیگر همه محشور خواهند شد .

اما اصل موضوع که در این مورد شاهد کلام قرار دارد ، آنستکه : آیا حیوانات تکالیف خود را از پیغمبری که وحی بر او نازل میشود میگیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام بیك نوع از انواع حیوانات مبعوث میشوند از افراد همان نوعند یا نه ؟ گویا جواب این سئوال آنستکه تاکنون بشر نتوانسته ازعالم حیوانات از این جهت سردرآورد و حجابهائی که دراین‌طریق

بین خود و حیوانات است پس بزنـد ، لـذا بحث کردن در بارهٔ ایـن موضوع فایده‌ای ندارد چون کلام الهی هم تاآنجا که ما ازظواهر آن می‌فهمیم‌اشاره‌ای به این مطلب نداشته و در روایات هم چیزی که بتوان بر آن اعتماد داشت دیده نشده است ولـی آنچه که مسلم است ، اجتماعات حیوانی هم ماننـد اجتماعات بشری ماده واستعداد پذیرفتن دیـن الهی در فطرتشان وجود دارد همان فطرتی که دربشر سرچشمه دین الهی بوده و برای حشر و بازگشت بسوی خدا آنها را مستعد و آماده میسازد در حیوانات هم نیز هست !

پس دراینحال نگارنده با توجه بتفسیر آیه شریفه ، از مفسرین عالیقدرو آنهائیکه به مرتبه والای مقام ولایت آشنائی دارنـد این پرسش را دارد : که آیا در فقرهٔ مورد شرح که ائمه‌هدی علیهم‌السلام را (**قادة الامم**) خوانده است وآن بزرگواران را قائد وپیشوا بـر تمام امتها ، گروهها ، جمعیتها ، و ملتها دانسته است، با آن مقام‌شامخ ومراتب عالی‌ودرجات علمی وفضائل‌معنوی که خدایتعالی برایشان افاضه فرمـوده ، آیا شایستگی دارد که آن بزرگواران زمامداری و فرمانروائی امت غیربشری‌را هم بعهده داشته باشنـد ؟!!! (الله اعلم)

چند روایت در رابطه با فقرهٔ مورد شرح !

در « **در المنثور** » از ابن ابـی حاتم (از ابـی جعفـر)(ع) نقل کرده که در معنای (**کنتم خیر امة اخرجت للناس**) فرمود : آنان اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشنـد (و به ایـن اعتبار امت پیامبر اسلام بهتریـن امتها هستند) .

در کافی : بسند خود ازعبداله‌بن سنان روایت کرده ، که گفت‌ازحضرت صادق علیه‌السلام معنای‌آیه : (**وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون**) پرسیدم فرمود : آن امت ائمه هستند .

در تفسیر قمی و تفسیر ، المیزان ؛ در ذیل آیه شریفه : **و یوم نبعث من کل امة شهیداً** ، از امام صادق علیه السلام روایتی نقل میکنند ، که فرمود : برای هر عصر وامتی شهیدی (گواهی) است و هرامتی با امامش محشور میشود (در ذیل کلام امام همان مضمون آیه شریفه : (یوم ندعوا کل اناس بامامهم)آمده است .

در تفسیر ، مجمع البیان : در ذیل آیه شریفه : **(وکذلك جعلناکم امة وسطاً ....)** آورده است : که امام باقر علیه السلام فرمود: امت وسط مائیم وهمچنین گواهان خدا بر مردم و حجت او در روی زمین ما هستیم .

نگارنده گوید: همانطور که این بزرگواران خود بهترین امت و بالاترین افراد درمقام هدایت خلق هستند، همین آقایان هم باید پیشوا وزمامدار بهترین امت نمونه‌ای‌ازامت خاتم الانبیاء باشند که درمرتبه اعتدال ومیانه روی سرآمد تمام امتهای گذشته بوده و میباشند .

بنابراین در شرح این فقره از زیارت با توجه بتفسیر آیات قرآنی و روایات‌معنای **(و قادة الامم)** درشأن ائمه اطهار بخوبی‌روشن وآشکار گردید.



و اولیاء النعم

و درود بر شما ای سرپرست نعمتها .

اولیاء ، ـ جمع ولی ، و ولی ، بمعنی : دوستدار ، نگهبان ، سرپرست یاری دهنده ، کسیکه عهده‌دار اموری باشد ونیز بمنعی بنده مقرب درگاه الهی آمده است . و معنای دیگر آن از نظر تفاسیر : ولی کسی را گویند که

نزدیك بلافاصله و اولی و احق وسزاوارتر دراداره امور شخص ازدیگران باشد، و شاید در اینجا معنی ولی براین وجه باشد (سلام بر شما ای سرپرستان و ای عهده داران نعم الهی)

نعم ـ جمع نعمت ، ونعمت، بمعنی : احسان ، نیکی، بهره، خوشی، روزی، وآنچه ازطرف خدایتعالی برای حیات و زیست مخلوق درجهان آفرینش بوجود آمده و برآنها عطا وافاضه میشود .

وهمچنین نعمت ازنظر تفاسیر قرآنی . دلالت برنوع میکند و مراد ازآن هرچیزی است که باطبع چیزی ملایم بوده وطبع شیء ازآن امتناع نداشته باشد.

وجود مقدس ائمه هدی علیهم السلام خود نعمتی بزرگ است ،

گذشته از اینکه ائمه معصومین علیهم السلام از طرف خدایتعالی وسیله هدایت و واسطه اعطای نعم و افاضه نیکیها و احسانها برخلق عالمند وجود مقدس آنها خود یکی از بزرگترین مراتب نعم الهی است .

دراینجا باید این توجه را حاصل کرد که غیراز مطالبی که درباره معانی نعم الهی گذشت صاحبان تفاسیر برآنند ، که آنچه انسان بوسیله آن بساحت قرب خدا راه یابد و خشنودی او را بجوید ، نعمت است ، و یك چیز درصورتی نعمت میشود که بر ولایت الهی مشتمل باشد ، و ولایت خدا یعنی تدبیر امور بندگان بوسیله دین ، که آن تمام نمیشود مگر بولایت رسول او ، و ولایت رسول نیزبواسطه ولایت (اولی الامر) بعد ازرسول بمرتبه تکامل میرسد ، لذا دراین سلسله از مراتب ولایت نعمتهائی است که در تفسیر آیه شریفه اشاره بر آن شده که فرمود : س ۵ ی ۳ ، **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی** .... یعنی امروزدین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم ....

این آیه شریفه که در بارهٔ نصب خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام است ودر روز غدیر خم نازل شده ، تفسیری بتفصیل دارد که تا کنون چندصد کتاب و رساله بر آن نوشته شده است ، ولی در اینجا منظور از اتمام نعمت در امر ولایت است که خدایتعالی آن دین راکامل ساخت و نعمت ولایت را که عبارت از اداره و تدبیر الهی امور دینی است بر مسلمانان تمام کرد

بنابراین درآن روز امر ولایت پایه گذاری شد ، البته آیات دیگری در قرآن مجید است که مقام ولایت علی علیه‌السلام را تأییدمیکند، همچنان آیه شریفه: س ۵ ی ۵۵ ، **انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنو ....** یعنی جز این نیست که ولی شما خداست و رسولش و آنان که گرویدند واین معنا بعنوان یك نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی علیه‌السلام را دارد ، که مفسرین درمورد این آیه مطالب بسیاری آورده‌اند ، از جمله میگویند : در این آیه ولایت بمعنی سرپرستی و رهبری مادی و معنوی است ، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر و ولایت خدا قرار گرفته وهر سه با یك جمله ادا شده است .

در تفسیر ، المیزان : در ذیل روایتی در این مورد آورده است : اینکه امام صادق علیه‌السلام آیه‌ای را که درحق شخص امیرالمومنین علیه‌السلام نازل‌شده بهمه اهل‌بیت علیهم‌السلام نسبت داده‌اند ازآنجهت است که همه معصومین اهل‌بیت وتکلیف مردم نسبت بهمه یکی است ، (**لذاآن بزرگواران همه درمقام ولایت، اولیاء نعم الهی هستند**)

سپاسگزاری و یادآوری از نعم بیشمار الهی !

جای بسی شکر و سپاس است از نعمتهائی که خدایتعالی بر آدمی ارزانی داشته است ، درقرآن مجید جائی‌خطاب برسول اکرم آمده است ومیفرماید : س ۹۳ ی ۱۱ ، **و اما بنعمة ربك فحدث** ، اشاره براینکه یاد ـ

آوری کن نعمتهای پروردگار خود را بـر دیگران ، شاید بیان ایـن موضوع خود یکنوع شکر گزاری از نعم الهی باشد، البته این دستوری عمومی است که تمام مردم باید از نعمتهای الهی یاد کرده وشکر آنها را بجای آورند ، درمرتبه اول شکر وسپاسگزاری ازهمان نعمتهای پر اهمیت معمولی ، نعمت وجود، نعمت حیات ، نعمت سلامتی ، نعمت ارزاق ، نعمت عقل و ادراك ، نعمت فهم و احساس، نعمت نیـرو و قدرت ، نعمت بینائی و بصیرت ، و باز از مراتب بالاتـر نعمتهای معنوی : نعمت ایمان وهدایت ، نعمت علم وحلم وحکمت وهمچنین نعمت بینش در قرآن و احکام که آخرین مرتبه نعمت است و خدایتعالی فرمود : (**ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون**) تاتمام کندنعمت‌خود را برشما شایدسپاسگزارید، از آنهمه نعمت وهزاران هزار نعمتهای دیگر که چگونه میتوان آنهارابحساب درآورد : س۱۴ ی ۳۷ و **ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها** ، اگر بخواهیدبشمار در آورید نعمتهای خدا را نتوانیـد و کیست که قدرت بر احصای آنهـا داشته باشد و کدام یك از آن نعمتها را میتوان انکار کرد (**افبنعمة الله یجحدون ؟**) و کدام یك را میتوان تکذیب نمود (**فبأی الاء ربکما تکذبان**)

و اما از نعمتهای بزرگ آنچه که یادآوری آن نزد دیگران لازم است نعمتهای دین و قرآن و پیغمبر و امـام است که ایـن چهار رکن اصلی از نعـم الهی است و باید هر کس بهر نحو که میتواند حق این نعمتها را ادا نمایـد چه از راه بیان وچه از راه قلم در اطراف این نعمتها بحث وحدیث نماید ، شما اگر درباره انبیاء وائمه هدی علیهم‌السلام سخن می‌رانید این خود حدیث نعمت است واگر هم در زیارت مورد شرح میخوانید : **سلام برشما ای ائمه هـدی که عهده دار نعمتهای الهی هستید** ، این هم خود حدیث نعمت است ، بنابراین : **و اشکروا نعمت‌الله ان کنتم ایاه تعبدون** ، س ۱۶ ی ۱۱۵ شکر کنیـد نعمتهای خـدا را اگر او را میپرستید ، واز وظیفه عمومی است که مردم همه نعمتهای خدا را یاد

کنند ، مگر نه در خطاب عمومی فرمود : س ۳۵ ی ۳ **یا ایها الناس اذکر وا نعمت الله علیکم ....** ای مردم یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی فرمود ، ای مردم ولی نعمت خود را فراموش نکنید .

(ای اهل ایمان و ای شکر گزاران نعم الهی همواره بر **(اولیاء نعم)** درود و سلام فرستید !! .

نعمت هدایت !!

یکی دیگر از نعمتهای الهی نعمت هدایت است که‌ائمه هدی علیهم السلام اولیاء این نعمت هستند، البته‌میدانید هدایت خلق بعهده خدایتعالی است همچنانکه فرمود : س ۹۲ ی ۱۱ **ان علینا للهدی** ، ولی‌چون انبیاء واولیاء علیهم السلام به اذن خدایتعالی واسطه این امر بوده وسرپرستی مردم را بعهده دارند و از آنطرف خود درمسیر هدایت قرار گرفته‌اند ، لذا خدایتعالی طریق ایشانرا یادآور شده همچنانکه در اول سوره از قرآن میخوانید : **اهد نا الصراط المستقیم** ، که او سبحانه و تعالی بندگان خود را یاد میدهد که بگویند : ما را براه راست هدایت کن ، سپس خود جل شأنه تفسیر این بیان را کرده ومیفرماید : **صراط الذین انعمت علیهم** ، راه آنان که انعام کردی بر ایشان ، (همان طریقی که پیامبران و مقربان درگاهش آن راه را پیموده و مورد الطاف و نعمتش قرار گرفتند) .

واکنون بسیار روشن است که چه کسانی مشمول این موهبت بزرگ‌شده و بفیض این نعمت نائل شده‌اند ، قرآن مجید آنها را چنین معرفی کرده و میفرماید: س۱۹ ی۵۹ **اولئك‌الذین انعم‌الله علیهم من‌النبیین من ذریة آدم..** آنان کسانی هستند که انعام کرد خدا برایشان (به انواع نعم خود) ازپیغمبران از فرزندان آدم ، واین آیه تفسیر جداگانه‌ای دارد ، ولی ازاین بیان صریحتر آنستکه خدایتعالی‌درجای دیگرمیفرماید: س۴ ی۶۹ **ومن یطع‌الله والرسول**

فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين، اشاره براینکه : هر کس فرمانبرد خدا ورسول او را ، پس محشور شود با کسانی که خدا نعمت بر آنها بخشیده ، یعنی پیامبران وراستگویان وشهداء وستودگان که آنان نیکو دوستانی هستند که خدا نعمت را بر آنها تمام کرده است .

در تفسیر منهج الصادقین ، درذیل آیه شریفه آورده : مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و صدیقان علی مرتضی علیه السلام و شهیدان حسن و حسین علیهما السلام وصالحان اولاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسکری علیه السلام (و در پایان آیه که میفرماید : **« و حسن اولئك رفيقاً»**) مراد محمد مهدی علیه السلام است .

بنابراین از این بیانات منظور از (اولیاء النعم) در فقره مورد شرح بخوبی آشکار گردید .

نعمت ظاهر و نعمت باطن چیست ؟!

خدایتعالی در باره نعمت‌های خود آیات بسیاری بر وجوه گوناگون آورده است که بیان آنها در این مختصر مقدور نیست ، ولی آنچه که ارتباط مستقیم به فقره مورد شرح دارد آنستکه درجائی میفرماید : س ۳۱ ی ۲۰ **و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و باطنة** ، اشاره براینکه خدایتعالی هر چه در آسمان‌ها و زمین است برای شما رام کرد و نعمت‌های خویش را آشکارا و نهان بر شما کامل نمود (۱)

در مورد اینکه نعمت ظاهر و نعمت باطن چیست ، صاحبان تفاسیر مطالب گسترده‌ای آورده‌اند که اکنون ازنظر اختصار به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد

(۱) نگارنده در کتاب (بیان حقیقت) در شرح فقره‌ای از دعای افتتاح که در مقام سپاسگزاری عرض میکند : (الحمدلله بجميع محامده كلها على جميع نعمه كلها) مطالب جالبی از نظر قرآن مجید دراین مورد آورده است .

بعضی گفته‌اند: که نعمت ظاهر همان نعمت وجود وحیات ونعمتهائی است که خدایتعالی بعموم ارزانی داشته ، از حواس ظاهری ، گوش ، چشم و هریك از اعضای بدن ونعمت سلامتی و عافیت وبهره‌مندی ازانواع ارزاق نیکو ومراد بنعمت‌های باطن نعمتهای غایب ازحس است ، مانند شعور و اراده وعقل وادراك و فهم و احساس ، به اضافه مقامات معنوی ، که از راه اخلاص در عمل حاصل می گردد .

در تفسیر ، المیزان ، آورده : مراد بنعمتهای ظاهری اضافه بنعمتهائی که گفته شد ، نعمت دین خواهد بود ، چون دین ازنعمتهای محسوسی است که امور دنیا وآخرت مردم را نظام می‌بخشد ، ولذا اسلام که مجموعه چیزهائیست که ازطرف خدا نازل شده تا او را بپرستند دین است و از آنجهت که از حیث عمل کردن بر آن مشتمل بر ولایت خدا و ولایت رسول و ولایت اولیاء امر بعد از رسول است ، نعمت است .

در تفسیر گازر آورده : نعمت ظاهر آنستکه به مشاهده بدانند ونعمت باطن را ندانند مگر بدلیل .

در تفسیر منهج ، آورده : نعمت ظاهر، ظهوراسلام ونصرت پیغمبر(ص) بر اعداء و نعمت باطن امداد ملائکه است ،

اهل اشارت در اینمورد گفته‌اند : نعمت ظاهر تحقیق شرایع است ونعمت باطن تضعیف منافع و نیز : نعمت ظاهر تسویه ظواهر است و نعمت باطن تصفیه سرائر ، نعمت ظاهر تنعیم است و نعمت باطن تعلیم ، نعمت ظاهر دعوت است و نعمت باطن هدایت ، نعمت ظاهر ذکر اوبزبان است ونعمت باطن ذکر او دردل و جان ، و بسیاری از اقوال دیگر .

و اما اصل موضوع که شاهد این بحث است آنستکه طبق روایت معتبری که درچند تفسیر نقل شده است در ذیل آیه شریفه (**واسبغ علیکم نعمه ظاهرة**

و باطنة) چنین آورده‌اند که : (**نعمت ظاهری امام ظاهر و نعمت باطنی‌امام غائب است**) . **همچنانکه در تفسیر ، المیزان** ، از کتاب اکمال‌الدین بسندی که بحماد بن ابی‌زیاد روایت کرده نقل میکند که وی گفت : من از آقای خودم موسی بن جعفر علیه‌السلام درمورد این آیه پرسیدم ؛ فرمود: نعمت ظاهری امام ظاهر ونعمت باطنی امام غائب است که ازدیدگان مردم پنهان میشود و گنجهای‌زمین برای او آشکار گردد و هر چیز دوری برایش نزدیك باشد .

ودر کتاب « **انوار المضیئه**» که درباره شخصیت حضرت امام زمان‌مهدی موعود عجل‌الله تعالی فرجه از آیاتی که درباب ظهورآن بزرگوار تأویل شده همین روایت را نقل کرده است .

پس ، از این رو معلوم میشود که وجود مقدس امام زمان (عج) برای‌اهل عالم نعمتی بزرگ است و مصداق این نعمت بخوبی ظاهر است که اکنون هر نعمتی که بخلق عالم در این جهان افاضه میشود بواسطه وجود آن بزرگوار بوده و هنگام قیام او علیه‌السلام نعمتهای ظاهر و باطن پروردگار آشکار خواهد شد این است معنی (**و اولیاء النعم**)

سئوال در رستاخیز از نعمت ولایت !

در پایان این بحث نگارنده را بخاطر رسید که آیا منظور از این آیه چیست که خدایتعالی فرمود : س ۱۰۲ ی ۸ **ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم** ، یعنی در آن روز (روز رستاخیز) از نعم الهی باز خواست خواهید شد .

با مراجعه بتفاسیر این معنا روشن گردید که بحث در نعمتهای الهی هم دررستاخیز مطرح میشود وشاید چنین سئوال شود که‌آیا حق نعم الهی رابجای آورده‌اید ؟ البته در این آیه شریفه مراد به نعیم ، مطلق نعمتها میباشد ، یعنی

هر چیزیکه کلمه نعمت بر آن صادق باشد ، و قبلا در اینمورد مطالبی گذشت و معلوم گردید که نعم الهی بسیاراست ، ولی شاید ازاصل نعمتهائی که‌در رستاخیز سئوال میشود ، بعداز پرسش از مراتب اعتقاد در امر توحید همان مسائل نعمت دین و نبوت و نعمت قرآن ونعمت ولایت باشد ، که اصل و ریشه تمام نعم‌الهی از همین مراتب است .

بعید نیست که طبق بعضی از روایات ازمسئول دربارهٔ (اولیاءالنعم)یعنی همان نعمت ولایت سئوال شود ، که با توجه به این روایات معتبر که از تفاسیر نقل میشود این معنا روشن خواهد شد .

در تفسیر قمی ، بسند خود از جمیل از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت : به آن حضرت عرضه داشتم معنای آیه : **لتسئلن یومئذ عن النعیم** ، چیست ؟ فرمود : این امت بازخواست میشود از نعمت رسول‌الله و سپس از نعمت ائمه اهلبیتش .

در تفسیر ، المیزان : باز در ضمن نقل دو روایت از امام صادق علیه‌السلام آورده است (این امت بازخواست میشود ازنعمت رسول‌الله وسپس از نعمت ائمه اهلبیت آن بزرگوار) وچنین اشاره میکند که منظوراز(نعیم) رسول وامامان اهل بیت اوست .

و در روایت دیگر از علی علیه‌السلام نقل شده است که فرمود : مائیم نعمت خداوند کریم که به بندگان خود عطا فرموده است و مردم بواسطه ما بفوز و رستگاری میرسند . و روایاتی چند دراینمورد در کتاب اصول‌کافی آمده است که از ذکر آنها خودداری گردید ، بنابراین باید گفت (درود و سلام بر شما ای ائمه هدی که عهده دار نعم الهی هستید)



و عناصر الابرار .

(و درود برشما) ای گوهرهای پاك اصل و تبار نیکان !!

معانی عناصر و ابرار چیست ؟!

بعضی کلمات در بارهٔ ائمه هدی علیهم السلام بقدری در معنا وسیع است که غیر ازخود امام (ع) کسی نمیتواند بحقایق درك آن معانی راه یابد ، ولی چه باید کرد !! علاقمندان و مشتاقان کلام آن بزرگواران سعی دارند در حد امکان گفتار ایشانرا به آیات قرآنی تطبیق داده تا شاید بتوانند ازاین طرین بمقام والای آنان پی برده واز این راه به اسرار مراتب ولایت آشناشوند

بنابراین معنای این جمله در کلمه اول باید دید که معانی (عناصر) چیست؟

عناصر ، جمع عنصر ، و معنای عنصر عبارت است از : اصل ، تبار ، بن ، قدر ، شرف ، بزرگی ، گوهر شخص ، جسم بسیط و مادهای که قابل تجزیه و تقسیم بمواد دیگر نیست ، در اینجا معنی (و عناصر الابرار)شاید قریب بهمان مضمون باشد که در ترجمه ذکر گردید .

اما معانی (**ابرار**) در کلمه دوم : با توجه به آیات قرآنی در این رابطه آنچه صاحبان تفاسیر گفتهاند ؛ چنین است : کلمه (ابرار) جمع کلمه (بر) بفتح با است ، و کلمه (بر) صفت مشبهه از مصدر (بر) بکسره (با) است که بمعنای احسان ونیکی آمده است ، و این معنا در بارهٔ کسی صادق است کهعمل خود را نیکو بسازد وازنیکوساختن آن هیچ نفعی که عاید خودش بگردد درنظر نگرفته باشد ، بنابراین ابرار کسانی هستند که عمل خیر را بخاطر ایمان بخدا و رسول او وروز جزاء انجام میدهند چون ایمانشان ایمان رشد و بصیرت است،

یعنی خود را بنده و مملوك پروردگار میدانند و معتقدند که خلق و امرشان بدست اوست .

بعضی دیگر در کلمه (بر) بکسر با ، گفته‌اند : که آن بمعنای عطوفت ونیکی است ، و در اصل بمعنی توسعه است ، ونیز بفتح (با) بمعنی مقام ومکان وسیع همچنان بیابان است ، و از آنجا که افراد نیکوکار دارای وسعت روح و فکر هستند و احسان و نیکی آنها در وجودشان محدود نمیشود و دیگران هم از نیکوکاری آنان بهره‌مند میگردند لذا کلمه (بر) بر آنها اطلاق میشود .

و باز گفته میشود که (بر) درموارد گوناگون به این معانی آمده‌است : نیکی، نیکوکاری ، خوبی ، مهربانی ، راستگوئی ، احسان ، هدیه و خلاصه : بر تمام نیکیها ، اعم از ایمان ، و اعمال خالص و کمك به مستمندان و عمل کردن بوظائف دینی از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و همچنین وفای بعهد و استقامت در برابر مشکلات همه وهمه از شعب (بر) محسوب میشوند ، لذابا این گسترشی که درمعانی (بر) آمده است معنی ابرار هم که جمع آنست از این معانی بخوبی درك خواهد شد ، بخصوص آنکه اگر در معنی (بر) بفتح با ، در قرآن مجید توجه حاصل شود که خدایتعالی فرمود : **انه هوالبر الرحیم** این معنا ظاهر میشود که (بر) بمعنی نیکی بسیار وسیع است چون یکی از اسماء حسنای الهی میباشد و اشاره آیه براینستکه او بسیار نیکوکار ومهربان است .

بنابراین ، چون پایه و اساس تمام نیکیها و اصل و بن همه احسانها و خوبیها در کسانی است که طینت آنان با پاکی یا پاکیزگی سرشته شده و قرآن مجید بر این معنا تصریح کرده است پس معنای **(و عناصر الابرار)** در فقره مورد شرح اشاره بوجود مقدس ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است که فطرت ایشان براین اصل استوار بوده وگوهرطینت‌آن بزرگواران برتمام مظاهر بر و نیکوئی سرشته شده است .

مقام ابرار ونیکوکاران ازنظرقرآن مجید !

با توجه بمطالبی که در بارهٔ معانی ابرار گذشت خدایتعالی در جائی از قرآن مجید میفرماید : س ۳ ی ۱۹۸ **وما عندالله خیر للابرار** ، یعنی آنچه نزدخدا میباشد بهتر است برای نیکوکاران .

اکنون باید دانست که آنچه نزد خدایتعالی برای نیکان آماده است چیست ؟

گذشته از اینکه نیکوکاران در این دنیا زندگانی نیکو و طیبی داشته و مقام رفیعی دارند ، خدایتعالی آنچه از نعم خود از نظر پاداش در دار آخرت برای آنان آماده کرده است درچند مورد ازقرآن مجید بیان داشته و درجائی میفرماید : س ۷۶ ی ۵ **ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً** ، اشاره بر اینستکه ابرار و نیکان در بهشت جاودان از شرابی میآشامند که طبیعتش در لطف ورنگ وبوی کافوراست ، بعضی از مفسرین گفته‌اند : که این شراب شرابی یقین بشهود جمال الهی است .

در تفسیر ، المیزان : این معنا را در مورد ابرار اشاره بوجود مقدس اهلبیت علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام و شیعیانشان از طریق اخبار عامه و خاصه کرده است .

در پیرو آیه مورد تفسیر ، خدایتعالی اوصاف ابرار و نعمتهای دیگریرا که برای آنان در بهشت مقرر فرمود در ۱۸ آیه بیان میدارد ، و چنین اشاره میفرماید : که ابرار و نیکان از سرچشمه گوارائی که بندگان خاص خدا می‌نوشند ، می‌آشامند و به اختیارشان آن چشمه‌ها هر کجا بخواهند جاری میشود ، (آن نیکوکاران که مشمول این الطاف میباشند کسانی هستند) که بعهد و نذر خود وفا میکنند و از قهر خدا در روزیکه شر و سختیش همه اهل محشر را فرا گیرد می‌ترسند و هم بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم

طعام میدهند (۱) در حالیکه تنها برای رضای خدا بوده و هیچ چشم داشتی بر پاداش آن ندارند ولی خدایتعالی در برابر نیکوکاری ایشان آنانرا در باغ جنان مستقر فرمود در حالیکه با لباسهای حریر بهشتی بر تختهای مرصع تکیه زده‌و درزیر سایه‌های درختان بهشتی که میوه‌های آنها دردسترس و به اختیار آنهاست قرار میگیرند ، بطوریکه ساقیان زیبای حور وغلمان با جامهای سیمین و کوزه‌های بلورین‌مملو ازشرابی که طبعش چون زنجبیل گرم و همچنان‌عطر آگین است به دور آنان بخدمت گمارده شده ، که حاصل چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنند عالمی پر نعمت و جهانی بینهایت بزرگ خواهند یافت ، و این معنای همان توصیفی است که خدایتعالی در جای دیگر از قرآن مجید فرمود : س ۸۳ ی ۲۲ **ان الابرار لفی نعیم** که محققاً ابرار غرق در نعمتند .

و باز خدایتعالی در پیرو این آیه شریفه هم جلالت قدر ابرار وعظمت مقام آنانرا بیان داشته که شرح آنرا نمیتوان در این خلاصه گنجانید فقط کافیست که خواننده قرآن مجید را باز کرده و حداقل به ترجمه آیات تاآخر این سوره مبارکه توجه نماید ، تا بداند ابرار که خود منبع برکات ونعمتنددر میان خوشی و نعمتی سرشار و پایدار بسر خواهند برد .

اما موضوع مهمتری که خدایتعالی در بارهٔ پاداش ابرار فرموده و شاید مطلب در آن تمام شده باشد آنستکه در جائی فرمود : س ۸۳ ی ۱۸ **کلا ان کتاب الابرار لفی علیین** یعنی نامه ابرار و نیکان در علیین است .

اشاره بر اینکه :آنچه برای ابرار مقدرشده و قضایش رانده شده تاجزاء نیکوکاریهای آنان باشد در علیین قرار دارد ، که علیین امری است نوشته شده و قضائی است حتمی و رانده شده مشخص و بدون ابهام .

(۱) در تفاسیر : بروایات عامه وخاصه آمده است‌که این آیات در شأن اهل بیت علیهم‌السلام است .

در تعریف و توصیف علیین چنین گفته‌اند : مراتب عالی محفوف بجلال ، آسمان هفتم و زیر عرش که ارواح مؤمنان در آن جای دارند ، سدرة المنتهی که هر امری به آن منتهی میشود ، دیوان خیریکه اعمال ابرار و مقربان در آن تدوین میگردد .

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که بطول می‌انجامد ، ولی در اینجا فقط بیکی ازروایات بسیاری که در بارهٔ طینت وسرشت ابرار آمده است اشاره خواهیم کرد تا معنای (**و عناصر الابرار**) در فقره مورد شرح بخوبی روشن گردد .

در اصول کافی، بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود : خدای عزوجل ما را از اعلی‌علیین آفرید وقلوب شیعیان ما را از همان چیزی آفرید که ما را آفرید و اما بدنهایشان‌را از چیزی در مرتبه پائین‌تر بیافرید ، پس‌قلوب شیعیان ما همواره برای مامی‌تپد و بسوی ما عشق می‌ورزد ، چون ازهمان چیزی خلق شده که ما خلق شده‌ایم ، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود : **کلا ان کتاب الابرار لفی علیین ....**

در پایان این بحث گفته میشود از آنجا که خدایتعالی جایگاه ابرار و نیکان را در مقامی بسیار عالی توصیف فرمود : **نگارنده** ، با وجود قابل نبودن در این امر به این آرزو و طمع افتاد که از او سبحانه و تعالی بخواهد همان در خواستی را که از بیان قول اهل ایمان در قرآن آمده است : س ۳ ی ۱۹۳ **ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار** ، چه نیکودعائی است ، خوب است زائر بعداز آنکه عرض کرد : درود بر شما ای ائمه هدی که شمائید (**عناصر الابرار**) سپس بگوید : پروردگارا ما را ببخش و گناهان ما را بیامرز و لغزش‌های ما را پوشیده‌دار و ما را با نیکان ، (ائمه معصومین علیهم السلام محشور) و در راه و رسم آنان بمیران .

و دعائم الاخیار

(و سلام برشما ای آقایان) که پایه و اساس همه نیکیها و ستونهای پی‌ریزی شده همه خوبیها ونیکوکاریها هستید !! و یا به اعتبار دیگر میتوان چنین اشاره کرد : درود بر ائمه هدی که تکیه گاه همه نیکوکاران و هدایت کننده آنان در راه خیر ، ومانع سقوط ایشان در قرار گاه شر و وادی ضلالت هستند !

دعائم ـ جمع دعامه بکسر دال : بمعنی پایه و اساس است .

اخیار ـ جمع خیر ، بمعنی : خوبی و نیکوئی و برگزیده آمده است و گاهی هم (خیر) بمعنی بهتر بصیغه (افعل) وهرچه بدان معنا میباشدآمده است .

ائمه هدی علیهم السلام ستونهائی محکم در بنای توحید هستند !

برقراری و پابرجائی هر بنای خوب و زیبائی بستگی به ستونهای محکم و پی‌ریزی شده‌ای دارد تااز گزند حوادث فرو نریزد ، و در اینجا میتوان گفت : بنائی ازایمان بخداخوب‌تر وپابرجاترنیست وستونهائی با استقامت‌تر ازوجود مقدس انبیاء وائمه هدی علیهم السلام برای نگهداری آن بنای خیر وجود نخواهد داشت ، آنانند که سراسر وجودشان در آتش عشق ومحبت درامریگانه پرستی سوخته وازاین طریق بمقصد رسیده وخیر خودرا دریافته‌اند

شاید داستان حضرت ابراهیم علیه السلام (ابوالموحدین) را شنیده باشید که از جهتی بنیانگذار بنای مقدس توحید بود و ائمه بعد از اوستونهائی بودند که این بنا را محکم واستوار نگاه داشته وهدایت خلق را برای حفظ و نگاهداری آن بعهده گرفتند ، چون آنان همه عاشقان الله و پیرو خط او علیه السلام بودند .

قرآن مجید در جائی این معنا را آشکار کرده و میفرماید : س ۲۱ ی ۷۳

و جعلناهم ائمة یهدون بأمرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات .... اشاره بـر اینکه ما قرار دادیم ابراهیم و بعضی از ذریه او را امام و پیشوایانی که بفرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای خیر و نیك را به آنان وحی کردیم .

این آیه شریفه و آیات دیگری در بارهٔ امامت حضرت ابـراهیم و ذریـه او علیه السلام دلالت دارد، که خلاصه طبق بعضی ازروایات و بیانات تفسیری هنگامی که خدایتعالی ابراهیم را بکلماتی آزمایش کرد که آن کلمات امامت ابراهیم و اسحاق و فرزندانش بـود و آنـرا به امامت محمد صلی الله علیه و آله و امامان اهلبیت از فرزندان اسماعیل کامل گردانید .

تفسیر این آیه شریفه بسیار گسترده است که دراینجا مجالی برای ذکر آن نیست ولی نکته قابل توجه آنستکه گفته میشود مراد به امـریکه در این آیه هدایت به آن ازطرف امام صورت میگیرد، امری تکوینی خواهد بود که اراده حقتعالی به آن تعلق گرفته است ، و چـون امام بوسیله آن امـر هدایت میکند ، پس امام رابط میان مردم وپرورد گارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است ، همچنانکه پیغمبر رابط میان مردم و خـدایتعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری .

اما شاهد کلام درآیه مورد تفسیر جمله **(واوحینا الیهم فعل الخیرات)** است که بفـرمان خـدایتعالی انجام کار نیك به‌آنان وحی میشود ، **در تفسیر ، المیزان آورده:** مصدر مضاف که درآن بکار رفته دلالت دارد بـراینکه فعل خیرات تحقق یافته ، به این معنا که وحی متعلق بفعل صادر از ایشان شـده ، و ساده‌تر اینکه عمل خیرات که از ایشان صادر میشده ، بوحیی و دلالتی باطنی‌و الهی بوده که مقارن آن صورت میگرفته واین وحی غیروحی مشرعی است که اولا فعل را تشریع میکند و سپس انجام آنرا برطبق آنچه تشریع شـده برآن مترتب میسازد ، ایـن وحی که متعلق بفعل خیرات شـده وحی تأییـد است نـه

وحی تشریع .

پس حاصل کلام این است که **ائمه مؤید بروح‌القدس، و روح‌الطهارة، ومؤید بقوتی ربانی هستند** ، که ایشانرا بفعل‌خیرات دعوت میکند، لذاایشان خود عامل خیرات ، یعنی بجا آورنده تمام خیر وخوبیها بوده و راهنمای خلق بسوی تمام نیکوئیها هستند و همچنین آنان ستون وپایه‌هائی هستند که در راه خیر ونیکوئی اهل ایمانرا از سقوط در صحنه‌های شرو بدی حفظ مینمایند ، و اصولا اطلاق کلمه خیر بر آن بزرگواران بر وجهی است که میتوان گفت آنان بهترین خلق خدا هستند ، همچنانکه **در تفسیر ، مجمع البیان :** در ذیل آیه شریفه : س۹۸ ی۷ **اولئك هم خير البرية** ، روایتی ازابن عباس نقل کرده که میگوید : این آیه در بارهٔ علی واهل بیتش علیهم‌السلام نازل شده است ، بنابراین معنای (**و دعائم الاخيار**) با توجه بمطالبی که گذشت روشن گردید .

قرآن تعبیر به خیرشده و ائمه هدی علیهم‌السلام (دعائم الاخیار) هستند !

این‌معنا گذشت که ائمه‌معصومین علیهم‌السلام خودمنبع خیر و پایه و اساس همه نیکوئیها هستند ، آنانند که خدایتعالی علم و حکمت را به ایشان عطا فرمود و در واقع بلسان قرآن مجیدمشمول عنایت (**خیر کثیر**) و لطف سرشار شدند .

اکنون با توجه بمعانی (**و دعائم الاخیار**) در بند مورد شرح باید دانست که آن بزرگواران خود حافظ ونگهبان (خیر) و و آمر وعامل خیر ونیکوئیها هستند .

شاید دراین بیان اشاره به دو اصل از آیه قرآنی کافی باشد که بدانیم ائمه هدی علیهم‌السلام درچه پایگاهی از (خیر) مستقر شده و تکیه گاه آنان بر(خیر) از چیست و حافظ ونگهبان چگونه خیری هستند .

این معنا خود بخود ازنام قرآن‌مجید ظاهر است چون تمام خوبیها وخیر ونیکوئیها را دربر گرفته است واصلا این کتاب شریف آسمانی خود تعبیر بخیر شده است، آنجا که میفرماید: س ۱۶ ی ۳۰ **وقیل‌للذین اتقوا ماذا انزل ربکم، قالوا خیراً**، یعنی : و هنگامیکه به پرهیزکاران گفته میشد پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گفتند (خیر) .

بعضی از مفسرین گفته‌اند : اینکه از قول مسئولین حکایت کرده که در جواب سائل گفتند (خیر) معنایش آنستکه خدا خیر نازل کرده ، چون قرآنی نازل کرده که متضمن معارف وشرایعی است که دراخذ به آن خیر دنیاوآخرت است . ودر اینکه گفتند (خیر) اعترافی به دوچیزاست یکی اینکه قرآن کریم نازل‌ازطرف خدای عالم است ودوم اینکه متضمن‌سعادت دنیا وآخرت بشراست.

در تفسیر ، نمونه : در ذیل‌آیه شریفه در معنای (خیر) آورده است : چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی (**قالوا خیراً**) آنهم چه خیر مطلق که مفهوم گسترده‌اش همه نیکیها و سعادتها وپیروزیهای مادی ومعنوی را دربرمیگیرد، خیر در رابطه با دنیا ، خیر دررابطه با آخرت ، خیر برای فرد وبرای جامعه ، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی ، خلاصه خیر از هرنظر (زیرا میدانیم هنگامیکه متعلق یك کلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد) لذا ازاین بیانات معلوم میشود که خدای تعالی همه گونه خیر و نیکی را بسوی بندگان نازل فرموده و خوبیها همه از نزد اوست همچنانکه امام سجاد علیه‌السلام که خود یکی ازمظاهر (**دعائم الاخیار**) است درمقام دعا عرض میکند (**خیرك الینا نازل**) خدایا احسان و نیکوئیهای توبسوی ما فرود آینده است ، وعلی علیه‌السلام هم دردعائیکه به کمیل‌تعلیم فرموده باتوجه بتمام مراتب خیرورحمت واحسان ونعمتهای پروردگاری عرض میکند **و ان توفر حظی من‌کل خیر انزلته** ، خدایا بهره مرا زیادکن از هر خیری

که فرو فرستادی وهر نیکی که بر بندگان خود افاضه میفرمائی ، وقرآن مجید خود یکی از منابع خیر سرشار است که آن بزرگواران در اطراف آن همانند پایه‌های محکم واستواری هستند که خلق رابسوی این خیر بزرگ دعوت کرده و در امر هدایت و ارشاد آنان کوشا هستند .

ائمه هدی (ع) گوی سبقت را درخیرات برده‌اند !

در پیرو این معنا که قرآن مجید تعبیر بخیرشده اشاره دیگری بکار رفته است که آیا وارث این (خیر بزرگ) کیست و چه کسانی به برقراری در این امر خیر پیشقدم بوده‌اند ، خدایتعالی دراین باره موضوع‌را روشن کرده و میفرماید : س ۳۵ ی ۳۲ **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ....** یعنی پس بمیراث دادیم کتاب را به آنان که برگزیدیم ازبندگان خود ، که مراد از این کتاب در این آیه شریفه بطوریکه سیاق دست می‌دهد قرآن کریم است و بغیر این هم نمی‌تواند باشد ، از آنجهت که در آیه قبل از این هم برآن تصریح فرموده .

بعضی‌ازمفسران‌چنین گفته‌اند: که امت‌محمدهستند که قرآن را ازپیغمبر خود ارث برده‌اند . و بعضی دیگر با استناد بروایات بسیاری ازامام باقر و امام صادق علیهماسلام گفته‌اند : مراد به این کسان که برگزیده شده‌اند ذریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اولاد فاطمه علیهاالسلام هستند ، که رسول خدا هم تصریح فرموده به اینکه عالم بقرآن ایشانند .

حاصل معنا در این آیه چنین است که خدایتعالی میفرماید بعد از آنکه ما قرآن را (که منبع خیر است) بتو وحی کردیم آنرا به ذریه تو ارث دادیم سپس اشاره به سه طایفه از ارث برندگان فرمود که طایفه سوم مورد استناد و شاهد بر گفتار مورد شرح است همچنانکه میفرماید : **و منهم سابق بالخیرات**

باذن الله ، اشاره براینکه این دسته از آنها به اذن خدا بسوی خیرات میشتابند، واین اشاره بر آنستکه: وارث حقیقی همان عالم بکتاب وحافظ آنست که خدای تعالی آنها را برای این امر بر گزیده است .

درتفاسیر روایات بسیاری ازطریق شیعه ازائمه اهلبیت آمده است در اینکه آیه شریفه خاص فرزندان فاطمه علیهاالسلام است و در بعضی روایات دیگر همچنین گفته‌اند که منظور از (**سابق بخیرات**) امام است .

و از طرف دیگر ائمه هدی علیهم‌السلام خود آمروعامل بخیرهستند همچنانکه قرآن اشاره فرمود : س ۳ ی ۱۱۰ **کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ....** و همچنین آیه دیگر که میفرماید : س۳ ی ۱۰۴ **و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر ....** اشاره براینکه از میان شما جمعی دعوت بخیر و نیکی میکنند و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند ، بدیهی است که تا کسی خودش منبع خیر نباشد چگونه میتواند امر بخیرونیکی نماید ، وطبق بعضی از روایات آن بهترین امتی که مردم را امر بخیر و نیکی مینماید و از بدی باز میدارد آنان اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند . و این معنا میرساند که وجود مقدس ائمه هدی خیر محض برای خلق عالمند ، و اینکه در تأویل آیه شریفه « بقیة الله خیر لکم » اشاره بوجود مقدس امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه کرده‌اند از همین جهت است چنانکه در تفاسیر روایات بسیاری آورده‌اند که « **بقیة الله** » تفسیر بوجود مهدی علیه‌السلام یا بعضی از امامان دیگر شده است ، و از جمله در کتاب اکمال‌الدین هم از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود : نخستین سخنی که مهدی علیه‌السلام پس از قیام خود میگوید این آیه است « **بقیت الله خیرلکم ان کنتم مؤمنین** » سپس میگوید : منم بقیةالله و حجت و خلیفه او در میان شما ، پس هیچکس سلام بر او نمیکند مگر اینکه می گوید : **السلام علیك یا بقیةالله فی ارضه** .

بنابراین نگارنده را عقیده براینستکه ، حال که موضوع اصل این کتاب شرح درود برائمه اطهاراست درپیرو این سلام بر بقیةالله گفته شود که سلام بر تو ای پایگاه خیر ونیکی و ای ستون احسان ونیکوئی و ای مایه سعادت ونیك بختی (این است اشاره بمعانی و دعائم الاخیار)



و ساسة العباد .

(و سلام برشما) ای رهبران سیاسی بندگان و ای زمامداران با تدبیر !

ساسة ـ جمع ، سائس و سائس بمعنی : ادب کننـده ، تربیت کننـده ، رام کننده ، مدبر ، کسیکه امور مملکتی را ازروی عقل وتدبیر اداره کند و درهر کار بصیر و دانا وکارآزموده باشد .

سیاستمداران عالیقـدر در جهان اسلام !

چه خوب دراین فقره از زیارت بیانی از سیاست و تدبیر در امور بندگان آمده است تا دانسته شود که ائمه هدی علیهم‌السلام هر یك در دوران زمامداری خـود با دقت وکاردانی مصالح امور اجتماعی وانفرادی بندگان خدا را سنجیده و برطبق آن عمل می‌نمودند .

همانطور که میدانید در مسئله زمامداری خلق بخصوص در مأموریتهـای الهی چیزی مهم‌تر از حسن تدبیر وکاردانی برای نظم و برقراری حکومت عدل و داد در میان مردم نیست ، و از این جهت کسیکه از طرف پروردگار عالـم به این سمت منصوب میشود بایـد بهترین سیاستمدار و داناترین فرد در هر دوران

باشد ، همچنانکه انبیاء علیهم‌السلام بخصوص خاتم آنها رسول اکرم عالیترین مقام کاردانی و سیاست را دارا بوده چون این امر لازمهٔ مقام نبوت و ولایت است و جز از طریق تدبیر ودانائی وسیاست و کاردانی امکان راهنمائی وهدایت بندگان میسر نیست ، و باید گفت : که امر سیاست یکی از مراتب مقام نبوت است که در نصب خلافت به اوصیاء علیهم‌السلام تفویض شده است (**وازهمین جهت است که اسلام را دین سیاست خوانده‌اند**) چون تمام پیشوایان وزمامداران آن درهر دوران سیاستمدار بوده ، بلکه این موهبت را از رسول خدا به ارث برده‌اند ، که مردم را با تدبیر و روش خاص بسوی خداشناسی دعوت کرده و از کفر و الحاد باز دارند ، حتماً شنیده‌اید که بعداز رسول اکرم ائمه هدی علیهم السلام چقدرمواجه با مخالفتها و خلافکاریها و نفاق ودسته بندیها بوده وازهمه بالاتر با طاغوتیان و حکام بناحق زمان خود در ستیز و پیکار بوده‌اند و اگر کوچکترین غفلتی در امر سیاست و نگهداری دین بوجود میآمد و تدبیر و کاردانی آنان در راه قرآن وحفظ اسلام نبود چگونه دین خدا در مسیر تکامل راه خود را طی مینمود ، نگاهی بتاریخ این معنا را روشن میسازد که بعد از رسول اکرم که سیاست نگهداری اسلام بدست توانای علی علیه‌السلام افتاد چگونه به انواع و اقسام کاردانیها وتدبیر در برابر مشکلات وطوفانهای شدید ایستادگی کرد ودرمقابل مخالفین و منافقین و ریاست طلبان چه سیاستهای قاطعانه و گاهی با روشهای انعطاف پذیر ازاسلام‌حمایت میکرد، ببینید تاریخ چگونه زندگانی آن بزرگوار را در مسیر سیاستهای مدبرانه بطور گوناگون تشریح کرده است . گاهی در میدان مبارزه درمقام جنگ و کارزار با اهل کفر وستمگران ومنافقین ونابکاران برآمده ، و گاهی درمقابل بعضی از حوادث از نظر مصالح عمومی اسلام اسلحه خود را بزمین گذاشته و شمشیر خود را در غلاف مینمود تا مبادا صدمه و لطمه‌ای به دین خدا وارد آمده و اسلام متزلزل گردد ، زمانی هم سیاست آن

بزرگوار چنان اقتضا داشته که در گوشه‌ای آرام بتفسیر آیات الهی بپردازد. و از نظر تعلیمات عالیه اصول عقاید و مطالب حقه را بوسائل مختلف به گوش مردم جهان برساند، شاید کلمات آن بزرگوار را در خطبه‌های نهج البلاغه خوانده باشید **کافیست که درامر سیاست بهمان دستوری که به مالك‌اشتر درامر حکومت مصرداده است توجه نمائید،** چگونه تمام قوانین رعیت پروری و دادگستری و مراعات عدل و احسان را به او آموخته است.

نه اینکه تصور شود که تنها علی علیه‌السلام در سیاست جهانی اسلام کاردانی داشته؛ بلکه ائمه هدی علیهم‌السلام همگی در این امر بر وجوه گوناگون و شیوه‌های مختلف در دوران زمامداری خود سیاستهای خاصی بکار برده‌اند.

چرا امام حسن علیه‌السلام در برابر آنهمه ناروائیها بردباری کرد تاآنجا که او علیه‌السلام را متصف به صفت حلیم نمودند، گویا سیاست آن بزرگوار در آن ایام چنین مقتضی بود که برای تحکیم مبانی‌اسلامی در آن دوران پرهرج ومرج و پرآشوب کمال خونسردی و متانت و بردباری را پیش گرفته و راه مسالمت‌و صلح را در برابر منافقین و مخالفین اختیار کند. و بدینوسیله رعب و هراس در دل حکام طاغوت بیندازد، **و این خود سیاستی بسیار نیکو و تدبیری بزرگ برای نگاهداری دین خدا و حفاظت از قرآن مجید بوده است.**

چرا امام‌حسین علیه‌السلام ازسیاست امام‌حسن علیه‌السلام پیروی نکرد؟ این سئوال را باید کسانی جواب دهند که با تاریخ آشنائی داشته واولین جریان برخورد او علیه‌السلام را با ائمه کفر ویزیدیان مطالعه کرده باشند وجو سیاسی اوضاع بعداز زمامداری امام‌حسن (ع) را درك کرده باشند.

امام حسین علیه‌السلام برای برقراری دین‌خدا بهترین‌سیاست را درراه مبارزه و مجاهده در برابر کفر والحاد اعمال داشت و همچنان سیاست امام حسن علیه‌السلام که صلح را برجنگ ترجیح داد، سیاست او علیه‌السلام جنگ و پیکار را بر صلح و

سازش مقدم دانست هر یك بنوبه‌خود برای نگاهداری دین خدا بهترین سیاست را بکار بردند که شرح این موضوع خود کتاب جداگانه‌ای را در بر میگیرد .

و نیز هریك از ائمه معصومین علیهم‌السلام سیاستها و کاردانی خود را در امر برقراری دین برطریقی که مساعد اوضاع دوران خود بوده با بهترین‌وجهی بکار برده‌اند **که آن خود تاریخ ساز و برای آیندگان سرمشقی نیکوبوده است ،**

امام سجاد علیه‌السلام : در دوران خود برای هدایت و ارشاد خلق و حفظ و نگاهداری دین خدا و قرآن درتعلیمات عالیه خود چنان سیاستی بوجودآورد که تمام نکات برجسته اصول عقاید را با پاره‌ای از تفاسیر آیات الهی در قالب دعا ریخته ودرهمان مدت کوتاه در گوشه گیری وانزوا صحیفه‌ای را تنظیم‌نمود **که آن خود سیاستنامه‌ای برای سالکان الی‌الله است .**

همچنان بعضی دیگر از آن بزرگواران از جهات سیاسی آنقدر آثار و حدیث و روایات از خود بجای گذاشته‌اند که نه تنها برای زمامداری دوران خود بلکه برای تا اسلام باقی است آن آثار برجای خواهد ماند .

هم اکنون می‌بینید صدها کتاب اسلامی را که باز میکنید در اوراق آن مکرر بچشم میخورد : امام باقر علیه‌السلام فرمود !! امام صادق علیه‌السلام فرمود . . . . . **تمام فرموده‌های آن بزرگواران حاکی از مصالح سیاسی اسلام است ،** واین سیاستها نشانگر آنست که گویا آنچه باید خدا جویان از اصول عقاید در هر دوران بدانند بر رسالتی محکم و استوار پایه گذاری شده است .

اگرخوب توجه داشته باشید که‌چرا امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام درمأموریت خود با آن قدرت که در مقام ولایت داشت خود را رهسپار بازداشتگاه و زندان حکومت طاغوت کرد ، این معنا برشما روشن خواهد شد که این امر جهت سیاسی داشته و نمیتوان آنرا حمل برضعف وناتوانی آن بزرگوار دانست بلکه این تدبیری بزرگ و رسالتی آشکار بوده که از نظر مأموریت خاص براین امر

اقدام فرموده است ، والا همانطور که میدانید : امام قلب عالم امکان است و اگر هر آینه اراده فرماید و از خدایتعالی بخواهد در یك آن تمام ستمکاران نابود وکاخهای طاغوتیان و پادشاهان زیرو رو خواهد گردید ، این از جهت سیر تکامل واز نظر سیاست ومصالح کلی جهان اسلام بود که فلسفه آنرا تاریخ آشکار کرده است .

حاصل آنکه مسئله سیاستهای اسلامی ائمه هدی بحثی بسیار اسرارآمیز و گاهی آموزنده است و چنین میرساند که بهیچوجه (**دین از سیاست جدا نیست !!**) (۱)

و اگر بخواهیم این موضوع را بسیاست جهانی اسلام در حکومت امام ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه پیوند دهیم خود چنان شرحی را در برمیگیرد که افکار واندیشه‌ها را بیك مسیر پر هیاهو و جنجال می کشاند ، چگونه یك سیاستمدار عالیقدر که هم اکنون درپس‌پرده‌غیبت است روزی فرارسد که‌تمام‌زمامداران وفرمانروایان و ابرقدرتهای پوشالی جهان را در زیر یك پرچم واحده‌ای قرار میدهد ، و چگونه دنیای پیشرفته‌ای که مجهز بتمام سلاحها بوده و کفر و ظلم و جور سرتاسر آنرا فراگرفته است با قدرت نیرومند خود مهار کرده وحکومت عدل و داد را برقرار مینماید ، **آیا این امر سیاست نمیخواهد ؟** ، و شاید بتوان گفت : که دنیا سیاستمداری از آن بزرگوارتر نخواهد دید که بتواند آخرین مرحله امرالهی را در برقراری دین اسلام در سرتاسر جهان بظهور رساند .

بنابراین معنای (و ساسة العباد) در فقره مورد شرح از زیارت در بارهٔ ائمه هدی علیهم‌السلام تاحدی آشکار گردید .

---

(۱) دراینجا باید توجه داشت که در ممالك اسلامی در زمان غیبت امام علیه‌السلام حکومتهائیکه زمام امور مسلمین را در هر کشور بدست میگیرند باید بسیار هوشیار بوده‌و کاملا برسیاستهای جهانی واقف باشند وهمانند پیشوایان بزرگ اسلام درامرنگهداری‌دین باتدبیروکاردانی‌عمل‌نمایند چه‌یك آن غفلت‌درسیاست دینداری ممکن‌است شیرازه حکومت اسلامی‌ازهم‌گسیخته ودشمنان اسلام به‌مقصود شوم خودکه تضعیف مسلمانان است نائل آیند

و ارکان البلاد .

(و درود برشما) ای بزرگان روی زمین و ای گرانقدران عالیمقام در ممالك و شهرها !!

معانی ارکان و بلاد چیست ؟

ارکان ـ جمع رکن، ورکن بمعنی: جزء بزرگتر وقویتر از هرچیز، عضوعمده، مقام ومرتبه ، امر بزرگ، پایه و ستون و نیز به سردار و رئیس هر قوم و ملت هم اطلاق شده است ،

بلاد ـ جمع بلد ، و بلد : بمعنی ، شهر ، کشور ، محل ، منطقه ، و مرز و بوم آمده است .

ولی اصل معنای بلد در این فقره از زیارت بمعنی سرزمین ، بلکه (بلاد) بمعنی کل زمین است ، قرآن مجید در مورد اینکه بلد بمعنی سرزمین است در چند مورد اشاره‌ای دارد ، از جمله آیه شریفه که میفرماید : س ۷ ی ۵۸ **و البلدا الطیب یخرج نباته باذن ربه** ، یعنی سرزمین پاکیزه و نیکو گیاهش بفرمان پروردگار میروید و جائی هم در معنای بلد اشاره به سرزمین شوره‌زار و بی‌حاصل کرده و در مواردی هم در قرآن کریم (بلد) بمعنی شهر و باز هم بمعنای سرزمین آمده ، چنانکه در داستان ابراهیم فرمود : س ۱۴ ی ۳۵ **و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً** : که اشاره براینست ، هنگامیکه ابراهیم عرض کرد : این سرزمین را شهر امنی قرار ده (یعنی همان شهرمکه).

در هرحال شرح معانی بلد همه در این جمله از زیارت (و ارکان البلاد) در بارهٔ ائمه هدی علیهم السلام مصداق کلی دارد ، چون وجود این بزرگواران همه

منشأ اثراتی در ملك وجود و آنان مبداء همه نیکوئیها در عالم هستی هستند. پس جهان هستی دراین کره زمین یك آن بدون وجود آنان که ارکان بلادهستند بر پا نخواهد ایستاد، و این معنا مقام ولایت ایشانرا برتمام زمین و ساکنین آن بلکه همه خلق و موجودات در آن را میرساند.

شاید توجه به بعضی از روایات این موضوع را بخوبی روشن نماید، همچنانکه، علی علیه‌السلام فرمود:

اگر یك لحظه زمین ازحجت خدا خالی بماند ساکنان خود را فرو می‌برد!

در اصول کافی: طبق‌روایتی بتفصیل ازامام صادق علیه‌السلام آورده: که‌خدای تعالی امامان برحق را ستونهای زمین ساخته تا مبادا براهل خود بلرزد، وآنان حجت رسای خدایند بر هر که روی زمین و یا زیر توده کره خاك باشد.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: بخدا از روزیکه آدم علیه‌السلام قبض روح شده خدا زمین را وا نگذارده جز آنکه درآن امام و پیشوای دادگستری بوده است که بوسیله آن بسوی خدا رهبری می‌شدند و از حجت خدا بوده است بر بندگانش و زمین بی حجت خدا بر بندگانش نمی‌ماند.

امام هادی علیه‌السلام فرمود: براستی زمین تهی از حجت نباشد و بخدا منم آن حجت !!.

محمدبن فضیل گوید: به‌امام رضا علیه‌السلام عرض کردم زمین بی‌امام‌بجای میماند، فرمود: نه !!

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا بزرگتر و والاتر است از اینکه زمین را بی امام عادل وانهد.

درکتاب حیات القلوب: از سلیمان جعفری روایت میکند که گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام پرسیدم؛ که آیا زمین از حجت خالی می‌ماند، فرمود: **لوخلت الارض طرفة عین من حجت لساخت باهلها**، حتی به اندازه یك‌چشم

برهم زدن زمین خالی از سرپرست باشد اهلش را فرو خواهد برد ، و از برکت وجود حجت است که انتظامات عالم برقرار و هر چیزی در جای خودثابت‌است.

بنابراین اگر در هر دوران حجت خدا و امام برحق و هادی خلق در روی زمین نباشد تمام قاره‌ها ومناطق وهرشهر ودیار درروی زمین از هم متلاشی شده و ساکنان آن همه پریشان و مضطرب می گردند . لذا جمله : (**و ارکان البلاد**) در فقره مورد شرح اشاره بوجود مقدس ائمه هدی علیهم‌السلام از همین جهت است .

چه‌خوب امام علی علیه‌السلام این‌معنا را درنهج‌البلاغه در بارهٔ امام ولی‌عصر(عج) اشاره کرد و میفرماید : **آری زمین از قائم و حجت خالی نخواهد ماند** ، آن قائم یا ظاهر و مشهود است یا خائف و پنهان ، حجت خدا درروی زمین است او همه را می‌شناسد ولی کسی او را نمی‌شناسد چنانکه یوسف مردم را می‌شناخت ولی کسی او را نمی‌شناخت .

و این معنا خود ثابت میکند که هم اکنون امام زمان علیه‌السلام در این دوران وتا زمان ظهور حضرتش وتشکیل حکومت جهانی اسلام رکنی عظیم و ستونی استوار برای برقراری و نگهداری زمین و ساکنین تمام بلاد در روی آنست .

امام باقر علیه‌السلام فرمود :

اگر بفرض محال امام یکساعت از زمین برداشته شود
هر آینه بر اهل خود موج بردارد
(از اصول کافی)

و ابواب الایمان

(و درود برشما) ای درهای ایمان .

معانی ابواب و ایمان چیست ؟

ابواب ـ جمع «باب» و باب، بمعنای، در و دروازه و درگاه است .

ایمان ـ بمعنی ، گرویدن و عقیده داشتن است ، و مصداق کلی آن اعتقاد بوجود خدا داشتن و معرفت کامل از آن حاصل کردن است .

اما ، حقیقت ایمان عبارتست از تسلیم بودن بندگان به آنچه خدایتعالی آنانرا در مرحله آزمایش در میآورد ، چه از نظر افاضه نعمتها و چه ازنظر سلب توفیق و محرومیتها .

و به عبارت دیگر ، ایمان بمعنی تسلیم توأم با اطمینان خاطر است .

در تفسیر ، المیزان : ایمانرا استقرار اعتقاد در قلب معنا کرده است .

در قاموس قرآن : آورده ؛ ایمان پس از اعتقاد است ، شخص اگر پس از اعتقاد بعقیده‌اش تسلیم شد مؤمن است .

بعضی ازعرفا گفته‌اند : ایمان درجاتی‌دارد که کسی بحقیقت آن نمیرسد مگر آنکه با تمام جوارح اقرار بیگانگی پروردگار عالم کرده و در مقام رضا خود را تسلیم تمام عوالمی کند که از طرف او سبحانه و تعالی مقدر شده است .

اما آنچه که دربعضی ازروایات دربارهٔ ایمان اشاره شده‌آنستکه : حقیقت ایمان در قلب اقرارکامل از معرفت و شناسائی خدایتعالی و بستن عهد و پیمان است به آنچه او سبحانه درامر بندگی مقرر فرموده :

و نیز چنین گفته‌اند : از علائم ایمان است که بنـده در مقام تسلیم و رضا بر آمده و با اعتقادکامل براین کلام گویا باشد . (**اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك له واشهد ان محمداً(ص) عبده ورسوله**)و سپس در مرحله عمـل در آورد آنچه را که از جانب خدایتعالی ورسول و اولوا الامرش صادرشده است .

ازآنچه دراین معنا خلاصه کرده‌اند ؛ چنین است که : ایمان واقعی‌عبارت از عقیده بحقایق اسلام است که در رأس آن عقیده بخدای واحد است ، و اجـرا کردن دستورات او و قبول تعهدات خداپرستی در آشکارا و در نهان و تصدیـق و باور داشتن حقایق معنوی اسلام و تسلیم بودن بر آن ، و یقین و جـزم داشتن بواقعیات دین ، و واگذاری خود بخدا در همه امور و توجه یکباره دل بخدا و صرفنظر از ماسواء .

این بود مختصری از معانی ایمان و اکنون باید دید که معنی (و ابواب الایمان) در باره ائمه هدی چگونه مصداق دارد .

بیان قول ائمه معصومین علیهم‌السلام دربارهٔ ایمان

در شرح این فقـره از زیارت که در مقام درود و تحیت به ائمه‌هدی علیهم‌السلام اشاره به **(ابواب الایمان)** شده است ، مفاد صدها آیات قرآنی در آن تصریح گردیـده که واقعیت وحقیقت وصفت ایمانرا در این جمله کوتاه فشرده است .

همانطور که در معانی ایمان قبلا گذشت ؛ در اول باید دانست که حقیقت ایمان گذشته از اقرار به‌لسان پابرجائی و تثبیت آن بر دل استوار است ، واین امر گذشته از اینکه ریشه قرآنـی دارد از گفتار پیشوایان عالیقدر هم بخوبـی روشن است، همچنانکه حضرت سجاد علیه‌السلام در مقام دعا عرض میکند : **فلاتوحش استیناس ایمانی .... فان قوماً امنوا بالسنتهم لیحقنوا به دمائهـم فادرکوا**

ماامللوا وانا آمنا بك بالسنتنا وقلوبنا لتعفوعنا .... اشاره بر اینکه : خدایا با آن آرامش خاطری که درایمان با تودارم مرا بحالت اضطراب مسپار؛ چون گروهی گرویدند بزبانهای خود (در زمان رسول در اول اسلام) تا نگاهداری کنند به آن خونهای خود را و به آرزوی خود رسیدند ؛ و لکن ای خدا ما گرویدیم بتو بزبانهای خود ودلهای خود (براساس حقیقت) تاآنکه عفو کنی و ببخشی ما را پس برسان ما را به آنچه آرزو کردیم .

بنابراین ایمان ائمه هدی علیهم السلام ایمانی ثابت و استوار است که خدایتعالی بردلهای ایشان ثابت گردانیده است که: **(اولئك كتب فی قلوبهم الایمان....)** اکنون با توجه به این معنا مصداق (و ابواب الایمان) دربارهٔ آن بزرگواران روشن میشود ، بخصوص اگر آیه شریفه را مورد توجه قرار دهیم که میفرماید: س ۳ ی ۷ **والراسخون فی‌العلم یقولون آمنا به‌کل من عند ربنا** ، اشاره بر اینکه : گروهیکه در ایمان راسخ واستوار بوده وهستند و خود را بمرتبه کمال ایمان رسانیدند. می گویند که ما گرویدیم به‌آنچه درنزد پروردگار مامیباشد، این آیه تفسیر گسترده‌ای دارد ولی در اینجا شاهد کلام آنستکه : در روایات متعددی **(راسخون فی‌العلم)** را تفسیر به پیامبر گرامی اسلام وائمه هدی علیهم السلام کرده‌اند .

بنابراین اسراریکه در حقیقت ایمان نهفته شده تمام درکانون قلب این بزرگواران‌بوده ودرهای ایمان به‌اذن خدایتعالی‌ازطریق ایشان بروی بندگان گشوده میشود .

اینکه گفته شد به اذن خدایتعالی‌ازآنجهت است که قرآن مجید به‌تعبیر دقیقی این امر را تصریح فرموده : س ۱۰ ی ۱۰۰ **و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله ....** یعنی‌هیچ‌نفسی‌ایمان نمی‌آورد مگر به اجازه وخواست‌خدایتعالی.

البته در تفسیر این آیه شریفه باید توجه داشت : که مقدمه تحصیل ایمان

دردست خود بندگان است و این معنا را نبایدحمل برجبرنمود، چون کریمه : **والذین جاهد وافینا لنهدینهم سبلنا**، این مسئله را بخوبی حل مینماید .

یعنی آنکس میتواندصاحب ایمان شود که ایمان بخواهد و درصدد تحقیق برآید وبخواهد بداند که موجد او کیست ؟ برای چه آمده وبکجا خواهدرفت و عنان و اختیارش در دست کیست وچه وظیفه‌ای دارد ؛ سپس اگراین اطلاعات راکسب کرد بلاشك بواقعیت ایمان خواهد رسید واز طرف دیگر این موضوع را باید توجه داشت که خدایتعالی بندگانرا بر فطرتی آفریده که همه میتوانند صاحب ایمان شوند و همه استعداد خداپرستی و خدا جوئی دارند ، پس اگردر جستجوی ایمان برآیند میتوانند عقاید حقه را دریافته و خدایتعالی آنها را راهنمائی خواهد فرمود .

و آنچه مسلم است آنستکه برای تحصیل ایمانی پایدار با توجه به الطاف خداوندی باید از راه آن برآمده و از درآن داخل شد که این همان توجه به طریق وروش ائمه‌معصومین علیهم السلام است همچنانکه درذیل آیه شریفه : س۲ ی۱۸۹ **و اتوا البیوت من ابوابها** .... آمده است که اهل ایمان برای اقدام هر کاری بخصوص در امر دین و احکام اسلامی باید ازطریق صحیح و راه مستقیم آن وارد شوند ، چنانکه ، جابر این معنا را از قول امام باقر علیه السلام قریب بهمین مضمون آورده که در بعضی از تفاسیر و تفسیر نمونه چنین نقل کرده‌اند : **در تفاسیر اهل بیت** علیهم السلام درمورد این آیه نیز می‌خوانیم که : (ما ابواب خداوند وطریق وصول او و داعیان بسوی خدا می‌باشیم) .

یعنی در تمام امور مذهبی باید اهل ایمان از طریق اصلی وارد شوند و برنامه‌های خود را ازآن بزرگواران بگیرند که وحی درخانه آنان نازل شده و پرورش یافتگان مکتب وحی الهی هستند .

در کافی هم ، ازامام صادق روایت کرده که فرمود: اوصیاء پیغمبر ابواب

خدایند که از راه ایشان باید بسوی او رفت و اگر ایشان نبودند خدا شناخته نمی‌شد و خدا بواسطه ایشان بر بندگان احتجاج کرده است .

بنابراین گمان میرود با شرح این بیانات معنای « **و ابواب الایمان** » در بارهٔ ائمه معصومین علیهم‌السلام بخوبی روشن شده باشد .

مراتب و درجات ایمان !

این نکته قابل‌توجه است که ایمان بخدا درجاتی دارد که آخرین مراتب آن در بارهٔ کسانی است که در دوستی به حقتعالی در مرحله شدیدترین مراتب عشق و محبت هستند و شاید کریمه : **و الذین آمنوا اشد حباً لله** این معنا را روشن نماید: براین اشاره که کسانیکه ایمان آورده‌اند محبتشان بخدا دردرجه والائی است ، یعنی خدا را بیشتر ازهرچیز دوست دارند ، ولی آنچه را که باید دراین مورد دانست آنستکه : خدایتعالی درجاتی را برای مؤمنین مقرر فرموده واهل ایمان آن زمان بمقام والای ایمان میرسند که از مواهب علمی برخوردار باشند چون ایمان توأم باعلم در مقامی ثابت و استوار است و لازمه تقرب بخدایتعالی وترفیع درجات همان مرتبه معرفت و دانش اهل ایمان است ، همچنانکه در قرآن مجید آمده است : س ۵۸ ی ۱۱ **یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات** ، که‌خدایتعالی‌اهل‌ایمانرا به یك درجه واهل علم رابچند درجه در مرتبه ایمان برتری داده است ، و این معنا میرساند که بنابرآنچه در شرح فقره « **و خزان العلم** » درصفحه ۴۷ گذشت و نیز اشاره‌ای که‌بتفسیر آیه (**والراسخون فی‌العلم**) در همین بند مورد شرح شد ، ائمه هدی علیهم‌السلام صاحب ایمانی راسخ در مقام علم و یقین بوده‌اند .

اما ، اینکه دراین فقره از زیارت‌آن بزرگواران را درهای ایمان‌خوانده است ، باید این توجه را حاصل کرد که چگونه باید زیر نظر آنان مراتب‌عالی

ایمان را طی کرده و چه راهی‌را که ایشان بر گزیده‌اند باید انتخاب نمود .

دراین مورد شاید اشاره به بیان چند روایت کافی باشد که آن‌بزرگواران خود راه تحصیل ایمان را تعلیم فرموده وخصوصیات این طریق را بر شمرده‌اند!

در اصول کافی: ازامام صادق علیه‌السلام است که فرمود: براستی‌خدا عزوجل ایمان را بر هفت سهم نهاده است ، برنیکی و راستگوئی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری ، سپس آنرا میان مردم پخش کرده هر که را همه این هفت سهم داده پس او کامل است ، و چنین اشاره میفرماید : که مردم بعضی دارای یك سهم و بعضی زیاده از یك سهم (و از بیان امام علیه‌السلام معلوم میشود که هر کس قدرت تحمل سهمی ازایمان را دارا میباشد) .

امام باقر علیه‌السلام فرمود : از امیرالمؤمنین پرسیده شد از ایمان ، در پاسخ فرمودند : براستی خدا عزوجل ایمان را برچهار ستون نهاده ؛ بر صبر ویقین‌و عدالت و جهاد .

از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود : هر که برای خدا دوست دارد و برای خدا دشمن دارد و برای خدا ببخشد او از کسانیست که ایمانش کامل است و نیزفرمود از محکمترین حلقه‌های ایمان این است که دوست داری برای‌خدا و دشمن داری برای خدا و عطا کنی در راه خدا و دریغ داری در راه خدا .

بنابراین ؛ اینست طرق ایمان که دروازه‌های آن بوسیله ائمه هدی علیهم‌السلام گشوده شده و مصداق (**و ابواب الایمان**) را ظاهر ساخته است .

قرآن مجید چه‌کسانی را اهل ایمان میداند

خدایتعالی در ۸۹ مورد در قرآن مجید در پیرو کریمه (**یا ایهاالذین آمنوا**) با بیانات گوناگون وظیفه اهل ایمان راگوشزد فرموده تا مراتب و درجات ایمان هر کس از پیروی این دستورات معلوم گردد .

افسوس که دراثر کثرت‌مطالب نمیتوان حق‌معنا را دراین کلام ادا نمود، ببینید چگونه ممکن است تفسیر ده‌ها آیه را دراین مختصر گنجانید تا دانسته شود که‌معنی (**قد افلح المؤمنون**) چیست ؟ و وظیفه اهل‌ایمان تاچه حداست. نگارنده در کتاب (**پیام حق دانستنیهائی از قرآن**) این‌معنا را تا حدی‌فشرده بیان داشته است .

یك‌نگاه اجمالی به‌چندجمله کوتاه که درذیل‌خطابه **(یا ایهاالذین آمنوا)** آمده است شایدشما را بحقیقت این‌معنا آشنا سازد، قرآن‌مجید مکررمیفرماید : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، اطاعت از خدا و رسول و اولوا الامر کنید ، از خدا بترسید و با راستگویان باشید ، ایمان باطنی داشته باشید ، بیاد خدا باشید و او را تسبیح گوئید از ذکر خدا غافل نباشید و بعهد خود وفا کنید ، آنچه گوئید بر آن عمل‌نمائید، از گمانهای بد دوری گزینید، تقوی‌پیشه خودسازید، بعدالت قیام کنید، باز گردید از گناه واز نافرمانی بسوی طاعت خدا ، وسیله‌ای برای تقرب بسوی او انتخاب کنید ، از آنچه بشما روزی داده‌ایم انفاق و بخشش کنید ، بخشش‌های خود را به منت و آزار باطل نسازید ، اهل کفر را دوست خود نگیرید ، از نعمتهای پاکیزه استفاده کنید و شکر آنرا بجای آورید ، از شکیبائی و استقامت در نماز کمك بگیرید ، گفتار شما پسندیده و نیکو باشد ، از گامهای شیطان پیروی نکنید ، و بسیاری از دستورهای دیگر .

اکنون خوب توجه نمائید که چه افرادی می‌توانند واجد این شرایط باشند و بکلیه دستوراتی که از وظیفه اهل ایمان است عمل نمایند ، آیا غیراز ائمه معصومین علیهم‌السلام کسی دیگرمی‌تواند اوامر الهی را موبمو اجرا کند، این بزرگواران هستند که عالم و بصیر و واقفند براینکه چه مسئولیت سنگینی را بعهده دارند و همانطور که قبلا گذشت تنها در مرتبه علم و معرفت است که هر فردی میتواند ایمان حقیقی را بدست آورد و این بزرگوارانند که همه

خزانه‌داران علم الهی هستند .

ببینید اگر به آن حدیث مشهور خوب توجه کنید ، که رسول اکرم فرمود : **انا مدینة العلم و علی بابها ....** شایدمعنای فقره مورد شرح **(و ابواب الایمان)** در همین جمله کوتاه روشن گردد ، چون بطوریکه قبلا اشاره شد تحصیل ایمان در طریق علم ودانش بمرتبه عالی کمال میرسد ، و زمانیکه رسول اکرم میفرماید : منم شهر علم وعلی دروازه آن است ، این تداعی حاصل میشود که پیغمبر خاتم مظهر کلی ایمان و معرفت و علی علیه السلام راهنمای جویندگان طریق ایمان و معرفت است . و در رابطه با همین موضوع است که روایتی در اصول کافی از ابیحمزه ثمالی نقل میکند که گفت شنیدم **امام باقر** علیه السلام **فرمود :** راستی علی علیه السلام دری است که خدا گشوده هر که از آن در آید مؤمن است و هر که از آن بر آید کافر است ، بنابر این معنای (و ابواب الایمان) بخوبی در این بیانات روشن گردید .



و امناء الرحمن .

(و درود برشما) ای امینان اسرار خدای مهربان !

معانی امناء و رحمن چیست ؟

امناء ـ جمع امین و (امین) بمعنی امانت‌دار و طرف اعتماد و درستکار است ؛ و در لغت بمعنی فاعل و مفعول هر دو آمده است ، همچنان در آیه شریفه : س۷ ی ۶۸ **و انا لکم ناصح امین** ، یعنی من شما را خیر خواه امینم ، و همچنین در

آیه دیگر که فرمود : س ۲۶ ی ۱۰۷ **انی لکم رسول امین** ، یعنی‌من برای شما رسولی امینم یا به عبارت دیگر ، یعنی از رسالتم مطمئن هستم .

بعضی چنین گفته‌اند : که امانت را از آنجهت‌امانت گویند که شخص‌امانت گذار از خیانت آنکه امانت پیش اوست مطمئن و ایمن است (مؤمن هم ازهمین معنا گرفته شده) که بمعنی ایمنی دهنده است .

اما ـ رحمن بمعنی بخشنده و مهربان و احسان کننده ونعمت دهنده‌است و نیز نام یکی از اسماء حسنای الهی است که کسی غیر از او سبحانه و تعالی به آن توصیف نمی‌شود ، و این نام شریف در ۵۶ مورد از قرآن مجید آمده است غیراز در اول سوره‌ها که ضمن بسمله بیان شده است .

رحمن ، صیغه مبالغه است که بر فزونی و کثرت دلالت دارد ، و بهمین مناسبت گفته میشود : که رحمن دلالت بر رحمت عام دارد که بر کافر و مؤمن افاضه شده و شامل تمام انسانها میشود و رحیم خاص مؤمن است . (۱)

در قاموس قرآن آورده : یکی از مختصات رحمن آنستکه در قرآن هرجا کلمه رحمن آمده ، میشود بجای آن « الله » ذکر کرده وازطرف دیگر میشود بجای الله « رحمن » گذاشت (البته این کار جایز نیست) .

و در آیه شریفه : س ۱۷ ی ۱۱۰ **قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی** ، هر دو نام شریف برابر آمده است یعنی ، بگو بخوانید خدا را بنام الله یا بنام رحمن ، هر کدام را که بخوانید از نامهای نیك اوست و این معنا نشان میدهد ، که رحمن باالله مساوی وهر دو بیك معنی‌اند و همچون اوصاف دیگر خدا نمی‌باشد که بیك معنی خاص دلالت داشته باشد .

(۱) درکتاب : کافی ؛ ضمن حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود : خدا معبود هرچیزی است ، رحمان و بخشنده نسبت بهمه موجودات و رحیم نسبت بخصوص مؤمنان است ـ باز در روایت دیگری از آن حضرت نقل‌شده :که رحمن اسم خاص است بصفت عام و رحیم اسم عام است بصفت خاص .

ائمه هدی علیهم السلام هیئت امناء دربار الهی هستند !

از آنچه در بارهٔ معانی «وامناء الرحمن» گذشت مطالبی بدست آمد که معلوم میدارد اسرار و رموز دین خدا به ائمه معصومین علیهم السلام سپرده شده و علوم و معارف الهیه نزد آنها بودیعت گذاشته شده است .

اما ، سر اینکه در جمله مورد شرح در سیاق کلام کلمه « امناء » را بنام شریف رحمن پیوست داده و بجای امناء الرحمن « امناء الله » نگفته است شاید از اینجهت باشد که چون رحمت رحمانیه الهیه همه چیز را در عالم فرا گرفته است ، با پیوست آن به مقام « امین » در مورد آن بزرگواران این معنا حاصل میشود که مقام ولایت ایشان بر تمام مخلوق اختصاص داشته و تعمیم یافته است ، چون آنان امینهای خدا در روی زمین هستند ، همچنانکه در زیارت ایشان آمده است ، **انتم امناء الله** و زیارت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام است که بنام (زیارت أمین‌الله) خوانده شده و در اول عرض میکند : **السلام علیك یا امین‌الله فی ارضه** .... سلام بر تو ای امین خدا در زمینش .

آری بار سنگین امانت الهی به دوش آن بزرگواران گذاشته شده و آنان حافظ و نگهبان اسرار دین خدا بوده ودر این امانت داری مسیر تکامل را یکی پس از دیگری پیموده و می‌پیمایند تا آنگاه که امانت را به صاحبش بر گردانند .

شاید بی مورد نباشد که در شرح این فقره از زیارت « و امناء الرحمن » بتفسیر آیه شریفه توجه نمائیم که فرمود : س ۳۳ ی ۷۲ **انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا** . یعنی ما آن امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند ، وانسان آن را حمل کرد چون او ستم پیشه و جاهل بود .

درذیل آیه شریفه صاحبان تفاسیر مطالبی بسیار گسترده آورده‌اند: ازجمله **در تفسیر ، المیزان :** پس از شرحی بتفصیل چنین آورده: امانت هر چه باشد بمعنای چیزیست که در نزد غیر ودیعه بسپارند تا او آنرا برای سپارنده حفظ کند وسپس به‌وی باز گرداند، اما اینکه‌این‌امانت چیست که انسان قبول تحمل آنرا کرده است ، چیزیست که نفاق و شرك و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب میشود ، در نتیجه حاملین این امانت به سه طایفه تقسیم میشوند ، چون کیفیت حمل آنان مختلف است ، از اینجا می‌فهمیم که لاجرم امانت نامبرده امریست مربوط به دین حق که دارنده آن متصف به ایمان و فاقدآن متصف به شرك ، وآنکس که دعوی آن میکند ولی در واقع فاقد آنست متصف به نفاق میشود ، ودر این مورد در آن تفسیر احتمالات بسیاری داده است و از میان آن احتمالات این احتمال راصحیح دانسته که مراد به امانت مزبور کمالی باشد که از ناحیهٔ تلبس وداشتن اعتقادات حقه ونیز تلبس به اعمال صالحه وسلوك طریقه کمال ، و ارتقاء از حضیض ماده به اوج اخلاص حاصل میشود و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند .

پس مراد به امانت عبارت شد از ولایت الهیه و مراد به عرضه داشتن این ولایت بر آسمانها و زمین و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آنهاست و چون علم و عدالت انسان موهبتی است که خدا به او داده واما خود او فی‌حد نفسه جاهل و ظالم است پس همه اتصاف ذاتیش بظلم و جهل مجوز این شده که امانت الهیه را حمل کند واینکه به کوه ظالم و جاهل نمی گویند چون متصف بعدالت و علم نمی‌شود وهمچنین آسمانها و زمین جهل و ظلم را حمل نمی کنند بخاطر اینکه متصف بعدل و علم نمی‌شوند بخلاف انسان که بخاطر اینکه شأن و استعداد علم و عدالت را دارد ظلوم و جهول نیز هست . (۱)

(۱) ـ خواننده برای اطلاع بیشتر بتفاسیر مراجعه نماید .

اکنون اصل موضوع در شرح این فقره از زیارت « **و امناء الرحمن** » و تطبیق آن با آیه شریفه بیان روایتی **از اصول کافی** : در این مورد است که نقل میکند : از اسحق بن عمار ، از مردی ، از امام صادق علیه السلام که درذیل کلام خدای عزوجل (انا عرضنا الا مانة ....) الخ ، فرمود : این امانت عبارتست از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام .

در تفسیر ، المیزان ، در ذیل این روایت آورده : منظور از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ، آن ولایتی است که اولین نفر از این امت که بدان رسید امیرالمؤمنین بود و آن ولایت که اولین کسیکه از امت اسلام فتح بابش کرد علی بود عبارت است از اینکه آدمی بجائی از تکامل برسد که خدای سبحان عهده‌دار امور او شود و این از راه مجاهده وعبادت خالصانه بدست میآید .



و سلالة النبیین

(و درود برشما) ای بزرگواران که از دودمان ونسل پیمبران هستید !! (سلام بر شما ای فرزندان انبیاء عظام) .

معنای سلالة چیست ؟

سلالة بمعنی آنچه از چیزی بیرون کشیده شود؛ یا خلاصه چیزی ، و بمعنای : نطفه ونسل وفرزند هم آمده است (معنی سلول هم از سلاله گرفته شده است)

در معنای سلالة ، در قرآن مجید آمده است : س ۲۳ ی ۱۳ و **لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین** .... یعنی ما آدمیانرا ازخلاصه‌ای از گل آفریدیم

آنگاه آنرا بصورت نطفه در قرارگاه رحم قرارش دادیم .

در اینجا منظور ازاینکه انسانرا از سلاله خاك آفریده‌ایم فرزندان آدم است ، و مقصود از سلاله نطفه انسان است که ازخاك آدم تولید شده است واگر نطفه مرد را سلاله گفته‌اند چون از صلب او گرفته میشود .

در مجمع البیان آورده : کلمه سلاله اسم برای هر چیزی است که از چیزی کشیده و بیرون آورده شود .

امامت ائمه هدی علیهم‌السلام از کجا شروع شده است ؟!!

درشرح این جمله از زیارت که عرض میکند : (و سلالة النبیین) میتوان این معنا را کاملا در فقرات زیارت و ارث جستجو کرد ؛ آنجا که عرض می کند : **اشهد انك کنت نوراً فی‌الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسك الجاهلیة بانجاسها ....** اشاره بر اینکه : گواهی میدهم که تو نوری بودی در پشتهای فرازنده و در ارحام پاك و برازنده ، به ناپاکی دوران جاهلیت آلوده نشدی و از لوث شرك و کفر و معاصی بر کنار بودی ....

این موضوع ازآنجا ریشه گرفته است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام ازخدای تعالی تقاضای مقام امامت برای فرزندان و ذریه خودنمود ، همچنانکه درقرآن مجیدآمده است : س ۲ ی ۱۲۴ **واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً ، قال ومن ذریتی ، قال لاینال عهد الظالمین .** اشاره بر اینکه ، هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و اوبخوبی از عهده آزمایش برآمد ، خداوند به او فرمود : من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ، ابراهیم گفت : از دودمان من نیز امامی قرار بده ، خداوند فرمود : پیمان من به ستمکاران نمیرسد (و تنها آندسته از فرزندان تو که پاك و معصوم

باشند شایسته این مقامند)

بنابراین امامت به امر حق سبحانه و تعالی در میان ذریه ابراهیم علیه السلام ازطریق ارث از بعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشته‌اند منتقل شده و از قرنی به قرنی پیوستگی پیدا کرده تا به پیغمبر خاتم رسول اکرم رسید ، همچنانکه فرمود: **ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذالنبی والذین آمنوا ....** که سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از اوپیروی کرده این پیامبر و کسانی که ایمان (به او) آورده‌اند .

و سپس آنحضرت بفرموده حقتعالی آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام تفویض فرمود و از او به ذریه اصفیاء او که خدایتعالی اعطای علم و حکمت وایمان کامل بر آنان کرده بود برایشان انتقال یافت ، پس امامت در میان اولاد علی بن ابیطالب است تاروز رستاخیز، همچنانکه درذیل آیه شریفه **(واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن)** روایتی از مفضل نقل شده است که گفت : ازحضرت جعفر بن محمدالصادق علیه السلام پرسیدم کدام کلمات بود که حقتعالی ابراهیم را به آن آزمایش فرمود آن بزرگوار فرمود : آن کلماتی بود که آدم به‌آن متوسل شد و توبه او پذیرفته گشت **(الهی اسئلك بحق محمد و علی و فاطمه والحسن و الحسین)** سپس مفضل گوید که به آنجناب عرض کردم یابن رسول‌الله معنی (فاتمهن) چیست ؟ فرمود اینستکه حقتعالی اتمام آن نماید تا به قائم ائمه اثنی‌عشر که نه تن از آنها از اولاد حسین‌اند ، و باز گوید عرض کردم خبر ده مرا از قول حقتعالی که **(و جعلها کلمة باقیة)** فرمود : که معنی اینستکه حقتعالی معین و مقرر ساخت امامت را درعقب حسین علیه السلام تابه روز قیامت .

و در همین معنا درتفسیر عیاشی روایاتی به چند طریق از(صفوان‌جمال) نقل شده که میگوید درمکه بودیم سخن از آیه : **(و اذ ابتلی ابراهیم ....)** بمیان آمد فرمود آنها را به محمد و علی و ائمه از فرزندان علی که در آیه

(**ذریة بعضها من بعض ....**) فرموده تمام کرد .

صاحب تفسیر ، المیزان می گوید : صفوان جمال که این خبر رانقل کرده ازاصحاب حضرت کاظم علیه السلام است وبنا بگفته مرحوم شیخ طوسی ونجاشی از امام صادق علیه السلام نیز نقل روایت میکند .

حاصل آنکه : هنگامیکه خدایتعالی ابراهیم را بکلماتی آزمایش کرد که آن کلمات امامت ابراهیم واسحاق وفرزندانش بود وآنرا به امامت محمد(ص) و امامان اهل بیت از فرزندان اسماعیل کامل گردانید .

بنابراین در فقرهٔ مورد شرح (**و سلالة النبیین**) این معنا روشن گردید که امامت میباید از جانب خداوند منصوص باشد واین منصب از طرف اوسبحانه و تعالی به ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است .



وصفوة المرسلین

(و درود برشما) ای برگزیدگان رسولان .

معنای صفوة چیست ؟

صفوة ـ بمعنی؛ برگزیده ، پاکیزه، صاف، خالص و یا گرفته شده از چیزی !

و (اصطفاء) مشتق از صفوة است ومصطفی هم از همین معنا گرفته شده که یکی از القاب رسول اکرم و بمعنی برگزیده‌است .

بعضی گفته‌اند: که اصطفاء واختیارواجتباء نظیرهم‌اند، ونیز « **راغب** » میگوید: اصطفاء تناول خالص شیء است چنانکه اختیار انتخاب خیر و خوب آن ...

فضیلت ائمه هدی بر انبیاء علیهم‌السلام

امام علیه‌السلام در یك جمله كوتاه خود و ائمه دیگر را علیهم‌السلام در این فقره از زیارت بنحوجالبی معرفی كرده و درود بر آنها می‌فرستد بر وجهی كه ایشان بر گزیده انبیاء مرسلین هستند.

گویا در این بیان اشاره براینستكه آن بزرگواران منابع عطری هستند كه از گل وجود تمام انبیاء و رسولان گرفته شده و عالمی را معطر ساختهاند.

واین همان معنی چیز خالص و پاكیزهای است كه گرفته شده ازچیزهای برگزیده و خالص، ببینید معنا تاچه حد وسیع است كه نمیتوان آنرا درست در قالب الفاظ ریخت.

ازمطالبی كه درشرح فقرهقبل (**و سلالة النبیین**) گذشت چنین نمودار است كه جمله مورد شرح هم قریب بهمان معنا و بازگشت مطالب بشرح سلاله انبیاء و مرسلین است، ولی با توجه باینكه چون ائمه هدی علیهم‌السلام برگزیدگانی هستند كه وارث علوم تمام انبیاء و حافظ اسرار تمام كتب آسمانی هستند، مزایائی دارند كه میتوان از كریمه: س ۲ ی ۲۵۳ **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض** .... این معناراكاملا درك نمود بخصوص اینكه در پیرو آیه فرمود: **و رفع بعضهم درجات** اشاره براینكه بعضی ازپیمبران رابر برخیدیگر برتری دادیم و بعضی را در مراتب و درجات رفعت بخشیدیم.

بنابرآنچه صاحبان تفاسیر در این مورد متذكر شدهاند: منظور ازرفعت و از بالابردن مقام و درجات بعضی از رسولان اشاره بوجود مقدس پیغمبر خاتم است، زیرا خدا درجه او را از همه پیغمبران رفیعتر قرار داد به اینكه او را برهمه خلایق مبعوث فرمود، واو را برای جهانیان رحمت قرارداد، وهمچنین خاتم نبوت شمرد!! وازطرف دیگراوصیاء آن بزرگوار راهم با اتحاد وپیوستگی نورآنها با نوررسول اكرم بر گزیده و افضل ازسایرانبیاء دیگر قرارداد، چون

آنانرا مفتخر بمقام ولایت و امامت فرمود ومعنای ولایت کلیه الهیه هم اینست آن بزرگواران افضل از جمیع انبیاء و مرسلین بجز جد بزرگوارشان باشند ، همچنانکه درروایتی ازامام صادق علیه السلام وارد شده‌است که فرمود : هیچ پیغمبری نیامده و مبعوث نشده مگر بمعرفت ما ائمه و تفضیل و برتری دادن ما بغیر ما ، و در این باره روایات بسیاری بر وجوه گوناگون آمده که از ذکر آنها خودداری گردید .

بنابراین معنای (وصفوة المرسلین) ازاین بیانات تا حدی روشن گردید !

برگزیدگان از آل ابراهیم (ع) چه‌کسانی هستند ؟

اکنون که در شرح جمله (و صفوة المرسلین) دانسته شد که ائمه معصومین علیهم السلام برگزیده انبیاء و مرسلین هستند برای تأیید این معنا توجه خواننده را بتفسیر آیه شریفه‌جلب مینمائیم که میفرماید: س۳ ی۳۳ **ان‌الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ، ذریة بعضها من بعض ...** خداوند آدم ونوح وآل ابراهیم وآل‌عمران را برجهانیان برگزید ، آنان‌فرزندان (ودودمانی) بودند که (ازنظر پاکی‌وتقوی وفضیلت) بعضی ازبعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست .

در تفسیر ، المیزان ، آورده : منظور از آل ابراهیم چنانچه از ظاهر لفظ آن در نظر ابتدائی بنظر میرسد ذریه طیبین اومانند (اسحاق ، یعقوب ، و سایر انبیاء بنی‌اسرائیل و همچنین « اسماعیل » و پاکان از ذریه او که سیدشان حضرت پیغمبراست وهمینطور کسانیکه درمقامات ولایت به آنان ملحق شده‌اند) می‌باشند .

در تفسیر ، مجمع‌البیان : در ذیل آیه شریفه آورده : که گفته‌اند ، آل ابراهیم همان آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که اهل او می‌باشند .

حاصل آنکه از مجموع بیانات در تفاسیر چنین بدست می‌آید که خدای تعالی خالص و پاکیزه گردانید آل ابراهیم را که حضرت ختمی مرتبت و ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین در آن داخلند و این بزرگواران نزد او سبحانه و تعالی همه از برگزیدگان نیکوکار بودند همچنانکه در جائی هم فرمود : س ۳۸ ی ۴۷ **و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار ،**

بنابراین باید درود فرستاد بر این انتخاب شدگان که خدایتعالی خود برسول اکرم دستور میدهد که درود و سلام فرستد بر آنان که برگزیده او هستند ، همچنانکه فرمود : س ۲۷ ی ۵۹ **قل الحمدلله وسلام علی عباده‌الذین اصطفی ....** یعنی بگو ستایش خدای یکتا را و درود بر بندگانش که برگزید آنانرا .

با آنکه آیه شریفه در داستانهای انبیاء گذشته و امتهای ایشان است ، ولی این معنا چنین میرساند که سلام برتمام برگزیدگان خدا از انبیاء واوصیاء علیهم‌السلام در نزد خدایتعالی بسیار نیکو و پسندیده است ، بلکه درمقام امر و دستور او سبحانه و تعالی میباشد .

در ذیل آیه شریفه : و **سلام علی عباده الذین اصطفی ....** در تفسیر قمی آورده که امام فرمود : منظور از این بندگان آل محمد علیهم‌السلامند . ولذا درفقره مورد شرح باید گفت : و سلام برشما ای برگزیدگان‌خدا .



و عترة خیرة رب العالمین

(و سلام بر شما ای اهل بیت پیغمبر«ص») که بهترین برگزیدهٔ پروردگار

جهانیان هستید !! یا براین معنا : سلام برشما ای عترت محمد مصطفی بهترین برگزیده خدا !!

معنای عترت و (خیرة) چیست ؟

عترة ـ بمعنی ؛ اولاد ، اصل ونسل، ذریه، طایفه، عشیره، خویشان نزدیك ، اهل‌بیت ، (جائی هم بمعنی پاره‌ای‌از مشك خالص آمده است) .

بعضی چنین گفته‌اند : که عترت ، بحسب معنای لغوی عبارت ازاصلی است که شیء بر آن تکیه دارد، ازاین جهت است که اولاد واقارب نزدیکی را که گذاشته‌اند عترت نامند ، و به اعتبار دیگرستون محفوظی که درافراد یك فامیل میباشدآنرا عترت گویند . همچنانکه قبلا درآیه شریفه **(ذریة بعضها من بعض)** مطالبی گذشت حاکی از اینکه ستون محفوظ ازعترت که از آدم شروع و به « نوح » وسپس به (آل‌ابراهیم) وبالاخره به«آل‌عمران» میرسد ، ائمه معصومین هم که از اهل بیت رسول اکرمند از بقیه آن عترت محسوب میشوند ، و در این مورد در فقره اول زیارت در معنای اهل بیت نبوت گذشت که مراد از عترت و اهل بیت ، علی و فاطمه و یازده ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که خاتم ایشان قائم آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

و در فقره مورد شرح « خیرة » بمعنای برتر و برگزیده از هر چیز نیکو و انتخاب شده است .

امتیاز انبیاء (ع) و عترت ایشان بر سایر بندگان

در شرح این فقره از زیارت دو موضوع قابل اهمیت است ؛ یکی دربارهٔ عترت که در این مورد کتابها و مقالات بسیاری نوشته شده و آیات بیشماری از قرآن مجید که در بعضی از تفاسیر حدود ۳۰۰ آیه ذکر

کرده‌اندمیباشد. (۱) و بعضی گفته‌اند: قریب یك‌چهارم ازقرآن درشأن خاندان وعترت رسول‌اکرم اشاره‌شده است و باتطبیق بروایات متعددی‌اهمیت‌این‌موضوع را بسطح بالائی رسانیده‌اند ، که در اینجا اشاره مختصری بر آن خواهیم کرد .

اما درمرتبه دوم نکته دقیقی در این معنا بکار رفته است تا دانسته شود که چگونه امام علیه‌السلام مقام عترت را به بهترین بر گزیدهٔ پروردگار عالم حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوست داده و چه مسئله مهمی را آشکار نموده است .

گویا اینکه عترت را منتخب پروردگار عالم ذکر کرده و در آن اشاره به بر گزیدگی وجود مقدس رسول اکرم کرده است این دلیل برفضیلت کل پیغمبر خاتم و عترت او برتمام جهانیان بوده است ، ویا به اعتبار دیگر درذکر نام شریف (رب‌العالمین) دراین‌جمله کمال مرتبه ربوبیت را درانتخاب بهترین مربوب ظاهر ساخته است .

و این از نظر حسن مرتبه تقرب است که مقام عصمت و طهارت عترت را بر سایر مربوبین ممتاز نماید ؛ چه‌آنکه پیغمبر خاتم جامع تمام مراتب کمال انسانیت و بندگی بوده و عترت او هم در مقام امامت و ولایت بر گزیدهٔ خدای تعالی و کلا از نور واحدند ، یعنی این بر گزیدگان همه بهترین پرورده پروردگار عالم هستند ، همچنانکه در داستان انبیاء علیهم‌السلام دراین مورد اشاره‌ای بکار رفته و از بیان قول ایشان بسیار آمده است : **انی رسول من رب العالمین** یعنی من‌فرستاده‌ای از پروردگار جهانیانم ، که با تطبیق به فقره مورد شرح که عرض میکند **و عترة خیرة رب العالمین** معنای برتری پرورش این‌بزرگواران رانسبت به سایربندگان خوب می‌رساند ، واین همان مقام امتیاز وفضیلت ایشان برتمام جهانیان است .

(۱) ــ اکثرهمین آیاتی است‌که درشرح فقرات این زیارت درهمین‌کتاب شریف بکار رفته است .

متن حدیث ثقلین !

قبلااشاره شد که‌درموضوع « **عترت** » کتابهای‌بسیاری نوشته شـده که ازجمله همین کتاب حاضر است ، ولـی گاهی در بیان مطالب نکات دقیقی بچشم می‌خورد که‌تمام آنچه را در این باره نوشته‌اند تحت‌الشعاع قرار میدهد ، که از جمله (**حدیث شریف ثقلین**) است که اکنون بمختصری از بیان آن می‌پردازیم .

ازآنجا که رسول اکرم ﷺ به دوموضوع بسیار اهمیت میداد وسعادت امت خویش را در تمسك به این دو چیز گرانبها و ارزنده می‌دانست ، بسیار بر وجوه گوناگون ولی بایك مضمون خاص این موضوع را به اهل ایمان گوشزد میفرمود که: **انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی اهل‌بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض** ، اشاره براینکه : من دو چیز گرانبها و ارزشمند بین شما می گذارم و میروم ، یکی کتاب خدا (که رشته‌ای است کشیـده شـده از آسمان بسوی زمین) و یکی هم عترت و اهل‌بیتم که نشانی عترتم‌آنستکه حتی چشم برهم زدنی از قرآن جدا نمی‌شوند و این دو همیشه ملازم همند تا باهم‌بر کنار حوض کوثر مرا دیدار کنند !

و این حدیث در روایت دیگـری براین مضمون آمـده است ، **انی تارك فیکم الثقلین کتاب‌الله وعترتی‌اهل‌بیتی مااان تمسکتم بهما لن تضلوابعدی ابداً** این بیان ناطق است براینکه هرمذهب ومسلکی که کتاب خدا (قرآن) وعترت (ائمه هدی) مصدق آن نباشد تا الی یوم القیمه باطل است ؛ و آنانکه بر ایـن دو اصل مهم تمسك نجویند برای همیشه گمـراه و از خـیر و سعادت دو جهان محروم خواهند شد .

ببینید در اینجا رسول اکرم قرآن وعترت را قرین وعدیل یکدیگرقرار داده بطوریکه در روایت اول فرموده ایـن دو از یکدیگر تا روز قیامت جـدا نمیشوند ، از این بیان معلـوم میشود ، با آنکه قـرآن کریـم هر چنـد جامع

نیازمندیهای خلق است لکن برای فهم و درك حقایق آن احتیاج به راهنمائی کسانی‌دارد که دارای این‌علم بوده باشند. چون آنحضرت صراحتاً اعلام‌فرمود: که قرآن از عترت و (عترت) از قرآن هرگز جدا نخواهد شد .

پس‌تمام افرادیکه درجستجوی فهم قرآنی‌هستند محتاج به عترت‌میباشند ودرحقیقت تنها این بزرگوارانند که عالم بجمیع علوم قرآنی‌هستند ، لذاتمسك به آنان موجب امنیت از ضلالت و گمراهی خواهد بود ، **و از اینجهت امامت و خلافت حقه الهیه منحصر بعترت پاکیزه است .**

در تفسیر ،المیزان آورده : در عیون اخبار الرضا ، در حدیث حضرت رضا علیه‌السلام با مأمون نقل شده که مأمون به حضرت گفت : آیا خدا (عترت) را برسایرمردم فضیلت بخشیده است ، حضرت فرمود : خداوند فضیلت عترت پیغمبر صلی‌الله علیه واله را در محکم کتابش آشکار فرموده ، مأمون گفت در کجای قرآن ؟ فرمود در این آیه : **ان‌الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ، ذریة بعضها من بعض ؛** تا آخر حدیث (در تفسیر این آیه مطالبی قبلا گذشت) .

در تفسیر ، عیاشی : از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که حضرت آن آیه را تلاوت فرمود و بعد گفت : ماهم از آنان هستیم وما باقیماندگان ازآن عترتیم .

و باز روایتی در کتاب عیون الرضا آمده است ، که‌از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سئوال شد معنای عترت در کلام رسول‌الله چیست ؟ آن بزرگوار فرمود : من و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهمین ایشان مهدی و قائمشان است می‌باشیم .

در اصول کافی متجاوز از پانزده روایت که در آن اشاره بر اسامی عترت و فضائل ومناقب آنان شده ذکر نموده است .

بنابراین باید گفت: درود وسلام وتحیت بر عترت وخاندان گرامی رسول

اکرم ﷺ که با قرآن مجید پیوند ناگسستنی دارند !!



ورحمة الله و برکاته

درود و سلام ، و افزونی نعمت خدا برشما باد !

برکات جمع ، برکت و (برکت) بمعنی : افزایش، نمو کردن ، فراوانی ، نیك بخشی ، زیادت وسعادت ، ثبوت خیرخدائی دریك چیز، فایده ثابت ودائمی. ومعنای رحمت ، درشرح فقره (و معدن الرحمة) درصفحه ۴۳ گذشت .

رحمت خدا و برکاتش بر ائمه هدی (ع) باد

در این جمله (و رحمةالله و برکاته) مانند سایر فقرات دیگرعطف بر(السلام علیکم) دراول زیارت است باآنکه ائمه هدی ﷺ خود منشأ و مظاهر رحمت و برکات الهی هستند ، ولی در این معنا شاید اشاره برآن باشد که بواسطه وجودآن بزرگواران است که خدایتعالی افاضه رحمت ونعمت بر سایر بندگان نموده و از برکت وجود ایشان زمین و آنچه درآنست پابرجا و برقرار مانده ونیز خیر دائمی او سبحانه وتعالی پیوسته برمخلوق خود رسیده و انتظام عالم برقرار گردیده است .

اما نکته‌ای که دراین معنا بکار رفته است دستور و آدابی برای بهتر برگزاری فرستادن سلام و تحیت بر انبیاء و اولیاء و صالحین است ، همچنانکه می‌بینیم در سلام نماز هم این جمله که در فقره مورد شرح آمده بکار رفته است **السلام علیك ایها النبی و رحمةالله و برکاته ـ و السلام علیکم و رحمةالله**

و برکاته .

اکنون میتوان سر این معنا را درآیه شریفه که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است جستجو کرد آنجا که بهمسر او بشارت دادند که صاحب فرزندی می‌شود در حالیکه پیر و نازاینده بود و بسیار تعجب کرد که این امر چگونه ممکن است !! که‌فرشتگان به او گفتند چگونه ازکار خدا تعجب میکنی وحال آنکه : **رحمةالله وبرکاته علیکم اهل‌البیت ....** رحمت خدا و برکاتش برشما خانواده است .

در اینجا شاید اشاره‌ای باشد به نعمتهائی که خدایتعالی بر ابراهیم علیه السلام ارزانی داشته وآنهمه لطف و احسان که در باره او بر وجوه گوناگون مبذول فرموده و از عنایات و مواهب عظیمی که او را برخوردار کرده ، همچنان حفظ و نگهداری او از شر ستمکاران و آتش را بر او گلستان کردن است .

ولی بنا بگفته بعضی از مفسرین در ذیل‌آیه شریفه ، این رحمت و برکت الهی تنها از آن روز و ازآن زمان نبوده ، بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد ، چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام و امامان معصوم علیهم السلام که از این خاندان آشکار شدند .

از آنجا که بعضی از آیات قرآنی نکات آموزنده‌ای دارد ، در ذیل آیه شریفه در تفسیر ، **مجمع‌البیان** : روایتی نقل کرده است بر این مضمون : که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بجمعی عبور فرمود و برآنها سلام کرد ، آنان در جواب گفتند: **و علیك السلام ورحمةالله و برکاته علیکم اهل‌البیت ومغفرته و رضوانه** ، یعنی سلام بر تو و رحمت خدا و برکتهای او بر شما خاندان ، و آمرزش وخشنودیش نیز برشما باد ـ حضرت به آنها فرمود : ازآنچه فرشتگان به پدر ما ابراهیم علیه السلام گفتند تجاوز نکنید یعنی زیاده از این جمله نگوئید ، **(رحمةالله و برکاته علیکم اهل‌البیت)**

بنابراین همانطور که در پایان این بخش از فقره مورد شرح آمده است، باید گفت: درود و سلام وافزونی نعمت و رحمت برشما باد ای اهل‌بیت رسول اکرم و ای خاندان نبوت!

سلام بر آنان که برگزیده حقند

باز هم از ما سلام و بس درود — بر سران امت و امت شهود
برهمان نیکان که حق راجسته راه — تا بحشر امت این باشد گواه
بر همان آثار وحی و پایگاه — که به کان رحمت حق جایگاه
بر تمام مخزن علم و کمال — بر همان آئینه حق در جمال
بر همانجا که ملك آید فرود — صد سلام و صد تحیت صد درود
بر نکویان مظهر جود و کرم — جلوه گاه نورحق اندر حرم
برهمان نیکان که واصل بر نعیم — هم‌خود آنهانعمت‌وهم‌خود کریم
بر بزرگان صاحب قدر و مقام — هم ز ما باشد تحیت هم سلام
برنکورویان که‌بس‌نیکوسرشت — جای هریك برسریری در بهشت
طرح رکن اعظم و طرح وداد — شأن آنان بین که ارکان البلاد
گرنبود این پایه‌های استوار — خیر ونیکی‌هم نماندی برقرار
درامانت داری از روز الست — عهدوپیمان بین که‌برنیکان ببست
چون نشاید کس‌دراین‌معناچنین — که‌به نزد حق‌بود زینسان متین
در سیاست نقششان باشد عظیم — در ظهور امر او هر یك سهیم

باب ایمان‌رو بهر کس گشت باز / در ولایت نکته‌ای بیند ز راز
گر کنی دقت دراین اصل بیان / از نبی بینی وصی را دودمان
عترت پاکش همان آل رسول / بر گزیده سبط احمد از بتول
بس کنم مطلب که من‌رایك پیام / بر رسول اکرم و آلش سلام
هم بر آنان رحمت حق جمله باد / تا شود عالم از آن پیوسته شاد
یادم آمد اینچنین میگفت «زار» / که سلام ازمن‌رسان هردم به‌یار



السلام علی ائمة الهدی.

سلام بر پیشوایان هدایت و راستی.

ائمه ـ جمع امام و(امام) بمعنای : پیشوا ، رهبر ، رئیس ، متولی امر ، و کسیکه از وی پیروی کنند و یا به او اقتدا نمایند ، و امامت : بمعنی رهبری‌و پیشوائی و زمامداری خلق آمده است .

هدی ـ بمعنی ، هدایت و راستی و دلالت و راهنما ، و هدایت بمعنی راهنمائی و راه راست نمودن و تربیت نفوس و رسانیدن افراد و اجتماعات به کمال لازم .

چه کسانی شایستگی امامت و هدایت خلق را دارند ؟

در شرح این جمله از زیارت دو موضوع مورد اهمیت است یکی در باره مقام امامت و دیگری در امر هدایت که دراینجا به مختصری در هر مورد توأم با هم اشاره خواهیم کرد .

قبلا در باره مقام امامت مطالبی در شرح فقره (**و سلالة النبیین**) درصفحه ۱۱۵ گذشت و اشاره شد که امامت مقام بسیار شامخی است که خدایتعالی این منصب را به حضرت ابراهیم درآخرین‌سیرتکامل اوقرار داد ، باآنکه اوعلیه‌السلام درمرتبه نبوت قرارداشت وهر گونه شایستگی برای پیشوائی وراهنمائی خلق براو افاضه شده بود وتمام مقامات عالیه را ازمرتبه پیامبری ورسالت طی کرده بود ، معذلك خدایتعالی از جهت ترفیع مقام او بمرتبه بالاتر او را امام و پیشوای مردم قرار داد : همچنانکه فرمود : س ۲ ی ۱۲۴ **قال انی جاعلك للناس اماماً ، قال ومن ذریتی ....** که این امر گذشته از توجه بترجمه و تفسیر کلام طبق روایاتی معلوم میدارد که مقام امامت برتر و بالاتر از مقام نبوت و رسالت است ، چون این مقام همان رهبری همه جانبه مادی و معنوی وظاهری وباطنی است ، وامام از هر نظر راهنما وهادی خلق بوده و مربی اخلاقی و روانی آنان است .

واز طرف دیگر بنا بتفسیر آیه شریفه ، امامت به امر حق سبحانه وتعالی در میان ذریه ابراهیم علیه‌السلام از طریق ارث ازبعضی به بعضی که شایستگی این مقام را داشتند منتقل شده تا برسول اکرم وسپس به ائمه معصومین علیهم‌السلام که خاتمشان قائم آل محمد است پایان پذیرفته است .

و خدایتعالی بطور کلی درجائی در شأن ایشان فرمود : س ۲۱ ی ۷۳ ، **و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات ....** اشاره بر اینکه آنانرا امام و پیشوا قرار دادیم تا بفرمان ما رهبری کنند و بندگان بر آنها اقتدا نمایند و وحی کردیم به ایشان که بجاآورند نیکوئیها را یعنی‌انواع اعمال صالحه را بجای آورند .

در تفسیر ، المیزان ، آورده : هدایت به امر خدا از فیوضاتی است معنوی ومقامات باطنی که مؤمنین بوسیله عمل صالح بسوی‌آن هدایت میشوند وبرحمت پروردگارشان ملبس می گردند وچون امام بوسیله امر هدایت‌میکند

می‌فهمیم که خود امام قبلا ازهر کس متلبس به آن هدایت بوده است و از او بسایر مردم منتشر می گردد .

از اینجا می‌فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است .

بنابراین در فقره مورد شرح معنای « ائمه هدی » که اشاره بوجودمقدس ائمه معصومین علیهم السلام است روشن گردید .

ائمه هدی علیهم السلام به امر خدا هادی خلقند !

هدایت بندگان از طرف خدایتعالی وسائل گوناگونی دارد که درمرحله اول این امر را خود حقتعالی بعهده گرفته و فرموده است : س ۹۲ ی ۱۲ **ان علینا للهدی** (آری هدایت بعهده ما است) مفسر ، المیزان چنین می گوید :

«این آیه شریفه چنان میرساند که هدایت خلق ازاموری است که خدای سبحان قضایش را رانده و بر خود واجب کرده است » .

البته وسائل هدایت و راهنمائی از طرف حقتعالی بسیار است که در اول همان حالات و الهامات فطری است که در درون هر فردی قرار داده که از آن خود میتواند بسوی حق رهنمون گردد ، و در ثانی انبیاء وپیغمبرانی هستند که شرح هدایت آنان قبلا گذشت و کریمه س ۹ ی ۳۳ : **ارسل رسوله بالهدی و دین الحق ....** مشعر بر همین است .

و در ثالث کتابهای آسمانی که آخرین آنها قرآن مجید است وسائل هدایت میباشند، چنانکه صراحتاً میفرماید: س ۱۷ ی ۹ **ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم** ، این قرآن براهی هدایت میکند که مستقیم‌ترین راهها است .

اما شاهد کلام در اینست که تمام مراتب این راهنمائی‌ها بستگی بوجود

ائمه هدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین دارد و آنانند که ازهمین طرق بخواست خدای تعالی‌هادی وراهنمای بندگان بوده ورهبری همه‌جانبه خلق‌رابعهده گرفته‌اند.

شایـد توجه به چند روایت که در ذیل آیه‌های مربوطه آمده است این معنا را روشن نماید .

همچنان درآیه شریفه : **ان هذا القرآن ....** درتفسیرعیاشی ازابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : مقصود از (**للتی هی اقوم**) ولایت است و به‌آن دعوت میکند .

مفسر ، المیـزان : در ذیل این روایت اشاره میفرماید : که ممکن است ، مقصود ازآن کمال معارف دینی باشد که نزد امام است ، و بخواهد بفرمایـد : قرآن بسوی آن دین‌کامل و معارف‌کامله دینی که نزد امام است دعوت میکند، مؤیداین‌احتمال‌اینستکه دربعضی روایات دارد، قرآن بسوی‌امام هدایت‌میکند.

در تفسیر قمی ، در ذیل آیه شـریفه س ۲۹ ی ۶۹ ، **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا** ، آورده است : در روایت ابی الجارود از ابی‌جعفر علیه‌السلام آورده که فرمود : این آیه در بارهٔ آل محمد و شیعیان ایشان است

این‌روایت معلوم میدارد که درمعنای‌آیه شریفه که میفرماید : کسانیکه در راه ما مجاهده میکنند ، بسوی راههای خـود هدایتشان می کنیـم ، یکی از طرق الی‌الله تـوجه بسوی مقام ولایت و امامت است وگام برداشتـن بسوی او سبحانه و تعالی از طریق ائمه هدی راهی است که امنیت آن تضمین شـده است ، یعنی راهـی کاملا راست ، و صراطی مستقیم است ، همچنانکه در ذیل آیه شریفه (**اهدنا الصراط المستقیم**) **در تفسیر ، المیـزان** ، آورده: ازامام‌صادق علیه‌السلام نقل‌شده ؛ صراط مستقیم راه بسوی معرفت خداست ، وآن دو صراط است ، یکی صراط در دنیا و یکی در آخرت ، اما در دنیـا امام واجب الاطاعة است کسیکه او را بشناسد واز راهنمائی اوپیروی کند ، و درآخرت از صراطی که پل دوزخ

است عبور خواهد کرد و کسیکه او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزیده و درآتش دوزخ هلاك شود .

در تفسیر ، نمونه : و بیشتر از تفاسیر در ذیل آیه شریفه : س ۱۳ ی ۷ **انما انت منذر و لکل قوم هاد** ، آورده‌اند : روایات متعددی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود (من منذرم و علی هادی است) .

فخر رازی ، در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از (ابن عباس) نقل میکند که : پیامبر دستش را برسینه خود گذاشت و فرمود : منم منذر ، سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود : توئی هادی و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت میشوند .

در کتاب ، **معانی الاخبار :** بسند خود ازمحمدبن مسلم روایت کرده که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم در تفسیرجمله (**انما انت منذر ولکل قوم هاد**) چه میفرمائید ؟ فرمود : هرامامی هادی هر قومی است در زمان خودشان . (بنابراین هدایت از همین باب بر ائمه هدی علیهم السلام جریان یافته) تا آنکه بوجود مقدس‌مهدی علیه السلام رسیده است ، وبنابرواياتی که گذشت همچنان که امام اول شیعیان هادی است امام‌آخر هم مهدی است . و روزی در رسد که پرچم هدایت را برای غالب ساختن دین حق برتمام ادیان در سرتاسر جهان برافراشته و هم‌اکنون درپرتو نور هدایتش جهان در انتظار مقدم مبارك اوست.

لذا از اینجهت است که سالکان الی‌الله که شیفته مقام هدایت و راهنمائی آن بزرگوارانند از این راه ابراز ارادت کرده واکنون که از فیض حضور آنان محرومند ، عرض می کنند : **(السلام علی ائمة الهدی)**



و مصابیح الدجی

(وسلام برشما) ای چراغهای فروزان درتاریکیها ، وای انوار روشنی بخش در ظلمات و تیر گیها .

مصابیح ـ جمع مصباح و (مصباح) بمعنی چراغ (و یا بمعنای نوریکه در تاریکیها راهنمائی کند) .

دجی ـ جمع دجیه ، و هر دو بمعنای تاریکی‌ها وتاریکی آمده است .

چراغهای هدایت !!

امام علیه السلام بعداز آنکه درود بر پیشوایان هدایت میفرستد درپیرو آن عطف بهمین معنا ائمه‌هدی راراهنما و چراغهای درخشان در تاریکیها و ظلمات جهل عنوان کرده ، و درود خود را برجمله (**ومصابیح الدجی**) پیوست داده است .

آری این بزرگواران هریك در دوران خودچراغ هدایت‌بوده وهستند، نور وجود ایشان از پرتو نور الهی درعالم هستی پرتوافکن شده آنچنان که‌تمام موجودات عالم را زیر پوشش شعاع خود قرار داده است و پویندگان راه حق‌را از وادی جهل و ظلمت و از مسیر شرك و کفر رهانیده بمراحل ایمان و اعتقاد هدایت مینماید .

اکنون آنچه که درجمله مورد شرح قابل توجه است نظری بتفسیر آیه شریفه نوراست که خدایتعالی‌میفرماید : س ۲۴ی ۳۵ **الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ، المصباح فی زجاجة ....** تا آخر آیه اشاره براینکه : خدا نور آسمانها وزمین است ، مثال نور اوچون محفظه‌ایست که در آن چراغی باشد وچراغ (درشیشه‌ای)، شیشه‌ای که گوئی ستاره‌ایست‌درخشان...

مفسران دراین آیه شریفه درتفسیر نورخدا ومثل نور او بیانات گوناگونی بتفصیل آورده‌اند که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست (۱) ولی همینقدر متذکر میشویم که جمله (**ومصابیح الدجی**) در فقره مورد شرح چه ارتباطی به این آیه شریفه دارد ، و همانطور که میدانید روش این کتاب در استناد و استدلال مطالب به تفسیر آیات قرآنی وروایات معتبری میباشد که درذیل آیات آمده است واکنون برای روشن شدن این حقیقت که ائمه هدی علیهم‌السلام (**چراغ هدایت**) هستند بچند روایت در این مورد اکتفا می کنیم .

دربسیاری از تفاسیر آمده است : مرادبنوردر آیه‌شریفه نورمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و اضافه‌آن بذات خود بجهت تشریف آنحضرت است .

در تفسیر ، ابوالفتوح رازی ، آمده است : سعید جبیر گفت ؛ مراد از (**مثل نوره کمشکوة ....**) محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

در تفسیر گازر ، ازعبدالله عمر روایت کرده که (**مصباح**) محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که خدایش‌دراین‌آیت مصباح خواند، چنانکه دردیگر آیتش‌سراج خواند (**و سراجاً منیراً**)

در تفسیر ، مجمع البیان آورده : ازامام رضا علیه‌السلام نقل‌شده که فرمود: مائیم مشکوة، ومصباح محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که‌خدا بولایت ماهر که را دوست دارد هدایت می کند .

وهمچنین‌در آن تفسیر آورده که‌امام‌باقر علیه‌السلام‌درباره (**مثل نوره کمشکوة فیها مصباح**) فرمود : (نور) علم است درسینه پیامبر و (**زجاجة**) سینه علی علیه‌السلام است که علم پیامبر بسینه اومنتقل گردیده ودرجمله (**نور علی‌نور**) اضافه میکند : یعنی امامی مؤید بنورعلم وحکمت ازپی امامی ازآل‌محمداست

(۱) ــ نگارنده درکتاب (معارف الهی) درشرح دعای‌سحردرفقره : (اللهم انی اسئلك من نورك بانوره وكل نورك نير) مطالبی بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده است ، به‌آن کتاب مراجعه شود .

از زمان آدم تا روز قیامت که‌همان اوصیاء خدایند که‌آنها را خلیفه خویش در روی زمین قرار داده و درهر عصری یکی از آنان خواهند بود .

در تفسیر، المیزان آورده : ازحضرت صادق علیه‌السلام است که فرمود : منظور از (**نور**) خاندان پیغمبر ، و از ظلمت دشمنان ایشان است .

در روایت کافی ، بسند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود : **مشکوة ، فاطمه (ع) و مصباح ، حسن و زجاجة ، حسین** علیهم‌السلام وشجره مبار که ابراهیم خلیل علیه‌السلام که نه شرقی ونه غربی (نه یهودی ونه نصرانی) بوده‌است (و نور علی‌نور) امامی بعد از امام دیگر است . **(و یهدی الله لنوره من یشاء)** معنایش اینستکه : خدا هر که را بخواهد بسوی این ائمه هدایت می کند .

درکتاب توحید، ازامام صادق علیه‌السلام روایت شده که از آیه **(مثل نوره کمشکوة فیها مصباح)** سئوال‌شد، آنحضرت‌فرمود : این‌مثلی‌است که خدا برای ما اهل‌بیت زده که پیغمبر و ائمه صلوات‌الله علیهم از ادله خدا و آیات اویند ، آیاتیکه مردم بوسیله آن بسوی توحید راه می‌یابند و بسوی توحید ومصالح دین و شرایع اسلام و سنن و فرائض هدایت میشوند .

خوب توجه داشته باشید که منظور از ذکراین روایات ارتباط مستقیم‌در شرح جمله (و مصابیح الدجی) درباره ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین میباشد ، که اکنون بی‌مورد نیست توجه خواننده رابه روایتی که درذیل این آیه‌شریفه آمده است جلب‌نمائیم : درآنجا که میفرماید: س ۶ ی ۹۷ **وهوالذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر ....** و اوست که‌ستارگان‌را برای شما قرار داد تا درتاریکیهای خشکی ودریا بوسیله آنها هدایت شوید !....

در تفسیر نمونه ، آورده است : از بعضی روایات که ازطرق اهلبیت علیهم‌السلام وارد شده است استفاده میشود که آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد وآن اینکه منظوراز نجوم ؛ رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان هستند که مردم

بوسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می‌یابند .

بنابراین تطبیق این روایات باجمله (**ومصابیح الدجی**) درباره ائمه‌هدی علیهم‌السلام روشن گردید که آن بزرگواران ازشجره نبوت وچراغهای هدایت در تاریکیهای جهل و ضلالت هستند !!



و اعلام التقی .

(و سلام بر شما) ای نشانه‌های تقوی و پرهیزکاری

اعلام ـ جمع علم« علم» بمعنای‌نشانه راه ،پرچم،مهتروورئیس آمده‌است. و همچنین (کوه) راهم بجهت معلوم بودن ونشانه بودن (علم) گفته‌اند ، ونیز (علامت) هم که جمع آن (علامات) است بمعنی نشانه ذکر کرده‌اند .

تقی ـ بمعنی پرهیزکاری و ترس ازخداست ، و متقی بمعنی پرهیزکار است و تقوی اسم است از (اتقاء) و هر دو بمعنی خود محفوظ داشتن و پرهیز کردن است ، ونیز خوف را هم تقوی و(تقوی) را خوف گویند .

رفعت و عظمت تقوای ائمه هدی علیهم‌السلام

درمعنی (علم) گفته شد که غیراز معنی نشانه ، بمعنی کوه هم آمده است ، همچنان در آیه شریفه که میفرماید: س ۵۵ ی۲۴ **وله الجوار المنشئات فی‌البحر کا لا علام** ، (یعنی ازبرای اوست کشتی‌های رونده در دریا چون کوهها) ونیز گفته شد که علامات‌هم بمعنی نشانه‌ها آمده‌است‌چنانکه قرآن مجید هم میفرماید : س ۱۶ ی ۱۶ **و علامات و بالنجم هم یهتدون ،**

اشاره بـراینکه پویندگان راه در تاریکیها و در راه یابی با نشانه‌ها و علامات ستارگان راه می‌یابند.

چه خوب است در همین جا سخن را کوتاه کرده و اشاره به برجستگی و نشانه‌های مؤثر در راهنمائی ائمه هدی علیهم‌السلام نموده و روایتی که در ذیل آیه شریفه آمده است متذکر شویم.

در کافی، به سند خود از (داود جصاص) روایت کرده که گفت: من از امام‌صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: منظور از نجم درجمله **(وبالنجم هم یهتدون)** رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و منظور **«از علامات»** ائمه هدی علیهم‌السلامند.

در تفسیر، المیزان: آورده، ایـن روایت را به دو طـریق دیگـر از آنجناب وهمچنین ازحضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده **و عیاشی و قمی** نیز درتفسیر خود آن دو را آورده‌اند **و شیخ** در امالی از امام صادق علیه‌السلام روایتش کرده و این‌ازباب تفسیر نیست بلکه‌ازباب بطن‌است، دلیلش هم اینستکه **طبرسی** آنرا درمجمع نقل کرده که امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: ما علامتها هستیم ورسولخدا(ص) نجم است، آنگاه فرمود که رسولخدا (ص) فرمود: خداوند نجوم‌را امامان اهل آسمان و اهل‌بیت مرا امامان اهل زمین قرار داده است.

بنابراین اگر درفقره مورد شرح (علـم) را بمعنی کوه بگیریـم چنان نمودار است که تقوای ائمه هدی به نشانه‌های عظمت و رفعت کوهها نمایان و ثابت و پا برجا میباشد، واگر آنرا بمعنای علامات و نشانه‌ها بگیریم با حفظ همان معنای اول چنان است، که سالکان طریق الی‌الله بوسیله نـور وجود ایشان درتاریکیها راهنمائی‌شده وهریك به استعداد خود مراتب تقوی را می‌پیمایند.

حق مقام تقوی و حد مراتب آن چیست؟

بطور کلی تقوی، عبارت ازفرمانبرداری وفروتنی بندگان در برابر پروردگار عالم و دوری جستن ازعذاب الهی است وهمچنین رضا وخشنودی خدایتعالی را طلبیدن و ازهر گونه نافرمانی و خطا در گذشتن است.

بطوریکه گفته‌اند: (حق تقوی) همانا فرد اعلای بندگی میباشد بنحویکه هیچگونه سستی وغفلتی در آن راه نیابد وتمامش فرمانبرداری محض وشکر گزاری خالص باشد، و این مراتب و درجاتی دارد که مرتبه کمال آن در وسع وقدرت بیشتر از مردم نخواهد بود.

درمورد تقوی و متقین درقرآن مجید آیات بسیاری آمده است که از همان سر آغاز اشاره به طریق سالکین این راه شده و میفرماید: **ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين....** این همان کتابی است که در آن تردیدی نیست و وسیله هدایت برای پرهیزکاران است، واین آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که اهل تقوی راکاملا معرفی مینماید، ولی خدایتعالی در جائی دیگر خود دعوت بمرتبه عالی تقوی و پرهیزکاری کرده و میفرماید: س ۳ ی ۱۰۲ **یا ایها الذین آمنوا اتقوالله حق تقاته ولا تموتن‌الاوانتم مسلمون**، ای کسانیکه ایمان آورده‌اید آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است از خدا به پرهیزید و گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید.

در میان مفسران دراینکه منظور از (**حق تقوی**) چیست؟ سخن بسیار است، اما چنانکه بسیاری گفته‌اند: حق تقوی آخرین وعالیترین درجه پرهیزکاری است که پرهیز ازهر گونه گناه وعصیان وتعدی وانحراف ازحق می‌باشد، وهمچنین اطاعت و فرمانبرداری کامل از اوامر و نواهی او سبحانه وتعالی است، که در این راه بمرتبه کامل نمی‌رسد مگر آنکس که عمل اوخالص وپاك باشد، وبنابرروایاتی، معنای حق تقوی آنستکه خدا چنان اطاعت شود که معصیتی

همراهش نباشد و چنان در یاد بماند که فراموشی همراهش نباشد و چنان سپاسگزاری شود که کفرانی همراهش نشود .

در تفسیر ، المیزان : آورده ، برای تقوی منازلی است که فهم عوام مردم قدرت و توانائی بر آنرا تصدیق نمی کند ، و از موضوعات خارج از استطاعت آدمی می‌شمارد ، یا اینکه مردان میدان تقوی و پرهیزکاری، آنها را درپشت سر جاگذاشته ، باهمت عالی بدشوارتر از آنها اقبال کرده‌اند !!

آری از جمله : **« فاتقوا الله ما استطعتم »** هر کس بحسب استطاعت و قدرت شخصی خود معنائی می‌فهمد و بدنبال آن میرود ، اینجاست که خدایتعالی برای سیروسلوك ورسیدن بمقام عالی تقوی دستورمیدهد که تا اندازه استطاعت و توانائی،هر کس بسوی آن حرکت کند و این منافاتی به آیه دیگر ندارد که میفرماید : **(و اتقوا الله حق تقاته)** .

اما شاهد ما دراین کلام ارتباط روایتی در ذیل این آیه شریفه است که نشانگر نشانه های تقوی و مصدق معنی **(و اعلام التقی)** در باره ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین در فقره مورد شرح است .

در تفسیر ، برهان ، به اسناد خود از (عبدخیر) نقل میکند که گفت : از علی بن ابی‌طالب معنای **(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ....)** را پرسیدم ، فرمود : بخدا سو گند غیر خاندان پیغمبر کسی به آن عمل نکرده مائیم که خدا را در خاطر داشته و هرگز فراموشش نکرده‌ایم ، شکر گزاریش نموده هرگز کفرانش نکرده‌ایم ، اطاعتش نموده هرگزمعصیتش نکرده‌ایم، چون این آیه نازل شد صحابه پیغمبر گفتند ما را طاقت آن نیست پس خدای متعال آیه **« فاتقوا الله ما استطعتم ... »** را نازل فرمود .

بنابراین ائمه‌هدی علیهم‌السلام نزد خدایتعالی‌اتقی واکرم بوده ومصداق کریمه س ۴۹ ی ۱۳ **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** ، درمقام آنان ظاهر است .

ائمه هدی علیهم‌السلام پیشوای متقین و پرهیزکارانند !

خدایتعالی چقدر در قرآن مجید اهل تقوی را با بیانات گوناگون ستوده و از آنان تمجید کرده است تا آنجا که میفرماید : **ان الله مع‌المتقین ، فان الله یحب المتقین** ، یعنی خدا با پرهیزکاران است و خدا دوست میدارد پرهیزکاران را .

حال ببینیم اگر کسی در مرتبه عالی تقوی و رئیس و پیشوا و امام متقین باشد ، خدایتعالی چه معامله‌ای با او خواهد کرد .

بلاشك میدانیم که این منصب در خور مقام ائمه هدی علیهم‌السلام است که‌خود بالاترین مقام تقوی بوده و سالکان الی‌الله را در این مسیر هدایت مینمایند، و از طرف دیگر خدایتعالی این منصب را برای آن بزرگواران تأیید فرموده است همچنانکه ـ در تفسیر (**جوامع الجامع**) از امام صادق روایت کرده که در ذیل جمله : (**واجعلنا للمتقین اماماً**) فرمود : منظور آیه شریفه مائیم .

در تفسیر ، المیزان ، هم ضمن تأیید این‌روایت‌آورده است : که دراین باره روایات بسیاری رسیده ، و نیز روایات دیگری هست که آیه را بصورت (**و اجعل لنا من المتقین اماماً**) قرائت فرموده‌اند .

بنابراین ائمه هدی علیهم‌السلام در صدر اهل‌تقوی بوده وامام و پیشوای متقین هستند و میتوان گفت : در معنای (**و اعلام التقی**) آن بزرگواران از نظر رفعت وعظمت مقام همان کوه تقوی و منبع پرهیزکاری هستند .

تقوی برچه‌کسانی ملازم است ؟!

گفتیم که تقوی منازل ومراتبی‌دارد که درمرتبه اول‌ازایمان بغیب شروع شده وبه‌اطاعت وفرمانبرداری کامل در اوامر و نواهی الهی تا مرز رضا وخشنودی او سبحانه پایان پذیرفته و هر کس در این راه بمرتبه‌ای دست می‌یابد تا بحدیکه

بعضی تقوی ملازم ایشان شده و از آنان جدا نخواهد شد، چنانکه در قرآن مجید آمده است.

زمانیکه خدایتعالی آرامش وسکینت را برسول اکرم وبر مؤمنین نازل کرد،سپس فرمود: س ۴۸ ی ۲۶ **و الزمهم کلمة التقوی ....** که کلمه تقوی‌را نیروی جدا نشدنی ازایشان کرد و شاید «کلمه» درآیه همان روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر بتقوی میکند، ویا به اعتبار دیگر اشاره براینستکه: تقوی را ملازم ایشان کرد که پیوسته با آنان باشد.

چقدر جای توجه است که هر گاه برخورد برچنین آیاتی از قرآن مجید میکنیم، می‌بینیم که در حقیقت روح معنا ارتباطی با مقام ائمه هدی برقرار می‌نماید، همچنانکه در ذیل آیه شریفه **در کتاب توحید** آورده: درخطبه‌ای ازامیرالمؤمنین علیه السلام است که‌فرمود: **نحن کلمة التقوی وسبیل الهدی والعروة الوثقی**، اشاره براینکه: مائیم کلمه تقوی و طریق هدایت و دستگیره محکم‌و استواری که انقطاع برآن حاصل نیست.

و **درکتاب اکمال** هم از حضرت رضا علیه السلام این روایت نقل شده است که فرمود: **نحن کلمة التقوی والعروة الوثقی**.

بنابراین کسی بمراتب عالی تقوی نخواهد رسید جز به پیروی و اطاعت از رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام چون تنها این بزرگوارانند که علامات و نشانه‌های کامل تقوی در آنها پدیدار و دوستان خود را بسوی این مقام هدایت‌و رهبری می‌نمایند.

و از طرف دیگر؛ خدایتعالی دربارهٔ تقوی و متقین در قرآن مجید آیات بسیاری آورده که از جهات گوناگون بندگانرا امر به پرهیزکاری برای نیل به مقام رستگاری کرده است، که در فقرات همین زیارت هم درجمله: **(و وصیتکم التقوی)** و همچنین در فقره: **واشهدانکم الائمة ... المتقون ...** بعداً مطالب دیگری از ابعاد دیگر در این معنا خواهد آمد.

و ذوی النهی .

(وسلام برشما) ای صاحبان عقول کامله .

ذوی ـ جمع (ذو) و ذو بمعنی صاحب و دارنده است ، همچنان ، در معنای : ذو فضل و ذوالرحمة وذوالجلال که در بارهٔ صفات خدایتعالی آمده‌است.

نهی ـ جمع نهیة ، بضم نون وسکون هاء بمعنای عقل وخرد است و اگر عقل را (نهیه) نامیده‌اند برای آنستکه عقل آدمی را از پیروی هوای نفس نهی می کند .

معنی عقل چیست ؟

اینکه در فقره مورد شرح کلمه (نهی) و نهیة بمعنی عقول وعقل آمده‌است، قبلا باید این توجه راداشت که در قرآن مجید در دو مورد این کلمه استعمال شده است، همچنانکه میفرماید: **ان فی ذلك لایات لاولی النهی** ، که دراین هر آینه نشانه‌هائیست برای خردمندان .

در تفسیر ، قمی و لاهیجی در ذیل آیه شریفه آورده‌اند : که حضرت صادق علیه السلام فرمود : **نحن والله اولو النهی** ، یعنی بخدا ماصاحبان عقل وخردیم .

اما درمعنای عقل بنابرشرحی که در ذیل یکی ازروایات در کتاب « عقل وجهل » ازاصول کافی آمده است چنین است که میگوید : عقل بمعنی خردمندی است (نیروی تشخیص وسنجش و فهم و انقیاد وفعالیت ودرك مسئولیتی است که به نیکی و خوشرفتاری می گراید) وبه این تفسیر بریك جوهر مجرد ومستقل هم که معتقد حکما است تطبیق می‌شود و نیز نیروی معنوی وتابنده وجودانسان و فرشته و جن هم که خردمندان عالم هستی در شمارند صادق است ، مراتب و معانی چندی که برای عقل ذکر شده همه در این تعبیر مختصر مندرج است و

این حدیث بر همه عقاید و مراتبی که برای آن گفته‌اند تطبیق میشود.

عقل مجردی که حکما صادر اولش‌دانند یك حقیقت نوریه‌ایست که همه چیز در آن منکشف است و پیرو منطق اراده حق است و مصدر هر نیکی میباشد و بهمین معنا برخاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله منطبق است، چه آنکه هردو حقیقت را یکی دانیم یا دومی را نماینده تام حقیقت اول شناسیم، چنانچه نیروی معنوی تابنده و درخشان یك مؤمن هم که واجد عقل منظور در این خبر است همین آثار را نشان میدهد، خوب می‌فهمد و می‌سنجد و خوب‌کار می کند و پیروی می‌نماید و درك مسئولیت میکند و کردار وپندار نیك شعار اوست.

و همچنین گفته‌اند که عقل و خرد را بر آن تدبیری میتوان گفت که رهبری به‌مبدأ تا معاد راشامل باشد وبا توجه به‌مبدأ هستی انسانرا بستایش حق کشاند وازصراط مستقیم خارج نشود وآنی ازذکر خدا غافل نباشد همچنانکه روش انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام براین بوده است.

اما ازآنچه میتوان در باره خردمندان توصیف کرد، آنستکه: **مراتب عقل در هرفردی بستگی به درجات ومقام علمی او داشته وهرقدر جهل و نادانی از آدمی به دور باشد عقل و خرد بر او نزدیکتر است**، و از همین جا میتوان مراتب عقل ودانش ائمه هدی را درك نمود، همچنانکه قبلا درمورد علوم آن بزرگواران در شرح فقره (**و خزان العلم**) در صفحه ۴۷ مطالبی گذشت که آنان به اذن خدایتعالی صاحب علم اولین و آخرین بوده و آنچه را میخواستند بدانند می‌دانستند، لذا میتوان این اعتقاد را حاصل کرد: که در جمله فقره مورد شرح (**و ذوی النهی**) معنا چنین است که ائمه معصومین علیهم‌السلام صاحب عقول کامله بوده و هرگزدرامر دین و احکام اشتباه وخطائی نمی کردند و اصولا، معنی اولوا الامر و معصوم بودن هم همین‌است که پیشوا باید درمرتبه عالی‌دانش‌و بینش وخرد تام‌وکامل باشد تا هیچگاه درامرزمامداری خطا ننماید.

و اولی الحجی .

(وسلام برشما) ای خردمندان با فطانت .

اولی ـ اسم جمع ، و بمعنی صاحبان و دارندگان آمده و مفرد آن (ذو) بمعنی صاحب و دارنده است .

و کلمه (اولی) اضافه میشود غالباً بر آنچه ذاتی موصوف است ، مثل : **(اولی الالباب)** صاحبان عقل و خرد .

حجی ـ بمعنی عقل و فطنت و هوشیاری آمده است و جمع آن «احجاء» است

عقل کامل چه خصوصیاتی دارد ؟!

این جمله از فقرهٔ زیارت با جمله قبلی (و ذوی النهی) که شرح آن گذشت از یك جهت مترادف است چنانکه ؛ **(نهیة وحجی)** هر دو بمعنی عقل آمده است ، ولی چون از برای عقل اطلاقات زیاد و معانی بسیار آمده است ، شاید درمعنای «حجی» چنین باشد که این کلمه جامع تمام مراتب کلی عقلیه بوده باشد ، یعنی عقلی توأم با فطانت وهوشیاری، عقلی توأم با دانش و بینش **وعقلی که دور باشد از هرشئونی که رضای خالق در آن نباشد** که این معنا دربارهٔ ائمه‌هدی علیهم السلام مصداق کامل دارد .

قبلا هم دراین مورد اشاره‌ای شد که بعدازرسول اکرم کسی اعلم وداناتر از ائمه معصومین (ع) نبوده است که تمام روش آنها روی موازین صحیح عقلی بوده وهیچگاه خطا واشتباهی برای آنان حاصل نشده است ، چون در مرحله اول این از نظر کمال دانش ومقام حکمت آن بزرگواران بوده ، بخصوص که آنان واقف وعالم بتمام رموز قرآنی بوده ودرهریك از آیات الهی تدبر وتفکر وتعقل می‌نمودند ، لذا هیچگونه اسراری بر آنها مکتوم نبوده است .

قرآن مجید هم دراین باره اشاره‌ای دارد ، که میفرماید : س ۲۹ ی ۴۳ **و تلك الامثال نضربها للناس و مایعقلها الا العالمون** ، اشاره براینکه : این مثلها را برای همه مردم می‌زنیم ، اما درآنها تعقل نمی کنند مگرخردمندان .

و بسیار از موارد است که خدایتعالی در قرآن مجید توجه صاحبان عقل و اندیشه را برآن جلب کرده و می بینیم درمسائل مهم ، درامر پرستش واعتقاد بیگانگی‌خود او سبحانه وتعالی ، وهمچنین درآفرینش آسمانها و زمین وتسخیر خورشید و ماه و ستارگان ، درحرکت باد و ابرها وخلقت هر گونه جانداران و اوضاع دیگر عالم ونیز درامرمعاد و رستاخیز و امر دین و وظائف اهل ایمان وغیره مکرر اشاره می‌نماید : که آنها نشانه‌هائیست برای آنان که تعقل میکنند و در متمم آیات مربوطه متجاوز از ۴۰ مورد با مضامین گوناگون میفرماید : **ان فی ذلك لایات لقوم یعقلون ، لعلکم تعقلون ، ان کنتم تعقلون ، !!**

وهمچنین برمضمون دیگردرموارد بسیاری اشاره به یادآوری خردمندان در امر تقوی وپرهیزکاری کرده و آنانرا به پیروی از عقل ترغیب نموده است ؛ همچنانکه: می‌فرماید: **انما یتذکر اولوا الالباب** ، یابروجه دیگر: **ومایذکر الا اولوا الالباب** ، همانا که خردمندان پند می گیرند (یاآنکه) پند نپذیرند مگر صاحبان عقل .

بنابراین معلوم می‌شود که در فهم و درك آیات الهی خردمندان سهم بسزائی داشته و طبق مطالبی که گذشت ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین دراین مورد سرآمد همه خلق عالم می باشند .

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

خدا به بندگانش چیزی بهتراز عقل قسمت نکرده است

(از اصول کافی)

روایاتی از خردمندان عالیمقام در بارهٔ عقل !

در بارهٔ مطالبی که درمورد عقل گفته شده‌است از آنچه می‌توانیم کاملا مورد استفاده قرار دهیم ، از همان سخنان ائمه‌هدی علیهم‌السلام است که‌خود دراین مرتبه‌صاحب عقول تامه بوده‌اند ، اکنون اگر براین چند روایت که دراصول کافی آمـده است توجه شود حقیقت معنای « **و اولی الحجی** » در فقره مورد شرح برخواننده روشن خواهد شد .

امیر المؤمنین (ع) فرمود : خرد پرده اسراراست وفضیلت جمال پدیدار!

امام صادق علیه‌السلام فرمود : هر کس تعقل نکنـد رستگار نشود ، و تعقل بی‌دانش‌میسور نگردد.

امام رضا (ع) فرمود : دینداری که عقل ندارد مورد اعتناء نباشد

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود : با خرد عمق‌حکمت را بیرون توان کشید وبا حکمت عمق عقل را !

حضرت موسی‌بن‌جعفر (ع) ، به حشام فرمود: لقمان به پسرش گفت زیر بارحق باش تا عاقلترین مردم باشی ، وبراستی زیر کی در برابر حق چیزاند کی است ، ونیز فرمود هرچیزی را دلیلی باید و دلیل عقل تفکر است .

وباز فرمود : ای حشام خردمندان به دنیا بی‌رغبتند و به‌آخرت مشتاق‌و خردمند دروغ نگوید گرچه دلخواه او باشد .

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود : خدا بوسیله‌ای بهتراز عقل پرستش نشود .

امام صادق (ع) فرمود : میان ایمان و کفر همان کم عقلی فاصله است و هر که عاقل‌است دین دارد وهر که دین‌دارد بهشت‌میرود، **امام باقر(ع) فرمود:** خدا درروزقیامت نسبت به بندگان خود به اندازه عقلی که بآنها داده خورده‌گیری می کند .

امام رضا (ع) فرمود : دوست هرفردی عقل اوست و دشمنش جهل او !

و حسن‌بن‌علی (ع) فرمود : اگر حاجتی خواهید از اهلش بخواهید، عرض شد، اهلش کیست؟ فرمود: آنها که خدا در کتابش بیان کرده، وفرمود: **انما یتذکر اولوا الالباب** آنان همان صاحبدلان خردمندانند.

بنابراین از همین سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام دربارهٔ عقل میتوان دریافت که آن بزرگواران‌خود صاحبان عقول‌کامله بوده‌اند ومصداق معانی **(و ذوی النهی و اولی الحجی)** درشأن ایشان کاملا ظاهر است.



وکهف الوری

(و درود برشما) که پناهگاه خلق عالم هستید!

کهف ـ بمعنی پناهگاه، و (وری) بمعنی آفریدگان است.

تعیین پناهگاه ازجانب حقتعالی!

نگارنده، درشرح این فقره از زیارت، تعبیری بخاطرش رسید که‌هیچگونه ارتباطی‌بتفسیر آیات‌قرآنی نداشته و لذا از ساحت مقدس الهی در این امر پوزش و معذرت طلب مینماید!

نکته دقیقی در بیان این جمله (وکهف الوری) بکار رفته است که اگر آنانکه در اسرار و رموز داستان کهف درقرآن مجید توجه کرده باشند، این معنا را درخواهند یافت، و آن اینکه همانگونه که آن غار معروف پناهگاه خداشناسانی قرارگرفت که از شر دقیانوس، طاغوت آنزمان و لشکریانش در امان قرار گرفتند و سرانجام به سعادت و رستگاری هر دوجهان نائل شدند،

دراین معنا هم تداعی میشود که ائمه هدی علیهم السلام هم پناهگاه کسانی هستند که‌از هواپرستی کناره گرفته و ازشر زمانه واز ناروائیها ، به‌آن بزرگواران پناهنده شوند ، تا مشمول الطاف الهی‌شده و بمصداق آیه شریفه رحمت او سبحانه وتعالی آنانرا دربر گیرد ، همانطور که خود اشاره فرمود : س ۱۸ ی ۱۶ **فأووا الی الکهف ینشرلکم ربکم من رحمته ویهیيء لکم من امرکم مرفقا** اشاره براینکه ای کسانیکه ازشر ستمکاران و از ناسازگاری روزگار کناره گیری کردید ، پس به این پناهگاه پناهنده شوید که پروردگارتان سایه رحمتش را بر سر شما می گستراند ، و راه آسایش و نجات برویتان می گشاید .

آری ائمه هدی علیهم السلام هم ملجأ و پناهگاه اهل ایمانند و شاید از نظر برنامه الهی باشد که خلق خود را در هیچ زمان نباید بی‌پناه بگذارد ، و اصولا می‌توان گفت که ازاول خلقت آدم هم این بزرگواران حتی پناهگاه انبیاء علیهم السلام بوده اند ، شاید شنیده باشید که آدم علیه السلام بعد از آنکه ترك اولائی از او صادر شد واز کرده خویش نادم وپشیمان گشت، خواست درامر توبه به ملجائی‌پناهنده شود و واسطه‌ای را در میان گذارد سپس حقتعالی خود بر او القاء کرد که توجهش را بسوی پناهگاهی معطوف دارد ، و فرمود : س ۲ ی ۳۷ ، **فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه ....** که گفته‌اند آن کلمات که ازطرف پروردگار به آدم تعلیم داده شد همان پناهندگی و توسل به اسماء خمسه طیبه بود ، که از ائمه اهلبیت علیهم السلام نقل شده است که عرض کرد : خدایا **بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین** توبه مرا قبول‌فرما ، پس حقتعالی توبه او را پذیرفت .

وهمچنین طبق روایتی ازامام‌صادق علیه السلام است که انبیاء دیگرهم درموارد شدائد و سختی‌ها با توسل وتمسك به‌آن بزرگواران مشکلات خود را برطرف می کردند .

واین‌معنا پوشیده نماند که هم اکنون امام زمان علیه السلام هم‌ملجأ وپناهگاه

اهل عالم است ، نشنیدید که امام علی علیه‌السلام فرمود : **ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجةالله لساخت باهلها ....** که اگر یك لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند ساکنان خود را فرو می‌برد !

آیا غیر از این است که وجود این بزرگواران پناهگاهی برای آفریدگان است ؟!!

اکنون نتیجه حاصله از این بحث چنین است ، که گفته شود : ای اهل ایمان بخدا قسم این‌پناهگاهای خود را که سنگری‌محکم واستوار است ازدست ندهید که هر کس‌براین مقامات پناهنده شد در دنیا وآخرت بفوز عظیم خواهد رسید (سلام برآنان که پناهگاه خلق جهانند) .



و ورثة الانبیاء

(و سلام بر شما) ای وارثان پیمبران .

ورثه ـ جمع (وارث) و وارث بمعنی ارث برنده است .

انبیاء ـ جمع (نبی) و نبی یعنی خبردهنده از غیب به الهام خداوند .

ائمه هدی علیهم‌السلام وارث انبیاء هستند .

ارث در لغت بمعنی مال و ثروتی است که بدون تجارت ومعامله از کسی به کس دیگر منتقل گردد، اعم از اینکه از مردگان باشد یا از زندگان .

اما دراین‌فقره از زیارت که درود میفرستد برورثه انبیاء علیهم‌السلام ، باآنکه طبق روایاتی که درهمین بخش ذکر خواهد شد ، ممکن

است ائمه هدی علیهم‌السلام وارث متاع واموالی باشند که متعلق به انبیاء بوده ؛ از جمله تابوت و الواح و عصای موسی علیه‌السلام و انگشتر سلیمان علیه‌السلام و عمامه هارون علیه‌السلام و پیراهن یوسف علیه‌السلام و سلاح رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و غیر اینها همچنانکه در کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل میکند که فرمود : (**الواح موسی عندنا و عصا موسی عندنا و نحن ورثة النبیین**) .

ولی اصل موضوع وراثت در شرح این فقره از زیارت موضوع علوم ، و حکم و کمالات و دانش برتمام کتب آسمانی است که بهر پیغمبری داده شده و خدایتعالی تمام آنرا برای خاتم پیغمبران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع فرموده واز آنحضرت به امر پروردگار به اوصیاء او ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین به ارث رسیده است که روایات بسیاری این معنا را تأیید می‌نماید .

وگذشته از این طبق اصل قانون وراثت باید اینطور هم باشد که این بزرگواران که از نسل انبیاء علیهم السلام بوده‌اند باید خصوصیاتی که در آنان بوده ایشان هم به ارث برده باشند .

واین توجه را باید حاصل کرد که تمام علوم کتابهای آسمانی به اضافه علوم قرآنی که آخرین کتاب است وهمه به پیغمبر خاتم افاضه شده ، خدایتعالی آنها را به برگزیدگان خود که ائمه‌هدی(ع) هستند به‌ارث داده است‌چنانکه می‌فرماید : س ۳۵ ی ۳۲ **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ....** اشاره‌براینکه ای پیغمبر آنچه ازاین قرآن بتو وحی کردیم حق است و مصدق کتابهای پیش است، وآنرا بنحو توارث به‌بندگان برگزیده خودمیراث‌دادیم.

و طبق روایات بسیاری که از امام صادق وامام باقرعلیهماالسلام رسیده مراد ازبندگان برگزیده ذریه‌رسول‌اکرم ازاولادفاطمه سلام‌الله‌علیها میباشند.

بنابراین مسلماً این قرآن به‌آن بزرگواران به‌ارث رسیده است، وچون طبق احادیث متواتره که در بخش قبل به آن اشاره شد ، پیغمبر عترت خود را

ملازم و قرین قرآن قرار داده است لذا این معنا درامر وراثت روشن میشود .

اما مسئله دیگری که بی‌ارتباط بوراثت ائمه هـدی از انبیاء علیهم‌السلام نیست ، آنستکه بطور کلی تمام انبیاء و فرستادگان خدا یك نوع حکومت در روی زمین داشته که در واقع میتوان گفت ولی و کارگزار اهل زمین بوده و در مقام ولایت به اذن خـدایتعالی هر گونه تصرفی در امر سرپرستی ملك زمین و ساکنان آن می‌توانند داشته باشند ، همچنانکه قرآن مجید : میفرماید : س۲۱ ی ۱۰۵ **ان الارض یرثها عبادی الصالحون** که زمین را بندگان شایسته خدا به ارث می‌برنـد ، و در بعضی روایات هم آمده است که این آیه شریفه در بارهٔ حضرت قائم (ع) و اصحاب اومیباشد ، وهمچنین درذیل آیه دیگر که میفرماید: س ۷ ی ۱۲۸ **ان الارض‌لله ، یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین** ، در اصول‌کافی روایتی ازامام باقر علیه‌السلام آورده که فرمـود : من در کتاب علی صلوات‌الله‌علیه در تفسیر این آیه دیدم که آنحضرت نوشته بود : من و اهل‌بیت من آن جمع هستیم که بمیراث داد ما را خدای تعالی همه زمین را و مائیم آن متقیان که حقتعالی فرمود : (**والعاقبة للمتقین**)

ونیز آیه دیگرهم برمضمون دیگراین‌معنا را تأیید میکند که میفرماید : س ۲۸ ی ۵ ، **و نریدان نمن علی‌الذین استضعفوا فی‌الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین** ، اشاره براینکه : خـدایتعالی منت می‌نهد برآنانکه ضعیف شمرده شده‌اند و آنانرا پیشوا و امام قـرار داده و وارث دیگران در روی زمین قرارشان می‌دهد .

در بیشتر از تفاسیر آمـده است که این آیه شریفه در بارهٔ ائمه اهلبیت علیهم‌السلام است .

در معانی الاخبار ، روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقـل کرده ، که رسـول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : این پیشوائی تا روز قیامت در ما جریان دارد .

قابل توجه اینکه نه تنها این بزرگواران وارث ملك زمین در این دنیا بوده و هستند بلکه در آخرت هم وارث مقاماتی در بهشت می‌باشند که دنیا پرستان از آن محروم بوده ونتوانستند ازراه عمل صالح وتقوی آن مقام رابدست آورند ، چه‌خوب قرآن مجید این‌معنا راآشکار کرده، ومیفرماید : س ۱۹ ی۶۳ **تلك الجنةالتی نورث من عبادنا من‌کان تقیا** ، این بهشتی است که بهر کس از بندگان‌خویش که متقی‌باشد میدهیم (قبلادرشرح فقره« **و اعلام التقی**» گذشت که کسی از این بزرگواران اتقی و پرهیزکارتر نیست) .

بنابراین ؛ کریمه : س ۲۳ ی ۱۱ **اولئك‌هم الوارثون ، الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون** براین‌معنا مصداق دارد ؛ که اهل‌تقوی که در رأس آنان ائمه هدی قرار دارند وارثانی هستند که ارث می‌برند ازجنت فردوس ، و درهمان مقام است ، که براین کلام گویا باشند: س ۳۹ ی ۷۴ و **قالوا الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء ....** اشاره براینکه ؛ حمد وسپاس آنخدائیرا سزد که بوعده خود وفا کرد و بهشت را بما ارث داد .

مفسرین چنین گفته‌اند : که منظور از (ارض) درآیه شریفه همان‌بهشت است ، و در ادعیه نوافل‌ماه رمضان آمده است (**سبحان من خلق‌الجنة لمحمدو آل محمد ، سبحان من یورثها محمد و آل محمد و شیعتهم**) .

بنابراین میتوان چنین‌نتیجه گرفت که ائمه هدی علیهم‌السلام وارث انبیاء عظام و وارث علوم کتب آسمانی ، و وارث ملك زمین وهمچنین وارث جنت فردوس هستند که هرسه مربوط‌بوراثت آن بزرگواران بوده‌ومعنای **(و ورثة الانبیاء)** را در فقره مورد شرح آشکار می‌سازد .

اهمیت وراثت در زیارت ائمه هدی علیهم‌السلام

همانطور که می‌دانید درزیارت وارده ازمعصومین وارث بودن ائمه هدی علیهم‌السلام را از انبیاء عظام از آدم و نوح و ابراهیم و موسی وعیسی تا خاتم آنها محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بسیار ذکر کرده‌اند ، همچنانکه در زیارت امیر ـ المؤمنین علیه‌السلام آمده است : **السلام علی وارث علم النبیین** ودر زیارتهای‌دیگر که از اول بوراثت یك‌یك ازانبیاء اشاره کرده مقام را بر این کلام می‌رسانند : **السلام علیك یا وارث علم الاولین و الاخرین .**

ودرباب زیارت امام حسین بن‌علی علیه‌السلام یك زیارت بنام (**زیارت وارث**) ذکرشده که خود آن زیارت قابل شرح مبسوطی می‌باشد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست .

اماآنچه که دراین مختصر می‌توان بیان داشت ؛ آنستکه در باره وراثت ائمه هدی ازانبیاء علیهم‌السلام روایات بسیاری‌آمده است که مفادآنها چنین میرساند: آن بزرگواران وارث تمام علوم و کمالات وفضائل و معجزات انبیاء و مرسلین بوده ؛ چنانکه میتوان گفت : علم‌حضرت‌آدم علیه‌السلام که خدایتعالی فرمود : س ۲ ی ۳۱ **و علم آدم الاسماء کلها ....** که علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات را خدایتعالی به اوآموخت ائمه هدی ؛ آن علم را به ارث برده‌اند ، و همچنین علوم دیگرانبیاء ؛ علم حضرت خضر که بعضی از قضایای آینده را به آن علم می‌دانست و در قرآن مجید هم تصریح شده است ، علم حضرت سلیمان که زبان پرندگان وغیره را می‌دانست ، علم حضرت عیسی علیه‌السلام که خبرمیداد ازآنچه مردم درخانه‌های خود ذخیره کرده بودند، علم حضرت یعقوب که‌برای فرزندش غیب گوئی میکرد ، علم حضرت یوسف که از غیب خبر میداد و تعبیر خواب می‌نمود، وخلاصه ، علم رسول‌اکرم که بمصداق کریمه : (**و علمك مالم تکن تعلم**) همان علم ماکان وماسیکون که در شب اسراء پروردگارعالم به‌آن

حضرت عطا فرمود که در احادیث معراجیه شرح آن آمده است ، وعلوم دیگر از انبیاء علیهم‌السلام را همه و همه ائمه هدی (ع) از آنها به ارث برده‌اند ، و از همین جهت است که امام علیه‌السلام درود می‌فرستد بر آنانکه وارث انبیاء عظام هستند .

چند روایت دربارهٔ وارثان انبیاء عظام

باآنکه دامنه بحث روایتی در این مورد بسیار گسترده است وخودرساله‌جداگانه‌ای را دربرمیگیرد ولی ازآنجهت که دراین معنا حق کلام تاحدی ادا شده باشدتوجه خواننده را بچند روایت ازاصول‌کافی و کتب دیگر جلب می‌نمائیم .

رسول اکرم (ص) فرمود : برای هر پیغمبری وصی و وارثی است ، علی‌بن‌ابیطالب وصی و وارث من است .

امام صادق علیه‌السلام فرمود : که علی عالم بود و علم به ارث میرود هرگز عالمی‌نمیردتابجای او بماند کسیکه علم اورا بداند، یاآنچه‌ازخدا بخواهدبداند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود : علمیکه باآدم علیه‌السلام نازل شد برداشته نشد ، علم به‌ارث می‌رود ، علی (ع) عالم‌این امت بود ، وحق اینستکه نمیرد ازما خانوادهٔ عالمی هرگز تابجای او نشیند از اهل او کسیکه مثل علم او را بداند یا آنچه را خدا خواهد .

امام صادق (ع) فرمود : داود علیه‌السلام علوم همه انبیاء را به ارث برد و سلیمان (ع) وارث داود شد و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وارث سلیمان است و ما هم وارث محمدیم و نزد ما است صحف ابراهیم (ع) و الواح موسی (ع) .

در بحار کمپانی : روایات بسیاری در خصوص اینکه تمام علوم‌و کمالات ازپیغمبر به امامان برحق به ارث رسیده مذکور است که دراینجا مجالی برای ذکر آنها نیست ، همینقدر باز اشاره به متن فقره مورد شرح از زیارت کرده و

عرض می کنیم : درود برشما ائمه هدی که وارث انبیاءِ گرامی هستید !



والمثل الاعلی .

(و سلام بر شما) که متصف بصفات عالیه انسانیت هستید !

مثل ـ بمعنای ؛ مانند ، صفت ، شبیه ، نظیر ، حدیث ، حجت ، نمونه و قول مشهور درمیان مردم است و بعضی‌هم گفته‌اند : مثل بمعنای توصیفی است که موصوف را نمایان و مجسم می‌نماید .

اعلی ـ بمعنی ؛ بالاتر و بلندتر و برتر آمده است .

انتخاب افراد نمونه ازطرف خدایتعالی

بطوریکه دراین دوران شاهد مسابقاتی هستیم که مردم در کشورهای مترقی جهان افرادی رادر رشته‌های مختلف انتخاب کرده و بعنوان مرد نمونه سال بجهانیان معرفی می‌نمایند، اکنون مصداق این معنا درشرح فقره زیارت که عرض می کند : (**والمثل الاعلی**) بسیار روشن و آشکار است که این انتخاب در واقع از طرف خود حقتعالی انجام گرفته و برای تمام دوران ، ازعمر جهان قابل تغییر نیست !

همچنانکه میتوان گفت خدایتعالی ائمه معصومین علیهم‌السلام را از جهت دارا بودن مقام رفیع انسانیت و تمام مراتب فضائل و کمالات نفسانیه و صفات عالیه از دیگران ممتاز کرده و آن بزرگواران را مثال ونمونه‌ای برای جهان بشریت قرار داده است ، بطوریکه تمام کمالات انبیاء عظام و اوصیاء ایشان رااز

نظر علم و حکمت و مقام ومنزلت نمایان و جلوه گر ساخته است ، **آنان از تمام مراتب اخلاقی و انسانی سر آمد دیگران بوده وبرای اهل‌عالم ضرب‌المثل شده‌اند** ، داستان زندگی و احادیث آن بزرگواران در میان مردم فراموش نشدنی است .

آنانند که نمونه‌ای ازمظاهر صفات عالیه خدایتعالی هستند ، در بهترین مثلهائی که خدایتعالی‌درشأن آن بزرگواران زده است میتوان دراین آیه‌شریفه جستجو کرد : که درمثل نور خدا میفرماید : س ۲۴ ی ۳۵ **مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ....** یعنی‌مثل‌نور او چون محفظه‌ای است که در آن‌چراغی باشد...

با آنکه مفسرین در تفسیر این‌آیه بیانات گوناگونی بتفصیل آورده‌اند که در شرح فقره (**و مصابیح الدجی**) به قسمتی ازآن اشاره شد ، ولی طبق روایات بسیار موثقی که از امام صادق علیه‌السلام رسیده است ، آنجناب فرمود : این مثلی است که خدا برای ما اهلبیت زده است و چون شرح این‌آیه شریفه قبلا گذشت برای آنکه موضوع تکرار نشود به صفحه ۱۳۴ همین کتاب مراجعه تا دانسته شود که چگونه خدایتعالی خود در شأن آن بزرگواران چه مثلی عالی زده است .

اما مثلی جالبتر که توجه خواننده را بیشتر بخود معطوف میدارد در این آیه شریفه است که میفرماید : س ۱۴ ی ۲۴ **الم تر کیف ضرب‌الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء** ، آیا ندیدی که چگونه خدا مثلی زد که سخن نیك چون نهال نیکوست که ریشه‌اش در زمین استوار است وشاخه‌هایش رو به آسمان است .

باآنکه‌مفسرین‌در بارهٔ اینکه(کلمه طیبه) چیست‌مطالب‌بسیاری‌آورده‌اند ولی باتوجه برواياتی که درذیل این‌آیه‌آمده است مطلب روشن خواهد شد .

در کافی ، بسندخود ؛ ازامام صادق علیه‌السلام نقل میکند که دربارهٔ این‌آیه

فرمود : که رسولخدا ﷺ اصل شجره طیبه و امیرالمؤمنین (ع) فرع آن و امامان از ذریه او شاخه‌های آن وعلم امامان میوه آن وشیعیان ایشان برگهای آن است .

در تفسیر ، المیزان ، آورده: که این روایت ازباب تطبیق کلی برمصداق است ، یعنی خاندان نبوت وپیروانشان یکی از مصادیق شجره طیبه است دلیلش هم اختلاف روایات دراین تطبیق است چنانکه در بعضی‌ازروایات دارد : که‌اصل درخت رسولخدا ﷺ و فرع آن علی علیه‌السلام و شاخه‌اش فاطمه (ع) و ثمره‌اش اولاد فاطمه و برگ آن شیعیانند . ودر بعضی دیگر دارد : رسول‌خدا وائمه علیهم‌السلام اصل درخت و ولایت برای هر که داخل آن شود فرع آن می‌باشد .

در کتاب (**عترت درقرآن**) باز دراین باره که ائمه (ع) دربعضی از آیات مورد مثل قرار گرفته‌اند ، در ذیل آیه شریفه س ۱۷ ی ۸۹ **ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل‌مثل ...** روایتی ازجابربن‌عبدالله وابوحمزه‌ثمالی آورده : که مراد ازمثال علی علیه‌السلام است (این روایت راازتفسیر **شواهد التنزیل** و تفسیر ، **فرات** نقل کرده است)

در بعضی ازتفاسیرهم درذیل آیه شریفه : س ۳۰ ی ۲۷ **ولهالمثل الا علی فی السموات والارض** ، آمده است که ازبرای او درآسمانها و زمین است فرد اعلای هر مثلی و سپس از امام حسین علیه‌السلام روایت کرده : که رسول خدا ﷺ در بین ما بخطبه‌ای ایستاد و در آخر فرمود : مائیم کلمه تقوی و سبیل هدی (**و مثل اعلی**) وحجة عظمی و عروة الوثقی ....

بنابراین باید گفت !! درود برائمه‌هدی (ع) که ازطرف خدایتعالی بمنصب اعلی‌مفتخر شده ونمونه‌ای هستند که عالیترین صفات انسانیت را دارا می‌باشند .



و الدعوة الحسنی

(و درود برشما) که بهتر می‌خوانید خدا را (که دعاءِ شما بهتـر است از دعا کردن دیگران و بهتر دعوت می کنید مردم را بسوی‌خدا) و بهتر کسانی‌هستید که دعوت شده‌اید برای مقام پیشوائی .

دعوت ـ بمعنی : دعاء ، خواهش وطلب ، وخواندن کسی برای کاری .

حسنی ـ بمعنی : خوبتر ، وبهتر ونیکوتر ، ومعنی وسیعتری دارد که هر خیر و سعادتی راهم شامل میشود .

دعوت نیکو چه معنی دارد ؟!

در ایـن جمله از زیارت با تـوجه بتفسیر آیات مربوطه بچندوجه میتـوان نتیجه گرفت ، یکـی آنکه ائمه‌هدی علیهم‌السلام پیشوایانی‌هستند که با بهترین‌وجه‌مردم را بسوی خیر ونیکوئی‌خوانده وهمچنان امر بمعروف ونهی‌ازمنکر می‌نمایند ، چنانکه درآیه شریفه آمـده است : س ۳ ی ۱۰۴ **ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر** وآیه‌شریفه دیگرس ۳ ی ۱۰۹ **کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ....**

اشاره براینکه: باید ازمیان شما جمعی‌دعوت به نیکی کنند وامر بمعروف ونهی ازمنکر نمایند که دراین معنا ائمه معصومین علیهم‌السلام واجد شرائطی کامل می باشند، همچنانکه در بعضی ازتفاسیر درذیل آیه شریفه از ابیجعفر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که در معنای آیه فرمود : **آنان اهل بیت پیغمبرند .**

اما درموضوع دیگر درشرح این فقره از زیارت ، می‌توان گفت : که این بزرگواران خود بهترین‌خواننده خداهستند وخدا را به بهترین‌وجهی به‌اسماءِ حسنای او می‌خوانند ، بلکه، اسم اعظم الهی‌درنزد آنان (ع) است که‌اگر کسی

خدا را به‌آن نام بخواند خود بهترین خواننده او سبحانه وتعالی است .

اکنون با توجه به‌این جمله از زیارت (**و الدعوة الحسنی**) چنین نتیجه حاصل‌میشود ، که این‌معنا یك ارتباط دقیقی به‌آیه شریفه دارد که ، میفرماید : س ۷ ی ۱۸۰ **ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها ....** که از برای خدا نامهای نیکوئیست پس اورا بهمان نامها بخوانید، واین بزرگواران هستند که‌باآشنائی کامل او را بهمان نامها می‌خوانند .

ازاین گذشته آنان علیهم‌السلام خود اسماء حسنای الهی هستند ، همچنانکه در **اصول کافی** : در ذیل این آیه شریفه آورده است : **از حضرت صادق** علیه‌السلام مرویست که فرمود : بخدا قسم مائیم آن اسماء حسنی که قبول نکند حق سبحانه وتعالی ازبندگان خود هیچ عملی را مگر بمعرفت وشناخت ما ، پس‌باید بوسیله ما طالب قرب درگاه بود.

در تفسیر ، لاهیجی ، هم درذیل‌این آیه روایتی‌ازائمه هدی علیهم‌السلام آورده که فرمودند : هرگاه به شیعیان ما شدت و آزاری وارد آید استعانت جویند . بسبب ما از خدایتعالی که فرمود : **ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها،** (اشاره بر اینکه)مرخدای را امامان نیك است ، پس‌بخوانید خدا را واستعانت جوئید از او بسبب امامان معصوم .

و درمعنای فقره مورد شرح (**والدعوة الحسنی**) باز میتوان بتفسیر آیه دیگری توجه حاصل کرد که می‌فرماید : س ۱۶ ی ۱۲۵ **ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة ....** بخوان مردم را بسوی راه راست پروردگار خود به پند و حکمت و موعظه نیکو ، که این معنا در بارهٔ ائمه معصومین (ع) مصداق‌کامل داشته وآنان با بهترین وجهی مردم را با بیانات نیکو بسوی ایمان بحقتعالی دعوت می کردند واصلامی‌توان گفت که‌آن بزرگواران خود (طریق الی الله) بوده وهستند ، همچنانکه **در تفسیر لاهیجی** ، درذیل‌آیه‌شریفه‌آورده

که: (**علی‌بن رئاب**) ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : **بخد اقسم ما همان سبیل و راهی هستیم که خدا امر فرمود به پیروی کردن از آن .**

و اما مصداق آیه دیگراین‌معنا را روشن‌ترمی‌نماید که خدایتعالی‌فرمود: س ۴۱ ی۳۳ **و من احسن قولا ممن دعا الی الله ....** اشاره براینکه : و کیست نیکوتر در گفتار ازآنکس که خوانده باشد مردم را بسوی خدا ، و در بعضی از تفاسیر آمده است (**من دعا الی‌الله**) رسول خدا وائمه هدی (ع) می‌باشند .

بنابراین از آیات مورد بحث و روایات مربوطه معنی جمله (**و الدعوة الحسنی**) درفقرهٔ مورد شرح تا حدی روشن گردید :

ائمه هدی علیهم‌السلام بهترین دعوت الهی هستند !

این موضوع قابل توجه است که طریق هدایت و ارشاد بسوی پروردگار عالم از طرف ائمه هدی وجوه گوناگونی دارد که هریك در مرتبه خود برای ایصال بمعرفت او سبحانه وتعالی مؤثر بوده وسالکان الی‌الله را بمقصد نزدیك می‌نماید ؛ از جمله همان سخنان آن بزرگواران است که بعضی بعنوان (دعاء) اهل ایمان را درمقام تعلیم آگاهی داده و به‌نکات برجسته اصول عقاید آشنا می‌سازد ، وگذشته از این کسی بهتر ازآنان خدا را بهتر و آنچنان که شایسته مقام ربوبیت است نخوانده است .

اگر بطور دقت درمضامین عالیه ادعیه توجه کرده باشید این معنا روشن خواهد شد، ببینید دعای کمیل ازامام علی علیه‌السلام ، دعای ابوحمزه‌ثمالی ازحضرت سجاد علیه‌السلام ، دعای سحر ازامام باقر علیه‌السلام ودعای افتتاح ازبیانات امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد (۱) که اگر در بیانات و سخنان آن بزرگواران

(۱) ـ نگارنده ؛ شرح این ادعیه را درچهارکتاب بنامهای (علی«ع» وکمیل) (عشق ورستگاری) (بیان حقیقت) (معارف الهی) باتطبیق به‌آیات مربوطه قرآنی بحدتوانائی تشریح کرده طالبین به‌آن‌کتب مراجعه نمایند .

خوب توجه حاصل‌شود معنای این جمله ازفقره مورد شرح (**والدعوة الحسنی**) بخوبی روشن خواهد شد .

اما مهمتر آنکه اصولا خود آن بزرگواران بهترین دعوت الهی هستند، همچنانکه اهل ایمان هم بسوی ایشان دعوت شده‌اند و خدایتعالی اطاعت آنانرا واجب دانسته بلکه مترادف با اطاعت خـود قـرار داده است که شرح این معنا بعداً درهمین کتاب بیاید .

ونکته دیگر که درشرح این فقره اززیارت آمده چنان است که در کتاب (شمس طالعه) آورده است که شاید مراد از (والدعوة الحسنی) دعوت نیکوی حضرت خلیل الرحمن (ع) باشد که عرض کرد : س ۲۶ ی ۸۴ **و اجعل لی‌لسان صدق فی الا خرین**، که لسان‌صدق عبارت ازائمه‌هدی علیهم‌السلامند ، همچنان که فرمود : (**و من ذریتی**) که منصب امامت را برای ذریه خود ازخدا طلب نمود و مقرون به اجابت گردید .

در هرحال بتمام معانی مذکوره ائمه علیهم‌السلام (دعوة الحسنی) هستند، بنابراین سلام بر آنها که مردم را براه راست و نیکیها دعـوت کرده و بهـترین خواننده خدا هستند !!



و حجج‌الله علی اهل الدنیا والاخرة و الاولی ، و رحمةالله و برکاته

(و درود برشما) ای حجتهای بالغه الهی وای دلائل قاطع خدا برتمام اهل‌دنیا وآخرت وپیشینیان ، (و درود و سلام) وافزونی نعمت خدا بر شما باد (شـرح و رحمةالله و برکاته درصفحه ۱۲۶ گذشت) .

حجج ـ جمع حجت ؛ بمعنی : غلبه ، قصد ، برهان و دلیل آمـده است ، **راغب گوید :** حجت دلیلی است که مقصود را روشن می کند .

اولی ـ مؤنث « اول » و بمعنـی : نخست و نخستین و همچنین بمعنـی دنیا آمده است .

ائمه هدی علیهم السلام در دنیا و آخرت حجتهای الهی هستند .

ازمطالبی که تا کنون درشرح فقرات این زیارت گذشت شاید معنی این جمله که ائمه‌هدی (ع) حجتهای خدا بر مردم در دنیا و آخرت هستند روشن شده‌باشد ، چون طبق روایات متواتره : حجت بودن آن بزرگواران هم بر همان معانی آمده است که درجملات کوتاه گفته شد : **و خزان العلم ، و منتهی الحلم ، و اصول الکرم ...** تا الی آخر .

آری حجتهای خدا ، ائمه‌هدی (ع) ؛ باید دانا ، بینا، عالم، عاقل، بردبار هادی، راهنما ، امین ، متقی، پناهگاه خلق، سیاستمدار ، برگزیده خدا وخلاصه وارث تمام انبیاء باشند ، و این بزرگوارانند که با این شرائط می‌توانند در این مقام باهر کس احتجاج کرده و درمأموریتهای خود در امر توحید ومعارف الهیه ونبوت ومعاد اقامه حجت و دلیل نمایند ، **و ازهمین جهت است که درجهان از اول آفرینش تا پایان آن زمین بدون حجت باقی نخواهد ماند .**

شاید این آیه شریفه معنا را روشن نماید که فرمود : س ۴ ی ۱۶۵ **رسلا مبشرین و منذرین لئلایکون للناس علی الله حجة بعد الرسل** ، اشاره براینکه فرستادیـم رسولانرا درحالیکه مژده دهندگان بودند اهل ایمانرا و بیم کننده کافران و منافقان تا نباشدبرای مردم حجتی بعدازفرستادن فرستادگان (**یعنـی نگویند ما را پیغمبری نبود که به ایمان دعوت کند**)

بنابراین تمام انبیاء و اوصیاء ایشان حجتهائی بوده‌اند که باهمه کمالات و

خصوصیاتی که داشته‌اند ، دین خـدا را برمردم ظاهر و حجت را بر آنها تمـام کرده‌اند ، آنان هم حجت دراین دنیا وهم حجت درسرای آخرتند ، دراین‌دنیا مأمور هدایت و ارشاد و امر به‌نیکی و بازداشت از بدیها هستند و درآخرت هم ناظر و گواه برپاداش و کیفراعمال و رفتار بندگان که دردنیا بجای‌آورده‌اند، بلکه آماده برای شفاعت نسبت به دوستان خود وهمچنین ناظربراوضاع واحوال آن جهان و دخول درجنت و یا دوزخ مردم هستند .

خلاصه آنکه ائمه هدی علیهم‌السلام حجج بالغه الهی‌هستند ؛ همچنانکه در ذیل آیه شریفه : س ۶ ی ۱۴۹ **قل فلله الحجة البالغة ....** که میفرمایـد : بگو برای خدا دلیل رسا وقاطع است ، در بعضی‌ازتفاسیر آورده‌اند : که امام‌باقر علیه‌السلام دررابطه باسئوالی پیرامون این آیه شریفه در جواب **سدیر صیرفی** فرمود : ما خازنان علم خدائیم ونیز ترجمانان وحی خدائیـم که برسل و انبیاء وحی کرده است (مراد آنست که ما تمام زبانها را میدانیـم و با هر کس بزبان خودش تفسیرمی کنیم) وهمچنین‌فرمود : **ماحجت تمام وبرهان رسائیم برهر که درپائین‌آسمان وهر که دربالای زمین است** (مراد جن وانسند)

بنابراین روایت ، معنای (**فلله الحجة البالغة**) اینست : پس ازبرای خدا است حجتهای بالغه ، امامانی که حجت تمامند براهل عالم ،

در اصول کافی ، روایات بسیاری‌آمده است‌حاکی‌ازاینکه: زمین‌هیچگاه ازوجود حجت‌خالی‌نخواهدماند؛ ازجمله نقل‌می کند ؛ که **امام صادق فرمود :** زمین همیشه نپاید جزآنکه برای خدا درآن حجتی باید که حلال وحرامرا به مردم بفهماند و مردم را براه خدا بخواند .

ونیزآورده است که **امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **فرمود :** بار خـدایا براستی تو زمین را از حجت خود برخلقت تهـی وانگذاری و باز **دراصول کافی** ، آمـده است ؛ **امام باقر** علیه‌السلام **فرمود :** بخدا از روزیکه‌آدم قبض روح شده خدا زمینی

را وانگذارد جز آنکه در آن امام وپیشوای دادگستری بوده است که بوسیله آن‌بسوی خدا رهبری می‌شدند، واو حجت خدا بوده‌است بر بندگانش ، وزمین بی‌حجت خدا بر بندگانش نمی‌ماند .

و نیز **امام‌هادی (ع) فرمود :** براستی زمین تهی از حجت نباشد ، **و بخدا قسم منم آن حجت** ، (قبلا درهمین کتاب هم در ذیل روایتی گفته شد که اگر زمین یك لحظه بدون حجت باشد اهل خود را فرو خواهد برد)

وخلاصه آنکه در کتاب (**اثبات الهدی**) روایتی ازمنابع موثق نقل کرده و در ذیل آیه شریفه : س ۱۷ ی ۳۲ **فقد جعلنا لولیه سلطانا ....** آورده است که : سلطان در آیه حجت خدا برجمیع خلق است ، واضافه میکند ، از **سلیمان بن خالد** نقل شده است که گفت از **امام صادق** علیه‌السلام شنیدم که‌فرمود : نیست انسانی و نه جنی ونه ملکی در آسمانها و زمین و نه چیزی مگر آنکه ، **ما هستیم حجتهای پروردگار بر آنها** وخداوند خلقی نیافریده مگر آنکه ولایت ما رابر آنان عرضه داشته وبوسیله ما باآنان احتجاج فرموده است ، پس بعضی تصدیق نمودند وبعضی انکار کردند حتی بر آسمانها و زمین و کوهها ولایت ما را عرضه داشتند بعضی قبول وبعضی انکار کردند (۱) .

خوب حالا بعداز روشن شدن این بحث وروایاتی درذیل آیات قرآنی ، نمیدانم آیا خواننده دررابطه به این موضوع متوجه شده است ؛ که چرا درهر یك از زیارت ائمه هدی (ع) گفته میشود : **السلام علیك یا حجةالله وابن‌حجته** و در زیارت امام علی علیه‌السلام آمده است : **السلام علی حجةالله البالغة .**

و در دعای توسل که از خود ائمه اطهار علیهم‌السلام است در توسل بهمهٔ آن بزرگواران می‌خوانید **یا حجةالله علی خلقه** ، ای دلیل قاطع و رسای خدا بر خلقش !! ای آقا و ای مولای ما .

(۱) ـ ازکتاب (اثبات ولایت) وهمچنین این روایت در (کتاب سرائر) وبحارنقل شده است .

بنابراین دراین زیارت جامعه کبیره هم بانویسنده این‌سطور همصداشوید وبگوئید: **سلام برشما ای ائمه‌هدی که حجتهای خـدا براهل دنیا و آخرت هستید!**

مقام حجتهای الهی از روز نخست تأیید شده است!!

در بند مورد شرح از زیارت نکته دقیقی بکار رفته که باید به‌آن توجه داشت وآن اینکه دو کلمه که‌در معنا با هـم مترادفند در یك جمله بکار رفته که اهمیت مقام حجت بودن ائمه‌هدی (ع) را می‌رساند، همچنانکه زائر عرض میکند: **وحجج‌الله علی اهل‌الدنیا والاخرة والاولی**، که معانی دنیا و اولی دریك سطح می‌باشد، چنانکه ازظاهر کلام معلوم است که دنیایعنی نقیض‌آخرت، یا زندگانی حاضر، یا کره زمین، یا جهان و کیهان و گیتی‌وغیره ویاعالم موجود.

اما اولی؛ بچند معنا آمده است که یکی‌ازمعانی‌آن هم همان دنیامیباشد، همچنانکه درقرآن مجید درچند مورد آمده است: **وان لنا للاخرة و الاولی، و للاخرة خیر لك من الاولی، فاخذه الله نکال الاخرة و الاولی،**

اشاره براینکه دنیا و آخرت ازآن خداست و سرای آخرت (برای اهل تقـوی و برگزیدگان) بهـتر ازسرای دنیاست و برای بـدکاران آخرت جای عقوبت اعمال بد آنها است که دردنیا مرتکب شده‌اند.

ولی درچند مورد دیگر (اولی) بمعنی، نخست یا نخستین یا (اول بار) آمده است، همچنانکه درآیات شریفه‌می‌خوانیم: **ان هذالفی الصحف الاولی، و لقد علمتم النشأة الاولی، هذا نذیر من‌النذر الاولی.**

اشاره براینکه: اینست هرآینه درصحیفه‌های نخستین، همانا که دانستید آفرینش‌نخستین را، واین‌بیم کننده ازجنس بیم کننده‌های نخستین وماتقدم‌است.

اما آنچه که ممکن است بی‌ارتباط با بیان مورد شرح نباشد آنستکه : بعضی ازمفسرین معنی (اولی) را که درقسمت دوم گذشت به آیه شریفه ارتباط داده‌اند که فرمود : س ۷ ی ۱۷۲ **و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی‌انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا** ....اشاره‌براینکه یادکن (ای محمد «ص») زمانی را که پروردگارت ذریه آدم را از پشت او بصورت (ذر) بیرون آورد و آنانرا بر خودشان گواه گرفت و میثاق آنها را بربوبیت ونبوت و ولایت اخذ فرمود و گفت : آیا من پروردگار شما نیستم ؟ همگی گفتند : آری ، تو پروردگار مائی !!

این آیه شریفه تفسیر بسیار گسترده‌ای دارد که مربوط بعالم (ذر) بوده و از بحث ما خارج است ، ولی همینقدر متذکر می‌شویم که دربعضی‌از تفاسیر در ذیل آیه شریفه آورده‌اند : که خدایتعالی ازفرزندان آدم درآن عالم‌نخستین عهد وپیمان گرفت ازاقرار بربوبیت خود ونبوت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و **ولایت وامامت ائمه طاهرین** علیهم‌السلام

بنابراین شاید این‌آیه شریفه بی‌ارتباط بافقره مورد شرح نباشد که ائمه هدی (ع) را حجت الهی در دنیا وآخرت وبه‌این اعتبارحجت او سبحانه وتعالی از روز الست دانسته است . (**العلم عندالله**)

امام کاظم علیه‌السلام فرمود :

راستی که از طرف خدا برخلق او حجت تمام نشود ، جز بوجود امام

(از اصول کافی)

✡(سلام بر اولیاء حق)✡

در ره عشق از وفا کردم قیام — تا کنم بر اولیاء حق سلام
رهنمایان ، بر همان مردان پاك — بر محبان آنکه سر ساید بخاك
بر چراغ راه ظلمت‌های تار — بر همان نوری که باشد برقرار
متقی مردان حق پرهیز کار — شأن هریك در نشانی آشکار
صاحبان عقل‌وفهم و درك وهوش — که مر،آنانرا بود رابط سروش
باز بر عرض ادب گویم سلام — بر رسول اکرم و هریك امام
وارثان انبیاء در علم و دین — وارث ملك وجود اندر زمین
بلکه از میراث عالم در جهان — سهم هریك شد بهشتی جاودان
در کمال و درصفات و در جلال — نکته‌ای گویم بر آنان درمثال
بهترین خلق خدا در عالمند — این مثل آمد بقرآن در روند
گرشنیدی دعوت حسنی چنین — در کلام گلرخان باشد یقین
هم نکو اندر سخن هم در کلام — من ندیدم محسنی غیر از امام
جز نباشد خلق عالم را پناه — که نه من گویم بودقرآن گواه
آن بزرگان هریکی‌در صدردین — رهنما در راه حق راهی مبین
حجتی بر خلق عالم در جهان — هریك آنها وصفشان باشد عیان
هم دلیل اهل دنیا هم بهشت — هم بعقبا کرده تعیین سرنوشت
اینکه می گویم یقین‌بوداز الست — خلق عالمرا چنین عهدی ببست
گرنباشد کس چومن اهل‌نجات — در شفاعت گیرد از آنها برات
خوشدلم از آنکه با بار گناه ! — غیر ازآنها کس نگیرم من پناه
خوب گفتا عاشقی دل بیقرار — که اگرخواهی‌رسی بروصل‌یار
گوش کن‌بر آنچه گفتابر تو«زار» — چنگ زن بر دامن آل کبار

السلام علی محال معرفة الله .

درود بر پایگاههای خدا شناسی (وسلام بر محلهای شناخت خدا)

محال ـ جمع محل ، بمعنی: جا ، مکان و جایگاه فرود آمدن است

معرفت ـ بمعنی : شناختن چیزی ، شناسائی ، و بمعنی علم و دانش هم آمده است .

مقام معرفت ائمه هدی (ع) در شناسائی خدایتعالی!

اصل خدا شناسی مسئله‌ای است که تمام انبیاء در مرحله اول برای همین امر فرستاده شده‌اند ، بلکه آفرینش جهان برای همین‌موضوع بوده است که‌خدای تعالی خود را بتمام مخلوقاتش بشناساند ، حتی تمام حیوانات واشیاء غیر ذی روح هم ازاین امر الزامی برخوردارند ، چیزی که هست خداشناسی‌غیربشری دراسراری نهفته شده است که خدایتعالی‌بحکم خود درماهیت آنها عواملی ایجاد کرده تا گذشته ازشناخت اوسبحانه همه چیزاو را تسبیح گویند ! ولی چون خلقت آدمی معجونی است که باید ازطرق مختلفه در جریان این امر قرار گیرد تاهر کس بتواند از مجموع آن وسائل مراتب‌تکامل را دراین راه طی نماید ، لذا خدایتعالی راه شناسائی خود را برای بندگان در مراتب گوناگونی قرار داده است ، **که یکی از آن طرق خداشناسی ازندای فطرت است ،** که اوسبحانه وتعالی بندگان را یگانه پرست آفریده وهر کس در هرمرتبه‌ای که باشد درحالیکه تحت تأثیر هیچ عاملی ازعوامل خارجی قرار نگیرد، یعنی‌روش عقلی‌صحیح را پیروی کند، خواه‌وناخواه درنهاد خوداحساس میکند : که خدائی هست !!

بنابراین حس مقدس خداجوئی وخداشناسی در هر فردی از افراد عالم وجود دارد که آن یکی ازمهمترین راه معرفت بخداست و در واقع از این راه حجت براهل عالم تمام شده است .

پس با اینحال که این آمادگی درفطرت انسانی موجود است خدایتعالی انبیاء عظام و اوصیاء ایشانرا دراین امر مأموریت داده است تا از طریق برهان عقلی و نقلی بندگانرا کمك کرده و خداجویان و خداشناسان را راهنمائی نمایند ، همچنانکه این‌موضوع اززمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام که اورا (**ابوالموحدین**) گفته‌اند ، در جریان است ، ودر هردوران مراتب تکامل خود را طی کرده‌است .

البته قرآن مجید تمام مسائل خداشناسی را از هر جهت حل کرده است که این خود باید بتمام آیات الهی در این‌مورد مراجعه کرد و دراینجا با ارائه این مختصر منظور ما اثبات وجود خدا نیست چون این بحثی است که تا کنون صدها کتاب بتفصیل بر آن نوشته شده است ، ولی مقصود ما از اظهار این بیانات موضوع معرفت و خداشناسی ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است که در فقره مورد شرح زائر عرض می کند : **السلام علی محال معرفةالله** ، سلام بر شما که جایگاه معرفت خدا هستید !!

این معنا چنان می‌رساند ، که معرفت‌آن بزرگواران در امر خداشناسی در مرتبه انبیا ورسل بوده و درمقامی بالاتر ازتمام افراد عالم است ، چون آنان در بالاترین مرتبه عبودیت قرار داشته که احدی بمقام معرفت ایشان نرسیده است ، آنانند که بمصداق کلام جواهر آسای (**من عرف نفسه فقد عرف ربه**) خود را شناخته تا پروردگار خود را هم بشناسند !

لذا برای روشن شدن این موضوع باید از سخنان خود آن بزرگواران استفاده کرد ، تا دانسته شود در رابطه با خداشناسی چه گفته‌اند ؟

اکنون با آنکه بیانات ایشان دراین‌مورد بقدری گسترده است که‌دراین

مختصر گنجایش ندارد ، ولی به خلاصه‌ای از آن می‌توان اکتفا کرد تا اهمیت معنا دراین جمله کوتاه در بند مورد شرح روشن گردد .

سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام در خداشناسی !

قبل از آنکه بخواهیم وارد این بحث شویم ، باید گفت که : اتفاق دانشمندان جهان براینستکه خدا را بایدازطریق عقل‌شناخت ، ودرشرح فقرات قبل‌درجمله: (**و ذوی النهی و اولی الحجی**) این معنا گذشت که ائمه هدی علیهم‌السلام درمرتبه عالی‌دانش و بینش صاحب عقول کامله بوده‌اند و گذشته ازمقامی که درامر ولایت دارند سخنان ایشان درحد اعلای مرتبه خداشناسی است ، چون مقام کامل معرفت جز برای خواص میسر نیست با آنکه آنها هم خود معترفند : (**ما عرفناك حق معرفتك**) که پروردگارا ، نشناختیم تو را بقدر شناسائی که شایسته مقام تو باشد .

درعین‌حال ببینید که بیانات آن بزرگواران دراین‌مورد چه بوده‌همچنان که بیشتر از دانشمندان بزرگ که در معارف الهیه سخن رانده وحتی کتابهائی برآن نوشته‌اند از گفتار آنان علیهم‌السلام استفاده کرده‌اند ، چنانکه می‌بینیم مأخذ بیشتر از کتب درامر خداشناسی ازبیانات امام ششم حضرت صادق علیه‌السلام اقتباس گردیده و هر کس با تطبیق بتحولات دوران و پیشرفت دانشها برآن کلمات شرح جالبی آورده است ، همچنانکه قسمتی ازاصل کلام آنحضرت که در (**توحید مفضل**) آمده چنین است که قریب به این مضامین میفرماید :

نخستین دلیل بروجود خداوند نظم وترتیب جهان است که هرچیزی بدون هیچگونه نقص به بهترین وجهی‌درجای خود قرار گرفته وهمچون سرائی‌منظم همه چیز درآن آماده می‌باشد ، زمین مانند فرش برای مخلوقات گسترده شد و برفرازآن ستارگان چون چراغهای پرنوری می‌درخشند، دردل کوهها وتپه‌ها

جواهرات گرانبها اندوخته و در هر چیز مصلحتی نهان ساخته است ، خدایتعالی اینها ومانند اینها را در اختیار بشر گذاشته و انواع گیاهها وحیوانات رابرای او آفریده است تا بتواند آسوده زندگی کند .

این نظـم و ترتیب جهان که هرچیز بدون ذره‌ای نقص درمحل مخصوص خود قرار گرفته بزرگترین دلیل‌است **براینکه این عالم از روی حکمت خلق شـده** و نیز بستگی کاملی که میان مخلوقات این عالـم وجود دارد که بعضی به بعضی‌مربوط ومحتاج می‌باشند دلیل‌است بر آنکه خالق‌همه یکی است که میان آنها الفت برقرار کرده وآنها را بیکدیگر نیازمند ساخته است .

این تعلیمات توحیدی که درچند مجلس از طرف امام علیه‌السلام به « مفضل » داده شـده بسیار مفصـل است که خـود کتاب جداگانه‌ای را دربر گرفته و به چاپهای متعدد انتشار یافته است .

و خلاصه درآن کتاب شریف تمام نکاتـی که دلیل برنظـم وترتیب جهان آفرینش است آن بزرگوارتشریح فرموده ؛ ازعجایب خلقت انسان ازچگونگی نظم در یکایك اعضاء بدن ، نظم دستگاههای مختلف از قلب و ریه و معده و نیز **اشاراتی دربارهٔ عقل وفهم وادراك و شعور** ، اشارات دیگر درحالات نفسانی وحالات طبیعی آدمی در احساسات و دانستنیها و آنچه آدمی نبایـد بدانـد در حکمت ومصالحی که مربوط بعمر است ، در عجایب خلقت تمام حیوانات زمینی و دریائی وخلاصه ازآنچه دراین عالم بچشم می‌خورد ویا بچشم دیـده نمی‌شود همه را آن بزرگوار دراثبات وجود آفریدگار جهان آورده ، که همه براین معنا صادق است :

(نظام دقیق و حیرت انگیزی برجهان حکمفرماست)

خدا شناسی از نظـر ، علی علیه‌السلام !

یکی دیگر از راههای خداشناسی توجه بمراتب صفات خدایتعالی است ، یعنی بعداز آنکه کسی بحکم غریزه فطری دانست که خدائی وجود دارد برای تثبیت این‌عقیده باید توجه خود رابکتابهای آسمانی وتعلیمات عالیه انبیاءِ و اوصیاءِ معطوف داشته تا اعتقاد کامل برآن امر حاصل نماید چون آنها هستند که معرف صفات خدایتعالی وچگونگی مراتب خداشناسی بوده‌اند آنها هستند که می‌توانند بفهمانند معانی : عالـم ، قادر ، حی مریـد و مدرك در بارهٔ خدایتعالی چیست ؟ و جلال و جمال و کمال الهی چه معنا دارد ؟ چون این صفات همانند صفات بندگان نیست که درك آن آسان باشد ، یعنی صفات او ذاتی و نامحدود وصفات بندگان عرضی ومحدود است ، واز اینجهت پی بردن بصفات اوسبحانه وتعالی‌امری بسیارمشکل ودقیق است، وتنها راه صحیح برای شناسائی او از این راه ، راهنمائی کتاب او سبحانه وبیانات انبیاءِ وائمه هدی علیهم‌السلام است. (۱) همچنانکه علی علیه‌السلام در سخنان گهربار خود در **نهج البلاغه** مطالب بسیاری در این مورد یادآور شـده که در اینجا قریب بمضامین آنها به ترجمه چند عبارت کوتاه اشاره کرده تا اهمیت این‌معنا آشکار گردد .

درقسمتی‌ازخطبه اول‌عطف بحمدوسپاس پروردگاری عرض‌میکند: سپاس ازبرای خدائیست که نیست ازبرای‌صفت او حدی محدود (**صفات او ذاتی و نامحدود است**) اساس دین شناخت او سبحانه وتعالی است . و کمال شناخت او

(۱) – بهترین بیاناتی‌که دربارهٔ صفات خدایتعالی ذکرشده : متن دعای سحر است‌که ازامام باقر (ع) رسیده ، ودر بارهٔ صفات : بهاء ، جمال ، جلال ، عظمت ، نور ، رحمت کمال، اسماء ، عزت ، مشیت ، قدرت ، علم ، شرف ، علو، من وخلاصه ، شأن خدایتعالی مطلب را تمام‌کرده است .

نگارنده: درکتابی‌بنام (معارف الهی) شرح مبسوط وجالبی با ارتباط به‌آیات مربوطه قرآنی برشته تحریر درآورده ، برای مزید اطلاع به آن کتاب مراجعه شود .

تصدیق و گرویدن به اوست و کمال تصدیق به او توحید و یگانه دانستن اوست و کمال توحید اخلاص است برای او و کمال اخلاص برای او نفی صفات است از او، که صفات زائد برذات برای اوتصور نکنند ، زیرا هرصفتی شهادت‌میدهد که آن غیرموصوف است وهرموصوفی گواهی می‌دهد که آن غیرازصفت است.

پس هر کس خدای را وصف کند قرینی برای او قرار داده وهر کس او را مقرون بچیزی کند برای او همتائی قرار داده و کسی که برای او همتائی قرار داد ، پس او را دوتا دانسته و کسیکه اورا دوتا دانست به او نادان واز نور معرفت او بی بهره‌است، **اوهمیشه بوده وهست نه‌آنکه حادث ونوپیدا شده‌باشد** باهمه چیز همراه است اما نه بمقارنت وغیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن جدا و کناره گیرد فاعل است نه بمعنی حرکات و انتقالات ، بدون فکر و اندیشه‌مخلوقات را بیافریدواشیاء را ازعدم ونیستی بموقع خودوجود وهستی‌داد ، وخلاصه دراین‌خطبه آن بزرگوارازعظمت جهان آفرینش بسیارسخن‌رانده است.

و دربعضی ازخطبه‌های دیگر بیاناتی‌قریب به این مضامین دارد : **وهمهما بهیچیك ازصفات اونمیرسد ودلها و عقلها او را بکیفیت وچگونگی تصدیق نمی‌نمایند ،** او یکی است نه آن یك که در عدد بحساب آید آفریننده است نه با حرکت و رنج بردن ، شنوا و بینا است نه با آلت گوش وچشم ، حاضر است نه بملاقات ، وجدا است نه با دوری ، آشکار است نه با دیدن و پنهان است نه با لطافت ، وخلاصه درخطبه‌ای میفرماید : **وصفها از حقیقت شناسائی اومانده‌اند وعظمت وبزرگی او عقلها را بازداشته است .**

حاصل آنکه بیانات امام علی علیه‌السلام درباب معارف الهی در نهج البلاغه بسیار ودرسایر سخنان آن بزرگوار از ادعیه وغیره چنانکه در(صحیفه‌علویه) مذکور است کاملا مشهود وازهمین جهت است که آن آقا را **(قطب‌العارفین)** خوانده‌اند .

سخنان امام سجاد علیه‌السلام در معرفت الهی !

امام چهارم علیه‌السلام که نکات برجسته اصول عقاید را ازراه تعلیمات عالیه خود بعنوان دعا براهل‌عالم‌عرضه داشته است درمقدمه دعای ابوحمزه ثمالی در رابطه با خداشناسی عرض می کند : **بك عرفتك و انت دللتنی علیك ودعوتنی الیك ولولا انت لم ادرما انت :** اشاره‌براینکه : خدایابوسیله تو شناختم تورا و تو راهنمائی کردی خود را برمن وخواندی مرا بسوی خود و اگر نبودی تو نمیدانستم که چیستی !! یعنی من به آثار جلال و کبریائیت ، بعظمت این جهان‌آفرینش بنظم وانضباط این تشکیلات عالم باآن قدرت خلاقه تو باآن رحمت وعنایتت برمخلوقات و مصنوعات خود ، شناختم تو را (و این معرفت راهم توخود بمن عطا فرمودی وازنظر لطف واحسان مرا برخود دلالت دادی که : **والله یهدی الی الحق** خود فرمودی که من رهنما هستم شما را بسوی خودم) .

واگراین آثارفضل‌ورحمت وعلامات جمال‌وجلال وکبریائی تونبود واین عالم عجیب خلقت در معرض نمایشگاه قرار نداشت چگونه ممکن بود بر معرفت توپی‌بردن !! واز کجا تورا توان شناختن که : **وفی‌الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون !!**

وهمچنین درجای دیگردرهمان دعاآن بزرگوارعرض میکند : **معرفتی یا مولای دلیلی‌علیك،** معرفت من مرا بحضرت تو دلالت کرد وشناختن من‌تو را رهبر من است بسوی تو ؛ یعنی شناسائی من مقام تو را ، راه نمود مرا برتو .

و باز برمضمون دیگر عرض می کند : **معرفتی بسعة رحمتك و عظیم عفوك ،** شناختم تو را بوسعت رحمت و وفور کرم و به بزرگی‌وعفوو گذشت .

و روایات بسیاری هم در رابطه با خداشناسی از آن بزرگوار نقل شده است ، که ازجمله در اصول کافی آمده است : **ابی حمزه‌گوید :** علی‌بن الحسین

بمن فرمود : ای ابوحمزه ؛ خدا بوصفی که موجب محدودیت او باشد موصوف نشود پروردگار ما از صفت داشتن برتر است ، چگونه بوضع محدودی توصیف شود آنکه حدی ندارد و دیده‌ها در کش نکنند و او دیده‌ها را درك کند وهم او لطیف و خبیر است .

وهمچنین در روایت دیگر آورده است ؛ **علی بن الحسین فرمود :** اگر اهل آسمان وزمین گرد هم آیند که خدا را بعظمتی که دارد بستایند توانائی ندارند .

و روایت جالبی دیگر **در کافی** ، از آن بزرگوار آورده است : از عاصم بن حمید که گفت : شخصی ازعلی بن الحسین علیه‌السلام ازتوحید سئوال کرد ؛ حضرت فرمود : خدایتعالی میداند که در آخرالزمان مردمی خواهند آمد اهل تعمق و تحقیق و بهمین جهت سورهٔ **(قل هوالله احد)** و آیات سوره حدید تا جمله **(علیم بذات الصدور)** را نازل کرد واگر کسی بخواهد درمعارف توحید بیش از این کاوش کند هلاك و گمراه میشود .

نگارنده گوید : با توجه بفرموده امام دراین روایت آیات قرآنی خود بهترین راهنما در امر خداشناسی می‌باشد ، همچنانکه گاهی یك آیه خواننده را بحقایقی کامل از معارف الهی آشنا می‌سازد ، ببینید خدایتعالی در جائی خود میفرماید : س ۵۷ ی ۳ **هوالاول والاخر والظاهر والباطن و هوبکل شیء علیم** ، یعنی او اول وآخر و ظاهر و باطن است و بهمه چیز داناست ، گویا دیگر دربارهٔ معرفی خدایتعالی مطلب تمام است و کسی بهتر از خود او سبحانه نمی‌تواند خود را معرفی کند (واین آیه شریفه تفسیر جالب و مفصلی دارد) که بحث ما دراینجا شناسائی خدایتعالی ازنظر قرآن مجید نبوده چون این خود بحثی جداگانه است ، ولی اصل موضوع در مورد شرح این فقره از زیارت است که ائمه هدی (ع) را درامر خداشناسی راهنما وصاحب این دانش عالی معرفی کرده است ، لذا به بیانات ایشان که باز آنهم ریشه قرآنی دارد اکتفامی کنیم .

خداشناسی ازنظر پیشوایان دیگر اسلام !

مطالبی که تا کنون در فقره مورد شرح اظهار گردید ، واکنون روایاتی هم که از همان سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام است شاهدقرارمیگیرد، همه بیانگر آنستکه آن بزرگان درمقام عالیترین مراتب عرفان بوده و تعلیمات ایشان درامرخداشناسی درمرتبه‌ای بسیارشایسته است ، که خداجویان وسالکان الی‌الله باید ازهمین طریق مسیر خود را پیروی نمایند .

در اصول کافی ، آمده است : فتح‌بن یزید گوید : از ابوالحسن علیه‌السلام پرسیدم از کمترین حد خداشناسی ؛ فرمود : عبارتست از اقرار باینکه شایسته پرستشی جزاو نیست ، مانند ونظیری ندارد، وبراستی قدیم وبرجاست ، موجود است و گم‌نشدنی ومحققاً بمانندش چیزی نیست .

از امام باقر علیه‌السلام پرسش شد از آن اندازه شناختن خالق که کمتر از آن بس نیست ، فرمود : بداند که بمانندش چیزی نیست ، **(لیس کمثله شیء)** وچیزی هم به‌او نماند و همیشه دانا و شنوا و بینا است .

منصوربن حازم گوید : **به امام ششم گفتم** ، من با مردمی بحث کردم وبه آنها گفتم : براستی خدای جل‌جلاله والاتر و عزیزتر و گرامی‌تر است ازآنکه بخلق‌خود شناخته شود ، بلکه بندگان به اوشناخته شوند ، فرمود : خدا تو را رحمت کند .

امام باقر علیه‌السلام **فرمود :** در بارهٔ آفرینش خدا سخن گوئید و دربارهٔ ذات او سخن نکنید ، زیرا گفتگو دربارهٔ خدا جزسر گردانی چیزی نیفزاید .

امام صادق علیه‌السلام **فرمود :** هر که درخدا بیندیشد که چگونه است هلاك گردد .

امام باقر(ع) فرمود: مبادا درخدا اندیشه کنید ولی‌هر گاه بخواهید، در بزرگی او اندیشه نمائید وبعظمت جهان آفرینش نظر افکنید ،

امام صادق علیه‌السلام **فرمود :** براستی خدای عزوجل میفرماید : **(و ان الی ربك المنتهی)** براستی بدرگاه پروردگارت کارتمام است ، هرگاه سخن بخدا رسد دم بیندید .

ابی هاشم جعفری گوید **از امام رضا (ع)** پرسیدم که خدا را توان وصف کرد ، فرمود : قرآن نمیخوانی ؟ عرض کردم چرا ، فرمود : قول خدایتعالی را نخواندی **(لاتدرکه الابصار)** گفتم چرا ، فرمود : ابصار را می‌فهمی ، گفتم : آری فرمود چیست ؟ گفتم دید چشمها !! فرمود : اوهام دلها مهم‌تر است از دید چشمها اوهام او را ادراك نکند و او اوهام را درك کند .

از امام صادق سئوال شد : ازقول خدای عزوجل **(الرحمن علی‌العرش استوی)** خدا بر عرش استوار است ، فرمود : خدا برهر چیزی استوار و مسلط است و چیزی از چیز دیگر به او نزدیکتر نیست .

امام صادق(ع) فرمود : هر که گمان کند که خدا از چیزیست یا در چیزیست یا بر چیزیست محققاً کافر است .

حاصل آنکه دربیشتر از روایات سه موضوع قابل دقت است که آنهم از آیات قرآنی گرفته شده : **یکی آنکه خدا درعلم بشر گنجانیده نشود ،** دیگر آنکه **دیده‌ها او را درك نکنند ، ودیگر نیست همانند اوچیزی ،** و ازاین بحث چنین نتیجه گرفته میشود که علم و دانش کلی از شناسائی خدایتعالی نزد ائمه اطهارعلیهم‌السلام است .

قلوب ائمه‌هدی (ع) کانون معرفت الهی است !

گاهی درسخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام اشاراتی بکار رفته است که باید توجه بیشتری بر آن معطوف داشت ، همچنان درفقرهٔ مورد شرح درمعنای **(محال معرفة الله)** که گفته‌شد آن بزرگواران جایگاه وپایگاه

معرفت الهی هستند ، ولی اگر درمعنای جایگاه و پایگاه دقتی بعمل آید با ارتباط به مسئله ایمان و خداشناسی خواهیم دریافت که چون مرکز حقیقی ایمان بخدا و تثبیت آن در قلب آدمی است ، این معنا حاصل میشود که دلهای ائمه هدی کانون ومرکز معرفت الهی است .

قرآن مجید هم براین امر گواهی می‌دهد همچنانکه بسیاری از آیات اعتقاد به خداشناسی را برایمان قلبی تأیید مینماید ، حتی در داستان ابراهیم هم آمده است که او علیه‌السلام برای اطمینان خاطر خود اشاره به کریمه : **ولکن لیطمئن قلبی** فرمود .

وبطور کلی این موضوع بسیار روشن است که خدایتعالی کسانی را که اراده فرماید درایمان واعتقاد بشناسائی خود ثابت نگهدارد پایگاه قلب آنانرا که مرکز وجایگاه ایمان است محکم و استوار کرده و نیرو می‌بخشد چنانکه در بارهٔ گروهی از اهل ایمان فرمود : س ۵۸ ی ۲۲ **اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه ....** که خدایتعالی بردلهای ایشان ثبت کرده‌است ایمانرا وبه روحی ازخودش تأییدشان کرده است .

بنابراین معلوم میشود که اصل ایمان پیوستگی بر دلها داشته و درآنجا مقام و جایگاه می گزیند و برای تأیید این معنا باز استناد بروایاتی کرده که ائمه اطهار(ع) خود در مسئله ایمان وخدا شناسی اشاره به‌ایمان قلبی کرده‌اند.

در اصول کافی ، آورده : عبدالله‌بن سنان ازپدرش روایت کرده که گفت در خدمت **امام باقر** علیه‌السلام بودم که مردی از خوارج شرفیاب محضرش شد و به او گفت : ای ابوجعفر چه چیز را میپرستی ؟ فرمود خدایتعالی را ، گفت او را دیدی ؟ فرمود ، بلکه چشمها بدیدار او را نبینند ولی دلها بحقیقت ایمان او را دریابند ، به سنجش شناخته نشود ، بحواس درك نگردد ، بمردم نماند ، ولی به آیات ونشانه وصف شود وبه نشانه‌ها شناخته گردد ، بخلاف و ستم حکم نکند ؛

آنست خدا ، نیست شایسته پرستشی جزاو ؛ راوی گوید آنمرد بیرون می‌رفت و می گفت : خدا داناتر است که رسالت خود را کجا مقرر کند .

امام صادق(ع) فرمود : دانشمندی بخدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد ، ای امیر ، پروردگارت را در درگاه پرستش او دیده‌ای ؟ حضرت به اوفرمود: وای برتو؛ من آن نیستم که خدای ندیده را بپرستم ، گفت چگونه‌اش دیدی ؟ فرمود : وای برتو ، چشمها بدیدار عیانی وی نرسد ولی دلها بحقایق ایمان در کش نمایند .

بنابراین ازاین بحث و ازمطالب گذشته چنین نتیجه حاصل است که ائمه هدی علیهم‌السلام پایگاههای خداشناسی ؛ و دلهای ایشان‌کانون ومرکز معرفت الهی است .

و از اینجهت است که طالبان **(معارف الهی)** باید ازسرچشمه عرفان آن بزرگواران کسب فیض نمایند ، ودر بعضی از روایات است : که حصول معرفت برای طالبین و سالکان الی‌الله امکان نپذیرد ، مگر از محل آن ؛ که ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعینند ، پس باهم بگوئیم : **السلام علی محال معرفةالله !!**



و مساکن برکةالله

(و درود برشما) ای‌خاندان بابرکت خدا و ای منزلگاه افزونی‌بخش‌درنیکیها !

مساکن ـ جمع مسکن ، جائیکه محل سکونت باشد ، خانه ، منزلگاه ، محل آرامش .

برکت ـ بمعنی : افزایش ، فراوانی ، نیك بختی و سعادت است .

حجتهای خدا چه برکاتی دارند ؟

در ایـن جمله از زیارت اشاره براینستکه : ائمه هدی علیهم‌السلام از طرف خـدایتعالی خـیر و برکت برای بنـدگان می‌باشند ، یعنـی بوسیله وجود ایشان برکات الهی برمردم افاضه میشود ، چه برکات ازنظرارزاق عمومی ومتاع دنیویه ، وچه برکاتی ازنظر علوم ومعارف الهیه ، و چه برکاتیکه بوسیله توسل به آنان نصیب و شامل متوسلین می‌شود .

همانطور که قبلا گذشت اگر یك لحظه زمین خالی ازحجت باشـد اهلش را فرو خواهد برد و اگر این معنا مصداق پیدا کند رحمت و برکات خدا هم از زمین و از اهل آن برداشته خواهد شد ، **واین خود یکی ازاسرار مقام ولایت است که خدایتعالی‌مخازن علم ومراکزعطایا وخیرات وبرکات را دروجود آن بزرگواران قرار داده** ، و ابواب برکات خود را از آسمان و زمین بواسطه وجود ایشان گشوده است .

و ازاین گذشته در روایتی ازامام باقر علیه‌السلام رسیده است که فرمود : **ان المـؤمن برکة علی المـؤمن** ، وجود اهل ایمان خود برکتی برای دیگر مؤمنان است ، پس با اینحال که مؤمن برکتـی برای مؤمن است ، آیا وجود حجتهای خدا چه برکاتی برای اهل عالم و اهل ایمان دارند .

بنابراین آن بزرگوارانند که خاندان پربرکت ومنزلگاه افزونی بخش نعم الهی ومنشأ تمام خیرات هستند .

مساکن طیبه توام با برکات الهی !!

نکته دقیقی که در شرح این فقره از زیارت قابل توجه است در مورد منزلگاه و مساکن طیبه ائمه هدی علیهم‌السلام در دار آخرت است که‌در آنجاهم مقام‌ایشان توأم با نعـم و برکات مخصوص الهی می‌باشد ، واین معنا

از وعده‌ایکه خدای تعالی برای روز رستاخیز به‌اهل‌ایمان داده است بسیار روشن است ، آنجـا که میفرمایـد : س ۹ ی ۷۲ **وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالـدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن ....**

اشاره براینکه : خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهائی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر(درختان) آنها جاری هستند و جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای عـدن (توأم با برکات) برای آنان آماده شده است .

بطوریکه بعضی از مفسرین در ذیل آیه شریفه آورده‌انـد **(جنات عدن)** محل خاصی ازبهشت پروردگاراست که برسایر باغهای بهشت امتیازدارد (جائی بابرکت که نعم آن افزونی‌داشته باشد)

در تفسیر ، مجمع البیان آورده : مساکن طیبه یعنی جائی که زنـدگی در آن گوارا است و روایتی از **(ضحاك)** نقل کرده که گفت : شهری است در بهشت که رسولان وپیمبران وامامان راهنما در آنجا سکونت دارند .

بنابراین ، مسکن‌های پاکیزه و منزلگاههای مرفه و نعمتهای پر برکت در بهشت عـدن مخصوص بهمان کسانیست که درجمله مورد شرح و در روایات مربوطه اشاره بوجود آنها شده است .

در تفسیر نمونه ، ضمن حدیثی از رسول اکرم آورده است ؛ که فرمود : عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آنرا ندیده و بر خاطر هیچکس به‌آن خوبی نگذشته، تنها سه گروه در آن ساکن میشوند ، **پیامبران ، صدیقان شهیدان** (با توجه به بعضی از روایات دیگر اطلاق ، صدیقان وشهیدان به ائمه معصومین بسیار روشن است) .

بنابراین در فقره مورد شرح **(و مساکن برکةالله)** می‌توان چنـین اشاره کرد که جایگاه ائمه هدی درمنزلگاهی با برکت در بهشت عدن است .

معنای برکت چیست ؟

این معنا در شرح فقره (**ورحمةالله و برکاته**) در صفحه ۱۲۶ گذشت ، و اما در اینجا میتوان به اشاره دیگری که در تفسیر ، المیزان از گفته (راغب) آورده است توجه نمود .

برکت برقراری خیر خداوندی است، واینکه خدایتعالی فرمود: س۷ ی۹۶ **لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض** برای آن بود که خیرات در زمین و آسمان قرار گرفته ، همچنانکه آب در بر که جای میگیرد ومبارك چیزی است که این خیر در آن باشد و بهمین معنی است « **و هذا ذکر مبارك انزلناه** »

سپس اضافه میکند: که برکت بمعنای خیری است که در چیزی مستقر گشته ولازمه آن شده باشد ومقصود از برکت درلسان دین آن خیریست که در آن خیر معنوی ویا مادی منتهی بمعنوی بوده باشد ، مانند آن دعائیکه ملائکه در حق ابراهیم علیه السلام کرده گفتند: **رحمةالله و برکاته علیکم اهل البیت** (هود ۷۳) که مراد از آن دین و قرب خدا و سایر خیرات گوناگون معنوی و مال و کثرت نسل وبقاء نسل و دودمان وسایر خیرات مادی است که برگشت آن بمعنویات می باشد . (**وازهمه بالاتر برکت وجود ذریات آن بزرگوار است**) که پیامبر گرامی وامامان معصوم از خاندان او آشکار شدند .

بنابراین خدایتعالی اراده فرموده است که برکت وخیر کثیر ازهرجهت در وجود ائمه اطهار قرار دهد و از برکت وجود آنان آنچه مایه خیرات و برکات است بر بندگان ارزانی فرماید ، ولذا آن بزرگواران مسکن ومرکز و منزلگاه تمام خیرات وبرکات الهی هستند .



ومعادن حکمة الله

(و سلام برشما) که معادن حکمت الهی هستید !

معادن ـ جمع معدن ، کان و مرکز و محل اشیاء ذی قیمت است ، و قبلا در معانی دیگری در فقره (**و معدن الرحمة**) مطالبی گذشت .

معانی حکمت چیست ؟

قبل‌از هرچیز اگربخواهیم بشرح این فقره از زیارت بپردازیم باید بمعانی کلمه حکمت کاملا آشنا شویم .

اکنون آنچه را که اهل لغت و صاحبان تفاسیر دراین مورد آورده‌اند متذکرشده تا معنای (**و معادن حکمةالله**) کاملاروشن و آشکار گردد .

حکمت ـ عبارت است از : علـم بحقایق اشیاء ، کلام موافـق حق ، محکم کاری ، علم الهی و فلسفه ، علوم ریاضی ، طبیعی وعلوم معادن ونباتات وحیوانات وطب ونجوم و امثال آنها ، تدبیر امور ، معرفت و شناخت خدا و جهان هستی ، علم و دانش و منطق و استدلال ، آگاهی از حقایق قرآن ، رسیدن بحق از نظر گفتار وعمل ، وهمچنین ، فهم و عقل و درك و علم شریعت و معالم دین است ، و گاهی هم بمعنی معرفت علمیه آمده است درحدیکه نافع باشد .

در مفردات آورده است : حکمت به معنای اصابه حق و رسیدن به آن بوسیله علم و عقل است .

بعضی گفته‌اند : مراد بحکمت حجتی است که حق را نتیجه دهـد ، آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شك وابهامی در آن نماند .

در قاموس قرآن ، آمده است : با مراجعه به اصل معنی کلمه می‌توان

گفت که حکمت یك حالت وخصیصه درك وتشخیص است، که شخص بوسیله آن می‌توانـد حق واقعیت را درك کند و مانع از فساد شود ، و کار را متقن و محکم انجام دهد ، و اضافه می کند : حکمت حالت نفسانی وصفت روحی است نه شیء خارجی ، بلکه شیء محکم خارجی از نتایج حکمت است .

در اصول کافی : هم روایتی‌ازامام صادق علیه السلام آورده که فرمود : حکمت طاعت خدا و معرفت امام است .

راغب : گوید : حکمت رسیدن بحق بواسطه علم و عقل است .

در مجمع البیان : آورده : حکمت آنستکه تورا بر امرحق که باطلی در آن نیست واقف کند .

در تفسیر ، نمونه : درذیل آیه شریفه **(ادع الی سبیل ربك بالحکمة..)** آورده که حکمت به‌معنی‌علم ودراصل به‌معنی منع آمده وازآنجا که علم‌ودانش ومنطق واستدلال مانع از فساد وانحراف است به‌آن حکمت گفته شده است .

بعضی‌دیگر گفته‌اند که: حکمت عبارت‌است ازعلوم لدنی درلسان احادیث و اخبار ، و همچنین بمعنی علـوم قرآن وفقه و موعظه هم آمـده است (بلکه قرآن خود حکمت بالغه است) و نیـز گفته‌اند : احکامی که مشتمل بر مصالحی باشد خود حکمت است .

معنای جامع مشتقات دیگرحکمت، حکم ، حاکم، حکیم، محکم، بمعنی امر و استحکام ودانائی و دقت درامور است که حکیم باید در مقام عقل و ادراك صحیح مراتب علم ومعرفت خود را نسبت بحقایق اشیاء استحکام بخشد .

حاصل آنکه تمام این معانی بلکه در معانی وسیعتری (حکمت) در ائمه هـدی علیهم السلام جمع است ، و با کوچکترین دقت در فقرات این زیارت خواهیـد دریافت که آن بزرگواران معادن حکمت الهـی ومخازن دانش پروردگاری بوده‌اند

خدایتعالی حکیم است !!

متجاوز از ۹۰ مورد است که درقرآن مجید خدایتعالی برمضامین گوناگون خود را « حکیم معرفی کرده است (یعنی محکم کار و حکمت کردار که تمام کارها وامر انتظام عالم را با تدبیر ومصلحت انجام میدهد) .

آری چنین است ، ویکی ازاسماء حسنای اوسبحانه وتعالی(حکیم) است همچنانکه درمتمم آیات مربوطه مکرر می‌فرماید : **عزیز حکیم ، علیم حکیم حکیم الخبیر ، حکیم حمید** ، و این معنا چنین می‌رساند که تمام حکمت از آن خدایتعالی است و حکمت را بهر کس که خواهد افاضه فرماید ، چنانکه فرمود: س ۲ ی ۲۶۹ **یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب** ، حکمت ودانش را بهر کس که خواهد و شایسته ببیند عطا فرماید وچنان است که بهر کس این موهبت را عنایت فرمود خیر فراوانی به او داده است ، و این حقایق را جز خردمندان درك نمی کنند .

اما می‌بینیم که خدایتعالی درافاضه حکمت ، انبیاء و اولیاء خود را مقدم دانسته وشایستگی آنانرا دراین امر تأیید کرده است همچنانکه در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمده است ، زمانیکه بافرزندش اسماعیل اشتغال به بنای کعبه را داشتند چنین تقاضا کردند : که خدایتعالی در میان ذریه آنها پیامبری برانگیزاند که آیات الهی را بر مردم بخواند و آنانرا حکمت و تدبیر صحیح بیاموزد : س ۲ ی ۱۲۹ **ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتك و یعلمهم الکتاب والحکمة و یزکیهم ....** و این تقاضا راکه‌آن بزرگوار برای ذریه خود کرد ، تقاضائی‌بالاتر ازاعطای حکمت بود ، یعنی اشاره می کند : که رسولی‌را بفرستد که حکمت را برامت خودبیاموزد **(استاد ومعلم حکمت‌باشد) و یعلمهم الکتاب والحکمة** ، ودیدیم که دعای ابراهیم (ع) بهدف اجابت رسید ومقام حکمت دربارهٔ پیغمبر خاتم و اوصیاء گرامیش درمقام دعا استحکام‌بخشید.

در این آیـه شریفه اشاره‌ای بکار رفته است که کتاب وحکمت را هر دو مترادف قرارداده واین‌معنا می‌رساند که تعلیمات قرآنی که رسول‌اکرم متصدی آن و بیانگر آیات آن است خود تعلیم حکمت است و جالب اینکه درپایان آیه شریفه ازبیان قول‌ابراهیم مقام‌حکمت را بخود حقتعالی‌باز گردانیده ومی گوید: **انك انت العزیزالحکیم** ، زیرا تو درست کردار و توانا وحکیم هستی !

البته باید این‌نکته را هم توجه داشت که خدای تعالی هر کس را بقـدر شایستگی ، حکمت براو افاضه فرماید ، انبیاء واولیاء را درمرتبه نبوت وولایت و دیگران را به اندازه استعداد و ظرفیت حکمت بخشد .

شایـد در داستان لقمان شنیده باشید که خـدایتعالی حکمتـی به او عطا فرمود ، که بطور کلی تعلیماتی برای عموم بندگان باشد و هر کس بتوانـد از کلمات او بهره برداری کند ، از آنجا که فرمـود ، س ۳۱ ی ۱۲ **ولقد آتینا لقمن الحکمة ان اشکرلله ....** اشاره بر اینکه خدای تعالی لقمان را بعلوم حقه الهیه آگاه ساخت وفهم وعقل و درایت صحیح به او کرامت فرمود ، و او را به سپاسداری وشکر گزاری ترغیب فرمود و سپس درپیرو همین آیه بیان قول آن بزرگوار است که بفرزندش پنـد و اندرزهای مفیدی ارائه کرد و دراول اشاره فرمود : ای فرزند من شرك بخدا میاور که گناهی بزرگ است و دربارهٔ نیکی بوالدین بخصوص مـادر سفارش کرد و به سپاسداری از ایشان دستور فرمود ، و گفت ای پسرك من اگرعمل تو هموزن دانه خردلی آنهم دردل سنگی و یا در آسمان و یا در زمین باشد خـدا آنرا می‌آورد ، چون خدا باریك بـین و آگاه است ، ای پسرك من ، نماز بپادار وامر بمعروف ونهی ازمنکر کن و برناروائیها و مصائب خویش شکیبا باش که این از کارهای مطلوب است و آنرا نبایـد سهل انگاشت وهمچنین : از روی تکبر و نخوت از مردم روی بر مگردان ودر روی زمین چون مردم متکبـر راه مرو (و فخـر مفروش) که خـدا خود پسنـدان

گردن‌فراز را دوست نمیدارد ، در راه رفتن خویش معتدل باش و در صحبت کردن ملایم وآرام وصدای خود را بناخوش بلند مدار .

دربارهٔ حکمت و مواعظ لقمان درتفاسیر در ضمن روایاتی مطالب بسیاری آورده‌اند که دراینجا فقط بمختصری ازآیات مربوطه قرآنی اشاره شد .

از این بیان نتیجه گرفته میشود که آیا حکمت و دانش ائمه هدی علیهم‌السلام که درمقام ولایت وامامت هستند درچه‌سطحی قرار دارد که‌آن بزرگواران به **(معادن حکمة الله)** معرفی شدند !!

ائمه هدی علیهم‌السلام معادن حکمت الهی هستند !

نکته جالبی که دلیل روشن بر فقره مورد شرح است روایاتی میباشد که در ذیل آیه شریفه آمده است که میفرماید: س ۴۳ ی ۴ **و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم** همانا که این قرآن قبلا در ام الکتاب (در لوح محفوظ) نزد ما بود که مقامی بلند و فرزانه دارد و بلند مرتبه و سرشار ازحکمت است .

صاحبان تفاسیر سوره فاتحة‌الکتاب را **(ام الکتاب)** می گویند ، بخصوص در تفسیر آیه شریفه : **اهدنا الصراط المستقیم** ، راه مستقیم را براه پیامبر و ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند ، همچنانکه **در تفسیر برهان** ، جلد ۴ صفحه ۱۳۴ ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که در بارهٔ صراط مستقیم فرمود : امیرالمؤمنین صلوات‌الله وسلامه‌علیه ومعرفت اواست !! ودلیل براینکه مراد از صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام است این آیه می‌باشد ، **و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم .**

ونیز درمجمع البیان ، وبعضی ازتفاسیر دیگر ازحضرت صادق روایت شده است شخصی درباره این آیه ازآن بزرگوار پرسید ، فرمود : منظور ازآن

امیرالمؤمنین علیه‌السلام است .

و روایات دیگری دراین مورد آمده است که در تفاسیر در ذیل آیه شریفه مذکور است .

بعضی هم چنین گفته‌اند : که این آیه تنها آیه‌ای است که اشاره بنام مبارك علی علیه‌السلام شده است .

اما شاهد کلام دراینستکه طبق این روایات خدایتعالی دراین آیه حکمت امام علیه‌السلام را تأیید کرده واشاره می‌فرماید : (**لعلی حکیم**) .

بنابراین ، باتفسیر مطالبی که قبلا گذشت ، همانگونه که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدایتعالی تقاضای مقام امامت را در دودمان خود کرد و بر دانش وحکمت آنان اشاره فرمود ، ائمه هدی علیهم‌السلام که در مقام ولایت و امامت همگی ازنور واحد بوده واز دودمان آن بزرگوار میباشند ، معادن حکمت الهی هستند.



و حفظة سر الله .

(و درود برشما) که نگهداران راز الهی هستید !

سر ـ بمعنی : راز و امر پوشیده وپنهان است (و اسرار جمع آنست).

حفظة ـ جمع حافظ ، بمعنی : نگهدارنده ، نگهبان و حفظ مطلب یا موضوعی در سینه که بموقع آنرا ابراز نمایند ، و در این جمله از زیارت معنا متعلق به امور معنوی از حفظ و نگهداری علوم قرآنی و احادیث است ، بلکه بمعنی نگهداری ازآنچه بر انبیاءِ علیهم‌السلام رسیده واسراری از کتب آسمانی که برآنان نازل شده است ، بخصوص از آنچه پیغمبر خاتم به‌اذن خدایتعالی

برنگهداران اسرار الهی سپرده است .

قرآن مجید حاوی اسرار الهی است!

این جمله ازفقرهٔ مورد شرح (وحفظة سرالله) در معنا بقدری واجد اهمیت است که درخلال همین زیارت در چند مورد دیگر بامضامین گوناگونی تکرار شده ، وچنین آمده است : **و حفظة لسره ـ واختارکم لسره ـ مؤمن بسرکم ـ فبحق من أتمنکم علی سره** ، لذاچنین نموداراست که موضوع (اسرار الهی) بسیار مهم ومعنای آن درسطحی گسترده است .

البته این موضوع بسیار روشن است که طبق آیات قرآنی علوم و اسرار غیب مخصوص ذات اقدس باریتعالی است ، ولی آنچه راکه بخواهد بندگان خاص وبرگزیده خودرا ازآن علوم واسرارمطلع میسازد، وازآنطرف پرواضح است که برگزیدگان او برای این امرانبیاء عظام واوصیاء ایشان علیهم السلامند که این شایستگی را خدایتعالی برآنان افاضه فرموده است، چون حفظ و کتمان اسرار الهی خود یکی از مسائل درامر رسالت و ولایت است وآنانند که درامر تبلیغ میدانند هر کس تاچه حد طاقت واستعداد دارد تا شمه‌ای ازاسرارحکمت را براو بیاموزند ، همچنانکه هریك در دوران مأموریت خود به بعضی ازاصحاب نزدیك و بامعرفت که لایق بودند اسراری را آموختند.

ببینید در رابطه با این موضوع مسائل درحدیست که مطالب آن خود کتاب جداگانه‌ای را در برمی گیرد ، اگر خوب توجه داشته باشید می‌توان ریشه اسرار الهی را در آیات قرآنی جستجو کرد ، اکنون بطور اجمال نظر شما را بفهرست این مطالب جلب نموده تا پس از تفکر وتعمق شاید این معنا بر شما تا حدی روشن گردد .

۱ـ آیات بسیاری دربارهٔ خلقت آسمانها وزمین آمده است ، ازجمله آیه

شریفه که میفرماید: س۲۵ ی۶ **قل انزله الذی یعلم السر فی السموات والارض..** بگو فرو فرستاده است قرآنرا آنکه می‌داند اسرار و راز آسمانها وزمین را .

دانش امروز ثابت کرده است که میلیونها منظومه‌های شمسی در صحنه پهناور گیتی در کهکشانها موجود است (**آیا این از اسرار الهی نیست؟**) کسی چه میداند که در آن عوالم چه خبر است ، چه موجوداتی در آنجا زندگی می کنند ، ومنظور ازخلقت آنها چیست ؟ وهمچنین چه اسراری درمسئله جهان لایتناهی است ! (**ائمه هدی علیهم السلام حافظ این اسرارند**) .

۲ـ اسرار خلقت آدم وشیطان با توجه بهمان آیات مربوطه قرآنی چیست؟ درچند مورد خدایتعالی با بیانات گوناگون مطالبی آورده است که باز حقیقت امر نزد غیرخواص مکتوم است ، جائی در مورد سجده ملائکه بر آدم سخن بمیان آمده است که شیطان ازآن سر باز زده و ازبیان قول او علت نافرمانیش را می گوید : س ۷ ی ۱۲ **قال انا خیرمنه خلقتنی من نار وخلقته من طین ...** که خدایتعالی فرمود به ابلیس : چه چیز تو را مانع شد ازآنکه سجده کنی بر آدم در آن هنگام که تو را فرمان دادم ، او گفت : من از او بهترم مرا ازآتش آفریدی و او را ازخاك !!

آیا این از اسرار الهی نیست که شیطان را امر بسجده فرمود و خود نخواست که او سجده کند !؟ (موضوع بسیار دقیق است باید بتفاسیر اهل بیت مراجعه کرد) .

آیا چه اسراری درارتباط شیطان با عوالم انسانی وجود دارد که میتواند درآدمی نفوذ کرده و اورا اغوا نماید ، واصولا مسئله خلقت آدم از گل ولای چگونه بوده است وچطور می‌توان تصور کرد که هزاران از رگها و عصبهای باریکتر ازمو از گل ساخته شود و بعداً روحی درآن دمیده شود و بشکل موجود در آید باهمان توصیفی که شنیده‌اید: **فتبارك الله احسن الخالقین** ، هیچ شکی نیست

که دراین خلقت اسراری وجود دارد که ائمه هدی علیهم‌السلام حافظ این‌اسرارند .

۳ـ تمام داستانهای انبیاء و رسالت ایشان و چگونگی وحی بر آنان جزء اسرار الهی است ، آدم علیه‌السلام بی‌پدر و مادر بوجود آمد و از عالم بهشت بدنیا هبوط کرد که داستان آنرا بتفصیل شنیده‌اید ، نوح علیه‌السلام چه ماجرائی راتحمل کرد تاعاقبت کشتی توحید را بساحل رسانید ، ابراهیم علیه‌السلام درمبارزه باشرك و کفرچه دوران مشقت‌باری را طی نمود که سرانجام آتش براو گلستان گردید، موسی علیه‌السلام چگونه با فرعون مواجه شد و چه اسراری را در کوه طور با تکلم باخدایتعالی دربرداشت ، عیسی علیه‌السلام بی‌پدر بدنیاآمد و درپایان به‌آسمان رفعت یافت وخلاصه **حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در سیر شبانه خود در مسئله معراج به آسمانها رفت و درآنجا آیات وعظمت الهی را مشاهده نمود،** حقیقتاً چه اسراری مهم دراین مسائل مکتوم است که نمی‌توان در این مختصر توضیح داد (ائمه‌هدی علیهم‌السلام حافظ این اسرارند) .

۴ـ اشاراتی که در قرآن مجید دربارهٔ **لوح محفوظ ولوح محو واثبات آمده است** ، وهمچنین درمسئله عدل الهی که یکی ازاصول مذهب است ، و نیز در مورد جبر و تفویض که در هر دوران مسائل آن مورد بحث محافل علمی و ادبی‌است وبسیاری ازمسائل‌دیگرهمه وهمه ازاسرارالهی‌بوده، وائمه هدی علیهم‌السلام حافظ ونگهبان آن اسرارند .

۵ـ آنچه دربارهٔ رستاخیز در قرآن مجید آمده است همه از اسرار است شاید متجاوز از هزار آیه قرآنی به این امر اختصاص دارد چگونه پایان این جهان بنفخه صور اعلام میشود !! چگونه لرزشی براندام زمین افکنده می‌شود ؛ که اهل عالم از اولین تا آخرین ازآرامگاه خود برانگیخته شده و در صحنه قیامت جمع می‌شوند، چگونه دستگاههای کامپیوتر الهی حساب خلایق را ثبت کرده و درآنجا رسیدگی‌می‌شود ! وخلاصه چگونه سرنوشت هر کس به‌بهشت

یا دوزخ منتهی میشود وآیا در آن مقام اوضاع زندگانی ابدی چگونه است ؟! اینکه مفهوم آن در این دنیا روشن نیست ، بهشتی که قرآن آنرا به انواع نعم الهی که با نعمتهای دنیا قابل مقایسه نیست معرفی کرده و لذائذ آنرا برشمرده است ، و دوزخی که می گوید پوستهای بدن مجرمین را می‌سوزاند و دو باره تبدیل به پوست دیگری می‌نماید چه سری در آن است اگر کسی در آتش سوخت که خاکستر می‌شود ، **پس اینها همه وهمه از اسرار الهی است وائمه** هدی علیهم‌السلام براین اسرار نگهبانند .

۶ـ این معنا روشن است که هر کلامی از قرآن مجید اسراری از عالم وجود را دربر دارد و کسی نمیتواند بر تمام اسرار و رموز و اعجاز آن آگاهی حاصل نماید ، مگر آنهائیرا که خدایتعالی خود اجازه ورود دراین میدان را داده است (**والراسخون فی‌العلم**) .

البته درتفاسیر اهلبیت علیهم‌السلام کشف بعضی از مطالب ازنظر تفسیر و تأویل تاحدی که برای عموم نافع باشد آمده است و هر کس میتواند به اندازهٔ استعداد خود ازآنها بهره گیری نماید و تاحدی به اسرار ورموز قرآنی آشنا شود ، ولی بازمی‌بینیم که اگر دربعضی ازنکات قرآنی دقت شود اسرار دیگری مکتوم است که هنوز اجازهٔ افشای‌آنها صادر نشده است ،آیا چه رمزی دراین حروف مقطعه است که مکرر در قرآن مجید بچشم میخورد و در ۲۹ مورد در اوایل سوره‌ها بکار رفته است ، **الم ـ المص ـ الر ـ المر ـ کهیعص ـ طه ـ طسم ـ طس ـ یس ـ ص ـ حم ـ ق ـ حم عسق** .

آری مفسرین مطالب بسیاری دراین مورد آورده‌اند ، اما حقایق کامل و اسراری که درآنهاست هنوز مکتوم است .

وازآن گذشته‌آیات بسیاری داریم که باآنکه تفاسیر گسترده‌ای بظواهر آنها آورده‌اند ولی اسرار و رموزی در بواطن‌آنهاست که بسیار قابل توجه

است، بطور مثال در آیه شریفه که مربوط بعالم (ذر) است میفرماید: س۷ ی ۱۷۲ **و اذ اخذ ربك من بنی آدم ....** تا آخر آیه وهمچنین آیه دیگر: س ۳۳ ی ۷۲ **انا عرضنا الا مانة علی‌السموات والارض ....** که درهمین کتاب اشاره بتفسیر آنها شده است ، آیاچگونه می‌توان قانع شد که اسراری غیراز مطالبی که در تفاسیر آمده است در برنداشته باشد ، این اسرار را باید ائمه هدی علیهم‌السلام بدانند و حافظ و نگهبان آنها باشند ، **آنانندکه هیئت امنای اسرار الهیه ومعارف ربانیه هستند** ، درزیارت امام امیرالمؤمنین می‌خوانید: **السلام علیك یاولی‌الله و موضع سره**

آری : این اسرار را باید حجت خدا بداند آنکس که جهان درانتظار مقدم اوست آنکس که باید رهبری خلق عالم را بعهده گرفته و زمانی در رسد که سیر تکامل دانش بشری بمرحله‌ای درآید که به اذن خدایتعالی پرده‌ها برداشته شده و رازها آشکار گردد وخلق عالم این شایستگی را پیدا کنند که بوسیله‌آن بزرگوار بپاره‌ای دیگر از اسرار الهی آشنا شوند .

چه انتخاب نیکوئی‌خدایتعالی‌برای نگهبانی‌وحفظ اسرارخود فرموده است (و اختارکم لسره)

در کتاب اثبات ولایت ، آورده : روایات بسیاری است که خاطرنشان می کند از اینکه اسرار الهی که نزد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سپرده شد و امیرالمؤمنین به امام مجتبی و همچنین بسلسله امامان تا امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف رسید ، و اضافه می کند که در کتاب بصائر در ذیل این عنوان (**فی ان الائمة عندهم اسرارالله یؤدی بعضهم الی بعض وهم امنائه**) شش روایت نقل کرده است .

در پایان این بخش حقیقت امر آنستکه نگارنده در شرح این جمله از زیارت (**و حفظة سرالله**) مطالبی بخاطر سپرده است که در اظهار آن تأمل

دارد ولـی همینقدر متذکر می‌شـود که خوانـنـده این سطور بمقـام شامخ آن بزرگواران توجه کرده و عرض کند : سلام برشما ای ائمه هدی که حافظ راز و اسرار الهی هستید !!



وحملة کتاب الله .

(و درود برشما) ای حاملان علم کتاب الهی !

حمله ـ جمع حامل ، بمعنی : بار بردارنـده و باردار (کسی که باریرا باخود یا برپشت خود دارد) .

بار سنگین قرآن روی دوش ائمه هـدی علیهم‌السلام است !

درفقرات این زیارت یك نـوع پیوستگی وجـود دارد که گاهـی یك آیه ازآیات قرآنـی یا یك روایت برای چند مـورد درشرح هرجمله ازآن بکار می‌رود ، همچنان دراین فقرهٔ (**و حملة کتاب الله**) که شرح آن درارتباط باجمله (**وعترة خیرة رب‌العالمین**) که‌شرح آن قبلا گذشت بسیارنزدیك است چون دراین‌معنا استناد به‌این حدیث گردید، که رسـول اکـرم فرمـود : **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ....** و اشاره شد که قرآن وعترت حتی‌برای یك چشم برهم زدن ازهم جدا نمی‌شوند، گویا معنا چنین می‌رساند که این قرآن هیچگاه از روی دوش ائمه هدی (ع) برداشته نشده وآنان همیشه حامل این کتاب مبین هستند .

در اینجا نکته دیگری قابل‌توجه است که‌آنهم مترادف به‌این معناآمده

که‌خدایتعالی‌اشاره بحاملان عرش می‌فرماید س۴۰ ی۷ **الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم .....**، آنانکه برمی‌دارند عرش را و آنان که پیرامون آن هستند تسبیح می کنند پروردگارشانرا ....

در بعضی ازتفاسیر روایاتی آورده‌اند که مراد ازحاملان دراین آیه‌حضرت رسالت پناه و اوصیاء آن‌حضرتند ، و مراد از عرش علم خدایتعالی است که آن حضرات حامل آنند .

در تفسیر قمی ، در ذیل آیه شریفه : س ۶۹ ی ۱۴ **ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة** ، آورده است ، که امام علیه‌السلام درحدیث دیگر فرمود : عرش را هشت نفر حمل می کنند ، چهار نفر از اولین وچهارنفر از آخرین ، اما چهارنفر ازاولین عبارتند از : نوح وابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام ، و چهارنفر ازآخرین عبارتند از : **محمد و علی و حسن وحسین علیهم‌السلام** ، وباز اشاره می کند که مراد از عرش علم خدایتعالی است ،

لذا بنا به این روایات اگر عرش را علم خدا بگیریم این بزرگواران حامل علم خدا بوده و علم اوسبحانه و تعالی در کتابهای آسمانی او آشکار است که آنان حامل آن کتابهاهستند .

وناگفته نماند که در بعضی از آیات (کتاب) بمعنی نبوت آمده است همچنان در آیه شریفه ؛ س ۴ ی ۵۴ **فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة ....** که دراصول کافی ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است ، که درمعنای‌آیه فرمود: یعنی بتحقیق دادیم ما اولاد ابراهیم را نبوت وحکم نمودن بحق .

بنابراین به اعتبار این روایت در معنای (**و حملة کتاب‌الله**) ائمه هدی علیهم‌السلام هم حامل کتاب وهم حامل علوم انبیاء علیهم‌السلامند .

و موضوع دیگری که در این بخش تذکر آن لازم است ، آنکه اطلاق خود کتاب یا (کتاب مبین) بخود ائمه علیهم‌السلام شده ، همچنانکه در آیه شریفه :

س ۶ ی ۵۹ **ولا رطب ولا یابس الافی کتاب مبین** که هیچ چیز نیست مگر آنکه ثابت است در کتاب مبین (یا لوح محفوظ) درذیل آیه شریفه آمده است که محمدبن مسعود عیاشی رحمةالله ازحضرت ابوالحسن علیه‌السلام روایت کرده که مراد از کتاب مبین ، امام مبین است .

و در بعضی از تفاسیر آمده است که مراد از کتاب مبین در قرآن امیر المؤمنین علیه‌السلام است ، همچنان در آیه شریفه : **حم ، والکتاب المبین** ، چنین تفسیر کرده‌اند: قسم بکتاب مبین که‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام است همانا ما گردانیدیم امیرالمؤمنین را قرآن ناطق عربی که ازجمله بهترین قبائل عربست تا شما عظم شأن آنرا بدانید .

وجالب آنکه درپیرو همین آیه شریفه آمده است **وانه فی‌ام الکتاب لدینا لعلی حکیم** ، که‌قبلا روایاتی درهمین کتاب دراین مورد گذشت که منظور از این آیه شریفه امیرالمؤمنین علیه‌السلام است .

تنها دراین آیه یك اشاراتی است که درروایتی که **در تفسیر ، المیزان** ، آمده است ، مقام شامخ ولایت را تا حد ممکن آشکار می‌سازد ، وآن اینکه : از زراره **ازحضرت ابی جعفر** علیه‌السلام روایت کرده که فرمود **علی بن الحسین** همواره می گفت : اگرآیه‌ای از کتاب خدا نبود هرآینه شما را به آنچه که بوده و آنچه که تاقیامت خواهد شدخبرمیدادم، پرسیدم کدام آیه؟ فرمود : « **یمحواالله مایشاء و یثبت وعنده ام الکتاب** » محو می گرداند خدا آنچه خواهد وثابت میدارد واصل کتاب درنزد اوست .

بنابراین معنای (**و حملة کتاب‌الله**) در این فقره از دعا تا حدی روشن گردید .

علوم قرآنی در سینه ائمه هدی علیهم‌السلام است !

در بند مورد شرح آمـده است که ائمه معصومین علیهم‌السلام حامل کتاب الهی هستند و این اشاره‌ای است بر آنکه آن بزرگواران بار سنگین علـوم الهی که در کتابهای آسمانی آمده در سینه خود جای داده‌اند و بهر کجا حمل می‌نمایند ، بخصوص آن علوم ثمربخشی که در قرآن مجید آمـده و بیان کننده تمام چیزها می‌باشد ، شاید این آیه شریفه معنا را روشن نماید که خدا یتعالی فرمود : س۲۹ ی۴۸ **بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم**، بلکه قـرآن آیتهائیست که ظاهـر است اعجاز آن و محفوظ است در سینه‌های آنانکه معرفت و دانش برایشان افاضه شـده است و طبـق روایات بسیاری ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که قرآن در سینه‌های ایشان محفوظ است ، وازاینجهت حامل کتاب الهی هستند !!

و می‌بینیم که باز در آیات دیگری این معنا با مضمون دیگر تصریح شده و می‌فرماید : س ۱۳ ی ۴۳ **قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب** ، بگو : کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب و آگاهی قرآن نزد آنهاست گواه من باشند .

بنابر روایات بسیاری که در تفاسیر آمده است : علم کتاب نزد ائمه علیهم‌السلام است ، همچنانکه **در تفسیر ، مجمع البیان** : ازامام باقر وامام صادق علیهماالسلام نقل شده که منظور ازاین آیه علی وسایر ائمه است .

در کتاب بصائر الدرجات ، بسندخود ازابی‌حمزه ثمالی ازابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده : که درذیل این آیه فرمود مقصود علی علیه‌السلام است .

در تفسیر ، المیـزان ، آورده این روایت باچند سند از جابر وفضیل‌بن یسار نیز ازامام ابی‌جعفر علیه‌السلام نقل شده است .

وازطرف دیگر می‌دانیم که ائمه هدی علیهم‌السلام وارث کتابهای آسمانی هستند

وچیز موروثی درنزد وارث و دراختیار اوست تا نسل به نسل و ازسلف به خلف دست بدست بگردد و همه ازآن برخوردار شوند ، چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۳۵ ی ۳۲ **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ....** اشاره براینکه بعد از آنکه وحی کردیم قرآنرا برسول ﷺ آنگاه این کتاب را به‌آنکسان ازبندگان خود که برگزیدیم بمیراث دادیم ، بهمان کسانی که در نیکوئیها سبقت جویند .

روایات بسیاری از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که این‌آیه در حق ذریه پیغمبر ﷺ نازلشده است .

حاصل آنکه طبق روایتی که درکافی قریب به این مضمون آمده است : **امام باقر علیه‌السلام فرمود :** کسی قادر نیست ادعا کند که ظاهر و باطن قرآن را می‌داند غیراز اوصیاء علیهم‌السلام ، بنابراین آن بزرگوارانند که حامل کتاب الهی وحافظ علم و اسرار آن هستند .



و اوصیاء نبی‌الله

ودرود بر جانشینان و اوصیاء پیغمبر خدا .

اوصیاء ـ جمع وصی ، و« وصی » بمعنی کسیکه وصیت کننده اورابرای اجراء وصیت تعیین کند ، یا کسیکه به او توصیه و سفارش شده باشد .

و «**وصیت**» دستوروسفارشی است که کسی پیش از ارتحال ازاین عالم به وصی خود بدهد که بعد از مرگ اوانجام دهد

راغب : می گوید ، کلمه وصیت بمعنای آنستکه دستورالعملی را همراه

با اندرز و پند به کسی بدهی تا مطابق آن عمل کند و ریشه این کلمه از قول عرب گرفته شده است .

در معنای « **نبی** » قبلا درصفحه ۲۲ درشرح فقرهٔ : (اهل بیت النبـوة) مطالبی گذشت .

توصیه خدایتعالی بر انبیاء علیهم‌السلام

خدایتعالی به انبیاء عظام و برگزیدگان خود در بسیاری از موارد مطالب مهمی را توصیه وسفارش کرده که لازمهٔ ابقاء دین‌وانتظام امرعالم بوده‌است ، همچنان در جائی می‌فرماید : س ۴۲ ی ۱۳ **شرع لکم من‌الدین ما وصی به نوحاً والـذی اوحینا الیك و ما وصینا به ابراهیـم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه ....** اشاره براینکه ؛ خدایتعالی آئین نهاد برای شما آنچه وصیت کرد به‌آن نوح را و آنچه وحی فرمـود به پیغمبر خاتم ، و آنچه وصیت کرد به ابراهیم (ع) و موسی (ع) وعیسی (ع) که برپای دارند دین حق را و درآن تفرقه نیندازند . یابراین معنا که خدایتعالی از دین همانرا تشریع کرد که نوح را بدان توصیه کرد و آنچه به پیغمبر خاتم توصیه فرمود به ابراهیم وموسی وعیسی هم توصیه کرده بود .

در تفسیر لاهیجی ، در ذیـل این آیه شریفه معنا را چنـین آورده است : آنچه وصیت کردیم وفرمودیم تورا (ای محمد) وانبیاء سابق را ، اینستکه بپای دارید دین را یعنی اصولی را که مشترك است در میان شما و **از جمله اقرار به ولایت و اوصیاء برحقست .**

این معنا معلـوم می‌دارد ، همانطور که خـدایتعالی به انبیاء عظام برای بپاداری و حفظ دین توصیه فرمود ایشان هم براوصیاء خود این توصیه را باذن او سبحانه وتعالی معمول داشته ، همچنانکه دربارهٔ ابراهیم علیه‌السلام آمده است که

فرمود : س ۲ ی ۱۳۲ و **وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یابنی ان‌الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون** ، اشاره براینکه ابراهیم ویعقوب فرزندانشان را براین‌موضوع وصیت وسفارش کردند که خداوند برای شما این دین را بر گزید ، لذا جز با اسلام از دنیا نروید .

وبنابر همین سنت پیغمبر خاتم هم به امر خدایتعالی جانشین خود راتعیین و به او وصیت کرد ، درآنموقع که این آیه شریفه نازل شد : س ۵ ی ۶۷ **یا ایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته ....** ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان که اگر چنین نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای .

واین آیه طبق آنچه که درتفاسیر متذکر شده‌اند و روایات بیشماری در بارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده است که در روز غدیرخم درآن خطبه معروف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را بعنوان وصی و ولی معرفی فرمود و درآن هنگام امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر خواند : **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ....** امروز آئین شما را کامل ونعمت خود را بر شما تمام کردم ، وشرح این معنا کتابهائی‌را دربرمی گیرد که در اینجا ازوظیفه این کتاب خارج است .

و همانطور که رسول اکرم اشاره فرمود : که ای مردم بدانید علی‌بن ـ ابیطالب برادر و وصی وجانشین وامام بعد از من است ، این رشته باید مستمر و پیوسته باشد و بعد از علی علیه‌السلام هم بر گزیدگان حق باید یکی پس ازدیگری به سفارش و توصیه‌ایکه از اول خدایتعالی به انبیاء عظام فرمود ادامه دهند . از آنجهت که هم زمین بدون حجت خدا باقی نمیماند و هم باید دین خدا تاالی یوم القیمه پایدار باشد .

این نکته راهم باید توجه داشت که امر خلافت و وصایت در اختیار هیچ

امت و ملتی نیست و تنها از طرف خدایتعالی تعیین پذیر است . لذا بعد از آنکه علی علیه‌السلام بمقام ولایت ووصایت منصوب گردید اوهم به امرخدایتعالی بفرزندان خود دراین امر وصیت فرمود که بحفظ وتبلیغ دین وشریعت مأمور باشند و از این جهت آن بزرگوار را **سید الوصیین** نامیده‌اند .

وصیت رسول اکرم به علی علیه‌السلام

درایامیکه نزدیك به پایان عمرپیامبر گرامی‌بود آن بزرگوار چند مرتبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام راطلبید و امر وصایت را به او بر گزار فرمود ، وهمچنین انگشتر و زره وشمشیر و جمیع سلاح دیگر خـود را به او عطا فرمود بخصوص در آخرین روز پایان عمرشریفش که ضعف زیاده بر او مستولی شده بود ، فرمود : بخوانید برادر و یاورم علی را وچون امیـرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر شد رسول اکرم با همان حال ضعف اشاره بسوی او کرده و او را نزدیك طلبید تابحدی که آن دوبزرگوار روی راباهم‌چسبانیدند **ورسول‌زمان طویلی با امیر رازگفت و آنچه راکه باید سفارش کرد** ، پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاست وبر گوشه‌ای نشست وحضرت رسول در خواب رفت و چون علی علیه‌السلام بیرون آمد مردم با اومصاحبه‌ای داشتند وپرسیدند : یا اباالحسن چه رازی‌بود که پیغمبر با تو می گفت ، حضرت فرمود : که هزار باب از علـم تعلیم من نمود که ازهر بابی هـزار باب مفتـوح می‌شود و **وصیت کرد مرا به‌آن چیزی که بجا خواهم آورد انشاء الله تعالی**

در وصایای رسول اکرم مطالبی بسیاراست که بطول‌می‌انجامد ، همینقدر متذکر می‌شویم که علی علیه‌السلام وصی پیغمبر خاتـم بوده و تمام اسرار و رموزی که شایسته سفارش بوده است به آن جناب گفته شده ، چون لازمه مقام ولایت بر گزاری کامل امور وصایت است .

وازنظر تثبیت این مقام است که امام زمان عليه السلام در صلواتی که در شأن آن بزرگوار آورده چنین عرض می کند : **اللهم وصل علی علی امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین** ، خدایا درود فرست برعلی بن ابیطالب که سردار و پیشوای گروندگان است و وصی فرستاده پروردگار عالمیان !!

در این معنا روایتی دراصول کافی آمده است ، که **امام صادق(ع) فرمود :** براستی خدایك نوشته به پیغمبرش فرستاد پیش از آنکه وفات کند و فرمود : ای محمد این وصیت تو باشد به نجیبان از خاندانت ، آنحضرت به جبرئیل گفت نجیبان کیانند ؛ عرض کرد امیرالمؤمنین و فرزندانش ، برآن نوشته مهرهائی ازطلا بود و پیغمبر سربمهر آنرا به امیرالمؤمنین عليه السلام داد و فرمود یکی از آن مهرها را باز کند و به آنچه درآنست عمل کند و او علیه السلام چنین کرد و آنرا بفرزندش حسن عليه السلام داد و اوهم مهری را باز کرد وبه آنچه درآن بود عمل کرد سپس آنرا به حسین عليه السلام داد و او مهری را باز کرد و دید در آن ثبت است که مردمی را برای شهادت برآور که جز با تو سعادت شهادت ندارند وخود را بخدا عزوجل بفروش و اوعمل کرد وبعد آنرا به علی بن الحسین دادو مهری راگشود و دید درآنست که سر بزیر انداز و دم مزن ودرخانه‌ات بنشین وپروردگارت را بپرست تا مرگت در رسد و او عمل کرد ، و آنرا به فرزندش محمدبن علی عليه السلام داد او مهری برگرفت ودید نوشته برای مردم حدیث بگو و فتوی بده و جز ازخدا عزوجل مترس زیرا احدی را بتو راه تجاوز نیست ؛ او عمل کرد ، وسپس آنرا به پسرش جعفر عليه السلام داد و دید درآن نوشته برای مردم حدیث بگو و فتوی بده وعلوم خاندانت را منتشر کن و پدران نیك خود را تصدیق کن وجز از خدا عزوجل مترس و تودر حرز وامانی ، و اوعمل کرد ، و سپس آنرا به فرزندش موسی (ع) داد تا وی آنرا بکسیکه بعداز اوست بدهد و سپس بهمین طریق تا حضرت مهدی علیه السلام .

حاصل آنکه ازاین روایت معلوم است که هریك ازائمه هدی‌علیهم‌السلام طبق وصیتنامه‌ای که بدست مبارکشان رسیده برنامه مخصوصی برای برقراری دین خدا داشته که باید به آن عمل می‌نمودند.

سلسله اوصیاء ازبعد از آدم (ع)

بنابر آنچه در بحث گذشته گفته شد سفارش و توصیه خدایتعالی به انبیاء عظام بر وجهی بوده است که بسلسله مراتب به اوصیاء گرامی پیغمبر خاتم رسیده **و هم اکنون امام زمان حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه عهده‌دار این وصایا است**، وبنابر روایتی که دراصول کافی آمده است؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: امامی نمیرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیت کند، لذا آخرین امام و آخرین وصی که برای ظاهر ساختن دین خدا برنامه کلی جهانی در دست دارد باید به اذن خدایتعالی بموقع خود بر آن وصیت عمل نماید.

در کتاب (شمس طالعه) روایتی از حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام نقل کرده؛ که رسول خدا فرمود: منم سید پیغمبران و وصی من سید اوصیاء است واوصیاء او آقایان اوصیاء هستند، بدرستیکه آدم سئوال کرد خدای عزوجل را که قرار دهد برای او وصی صالحی پس وحی فرستاد خدایتعالی بسوی او: همانا که من گرامی داشتم پیغمبران را به‌نبوت پس بر گزیدم خلقی‌را وقرار دادم خوبان آنها را اوصیاء، پس‌وحی فرستاد خدایتعالی به‌آدم، ای‌آدم وصیت‌نما به(شیث) که او (هبة الله بن آدم علیه‌السلام) است و وصیت کرد شیث بفرزند خود (شبان) ....

این روایت بسیار مفصل است که نام یکایك از انبیاء و اوصیاء درآن برده شده تا به پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده و او علیه‌السلام وصیت را به امیرالمؤمنین رد

فرمود وعلی علیه السلام هم به اوصیاء دیگر از فرزندانش یکی پس از دیگر سپرده **تا برسد به خاتم اوصیاء که بهترین اهل زمین است .**

و در رابطه به این موضوع روایتی دراصول کافی آمده است : که سلیم بن قیس گوید : من خود گواه بودم که امیرالمؤمنین به پسرش حسن وصیت کردو حسین و محمد وهمه اولاد و رؤسای شیعه وخانـدانش راگواه گرفت ، سپس کتاب مخصوص و سلاح را به او تحویل داد و به او فرمود : پسرجانم رسولخدا صلی‌الله علیه وآله به‌من فرمود که بتووصیت کنم و کتب وسلاح مخصوص خود را بتو واگذارم چنانچه رسولخدا (ص) به من وصیت کرد و کتب و سلاحش را به من تحویل داد ، و به من فرمود : بتو امرمی کنم که چون مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین (ع) بدهی وسپس رو به حسین پسرش کرد و فرمود : رسولخدا (ص) به تو فرموده که آنها را به این پسرت علی بن الحسین بدهی ، و سپس دست علی بن الحسین (ع) راگرفت و فرمود رسولخدا (ص) به تو فرموده که آنها را به پسرت محمدبن‌علی(ع) بدهی واز رسولخدا ومن باوسلام برسان ،

ونیز از امام باقر علیه السلام است که فرمود : چون هنگام شهادت حسین علیه السلام در رسید دختر بزرگترش فاطمه بنت‌الحسین را طلبید و کتاب سر بسته و وصیت ظاهره‌ای به او داد علی بن الحسین دراین حال سخت بیمار و بخود مشغول بود و فاطمه آنکتاب را به آنجناب داد ، سپس آنحضرت به (زیاد) درباره آنکه‌در آنکتاب چیست فرمود : بخدا هرچه اولاد آدم از روز آفرینش حضرت آدم تا فناءِ دنیا نیاز دارند درآن است وتمـام حدود و مجازاتهـا درآن ثبت است واین کتاب بما رسیـده است ،

بنابراین درفقرهٔ مورد شرح **(و اوصیاء نبی‌الله)** این معنا بخوبی روشن گردید .



و ذریة رسول الله

(وسلام) بر ذریه رسول خدا .

ذریه ـ بمعنی : فرزند ، نسل ، اولاد ، دودمان ، و جمع آن ذریات و ذراری است .

بعقیده (**راغب**) ، ذریه در واحد وجمع بکار می‌رود واصل آن جمع است (همچنانکه درفقره مورد شرح بکار رفته است) .

چرا ائمه هدی علیهم السلام را فرزندان رسول خوانده‌اند ؟!

دراین جمله که ائمه معصومین علیهم السلام را اولاد رسول خدا خوانده‌انداز آنجهت است که آن بزرگواران پسران فاطمه زهرا علیها السلام دخت گرامی پیغمبر می‌باشند واولاد دخترهم مانند اولاد پسرذریه مرد هستند ، واین که امیرالمؤمنین علیه السلام دراین جمله شامل شده است از جهت تغلیب وازنظر بزرگداشت یا مختص بغیر آنحضرت است .

اینکه بعضی در این معنا تأمل دارند که نسبت ذریه را به اولاد دختر نمی‌توان داد ، شاید با توجه به بعضی ازآیات قرآنی و بعضی از روایات این موضوع روشن گردد ، همچنانکه ازشیعه و سنی نقل شده است که رسول اکرم درباره امام‌حسن وامام‌حسین علیهماالسلام فرمود : **هذان ابنای من احبهما فقد احبنی** کسیکه دوست بداردا‌ین دوفرزندمرا همانا که مرا دوست داشته است، و درروایت دیگر آمده است: **ابنای هذان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة** این فرزندانم حسن وحسین دوآقای جوان اهل بهشتند .

و روایت بسیاری دیگر آمده است : **که رسول‌اکرم اطلاق ولدوفرزند**

را ازامام حسن وامام حسین تاحضرت مهدی (ع) بفرزندان خودنموده است ولذا در فقره مورد شرح (**و ذریة رسول‌الله**) این معنا روشن شده است .

اما آنچه که مفسرین دراین باره گفته‌اند : چنین است که سلسله نسب از طرف پدرومادر بطور یکسان پیش‌می‌رود ونوه‌های پسری ودختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می‌شوند ، و دراین معنا بیشتر استناد کرده‌اند به آیه شریفه که می‌فرماید : س ۶ ی ۸۴ **و من ذریته داود و سلیمان وایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلك نجزی المحسنین ، و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس ....**

دراین آیه شریفه وآیه ماقبل‌ازآن ، نام جمع کثیری ازپیامبران را که از دودمان ابراهیم علیه‌السلام بودند ذکر گردیده ، نخست می گوید : از دودمان ابراهیم (ع) داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون هستند که پاداش مقام نیکوکاری آنان این مقام است ، و سپس نام زکریا ویحیی و عیسی و الیاس را می‌برد و اضافه می کند که همه‌آنها ازصالحان بودند .

بنابراین حضرت عیسی علیه‌السلام که بدون پدر به دنیا آمده است درآیات فوق از فرزندان ابراهیم شمرده شده ، باآنکه می‌دانیم تنها او ازطرف مادر به آنها مربوط می‌شود و روی همین جهت است که امامان اهلبیت همه از طرف دختر به پیامبر می‌رسند و ابناء رسول‌الله فرزندان پیغمبر خوانده می‌شوند ، همچنانکه در زیارت ایشان آمده است : **السلام علیك یابن رسول الله** سلام بر تو ای فرزند رسول خدا .

در رابطه به این موضوع **درکتاب کافی** آمده است : که در تفسیرعیاشی ازامام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : خدایتعالی درقرآن مجید نسبت عیسی راکه ازطرف مادر به ابراهیم منتهی می‌شود بعنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده آنگاه آیه **ومن ذریته داود و سلیمان ....** را تا آخر و آیه بعد

را هم تا لفظ (**عیسی**) تلاوت کرد .

ونیز در تفسیر نمونه ، آورده است : درتفسیرعیاشی ازابوالاسود روایت شده که می گوید: روزی حجاج کسی رابه نزد یحیی‌بن معمر که ازعلاقمندان خاندان پیامبر (ص) بود فرستاد ، که من شنیدم توحسن وحسین را فرزندان رسول خدا می‌دانی و دراین باره به‌آیات قرآن استدلال می کنی ، درحالی که من قرآن را از اول تا به‌آخر خوانده‌ام و به‌چنین آیه‌ای برنخورده‌ام ، یحیی بن معمر در پاسخ او گفت : آیا در سوره انعام به این آیه برخورده‌ای که می گوید : « **ومن ذریته داود و سلیمان .... و یحیی وعیسی ....** » گفت آری خوانده‌ام ، گفت مگرنه‌اینستکه در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده با اینکه از طرف پدر به او نمی‌رسید .

و همچنین در عیون الاخبار ؛ در ضمن یك حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام باهارون الرشید وموسی‌بن مهدی ، چنین نقل می کند که هارون به امام گفت چگونه شما می گوئید ما ذریه پیامبریم درحالیکه پیامبرپسری نداشت ونسل ازطریق پسراست نه دختر، وشما فرزندان دختر او هستید ؛ امام درپاسخ از او خواست که ازاین سئوال صرفنظر کند ولی هارون اصرار کرد و گفت بهیچوجه صرفنظر نمی کنم ، زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است وباید ازقرآن‌آیه‌ای دراین باره بیاورید امام فرمود : **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم‌الله الرحمن الرحیم ، و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون وکذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی وعیسی ....** سپس‌سئوال کرد: ای‌هارون پدرعیسی که بود ؟ گفت عیسی پدرنداشت فرمود بنابراین اگراوملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می‌باشد ، مانیز ملحق به ذریه رسول خدا ازطریق مادرمان فاطمه هستیم ،

جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده‌اند ، ازجمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود می گوید : این آیه دلالت دارد براینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرند زیرا خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می‌شود .

البته در این مورد که ائمه هدی علیهم‌السلام فرزندان رسولخدا هستند ، مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن به آیه مباهله هم استناد کرده‌اند که میفرماید : س ۳ ی ۶۱ **فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ....** اشاره براینکه : کسانیکه با توای پیغمبر به محاجه وستیز برخیزند به‌آنها بگو: بیائید مافرزندان خود را دعوت می کنیم‌شما هم‌فرزندان خود را ، ما زنان خویش را دعوت می کنیم شما هم زنان خود را ، ما از نفوس خود دعوت می کنیم ، شما هم ازنفوس خود ؛ آنگاه مباهله می کنیم ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار می‌دهیم .

در تفسیر ، نمونه : آورده است ، مفسران ومحدثان شیعه وا هل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباهله درحق اهل‌بیت پیامبر نازل شده است و پیامبر تنها کسی‌را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندانش حسن وحسین ودخترش فاطمه وعلی‌علیهم‌السلام بودند بنابراین منظور (**ابنائنا**) در آیه منحصراً حسن‌وحسین هستند همانطور که منظور از (**نسائنا**) فاطمه ومنظور از(**انفسنا**)تنها علی(ع) بوده است واحادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است .

پس بنا برآنچه که با استناد به‌آیات قرآنی و روایات مربوطه گذشت دانسته شد که ائمه معصومین علیهم‌السلام از ذرای رسول اکرم میباشند .



صلی‌الله علیه و آله و رحمةالله و برکاته

که خدا درود فرستد بر رسول و آلش و رحمت خدا و برکاتش بر آنان باد.

درود خدا بر ائمه هدی علیهم‌السلام

در جمله (**و رحمةالله و برکاته**) قبلا در صفحه ۱۲۶ مطالبی گذشت.

اما در جمله (**صلی‌الله علیه و آله**) این کلام عطف به جمله ماقبل (و ذریة رسول‌الله) می‌باشد که اشاره بتعلیماتی است که هر گاه نام مبارك رسول‌اکرم برزبان جاری می‌شود باید براو وخاندانش درود فرستاد و گذشته ازاین، این معنا ریشه قرآنی دارد که اهمیت صلوات را بر رسول و خاندان گرامیش می‌رساند، درآنجا که خدایتعالی می‌فرماید: س ۳۳ ی ۵۶ **ان الله و ملائکته یصلون علی‌النبی یا ایها الذین آمنواصلوا علیه و سلموا تسلیماً** یعنی؛ همانا خدا وفرشتگان او درود فرستند برپیغمبر عالیقدر، ای آنانکه ایمان آورده‌اید به خدا و رسول درود فرستید و سلام گوئید بر وی سلام کردنی(یاآنطور که باید تسلیم شوید).

درذیل این آیه شریفه مفسران مطالب بسیاری آورده‌اند. بعضی گفته‌اند: که صلوات ازحقتعالی رحمت او است و از غیراو طلب رحمت، و نزد بعضی از جانب او رحمت وازملائکه استغفار واز مؤمنان دعا است و برخی هم گفته‌اند: مراد اظهار ترفیع مقام درشأن وشرافت حضرت رسالت‌پناه است.

ونیز روایات بسیاری درذیل‌این آیه شریفه آورده‌اند که ازجمله (**درکتاب خصال**) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درضمن حدیث معروف به اربع مائه (چهارصد) آمده است که فرمود: صلوات را برمحمد وآل اوبفرستید که خدایتعالی دعای

شما را هنگامیکه نام محمد (ص) را ببریـد و حق او را رعایت کنیـد مستجاب می کنـد ، پس وقتی می‌خوانیـد (**ان الله وملائکته یصلون علی‌النبی**) چه در نماز آنرا بخوانید وچه درغیر نمازصلوات را بفرستید : (**اللهم‌صل علی محمد و آل‌محمد**) .

در اصول کافـی : آورده است ، که امام صادق علیه‌السلام فرمـود : پیوسته دعا محجوب است تا صلوات برمحمد و آل محمد فرستاده شود .

و همچنـین در مـورد ارسال درود بر رسول اکرم فوائـد بسیاری ذکر کرده‌انـد که نگارنـده در کتاب (**بیان حقیقت**) در شرح این موضوع بیانات گسترده‌ای آورده است .

اکنون همانطور که در آن کتاب هم گفته شده، دراینجا متذکرمی‌شویم، که اصولادرود وتحیت برر سول‌اکرم تحفه‌ای است که پیروان‌آن بزرگواردر هرآن وساعت میتوانند برای حضرتش ارسال دارند ، و داعی بایـد متوجه این معنا باشـد که اگر برای بزرگی تحفه‌ای تقدیـم دارد در مقابل چه معامله‌ای برای اوانجام خواهد گرفت .

و این توجه را بایـد حاصل کرد که در سخنان ائمه هـدی ذکر صلوات مورد اهمیت شایانی‌بوده بخصوص دربیانات امام زمان علیه‌السلام در دعای‌افتتاح است که بعد از ذکر صلوات بر رسول اکرم و صلوات بر صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام‌الله علیها ، بریکایك از ائمه معصومین هریك را بنام صلوات فرستاده و از اینطریق اهل‌بیت وآل رسول را معرفی کرده و مقام ولایت و وصایت ایشانرا بجهانیان عرضه داشته است .

بنابراین درفقرهٔ مورد شرح گفته می‌شود : و سلام برفرزندان رسول خدا که درود فرستد خدا براو وآلش و رحمت و برکاتش برآنان باد .

سلام بر ائمه هدی علیهم‌السلام

ای صبا ازما رسان صدها سلام — بر امام عارف و صاحب مقام
برهمان کس کو بحق باشد گواه — آنکه دارد معرفت خود از اله
آشنا بر علم و حکمت چون رسول — روشنی بخش حقایق از اصول
حافظ اسرار حق در هر زمان — واقف ازهر نقشه در کون ومکان
عالم و دانا بهر راز نهان — ناظر اوضاع عالم در جهان
حامل بار امانت در حجاب — عامل احکام جاری در کتاب
اوصیاء حضرت خاتم رسول — دودمان از زاده دختش بتول
نسل آنان از مقامی بس شریف — همچنان عیسی ومریم شد ردیف
انبیا را در ذراری گفتگوست — که‌وصی‌هریك‌وصی‌رارو بروست
جملگی از آدم و نوح و خلیل — شد نتیجه حجت قائم دلیل
پس سلام ما بحجتهای پاک — که اساس دین بر آنهاشد ملاك
من دراین معنا بخود کردم قیام — تا کنم هر دم سلامی بر امام
عشق من در حد والائی رسید — چونکه در دل شد محبتها پدید
پس بر آنم آنچه را میگفت «زار» — بعد ازاین درنقش‌خود بندم بکار

السلام علی‌الدعاة الی‌الله .

سلام بر دعوت کنندگان بسوی خدا !

دعاة ـ جمع داعی و(داعی) بمعنی: طلب کننده ، خواننده ، دعا کننده و خواهنده است .

چه کسانی بعداز رسول (ص) عهده دار وظائف او هستند ؟!

این موضوع قابل‌توجه است که راه و روش انبیاء علیهم‌السلام دعوت کردن مردم بسوی ایمان وشناسائی پروردگار عالم بوده است ، همچنانکه دربارهٔ مشخص کردن خط مشی و آئین رسول اکرم قرآن مجید میفرماید : س ۱۲ ی ۱۰۸ **قل‌هذه سبیلی ادعوا الی‌الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی ....** اشاره براینکه ای پیغمبر بگو این راه من است که من وپیروانم بابصیرت‌کامل همه مردم را بسوی خدا دعوت می کنیم .

دراین معنا تعلیماتی بکار رفته است که باید دانست بار این دعوت بدوش همگان گذاشته شده و هر کس پیرو پیامبر اسلام باشد باید بنوبه خود دعوت کننده خلق بسوی خدا باشد ، و از آنطرف می‌بینیم که ائمه هدی علیهم‌السلام که درصدر پیروان رسول‌اکرم بوده بلکه خلفاء و اوصیاءآن بزرگوارند و بعداز رسول عهده‌دار این امرخطیر بوده وهمه داعی‌الی‌الله می‌باشند وبابصیرت وبینائی کامل وآگاهی همه‌جانبه ، هریك بوسائلی مردم را بسوی ایمان وشناسائی خدا دعوت می کردند ، همچنانکه **در اصول کافی : از ابی‌جعفر** علیه‌السلام در ذیل آیه شریفه : **قل‌هذه سبیلی ادعوا الی الله....** روایت کرده است: که فرمود: مقصود رسولخدا وامیرالمؤمنین و اوصیاء بعداز آنحضرتند .

و از آنجا که اطاعت این بزرگواران در حکم واحد قرار دارد ، اهل ایمان باید دعوت آنان را پذیرفته وبه آیه شریفه : توجه داشته باشند که خدایتعالی فرمود : س ۸ ی ۲۴ **یا ایها الذین آمنوااستجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم ....** ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنیدهنگامیکه شما را بسوی‌چیزی می‌خوانند که مایه‌حیاتتان‌است.

درتفسیر این آیه شریفه دراول‌باید گفت که هدف اصلی پیامبر دردعوت بسوی خدا ایمان وراهنمائی بدین مبین اسلام بوده که این دعوت درواقع‌بسوی

حیات و زندگی معنوی ومادی وحیات اخلاقی واجتماعی وفرهنگی واقتصادی و خلاصه حیات طیبه‌ای درتمام شئون زندگانی است .

اما درارتباط به این آیه روایتی در تفسیر ، المیزان **از اصول کافی،** نقل کـرده که امام صادق علیه‌السلام فرمـود : **این آیه دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام نازل شده است .**

بنابراین دراین‌معنا می‌توان گفت : که اهل‌ایمان باید اجابت کنندعوت خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام را ، چون در جای دیگر خدایتعالی صریحاً امر فرموده است براینکه : **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی‌الامر منکم ،** فرمانبرید خدا را وفرمان برید رسول وصاحبان امر را ، لذا دعوت ائمه هـدی همان دعوت رسول می‌باشد که از سرچشمه وحی الهام گرفته است و در واقـع داعیان حق‌هم به اذن خدایتعالی مردم را بسوی حق‌دعوت می کنند همچنانکه درخطاب برسول‌اکرم فرمود : س۳۳ ی۴۶ **وداعیا الی‌الله باذنه وسراجاً منیراً،** که اوصلی‌الله‌علیه‌وآله خواننده مردم بسوی حقتعالی وچراغی روشن است که‌آنانرابسوی نورایمان دعوت می‌فرماید ، وبمصداق‌آیاتی که قبلا گذشت اوصیاءآن‌بزرگوار هم همین‌وظیفه را دارا می باشند .

در اینجا باید متذکر شد که گفتار هیچکس بهتراز گفتار انبیاء و اولیاء حـق برای ارشاد خلـق بسوی ایمان و شناسائی خـدایتعالی نیست ، همچنانکه خـدایتعالی خود میفرماید: س ۴۱ ی ۳۳ **ومن احسن قولا ممن دعا الی‌الله....** وکیست نیکوتر درسخن و گفتار از کسیکه مردم را بسوی خدا دعوت کند !!

در تفسیر (جوامع الجامع) آورده‌است : **(من دعا الی‌الله هورسول‌الله و الائمة الدعاة الی الحق والقائمون مقامه)** خواننده بسوی خدا رسول‌اکرم‌و ائمه هدی هستند که خواننده بسوی حق و قائم مقام اوهستند .

وجمعی از مفسرین گفته‌اند که مراد ازآیه **(و من احسن قولا ممن دعا**

الی‌الله) ائمه صادقین علیهم‌السلامند که داعی خلقند بمنهج حق .

مطالب دیگری درمورد این بندازززیارت درشرح فقرهٔ **(والدعوة الحسنی)** در صفحه ۱۵۹ همین کتاب گذشت که دانسته شد ائمه هدی علیهم‌السلام همه داعی بسوی حق بوده وبوسائل گوناگون ازطریق بیانات خود و مواعظ و پند و اندرز خدا را خوانده و مردم را بسوی ایمان و شناسائی او سبحانه و تعالی رهبری می کردند .



و الا دلاء علی مرضات‌الله

(و درود) بر راهنمایان به سوی خشنودی ورضای خدا .

ادلاء وادله ـ جمع (دلیل) ودلیل بمعنی : راهنما ، گواه ، شاهد، حجت وبرهان و مرشد است .

مرضات : بمعنی خشنودی کسی را طلب کردن و(خشنودی) آمده است.

رضای خدایتعالی ازهمه چیز بالاتر است !

ائمه هدی علیهم‌السلام بوسائل گوناگون راهنمای‌خلق بوده‌اند بسوی آنچه رضا وخشنودی خدایتعالی در آن است .

همانطور که می‌دانیم آن بزرگواران درمرحله اول مردم را بسوی دین و ایمان ومعارف الهی دعوت کرده و هریك در دوران خود بنابر مأموریتهائی که بعهده داشته‌اند دراین راه وظائف خود را انجام داده و همچنین اهل ایمانرا بوظائف خود آشنا کرده‌اند ، چه بسیار در امر بمعروف و

نهی از منکر کوشا بوده‌اند ومردم را به احسان ونیکی دعوت می کردند ، و همواره از طریق خطابه و بیان وتعلیمات عالیه خود درادعیه اصول عقاید را متذکرشده وعموم رابه‌احکام الهی وآنچه رضای‌خدا درآن است آشنا میکردند، شایدمصداق این‌معنا روشن شده باشد که‌آن بزرگواران آنی‌ازارشاد وراهنمائی خلق غافل نبوده‌اند .

اما درشرح این فقره از زیارت (**والا دلاء علی مرضات‌الله**) اشاراتی به کار می‌رود که باید بحقایق آن توجه کاملی مبذول داشت .

اول آنکه بدانیم مرتبه رضایت خدایتعالی درچه حد است و دراین مورد شاید توجه به‌این آیه شریفه کافی باشد که می‌فرماید : **ورضوان من‌الله اکبر ،** که رضای خدای تعالی از هرچیز درعالم بالاتر است .

این آیه شریفه درپیرو کلامی آمده است که خدایتعالی به اهل ایمان وعده پاداش کردار آنها را در دارآخرت به انواع بهترین نعمتها و نیکوترین مسکن در بهشتهای پاکیزه داده وسپس می‌فرماید: **رضا وخشنودی خدا ازهمه اینها بالاتر است .** و رستگاری وپیروزی بزرگ درهمین است .

در تفسیر نمونه ، در ذیل آیه شریفه از کتاب خصال نقل کرده است که رسول خدا چنین فرمود : کسیکه دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیزهمانند من بوده باشد و دربهشتی که خداوند به من وعده داده درجنات‌عدن ساکن شود ، باید علی‌بن ابیطالب و فرزندان بعد از او علیهم‌السلام را دوست دارد .

ازاین روایت این معنا ظاهرمی‌شود که دوستی ائمه هدی تاچه حدمعنای (**و رضوان من‌الله اکبر**) را روشن‌می‌سازد .

اما دراین خصوص که رضایت خدایتعالی از همه‌چیز بالاتر است ؛ بگفته بعضی از مفسران حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی‌پایان آن برتر و بالاتر است ، البته ما هیچیك از

نعمتهای جهان دیگر رانمی توانیم دراین قفس دنیا وزندگانی محدودش درفکر خود ترسیم کنیم تاچه رسد به این نعمت معنوی که از همه بالاتر است .

در تفسیر ، **المیزان** ، درذیل آیه شریفه (**و رضوان من الله اکبر**) نقل کرده است : که رسولخدا (ص) فرمود : وقتی اهل بهشت به بهشت درمی آیند ، خدایتعالی می‌فرماید : آیا بیش از این چیز دیگری میخواهید تا برایتان آماده سازم ؟ عرض می کنند ، پروردگارا مگر چیز دیگری هم مانده که در اینجا فراهم نشده باشد ؟ می‌فرماید : آری (بالاتر ازهمه این نعمتها) **رضای من است که تا ابد برشما خشم نمی گیرم .**

اکنون باید دانست که رضای حقتعالی که ائمه هدی (ع) راهنما و دلیل برای ایصال به آن مقصد هستند از کجا جلب می‌شود ، دراین مورد می‌توان گفت دوعامل مهم دراین معنا مؤثر است ، یکی معرفت وشناسائی او سبحانه و تعالی ودیگر ایمان واعتقاد و اطاعت از انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام که آنان راهنمای خلق بسوی دین حق واحکام الهی هستند .

قرآن مجید می‌تواند جوابگوی تمام مسائل باشد ، باآنکه گاهی ممکن است یك آیه از آن در چند مورد شاهد قرار گیرد اگر خوب توجه داشته باشید می‌توانید اساس رضایت خدایتعالی را ازاین آیه شریفه درك نمائید ، در آنجا که در داستان غدیر خم در مسئله اکمال دین فرمود : س ۵ ی ۳ **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ....** قبلادر تفسیر این آیه مطالبی گذشت ولی اکنون شاهد کلام در کریمه : (**ورضیت لکم الاسلام دیناً**) می‌باشد ، که در این معنا اشاره لطیفی بکار رفته است که توجه اهل‌دقت رابخودجلب مینماید، یعنی روح معنا چنان است که تنهارضایت خدایتعالی برآنست که مردم از دینی پیروی کنند که او خود اعلام رضایت و خشنودی ازآن کرده و بوسیله انتصاب وجود مقدس علی علیه‌السلام بمقام خلافت و

سرپرستی آنرا بمرتبه کمال رسانیده است .

وقابل توجه آنکه در برقراری این دین حقه و جهانی شدن آن بوسیله امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه در آیه دیگر باز رضایت خود را تأیید فرموده و بعداز آنکه وعده خلافت اهل ایمان و نیکوکارانرا در روی زمین می‌دهد می‌فرماید : س ۲۴ ی ۵۵ **ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ....** اشاره بر اینکه هرآینه متمکن وثابت سازد خدایتعالی برای اهل ایمان دین ایشانرا آن دینی که رضایت داشته وپسندیده است .

در (**کنزالفوائد**) و (**غیبت شیخ**) و (**بحارالانوار**) وبسیاری‌از کتب دیگر روایت کرده‌اند که این‌آیه دربارهٔ مهدی موعود ویاران او نازل شده و بیشتر ازتفاسیر متذکرشده‌اند که ازاهل‌بیت صلوات‌الله علیهم اجمعین منقولست که این‌آیه درحق آل‌محمد ورود یافته و تأویل آن در شأن وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام است .

بنابراین در رابطه بااین معنا ائمه هدی علیهم‌السلام که اصل مأموریت ایشان برای راهنمائی خلق بسوی ایمان و دین حقه الهی بوده مصداق فقرهٔ مورد شرح که عرض می کند (**و الا دلاء علی مرضات‌الله**) در باره آنان روشن می گردد واین‌همان معنای دلالت وراهنمائی‌خلق‌است بسوی رضا وخشنودی خدایتعالی .

داستان لیلة المبیت

موضوعیکه درفقره مورد شرح قابل توجه است ، آنستکه‌آیا ائمه هدی علیهم‌السلام که خود واسطه و راهنمای خلق بسوی مرضات الهی بوده‌اند آنها خود چگونه‌رضایت خدا را درامر واطاعت اوجلب می‌نمودند ؟

البته بامطالعه درشرح زندگانی‌هریك ازآن بزرگواران این‌معنا بخوبی روشن می‌شود ، که کردار ورفتار وحرکات آنان درهرمورد غیر ازبرای رضای

خدایتعالی در چیز دیگری نبوده است . ولی گاهی می‌بینیم که آنان در اجرای اوامر خدایتعالی بقدری درمقام قرب کوشیده‌اند و برای جلب رضایت اودرحدی پافشاری کرده‌اند که از همه چیز درعالم صرفنظر کرده فقط طالب خشنودی او شدند همانطور که درداستان امام حسین علیه‌السلام وسایرائمه ماجراهارا شنیده‌اید !!

در اینجا بی‌مورد نیست که برای نمونه بیکی از رضایت جوئیهای آن بزرگواران که قرآن مجیدآنرا تأیید کرده اشاره نمائیم ، وآن داستان (**لیلة المبیت**) است که علی علیه‌السلام درجایگاه رسولاکرم خوابید وجان خود رابرای خشنودی خدایتعالی در معرض مبادله قرار داد چنانکه در آیه‌ای می‌فرماید :

س ۲ ی ۲۰۷ **ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ....**

آری این آیه دربارهٔ فداکاری علی علیه‌السلام وخوابیدن آن بزرگوار دربستر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است ، درآنزمان که آنحضرت از آزار مشرکان که قصد جان اورا داشتند ازخانه دوری جسته وبا ابوبکر بسوی غار رفتند واین‌داستان معروف است ولی در اینجا اصل موضوع توجه بمعنی آیه شریفه است که اشاره می‌فرماید : واز مردم کسی هست که می‌فروشد یعنی بذل می کند جان خود را بجهت طلب رضای خدایتعالی !!

درجواب باید گفت : **آری ؛ علی (ع) است که برای خشنودی خدای تعالی جان خود را بخطر انداخته ورضایت اوسبحانه و تعالی را برهمه‌چیز مقدم داشته است** ، واین‌خود نمونه وسرمشقی برای راهنمائی اهل ایمان بسوی خشنودی و رضایت خدایتعالی است .

بنابراین درپیرامون فقرهٔ مورد شرح (**والا دلاء علی مرضات‌الله**) طبق مطالبی که گذشت می‌توان گفت : که خدایتعالی‌ازآن بزرگواران راضی‌وآنان هم ازخدای خود راضی‌هستند ومصداق کریمه **رضی‌الله عنهم و رضوا عنه** که درچهار مورد از قرآن مجیدآمده است درباره آنها کاملا ظاهر است .

دو وسیله مهم برای جلب رضای خدایتعالی!

از مطالبی که در این بحث گذشت چنین نتیجه حاصل میشود که طلب رضای خدا را کردن پیروی از دین مبین اسلام واطاعت از رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام است ، و از آنجا که خدایتعالی برای هرامر مهمی وسائلی را برمی‌انگیزاند در مورد هدایت بسوی رضایت وخشنودی خود ازبندگان هم وسائلی را برای راهنمائی خلق قرار داده ودر جائی از قرآن مجید می‌فرماید : س ۵ ی ۱۶ **قدجاءکم من‌الله نورو کتاب مبین، یهدی به‌الله من‌اتبع رضوانه سبل السلام** اشاره براینکه ازطرف خداوند نورو کتاب آشکاری بسوی شما آمد که به‌برکت آن کسانیکه از رضا و خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت هدایت می‌شوند .

در تفسیر ، المیزان : آمده است که منظوراز نور قرآن است ودر بعضی از تفاسیر هم آورده‌اند که (نور) نور محمدی (ص) است .

علی‌بن ابراهیم ؛ درتفسیرخود گفته است: که مراد ازنورامیرالمؤمنین و ائمه‌معصومین علیهم‌السلامند . وبنابرحدیث معروف **(انا وعلی من نور واحد)** مرجع هردومعنی یکی‌می‌باشد ، ومعنی کتاب مبین‌هم درآیه روشن می‌باشد که قرآن است .

بنابراین راه مینماید خدایتعالی به‌آن نور و آن کتاب آنکس را که پیروی رضا و خشنودی او کند و به راههای سلامتی و نجات از عذاب او را هدایت فرماید .

اما آنچه که دراین‌بحث مورداهمیت است،آنستکه مسئله رضاوخشنودی خدایتعالی از بندگان درنتیجه نهائی رابطه دقیقی بوجود مقدس رسول اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام دارد ، همچنانکه در پایان‌کار در رستاخیز درآن روزیکه خلق عالم احتیاج بسیاری به‌جلب رضایت حقتعالی‌دارندآن بزرگواران عامل‌مؤثری

درامرشفاعت امت بوده و می‌توانند به اذن خدایتعالی شافع بندگان باشند و یا به اعتبار دیگر اجازه شفاعت در باره کسانی به آنان داده می‌شود که‌خدایتعالی رضایت خود را بر ایشان اعلام کرده باشد، بلکه مقام والای آن بزرگواران درمرتبه‌ای است که امکان جلب رضایت خدایتعالی‌را برای متوسلین دربر دارد.

البته این معنا بسیار مورد دقت است که آیا چه ارتباطی درامرشفاعت از نظر رضای خدایتعالی برای شافعین وشفاعت خواهان برقرار است، شاید باتوجه به‌این آیه شریفه این معنا روشن گردد که می‌فرماید: س ۲۰ ی ۱۰۹ **یومئذ لاتنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا**، که درآن روزشفاعت سودی ندارد مگر از کسیکه خدای بخشنده اجازه شفاعتش را داده باشد و از گفتار او رضایت داشته باشد؛ یا سخن اورا درشفاعت به پسندد.

وهمچنین آیه‌دیگر که می‌فرماید: س۲۱ ی۲۸ **ولا یشفعون الالمن ارتضی** وشفاعت نکنند مگر کسی را که خدایتعالی به‌آن راضی باشد.

درمورد شفاعت بعداً درهمین کتاب بحث بیشتری خواهیم داشت ودراینجا منظور این بود که اهمیت رضای خدایتعالی در امر دنیا و آخرت روشن شده و دانسته شود کسیکه در راه رضای اوقدم بردارد مانند کسی نیست که در راه کفر بسوی غضب او راه پیماید، چنانکه خود فرمود: س ۳ ی ۱۶۲ **افمن اتبع رضوان‌الله کمن باء بسخط من‌الله** .... آیا کسیکه از رضایت خدا پیروی کرده همانند کسی‌است که به سوی خشم وغضب اوباز گشته باشد؟

بنابراین: تنها از راه دین واطاعت ازرسول وپیروی ازائمه اطهار میتوان طلب رضای حقتعالی کرد چون آنها وسائلی هستند که مردم را بسوی رضا و خشنودی او هدایت می کنند (**والا دلاء علی مرضات‌الله**) و سلام برآنان که دلیل وراهنما بسوی رضای خدایتعالی هستند.

و المستقرین (۱) فی امرالله

(و درود) بر ثابت قدمان دراجرای فرمان خدا !

مستقر ـ بمعنی: جای گرفته، پابرجا، ثابت، محکم، استوار و برقراراست.
امر ـ بمعنی : حکم ، دستور ، فرمان ، شأن ، شیء ، کار وطلب قصد آمده‌است ، ونیز گفته‌اند : امرقولی است که طالب فعل باشد .

استقرار مقام ولایت !!

هرامری را حقیقتی است ، و حقیقت امر محمدیه استقرار مقام ولایت است ، ائمه هـدی علیهم‌السلام در اجرای اوامر خدایتعالی ثابت قدم وپابرجا بوده و مأموریتهای خود را درجای خود وبموقع انجام می‌دادند .

اینکه قرآن مجید می‌فرماید : س ۵۴ ی ۳ و **کل امر مستقر** شاید اشاره برهمین باشد که هر کاری قرار گیرنده بجای خود است ، یعنی هر چیزی که هست البته منتهی‌شود بغایت ونهایتی که بر آن استقرار یابد وشایداستقرار ائمه هدی در امر حضرت احدیت چنین باشد **که آن بزرگواران با آن معرفتی که نسبت بمرتبه کمال و جمال و جلال و عظمت و کبریائی الهی داشته همه**

(۱) ـ دربعضی ازنسخ درفقرهٔ مورد شرح کلمه : (والمستقرین) را (والمستوفرین) نوشته‌اند ،که مشتق‌ازکلمه؛ (وفور) است، بمعنی بسیاری وفراوانی‌وکثرت ؛ دراینصورت معنای جمله اشاره براین می‌شود :که ائمه هدی در اجرای اوامر الهی بیشترکوشا بوده و درکثرت عبادت واطاعت وامتثال امرالهی برسایرمردم برتری داشته‌اند .
و دربعضی نسخ دیگرهم باز این‌کلمه را به املاء (والمستوفزین) آورده‌اند ؛ به(فاء) و (زاء) که‌کلمه (فز) هم ظاهراً از فزاینده و یا مسارعه آمده است ، ولی ازسیاق کلام که دربسیاری ازنسخه‌ها ثبت شده همان جمله (والمستقرین فی‌امرالله) صحیح‌تر ومتناسب بمقام ولایت است .

مستغرق در بحر عشق و محبت او بوده و آنی از یادش غافل نبوده‌اند ، و از طرف دیگر استقرار در امر الهی در مورد آن بزرگواران چنان است که هیچگاه کاری که بیرون ازامر اوسبحانه وتعالی باشد از آنان سر نزده وهمواره درتمام اموراستوار وثابت قدم بوده ، درعبادت واطاعت استقامت وپایداری‌داشته و در مقابله با کفر وظلم وجور (**که این خود یکی از مراتب استقرار در امر الهی است**) تحمل واستقامت داشته‌اند، چون امتثال امردراین گونه مواردیکی از مشکل‌تریـن حالات است که گاهـی طاقت فرسا می‌باشـد ، همانطور که در داستانهای زندگانی آن‌بزرگواران‌شنیده‌اید که‌درمقابل‌ناروائیها وخلافکاریهای حکومتهـای جبار و طاغوتهـای زمان خود چگـونه مبارزه کرده و تا چه حد استقامت ورزیدند .

شاید این خود پیروی از روش رسول اکرم در تعلیمات قرآنی بوده است که‌خدایتعالی‌خطاب به‌آن بزرگوارفرمود : س۱۱ ی۱۱۲ **فاستقم کما امرت....** که ثابت باش و استقامت ورز بر آنچه مأمور شده‌ای .

در هرحال امرخدایتعالی باآن معانی گسترده‌ای که دارد ؛ ازنظرپرستش او سبحانه و اطاعت فرمانش و پیروی از وجود مقدس انبیاء و کتابهای آسمانی همه دربرنامه زندگانی ائمه هدی علیهم‌السلام استقرار یافته و برآن استقامت می‌ورزیدند و مصداق (**والمستقرین فی‌امرالله**) دربارهٔ آنان بسیار روشن است.

امر خدایتعالی از نظـر ، قرآن مجید !

در موضوع امرخدایتعالی مطالب بقدری گسترده است که آیات بسیاری از قرآن را در بر می گیرد ، و اکنون در اینجا بمختصری ازآن اشاره خواهیم کرد تا معنای فقـرهٔ مـورد شـرح (**والمستقرین فی‌امرالله**) تا حـدی روشـن گـردد .

دراول باید گفت: باآن معانی که برای کلمه(امر) ذکر گردید؛ یعنی حکم وفرمان ودستوروغیره همه ازشأن خدایتعالی است که همچنان خود چنین اخطار فرمود: س ۷ ی ۵۴ **الا له الخلق والامر ....** آگاه باشید که خلق وامر ازبرای اوست وبه اعتبار دیگر همه چیز آفریده اوست وامر و فرمانش برهمه چیز نافذ است، و بطور کلی این عالم و تمام موجودات در آن به امر او بوجود آمده و می‌توان گفت که هر موجودی (**مأمور**) است ویك (**آمر**) بیشتر در جهان آفرینش وجود ندارد، فقط تنها تدبیر امور در اختیار قدرت اوست تمام امر کائنات را بر مقتضای مصلحت وحکمت تدبیر می کند، همچنانکه خود در این مورد فرمود (**یدبر الامر**) حرکات منظم کواکب و نجوم درافلاك وچگونگی سیر سیارات وپابرجائی ثوابت ونگاهداری آنها در جایگاه خود همه و همه از نشانه‌های قدرت و فرمان اوست، مگرنه فرمود: س ۳۰ ی ۲۴ و **من آیاته ان تقوم السماء والارض بامره ....** که ازآیات ونشانه‌های اوست که برپا می‌باشد آسمان و زمین به‌امر و فرمانش.

وچه بسیار خدایتعالی با مضامین گوناگون در قرآن مجید تأیید فرموده که کسی جزاو کاره‌ای نیست !! امر وفرمان درهمه چیز ازآن اوست: **ان الامر کله لله** وهمچنین، **بل لله الامر جمیعاً ....** بلکه قدرت او بهمه چیز رسیده و حکم وفرمان دراقتدار مشیت اوست، فرمانفرمائی‌اواختصاص به این عالم‌موجود ندارد بلکه قبل ازایجاد این جهان امروفرمان به اراده و مشیت او بوده وبعداز آنهم چنین است !! یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازل و ابد است: **لله الامر من قبل و من بعد ....** فرمان گذشته وفرمان آینده به اراده او بوده وهست، واوست که چیره وغالب است بر کارخود: **والله غالب علی امره** هیچکس چیزیرا از امر او رد نتواند کرد و در فرمانش کسی را یارای منازعه نیست، می‌رساندکارخود را بهر چه‌خواهد وبهرجا که اراده نماید، نشنیدید که فرمود:

ان‌الله بالغ امره ....

واین‌معنا روشن است که امر خدایتعالی‌همان فرمان ایجاداست که بمجرد آنکه اراده فرمایدبمرحله اجرا درمی‌آید وآیه شریفه گواه برهمین معنی‌است که‌فرمود: س۳۶ ی۸۲ **انما امره اذا اراد شیئا ان‌یقول له‌کن فیکون، همانا**جز این نیست که چون اراده کند آفریدن چیزیرا بگوید (بباش) پس آن چیز می‌باشد. واین‌آیه‌شریفه تفسیری‌بتفصیل دارد که ازوظیفه این کتاب‌خارج است.

اکنون که تاحدی دانسته شد که امرخدایتعالی درچه مرتبه است ، باید به فقرهٔ مورد شرح توجه داشت که ارتباط (**والمستقرین فی‌امرالله**) در بارهٔ ائمه هدی علیهم‌السلام با امر حقتعالی تا چه حد است ؛ به ادامه بحث در این مورد توجه نمائید . (۱)

امر خدایتعالی که مربوط بوظائف بندگان است

اصل موضوع آنستکه خدایتعالی اوامر خود را با بیانات گوناگون بتمام انبیاء و اوصیاء ابلاغ فرموده تاآنان بتمام جهانیان اخطارنمایند و درمرتبه اول آنچه که تمام فرستادگان خدا مأمور به آن بودند صدور همان فرمانی بود که منظور نهائی از نتیجه آفرینش و ارسال رسل دربر داشت همچنانکه فرمود : س ۱۲ ی ۴۰ **ان الحکم الالله ، امرالا تعبدوا الاایاه** ای مردم آگاه باشید که نیست حکم مگرخدای را ، امر فرموده است که نپرستید مگر او را ، واین امریه‌ایست که تمام اهل کتاب بلکه همه اهل عالم به آن فرموده شدند همچنانکه درتأییدآن درجای دیگرفرمود : س۹ ی۳۱ **وما امروا**

(۱) ـ نگارنده ؛ درکتاب (بیان حقیقت) بیانات ولی عصر (ع) در شرحی از فقره دعای افتتاح که عرض می‌کند: (الحمدلله الفاشی فی‌الخلق امره) مطالب گسترده‌ای ازنظر قرآن مجید آورده است که معلوم می‌دارد امر وفرمان خدایتعالی ازهرجهت برخلق آشکار بوده وکارش هویدا وپدیداراست، همچنانکه ازاین راه حجت براهل‌عالم تمام شده است

الا لیعبدوا الها و احداً .... یعنی فرموده نشدید مگر آنکه پرستش کنید خدای یگانه را .

اکنون باید دانست که دامنه این امر بسیاروسیع است ، یعنی آیا بندگان چگونه خدا را بپرستند و به‌چه وسیله واز چه راه امر وفرمان او را دریابند؟ مگر جز هدایت انبیاء و توجه به کتب آسمانی راه دیگری هست بخصوص راه پیغمبر خاتم که بوسیله آخرین کتاب آسمانی که قرآن است ارائه شده است ، قرآن است که تمام اوامر و احکام الهی را برخلق جهان ابلاغ کرده است اصلا آن کتاب شریف‌خود ازامرالهی‌است چنانکه درجائی‌خطاب برسول اکرم آمده است : س ۴۲ ی۵۲ **وکذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا ....** وهمچنین وحی فرستادیم بتوقرآن را که ازامرماست یا براین تفسیر : که ای محمد (ص) بگو روح که قرآن است از امر پروردگار است ، و درتأیید این بیان درجای دیگر فرمود : س ۴۴ ی ۴ **فیها یفرق کل امرحکیم ، امراً من عندنا انا کنا مرسلین ،** قبل از آیه شریفه اشاره می‌فرماید : که ما فرستادیم قرآن را که کتابی مبین و آشکار است ، درشب مبارکی که در او بیان کرده و فیصل داده شود هر کار و هر امریکه کرده شده است (آن‌کار وامری که نزد ماست) .

بنابراین دانسته شد که قرآن خود ازامر پروردگار است ومرجع‌صدور تمام احکام و اوامر الهی است که با مراجعه به آن تمام احکام شرعیه و تمام تعلیمات عالیه‌درمعارف الهیه‌ازآن ظاهرخواهد گشت‌همچنانکه راهنمای‌بزرگی برای اهل عالم است .

اما شاهد کلام در این مورد فقط اشاره بیکی از اوامر الهی در این کتاب آسمانی‌است که ازجهتی بافقره مورد شرح درارتباط است ، وآن اینکه فرمود: س ۴ ی ۵۹ **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامرمنکم ....** اطاعت کنید ازخدا ورسول‌وازصاحبان امر که‌منظورازاولی‌الامرائمه معصومین‌علیهم‌السلامند

و بعداً در همین کتاب بحث بیشتری در این مورد خواهیم داشت ، ولی چیزیکه در اینجا لازم بتذکر است ارتباط مقام اولواالامری بفقره مورد شرح است که عرض می کنـد : (**والمستقرین فی امرالله**) اشاره براینکه این بزرگواران با حفظ سمت اولوا الامری در اجرای امر و فرمان الهی ثابت قـدم بوده و در هر دوران در مأموریتهای خود استقامت وپایداری نشان دادهاند .

وازطرف دیگر این حق برای این بزرگواران ثابت شده است که امامت به امر خـدایتعالی در میان ذریه ابراهیم علیه‌السلام از طریق ارث به ایشان رسیده و قبلاهم این آیه شریفه ازجهت دیگرشاهد قرار گرفت که فرمود : س ۲۱ ی ۷۳ **و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا** .... خدایتعالی آنانرا به امر خود امام و رهبر قرار داد .

بنابراین مقام ولایت به امر خدایتعالی درشأن ائمه هدی استقرار یافته‌و از همین جهت است که نام مقدس امام زمان علیه‌السلام را (**صاحب الامر**) گفته‌اند که وجه تسمیه آن بسیار روشن است واین معنا نشانگـر آنستکه تمـام مظاهر اوامر الهی درظهور وقیام آن بزرگوار آشکار خواهد گردید و او مجری کامل اوامرالهـی و مأمور به ثمر رسانیـدن همه آنهاست و استقرار و استقامت او در اجرای اوامرالهی مورد تأیید پروردگار است ، ودربعضی ازتفاسیر هم‌آورده‌اند که (**امرالله**) درشأن آن بزرگوار تأویل شده است .

در کتاب (**منتقم حقیقی**)آورده‌است : که‌حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرمود اول کسی که باحضرت قائم بیعت می کند جبرئیل است آنگاه که گامی دربیت المقدس می گذارد و گامی درمسجدالحرام وباصدائی که همه جهانیـان بشنوند می گوید : **اتی امرالله فلا تستعجلوه** اشاره براینکه امر خدایتعالی ظاهر گشت (**و قیام مهدی موعود رسید**) وانتظار پایان یافت .

پس بااین‌شرح مختصر معنای‌فقره (**والمستقرین فی‌امرالله**) تاحدی روشن گردید.

و التامین فی محبةالله .

(وسلام) بر کاملان در دوستی خدا .

تامین ـ جمع تام و (تام) بمعنی تمام و کامل است (بی کم و کاست) .

محبت ـ بمعنی : دوستی ، عشق ، عاطفه ودلـداد گی آمـده است ، بعضی گفته‌انـد : محبت عبارتست از غلیان دل در مقـام اشتیاق بلقاءِ محبوب ، و اشاره کرده‌اند : حب و دوستی و مودت و وداد مربوط بعوالم قلبی است که‌درخارج بوجود می آید .

ابوالقاسم قشیری گوید : محبت محوحب است بصفاتـه و اثبـات محبوب است بذاته ؛ که تمام صفات خود را درطلب محبوب نفی کند !!

مراتب اشتیاق ائمه هـدی علیهم‌السلام در مقام عشق

یکی‌ازموجبات ایصال بمراتب قرب درنزدمحبوب یکتا عوالم حساس عشق و محبت است، واین خود بسیار روشن است که کسی مقربتر در پیشگاه حضرت احدیت ازانبیاءِ واوصیاءِ گرامی‌نیست ولذاآنان نسبت به‌محبوب خود کمال اشتیاق را داشته وقلوبشان مملوازمعرفت ومحبت اوبوده ودر دریای بی کران عشـق او مستغرق و شیفته لقاءِ محبوب خود بوده‌انـد همچنانکه بعضی جان خود را در راه اونثار کرده وبرخی فرزندان خود را در راه محبتش قربانی کردند **(داستان ابراهیم خلیل (ع) راشنیده‌اید)** بعضی زنـدان را بر آنچه ، خلاف محبت او بوده ترجیح داده‌انـد **(همچنان یوسف علیه‌السلام و نزدیك تر بیائیم امام موسی بن‌جعفر علیه‌السلام)** بعضی از فرط محبت آنقدر بسجده در می‌افتادند و آنقدر گریه می کردند و ازدرد هجران و فراق بی‌تابی داشتند که

همانند علی علیه السلام عرض می کردند (**فکیف اصبر علی فراقك**) برخی درعبادات آنچنان محو آثار جمال و جلال محبوب خود شده که التفات بچیز دیگری نداشتند (**ائمه‌هدی (ع) چنین بودند**) .

بعضی مشتاقانه بشهادت تن درداده و براسارت فرزندان واهلبیت خود راضی میشدند (**واقعه کربلا براین معنا گواه است**) وهکذا بسیارعوالم خاصی که در نهاد عشاق و محبان خدا جلوه گر بوده و بر آنچه رضا و خشنودی او بوده تسلیم میشدند .

آری معنای محبت تام چنین است ، هر قدر مقام معرفت و ادراك محب قویتر باشد شدت حب و دوستی او بالاتراست ،آن محبتی که برپایه عوالم خارج درونی ایجاد می‌شود وبابصیرت باطن بزیبائی جمال و کمال وجلال محبوب خود می‌نگرد ، لذت آن بالاتر است از هر زیبائی که با چشم ظاهر دیده می‌شود ، **آنانکه منکر این معنا هستند بخدا قسم چنین لذتی را درنیافته‌اند !!**

این همان معنای عشق حقیقی است که بعضی از عرفا دربارهٔ آن گفته‌اند : عشق راز آفرینش ورمز هستی ومحور حیات عالم وآدم است که از حب ذاتی حقتعالی مایه گرفته وپایه معرفت که علت غائی خلقت است برآن نهاده شده‌است.

و همچنین گویند : عشق رابطه پیوند روح و مبدأ و واسطه ایجاد عاشق و معشوق است و دل را با عشق پیوندیست ازلی و ارتباط این دو با هم امری مسلم است .

اما آنچه را که می‌توان ساده‌تر بیان داشت آنستکه عشق عوالم محبتی است از خدایتعالی که درکانون معنوی قلب ایجاد می‌شود (**چون قلب اولین مرکزی است که نور الطاف الهی در آن تابیده شده است**) و این حالت نسبت به افراد مراتب مختلف دارد ، در انبیاء و اوصیاء طوریست که نیروی جاذبه محبت الهی بقدری نهادآنها را تسخیر می کند که غیر ازتوجه بسوی اوسبحانه

التفاتی بجای دیگر ندارند وبجز او بدیگری نپردازند ، از اینجهت صحنه نامرئی باطنی آنها مرکز تاخت و تاز الهامات و رموز و اسرار قرار گرفته و حقیقت عشق را دریافته‌اند .

بنابراین دانسته شد که ائمه هدی علیهم‌السلام به این پایه از معرفت رسیده‌اند که جمله (**و التامین فی محبةالله**) در فقرهٔ مورد شرح دربارهٔ آنان کاملا مصداق دارد .

عوالم عشق و محبت از سخنان ائمه اطهار (ع)

خدایتعالی بسیارتوجه به دلهائی دارد که کانون مهر ومحبت اومی‌باشد ، وائمه هدی علیهم‌السلام که‌هر گز دل خود راآنی ازعشق ودوستی اوخالی‌نمی گذاشتندمراتب دوستی خود را با بیانات گوناگون ابراز داشته‌اند .

علی علیه‌السلام در دعای کمیل ، چنین عرض می کند : **و اجعل لسانی بذکرك لهجاً و قلبی بحبك متیما** اشاره براینکه : خدایا ، بگردان زبان مرا همچنان تا با یاد تو گویا باشد ، وقرار ده دل مرا بمحبت خود درحالیکه‌آرام (و اسیر و شیدا برعشق تو) باشد ؛ و درجای دیگر در پیرو یك سلسله از اعترافات در مقام توحید ومعرفت اوسبحانه وتعالی عرض می کند : **و اعتقده ضمیری من‌حبك ،** یعنی ونهادم عقیده‌مند است به دوستی و محبت تو .

امام سجاد علیه‌السلام هم درسخنانش مقام محبت خود را نسبت به پروردگار بروجوه بسیاری تصریح فرموده ، جائی دردعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند : **اللهم انی‌اسئلك ان تملاقلبی حباً لك** خدایا ازتوخواهانم که پر کنی دلم رااز دوستی و محبت خودت ، اشاره براینکه : ای خدا فضای وسیع بی انتهای دلم را چنان لبریز ازمحبت خود کن که جای چیزدیگری درآن باقی نماند .

درجائی هم محبت خود رانسبت بمحبوب درمقام تثبیت درآورده و عرض

می کند : **یاحبیب من تحبب الیك** ای دوستدار کسیکه دوستی ورزید باتو ، و درجای دیگر هم عوالم عشق و محبت خود را نسبت به پروردگار شفیع خود قرارداده که گویا بوسیله بسیارمهمی چنگ زده است و عرض می کند : **وحبی لك شفیعی الیك** ، یعنی دوستی من بتو شفاعت کننده من است بسوی تو .

و دربخش دیگراز دعای خود درمقام سپاس وستایش ، دوستی و محبت حقتعالی رانسبت بخودیادآورشده عرض‌می کند : **والحمدلله الذی تحبب الی و هو غنی عنی** ، یعنی سپاس از برای خدائیست که دوستی ورزد بامن وحال‌آنکه او ازمن بی نیاز است .

البته هریك ازاین کلمات شرحی بتفصیل دارد (۱) همچنان در شرح این فقره از دعا باید دانست که چه کسانی مورد محبت خدایتعالی قرار می گیرند ، با توجه به اینکه درقرآن درمتمم‌آیات مربوطه مکررآمده است : **انالله یحب المحسنین ، انالله یحب‌التوابین و یحب المتطهرین ، انالله یحب المتقین ، والله یحب‌الصابرین ، انالله یحب المتوکلین** خدادوست میدارد نیکوکارانرا ، توبه کنندگانرا ، پرهیزکارانرا ، شکیبایانرا و توکل کنندگانرا .

آیا تمام این صفات در وجود اولیاء حق نیست ؟!

حاصل آنکه عوالم عشق و محبت در نهاد آن بزرگواران چنان ریشه دوانیده است که درجائی‌امام سجاد علیه‌السلام درمقام مناجات عرض می کند : خدایا اگر مرا درغلها وزنجیرها ببندی و درمیان دیده مردم تلطف را ازمن بازداری یا منع کنی از من عطایت را در محضر شهودان و دیده بندگانت را متوجه ناورائیهای من گردانی و امر کنی مرا ، به آتش در کشند و میان من و نیکان فاصله‌اندازی (با تمام این‌حالات) امیدم را ازتوقطع نخواهم کرد وروی‌آرزویم

(۱) ـ نگارنده درکتاب « عشق و رستگاری » در شرح این فقرات ازدعای ابوحمزه ثمالی مطالبی ازنظر قرآن مجید بتفصیل آورده است .

را از تو بر نخواهم گردانیـد (و از همه بالاتر) **(ولا خرج حبك من قلبی)** دوستی‌توازدلم بیرون نخواهد رفت یعنی بازنه‌ایستم ازعشق ورزی ومحبت‌باتو .

و اصلا امام علیه‌السلام درجائی لحن کلام را تغییر داده بایك رشادت خاصی‌در مرتبه عشق ومحبت بی‌تابی خـود را اظهار داشته و عرض می کنـد : **الهی لئن ادخلتنی النار لاخبرن اهل‌النار بحبی لك ....** اشاره براینکه ای خدا اگر مرادرستاخیزدر آتش‌درآوری هر آینه دوزخیانرا آگاه‌سازم **(فریاد بر آورم)** که خدا دوست خود را در آتش درآورده است، (جان عالم بفدای‌آن‌بزرگوار) چگونه درمقام عشق ومحبت حد بی‌تابی خود را آشکار کرده گویا می‌خواهد با این بی‌پروائی در کلام توجه محبوب خود را جلب نماید .

بنابراین آیا معلوم شد که معنای **(والتامین فی محبةالله)** در فقرهٔ مورد شرح دربارهٔ آن بزرگواران تا چه حد مصداق دارد ؟!

بهترین معلم برای آموزش درمراحل عشق

درپیرومطالبی که درباره دوستی‌ومحبت باخدای تعالی از نظر ائمه هدی علیهم‌السلام تشریح گردید ، می‌تـوان گفت : که شاید کسی تا کنون بهتر از امام سجاد علیه‌السلام درس عشق‌را بامحبان خدایتعالی نیاموخته است ، ببینید چگونه آن بزرگوار با لسانهای گوناگون نسبت بمقـام ربوبیت اظهار محبت کرده ومشتاقان و سالکان الی‌الله را دراین راه تعلیم می‌دهد .

در یکی از مناجاتهای خود بنام (**مناجات المحبین**) در سرآغاز عرض می کند : **الهی من ذا الذی ذاق حلاوة محبتك فرام منك بدلا ....** اشاره بر اینکه : ای خدا آن کیست که شیرینی محبت تو را چشید وبجای تو دیگریرا بر گزید ، یعنی کسی نیست که شربت گوارای محبت تو را چشیده باشد ودست از دامن تو بردارد !

حقیقت امر آنستکه هیچکس نمی‌داند که شیفتگان مقام پروردگاری در چه عوالم عشق ومحبتی بسرمی‌برند ، نه تنها حضرت سجاد بلکه همه ائمه هدی علیهم‌السلام همیشه در یك حالت شیدائی مشتاق بسوی لقاء و خشنودی محبوب خود بوده وآنی ازمشاهده جمال وجلال و کبریائیش غافل نبوده‌اند .

آری ، آن بزرگواران بخوبی حلاوت عوالم محبت پروردگار خود را چشیده و جزاو سبحانه وتعالی به دیگری عشق نمی‌ورزیدند ، چون تنها بمقام قرب او انس گرفته ولحظه‌ای ازیاداو بی‌خبرنبودند ، وهمچنین آن بزرگواران درمرتبه طاعت و فرمانبرداری آنی آرام و بی‌التفات نبوده و همواره به شکر و سپاسگزاری مشغول بودند ، درعبادات خود چنان ازدل ناله شوق می کشیدند و چنان عاشقانه با محبوب خود راز و نیاز می کردند که گویا از خود بیخود و عوالمی دیگر احساس نمی کردند .

تعلیمات عالیه آن‌بزرگواران دربارهٔ‌محبت درسی‌ارزنده وسرمشقی‌سازنده برای محبان است که در اول آنانرا بعوالم خاص آن بزرگان آشنا می‌سازد و درثانی ، معنای جمله مورد شرح از زیارت را که عرض می کند : (**والتامین فی محبة‌الله**) بخوبی درمی‌یابند .

خوب توجه داشته باشید که امام سجاد علیه‌السلام درپیرو بیانات خود درهمان مناجات المحبین چگونه مشتاقان بمقام قرب حضرت باریتعالی را تعلیم می‌دهد ، همچنانکه عرض می کند: **یا غایة آمال‌المحبین، اسئلك حبك وحب من یحبك وحب کل عمل یوصلنی الی قربك ؛ و ان تجعلك احب الی مما سواك و ان تجعل حبی ایاك قائداً الی رضوانك....** یعنی ای نهایت آرزوی محبان از تو می‌خواهم دوستی تورا ودوستی هر کس که تو را دوست دارد و دوستی هر کاری که مرا به‌تونزدیك سازد ، واینکه قراردهی خودت را محبوبتر به من ازهرچه غیرتو است ، و همچنین قرار دهی محبت مرا به‌تو (وسیله‌ای باشد) بسوی رضا

و خشنودیت (یابعبارت دیگر این دوستی ومحبت من به تو مرا بسوی باغ جنان در بهشت رضوان رساند).

بنابراین دیدید که چگونه امام علیه السلام از خدایتعالی درخواست وطلب دوستی ومحبت او را سبحانه و تعالی کرده واشتیاق خود را ظاهر کرده است ، و چون دامنه این بحث بسیار گسترده است دراینجا مجالی برای گسترش آن نیست البته درهمین کتاب درشرح فقرهٔ دیگر که در دو مورد تکرار شده است وعرض می کند : **من احبکم فقد احب‌الله** مطالب دیگری ازبعد دیگر دربارهٔ محبت و دوستی با خدایتعالی بنظر خوانندگان خواهد رسید .

عشق و محبت از نظر ، قرآن مجید !

در مسئله عشق تاکنون مقالات بسیاری برآن نوشته شده وعوالم آنرا بردونوع تشریح کرده‌اند: یکی عشق مجاز ودیگری عشق حقیقی که تفصیل آن ازوظیفه این کتاب خارج است ، اما دراینجا این نکته را متذکر می‌شویم که بعضی به اهل‌عرفان‌خورده گیری کرده‌اند که عشق‌درباره‌خدایتعالی ازنظر بندگان مفهومی ندارد و در قرآن مجید چیزی بنام عشق نیامده است ،

گویا آنان این دقت را نکرده‌اند که عشق همان معنای محبت شدید و دوستی کامل است وقرآن این معنا را تصریح کرده است .

اگرخوب توجه شود خواهیم دانست که اساس پرستش و عبادت و اطاعت ازپروردگار ایمان به اوسبحانه وتعالی می‌باشد و حصول راه نجات و رستگاری در دوستی و محبت حقیقی با اوست ، پس می‌توان گفت : آنکس راکه محبتش بیشتر ایمانش افزونتر است ، واین امری بسیار آشکار است ، عشاقی راکه واله‌و شیدای معشوق باشند مواظبت آنها در اطاعت از محبوب خود بیشتر است و همه متوجهند که مبادا خطائی که کوچکترین خدشه‌ای بعوالم محبت آنها وارد

می‌آورد از آنها سرزند ، پس به این اعتبار همین عوالم دوستی و محبت وعشق و علاقه است که پایه و اساس ایمان نسبت به باریتعالی است ، همچنانکه خود فرمود : س ۲ ی ۱۶۵ **والذین آمنوا اشد حباً لله** که دوستی اهل ایمان بیشتر و ثابت‌تر ازهر چیزیست بپروردگار عالم ، یعنی مؤمنین دوستیشان نسبت بحق بیشتراز هر چیزاست ، **واین همان معنی عشق حقیقی است .**

اکنون دراین بیان این‌معنا موردنظر است که چه کسانی درمرتبه ایمان بالاتر ازائمه هدی علیهم‌السلام هستند ؟ آنانند که هرگز محبت و عشق بخدا و کمال مطلق‌را ازدست نداده وهرمیل ومحبتی را دربرابردوستی با او ناچیز وبی‌ارزش دانسته‌اند ، آنان دریافته‌اند که ذات اقدس باریتعالی از هرجهت سزاوار عشق و محبت است .

در تفسیر لاهیجی‌آورده : که درحدیث حضرت صادق علیه‌السلام است که مراد ازآیه شریفه : **والذین آمنوا اشد حباً لله** آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

دراینجا باید گفت؛ همانطور که عارف معروف‌اشاره کرده است: چه‌خوب که محبت دوجانبه باشد وخدایتعالی خود دراین‌باره فرموده است : س ۵ ی ۵۴ **فسوف یأتی‌الله بقوم یحبهم و یحبونه ....** اشاره براینکه خداوند درآینده جمعی را می‌آورد که آنها را دوست دارد وآنها هم بخدا عشق می‌ورزند وجز بخشنودی او نمی‌اندیشند

درتفاسیر آمده است که این آیه شریفه در فتح خیبر درشأن علی علیه‌السلام نازل‌شده است، وچنین گفته‌اند : که درآن روزرسول‌اکرم فرمود: بخداسوگند فردا پرچم را بدست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر هم نیز او را دوست دارند ...

و همچنین **در تفسیر علی‌بن ابراهیم** : مذکور است که آیه شریفه **فسوف یأتی‌الله ....** تا آخرآیه درشأن قائم آل محمد صلوات‌الله علیه واله و

اصحاب او نازل شده است .

پس معلوم شد کسیکه متصف به این‌صفات حسنه است اول علی علیه‌السلام وآخرش مهدی عجل‌الله تعالی فرجه است .

بنابراین با این تفاصیل آیا دیگر برای اثبات مراتب عشق ومحبت ائمه هدی علیهم‌السلام نسبت بخدایتعالی در معنای (**و التامین فی محبةالله**) بیان دیگری لازم است ؟



والمخلصین فی توحیدالله

وسلام بر بی‌آلایشان دریکتا پرستی خدا .

مخلصین ـ جمع مخلص ومخلص بمعنی : خالی ازغش ، بی‌ریا ، پاك و بی‌آلایش است .

توحید ـ یعنی: یگانه گردانیدن ، یکتا قراردادن، خدارا یگانه‌دانستن.

بحثی مختصر در توحید !

درشرح این‌فقرهٔ اززیارت دوموضوع قابل‌اهمیت است؛ یکی‌درمعنای اخلاص ودیگری درمقام‌توحیداست درموضوع توحید و یگانگی خدایتعالی که زیر بنای تمام ادیان الهی است درقرآن مجید بیانات بسیاری‌آمده است بروجهیکه هر گونه شرك را ازاو سبحانه و تعالی نفی می‌فرماید ، و این معنا بقدری واجد اهمیت‌است که خلاصه معلوم می‌دارد خدایتعالی درذات وصفات وافعال‌یکتاست، او یکتائی ازلی و ابدی است و در یکتائی خود هم یکتاست همچنانکه این آیه

شریفه موضوع را روشن می‌نماید که فرمود : س ۲ ی ۱۶۳ **والهکم اله واحد لا اله الا هوالرحمن الرحیم** وخدای شما خدائیست یگانه ، نیست خدائی مگر او که بخشاینده مهربان است !

البته می‌دانید که مسئله توحید ازاهم اصول عقاید است وبحثی است که می‌توان گفت تمام انبیاء برای ابلاغ همین موضوع آمده‌اند و کتب آسمانی هم برای همین‌امر نازل‌شده است ، بنابراین دراینجا مجالی‌برای گسترش این بحث نیست.

ولی شاید تنها درمعنای توحید بیان همان سوره مبارکه اخلاص (**قل هوالله احد**) کافی باشد که بقول مفسران ؛ این سوره خدایتعالی را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله درتمام حوائج وجودیش بسوی او ونیز به اینکه احدی نه درذات ونه درصفات ونه درافعال‌شریك اونیست می‌ستاید ، واین‌توحید قرآنی توحیدی است که مختص‌بخود قرآن کریم است وتمامی‌معارف (**اصولی وفروعی واخلاقی**) اسلام براین اساس پی‌ریزی شده است

اما ازآنجا که مسئله توحید بسیار دقیق است بعضی ازمفسران برآنند که حتی‌اطلاق واحد برخدایتعالی جایز نیست زیرا که ذاتی که او را ثانی و دوم نباشد ازمقوله اینچنین واحد نخواهد بود، یعنی اطلاق واحد خود ازباب اعداد است ازاینجهت درحکمت‌حکماء الهی‌وارد شده که‌وحدت واجب‌الوجود بالذات وحدت عددی نیست و از اعتبار انضمام موجودی از موجودات باواجب الوجود بالذات تحصیل مرتبه‌ای از مراتب اعداد متحقق نمی‌شود زیرا که حقیقت عدد نیست .

درنهج‌البلاغه هم دراین موردآمده است : (**الاحد لا بتأویل العدد**) احد است اما نه بتأویل عدد .

لذا اعتقاد به این امرمهم که باید بامعرفت‌کامل و درمرحله کمال‌خلوص باشد امریست که عالیترین مرتبه آنرا بندگان خاص خدا ازانبیاء و اولیاء دارا

بوده‌اند، و بهمین مناسبت است که دراین‌فقره از زیارت دراین‌مورد اشاره‌بوجود مقدس ائمه هدی علیهم‌السلام شده وعرض میکند :(**و المخلصین فی توحیدالله**) .

اخلاص در مقام توحید !

اینکه دراین فقره از زیارت اشاره به اخلاص در مقام توحید شده است ، شاید اشاره بهمان مرتبه پرستش و بندگی و عبادت و اطاعت خالص و بی‌ریا و بی‌آلایش باشد ؛ که این ازروش خاص سالکان الی‌الله است چنانکه خدایتعالی ازهمان اول که‌قرآن را بسوی حبیب‌خود نازل فرمود امر به عبادت وطاعت خالص و بی‌ریا نمود ، وچنین آگاهی داد که بندگان بدانند: طاعت ازبرای او باید بی‌آلایش باشد : س ۳۹ ی ۲ **فاعبدالله مخلصاً له‌الدین ، الالله الدین‌الخالص** ، اشاره بر اینکه : بپرست وعبادت کن خدا را درحالیکه خالص گردانندہ باشی برای او دین‌خود را،آگاه باشید که ازبرای خدا طاعت وعبادت بایدخالص وبی‌ریا باشد.

و باز در جای دیگر خدایتعالی رسول خود را امر فرمود که بگوید : س ۳۹ ی ۱۱ **قل‌انی امرت ان اعبدالله مخلصاً له الدین** یعنی بگو ای محمد : همانا مأمور شده‌ام به‌اینکه عبادت کنم وبپرستم خدا را در حالیکه برای او در دین خود بی‌آلایش باشم .

واما درجای دیگر خدایتعالی مرتبه اخلاص را توأم بمقام توحید کرده و بعداز اشاره بیکتائی خود امرمی کند : مرا از روی خلوص و بی‌ریا بخوانید !! س ۴۰ ی ۶۵ **هوالحی لااله‌الا هو فادعوه مخلصین له‌الدین** ، و این همان امریه‌ای است که تمام انبیاء واوصیاء به آن مأمور بوده‌اند تا مردم را دعوت کنند به یکتا پرستی خدایتعالی از روی حقیقت واخلاص .

اکنون نکته قابل توجه آنستکه در فقرهٔ مورد شرح درسیاق کلام (**والمخلصین فی توحیدالله**) کلمه مخلص را دربیشتر ازنسخ بر دو وجه املاء

کرده‌اند ؛ هم بکسر (لام) وهم بفتح (لام) واهل تفسیر چنین گفته‌اند که مخلص بکسر لام ، کسی است که خالص وپاك کرده باشد علم وعمل‌وعشق ومحبت خود را برای خدا همچنانکه برای همین منظور خـدایتعالی بندگانرا امر بپرستش کرده و گذشته ازتفسیر آیات قبل جائی هم میفرماید س ۹۸ ی ۶ **وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له‌الدین** که مأمور نبودند مگر آنکه خدا را بپرستند در حالیکه برای او دین را پاك وخالص دارند .

اما معنـی مخلص بفتح لام ، خالص شـدگان در توحیدند : اشاره بمقـام کسانیستکه فانی کرده باشند نفس‌خود را درمحبت وعشق الهی‌واین اشاره بمقام انبیاء واولیاء است که همه با تمام وجود متوجه مقام حضرت ربوبیت بوده‌انـد ؛ چنانکه در شأن یوسف علیه‌السلام فرمود : س ۱۲ ی ۲۴ **انه من عبادنا المخلصین** که او ازبندگان خالص بود .

با اینکه دراین کلمه هردو معنا درمقام اخلاص از یك اصل ریشه گرفته می‌توان گفت معنای فقره مورد شرح برآنستکه ائمه هدی علیهم‌السلام خدایتعالی را به عالیتـرین مرتبه توحیـد شناخته واز روی معرفت کامل وبا نیت پاك و خالص عبادت و اطاعت امر او کرده و با اشتیاق فراوان هرآن بسوی یکتا حبیب خود متوجه بوده‌اند .

واین همان روش حقیقی اهل‌ایمان است که درمقام توحید عبادات و اعمال آنها جز برای رضای خدا در چیز دیگر نبوده وخالص و بی‌آلایش در اجرای فرمان او آماده بوده‌اند که در صدراین مقام ائمه هدی علیهم‌السلام قرار دارند .

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

خدایتعالی هیچ عمل‌نیکی را نمی‌پذیرد مگر ازکسیکه آنرا خالص برای‌خدا انجام داده باشد

از تفسیر ، المیزان

مخلصین چه مزایائی دارند؟!

همانطور که قرآن مجید با بیانات گوناگونی اشاراتی دارد که کافر با مؤمن یکسان نیست ، عالم با جاهل برابر نیست همچنین اصحاب بهشت با اهل دوزخ یکسان نیستند ، دراینجا هم باید دانست که مخلصین هم با غیر مخلصین برابر نیستند وچه‌فاصله زیادی باهم دارند !! آن یك ازشر شیطان کاملامحفوظ ودر دو جهان رستگار و دیگری مورد اغوای شیطان و درمعرض زیانکاری است .

درداستان آدم (ع) شنیده‌اید که شیطان بعزت پروردگارسوگندیاد کرد که تمام بندگانرا گمراه خواهد کرد غیراز بندگان خالص وپاك را (کسانیکه بصفت عصمت متصف شده‌اند) : ص ۳۸ ی۸۳ **قال فبعزتك لاغوینهم اجمعین ، الا عبادك منهم المخلصین** گفت ؛ پس قسم بغالبیت وقهاریت تو که هرآینه گمراه می گردانم اولادآدم را مگربندگان که پاك کرده شدند و خدا ایشانرا برای دین و طاعت خود خالص کرده است (که انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام در این معنا داخلند) .

اینستکه اگر کسی از روی اخلاص عبادت و اطاعت پروردگار خود را کرد از شرشیطان مصون خواهد بود ، و ائمه هدی علیهم‌السلام همیشه از شر او پناه بخدا برده و دعا می کردند : **و اکفنی شرالشیطان ....** و همچنین تقاضا داشتند که بمرتبه اخلاص نزدیك باشند تا ازشر اودرامان باشند ، همچنان علی علیه‌السلام در دعای کمیل عرض می کند : **و ادنو منك دنو المخلصین** ؛ این تقاضا بعدازجمله‌ای آمده است که آن بزرگوارطلب شوق بمقام قرب حقتعالی را درصف مشتاقان کرده وسپس اشاره می کند : تااینکه نزدیك شوم برتو مانند نزدیکی مخلصان ، البته کسی در مرتبه اخلاص در مقام قرب نزدیکتر از رسول اکرم نبوده که درتفسیر کریمه : (**ثم دنی فتدلی**) این معنا روشن شده استو علی علیه‌السلام هم بامعرفت به‌این‌مقام‌خواهان مرتبه‌تقرب درمقام اخلاص بوده است .

امام سجاد علیه‌السلام هم درتعلیمات عالیه خود دراین مورد اشاره‌ای به اعمال خالص ونیکو کرده وعرض می کند : **وابرء قلبی‌من الریاء والشك والسمعة فی دینك حتی یکون عملی خالصاً لك** ، یعنی خدایا پاك دار دلم را از خودبینی و تردید و ستایش جوئی در دینت ، تا آنکه کردارم از برای تقرب بتو پاك و پاکیزه و خالص بوده و تنها برای خشنودی تو باشد .

بنابر این ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که آنی از پرستش و عبادت خدایتعالی در مرتبه اخلاص خالی نبوده و جمله (**والمخلصین فی توحید الله**) درفقرهٔ مورد شرح درباره آنان مصداق‌کامل دارد !!



والمظهرین لامرالله و نهیه .

(و درود) برظاهر کنندگان امرونهی خدا !

مظهر ـ بضم (میم) و کسر (هاءِ) بمعنی: نمایان کننده ، اظهار کننده ، آشکار کننده ، روشن سازنده و ظاهر کننده است . درمعنی (**امر**) قبلا در صفحه ۲۲۲ مطالبی گذشت .

نهی ـ بمعنی : بازداشتن و منع کردن است .

اوامر الهی ظاهر و آشکار است ،

این نکته را باید توجه داشت که امر خدایتعالی بر خلق پوشیده و پنهان نیست ، آنانکه بوجود اقدس باریتعالی‌ایمان دارند میدانند: این عالم وتمام‌موجودات در آن به امر و فرمان او بوجود آمده‌اند ، و این معنا

را قرآن مجید تصریح فرموده، همچنانکه درشرح فقره (**والمستقرین فی امرالله**) مطالبی گفته شده، البته اوامر خدایتعالی بعضی در مرتبه اول اهمیت است، همچنان امر به پرستش وعبادتش، امر براینکه بندگان از رسول واولوا الامر او اطاعت کنند، امر به اینکه به کتب آسمانی او ایمان داشته باشند و به احکام آن عمل نمایند، و بطور کلی امر به عمل کردن درعبادات که هریك در قرآن مجید آمده است که امر به نماز و روزه و زکوة وحج وجهاد وغیره است، ودر مرتبه دیگر امر برآنچه که لازمه نگهداری دین و وسیله رستگاری بندگان است همچنان، (**یأمر بالعدل والاحسان**) خدا شما را امر به میانه روی و نیکوکاری مینماید، (**یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها**) امر می کند شما راکه امانات را به اهلش برسانید، و بسیاری از مسائل دیگر که همه از اوامر خدایتعالی و برمردم آشکاراست؛ همانطور که امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه در دعای افتتاح خدایرا دراین مورد ستایش کرده و عرض می کند: **الحمد لله الفاشی فی الخلق امره ....** سپاس خدایرا که‌آشکاراست برخلق امر وفرمانش.

واین معنا ارتباط مستقیمی به فقرهٔ مورد شرح دارد، که عرض می کند: (**والمظهرین لامرالله ونهیه**)؛ که این بزرگوار بموقع خود ظاهر کننده تمام اوامر ونواهی الهی بوده و آنرا برتمام جهانیان آشکار می‌سازد همچنانکه در سه مورد ازقرآن مجید دراین معنا آمده است: **لیظهره علی الدین کله....** که در تأویل این آیه شریفه آمده است هنگامیکه فرمان خدایتعالی برای ظهورامراوصادرشود آنجناب ظاهروآشکارمی‌سازد دین خدا را برتمام جهانیان.

از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: تأویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور حضرت صاحب الامر علیه‌السلام بظهور خواهد رسید، و طبق روایات بسیار دیگری که درمنابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که مهدی (ع) ظهور کند وبرنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد و اوامر

و نواهی خدایتعالی کاملا آشکار گردد .

البته می‌دانید ؛ آنکس که مأمور اجرای امر از طرف پروردگار عالم باشد تنها امر به نیکی و احسان و آنچه که فرمان الهی است می‌نماید و در این معنا بعدازاین درشرح فقره (**وامرتم بالمعروف و نهیتم عن‌المنکر**) بیاید که آن بزرگواران آمر بمعروف و ناهی از منکرند و بازمی‌دارند مردم را از ناشایستگی‌ها و ستمکاری‌ها وفساد .

ازاین‌جهت ائمه‌هدی علیهم‌السلام ؛ گذشته ازدعوت مردم بسوی ایمان واجرای احکام و بیان اخبار و احادیث ؛ هریك در دوران خود بوسیله خطابه و تعلیمات ادعیه و سخنان ارزنده ، مردم را از بدیها بازداشته و بخوبیها گرایش داده‌اند ، کافیست که به سخنان هریك از آن بزرگواران در نهج البلاغه و صحیفه علویه و صحیفه سجادیه و کتب ادعیه دیگر توجه نمائید ، و غیراز اینها بقول یکی از علماء محدثین احادیثی که از اهل بیت عصمت رسیده تا کنون درچهارصد جلد کتاب جمع آوری شده است .

اما باآنکه قبلا درمورد امروفرمان خدایتعالی درشرح فقره : (**والمستقرین فی امرالله**) مطالبی گذشت ، ولی‌اهمیت این‌موضوع بقدری است که باید بدانیم هر یك از آن بزرگواران در دوران خود بطریقی گوناگون مجری امر الهی بوده ، بلکه هریك بنوبه خود ازطرف پروردگار عالم درحدود اختیاراتی که‌به آنان تفویض شده مدیر عامل این پروژه عظیم برای هدایت خلق در دستگاه آفرینش بوده‌اند ، تا زمانیکه نوبت به امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه برسد وامر خدایتعالی سیر تکاملی خود را طی نماید .

درمورد امرخدایتعالی درارتباط با ائمه هدی موضوع بقدری قابل توجه است که گذشته ازاینکه تا کنون در دوبخش مطالبی ذکر شده بعداً هم باز بر وجوه دیگر درهمین زیارت میخوانید : **وهم بامره یعملون** ، و آنان بفرمان او

عمل کنند ، **واولی الامر** ، وشما صاحب امرهستید ، **بامره العاملون** ، امر اورا اجرا می کنید، **و امرکم رشد** ، فرمان شماهدایت‌وارشاد خلق‌است **واسترعاکم امر خلقه** ، خدا شمارا سرپرست اموربندگان‌خود قرارداده وخلاصه ، **و امرتم بالمعروف و نهیتم عن‌المنکر** ، امربمعروف ونهی‌ازمنکر کردید ، وازاینجهت معنای **والمظهرین لامرالله ونهیه** درفقره مورد شرح روشن میگردد .



و عباده المکرمین الذین لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون ، ورحمةالله و برکاته .

وسلام بربندگان گرامی ومقرب‌خدا که هرگز برحکم و گفتار اوپیشی نگرفته وطبق فرمانش عمل می کنند ، رحمت خدا وبرکاتش نیز برآنان باد .

عباد ـ جمع عبد وعبد بمعنی : بنده خدا .

مکرم ـ (بصیغه مفعول) یعنی عزیز وشریف وبزرگ داشته .

سبقت ـ بمعنی پیشی گرفتن وتقدم است .

قول ـ بمعنی گفتار وسخن و کلام آمده است .

شرح (**و رحمةالله وبرکاته**) درصفحه ۱۲۶ گذشت .

بندگان گرامی خدا !

خدایتعالی بندگان خاص و مقرب خود را بصفت عصمت وطهارت تکریم فرموده و ازسایرین برتری داده است همانطور که می‌دانید آیه تطهیر در شأن خانـدان رسول اکرم نازل شده وامتیاز آنانرا نسبت به دیگران روشن داشته است .

از این گذشته مسئله گرامی داشت ائمه هدی در جمله مورد شرح آشکار است ، شایـد با توجه به کریمه : **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** ، معلوم گردد که کسی ازهد واتقی از انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام نیست وآنانند که گرامی‌ترین بندگان نزد خدایتعالی هستند .

اما دراین‌بند از زیارت چند موضوع‌مورد اهمیت است یکی اطلاق (عبد) که به این بزرگواران شده است وآن چند جهت دارد ، اگر خواننده با دقت بشرح این زیارت دراین کتاب توجه کرده باشد خواهد دریافت که ممکن است برای بعضی که استعـداد کمتری ازشناخت مقام ولایت دارنـد این توهم حاصل شود ، که مقام تقرب ائمه هدی (ع) را نسبت بمقام ربوبیت در حد غالی مفـرط برسانند یعنی آنانکه محبتشان درمورد آن بزرگواران بمرتبه غلو رسیده باشد (نعوذبالله) مقام ایشانرا بامقام‌حضرت احدیت برابر بدانند ، (که این کفرمحض است) چنانکه دربارهٔ عیسی علیه السلام هم مسیحیان دعـوی الوهیت او کردنـد و در داستان آنحضرت ازنظر نفی این موضوع آمده است ، که درزمان شیرخوارگی و در مهـد کود کی بفرمان حقتعالـی بزبان فصیح و بیان ملیح گفت : **(قال انی عبدالله ...)** همانا که من بنده خـدا هستم (و این معنا هم با توجه بفقره مورد شرح می‌رساند که ائمه‌هدی هم درهرمقام که باشند بنده خداهستند) همچنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام چون دانست که جماعت (غـلاة) در حق او گوینـد آنچه در باره عیسی می گفتند و یا قائل به الوهیت اوبودند فرمود : **انا عبدالله واخو رسول الله ،**

اما موضوع دیگر از نظر گرامی داشت ائمه هدی علیهم السلام به مقام عبودیت چنان است که خدایتعالی کلمه عبد را درآیات بسیاری اشاره بمقام انبیاء کرده ومکرر درباره‌آنان می‌فرماید : و **اذکر عبادنا ابراهیم واسحق و یعقوب .... واذکرعبدنا ایوب .... واذکرعبدنا داود .... ذکررحمة ربك عبده زکریا**

که اشاره می‌فرماید : یاد کن بندگان مارا ابراهیم و اسحق و یعقوب و ایوب و داود و زکریا را ، که تمام آنان را خدایتعالی در مقام رفیع (عبد) یادآور شده است .

واز همه بالاتر آنکه خدایتعالی درباره حبیب خود رسول اکرم در چند مورد اطلاق‌بندگی کرده است و باید دانست که این‌معنا درمقام بندگی‌در کمال شایان اهمیت است ، یعنی‌نه‌آن نوع بندگی که دراصطلاح ما آمده است ، بلکه همه کس‌نمی‌توانند ادعا کنند که صاحب این مقام هستند، چون بنده بودن خود شرایطی دارد و وظائفی درآن شرایط داخل است تا کس بتواند بگوید من‌بنده خدا هستم ، البته ادعای مخلوقیت مستلزم هیچ شرطی نیست وهمه کس وهمه موجودات می‌توانند بگویند ما مخلوق خدا هستیم .

پس حقیقت این مقام در شأن انبیاء و اولیاء خدا مصداق کامل دارد آنان می‌توانند این ادعا را داشته باشند ، بنده خدا رسول اکرم است که خدایتعالی درمقام شایستگی ، اورا باین سمت خواند : س ۱۷ ی ۱ **سبحان الذی اسری بعبده لیلا من‌المسجد الحرام الی المسجد الاقصا ....** باآنکه این آیه‌شریفه‌در داستان معراج رسول اکرم است و درتفسیر آن تاکنون کتابها نوشته شده ولی دراینجا شاهد کلام دراینستکه می‌فرماید : منزه است خداوندی که شبانه برد بنده خویش را ازمسجدالحرام بسوی مسجداقصی .... ببینید چگونه تثبیت کرده است در این واقعه مهم مقام بندگی رسول اکرم را ودر تأیید همین موضوع در همین داستان باز اشاره می‌فرماید : س ۵۳ ی ۱۰ **فاوحی الی عبده ما اوحی** ، پس وحی کرد بسوی بنده خود آنچه وحی کرد به وی .

درتفسیر این آیه کلمه (عبد) نشان می‌دهد که این افتخار واکرام بخاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر ﷺ بوده ، چراکه بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد .

بنابراین در این فقرهٔ از زیارت هم که عرض می کند (**و عباده المکرمین**) که مقام بنـدگی را نسبت به ائمه هدی برمرتبه کرامت رسانیده این از برای مزید شرافت و گرامی داشت آن بزرگواران است ، و گذشته ازاین آنان متصف به مکارم اخلاق بوده‌اند .

حاصل آنکه مقام بندگی در مرتبه‌ای است که قرآن مجید اهمیت آنرا بخوبی رسانیده و بحث در این مورد بسیار طولانی است ولی همینقدر ببینید که خدایتعالی شهادت بندگی را در حق رسول اکرم مقرر فرموده که : **اشهد ان محمداً عبده و رسوله** ، و ازهمین جهت است که مقام بندگی در مرتبه‌ای قرار دارد که اعضاء اصلی اهل بهشت را صاحبان این مقام تشکیل می‌دهند ، همچنان در خطابه‌ایکه به آرام دلان (**یا صاحبان نفس مطمئنه**) می‌شـود که داخل در بهشت شوند، بهریك از آنها دراول گفته می‌شود که : س ۸۹ ی۳۰ (**فادخلی فی عبادی**) پس در آی در زمره بندگان من ، وسپس می‌فرماید : **وادخلی جنتی** پس درآی در بهشت من .

اکنون که دانسته‌شد ائمه هدی علیهم‌السلام بندگان گرامی داشته خدایتعالی هستند چه‌خوب است توجه خواننده بتفسیر وتأویل آیه شریفه معطوف گردد که می‌فرماید : س۲۱ ی ۱۰۵ **ولقدکتبنا فی‌الزبور من بعدالذکر ان‌الارض یرثها عبادی الصالحون ....** یعنی‌هرآینه نوشتیم در زبور ، پس‌از ذکر ، که زمین را ارث برند بندگان من که شایسته‌اند .

در ذیل آیه شریفه روایاتی نقل شده که تأویل آنرا درشأن امام زمان ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه آورده‌اند ، همچنانکه : از ابیجعفر علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: مراد صالحان دراین آیه مهدی علیه‌السلام است با اصحاب وی که‌درآخر الزمان مشارق ومغارب زمین بحوزه تصرف آنها درآید .

اما شاهـد کلام در این آیه شریفه اشاره بمقام بنـدگی و شایستگی امام

زمان علیه‌السلام است که در آیه می‌فرماید : (**یرثها عبادی الصالحون**) و در کتب بسیاری هم غیر از تفاسیر این آیه را از جمله آیاتی آورده‌اند که بظهور ولی عصر (عج) تأویل شده است .

بنابراین درفقرهٔ مورد شرح معلوم گردید که مرتبه (وعباده المکرمین) درشأن ائمه هدی درچه مقام والائی است .

بحثی جالب در فقره مورد شرح !!

موضوع مهم دیگری که در این بند از زیارت قابل‌توجه است، درسیاق کلام است که‌عیناً ازآیه‌شریفه اقتباس‌شده ودرقالب عبارت زیارت ریخته شده واسراری را در این معنا بخود گرفته است .

همچنان اگر توجه به متن فقرهٔ مورد شرح داشته باشید در قرآن مجید هم چنین آمده است س۲۱ ی۲۷ **و قالوا اتخذالرحمن ولداً سبحانه ، بل عباد مکرمون، لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون** ، اشاره براینکه : جمعی از اهل کفر گفتند : فرا گرفت خدای بخشنده ملائکه را ازبرای‌خود فرزند، منزه است خدایتعالی‌ازاینکه ملائکه فرزند او باشند ، بلکه ملائکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمیگیرند او را در گفتار و به امر و فرمانش کار می کنند و آنچه بطریق وحی برآنها القا کند آنرا گویند .

دراین‌آیه شریفه مراد به عباد مکرمین ملائکه است وجمله : (**لایسبقونه بالقول**) کمال عبودیت ملائکه از حیث آثار و صفاءِ آن از حیث خواص آن است که آنانرا در این معنا عباد نامیده در نتیجه اکرامشان بخاطر همان مرتبه عبودیت است ، یعنی آثار عبودیت کامل از عبودیتشان مشاهده می‌شود که‌هر گز در سخن از خدا سبقت نمی گیرند و نمی‌خواهند مگرآنچه را که او می‌خواهد و نمی کنند مگرآنچه را او نمی‌خواهد .

اما تطبیق این آیه شریفه بافقرهٔ مورد شرح شاید از آنجهت باشد که شأن ائمه هدی را بمرتبه فرشتگان مقرب که گرامی شدگان نزد پروردگار عالمند آورده باشد (درحالیکه طبق روایاتی که درهمین بحث بیاید مقام آنان ازملائکه افضل است) .

البته سر این معنا دراقتباس آیه شریفه دربند این زیارت کسی غیرازخود امام علیه السلام نمی‌داند ، و این اشارات هم در مطالبی که بیان گردید در حدی است که فکرما گنجایش دارد (ولذا ازساحت مقدس آن بزرگواران پوزش ومعذرت می‌طلبیم) وتنها چیزیکه می‌توانیم بگوئیم آنستکه به بیان قول حقتعالی اشاره کرده وبگوئیم بر گزیدگان خدا هیچگاه بر کلام حقتعالی سبقت نگیرند و باید که سخن او سبحانه بر آنان پیشی گیرد ، همچنانکه فرمود : س ۳۷ ی ۱۷۱ **ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین** ، یعنی هرآینه پیشی گرفته است سخن ما برای بندگان ما که فرستاده شدگان بودند .

وشاید این معنا درمورد ائمه هدی در رابطه بمقام ولایت پیروی از روش رسول اکرم باشد که آن بزرگوار هیچگاه بدون امر و فرمان الهی بر کاری پیشی نمی گرفت ، و هیچگاه از روی هوی و هوس سخن نمی گفت ، بلکه آنچه که از خدایتعالی به او وحی می‌رسید بیان داشته و اجرای امر می کرد ، همچنانکه قرآن مجید می‌فرماید : س ۵۳ ی ۳ و **ما ینطق عن الهوی ، ان هوالا وحی یوحی** ،

البته اوصیاء اوهم که در مقام ولایت جانشین آن بزرگوار هستند همان رویه‌ای را پیروی می کنند که او صلی الله علیه و آله پیروی کرده است .

همچنانکه درسخنان ائمه معصومین علیهم السلام دیده نشده است که هیچگاه آن بزرگواران از روی هوی و هوس بر سخنی گویا باشند و همین معنا دلیل بر بزرگداشت و گرامی بودن ایشان است .

انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام افضل ازملائکه‌اند !

در مورد گرامی داشت ملائکه بمقام بندگی مطالبی گذشت، اما در آیه شریفه که می‌فرماید : س ۱۷ ی ۷۰ **ولقد کرمنا بنی‌آدم ....** همانا گرامی داشتیم و فضیلت بخشیدیم فرزندان آدم را .... در ذیل این آیه شریفه در بعضی از تفاسیر آمده است : از احادیث اهل بیت عصمت علیهم‌السلام مستفاد می‌شود که انبیاء و رسل و ائمه هدی وشیعیان ایشان افضل از ملائکه‌اند .

در تفسیر آیه شریفه صاحبان تفاسیر مطالب بسیار گسترده‌ای آورده‌اند ، **در تفسیر ، المیزان :** طبق شرحی بتفصیل ، برتری انسان را بطور عموم از ملائکه رد کرده واشاره بخصوصیت آن ازنظر انبیاء و اولیاء کرده است و چنان متذکر شده است که خدایتعالی مقام ملائکه را در قرآن مجید تا حد والائی احترام فرموده وتا چه اندازه بساحت قدس نزدیك کرده است .

در تفسیرمنهج الصادقین آورده : آنچه جمهور علماء بر آنند آنستکه : رسل بنی آدم فاضل‌ترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضلند از اولیای بنی ـ آدم و اولیای بنی آدم شریفترند ازاولیای ملائکه وصلحای اهل ایمان‌افضل‌اند ازعوام ملائکه وعوام ملائکه بهترند از فساق مؤمنان .

درتنزیه الانبیاء و اعتقادات ابن بابویه قمی ، مذکور است ، که‌اعتقاد مادر انبیاء ورسل وحجج که ائمه معصومین علیهم‌السلام‌اند، آنستکه ایشان افضل ازجمیع ملائکه‌اند ، زیرا که آدم مسجود همه ملائکه شد و مسجود افضل از ساجد است واین بجهت علوم کثیره‌ای بود که حقتعالی در او بودیعت نهاده بود و ارواح انبیاء و اولیاء و ائمه هدی را در صلب او ابداع فرموده بود .

بنابراین گرامی بودن ائمه هدی علیهم‌السلام در مرتبه **(و عباده المکرمین)** در بند این زیارت روشن گردید .

اسرار محبت الهی در نزد امام !

باز بر مردان حق کردم سلام — بر سلام خود برم هریك بنام
لیك می گویم دراین مطلب تمام — که درود و تهنیت ، بر هر امام
آنکه باشد مستقر در امر دین — آنکه گویدحق بحق، حق‌الیقین
آنکه برخشنودیش دل باخته — آنکه بر مرضات او ره یافته
آنکه را باشد محبت بس تمام — آنکه بر امر خدا گیرد زمام
آنکه باشد واله وشیدای دوست — آنکه جان عالمین قربان اوست
عاشقانرا خوش بود راهی عجیب — دم بدم گویا براین ، انت‌الحبیب
از ره اخلاص و از راه نیاز — بس شتابان سوی خلوتگاه راز
امر حق را کرده ظاهر در پیام — تا شود روشن به نزد خاص وعام
همچنان کوشا بسوی وصل یار — که ندارد کس براین حالت قرار
در ره عشق و محبت با شتاب — رو بر آن محبوب خوداندر حجاب
آنچه گفتم وصف هریك از امام — این نشان باشد زمن عرض سلام
چون نیاید وصف آنان درنشان — هم نه مانندی که آید در گمان
بندگان خاص و محبوب خدا — آنی از عشقش نمی‌بودی جدا
عامل اجرای امرش در جهان — حاکم احکام او سر و عیان
جای آن باشد کنم هر دم سلام — بر گرامی بندگان بر هر امام
چونکه‌هریك‌مظهرفرمان‌اوست — درمحبت عشق آنان گفتگوست
پس نباشد مثل آنان دوستدار — که محب باشندوهم محبوب یار
اینکه منهم عشق‌خود بردم بکار — خواستم فانی شوم مانند « زار »

السلام علی الائمة الدعاة والقادة الهداة و السادة الولاة .

سلام برپیشوایان دعوت کننده (و سلام) بر زمامداران راهنماینده (وسلام) بر آقایان حاکم وصاحب اختیار .

سادة ـ جمع سید ، وسید بمعنی ؛ آقا ، بزرگ ، مهتر ، سرور ، کریم ، حلیم ، مالك و صاحب‌الامر است .

ولاة ـ جمع ، والی و(والی) بمعنی‌استاندار، وحاکم وفرمانروا میباشد .

قبلا در شرح فقره : **السلام علی ائمة الهدی** در صفحه ۲۱۲ و فقره دیگر **وقادة الامم** درصفحه ۷۰ ونیز درفقره **السلام علی الدعاة الی‌الله** درصفحه ۲۱۲ در معانی بند مورد شرح مطالبی گذشت ، که‌تکرار آنها ضرورتی ندارد .

ائمه هدی علیهم‌السلام درمقام سیادت !!

اغلب فقرات این زیارت برای تأیید موضوع و از نظر اهمیت معنا با مضامین گوناگون تکرار شده است ، دراینجا بعد از آنکه زائر باز سلام می کند بر آنانکه بهترین خواننده بسوی خدا هستند و زمام خلق بر کف پر کفایت آنان است ، سپس مقام سیادت وبزرگی آنانرا متذکر شده وچنان می‌رساند که حکومت و صاحب‌الامری باید دراختیار کسانی باشد که ازهرجهت شایستگی داشته‌باشند، یعنی آقا و سید و عالم و متقی و بزرگوار باشند ، چون زمامداری اگر دراین شئون قرارنداشته باشد اعتباری برای فرمانروائی وبپاداری امردین درحکومت اسلامی ندارد .

اما جمله مورد شرح (**والسادة الولاة**)چند معنا دربر دارد ، که‌می‌توان گفت شاید دراصل اشاره بمقام مجد وشرف وشخصیت ولی امر باشد، چون والی

باید دارای تمام صفات اخلاقی‌وصاحب فضائل‌نفسانیه وعلمیه ومراتب عالیه باشد همچنانکه درشئون تمام انبیاء علیهم‌السلام این خصوصیات آمده است .

و ازآن گذشته همانطور که انبیاء عظام مقام سیادت وآقائی را دارا بودند ائمه هدی (ع) هم باید از تمام جهات وارث ایشان باشند همچنانکه دراین معنا خدایتعالی حضرت یحیی علیه‌السلام را به این خصوصیت معرفی کرد : س ۳ ی ۳۹ ، **ان‌الله یبشرك بیحیی مصدقاً بکلمة من‌الله وسیداً وحصوراً ....** اشاره‌براینکه خدایتعالی مژده داد به پدر یحیی ، حضرت زکریا که فرزندی سید و آقا و بزرگ ومهترقوم به او کرامت فرماید ، که درعلم وحلم و کثرت عبادت وفرط تقوی و زهادت و غیر آن از اخلاق حسنه بردیگران برتری داشته باشد و از متابعت هوای نفس و شهوات و ملاهی باز گرفته شده باشد (که این باید از خصوصیتهای تمام انبیاء باشد ونیز اوصیاء آنها هم باید چنین باشند) .

و از طرف دیگر چون حسب و نسب ائمه هدی علیهم‌السلام گذشته از سلسله انبیاء به جد بزرگوارشان رسول اکرم می‌رسد و سیادت و آقائی آن بزرگوار هم بر کسی پوشیده نیست لذا آنانرا سادات مکرمین خوانده‌اند و در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم فرمود : **(انا سید ولد آدم ولافخر)** یعنی من آقا وبرگزیده اولاد آدم هستم و دراین مرتبه جای فخری برای من نیست چون این مقام از طرف پروردگار عالم برمن مرحمت شده و از جانب خودم نیست تا به آن افتخار کنم .

وبازدرحدیث‌دیگراست که فرمود:**(اناسید الانبیاء وعلی‌سیدالاوصیاء)** که من سید انبیاء هستم وعلی علیه‌السلام سید اوصیاء است .

وهمچنین طبق روایات بسیار دیگراو صلی‌الله‌علیه‌وآله سید عرب وعلی علیه‌السلام را سید الوصیین و فرزندان گرامی او را سادات اهل بهشت خوانده‌اند ، و لذا آن بزرگواران با این خصوصیات در مقام سیادت باید حاکم و والی و صاحب‌الامر

بر مردم باشند .

این نکته هم قابل توجه است که در معنای سیادت بطوریکه در بعضی از تفاسیر آمده است (سید) کسی را گویند که متولی امر نوع مردم باشد و در قسمت زندگی و معاش از آنان سرپرستی کند و مدیر امور آنان باشد و یا در فضیلتی ازفضائل بر آنان برتری داشته باشد وهمچنین‌این کلمه ، ازنظر استعمال به شریف و بزرگ قوم اطلاق می‌شود زیرا (تولی) نامبرده شرافت است .

واما قسمت دیگر درجمله مورد شرح (**والسادة الولاة**) درمعنای (ولاة) است ، که گفته شد جمع والی وبمعنی حاکم وصاحب الامر است ، یعنی‌آنکس که در تدبیر امور مردم اولی بردیگران باشد ، همچنانکه خدایتعالی دربارهٔ رسول اکرم فرمود : س۳۳ ی۶ **النبی اولی بالمؤمنین من‌انفسهم** اشاره‌براینکه پیامبر عالیرتبه سزاوارتر است بمؤمنین در تمام امور دینی و دنیوی از نفسهای ایشان و در پیرو آیه که آمده است : **و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب‌الله** تفسیر وتأویل به ارحام پیغمبر شده است .

از این آیه شریفه می‌توان استدلال برخلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد ، زیرا اولویت دراین آیت مطلق واقع شده وبقیدی مقید نگشته ، وعلی علیه‌السلام به دلیل آیه دیگر در داستان مباهله بمصداق (**انفسنا و انفسکم**) که در مرتبه نفس پیغمبراست ، پس اونیز اولی‌باشد ازجمیع مؤمنین درتمام امور که ازجمله آن خلافت و امامت است و در داستان غدیرخم آمده است : که رسول اکرم فرمود : (**الست اولی بکم من انفسکم**) همه گفتند : آری یا رسول‌الله ، پس حضرت فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** .... و درآیه شریفه دیگراین معنا تأیید شده است که فرمود : س ۵ ی ۵۵ **انما ولیکم‌الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون** و این آیه به اتفاق علماء امامیه وبزعم کثیری از اهل سنت در شأن عالی‌شأن حضرت امیرالمؤمنین

ولی‌الله فی‌السموات والارضین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل‌شده دروقتیکه انگشتر خود را در رکوع نماز بفقیری تصدق داد (که تفسیری بتفصیل دارد).

بنابراین ائمه‌هدی علیهم‌السلام باتوجه‌به‌آیه شریفه **(النبی‌اولی بالمؤمنین...)** این بزرگواران هم در مقام ولایت و وصایت از هر جهت اولی به امور مؤمنین هستند، ومعنای **(والسادة الولاة)** درفقره مورد شرح درباره آنان مصداق کامل داشته که آن بزرگواران سرور و مهتر و صاحب اختیار هستند که اولی و فرمانروا و قانونگذار بر مردم باشند،



و الذادة الحماة

(و سلام) بر حمایت کنندگان حقوق بشر، و دفع کنندگان ناشایستگیها از حامیان دین.

حماة ـ جمع حامی و حامی بمعنی: حمایت کننده، پشتیبان، نگهبان، یار وطرفدار است.

ذادة ـ جمع ذائد، از (ذاد، یذود، ذودا) می‌باشد، که دراصل بمعنی، منع و دفع وطرد است.

حامیان اهل دین و طرفداران مستضعفین !

درمعنای (ذادة) درقرآن مجید فقط در یك آیه آمده است: س ۲۸ ی ۲۳ **و وجد من دونهم امرأتین تذودان....** اشاره براینکه حضرت موسی دید دو نفر زن گوسفندان خود را از مزاحمت مردم دفع می کنند

(که این داستان شرحی بتفصیل دارد و ازوظیفه این کتاب خارج است).

ولی آنچه که می‌توان در معنای این جمله در فقره این زیارت گفت آنستکه: ائمه هدی علیهم‌السلام، دفاع می کنند ازدین خدایتعالی ازآنچه که اهل باطل بر آن می‌بندند، ویا بازدارنده مردم هستند از چیزهائیکه آنانرا به ضلالت و گمراهی می کشاند، و درواقع آنچه که نهی ازمنکراست مردم را بر آن آگاه کرده وازعقاید باطله واخلاق ناپسندیده و کردار ناشایسته آنها رامنع می‌نمایند، و در مقابل حمایت می کنند کسانیرا که خواهان طریق حق و پیرو مکتب الهی هستند، بلکه دوستان خود را درهر زمان موردلطف وعنایت خاص قرار داده، دراین دنیاآنانرا به نیکوئیها و احسان وادار نموده واخلاق زشت و فاسده را ازآنها دور کرده ودرآخرت هم به اذن خدایتعالی شافع ایشان شده و وعذاب الهی را ازآنان دفع می‌نمایند.

اما آنچه در این معنا بخاطرنگارنده رسیده است آنستکه: وجود مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هم اکنون برای اهل ایمان وپیروان آن بزرگوار در مورد حمایت و دفع شروبدیها ازآنان بسیار مؤثر است، آنانکه حقیقتاً متوجه مراتب عالیه آنجناب هستند و او علیه‌السلام را در مقام ولایت و زمامداری خلق شناخته‌اند باید اطمینان حاصل نمایند که مشمول عنایت ومحبت آن بزرگوار بوده وآنها را ازشر زمانه و از بدیها حفظ می‌نماید و از هرجهت موردحمایت خویش قرار می‌دهد و این معنا راکسانی درك می کنند که در وادی سیر الی‌الله نظر مبارك آنحضرت را بخود جلب کرده باشند.

واصلا می‌توان گفت: که پس ازاستقرار حکومت جهانی مستضعفین در فرمانروائی آن بزرگوارقدرتمند ومستکبری وجودندارد که او علیه‌السلام بخواهد او را از استکبار منع نماید، چون تمام افراد اهل عالم درمقام پیروی از آنحضرت صاحب ایمان حقیقی شده و همه درحمایت و ظل عنایت او قرارخواهند گرفت.

سازمان حمایت ازحقوق بشر !!

با آنکه می‌دانید بعضی از جملات در سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام معانی پیچیده‌ای دارد که گاهی برای فهم آن دقت بیشتری لازم است، همچنان درجمله موردشرح (و الذادة الحماة) که درتفسیر آن آنچه درحد توانائی بود عرضه گردید .

اما دراینجا یك موضوع ، قابل دقت است که آن توجه مردم جهانرا بخود جلب می‌نماید ، و آن تطبیق این معنا با سازمان مدافعان حقوق بشر است ، که امروزه حکومتهای پوشالی وابرقدرتهای خدانشناس به دروغ و حقه‌بازی مردم جهانرا فریب داده وسازمانی بنام حمایت ازحقوق بشرترتیب داده‌اند در حالیکه دیده میشود هم اکنون حقوق تمام مستضعفان جهان را پایمال کرده‌اند و آنهمه جنگ وستیز که درگوشه و کناردنیابراه انداخته‌اندوآنهمه کشتاردسته جمعی که بناحق اتفاق افتاده‌وآنهمه ثروت وذخائرممالك دنیا که بخطر افتاده، وآنهمه حقوق‌حقه که ازمردم جهان ضایع‌شده‌همه‌وهمه را نادیده گرفته واگر گاهی‌هم سروصدائی‌راه بیندازند فقط برای حفظ‌منافع کارگردانان‌آن سازمان است ودر واقع هیچ‌کاری تاکنون برای مردم جهان ومستضعفین انجام نداده وقوهٔ اجرائی هم نداشته‌اند .

هم‌اکنون بوسیله این کتاب شریف بمردم جهان اعلام می‌شود ، تاباشد که رسانه‌های گروهی‌این‌اعلامیه‌را بسمع‌جهانیان برسانند (گرچه‌ممکن‌است‌تا زمان ظهور امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه این امرمیسر نگردد) .ولی کلام حق‌را باید بهروسیله اظهارداشت تا حجت براهل عالم تمام شودوآن اینستکه :

ای مردم جهان بدانید که حامی‌حقوق بشردرپس پرده غیبت است وزمانی در رسد که به اذن خدایتعالی ظاهرشده و پوزه تمام مدعیان دروغین حمایت از حقوق بشر را بخاك مالیده وحکومتی جهانی ازعدل وداد تشکیل داده واز تمام کسانیکه پیرو دین و مکتب الهی هستند حمایت کرده‌و آنانرا که بناحق خود

را حافظ صلح و حامی حقوق بشر دانسته‌اند طرد ودفع نماید (**گویا وضع آشفته جهان چنین انتظاری را هم در بر دارد**) .

واین‌است اشاره بتفسیر فقره مورد شرح که عرض کرد (**و الذادة الحماة**) که خواننده باید به دقت در این معنا توجه نماید .



و اهل الذکر

(و درود بر شما) که اهل قرآن واهل یاد حق هستید !

اهل ـ بمعنی : شایسته ، سزاوار، خانواده ، فامیل ، ساکن دریك مکان و شایسته دریك مقام می‌باشد وقبلا هم دراین معانی توضیح بیشتری داده شد .

ذکر ـ بمعنی : یاد کردن ، بیان کردن ، ثناء ، دعا ، نماز و ورد می‌باشد ، وبعضی گفته‌اند (ذکر) موضوعی‌را گویند که انسانرا ازغفلت و بیخبری‌دوردارد

راغب ، (در مفردات) گوید : ذکر دو معنی دارد ، گاهی بمعنی حفظ و گاهی بمعنی یادآوری است . البته این یادآوری ممکن است بوسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می‌شود) و ممکن است بوسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) .

ذکر ازنظر قرآن چه معنا دارد ؟!

دراین مورد که ائمه هدی علیهم‌السلام اهل ذکر هستند چند موضوع قابل توجه است ، یکی آنکه دانسته شود که ذکر ازنظر قرآن مجید چه معنا دارد ودیگر آنکه انواع و اصناف اذکار چیست ؟ و همچنین اهمیت آن در چه مرتبه است ، البته تمام این مراتب درقرآن مجید تصریح شده است .

در اول بایـد گفت که اطلاق ذکر در قرآن به خود قرآن شده است ، همچنانکه می‌فرماید: س ۱۵ ی۹ ، **انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون** ، مائیم که این ذکر را (قرآن را) نازل کردیم وآنرا حفظ خواهیم کرد ، و همچنین درجای دیگرخطاب برسول اکرم فرمود: س۱۶ ی ۴۴ **وانزلنا الیك الذکر ...** ما این ذکر (قرآن) را برتونازل کردیم تا بیان کنی برای مردم آنچه برای آنان نازل شـده است و باز در جائـی بر وجه دیگر می‌فرمایـد : س ۲۱ ی ۵۰ **و هذا ذکر مبارك انزلناه ....** و این قـرآن ذکـر با بر کتـی است که فرو فرستادیم آنرا ، وآیات دیگری هم دراین موردآمده است که خدایتعالی‌قرآن را بنام ذکر بیان داشته است .

اما در جای دیگر هم در قرآن (ذکر) اشاره بوجود مقدس رسول اکرم شـده است ، همچنان در آیه شریفه که می‌فرمایـد : س ۶۵ ی ۱۰ **قد انزل الله الیکم ذکراً رسولا ....** همانا که فرو فرستاد خدا بسوی شما ذکر را ، رسولی را که بخواند برشما آیات خدا راکه روشن است .

درکتاب عیون اخبارالرضا ، روایت کرده که آن حضرت این آیـه را تلاوت کرد و فرمود : « **الذکر رسول‌الله ونحن اهله** » ذکر رسول خـدا است و ما اهل آن ذکرهستیم .

اکنون شاهد کلام دربندمورد شرح ارتباط مستقیم باآیه شریفه است که ازنظر اهمیت معنا در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در سوره نحل و دیگری در سوره انبیاء که می‌فرماید : **فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** پس بپرسیـد از اهل ذکر اگرچیزی را نمی‌دانیـد ، این آیه تفسیری بتفصیل دارد ولی دراینجا برای اثبات موضوع اکتفا می کنیم به چند روایت که‌درذیل آن آمده است .

در کافی ، بسنـد خود ازعبدالرحمن‌بن کثیر روایت کرده که گفت : به

امام صادق علیه السلام عرض کردم مقصود از آیه **فسئلوا اهل الذکر ....** چیست؟ فرمود (ذکر) محمد صلی الله علیه و آله است وما اهل او هستیم که باید ازما بپرسند.

در تفسیر برهان، ازابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که سئوال شدمقصود ازذکر دراین آیه چیست؟ فرمود قرآن است و آل محمد اهل ذکرند که خدای تعالی دستور فرموده مردم از آنها بپرسند ....

در کتاب عترت در قرآن، درذیل آیه شریفه **او یحدث لهم ذکرا** آورده: معنی (یا پدید آورد برای آنها ذکری را) یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد(ص) وخروج سفیانی است.

بنابراین از آیات قرآنی و روایاتی که در ذیل آنها آمده است معلوم گردید که قرآن ذکرورسول اکرم هم ذکراست پس ائمه‌هدی علیهم السلام بمصداق فقره مورد شرح اهل این دو ذکرند و این معنا می‌رساند که قرآن و رسول و ائمه هدی ازهم جدا نیستند.

قرآن در بارهٔ ذکر واصناف ذکر چه می‌گوید؟

ازمطالبی که گذشت دانسته شد که ائمه‌هدی(ع) (اهل قرآن) یعنی اهل ذکر هستند و اکنون باید ببینیم که قرآن در باره ذکر و مراتب عملی آن چه می گوید، شایدازهمه مهمتراین باشد که‌جائی‌میفرماید: س ۲۰ ی۱۴ **واقم الصلوة لذکری** بپا دارید نماز را برای یاد کردنم، وبرای تأیید این معنا در جای دیگرفرمود: س ۲۹ ی ۴۷ **ان الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر ولذکرالله اکبر**، یعنی؛ همانا نماز باز می‌دارد آدمی را از کارهای ناشایسته ومداومت به‌آن موجب دوام ذکرخدا است وذکر خدا بزرگتر است ازذکرهمه‌چیزها، دراینجا باید گفت اینکه ائمه‌هدی(ع) را اهل‌ذکرنامیده‌اند شاید حالات زندگانی آنانرا درمداومت برنمازوسجده‌های طولانی شنیده‌باشید.

اما فرمان دیگری که ازطرف خدایتعالی درباره ذکر صادرشده آنستکه می‌فرماید : س ۳۳ ی ۴۱ **یا ایهاالذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً** ای اهل ایمان خدا را بسیار یاد کنید ، (**همانطور که ائمه هدی علیهم‌السلام آنی از ذکر خدا غافل نبودند**) ببینید در اینجا خدایتعالی ذکر را محدود نفرموده و اوقاتی برای آن قائل نشده و اشاره می‌فرماید : درهمه احوال و اوقات مرا یاد و بسیاریاد کنید ، واین معنا درآیه دیگرروشن می‌شود که فرمود: س۳ ی۱۹۰ **الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً وعلی جنوبهم ....** آنانکه همیشه در حال ایستادن و نشستن و برپهلو خوابیدن خدا را یاد می کنند (کاملا توجه به راز آفرینش دارند) ....

موضوع دیگراینکه خدایتعالی ازنظر لطف وعنایتی که بربندگان دارد جائی در مقام معاوضه بمثل می‌فرماید : س ۲ ی ۱۵۲ **فاذکرونی اذکرکم** یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و رحمت ، که در این معنا مفسران مطالب گسترده‌ای آورده‌اند .

وخلاصه درجای دیگرخدایتعالی‌اشاره به نتیجه حاصله از ذکرذاکرین نموده و می‌فرماید : س ۱۳ ی ۲۸ **الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئن القلوب** ، یعنی آنانکه گرویدند بخدا و آرام می‌یابد دلهای ایشان بیاد خدا ! آگاه باشید که آرام گیرد دلهای مؤمنان به ذکر خدا .

اما درباب اقسام ذکرچنین گفته‌اند که ذکربرسه قسم است : ذکربه‌دل، ذکربه لسان ، ذکر بسایر جوارح ، ذکربه دل عبارت است از نظر و تفکر در بدایع الهی وجهان‌آفرینش که سبب سکون نفس وطمأنینه قلب است و گفته‌اند که این ذکر سرآمد عبادات است چنانکه رسول اکرم فرمود : (**تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنه**)

اهل عرفان : برآنند که ذکر دل وجان عبارت است از کمال عالم محبت

که آنرا « عشق » خوانند .

ذکر دوم : ذکر به لسان است که عبارت از قائل شدن است به تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار و دعاء و غیر آن که گفته‌اند بهترین آن ذکر ، گفتن « **لااله‌الاالله** » است .

و ذکر سوم : ذکر به‌جوارح واعضاء است ، وآن نمازو روزه وحج وجهاد می‌باشد که همه درمعنای گویای ذکرند .

بنابراین ائمه هدی علیهم‌السلام با بهترین وجهی اهل وعامل تمام این اذکار بوده واین موضوع بقدری نزد آن بزرگواران واجد اهمیت می‌باشد که درسخنان ایشان بسیار بروجوه گوناگون ازذکر خدایتعالی یادآوری شده‌است همانطور که علی علیه‌السلام دردعای کمیل مکرر اشاره به این معانی می‌نماید : **اللهم انی اتقرب الیك بذکرك** درجای دیگر **ان تجعل اوقاتی من اللیل والنهار بذکرك معمورة** ، و در موارد دیگر **و ان تلهمنی ذکرك ـ وسکنت الی قدیم ذکرك لی ـ واجعل لسانی بذکرك لهجاً .**

نگارنده در کتاب شریف (**علی علیه‌السلام وکمیل**) شرح این فقرات را بحد توانائی آورده است وگذشته از این می‌بینیم که امام سجاد علیه‌السلام هم در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند : **اللهم اشغلنا بذکرك** ، خدایا مشغول دار ما را بذکرخودت ، وحتی‌درمناجاتهای پانزده گانه خود مناجاتی‌بنام (**مناجات الذاکرین**) دارد که درآن مضامینی بسیار لطیف آورده ؛ و در مقدمه عرض می کند : بارالها ، اگرقبول‌امرت واجب نبود البته ساحتت را ازذکرخود منزه می‌داشتم ، زیرا ذکر کردن من ، مر تورا بقدر قابلیت من است نه درخور مقام تووامید آنرا هم ندارم که قابلیت من بپایه‌ای رسد که ازعهده تقدیست برآیم ، ونیز چنین ادامه می‌دهد : واز بزرگترین نعمتهائی که نصیب ما ساخته‌ای‌جاری شدن ذکر تواست بر زبانهای ما ، واضافه می کند : بارالها ، ذکر خود را در

خلوت و جلوت ، شب و روز ، آشکار و نهانی ، درراحتی وسختی ، دردل ما انداز وبا ذکر آهسته‌ات ما را مأنوس فرما ....

بنابراین معلوم گردید که ائمه هدی علیهم‌السلام از هر جهت اهل ذکر بوده وحتی‌درسخنان خودهم اهل‌ایمانرا متوجه این‌موضوع پراهمیت کرده‌اند!



واولی الامر

(و درود برشما) ای صاحبان امروفرمان (و ای نگهبانان دین وقرآن) .

معنی ، **اولی** درصفحه ۱۴۵ در شرح جمله **(و اولی الحجی)** گذشت .

معنی، **امر** درصفحه ۲۲۲ درشرح جمله **والمستقرین فی امرالله** گذشت .

اولوا الامر چه کسانی هستند ؟!

از مطالبیکه قبلا گذشت دانسته شد که بعد از رسول اکرم قائم مقام وجانشین آن بزرگواریکی پس‌از دیگری ائمه هدی علیهم‌السلام هستند ، که امر دین و بیان احکام و آنچه بر پیغمبر خاتم تفویض شده برآنان واگذار شده است و بهمین مناسبت خدایتعالی‌اطاعت ایشانرا واجب فرمود ومترادف به اطاعت رسول‌اکرم کرده بلکه به اطاعت خود قرین‌نموده است .

آنان با پیروی از پیامبر اسلام مردم را به امر الهی دعوت کرده و هر فرمانی را که خدایتعالی صادر فرموده ، مأمور اجرای آن بوده‌اند همچنانکه درهمین کتاب درصفحه ۲۴۱ درشرح فقره **(والمظهرین لامرالله ونهیه)** دراین مورد مطالبی آورده شد .

اما ارتباط مستقیم فقره مورد شرح به این آیه شریفه است ؛ که می‌فرماید: س۴ ی ۵۹ **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم ....** اشاره براینکه ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ؛ اطاعت کنید خدا را واطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را ....

صاحبان تفاسیر دراین آیه شریفه درمعنی (**اولی الامر**) بحثهای مفصلی دارند ، چون این موضوع درباره یکی‌ازمهمترین مسائل اسلامی است که‌مسئله رهبری را در بر دارد و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد .

در تفسیر نمونه : نظرات جامعی از بیشترمفسران دراین مورد نقل کرده، و درنتیجه چنین می گوید : همه مفسران شیعه دراین زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از « اولوا الامر » **امامان معصوم** می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی‌درتمام شئون زندگی ازطرف خداوند وپیامبرﷺ به‌آنها سپرده شده است وغیرآنها را شامل نمی‌شود ، والبته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند ، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوا الامرند ، بلکه بخاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر می باشند .

و اضافه می کند تنها تفسیری که از اشکالات مفسرین سالم می‌ماند همین تفسیر ، اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می‌شود کاملا سازگار است ، چون مقام « عصمت » امام او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می کند و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبرﷺ بدون هیچگونه قید وشرطی واجب الاطاعه است .

جالب توجه اینکه ، بعضی ازدانشمندان معروف اهل‌تسنن ازجمله مفسر

معروف (**فخر رازی**) درآغاز سخنش درذیل این آیه ، به این حقیقت اعتراف کرده ، می گوید : کسی که خدا اطاعت او را بطورقطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتماً باید معصوم باشد ، زیرا اگر معصوم ازخطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده وپیروی از او را درانجام خطا لازم دانسته واین خود یکنوع تضاد درحکم الهی ایجاد می کند ، زیرا ازیکطرف انجام‌آن عمل ممنوع است وازطرف دیگرپیروی از اولواالامر لازم است .

دراینکه ائمه‌هدی علیهم‌السلام اولواالامر هستند ، درآیه دیگرهم اشاره به‌آن شده است آنجا که می‌فرماید : س ۴ ی ۸۳ **ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم ....**

اشاره براینکه : اگر برسول‌خدا وصاحبان حکم رجوع می کردند همانا آنان که (قدرت تشخیص کافی دارند) تدبیر کار را بهتر می‌دانستند ، واین آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد ولی شاهد کلام روایاتی است که در ذیل آن آمده ، همچنانکه دربعضی ازتفاسیرآورده‌اند که **امام باقر(ع) فرمود:** کهاهل استنباط وصاحب الامر ، خاندان پیغمبرند .

وعیاشی از امام رضا (ع) نقل نموده که مراد آل محمد می‌باشند که آنها کسانی هستند که امور را از قرآن استنباط می کنند و عارف به حلال و حرام هستند .

در تفسیر برهان آورده : ابن بابویه ، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند : وقتی آیه **اطیعواالله واطیعواالرسول و اولی الامرمنکم** بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌واله نازل‌شد، گفتم یا رسول‌الله ، خدا ورسول‌را شناختیم **اولواالامر** که خداوند اطاعتشان را همراه اطاعت تو قرارداده چه کسانی هستند ؟ فرمود : آنان جانشینان منند ای جابر! وپیشوایان مسلمین پس‌ازمن ، اول ایشان علی‌بن

ابی‌طالب است وپس‌ازوی حسن‌وحسین وعلی‌بن حسین وفرزند علی‌محمدمعروف درتورات به باقر که تو وی را خواهی‌دید ، وقتی دیدی ، سلام مرا به‌اوبرسان ، و سپس صادق جعفربن محمد وبعد موسی‌بن‌جعفر وعلی‌بن موسی ومحمدبن‌علی وعلی‌بن‌محمد وحسن‌بن‌علی وبعد همنام و هم کنیه من که حجت خدا و بقیه او در روی زمین و نزد بندگان است و فرزند حسن‌بن علی ، که خدا بدست وی مشرق ومغرب زمین را خواهد گشود و کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان خواهد شد، به امامت وی کسی پابرجا نخواهد ماند مگر آنکس که خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد .

جابر می‌گوید : پرسیدم؛ یا رسول‌الله آیا شیعه درغیبت اواز وی استفاده خواهند کرد ، فرمود : آری سوگند بکسیکه مرا به پیامبری فرستاده از نور وی روشنائی می گیرند و از ولایت وی در غیبتش منتفع می‌شوند مانند استفاده مردم از خورشید گر چه ابر آنرا بپوشاند ، ای جابر ؛ این از اسرار مخفی خداوند است و از غیراهلش پنهان ساز .

در تفسیر ، المیزان : پس از تأیید این روایت آورده است که : نعمانی از سلیم‌بن قیس الهلالی ازحضرت علی علیه‌السلام روایتی دارد که بهمین معنا است و علی‌بن ابراهیم نیز ازسلیم از آنحضرت روایت نموده ، و روایات دیگری نیز از اهل سنت و شیعه رسیده که از ایشان با نامشان به امامت یاد شده است که در کتاب **ینابیع المودة و غایت المرام بحرانی** آمده است .

ابن شهرآشوب : حسن‌بن صالح از حضرت صادق علیه‌السلام از اولوا الامر سئوال نمود حضرت فرمود : ائمه اهل بیت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند .

از تفسیرعیاشی : عبدالله بن عجلان از حضرت باقر علیه‌السلام در بارهٔ آیه : **اطیعواالله ....** روایت نموده : آنان علی‌بن ابی‌طالب و ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که جانشین پیمبرانند ولی چیزی حلال وحرام نمی‌توانند بکنند .

سخن کوتاه ، آنکه روایات بسیاری درباره اینکه ائمه‌هدی علیهم‌السلام اولی‌الامر هستند که اطاعت آنها واجب شده آمده است زیرا فقط پیشوایان معصوم هستند که ازهر گونه خطا ولغزش و گناهی معصومند و برخلاف احکام و قوانین الهی دستوری نمی‌دهند ؛ خواننده می‌تواند برای اطلاع بیشتر (**بجوامع حدیث**) مراجعه نماید .



و بقیة الله

(و درود) بر باقی گذاشته خدا !! و درود بر باقی ماندگان از سلسله انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام .

بقیه ـ بمعنی : بازمانده ، پاینده وآنچه که ازچیزی باقی گذاشته‌میشود

بقیة الله از نظر ، قرآن مجید !

این جمله ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید: س۴۳ ی۲۸و **جعلها کلمة باقیة فی عقبه ....** این آیه شریفه درپیرو آیه‌ای آمده است که‌خدایتعالی یادآوری می کندآنزمانی را که حضرت ابراهیم به‌پدر و قوم خود گفت : من ازآنچه میپرستید بیزارم بجز آن معبودیکه مرا آفرید که بزودی هدایتم خواهد کرد ؛ سپس آیه اشاره می‌فرماید : که خدایتعالی این‌یکتا پرستی‌را درنسل‌او باقی گذاشت ؛ وآن همان کلمه توحید (**لااله الاالله**) است ، ویا به اعتبار دیگر؛ معناچنین است : که درمیان فرزندان ابراهیم همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بر دین اسلام

ترغیب می‌نموده است .

ازامام صادق (ع) مرویست که مراد (**بکلمة باقیة**) که ابراهیم علیه‌السلام در میان اعقاب خود گذاشته امامت است که تا روز قیامت درمیان ذریه او باقی خواهد بود .

ودراحادیث ائمه علیهم‌السلام ، تفسیراین آیه چنین وارد شده است که : گردانید خدایتعالی امامت و خلافت را « **کلمه دائمی** » در عقب ابراهیم که مراد از آن عقب ؛ آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

از سدی ، که روات خاصه وعامه است منقول است که در تفسیر « **فی عقبه** » گفته : که آنان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند .

بنابراین : باقیماندگان خلفاء وحجج الهیه درروی زمین ازانبیاء واوصیاء گذشته ائمه هدی علیهم‌السلام هستند اما این معنا در آیه دیگری از قرآن بر وجه عالیتری آمده است ، آنجا که می‌فرماید : س ۱۱ ی ۸۶ **بقیت‌الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین** ، باقی گذاشته خدا بهتر است از برای شما اگر ایمان داشته باشید .

درتفاسیر آورده‌اند : باآنکه آیه مورد بحث ، مخاطب قوم حضرت شعیبند ومنظور از « **بقیةالله** » سود وسرمایه حلال ویا پاداش الهی‌است ولی هرموجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد « **بقیةالله** » محسوب می‌شود ، لذا تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ « بقیة الله » اند .

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با دشمن سرسخت خود برای یك قوم وملت باقی‌می‌مانند « بقیة الله» اند، واز آنجا که مهدی موعود علیه‌السلام آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است یکی از روشن‌ترین مصادیق « **بقیة الله** » می‌باشد و از همه به این لقب شایسته‌تر است

بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیمبران و امامان است ، همچنانکه در رابطه به این موضوع در روایات متعددی آمده است که « بقیةالله » تفسیر به وجود « مهدی علیه‌السلام » یا بعضی از امامان دیگر شده است ، از جمله در کتاب **اکمال الدین** ازامام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده : نخستین سخنی که مهدی علیه‌السلام پس از قیام خود می گوید این آیه است **بقیةالله خیرلکم ان کنتم مؤمنین** ، سپس می گوید : منم بقیةالله وحجت وخلیفه او در میان شما ، سپس هیچکس بر اوسلام نمی کند مگراینکه می گوید **«السلام علیك یا بقیةالله فی ارضه»** (۱)

ضمناً ناگفته نماند که بعضی ازمفسران « بقیةالله » را بمعنای رحمت خدا آورده‌اندواشاره به حدیثی کرده‌اند که دروصف ائمه می‌فرماید: **« انتم بقیةالله فی عباده »** یعنی شما ائمه ، رحمت خدا هستید که منت نهاد خدا برخلق خود به این رحمت .

بنابراین فقرهٔ مورد شرح برتمام این معانی مصادیق آن ظاهر است وائمه هدی علیهم‌السلام از هرجهت « بقیةالله » هستند .



و خیرته

و سلام بر برگزیدگان خدا ، و درود بر بهترین انتخاب شدگان او .

خیرة ـ بمعنی : برتر، منتخب ، نیکوکار ، وگاهی بمعنی برگزیده آید مثل **(خیرةالله من خلقه)** که درباره رسول اکرم (ص) است ، وازنظر بعضی از تفاسیر ، بمعنی تخیر است و یا اسم اختیار است که قائم مقام مصدر واقع شده .

(۱) ازتفسیر نمونه ؛ به نقل از تفسیر صافی

انتخاب امام در اختیار کیست ؟!

درمعنای (خیرة) شرحی در بند: **وصفوة المرسلین وعترة خیرة رب العالمین** ، درصفحات قبل گذشت ، و دانسته شد که ائمه هدی علیهم السلام برگزیده خدا ومنتخب دربار ربوبیت بوده‌اند که آنانرا بمنصب امامت و وصایت اختیار نموده است .

چون کسی غیر از خدایتعالی نمی‌داند این مقام را به چه افرادی تفویض نماید و او آگاه است چه کسی شایسته این مراتب است .

وچه خوب این معنا در آیه شریفه اشاره به آن شده است که می‌فرماید: س ۲۸ ی ۶۸ **و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة....** وپروردگار تو می‌آفریند آنچه را که خواهد و برمی گزیند آنچه را که اراده فرماید و از برای کسی اختیاری در امر او نیست (مگر به اذن واراده او جل شأنه) .

در تفسیر ، المیزان : از تفسیر قمی ، در ذیل آیه شریفه آورده : که فرموده‌اند این خداست که امام را اختیار می کند ومردم را نمی‌رسد که امام اختیار کنند .

در تفسیر لاهیجی : آورده ، علی‌بن ابراهیم روایت کرده است : که فرمودند از جمله مصادیق این آیه کریمه امامت است که زمام اختیار آن در قبضه قدرت قادریست که بحکمت ومصلحت هر که را که صلاحیت آن دارد او را به امامت خلایق بر می گزیند و مردم را در آن اختیاری نیست ، زیرا که ممکن است که رأی مردم به جاهلی تعلق گیرد که از آن فسادها در عالم ناشی شود چنانکه شد .

و از آنطرف امام باید عالم وعادل ومعصوم وشایسته باشد وبهیچوجه پیرو هوی وهوس نباشد تا بتواند درحفظ دین و کتاب الهی پایداری نماید و از او خطائی سر نزند ، وغیر از خدایتعالی کسی نمی‌داند که این مقام درشأن کیست ؟ همچنانکه در رابطه با همین معنا در جای دیگر از قرآن مجید آمده است :

س ۶ ی ۱۲۴ **الله اعلم حیث یجعل رسالته** خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد .

در تفسیر نمونه ، در ذیل آیه شریفه آورده است : جانشین پیامبر ﷺ نیز تمام صفات و برنامه‌های او را ، بجز وحی وتشریع دارد ، یعنی حافظ شرع و شریعت است وهم پاسدار مکتب وقوانین او وهم رهبر معنوی ومادی مردم ، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد ، تا بتواند رسالت خویش را بثمر رساند ورهبری مطاع وسرمشقی مورد اعتماد گردد .

وبه همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است وخدا می‌داند این‌مقام‌را درچه جائی قرار دهد نه خلق خدا ونه از طریق انتخاب مردم وشوری !

بنابراین با عطف توجه به کلمه مورد شرح (**وخیرته**) که ائمه هدی علیهم‌السلام برگزیده ومنتخب خدایتعالی هستند ، این معنا روشن می‌شود که تمام انبیاء واوصیاء ایشان برگزیده وانتخاب شده حقتعالی هستند و حکم ایشان براین مقام از دربار ربوبیت صادر شده ، همچنانکه فرمود : س ۳۸ ی ۴۷ **وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار** و همچنین در باره گروه دیگر فرمود : **و کل من الاخیار** ایشان نزد ما ازبرگزیدگان نیکوکارند و هریك ازآنان ازانتخاب شدگانند .

ائمه هدی (ع) همه از اخیارند

هر کسی بر حجت حق شد امام — بی گمان شایستگی دارد تمام
آنکه را خالق دهد بر او زمام — کس نباشد گیرد از او آن مقام
چون بحق دانا بود پروردگار — که کجا منصب گزارد برقرار
باشد اعلم آنکه اندر انتخاب — برگزیند نور حق را از صواب
شد سخن کوتاه لیکن آشکار — روشن آمد این بیان درنزد «زار»

و حزبه

(و درود) بر حزب جاویدان خدا .

حزب، بمعنی : گروه ، طایفه ، جماعت و لشکر آمده است ، و دسته‌ای ازمردم که دارای مرام ومسلك معینی باشند یا جمعیتی که تحت رهبری قائدی درآیند آنرا حزب گویند واحزاب جمع آن است .

حزب الله از نظر ، قرآن مجید !

در اسلام اطلاق حزب‌اللهی به افراد و گروهی می‌شود که در ایمان بخدا در اعلی مرتبه یقین و اعتقاد بوده و دراجرای احکام واوامر الهی در مرتبه‌ای باشند که از گناه و خطا مصون باشند ، بلکه چنان مطیع و منقاد مولا و معبود خود باشند که آنی ازیاد او غافل نمانند وبطور کلی پیرو مکتب حقیقی دین و تسلیم به امر و فرمان حق بوده باشند ، و اگر کسی چنین باشد خود فردی (حزب اللهی) است ،

اما اینکه در این بند از زیارت کلمه حزب خدا را اطلاق به ائمه هدی علیهم‌السلام نموده شاید از آنجهت باشد که آن بزرگواران مصداق کامل این معنا را بخود گرفته و حقیقت مقام حزب‌اللهی را در مرتبه ولایت دریافته‌اند . آنانند که درمرحله اول‌ایمانشان به خداوندد‌رمرتبه اعلای‌یقین است، طاعتشان درحدوالای بندگی‌وشایسته عبودیت درمقام پرورد گاری است،آنان مقربترین افراد در دربار الهی هستند ، از مخصوصان و برگزیدگان درگاه او سبحانه و تعالی می‌باشند ، وبه اذن او بر دشمنان خود غالب وپیروزند ، در دنیا وآخرت رستگارانند ، وخلاصه آنانند که درمقام بالای حزب خدا قرار دارند :

اکنون در رابطه به این معنا باید دانست که قرآن مجید در باره حزب چه گفته است چون هرموضوعیکه سند قرآنی‌داشته باشد مطالب آن دلنشین‌تر است لذا می‌بینیم درآن کتاب دواخطار مهم در باره دوحزب آمده است : یکی حزب شیطان ، و دیگری حزب خدا .

درمرتبه اول در باره آن گروهی است که شیطان برآنان مستولی شده و آنانرا از ذکر خدا غافل ساخته است همچنانکه می‌فرماید : س ۵۸ ی ۱۹ **استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکرالله اولئك حزب الشیطان ، الاان‌حزب الشیطان هم الخاسرون** . اشاره براینکه شیطان برآن گروه مسلط شده پس یاد خدا را از دلهایشان برده ، اینان حزب شیطانند ، آگاه باشید که حزب شیطان زیانکارانند .

آری چنین است هر فرد یا گروهی که از یاد خدا غافل باشندهرجمعیتی که ازمسیر راه حق انحراف حاصل نمایند واز اوامر و فرمان الهی سرباز زنند بلاشك در حزب شیطان داخلند .

جالب اینکه خدایتعالی درجائی می‌فرماید : هر گروهی به آنچه درنزد خودشان است آنرا پسندیده ودل خوش داشته‌اند **(کل‌حزب بمالدیهم فرحون)**

ولو اینکه مسیر آنها در راه باطل باشد وبرای خود آئینی اختیار کنند که مخالف اسلام باشد .

اما در مرتبه دوم : خدایتعالی در دومورد از قرآن مجید ازحزب خود یاد کرده و آنانکه درحقیقت ایمان آورده وداخل درحزب او هستند رستگاری آنها را تضمین فرموده است ورضایت‌کامل‌خود را درباره آنان براین وجه اعلام می‌دارد : س ۵۸ ی ۲۲ **رضی‌الله عنهم و رضواعنه ، اولئك حزب‌الله ، الا ان حزب‌الله هم‌المفلحون** که هم خدا از ایشان خشنود است و هم آنان از خدا راضی هستند ، آگاه باش که حزب خدا رستگارانند .

علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه شریفه گفته است (اولئك حزب الله) یعنی (الائمة اعوان الله) و اینکه کلمه حزب‌الله را در این آیه تکرار فرموده ازآنجهت است : تا کلام جنبه یك مثل معروف بخود بگیرد .

موضوع دیگری که درمورد (**حزب الله**) قابل‌توجه است آنستکه خدای تعالی‌اشاره به پیروزی حزب خود کرده ومی‌فرماید : س ۵ ی۵۶ **ومن یتول‌الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون** یعنی کسانیکه ولایت‌خدا وپیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند پیروزند ، زیرا حزب خدا پیروز است .

در تفسیر لاهیجی آورده ؛ مراد از (والذین آمنوا) دراین آیه **علی بن ابیطالب** علیه‌السلام است .

از آنجا که این آیه شریفه با مسائل کلی در هر دوران ارتباط دارد و موضوع پیروزی اسلام را با اهل کفر دربرمی گیرد ، وبخصوص در عصرحاضر توجه بیشتری براین امر معطوف شده است لذا مطالب مختصری را که تفسیر نمونه دراین مورد آورده است متذکر می‌شویم .

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که قبلا اشاره شد ، یعنی (**سرپرستی و رهبری وتصرف**) دیده می‌شود زیرا تعبیر به « حزب‌الله » و « غلبه آن » مربوط به حکومت اسلامی است نه یك دوستی ساده وعادی و این خود می‌رساند که ولایت درآیه به معنی سرپرستی‌وحکومت وزمامداری اسلام ومسلمین است ، زیرا درمعنی حزب یك نوع تشکل وهمبستگی واجتماع برای تأمین اهداف مشترك افتاده است .

باید توجه داشت که مراد از (**الذین آمنوا**) در این آیه همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی‌است که درآیه قبل‌با اوصاف معینی‌به اواشاره شده‌است.

آیا موضوع پیروزی (**حزب الله**) که دراین آیه به‌آن اشاره شده ، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود ؟

شك نیست که اطلاق آیه دلیل برپیروزی مطلق آنها درتمام جبهه‌ها است وبراستی اگر جمعیتی جزء حزب‌الله باشند یعنی ایمان محکم وتقوا وعمل‌صالح واتحاد وهمبستگی کامل‌وآمادگی کافی‌داشته باشند بدون تردید درتمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود ، **و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند دلیل آن روشن است زیرا شرایط عضویت درحزب الله که دربالا اشاره شد دربسیاری از آنها دیده نمی‌شود** ؛ وبهمین دلیل قدرتها ونیروهائی را که برای عقب نشاندن دشمن وحل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنندغالباً برای تضعیف یکدیگر بکار می‌برند .

بنابراین اگرتمام افراد که خود را حزب اللهی می‌دانند درحقیقت مطیع امر وفرمان خدا ورسول بوده و درپیروی از رهبران عالیقدر و ائمه هدی علیهم‌السلام که مصادیق حزب اللهی در شأن آنان ظاهر است ،کاملا کوشا بوده باشند پس باید انتظار پیروزی و رستگاری را در دوجهان داشته باشند !!



و عیبة علمه .

وسلام برنگهداران مخزن علم و دانش خداوند .

عیبه ـ بمعنی : صندوق ، مخزن ، گنج ، ظرف ، جامه دان و گاهی بمعنی محل نگاهداشتن اشیاء نفیس است .

اگردر کلمه عیبه، معنا را را مخزن بگیریم اشاره براینستکه ائمه هدی علیهم‌السلام مخزن علوم الهیه بوده واسرار دانش او سبحانه درنزد ایشان سپرده شده است ، واین‌لازمه امور ولایت و وصایت است که (ولی) بایدحافظ‌ونگهبان

علوم ودانش الهی باشد تا بتواند رسالت خود را درامر ولایت انجام دهد وهریك از پیروان خود را به اندازه ظرفیت خودشان ازفیض آن علوم بهره‌مند نماید.

بعضی از خردمندان (عیبه) را به معنی جایگاهی گرفته‌اند که در آن اشیاء گرانبهائی مخزن گرفته باشد که هر چه بخواهند از آن اشیاء بردارند نقصانی در آن به وجود نیاید، واین معنا درفقره مورد شرح شاید اشاره به علم ارادی ائمه معصومین علیهم‌السلام باشد که هرچه بخواهند می‌توانند بر اسرار علوم آگاهی حاصل نمایند، وبه مجرد اراده کردن برای دانستن هرچیزی برآن علم واقف گردند.

ونیزدرمعنای وسیع این واژه اگر(عیبه) را به معنی‌راز گاه وجای پنهان بگیریم می‌توان گفت که مصداق آن در فقرهٔ مورد شرح بسیار روشن است، یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام رازگاه اسرار الهی بوده و محل نگهداری علوم پروردگاری هستند.

و دراین معنا بطور تفصیل شرحی در فقره (**وخزان العلم**) درصفحه ۴۷ گذشت و دراینجا ضرورتی برای تکرارنیست.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

ما ولی امر خدا و گنجینه علم خدا
و رازدار وحی هستیم
(از اصول کافی)

و حجته و صراطه

(وسلام بر ائمه‌هدی) که دلیل وراهنما درمقام سیر الی‌الله هستند !

صراط ـ بمعنی‌راه وطریق است ، طبرسی‌فرموده است : بمعنی راه آشکار درالمیزان آمده است : صراط وسبیل وطریق قریب المعنی‌اند .

دربند مورد شرح در اینکه ائمه هدی علیهم‌السلام حجت الهی هستند در شرح فقره **وحجج الله علی اهل الدنیا ....** در صفحه ۱۶۲ مطالبی گذشت ، ولی در اینجا اگر توجه دقیقی به زیارت مخصوصه امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه حاصل شود گسترش ابعاد این معنا بخوبی روشن خواهد شد ، آنجا که زائر عرض میکند : **السلام علیك یا حجةالله علی من فی‌الارض والسماء ، اشهد انك الحجة علی من مضی ومن بقی** ، اشاره براینکه سلام برتوای آقا که‌حجت خدا هستی بر هر که در روی زمین و آسمان است و گواهی می‌دهیم که توئی حجت و دلیل قاطع خدا بر آنانکه در گذشته‌اند و آنانکه باقی مانده‌اند .

چگونه شأن ومقام آن بزرگوار درنزد خدایتعالی دراین بند از زیارت آشکار شده است که دیگر احتیاج به هیچگونه تفسیری ندارد .

اکنون درپیرو این جمله از زیارت باید توجه داشت که معنی « صراط » ازنظرقرآن مجیدچیست ؟ چون این‌موضوع تاحدی واجد اهمیت است‌همچنان که در دو مورد دیگر در همین زیارت در شأن این بزرگواران آمده است : **و ادلاء علی صراطه** ونیزدرجای دیگر**انتم الصراط الاقوم** که آنان راهنمایان طریق حق بوده وسالکان الی‌الله در راه مستقیم وپایدار می‌باشند .

معنی صراط از نظر ، قرآن مجید !

در این کلمه از زیارت که اشاره شده است ، ائمه هدی راه خدایتعالی هستند (**وصراطه**) در اول باید دانست که راه خدایتعالی چیست ؟

قرآن مجیددر آیات بسیاری‌این‌راه را راه‌مستقیم اطلاق کرده است ، همچنانکه در جائی می‌فرماید : س ۶ ی ۱۲۶ و **هذا صراط ربك مستقیماً** .... این راه راست پروردگار تو است (که در آن اشاره به اسلام و قرآن شده است) .

و ازطرف دیگر خدای تعالی پایه واساس راه راست خود را بریك معنای اصولی نهاده و در چند مورد اشاره می‌فرماید : که راه راست این است که مرا عبادت و پرستش نمائید : **و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم** مرا بپرستید که راه راست همین است ، و در جای دیگر می‌فرماید : س ۳ ی ۵۱ **ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم** خداوند پروردگار من وشما است پس اورا بپرستید (که تنها راه راست همین توحید ویکتا پرستی است) .

از بررسی آیات در این مورد چنان نمودار است که مقصود از صراط مستقیم همان پرستش خدایتعالی و پیروی از دین و آئین الهی است که تمام پیمبران را خدایتعالی براین‌صراط هدایت فرموده چنانکه دربارهٔ ایشان برسول اکرم فرمود : **انك لمن المرسلین علی صراط مستقیم** همانا که تو ای محمد ازجمله فرستاده شدگانی که آنها براه راست بودند **(یعنی : علی صراط مستقیم متعلق به مرسلین است)** که همه‌آنها را خدایتعالی به آن راه هدایت فرمود بطوریکه در جائی هم اشاره می‌فرماید : س ۶ ی ۸۷ **و من آبائهم وذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم** که خدایتعالی از ذراری انبیاء وفرزندان ایشان‌افرادی‌را برگزید وهدایت کردآنانرابراه‌راست.

و شاید اهمیت معنا در آن باشد که خدایتعالی در اولین سوره از قرآن

بندگان خود را دستور می‌دهد که از او بخواهند آنانرا به راه راست هدایت کند ، راه آنهائیکه نعمت بر آنها ارزانی شده است : **اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم** همان راه انبیاء عظام همان راه رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام .

در بعضی از تفاسیر آمده است که مراد ازصراط مستقیم علی‌بن ابیطالب و معرفت او علیه‌السلام است .

علی‌بن ابراهیم : ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود : (بخدا ما صراط مستقیم هستیم) ،

در تفسیر لاهیجی : در ذیل آیه شریفه : **وهدوا الی صراط الحمید** از ابی جعفر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود : بخدا قسم (**صراط حمید**) ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام است ، که شما درآنید وقبول گردید .

اما موضوع مهمی که درشرح این بند از زیارت قابل‌توجه است ، اشاره بروایتی است که در تفسیر ، المیزان آمده و می گوید : «**در معانی**» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده «**صراط مستقیم**» راه بسوی معرفت خدا است ، و آن دو صراط‌است یکی‌صراط‌دردنیاویکی‌درآخرت، اماصراط دردنیا امام‌واجب‌الاطاعه است ، کسیکه او را بشناسد و از راهنمائی او پیروی کند درآخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد و کسیکه او را در دنیا نشناسد در آخرت پایش لغزش پیدا کرده درآتش دوزخ هلاك خواهد شد .

البته این روایت ارتباط مستقیمی به آیه شریفه دارد ، که می‌فرماید : س ۱۹ ی ۷۱ **وان منکم الا واردها کان علی ربك حتماً مقضیاً ....** اشاره بر اینکه همه شما وارد دوزخ می‌شوید که این امری حتمی و فرمانی قطعی از پروردگار است ، سپس آنانکه تقوا پیشه کردند از آن رهائی می‌یابند و ستم ـ کاران درآن بزانو در آیند .

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که معنی صراط را در رستاخیز روشن می‌نماید و تعبیر پرمعنائی که دربارهٔ پل صراط که بر روی دوزخ کشیده شده در روایات آمده است ، ولی در اینجا اشاره به یکی از آن روایات می کنیم که در بیشتر از تفاسیر متذکر شده‌اند .

از جابربن عبدالله انصاری : چنین نقل شده که شخصی از او دربارهٔ این آیه پرسید ، جابر با هردوانگشت به دو گوش خود اشاره کرد و گفت : مطلبی با این دو گوشم ازپیامبر(ص) شنیدم که اگر دروغ بگویم هردو کر باد ؛ وآن اینکه فرمود : ورود دراینجا بمعنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می‌شود، آتش دربرابرمؤمنان سرد وسالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود تاآنجا که آتش (یاجهنم) از شدت سردی فریاد می کشد ، سپس خداوند پرهیزکارانرا رهائی می بخشد وظالمان را درآن ذلیلانه رها می کند .

اکنون با توجه به این آیه دیگر که می‌فرماید : **ان ربك لبالمرصاد** روایتی‌را که در بعضی‌ازتفاسیر آمده متذکرمی‌شویم، وآن اینکه؛ امام‌صادق(ع) فرمود : مرصاد پلی است بر صراط که هیچ بنده نمی‌تواند باداشتن مظلمه‌ای از دیگری از آن پل عبور کند .

حاصل‌آنکه **در معانی** ازامام سجاد علیه‌السلام روایتی‌نقل کرده که می‌فرماید: میان خدا وحجت او هیچگونه حجابی نیست وخدا از اومستوری ندارد ، مائیم درهای وجود خداوند ، مائیم صراط مستقیم ، مائیم مخزن علم او ، مائیم ارکان توحید ومحل سر او .

بنابراین‌معلوم گردید که ائمه هدی (ع) درهردوجهان راه مستقیم‌بسوی رحمت الهی وبسوی طریق بهشتند ، آنانکه دردنیا درخط‌آن بزرگوارانند در آخرت هم از همان خط وصراط آنها بدون لغزش عبور خواهند کرد .

و نوره و برهانه و رحمةالله وبرکاته

وسلام بر نور پرفروغ وحجت روشن الهی که رحمت و برکات خدا برآنان باد

نور ـ بمعنی : روشنائی ، فروغ ، فروز وشعاع است .

برهانـ بمعنی : دلیل قاطع ، حجت روشن، بیان حجت وبهر گونه دلیل محکم ونیرومند که موجب روشنائی مقصود شود برهان گویند .

معنی نورظاهر و نورباطن چیست؟

دراول بایـد در معنای نور گفت : که بطور کلی نور ، بردوقسم است یکی حسی ودیگری حقیقی ، یکی در مقام ظاهراست و دیگری در مرتبه باطن ، اما معنی حسی وظاهری همان روشنی وفروغ ودرخشندگی‌است که چشم آنرا دریافته و درپرتو آن اشیاء دیده می‌شوند ، ولی نور باطن همان نورحقیقی ومعنوی است که قائم بذات پروردگار عالم بوده و ازپرتوآن کائنات را روشنی بخشیده است ، وآن نور مشترك است درتمام مراتب انوار .

نگارنـده ، این‌موضوع را در کتاب « **معارف الهی** » درتفسیرآیه شریفه **الله نورالسموات والارض ....** شرحی بتفصیل آورده است و همچنین در همین کتاب شریف در شرح فقره ، **ومصابیح الدجی** در صفحه ۱۳۴ مطالب مختصری گذشت .

اما درفقرهٔ مورد شرح‌بحث ما دراین‌مورداست که ائمه‌هدی علیهم‌السـلام « **نورالهی** » هستند که تمام عالمرا بنور علم و هدایت روشن کرده‌اند و قلوب اهل ایمانرا بنورمعرفت منور ساخته‌اند ، ازپرتو نور آن بزرگواران است که مردم ازتاریکی وضلالت جهل ونادانی رهائی یافته ودرمسیر دین وایمان بسوی

معرفت الهی قدم برمی‌دارند .

واین معنا بسیار گسترده است که حتی ازنظر اهمیت در همین زیارت این موضوع با بیانات گوناگونی تکرار شده است همچنان به سیاق کلام در این فقرات توجه نمائید : **و انتجبکم لنوره ـ و نوره و برهانه عندکم ـ و ان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة ـ خلقکم الله انواراً ـ و تمام نورکم ـ وانتم نورالاخیار ـ واشرقت الارض بنورکم ـ کلامکم نور** ، و دراین باب اخبارورروایات بسیاری است که درهمین‌بخش به بعضی‌از آنها اشاره خواهیم کرد.

ائمه هدی علیهم‌السلام نورالهی هستند !

در این بند از زیارت برای روشن شدن این معنا که ائمه هدی علیهم‌السلام « نور الهی هستند » باید به‌آیات مربوطه قرآنی و روایاتی که در ذیل آنها آمده است توجه دقیقی مبذول داشت ، در اینجا که عرض میکنند : **(ونوره وبرهانه)** ، شاید ارتباط مستقیم این فقره از زیارت به آیه شریفه‌ای باشد که ذکر هر دو کلمه درآن آمده است، آنجا که‌می‌فرماید: س۴ ی۱۷۴ **یا ایهاالناس قدجائکم برهان‌من‌ربکم وانزلنا الیکم نوراًمبینا**، ای مردم دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی برای شما فرستادیم .

در تفسیر نمونه ، آورده : برهان به عقیده بعضی از دانشمندان بمعنی سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را برای شنونده نورانی و آشکار وسفید می کند به‌آن (برهان) گفته می‌شود .

منظور از برهان درآیه فوق چنانکه جمعی ازمفسران گفته‌اند وقرائن گواهی می‌دهد ، شخص پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است ومنظور ازنور قرآن مجید است که درآیات دیگرنیز از آن تعبیر بنور شده است .

دراحادیث متعددی که ازطرف اهلبیت علیهم‌السلام درتفاسیر **نورالثقلین** و**علی‌بن ابراهیم** و **مجمع‌البیان** ، بما رسیده برهان به پیامبر (ص) تفسیر شده

و نور به علی علیه السلام ، این تفسیر با تفسیری که قبلا گفتیم منافات ندارد ، زیرا ممکن است ازنورمعنی‌وسیعی اراده شود که هم قرآن وهم امیرمؤمنان علی(ع) را که حافظ قرآن ومفسر ومدافع آن بوده در بر گیرد .

در بعضی ازتفاسیردیگر آمده است که (**برهان**) محمدصلی الله علیه و آله است ومراد از **نوراً مبیناً** نور ولایت وخلافت وامامت علی‌بن ابیطالب است واین مروی از حضرت صادق علیه السلام است .

در تفسیر لاهیجی : در ذیل آیه شریفه دیگر که می‌فرماید: س ۵ ی ۱۵ **قدجاءکم من‌الله نور و کتاب مبین** آورده است ،آن نوریکه ازجانب‌خدایتعالی آمد و دفع کننده ظلمت وجهالت است درنزد بعضی نور محمدی است .

وعلی‌بن‌ابراهیم درتفسیرخود گفته‌است که مراد از« **نور** » امیرالمؤمنین وائمه معصومین‌علیهم‌السلام‌اند، که‌بنابرمؤدای‌حدیث « **انا وعلی‌من نورواحد**» مرجع هر دو معنی یکی است .

دراصول کافی درذیل آیه شریفه : **واتبعوا النورالذی انزل معه** ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: **النور فی‌هذا الموضع علی امیرالمؤمنین والائمة صلوات‌الله علیهم** که دراینجا « نور » ائمه هدی علیهم السلام هستند .

بنابراین روایت معنای‌آیه چنین می‌شود ،آنانکه به پیامبرایمان‌آوردند و از نوری که با او نازل شد (قرآن) پیروی کردند (و یا از رسول و ائمه هدی پیروی کردند) آنان رستگارانند .

صاحب تفسیرلاهیجی می گوید : حقیقت هر دو بیك معنی برمی گردد زیرا که امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم السلام قرآن ناطقند .

در تفسیر نمونه : آورده است ، البته در روایات متعددی می‌خوانیم که نوربشخص امیرمؤمنان علی علیه السلام یا همه ائمه تفسیرشده است ، ولی روشن است که این تفسیر ازقبیل ذکر بطون آیات است ، چون می‌دانیم قرآن علاوه بر

معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به « **بطون قرآن** » تعبیر می‌شود ، این که گفتیم روشن است که این تفسیرها مربوط به بطون قرآن است دلیلش این است که در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند .

همچنان در آیه شریفه که می‌فرماید : س ۶۴ ی ۸ **فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا ...** یعنی پس ایمان بیاورید به خدایتعالی و برسول او و به آن نوری که فرو فرستادیم ما آنرا (مراد ازاین نور ، قرآن است که برای پیغمبر نازل شده است) .

ولی در ذیل این آیه شریفه درتفسیر لاهیجی آورده است : تفسیر نور به قرآن صامت موافق تفاسیر مشهوره بین‌العوام است ، واما بنابر تفسیر ، اهل‌بیت طیبین وطاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین مراد از « نور » قرآن ناطق است که آن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین هستند چنانچه **ابوخالد کابلی گوید :** که ازحضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام معنی « **والنورالذی انزلنا** » را پرسیدم حضرت فرمود : ای اباخالد : بخدا قسم که **مراد از نور در این آیه امامان از آل محمد صلوات‌الله علیه و آله هستند** که امامت آنها ثابت است تا روز قیامت و ایشان نور خدایتعالی هستند که خدا ایشان را فرو فرستاده ، **وبخدا قسم که ائمه معصومین نور حقتعالی‌اند در آسمانها و درزمین** ، و بخدا قسم ای اباخالد که هرآینه نور امام در دلهای مؤمنین روشن‌تر است از نور آفتاب تابان در روز و این امامان بخدا قسم که روشن می کنند دلهای مؤمنین را ، ومی‌پوشاند خدایتعالی روشنی ایشانرا ازجمعی که نمی‌خواهند ، پس تاریك می‌سازد دلهای آنها را وپیوسته درحجاب شبهه وشکوك مستور مانند .

این روایت در اصول کافی هم درباب « **ان الائمة نورالله** » قریب برهمین مضمون آمده است .

واکنون به روایات دیگری که در ذیل آیات دیگر در تفاسیر آمده توجه نمائید : س ۹ ی ۳۲ **یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم ویأبی‌الله الا ان یتم نوره ....** می‌خواهند نورخدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جزاین نمی‌خواهد که نور خود راکامل کند ، دراحادیث اهلبیت علیهم‌السلام وارد شده که مراد از « نور » ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام ومراد از « اتمام نور » انتشار ولایت اوست درقلوب اهل ایمان .

ابو بصیر گفت : من ازحضرت صادق علیه‌السلام تفسیراین آیه پرسیدم ؛ حضرت فرمود : بخدا قسم که تأویل این آیه هنوزنازل نشده وتحقق نیافته ، گفتم قربانت شوم کدام وقت تأویل‌این آیه تحقق‌خواهد یافت ؟ فرمود : وقتیکه قائم آل‌محمد صلوات‌الله علیه ظاهر شود ، واگرخدایتعالی خواهد ، پس چون قائم بیرون‌آید نه می‌ماند کافری ونه مشرکی مگر آنکه مکروه می‌دارد خروج آنحضرت را و از همین جهت است که در زیارت آن بزرگوار می گویند : **السلام علیك یا نورالله الذی لایطفی** ، سلام برتوای نورخدا که خاموش نشود .

ودرآیه دیگر که می‌فرماید : س۳۹ ی۲۲ **افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نورمن ربه ....** یعنی کسیکه گشاده کرد خدایتعالی سینه او رابرای قبول اسلام پس او برنور معرفت وهدایت است ازجانب پروردگار خود .

علی‌بن‌ابراهیم‌درتفسیرخودآورده است: **نزلت هذه الایة فی امیرالمؤمنین،** این آیه درشأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است .

در ذیل آیه شریفه دیگرآمده است : س ۱۰ ی ۵ **هوالذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً ....** یعنی ، اوست که گردانید آفتاب را روشنائی و ماه را روشنی ـ **در روضهٔ کافی** از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که حق سبحانه و تعالی مثل زده محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را به آفتاب و وصی اوعلی مرتضی را بماه که وصی کسب علوم و حقایق از پیغمبر می کند چنانچه قمر کسب نور

از شمس می‌نماید .

با آنکه قبلا مطالبی در باره « صراط » در رستاخیز گذشت ولی در اینجا لازم است که گفته شود سالکان این طریق باید با روشنائی خاصی از آن عبور کنند ؛ همچنانکه فرمود : س ۵۷ ی ۲۸ **ویجعل لکم نوراً تمشون به ....** اشاره است براینکه تا بگرداند برای شما نوری را که بسبب آن برصراط بگذرید و به بهشت برسید .

در کتاب کافی با توجه به اول آیه شریفه : ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از کفلین در اول آیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام‌اند ، ومراد از نور امامی که به‌آن اقتدا کنند ، این حدیث را علی‌بن ابراهیم نیز در تفسیر خود آورده است

در تفسیر ، المیزان : در ذیل آیه شریفه .... **نورهم یسعی بین‌ایدیهم و بایمانهم ....** از کتاب کافی روایتی ازصالح‌بن سهل همدانی آورده که گفت : امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود : اینان امامان مؤمنین هستند که در روز قیامت ، نورشان در جلـو پای اهل ایمان و طرف راست آنها بحرکت در می‌آید .

و درنسخه‌ای دیگر آمده است که خود امامان جلو پای مؤمنین و طرف راست آنان بحرکت در می‌آیند وبا نور خود راه مؤمنین را روشن می کنند تا آنانرا به منزلهای اهل بهشت برسانند .

حاصل آنکه : **ومن لم یجعل‌الله له نوراً فماله من نور** ، کسیکه خدای تعالی ازبرای او مقرر نکرد و نگردانید نوری یعنی امامی از فرزنـدان فاطمه سلام‌الله علیها پس نیست از برای او امامی که در روز قیامت بوسیله آن امام‌به بهشت رود وهر کس‌بایدتوفیق متابعت ازامام زمان‌خود را ازخدایتعالی بخواهد تا بشرف این هدایت نائل آید .

سلام بر ائمه هدی (ع)

هر دم از نیکو رخان آید پیام — که رسان براحمد و آلش سلام
بر همان نیکان که بس والاتبار — صاحب الامرند و صاحب اختیار
رهبران راه حق در هر طریق — داعی هر خفته در خواب عمیق
رشتهٔ آنان بود حبل المتین — حجت بر حق همه روی زمین
سید و آقا و سرور در جهان — خلق عالم را گرفتندی عنان
حامی قرآن و دین و اهل راز — دافع از هر ماجرا پرسوز و ساز
من چه گویم که ندانم رمز کار — شأن آنان تا چه حدی آشکار
ذکرشان باشدچوذکر کردگار — هر که داند این ، بود دل بیقرار
در صراط حق ، براهی مستقیم — در ره دین و شریعت بس علیم
اهل ذکر و اهل تقوا اهل حال — وصفشان ظاهر چنان بی‌قیل‌وقال
نورشان از نور حق باشد عیان — پرتو افکن شد بعالم در جهان
همچنان باقی ز نسل انبیاء — در مثل باشد برون نور از ضیاء
لیکن آن نوری که گفتم درمثال — نور حق باشد همان نور جمال
این اشاره باشد از من در بیان — تا زنم پس پرده از سر نهان
گویم اصلا کس نداند نورچیست — تا بگوید نورحق در شأن کیست
باز گویم مطلبی با صد دلیل — که عیان درنزد سالك این سبیل
هر که‌خواهدره‌بگیردسوی‌دوست — راه مشتاقان فقط تنها نکوست
من‌چنین گویم دما دم بعد ازاین — رحمت حق جمله بر آنان قرین
سری‌اندراین‌سخن‌باشد که«زار» — در کلام خود برد هر دم بکار

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له کما شهدالله لنفسه و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه لا اله الا هوالعزیز الحکیم .

گواهی می‌دهم که نیست معبود برحقی جز خدای یکتا و یگانه که برای او شریك وانبازی نیست ، همچنانکه اوخود گواهی داده است برای خود و گواهی داده‌اند بر او فرشتگانش (ونیز) صاحبان دانش از خلقش بر این گواهند که نیست معبود برحقی جز او که عزیز وحکیم است .

شهود وشهادت ـ بمعنی: حضور ومعاینه واقرار است ومشاهده را معاینه گفته‌اند و شاهد هم ، بمعنی گواه و حاضر است .

عزیز ـ بمعنی: شریف، محبوب ، گرامی ، گرانمایه، ارجمندوبزرگوار و محترم است .

حکیم ـ بمعنی : دانا ، صاحب حکمت ، محکم‌کار ، وحکمت کرداراست و درقاموس قرآن‌آمده : حکیم کسی‌است که‌کارها را محکم واستوارانجام‌دهد.

گریز درکلام از مرتبه سلام تا مقام ربوبیت !!

دراین بند از زیارت پس ازذکر درود وتحیت به ائمه هدی علیهم‌السلام باآن اوصافی که شأن آن بزرگواران را بمقام والائی رسانیده است ، سپس زائر بر وجه اقرار بیك حقیقت غیر قابل انکار در کلام خود گریز زده ودر واقع تجلی مرتبه توحید را درمقام ولایت و امامت آشکار کرده است و گواهی می‌دهد براینکه : نیست معبودی بجز خدای یکتا که تنها او سزاوار پرستش است ، واین گریز در کلام شاید از آن نظر باشد که چون درخلال این زیارت مقام اولیاء برحق درحد شایسته‌ای بمراتب بالا رفعت داده شده و مرتبه جلال و

کمال آن بزرگواران درمقامات عالیه‌ای ستوده گردید، لذا چه‌بسا برای بعضی از ساده دلان که حقیقت معنای امامت را درك نکرده‌اند موجب غلو گردیده و درمرحله افراد غالی قرار گیرند.

ازاینجهت زائر درائناء سلام به پیوست مدح وثناءآن بزرگواران ناگهان این توهم را شکسته و مرتبه پروردگاریرا نسبت بمقام انبیاء و اولیاء تفکیك کرده وچنین می‌رساند که تمام مخلوقات اعم ازبنده خاص خدا درمقام عبودیت وتنهاخدایتعالی‌درمرتبه ربوبیت والوهیت است‌وشایسته نیست کسی‌مقام ایشان‌را بمرتبه ربوبیت رسانیده‌وازاین‌طریق‌غلو نماید، همچنانکه‌ازخودآن بزرگواران هم وارد شده که فرمودند: (**نزلونا عن الربوبية وقولوا فينا ماشئتم** «۱») یعنی‌ما را ازمرتبه ربوبیت تنزل دهید سپس هرچه خواستید درحق‌ما بگوئید.

بنابراین زائر از توجه به ارسال درود با اوصاف مذکوره با یك جهش خاص.در کلام التفات‌بمقام ربوبیت کرده وگویا دیگرهیچ چیزرا درعالم‌وجود مؤثر نمی‌داند.

و از طرف دیگرچون اقرار بکلمه توحید خود اصلی از مراتب فوز و رستگاری است ولازمه تثبیت ایمان درقلب جاری کردن این کلام برزبان‌است لذا زائر که خود را درمحضر مبارك امام علیه‌السلام می‌بیند وبر او حتم است که‌آن بزرگوار کلام اورا می‌شنود اقراربوحدانیت خدا کرده و اورا براین امر گواه می گیرد تا آنکه در آن روز که گواهی شهود لازم است او هم چنین گواهانی عادل وبا شخصیت همچنان ائمه اطهارداشته باشد، چه گواهانی‌بزرگ ومحترم، آقا وعزیز که بلاشك شهادت آنان درپیشگاه مقدس الهی پذیرفته خواهد شد.

نقل می کنند که یکی از انبیاء در بیابانی می گذشت، چند سنگ ریزه از زمین برداشته ودرمقابل در دست خود قرار داد وبااشاره بر آنها عرض کرد:

(۱) ـ مأخذ این روایت ازشرح علامه‌شبستری است.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و آنها را بر این بیان شاهد گرفت (یعنی اینچنین بکلمه توحید اقرار کرد و آنها را براین امر گواه گرفت).

البته این معنا چندان قابل تعجب نیست که چگونه آن بزرگوار شیء غیر ذی روحی را شاهد قرار داده، چون با آن عوالم خدا جوئی که در تمام اشیاء است وباآن شعور باطنی که همه چیز درمقام تسبیح وتقدیس ازپروردگار عالم هستند واز ذکر اوغافل نیستند، لذا آن بزرگوار خواسته است گواهانی برای خود در این امر داشته باشد که این خود رمزی از اسرار است، و الا خدایتعالی برهمه چیز بهترین گواه است.

حال اگر چنین باشد که سنگ ریزه گواه بر خداشناسی شخص موحد بوده باشد چه خوب که آدمی بهترین خلق‌خدا را که خود **دعاة الی‌الله** هستند بر این امر گواه گرفته و در محضر آنها اقرار بکلمه توحید نماید که اشاره بفرموده یکی‌ازآن بزرگواران هر کس درداخل‌حصاراین کلمه **«لا اله الا الله»** قرار گرفت ازعذاب الهی ایمنی‌خواهد یافت.

هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست !!

آری چنین است: این کلامیست که خدایتعالی خود مکرر بروجوه گوناگون درقرآن مجید آورده است واساس آفرینش برهمین کلام پایه ریزی شده است که گویا مطلب دیگری در عالم وجود ندارد و هرچه گفته شود بازگشت آن برهمین معنا است، آنانکه به‌آیات قرآنی توجه دارند دریافته‌اند که کلام توحید و شهادت بیکتائی خدایتعالی از بزرگترین مسائل است که اصل‌خلقت بندگان برای همین شناسائی است که دراول بدانند خدائی هست و درثانی اویکتا ویگانه است.

باآنکه او را سبحانه و تعالی به هزار نام و صفات خوانده‌اند، که رحمن

ورحیم وحلیم و کریم و غفور و دود و غیره است همه دراین معنامتحد است که **الله لا اله الا هو ! همه درنام جلاله الله خلاصه شده است** که این نام شریف از نظر اهمیت بزرگترین رقم از ذکر اسامی خدایتعالی در قرآن است و در ۳۰۲۷ مورد خدایتعالی‌خود را به این نام نامبرده ودرخلال آنها مکرر بروجوه گوناگون گواهی می‌دهد بر اینکه : **الله لا اله الا هوالحی القیوم** نیست معبودی جزخدای یگانه که زنده وپاینده است ، وبروجه دیگر ؛ **الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی ....** نیست معبودی مگرخدا که ازبرای او نامهای‌نیکو است، وهمچنین به آیات‌دیگرقرآنی‌توجه نمائید: **هوالله الذی لا اله الاهوعالم الغیب والشهادة هوالرحمن‌الرحیم، هوالله‌الذی لااله‌الاهوالملك‌القدوس... هوالله الخالق البارىء المصور....** نیست خدائی‌مگراو که دانای نهان‌وآشکار است ، اوست‌خدائی که نیست معبودی مگراو که پادشاه ملك‌جهان وعالم هستی ومنزه از هرعیب ونقص است ایمن گرداننده و نگهبان و عزیز وبزرگوار است آفریننده وپدیدآورنده وصورت بخش است ....

و خلاصه با بیانات دیگر می‌فرماید : **و الهکم اله واحد ، قل انما هواله واحد ، قل هوالله احد ،** (۱) وبسیار ازآیات دیگر که دراین مختصر نمی‌توان آنها را بررسی کرد ، وخدایتعالی خود مکرر بروجوه گوناگون بر وحدانیت خود شهادت وگواهی‌داده است همان گونه که برای اهل‌ایمان هم مقررفرموده که شبانه روز در هر گاه وبیگاه مکرر گواهی دهند براینکه : **اشهد ان لا اله الاالله وحده لا شریك له .**

(۱) ــ صاحبان تفاسیر آورده‌اند : خدایتعالی‌ازتمام جهات واحد است ، گذشته ازاین که ازصفت الوهیت ومعبود بودن واحد است از نظر تمام صفات واحد است ، صفات او درخارج هیچگونه تعدد وکثرتی‌ندارد ، ودرحقیقت علم وقدرت وحیات اوهمه یك‌چیزند وآن ذات مقدس اوست .

شاهد کلام در تفسیر همین یك آیه است !

موضوع مهمی که قابل تطبیق با بند مورد شرح است بیان آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۳ ی ۱۸ **شهدالله انه لا اله الاهو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم** یعنی خداوند خود گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست وفرشتگان وصاحبان دانش « هر کدام به گونه‌ای » گواهی می‌دهند، درحالی که خداوند قیام به عدالت داردومعبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است .

با ارتباط آیه شریفه به فقره مورد شرح می بینیم که قسمتی از این آیه در بند این زیارت قالب گرفته است ، و زائر بعد از آنکه خود گواهی بریکتائی خدایتعالی می‌دهد ، اشاره بر گواهی خود حقتعالی کرده که بریگانگی به ذات اقدس خود نموده است و بنابر آنچه درتفسیر نمونه آمده است : منظور ازشهادت خداوند شهادت عملی وفعلی است نه قولی ، یعنی خداوند با پدیدآوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند و قوانین آن در همه جا یکسان وبرنامه آن یکی است و در واقع « یك واحد بهم پیوسته » و « یك نظام یگانه » است عملا نشان داده که آفریدگار ومعبود ، درجهان یکی بیش نیست وهمه ازیك منبع سرچشمه‌می گیرند **بنابراین ایجاد این نظام واحد شهادت و گواهی خدا است بریگانگی ذاتش .**

اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان جنبه قولی دارد چه اینکه آنها هر کدام باگفتاری شایسته خود اعتراف به این حقیقت می کنند ، البته گواهی‌فرشتگان ودانشمندان‌جنبه عملی‌نیزدارد، زیرا آنها تنها اورا می‌پرستند و دربرابر هیچ معبود دیگرسر تعظیم فرود نمی‌آورند .

و در این آیه که دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند ، این‌خودامتیازدانشمندان را بردیگران اعلام می کند ونیز ازآیه استفاده میشود

که امتیاز دانشمندان ازاین نظراست که در پرتو علم خود بحقایق اطلاع یافته وبه یگانگی خدا که بزرگترین حقیقت است معترفند .

دربعضی از تفاسیر درذیل آیه شریفه « **الوا العلم** » را به ائمه هدی (ع) تفسیر کرده‌اند .

البته قابل توجه دراین آیه شریفه و دربند مورد شرح از زیارت شهادت خدایتعالی بر وحدانیت ویگانگی خود اوسبحانه است همانطور که ازنظر گواه بودن برامور مهمه در جای دیگر خطاب برسول اکرم شهادت خود را بر این وجه اعلام فرمود : س ۴ ی ۱۶۶ **لکن‌الله یشهد بما انزل الیك** .... لکن خدا گواهی می‌دهد به‌آنچه که از روی علمش برتو نازل کرد و در پایان آیه اشاره می‌فرماید که فرشتگان هم گواهی می‌دهند ولی گواهی خدا کافی است : **وکفی بالله شهیدا** ؛ چنانکه جای دیگرهم فرمود : س ۴۱ ی ۵۳ **اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید** آیا کفایت نمی کند پروردگار تو به اینکه او برهمه‌چیز گواه است .

بنابراین شهادت او سبحانه وتعالی دربارهٔ یکتائی خود ، دیگر احتیاج به گواهی هیچ مخلوقی ندارد !!

گواهی خدایتعالی برعزت و حکمت خود !

درپایان این بحث آنچه که جلب توجه می‌نماید بیان جمله‌ای از آیه شریفه است که می‌فرماید : **لا اله الا هوالعزیز الحکیم** ، که هم درمتمم بند مورد شرح آمده وهم ازنظرقرآن مجید بسیار مورد اهمیت است .

درتفسیر آیه شریفه که گذشت بعد ازآنکه خدایتعالی به یگانگی خود گواهی می‌دهد سپس باز برای تأیید این معنا در پایان همان آیه اشاره می‌فرماید : که نیست خدائی مگر که اوغالب و درست کردار و توانا وحکیم است .

درمعنای « عزیز » در ترجمه کلام فقره مورد شرح مطالبی گذشت ، ولی در اینجا گفته می‌شود که در بعضی از تفاسیر آمـده است که عزیز بمعنای آن غالبی است که هرگز شکست نمی‌پذیرد و کسی براو غالب نمی‌آید ، یا بمعنای کسی است که هرچه دیگران دارند ازناحیه او دارند وهرچه او دارد ازناحیه کسی نیست .

اما درمعنای حکیم که گفته شد : بمعنی صاحب حکمت و حکمت کردار است ؛ این معنا را تنها نسبت به ذات مقدس باریتعالی داده واو را « **حکیم علی الاطلاق** » خوانده‌انـد ، و کلمه حکیـم یکی از اسماء حسنای الهـی است که مجموعاً ۹۷ بار در قرآن مجید بکار رفته که درپنج محل صفت قرآن و در یك محل صفت امر آمـده و بقیه همه در باره حکیم بودن خداوند سبحان است ، و قابل توجه دراین بند مورد شرح وآیه مربوطه آنستکه خدایتعالی خود رادر مقام یکتائی به عزیزوحکیم توصیف فرموده که عین این دونام شریف توأم باهم در ۴۷ مورد ازقرآن مجید درمتمم آیات بروجوه گوناگون دربیان آمده‌است، همچنان: **انك انت العزیز الحکیم ، فاعلموا ان‌الله عزیز حکیم ، والله عزیز حکیم ، ان‌الله عزیزحکیم ، لا اله الا هوالعزیز الحکیم ، انه عزیز حکیم ، و هوالعزیز الحکیم** ، وخلاصه **ان‌الله کان عزیزاً حکیماً** .

یعنی در حقیقت خدایتعالی در این آیات شریفه تأیید می‌نماید و گواهی می‌دهد که معبود حقیقی تنها خدای قادر وحکیمی است که قدرت و حکمت او سراسرجهان را فراگرفته و او درست کردار وعزیز وبزرگوار است .

بنابراین‌زائرهم دراین بندازززیارت اشاره بمقام عزت وحکمت‌خدایتعالی کرده تا اهمیت این اوصاف را ظاهر نماید .



و اشهد ان محمداً عبده المنتجب و رسوله المرتضی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون .

و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بندهٔ برگزیده وفرستادهٔ پسندیده اوست ، که فرستاد او را برای هدایت و برقراری دین حق تا دین خدا را برتمام ادیان‌غالب و آشکار سازد ، اگرچه مشرکان آنرا نخواهند وخوش نداشته باشند .

منتجب ـ بمعنی : برگزیده ونجیب‌ومختاروانتخاب‌شده ازهرچیزممتاز.

مرتضیـ بمعنی : پسندیده ، خشنود وبرگزیده .

افتخاری بزرگ درمقام بندگی رسول اکرم !!

در این مورد که چرا اطلاق (عبد) در این بند از زیارت به رسول اکرم شده و اینکه مقام بندگی را چگونه درشأن آن بزرگوارآورده است ؛ این موضوع بسیار در مرتبه اهمیت است ، یعنی همه کس نمی‌توانند ادعا کنند که صاحب این مقام هستند ، چون بنده بودن ، خود شرائطی دارد و وظائفی در آن شرائط داخل است تا کس بتواند بگوید من بنده خدا هستم ، و این معنا در شرح فقرهٔ « **وعباده المکرمین** » در صفحه ۲۴۴ در بیانی بتفصیل گذشت ، و در آیاتی از جمله آیه شریفه : **سبحان الذی اسری بعبده ....** و همچنین آیه دیگر: **فاوحی الی عبده ما اوحی** قبلا اشاره شد که کلمه « عبد » در شأن آن بزرگوار نشان دهنده آنستکه این افتخار و اکرام بخاطر مقام عبودیت و بندگی آنحضرت ﷺ است ، چون آنجناب حق عبادت خدایتعالی را از هرجهت آنچنان که باید بجای آورده است و دراقسام طاعت و بندگی خودرا بغایت مرتبه عبودیت رسانیده وتاج افتخاراین‌مقام را برسر گذاشته‌است.

واینکه در تشهد نماز هم مقرر شده است که مکرر گواهی دهند **اشهد ان محمداً عبده و رسوله**، اهمیت آن از اینجهت است که این شهادت پیروشهادت بیگانگی « **الله** » آمده است و خود چنین می‌رساند که گواهی دادن بیکتائی خدایتعالی منهای اعتقاد و گواهی دادن برسالت پیغمبرخاتم برای رسیدن بفوز و رستگاری کافی نیست، و آن زمان برای شخص موحد مقاماتی حاصل است که شهادتین را بر زبان جاری نماید، یعنی اقرار براین داشته باشد که معبود یکتا بنده برگزیده خود محمد ﷺ را درمقام آخرین پیمبر برای هدایت و ارشاد خلق بسوی مردم فرستاده تادین حق را برتمام ادیان غالب نماید.

بنابراین در پیرو شهادت بیکتائی خدایتعالی باید چنین گواهی داد که: **واشهد ان محمداً عبده المنتجب و رسوله المرتضی** همچنانکه خدایتعالی در چندمورد برسالت آن بزرگوار گواهی‌داده‌ومی‌فرماید: **وما محمد الارسول....** وهمچنین: **محمد رسول‌الله**، وبا بیان دیگر: **ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتم النبیین ....** که این آیات گواهی و رضایت حقتعالی را درشأن آن بزرگوار درمقام بنده خاص وبرگزیده‌خود که محمد ﷺ است بمقام رسالت می‌رساند.

پیروزی وغلبه اسلام بر تمام ادیان!

درمتمم این بند از زیارت پس از گواهی برسالت پیغمبرخاتم ﷺ عیناً متن آیه‌ای از قرآن بقالب این بیان ازبندمورد شرح ریخته شده است که این موضوع از نظر اهمیت کلام درسه مورد از قرآن مجید تکرار شده است یکی درآیه ۳۳ ازسوره **توبه** و دیگری در آیه ۲۸ از سوره **الفتح** و همچنین در آیه ۹ از سوره **الصف** که در دو مورد آن خدایتعالی می‌فرماید: **هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی‌الدین کله ولوکره**

المشرکون، اشاره براینکه آن پیامبر که گواهی داده شد بندهٔ برگزیده خدا وفرستاده اوست برهدایت و دین حق فرستاده شده که آن دین را برتمام ادیان غالب وپیروز گرداند هرچند مشرکان را خوشایند نباشد ! که در تفاسیر آمده است : منظور ازهدایت ، دلائل روشن وبراهین آشکاری است که در آئین اسلام وجود دارد و منظور از دین حق همین آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق وبالاخره تاریخ ومدارك واسناد ونتیجه و برداشت آن نیز حق است ، و بدون شك آئینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلائل و مدارك آن روشن باشد ، سرانجام باید بر همه آئینها پیروز گردد .

واما با توجه به بند مورد شرح درسوره الفتح آیه شریفه را به این جمله پایان می‌دهد : **وکفی بالله شهیداً** که در اینجا اشاره به تأیید آشکاری از نظر شهادت پروردگاری است ، همانطور که در مقام یکتائی خود گواهی داد بر اینکه : **شهدالله انه لا اله الاهو ....** که تفسیر آن در بخش قبل گذشت ؛ در اینجا هم خدایتعالی شاهد برصدق نبوت رسولی است که خود او را برگزیده و نیز شاهد بر صدق این وعده است که دینش بزودی بر همه ادیان غلبه پیدا خواهد کرد .

در تفسیر مجمع‌البیان : از امام باقر علیه‌السلام درتفسیر آیه مورد بحث نقل می کند : که‌آن بزرگوار فرمود : وعده‌ای که دراین‌آیه است به هنگام‌ظهور مهدی علیه‌السلام از آل محمد (ص) صورت می‌پذیرد و در آن روز هیچکس درروی زمین نخواهد بود مگراینکه اقرار به حقانیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می کند .

و درهمان تفسیر قریب به این مضمون آورده : که از پیامبر اسلام چنین نقل‌شده که فرمود : درآن هنگام برصفحه روی زمین‌هیچ خانه‌ای باقی‌نمی‌ماند مگرآنکه خداوند نام اسلام را درآن وارد می کند .

درکتاب اکمال‌الدین ؛ از امام صادق علیه‌السلام درتفسیر آیه مورد بحث‌چنین

نقل شده که فرمود : به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌پذیرد که « قائم » خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی نخواهد ماند .

در تفسیر قمی ، و بیان السعادة و ینابیع المودة : درذیل همین آیه شریفه آورده‌اند : امام موسی الکاظم علیه السلام می‌فرماید : که او آنچنان خدائی است که امر کرد پیغمبر خود را بولایت برای وصی او ، و ولایت دین حق است برای آنکه غالب کند آنرا بر تمام ادیان در وقت قیام قائم وخدا به اتمام رسانیده است ولایت قائم ما اگر چه کراهت دارند منکران ولایت علی علیه السلام .

وناگفته نماند که بعضی از مفسران آیه شریفه : **هوالذی ارسل رسوله بالهدی** تاآخر آیه را چنین تفسیر کرده‌اند : اوست آنخدائی که فرستاد پیغمبر خود را بچیزی که سبب هدایت خلایق است ، یعنی امر کرد پیغمبر خود را که ولایت وخلافت را که ریاست عامه مکلفین است بوصی خود امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم السلام که یکی پس ازدیگری تفویض نماید ، و فرستاد پیغمبر خود را به دین راست ودرست که آن خلافت امیرالمؤمنین واوصیاء قدوسین است تاغالب سازد خدایتعالی این دین حق را برهمه ادیان و ملل جهان و این غالبیت بسبب ظهور قائم آل محمد صورت خواهد یافت .

اما ، نکته‌ای که درشرح این بنداز زیارت باقی مانده است اشاره به «دین حق » است که در آیات مربوطه هم به آن تصریح شده ، واین بسیار روشن است که در میان تمام ادیان (دین حق) همان خاتم ادیان است که بوسیله پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله ارائه شده است و خدایتعالی در بارهٔ آن می‌فرماید : س ۳ ی ۱۹ **ان الدین عندالله الاسلام** که آئین حقیقی درپیشگاه خدایتعالی همان دین اسلام است ، اسلامی که با او ایمان باشد ،و در جای دیگرهم می‌فرماید : س ۳ ی ۸۵ **ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه....** یعنی کسیکه غیر از اسلام

آئینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌کاران است .

بنابراین شهادت بیکتائی خدا و فرستاده او پیغمبر خاتم برهدایت و دین حق و غلبه آن دین بر تمام ادیان از اصول عقاید و گواهی آن در محضر مبارك امام موردتوجه است .



و اشهد انکم الائمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون

المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامره العاملون بارادته

الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه وارتضاكم لغيبه ....

و گواهی می‌دهم که شما آن پیشوایان صوابکار (رهبران راه رشد و سعادت) و براه حق راه یافته‌اید و معصوم و بیگناه هستید و گرامی و مقرب درگاه الهی می‌باشید ، شمائید پرهیزکاران و راستگویان و برگزیدگان و فرمانبرداران با استقامت و قیام کنندگان به امر و فرمان الهی و عمل کنندگان بخواست او و کامیاب به کرامتش که برگزید شما را بعلم ازلی خود برای کشف بعالم غیب .

سومین شهادت !

دراین بند از زیارت امام علیه السلام مطلب را در بارهٔ شهادت تمام کرده است و پس از گواهی بیکتائی خدای تعالی وشهادت به رسالت پیغمبر خاتم در اینجا مکمل این شهادت را به گواهی برامامت وپیشوائی ائمه هدی علیهم السلام مراتب اصول‌عقاید

را تثبیت می‌نماید ، واین‌معنا چنین‌می‌رساند که لازمه اعتقاد بیکتائی‌خدایتعالی اقرار و اعتقاد برسالت پیغمبر خاتم است و لازمه اعتقاد برسالت او ﷺ اعتقاد بمرتبه ولایت ومقام امامت ائمه هدی ﷺ است زیرا آنان نگهدار دین‌و حافظ عقاید درامر توحید وهادی وراهنما بسوی مقام‌نبوت بوده وخود درمرتبه‌خلافت و ولایت قرار دارند ، آنانند که بار امانت توحید و نبوت را بسر منزل مقصود رسانیده وحفظ شریعت در هر دوران موقوف به وجود مقدس ایشان است .
اکنون در این بند از زیارت به هر کلامی که در شأن آن بزرگواران آمده است ، اشاره مختصری خواهیم کرد .

علی (ع) هادی و امام زمان (عج) مهدی است .

واشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون: و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشید و راه یافته بسوی حق هستید !!

راشدون ـ جمع راشد از ماده رشد و رشد ازنظر لغت ، عبارت است از راه یابی ورسیدن بواقع در برابر « غی » که بمعنی انحراف پیدا کردن ازحقیقت و دور شدن از واقع است ، بنابراین (راشد) بمعنی راه‌یافته و براه راست رونده است ، همچنانکه درقرآن مجید آمده است : **اولئك هم الراشدون** ؛ ایشانند راه یافتگان به صواب .

و همچنین کلمه « راشدون » مترادف با کلمه « مهدیون » است که‌بمعنی ارشاد شدگان و راه یافتگان بسوی‌حق است وازهمین جهت است که امام زمان عجل‌الله تعالی‌فرجه را بنام مهدی ﷺ خوانده‌اند ، در شرح فقره : **السلام علی ائمة الهدی** در ذیل آیه شریفه : **انما انت منذر ولکل قوم هاد** ، بنا بروایتی این معنا گذشت ؛ که رسول اکرم فرمود : من منذر وعلی هادی است بنابراین همچنانکه (امام اول شیعیان هادی است امام آخرهم مهدی می‌باشد) .

در شواهد التنزیل ، و مناقب ابن شهر آشوب ؛ در ذیل آیه شریفه **و علامات و بالنجم هم یهتدون ،** آورده است ، در این معنا که بانشانه‌ها و به ستاره آنهاراه می‌یابند؛ امام باقر علیه السلام فرمود : **علامات** (نشانه‌ها) مائیم و نجم پیغمبر صلی الله علیه و آله است .

و بنابر مطالبی که قبلا گذشت ائمه معصومین علیهم السلام همه هدایت شدگان بهدایت خدایتعالی‌هستند چون هدایت فقط‌هدایت الهی‌است و آن بزرگوارانند که‌خود پیشوایان‌هدایت ومردم را بسوی رشد وطریق‌هدایت راهنمائی‌میکنند.

✿ ✿ ✿

ائمه هدی علیهم السلام بیگناهند !!

(المعصومون) جمع معصوم یعنی بازداشته شده از گناه و به اعتبار دیگر یعنی کسیکه درعمرخود گناه نکرده باشد ، وچنین گفته‌اند : کسیکه عقلش در حدی قوت داشته باشد که مغلوب هوای نفس واقع نشود و به اختیار خود از معاصی اجتناب کند معصوم است؛ وعصمت بمعنی بازداشتن‌ونگاهداری نفس‌از گناه‌است.

درکتاب ولایت وامامت ، آورده : عصمت همان صفت قدسی است که خداوند در نهاد انسان معصوم به ودیعه گذاشته ، که پیغمبر یا امام معصوم به اختیار و اراده خودشان مانع ازخطا ونسیان هستند .

دراصطلاح فلاسفه معصوم آنکسی می‌باشد که قدرت برمعصیت و گناه را دارد ، ولی داعی بر گناه کردن ندارد زیرا انسانی که گناه می کند ویا انحراف دیگری از او سر می‌زند بواسطه پلیدی نفس او است که بر خلاف قانون دین و انسانیت رفتار می کند .

اما انسان‌معصوم جنبه روحی‌ونفسی اوبقدری تکامل‌پیدا کرده که بمرحله فنا و مقام شامخ طهارت و یقین بخدا رسیده است و هرگز در قوه خیالی معصوم

تصور گناه نمی‌شود لذا داعی بر گناه ندارد .

و درمفهوم کلامی عصمت ؛ متکلمین گویند : عصمت عبارت ازغریزه وقوه عاقله می‌باشد که درنهاد انسان کامل وجود دارد وبه مقتضای آن نیروی عاصمه انسان معصوم اجتناب از گناه می کند .

در بارهٔ عصمت انبیاء و ائمه هدی و نیـز در باب طینت و ماده خلقت آن بزرگواران روایات بسیاری وارد شـده است و چنان می‌رسانـد که ماده خلقت آنان از اعلی علیین گرفته شده وپلیدی ورجس در آن ماده نیست و طینت آنان آمیخته با طهارت وعصمت می‌باشد وبه مقتضای طهارت طینت وفطرت تمایل به گناه نمی کنند .

دراین مورد که پیغمبر و ائمه هدی علیهم‌السلام معصوم می‌باشنـد قرآن مجید درآیه شریفه‌تطهیر: **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت ....** که بعداً بتفسیر آن اشاره خواهیم کرد ، تمام اقسام رجس وپلیدی را مطلقاً اعم ازاینکه رجس معنوی باشد مانند : حسد، کبر ، بخل ، تقلب ویا رجس ظاهری باشد مانند خطا ، نسیان ، ظلم ، تجاوز ، گناه وغیره ؛ تمام این صفات خبیث وبد را از خاندان پیغمبر نفی کرده وهمین معنا یعنی نبودن رجس مادی ومعنوی در پیغمبروامام مناسبت با معنای لغوی‌عصمت دارد . .

لزوم عصمت برای ائمه هـدی علیهم‌السلام ازنظر مقام ولایت !

آنچه مسلم است ، رکن‌واساس سازمان اسلام در پیشوائی زمامدارانی عادل ومتقی ومعصوم است که بنای آن از مقام نبـوت شروع شـده و به اوصیاء عظام ادامه می‌یابد ، آنانند که می‌توانند رهبر جامعه اسلامی بوده و مجری قانون اساسی و واقعی آن باشند تا مردم با اعتقاد کامل که بدانـند از ایشان معصیت وخطائی سر نمی‌زند ازآنان پیروی نمایند ، چون پیروی کردن

از رهبران درست‌کار و ثابت قدم درتقوی میسر نیست مگر آنکه باید حتماً آنان معصوم وازخطا ولغزش واشتباه به دور باشند تاموردداطمینان جامعه‌قرار گیرند و اگر پیشوایان جامعه اسلامی عادل و معصوم نباشند سازمان اسلام در معرض خطر انحراف و سقوط قرار گرفته و ازهم پاشیده می‌شود ، و ازهمین جهت است که خدایتعالی اطاعت اولی الامر را بعد از اطاعت رسول واجب دانسته است و تمام مفسران شیعه درذیل آیه شریفه: **اطیعوا‌الله واطیعوا‌الرسول ....** که‌تفسیر آن قبلا گذشت در این زمینه اتفاق دارند که منظور از اولی‌الامر « **امامان معصوم** » علیهم‌السلام می‌باشند که رهبری مادی ومعنوی جامعه اسلامی‌درتمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان سپرده شده و در اجرای احکام الهی هیچگونه خطا واشتباهی ازایشان سر نخواهد زد .

اما اینکه گاهی‌خودآن بزرگواران دربیانات‌خود اقرار بگناه میکردند، این ازنظر ترك اولی بوده ، وچه بسا ارتکاب مباحات را که از ضروریات بشری است معصیت محسوب‌می‌نمودند وازآن طلب‌آمرزش می کردند، وازآن گذشته به اعتبار کلام معروف «**حسنات الابرار سیئات المقربین**» آنچه نزدنیکوکاران نیکوست درنزد ایشان ناپسند وناچیز باشد وشاید یك‌آن غافل بودن از یاد خدا را برای خود گناه بحساب می‌آوردند ، لذا این هم خود یکی از دلائل معصوم بودن آن بزرگواران است .

روایاتی درباب عصمت ائمه هدی (ع)

در کتاب « ولایت و امامت » چند روایت از نظر لزوم عصمت برای امام آورده است ، ازجمله :

از اصول کافی: امام صادق علیه‌السلام فرمود : اساس ما بر پایهٔ عصمت استوار است وخداوند اطاعت وپیروی از ما را برای مردم لازم قرار داده است .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: امام ولی ومتصرف درامور مردم است وامام منزه از تمام گناهان کبیره و صغیره و از انحراف در دوران جوانی و از خطا و نسیان و ازهمه وهمه تمایلات غیرمشروع بری ومحفوظ می‌باشد.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: ارتباط وعلاقه شما با علی وفرزندانش قوی باشد که آنان حجج الهی‌ومردان معصوم وپاك آسمانی می‌باشند.

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: نیستند امامان و رهبران که از ما خاندان باشند، مگراینکه اولیاء معصوم وفرزندان معصوم پیغمبرند، عصمت هم امرمخفی است که غیراز خدا و یا پیغمبر به امرخدا کسان دیگر نمی‌دانند، بلحاظ این که عصمت امر ظاهری نیست که هر کس بشناسد، لذا مردم نمی‌توانند امام معصوم را انتخاب کنندو بایدخدا بواسطه نص معصوم را برای‌مردم معرفی‌نماید.

امام صادق(ع) فرمود: اولیاء خدا و اوصیاء پیغمبران هرگز گناه نمی کنند چون مقام عصمت وطهارت در اختیار آنهاست.

ابن عباس، از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند: که فرمود: من، علی، حسن حسین ونه امام دیگر که از ذریه ونسل امام حسین (ع) هستند همه معصوم وپاك ومنزه از رجس‌ها وپلیدیهای مادی ومعنوی می‌باشیم.

روایت دیگر: بعنوان توقیع

امام زمان علیه‌السلام فرمود:

خدا ما را معصوم یعنی منزه
از تمام نقوص وعیوب وخطا قرارداده است.

گرامی ترین افراد درمرتبه تقرب بسوی خدا !

المکرمون المقربون ، (و گواهی می‌دهم که) شما بندگان گرامی و مقرب درگاه الهی هستید .

در مورد گرامی داشت ائمه هدی علیهم‌السلام در شرح فقره (**وعباده المکرمین**) درصفحه ۲۴۴ مطالبی ازنظر قرآن مجید گذشت و در اینجا اشاره بگفتار یکی از عرفا در این باره می‌شود ، که می گوید : خدایتعالی ائمه معصومین علیهم‌السلام را گرامی داشته و گوهر ذات ایشانرا ازنور خود ، وطینت آنانرا از علیین خلق فرموده و آنها را مظهر صفات خود قرارداده است وحالات ایشانرا بوسیله الطاف خفیه‌خود نیکو گردانیده تافضیلت ایشان نسبت به‌ملائکه وسایرمخلوقات آشکار ومصداق کریمه : **و لقدکرمنا بنی آدم ....** ظاهر گردد .

ائمه هدی علیهم‌السلام مقربان درگاه الهی هستند!

آری :آنانند که اشرف مخلوقات واقرب موجودات و نزدیکان بمقام قرب معنوی در درگاه پروردگاری هستند ،آنانند که بوسیله طاعات وعبادات و از راه‌عشق ومحبت و درمقام تقوی و خلوص خود را بساحت مقدس کبریائی نزدیك کرده و ازتمام مواهب والطاف او درهر دوجهان برخوردارند.

چون آنچه درنزد پروردگار عالم موجب تقرب معنوی بسوی او سبحانه وتعالی است همانا اشتغال دائم به ذکر اوست ، واین معنا بسیارمورد توجه ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده که آنی از ذکرخدا غافل نبوده‌اند .

اگر به حالات هر یك از آن بزرگواران توجه حاصل شود می‌بینیم که هر کدام تا چه حد دراین مورد اصرار داشته‌اند ، نشنیدید علی علیه‌السلام درسخنان خود درمقام تعلیم در دعای کمیل عرض کرد : **اللهم انی اتقرب الیك بذکرك** خدایا من جداً و صمیمانه بوسیله اشتغال بذکر تو تقرب می‌جویم بسویت (که

همین تقرب به ذکر او تحصیل مقام قرب معنوی است) .

ودرجای دیگر با بیان دیگر، عرض میکند: **واسئلك بجودك ان تدنینی من قربك** ، خدایا درخواست می کنم از تو بکرم و بخشش تو که بسیار نزدیك گردانی مرا به قرب خود .

البته قرب خدایتعالی نسبت به بندگان و قرب بندگان نسبت بخدایتعالی دو موضوع است ، چنانکه درقرآن مجید تصریح شده است ، وجائی می فرماید : س ۵۰ ی ۱۶ **ونحن اقرب الیه من حبل الورید** ، که اوسبحانه وتعالی نزدیکتر است به بندگان ازرگ جان آنان بخود آنان ، واین اقربیت واین قرب حقتعالی از نظر علم او بحال بندگان و به اعمال و گفتار ایشان است ، نه از نظر مکان و جایگاه، چنانکه باز درجای دیگر می فرماید: س ۲ ی ۱۸۶ **واذا سئلك عبادی عنی فانی قریب** .... که هر گاه بندگان او را بخوانند او نزدیك است و اجابت می کند ایشانرا .

اما اینکه بندگان باید چگونه بسوی خدا تقرب جویند ، امریست که خدایتعالی خود به آن اشاره فرموده وآنرا هم باز عطف بقرب خود نسبت به بندگان داده است ، چنانکه جائی می فرماید : س ۱۱ ی ۶۱ **فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب** ، یعنی پس آمرزش خواهید از او وتوبه کنید از گناهان خود بسوی او همانا که پروردگار من نزدیك واجابت کننده است .

در این معنا اشاره‌ای است براینکه مقام قرب حاصل نمی‌شود مگر آنکه بندگان توبه کنند وطلب آمرزش نمایند واعمال صالح بجای آورند ، وآنکس که در راه دوستی و محبت با خدا کردار شایسته و نیکو انجام دهد ، رحمت و عنایت حقتعالی براو شامل شده و درنتیجه به‌مقام تقرب رسیده است .

وباز گفته میشود که مقام قرب حاصل نمی‌شود مگر برطریق عشق ومحبت مگر از راه اطاعت و فرمانبرداری ، مگر از راه نیکی و نیکوکاری همچنانکه

خـدایتعالی فرمود : س ۷ ی ۵۶ **ان رحمت‌الله قریب من المحسنین** واین همان مقام قرب است که تحصیل آن از راه نیکوکاری است . (۱)

حاصل آنکه : مقام تقرب بسوی خدایتعالی مقامی است که سالکان الی‌الله مراحل آنرا یکی پس ازدیگری طی کرده‌اند و آن مراتبی دارد که گاهی کار را بجائی می‌رساند که سالك ازخود بیخود شده همچنانکه دیگر توجهی به‌این عالم نداشته ودیگر نمی‌تواند که خودرا دریابد، ودراین معنا می‌توان به آخرین مرتبه در مقام تقرب توجه داشت که خدایتعالی در داستان معراج در بارهٔ سالك حقیقی الی‌الله فرمود : س ۵۳ ی ۸ **وهو بالافق الا علی، ثم دنی فتدلی . فکان قاب قوسین او ادنی** بلکه در بعضی از ادعیه آمده است **دنواً واقترابا من‌العلی الاعلی** : ودر اینجا ما را مجالی برای تفسیر این آیات نیست .

درهرحال ائمه هدی علیهم‌السلام گذشته ازاینکه خود تقاضای مقام‌تقرب را داشتند و با آنکه آنان خود از مقربان درگاه الهی بودند ، بتمام وسائلی که برای نزدیکی به‌این مرتبه لازم بوده توسل می‌جستند .

امام سجاد علیه‌السلام دریکی از مناجاتهای پانزده‌گانه خود بنام « **مناجات الذاکرین** » عرض میکند : **واستغفرك .... من کل سرور بغیر قربك** ، اشاره براینکه : خدایا طلب آمرزش می کنم ازتو ازهرشادی جز آنکه شادی وسرور از قرب تو باشد .

در باب اینکه ائمه هدی علیهم‌السلام مقربان درگاه الهی هستند در ذیل آیه شریفه : س ۵۶ ی ۱۱ **والسابقون السابقون اولئك المقربون** روایاتی نقـل کرده‌انـد حاکی از آنکه : مقربان درگاه الهی که سبقت گرفتگان بطاعت و ایمان بخدا می‌باشند ، آنان انبیاء و اوصیاء خاص ایشانند .

---

(۱) ـ نگارنده : درکتاب « علی علیه‌السلام وکمیل» درشرح فقرات مربوطه ازدعا به این بیانات اشارات بیشتری کرده است .

شیخ طوسی در آمالی به سندی از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسولخدا معنای آیه شریفه را پرسیدم فرمود: جبرئیل بمن گفت: اینان عبارتند از علی و شیعیان او، آری علی و شیعیانش جلوتر از هر کس دیگر به بهشت درمی‌آیند و بکرامتی‌واحترامی که نزد خدا دارندمقرب درگاه خدایند.

و درآیه شریفه دیگر که درحالات اهل بهشت آمده و در خصوص چشمهٔ تسنیم است ومی‌فرماید: **عیناً یشرب بهاالمقربون** که ازآن چشمه می‌آشامند نزدیکان بارگاه حضرت احدیت؛ علی‌بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که «**مقربون**» محمد و ائمه هدی علیهم‌السلام هستند.

✿ ✿ ✿

پرهیزکاران راستگو

المتقون الصادقون «گواهی میدهم که شما» پرهیزکاران وراستگویان هستید.

دراین‌مورد که ائمه‌هدی علیهم‌السلام سَمبُل ونشانه‌های تقوی وپرهیزکاری هستند قبلا در شرح فقرهٔ «**واعلام التقی**» در صفحه ۱۳۷ مطالبی گذشت و در اینجا چون در پیرو معرفی آن بزرگواران بتقوی بمقام صداقت آنان اشاره شده یادآور می‌شویم: که قرآن مجید صفات راستگویان و پرهیزکارانرا درآیه‌ای جامع بیان داشته و درپایان‌آن می‌فرماید: س ۲ ی ۱۷۷ **اولئك الذین صدقوا و اولئك هم‌المتقون** در این آیه اشاره براینستکه: نیکوکاران و راستگویان کسانی هستند که بخدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی وپیامبران ایمان آورده‌اند و مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه خدا انفاق می‌کنند ونماز را برپامی‌دارند وزکات را می‌پردازند وبه عهدخود وفامی کنند و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ استقامت می‌ورزند، اینها کسانی هستند که راست می گویند وآنان پرهیزکارانند.

اکنون توجه داشته باشید که آیه فوق از نظر جامعیت، صفات مردم نیکو کار و اهل تقوی را بتمام اصول اعتقادی و عبادی و اجتماعی بیان داشته و سپس موضوع مهم و اساسی را درباره راستگویان بیان می‌دارد : ایمان ، انفاق ، نماز زکوة ، وفای بعهد ، صبر وشکیبائی که تمام نیکوئیها را می‌توان درعنوان صدق و راستی خلاصه کرد و با مختصر توجه به آیه شریفه مصداق « **اولئك الذين صدقوا و اولئك هم المتقون** » دربارهٔ ائمه هدی علیهم السلام بخوبی روشن و آشکار می گردد .

البته شکی نیست که این صفات مراتبی دارد که بعضی ممکن است درقله آن قرار گرفته باشندهمچنان ائمه معصومین(ع) وبعضی دیگر درمراحل پائین‌تر.

اما آیات دیگری در قرآن مجید آمده است که این معنا را صریحتر می‌رساند: ازجمله آیه۳۳ ازسوره الزمراست که‌می‌فرماید : **والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون** یعنی: وکسانیکه سخن راست دارند وسخن‌راست را هم تصدیق می کنند ایشانند تنها پرهیزکاران .

در مجمع البیان : در ذیل آیه شریفه آورده : که بعضی گفته‌اند : منظور ازآنکس که صدق آورده رسولخدا « ص » است ومنظور ازآنکه به وی تصدیق کرده علی‌بن ابیطالب علیه السلام است ، و این معنا از ائمه هدی از آل محمد علیهم السلام نیز روایت شده است .

وهمچنین درآیه شریفه که می‌فرماید: س ۳ ی۱۷ **الصابرین والصادقین والقانتین ....** در تفسیر اهل‌بیت مذکور است که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است .

وباز درسوره النساءآیه ۶۹ آمده است: **ومن یطع‌الله والرسول فاولئك مع‌الذین انعم‌الله علیهم من‌النبیین والصدیقین ....** که هر که فرمانبرد خدا و رسول را با آنان باشد که خدا احسان کرده است بر ایشان از پیمبران و

راستگویان ....

در بعضی ازتفاسیر « **صدیق** » به علی وامامان اهلبیت تفسیر شده است ؛ و چنین گفته‌اند که این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن وعالی آیات است ومعنی انحصار را نمی‌رساند .

واما با ارتباط به بند موردشرح در بارهٔ راستگویان پرهیز کار، خدایتعالی در جائی خطاب به اهل ایمان می‌فرماید : س ۹ ی ۱۱۹ **یا ایهاالذین آمنوا اتقواالله وکونوامع الصادقین** ، یعنی ای کسانیکه ایمان‌آورده‌اید بپرهیزیداز خدا وبا راستگویان باشید .

در کتاب مناقب : ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده که‌فرمود: « **کونوامع آل محمد (ص)** » باآل محمد صلی‌الله علیه وآله باشید .

و از حضرت رضا علیه‌السلام مرویست که فرمود : « **الصادقون هم‌الائمة** » راستگویان امامان معصوم هستند .

در کتاب‌فضائل‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازابن‌عباس درآیه(**کونوامع‌الصادقین**) روایت نموده که مقصود ازصادقین درآیه علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است .

در تفسیر برهان ، و کتاب بصائر الدرجات آورده‌اند : که ازحضرت امام باقر علیه‌السلام درتفسیرآیه شریفه : « **اتقواالله وکونوامع الصادقین** » سئوال شد ؛ آنحضرت فرمود : مقصود ما هستیم (یعنی با ما باشید) .

در کتاب « **آئینه هدایت** » پس‌ازذکردوازده حدیث دراین مورد آورده: احادیث ازطریق‌عامه وخاصه دراین مورد که مقصودازصادقین دراین‌آیه شریفه، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند زیاد نقل گردیده وبهمین دوازده حدیث با ذکرمصادر آن اکتفا گردیده .

بنابراین با توجه به این روایات در بند مورد شرح باید گواهی داد که ائمه هدی علیهم‌السلام « **اتقی المتقین واصدق الصادقین**) می‌باشند .

برگزیدگان خدا مطیع امر وفرمان او هستند !

المصطفون المطیعون لله القوامون بأمره ـ « و گواهی می‌دهم که شما » برگزیدگان و فرمانبرداران خدا هستید که با بهترین وجهی در امر او بخوبی قیام کردید !!

« **قوامون** » « صیغه مبالغه » یعنی بسیار برپای دارندگان عدل‌وراستی ، و بسیار استقامت کنندگان (درقیام به امرالهی) .

درمعنای ـ **صفوة واصطفاء ومصطفی** ؛ درشرح‌فقرهٔ (**وصفوة المرسلین**) درصفحه ۱۱۸ مطالبی گذشت ودر تفسیر آیه شریفه : س ۳ ی ۳۳ **ان‌الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم** .... این معنا بیان گردید که ائمه‌هدی علیهم‌السلام برگزیدگان خدایتعالی ازانبیاء وآل ابراهیم علیهم‌السلام هستند .

اما مطلب روشنی که دربند این زیارت‌آمده است ، مقام اطاعت وبندگی کردن ائمه اطهاراست، که می‌توان گفت آن بزرگواران در کمال‌فرمانبرداری دراطاعت امرالهی کوشا بوده و بدون خواست و رضای او سبحانه و تعالی کاری را انجام نمی‌دادند ،آنان هریك درمأموریت خود با کمال میل ورغبت ازفرمان خدا استقبال می کردند .

چگونه آنکس که خود در امر طاعت قائم مقام رسول اکرم است و خود نیزمرجع امروفرمان است درمرحله کمال اطاعت وبندگی ازخدایتعالی‌نباشد؟! مگرامکان دارد ؟ کسانی راکه حقتعالی اطاعت آنانرا واجب دانسته و مترادف با اطاعت خود آورده است آنان خود مطیع امر وفرمان اونباشند ! **سبحان‌الله** ، که این‌معنا بسیاردقیق‌است : **اطیعوا‌الله واطیعوا‌الرسول واولی‌الامرمنکم...**

آری آن بزرگوارانند که در مقام تسلیم محض مطیع امر و فرمان الهی بوده وباکمال استقامت بسیار درامر طاعت وبندگی کوشا بوده ودیگران را هم به اطاعت امر او وادار می کردند و اصولا نظام امر دین و اطاعت از امر خدا

بعهده آنان گذاشته شده است .

و ازهمین جهت است که در بنداین زیارت درپیرو جمله « **المطیعون‌لله** » عرض میکند : « **القوامون بامره** » که در معنای این فقره از زیارت در شرح بند « **والمستقرین فی‌امرالله** » درصفحه ۲۲۲ ونیز درشرح فقرهٔ « **والمظهرین لامرالله** » درصفحه ۲۴۱ مطالبی گذشت .

اما دراینجا این موضوع قابل توجه است که ارتباط فقره مورد شرح با این آیه شریفه بسیار نزدیك است که خدایتعالی در دو مورد از قرآن مجید می‌فرماید: س۴۱ ی۳۰ **ان الذین قالوا ربناالله ثم استقاموا ....** اشاره‌براینکه آنانکه گفتند : پروردگار ما (**الله**) است و بر گفته خود پافشاری واستواری‌هم کردند ملائکه بر آنان نازل گشته و بر آنان مژده بهشت داده می‌شود .

در بعضی از تفاسیر ، در تفسیر « **ثم استقاموا** » آمده است که پس استقامت ورزید برولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام .

در اصول کافی : ازمحمدبن مسلم روایت کرده ، که گفت : من ازحضرت صادق علیه‌السلام معنی آیه : **انالذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ....** را پرسیدم فرمود : **استقاموا علی الائمة واحداً بعد واحد .**

در تفسیر جامع ، در ذیل آیه شریفه : از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود : مقصود ازاستقامت آن باشد که اطاعت خداوند وفرمانبرداری ازپیغمبر و ولایت آل محمد علیهم‌السلام را بحد کمال برسانند .

البته ائمه هدی علیهم‌السلام خود درمرتبه عالی ایمان پایداری داشته و به آنچه امر وفرمان الهی بوده استقامت می‌ورزیدند ، وبنابر تأیید گفتارالهی اهل‌ایمان هم باید دراعتقاد بمقام ولایت آن بزرگواران استوار وپابرجا بوده باشند .

بنابر این معنای (**المطیعون‌لله القوامون بامره**)تا حدی روشن و آشکار گردید .

مدیران عامل سازمان اجرائی اوامر الهی !

العاملون باراد ته ـ (و گواهی میدهـم که شما) عمل کنندگان بخواست و اراده خدایتعالی هستید .

اراده ـ بمعنی ، خواستن ، طلب کردن ، دوستی داشتن وقصد و آهنگ آمده است ، اما درمورد اراده‌خدایتعالی چنین گفته‌اند : که اراده عبارتست ازعلـم خـدایتعالی بمصالحی در فعل و همان سبب ایجاد فعل می‌شود ، و طبق روایاتی که در اصول کافی آمده است : اراده از صفات فعل او و زائد برعلم و حادث است .

بعضی ازحکماء الهیین ازجمله (جناب ملاصدرا) گفته‌اند : اراده بر دو معنی‌اطلاق می‌شود، یکی‌اراده حادثه و آنرا حدیث ، بخود ایجاد،تفسیر کردند، یعنی احداث فعل ـ و دیگری اراده که از صفات ذاتیه خدا است و هرگز بغیر آن متصف نمی‌شود (اغلب نزاع اهل علم درمعنای دوم است) .

محقق طوسی فرمود : که آن عین علـم حق است بمصالح و خیرات ، و اشاعره آنرا صفتی زائد برعلم گرفته وحادث دانستند .

از امام موسی‌بن جعفر (ع) است ، که فرمود : اراده خدا احداث اوست لاغیر برای‌آنکه اندیشه نمی کند و هم وفکرندارد.

اما بعضی از مفسران که اعتقاد خود را بر آن داشته‌اند که اراده از صفات فعل می‌باشد ، به این آیات شریفه استدلال کرده‌اند .

سوره ۳۶آیه ۸۲ **انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون،** یعنی : جزاین نیست امر او که چون اراده کند چیزیرا بگوید باش ، پس بباشد (البته قول **«کن»** اشاره بسرعت نفوذ کلام است در تکوین اشیاء بر اسرع وجهیکه ممکن باشد) .

سوره ۱۶ آیـه ۴۰ **انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکـون ،** یعنی : همانا ، گفتار ما زمانیکه بخواهیم چیزیرا ، بگوئیم باش : پس بباشد.

وآیات دیگری از این قبیل است که می‌فرماید : س ۳۳ ی ۱۷ **قل من ذاالذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءاً او اراد بکم رحمة**، وهمچنین س ۵ ی ۱ **ان الله یحکم مایرید ـ وفعال لما یرید** و جائی هم از نظر نفی و دفع جبر می‌فرماید : س ۴۰ ی ۳۱ **وما الله یرید ظلماً للعباد**، که خدا اراده ستم بر بندگان نخواهد کرد .

اکنون موضوع قابل توجه در مسئله مشیت و اراده حقتعالی براینستکه در هر حال ، اوسبحانه بچیزی اراده فرماید که برای طرح و اجرای آن سببی لازم است ، بنابر آنچه که در گفتار معصوم علیه السلام آمده است **ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها** ، واین معنا درجریان انتظام امر عالم بسیار روشن است که حتی می‌بینیم تأسیسات عظیمی که ازطرف بندگان هم ایجاد می‌شود برای کارگردانی آن هیئت مدیره ومدیرعاملی تشکیل می‌دهند ، یعنی آن مدیرعامل باید اجرای مقررات وخواسته‌های بنیانگذاران مؤسسه را بعهده بگیرد ، وبا آنکه شأن این معنا در باره قدرت الهی قابل مثال نیست ولی می‌توان گفت : که ائمه هدی علیهم السلام مدیران عامل اراده ومشیت الهی هستند .

تعبیری جالب درآیه شریفه تطهیر !!

قبلا باید گفت : که درمعنای اراده و مشیت این هردو لفظ بیك معنی آمده، ولی گفته می‌شود : که‌مشیت مقدم بر اراده است ، مشیت خواستن است و اراده عزم پیدا کردن ، و این معناکاملا روشن است که خدایتعالی به مشیت واراده خودبهر کس که‌خواهد مقام نبوت وولایت را تفویض‌می‌فرماید وآنانرا واسطه میان خود وخلق قرار می‌دهد ، وچون آنان بخواست اوسبحانه و تعالی براین مقامات می‌رسند لذا غیر از آنچه که خواست و مشیت او باشد خواست و اراده‌ای ندارند یعنی خواست آنها هم خواست حقتعالی است

در کتاب « **روائح النسمات** » آورده : که امـام صـادق علیه‌السلام فرمـود : « **نحن مشیةالله** » و چند روایت دیگر آورده حاکی از اینکه ائمه هدی علیهم‌السلام همه مشیت الهی‌هستند و استناد کرده است بهمین فقره مورد شرح « **العاملون باراد ته** » و همچنین فقره دیگر ازهمین زیارت که عرض میکند : « **من اراد‌الله بدء بکـم** » که بعداً شرح آن بیاید .

ودراین مورد بیان بعضی‌ازعرفا چنین است ؛ که می گویند : مشیت کونیه نوریه ، نوریست که خدایتعالی درحقیقت محمد وآل محمد علیهم‌السـلام خلق فرموده ورحمت واسعه الهیه همان مشیت نوریه مستقره درحقایق مقدسه ایشان است ، ایشانند بابهای مشیت الهی و مفاتیح استفاضه از او ، و خدا بسبب ایشان افاضه فیض برممکنات می کند و اوست مؤثر در اشیاء و شریکی برای او نیست هرچـه هست از او بسوی او است ، الا اینکه امـور را به اسباب جاری سازد ، و **آل محمد سبب کلی هستند میان او و سایر مخلوقات** و هر اسبابیـکه در عالم ، وجود پیدا کند ابتدا وانتهای آن ازآل محمد علیهم‌السلام است که مثل ایشان مثل آینه است و مشیت الهیه درآن منعکس می‌شود ، وخدا بسبب ایشان افاضه فیض بما سوی الله می‌فرماید .

اکنون‌باید گفت: دربندمورد شرح که‌آمده‌است « **العاملون باراد ته** » این‌معنا چنین می‌رساند که‌آن بزرگواران مجری اوامری‌هستند که‌خدایتعالی برای انجام آن خود اراده فرمـوده ، و این موضوع چنـان است که هر گاه در امری مراد حاصل شـود در واقع عامـل اجرای آن امر لباس عمـل را بر آن می‌پوشاند .

ببینید خدایتعالی در جائی از قرآن مجید برای امر خاصی می‌فرمایـد : س۳۳ ی۳۳ **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت ....** این آیه‌شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که بعداً درهمین کتاب به‌آن اشاره‌خواهد شد، وهمانطور

که قبلا گفته شدچه بسا آیات قرآنی برای چند مورد شاهد گفتارقرارمیگیرد و دراینجا منظور اشاره به اراده حقتعالی درامر مخصوص و از آنچه که از آن مراد حاصل است می‌باشد .

اگر دراین آیه شریفه دقت بعمل آید خواهیم دریافت ، که کلمه «انما» در آیه انحصارخواست خدا را می‌رساندومی‌فهماند که خدا اراده فرمود ، رجس وپلیدی را تنها ازاهل بیت رسول اکرم (**ائمه هدی علیهم‌السلام**) دور کند .

بنابراین مراد از اراده خدایتعالی پاکی اهلبیت است که در واقع آنان خودمرجع این‌اراده هستند، یعنی دور کردن رجس‌وپلیدی ازآنان وتطهیرشان مسئله‌ای است مختص به آنان که اراده خدایتعالی براین امر تعلق گرفته است.

لذا زمانیکه مراد ومطلوب حقتعالی درامر مشیت اوحاصل شود و کسانی را خود برگزیده وبرای این‌کار اختیار نماید ، **آنان درحقیقت عامل اجرای همان مشیت و اراده هستند .**

همچنانکه باز در جای دیگر می‌فرماید : س ۸ ی ۷ **و یریدالله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابرالکافرین** ، اشاره براینکه‌خدایتعالی‌اراده می‌فرماید که دین اسلام را به کلمات خود تقویت و ریشه‌کافران را قطع کند .

که البته این اراده حقتعالی‌عامل اجرائی هم لازم دارد ، واین‌آیه شریفه درباره غزوهٔ بدر است که تفسیری بتفصیل دارد .

ولی شاهد کلام در آنستکه در تفسیر **علی بن ابراهیم** در ذیل این آیه آمده است که مراد از (**کلمات**) ائمه هدی علیهم‌السلام هستند ، و بعضی دیگر از مفسرین گفته‌اند : که خدایتعالی میخواهد درزمان حضرت رسالت‌پناه احقاق دین حق کند بوسیله علی علیه‌السلام وبعد ازاو بسبب یازده فرزندش ائمه معصومین علیهم‌السلام .

بنابراین‌معنای « **العاملون‌باراداته**» درفقره‌موردشرح‌تاحدی‌روشن گردید.

رستگاران در دنیا و آخرت

الفائزون بکرامته ـ (و گواهی میدهم که شما) رستگاران و بهره‌مندان ازمواهب الهی و کامیاب بکرامت او هستید .

فائز ـ بمعنی : پیروز ، رستگار ، غالب ، فاتح ، نائل ، بهره‌مندو کامیاب می باشد.

کرامتـ بمعنی : بزرگی و ارجمندی و بخشندگی آمده است .

تمام نعمتهای خدایتعالی که در دنیا وآخرت بر بندگان افاضه می‌شود و به شمار در نیاید از کرامات و بخشندگیهای او سبحانه وتعالی است .

در دنیا نعمت وجود وسلامتی و برخورداری از تمام ارزاق و نعم ظاهری و باطنی و دارا بودن عقل وفهم و علم وحکمت و رسیدن به کمال ایمان و تقوی وآشنائی بمعارف الهیه وسایر آنچه که در این معانی آمده است ، همه از فضل و کرامات پروردگاری وموجب ایصال به سعادت ورستگاری دوجهانی است .

و همچنین از کرامات و بخششهای مخصوص در دار آخرت ، آمرزش گناهان بندگان و نجات از هلاکت ایشان وایصال آنان بمقامات عالیه جنات عدن و نعیم است که قرآن مجید آنرا فوز عظیم دانسته است .

همچنانکه در جائی به اهل ایمان وعده داده است بهشتهائی که نهرها از زیرقصور آن جاری است و درآنجا درمسکنهای پاکیزه جاوید مانند سپس‌در متمم آیه می‌فرماید : س ۹ ی ۷۲ **ورضوان من‌الله اکبر ذلك هوالفوزالعظیم** اشاره براینکه خشنودی خدایتعالی ازهمه آنها بالاتر است ورستگاری بزرگ درهمین است .

و در جائی بر وجه دیگر می‌فرماید : رستگاری بزرگ آماده برای کسانیست که‌خدا ازایشان‌راضی‌وایشان هم ازخدا راضی‌وخشنودند: س۵ ی۱۱۹ **رضی‌الله عنهم و رضوا‌عنه ذلك الفوزالعظیم .**

و نیز در جائی هم موضوع را عمومیت داده می‌فرماید : س ۴ ی۱۳ و من

یطع‌الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلك الفوز العظیم ، هر کس فرمان برد خدا ورسول او را ، درآورد خـدایتعالی او را در بهشتهائی که جاری می‌شود درزیردرختهای آن نهرها ، در حالیکه جاوید مانند درآن واین رستگاری بزرگیست :

آری این‌معنا بروجه دیگرهم آمده است : **و من یطع‌الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً** ، که درتفسیر لاهیجی چنین‌تفسیر کرده است . وهر کسی‌اطاعت کند خدایتعالی و رسول او را در قبول ولایت و خلافت امیرالمؤمنـین علیه‌السلام وباقی ائمه صلوات‌الله علیهم اجمعین ، پس بتحقیق فائز شد بر مراد خویش فائز شدنی بزرگ .

و در آن تفسیر در رابطه به این معنا روایتـی نقـل کرده ؛ که در اصول کافی از حضرت صادق علیه‌السلام است که در باره نزول این آیه چنین فرمود : **و من یطع‌الله و رسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزاً عظیماً .**

آری آنانند که خود در راه اطاعت امر خدا و رسول پیش قدم بوده ودر نزد او سبحانه و تعالی مقامات و درجاتی دارند ،آنانند که درمرتبه کمال ایمان در راه خدا به اموال وجانهاشان جهاد نموده ومقامشان در نزدخدا بالاتراست : **اعظم درجة عندالله واولئك هم‌الفائزون** ، که دراحادیث متواتره آمده‌است : **« علی و شیعته هم‌الفائزون »**

بنابراین زمانی که شیعیان علی علیه‌السلام فائزورستگارباشند ، امامان ایشان در صدر این مقام قرار دارند ، و در بعضـی از تفاسیر هم در ذیل آیـه شریفه : (**اصحاب الجنة هم‌الفائزون**) آورده‌اند : آنان که ولایت علـی علیه‌السلام را پذیرا شدند آنان سعادتمند ویاران بهشت بوده وازنائلین برستگاری هستند .

در هرحال با توجه به فقره مورد شرح (**الفائزون بکرامته**) ائمه هدی علیهم‌السلام درهر دوجهان نائل وکامیاب به بهترین کرامتهای الهی بوده‌وشاید،

بتوان گفت که بزرگترین کرامت خدایتعالی درباره ایشان مقام شفاعت امت به اذن او سبحانه وتعالی در دار آخرت باشد .

✿ ✿ ✿

انتخاب شایستگان برای علوم مخفی و پنهان !!

اصطفاکم بعلمه ، وارتضاکم لغیبه ـ (وگواهی می‌دهم که خدایتعالی) برگزید شما را به دانش خود، وپسندید شما را برای آگاهی به پاره‌ای ازاسرار مخفی و پنهان خود .

در معنای ، صفوة و اصطفاء درشرح فقره « **وصفوة المرسلین** » درصفحه ۱۱۸ مطالبی گذشت ونیز درشرح فقره (**وخزان العلم**) در صفحه ۴۷ اشاره به علم خدایتعالی وعلومی که بر ائمه هدی علیهم‌السلام افاضه شده گردید .

ارتضاء ـ بمعنی : خشنود شدن ، خرسند گشتن ، پسندیدن و برگزیدن آمده است .

غیب ـ بمعنی : مخفی وپنهان وآنچه غائب ازحواس می‌باشدآمده است .

در بعضی‌ازنسخ درسیاق کلام درفقره موردشرح « **اصطفاکم لعلمه** » ذکر شده است ، اشاره براینکه برگزید شما را تا مخزن علم ودانش خود قرار دهد.

آری ، خدایتعالی ائمه هدی علیهم‌السلام را به دانش‌خود برگزیده وشایستگی آنانرا در مقامی قرار داده که به پاره‌ای از اسرار مخفی و محرمانه او آگاهی یابند وازاین راه کراماتی حاصل نمایند تا بتوانند در هر دوران رهبری جامعه را بعهده گیرند .

دراین‌مورد که چگونه خدایتعالی‌درحالیکه تنها خود عالم به اسرارغیب می‌باشد راضی شده است که آن بزرگواران هم به پاره‌ای از آن‌آگاهی یابند مطالبی‌بسیار گسترده است که اکنون دراینجا اشاره بقول‌حقتعالی درآیه شریفه

می‌شود که ارتباط مستقیم به بند مورد شرح داشته و می‌فرماید : س ۷۲ ی ۲۶ **عالم‌الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً، الامن ارتضی من رسول ....** اشاره بر اینکه تنها خدایتعالی عالم به غیب و دانا به امور مخفی و پنهان است و مطلع نگرداند براسرارغیب هیچکس را مگر آنکس را که برگزیده باشدازفرستاده خود برای تبلیغ دین حق .

در اصول کافی : در ذیل آیه شریفه روایت کرده است : که خدایتعالی را دو علم است ، یکی علمی که هیچ احدی را بر آن اطلاع نبخشیده و دیگر علمی که در میان ملائکه و رسل منتشر ساخته ، پس آنچه به ملائکه و رسل رسیده به تحقیق آن منتهی به ائمه هدی علیهم‌السلام شده است .

در تفسیر ، المیزان : به سند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده ؛ که آنجناب نظر کرد به **(ابن هذاب)** وسپس فرمود : اگربتو خبر دهم که در همین روزها یکی از ارحامت کشته می‌شود ، آیا تصدیقم می کنی ؟ گفت نه ! برای اینکه کسی بجزخدایتعالی‌غیب نمی‌داند فرمود مگراین خدایتعالی نیست که می‌فرماید: **عالم الغیب فلا یظهر علی‌غیبه احداً الا من ارتضی من‌رسول،** پس رسول‌الله که مرضی نزد خدا است غیب می‌داند ، ماهم ورثه همان رسولی هستیم که خدا او را بهرمقدار از غیب خود خواسته آگاه کرده ، پس ما هم می‌دانیم آنچه شده و آنچه تا روز قیامت خواهد شد .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم با اشاره بهمین آیه شریفه به سلمان در آن حدیث‌مفصلی که او را به آفاق زمین سیر داد فرمود : منم پسندیده شده ازرسول که خداوند مرا برغیب خود آگاه فرمود :

وباز درکتاب کافی ، آمده است ، که امام صادق علیه‌السلام دربیان صفات ائمه هدی فرمود : خداوند به امامان ازلطف و احسان ، باطن‌های چشمه‌های علم را برآنها ظاهر کرده تا آنکه فرمود ؛ امام است که منتخب و پسندیده حق است

حکمت وعلم غیب به امام بخشیده شده وچون پاکیزه است مختاروپسندیده شده است بعلم پروردگار.

دراین مورد که پیامبران وائمه‌هدی علیهم‌السلام ذاتاً عالم به غیب نیستند و براثر تعلیمات الهی به پاره‌ای از اسرار غیب آگاهی حاصل می‌نمایند ، خدای تعالی درآیه دیگرازقرآن مجید می‌فرماید: س۳ ی ۱۷۹، **وما کان‌الله لیطلعکم علی‌الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء ....** اشاره بر اینکه هیچگاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را دراختیار کسی نمی گذارد و لکن هر زمان که بخواهد ازمیان پیغمبرانش کسانی را انتخاب می کند و گوشه‌ای ازعلم‌غیب بی‌پایان خود را دراختیار آنان می گذارد .

دراصول کافی آمده است : عمار ساباطی ، گوید : ازامام صادق علیه‌السلام پرسیدم که امام غیب می‌داند ؟ فرمود ، نه ، ولی‌چون خواهد چیزیرا بداندخدا به او اعلام می کند .

در ذیل آیاتی که دراین معنا آمده است روایات بسیاری ذکرشده که مدلول آنها اینستکه رسول خدا ﷺ علم غیب را از راه وحی از خدایتعالی گرفته و ائمه هدی علیهم‌السلام ازآن بزرگوار به ارث گرفته‌اند ، و بعضی از مفسران هم روایاتی نقل کرده‌اند حاکی ازآنکه علم امام ارادی است یعنی هروقت هرچیزیرا بخواهد بداند خداوند او را اعلام می‌فرماید ، البته چیزیرا که امام می‌داند ازعلم حرام وحلال و احکام وعلوم قرآنی واطلاعات از گذشته و آینده تا روز قیامت معنی ندارد که باز اراده کند اما چیزهائیرا که نمی‌داند و اراده می کند تا بداند اسراری است که از ما پوشیده است و در کتاب (**اثبات ولایت**) درفصل‌بزرگی‌این‌علوم را برای پیغمبروامام ثابت کرده‌است .

بنابراین گواهی می‌دهیم که ائمه هدی علیهم‌السلام برگزیده خدایتعالی برای آگاهی به بعضی از اسرار غیب هستند .

❁ (شهادت بر حق) ❁

ای خدا بر آنچه خود باشی گواه — کس نباشد غیر تو الا اله
شاهدم بر آنچه خود باشی شهید — گفته‌ای تنها منم یکتا وحید
درشهادت آنچه تو گفتی رواست — دراطاعت هر که سر پیچد خطاست
هر که را باشد در این ره اعتقاد — بایدش بر سه شهادت اتحاد
اول آن باشد که از روز نخست — زد بیکتائی رقم قول درست
دیگر آن باشد گواهی بر رسول — هر چه حق گفتا بود اندر قبول
مطلب سوم که باشد آشکار — بر امامان سرسپاری بیقرار
برهمان پاکان که هر یك بیگناه — عصمت آنان به نزد حق گواه
رهبران خاص و در ارشاد خلق — پاسدار امت و بر یاد خلق
کس نباشد درتقرب آنچنان — که بذکرش دم بدم گویا لسان
متقی مردان حق در هر مقام — ازهد واتقی نباشد جز امام
هر کسی باشد مقرب نزد دوست — برهمه لطف وعطایش رو بروست
راستگویان در ره صدق و صفا — عهدشان باشد نمایان در وفا
بس مطیع امر حق ، در هر امور — از پلیدیها و هر نقصی به دور
درهمه اعمال و در رفتار خویش — جز رضایش ره نگیرندی به‌پیش
آنچه را حق بر اراده رأی داد — عامل اجرا بحکمش برنهاد
درمشیت سر این معنا بجاست — که قضاوحکم ومأموراز خداست
دراطاعت آنچه درفرمان اوست — در شئون اولیا این گفتگوست
درهمه اجرای امرش پایدار — آنچنان تا در دو عالم رستگار
نکته‌ای باشد عیان بی‌شك وریب — که امام آنکه بود از سر غیب
گر بخواهد دانشی یابد ، تمام — بس بود او را اراده هر مقام

یعنی اندر علم غیبش این چنین | هر چه می‌خواهد بداند بر یقین
الغرض مانند خوبان کس ندید | چون‌خدااین‌مه‌رخان‌رابر گزید
اینکه بینی عاشقان را بیقرار | رمز آن بشنو تواز گفتار « زار »



و اختارکم لسره

(و گواهی میدهم که خدایتعالی) انتخاب کرد شما را برای راز داری خود .

اختیار ـ بمعنی: بر گزیدن، پسندیدن، انتخاب کردن و تسلط داشتن‌است.

سر ـ بمعنی : راز ، امر پوشیده و نهفته و چیزیکه در نفس پنهان کنند می‌باشد و در شرح فقره (**وحفظة سرالله**) در صفحه ۱۸۹ شرح این موضوع بتفصیل گذشت .

انتخاب خدایتعالی برای رازداری خود !!

این فقره از بند مورد شرح عطف است به جمله (**واشهد انکم الائمة ....**) و اینکه در پیرو جمله (**وارتضاکم لغیبه**) آمده است شاید تأیید همان معنا باشد که شرح آن قبلا گذشت ، چون معنای (سر) و (غیب) در واقع مترادف است .

و این موضوع قبلا اشاره شد ، که تنها خدایتعالی « **علام الغیوب** » و « **عالم السر والخفیات**» است و در بسیاری از آیات قرآنی هم تأیید فرموده : همچنان در آیه ۷ از سوره ۲۰ که می‌فرماید : **فانه یعلم السر واخفی** ، که او پنهانیها وحتی پنهانتر از آنرا می‌داند . بنابر آنچه که قبلا درمورد علم غیب او

سبحانه وتعالی گفته شد هر کس را که بخواهد بهرمقدار از اسرار و علوم غیب خود آگاهی می‌دهد :

اکنون با توجه به بند مورد شرح « **واختارکم لسره** » وارتباط آن با آیه‌شریفه که می‌فرماید : س۲۸ ی۶۸ **و ربك یخلق ما یشاء و یختار....** یعنی پروردگار تومی‌آفریندآنچه را که خواهدواختیارمی کندآنچه‌را که خواهد.

درتفسیر علی‌بن ابراهیم روایت کرده : که از جمله ماصدقات این آیه کریمه امامت است که زمام اختیار آن در قبضه قدرت قادریست که بحکمت و مصلحت هر که را که داند صلاحیت آن را دارد او را به امامت خلایق بر می گزیند (و به اسرار وپنهانیها آگاهی می‌دهد) .

درتفسیر لاهیجی ، در ذیل آیه شریفه : (**والله یعلم اسرارهم**)آورده: که یکی از اسرار؛ غصب خلافت خلفای حق است .

البته این موضوع قابل توجه است ، همانطور که خدایتعالی پیامبر خود را برای پاره‌ای از علوم غیب بر گزید ، و طبق آنچه در این معنا گذشت ائمه معصومین علیهم السلام هم غیر از آنچه که خود دانا برآن بودند و برای دانش به آن اراده می‌نمودند بعضی ازاسراردیگرهم بوسیله رسول‌اکرم به‌آنان تعلیم داده می‌شد که هریك پس‌ازدیگری حامل‌آن بوده وبه دیگری منتقل‌میکردند همچنانکه دراین باره علامه شبستری درشرح خود به این روایت اشاره کرده : و از « **ابی الجارود** » نقل می کند ، که **امام باقر (ع) فرمود** : رسول خدا در هنگام وفات خود علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را به پیش خودخواند . وفرمود یا علی برمن‌نزدیك شوتا سری که خداوند بمن پنهانی تعلیم کرده من هم همانراپنهانی بتوتعلیم کنم وامانت بگذارم نزدتوچیزیرا که خداوند پیش‌من‌امانت گذاشته‌پس رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این‌کار را در باره‌علی‌انجام داد، وعلی همان‌کار را باحسن(ع) و آنهم با حسین (ع) و امام حسین هم با پدرمن حضرت سجاد همانطور فرمود و

پدر من هم بامن همان معامله را کرد و درود خداوند برهمه آنان باد .

بنابراین معلوم گردید که خدایتعالی برای رازداری و آگاهی به پاره‌ای از اسرار خود که برای مقام رهبریت آن بزرگواران تا الی یوم القیمة لازم است ، آنانرا انتخاب کرده ، واین‌موضوع بسیار مورد اهمیت است ، همچنانکه در همین زیارت این معنا بر وجوه دیگر تکرار شده و در مواردی آمده است : **وحفظة سرالله** که شرح آن بتفصیل گذشت ، **وحفظة لسره** ، **مؤمن بسرکم** ، **فبحق من ائتمنکم علی سره** ، که شرح آنها بعداً بیاید .



و اجتبیکم بقدرته

(وشهادت می‌دهم) که برگزید خدایتعالی شما را بقدرت کامله خود !

اجتباء ـ بمعنی : برگزیدن وجمع کردن بطور اختیار آمده است .

قدرت ـ بمعنی : قوه وتوانائی ونیرومی‌باشد .

برگزیدگان به نیروی الهی !!

کلمهٔ « اجتباء » در قرآن مجید هر کجا آمده است دربرگزیده شدن پیامبران بکاررفته ودر ذیل بعضی ازآیات مربوطه هم روایات موثقی نقل شده که نشانگر ارتباط تفسیر با برگزیدگی ائمه هدی علیهم‌السلام است از جمله : در کتاب **مناقب ابن شهرآشوب** در تفسیر آیه شریفه **وممن هدینا و اجتبینا ....** ازحضرت سجاد (ع) روایت کرده که فرمود : مائیم ائمه هدی و برگزیده خدا .

ودر تفسیر لاهیجی، درذیل آیه شریفه : س ۲۲ ی ۷۸ **وجاهدوا فی‌الله حق جهاده هواجتبیکم ....** معنی آیه را چنین آورده است که : وجهاد کنید درراه خدا حق جهادش ، او برگزید شما را ونگردانید برشما دردین هیچ شکی ازآنکه کیش پدرتان ابراهیم است ....

از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده است که در معنای « **هو اجتبیکم** » فرمود : که مائیم برگزیدگان .

در قاموس قرآن در ذیل این آیه شریفه : آورده است : هر که با نظر انصاف در این آیه دقت کند خواهد دید که به ائمه دوازده گانه علیهم‌السلام تطبیق می‌شود زیرا آنها برگزیدگانند به تمام امت و آنان فرزندان ابراهیم‌اند نه همه مردم .

بنابراین برگزیدگی‌ائمه هدی علیهم‌السلام که خود وجه امتیازی‌نسبت بسایرافراد داردمعلوم گردید، اما دراینکه‌چرا انتخاب ایشانرا خدایتعالی‌عطف به قدرت ونیروی خود داده است موضوعیست که بایدکاملا به‌آن توجه داشت.

قدرت خدایتعالی در امر گزینش برگزیدگان ،

اینکه دراین بند از زیارت‌آمده است که خدای تعالی بقدرت کامله خود ائمه هدی را برگزیده است « **واجتبیکم بقدرته** » اشاره‌بمنظورمهمی‌ازخصوصیات آن بزرگواران است ؛ والا تمام امور در عالم وجود به مشیت وقدرت اوبستگی‌دارد، چون درسیاق کلام درتمام فقرات این زیارت مقام و شأن ائمه هدی علیهم‌السلام بروجهی آمده است که برای آنان که بمقام ولایت و امامت‌آشنائی‌ندارند ممکن است توهمی پیش‌آید که چگونه افرادی که‌همانند تمام افراد بشرند این مقامات را دارا باشند که ازآنان اموری ظاهرشودخارق‌العاده که ازطاقت وقدرت بشریه وقوت انسانیه خارج باشد .

اگر یك نظر اجمالی به مضامین عالی فقرات همین زیارت انداخته شود ، این معنا در اوصاف آن بزرگواران روشن خواهد شد که آنان مهبط انوار وحی الهی ومعادن رحمت و گنجینه علم و دانش او و امین اسرار و راهنمایان طریق هدایت و چراغهای تاریکی و ادی ضلالت وحافظ اسرار الهی وحامل کتب آسمانی ومجری احکام واوامر پروردگاری ومقرب درگاه یزدانی و برگزیده شده برای آگاهی به علم واسرار خداوندی هستند وهکذا متصف بتمام صفات و خصوصیاتی که درباره آن بزرگواران دراین کتاب شریف آمده است .

چگونه کسانی که آشنائی بمقام والای آن بزرگواران ندارند می‌توانند اعتقاد حاصل نمایند که شأن آنان چنین است !!

آری: خدایتعالی می‌تواند بقدرت کامله خود برای رهبری جامعه و برای پیروزی دین حق کسانی را انتخاب کند که ازهرجهت شایستگی داشته باشند ، یعنی مقام شایستگی را خود برآنها تفویض می‌نماید ، که آنان متقی وپرهیزکار، معصوم وبی گناه ، مطیع وفرمانبردار ، عامل اجرای تمام احکام واوامر او ، آگاه به پاره‌ای از اسرار خلقت باشند ، وخلاصه خدایتعالی می‌تواند کسانیرا آئینه و تجلی گاه تمام صفات عالی خود قرار دهد و یا بعبارت دیگر **امامانی برگزیند که به مراتبی از اوصاف جمال وجلال وکمال ونور وعظمت و علم وعزت وقدرت او آراسته باشند .**

پس اگر شنیدید که خدایتعالی بقدرت کامله یکی از برگزیدگان خود را ولی‌وحجت در روی زمین قرار داده وبرای برنامه‌های مخصوص وظهور دین حق اورا زنده نگاهداشته **واورا ناظر براوضاع عالم قرارداده** ، دیگر احتیاج به دلیل وبرهان ندارد همین فقره مورد شرح جوابگوی این امر خارق‌العاده است « واجتبیکم بقدرته » دیگر مطلب تمام است .

ندیدید که خدایتعالی در قرآن مجید در ۴۵ مورد بمضامین گوناگون

بعداز ذکر توانائی خود درهر امری می‌فرماید : **ان الله علی کل شیء قدیر .** یعنی همانا که خدا برهر کار و برهر چیز تواناست ، یا اشاره برآنکه : آنچه که خواهد برهر وجهیکه خواهد انجام پذیر است ، و اوسبحانه وتعالی هرچیز که درمرتبه تصورما گنجایش داشته باشد برانجام آن توانائی داشته وعجز برای او نیست ، قدرت دارد براینکه زمینی بوجود آورد که میلیونها مرتبه از زمین ما بزرگتر باشد ، قدرت دارد براینکه خلقی ایجاد کند که میلیونها مرتبه ازخلق دیگربزرگتریا کوچکتر باشد ، وهمچنین قدرت دارد جهانی دیگر ایجاد کرده و این جهان را نابود کند !!! هر کار کوچك و بزرگی برای او سهل و آسان و انجام آن برای او یکسان است !!... آفریدن یك « پرکاه » و یك « کهکشان بزرگ » هردو برای او بی‌تفاوت ویکسان است ، **همچنان که علی** علیه‌السلام درنهج‌البلاغه درخطبه (۱۸۰) می‌فرماید : بزرگ و کوچك وسنگین وسبك ونیرومند وناتوان درآفرینش اویکسانند .

وازطرف دیگر می‌توان معنی قدرت خدایتعالی را در اسماء صفات او که در این باره آمده است جستجو کرد ، همچنانکه در جوشن کبیر آمده است **یا من‌له‌القدرة والکمال ، یامن استسلم کل شیء لقدرته ، یامن هو قادرعلی کل شیء ، یا ذالقدرة الکاملة ، یارب القدرة فی الا نام ، یا من بلغت الی کل‌شیء قدرته، یامن تصرف فی‌الخلائق قدرته، یامن‌تعزز بقدرته یاقدیر ویا اقدرالقادرین** ، که معانی‌این‌اسامی‌در کمال وضوح واحتیاج‌بترجمه‌ندارد

این‌است‌مراتب قدرت‌الهی که وقتی‌برای شما گفته‌می‌شود که امام‌برگزیده خدا وهمه‌کاره است ویا امام متصرف به این عالم است و ازعلم غیب آگاه است ، بدانید که‌ازمشیت وقدرت الهی‌همه‌کاره شده وازعلم‌غیب‌باخبر گردیده است.(۱)

(۱) نگارنده : درکتاب «معارف‌الهی» درشرح فقره‌ای ازدعای سحر؛ اللهم‌انی اسئلك من‌قدرتك بالقدرة التی‌استطلت بهاعلی‌کل‌شیء وکل‌قدرتك مستطیله... درباب قدرت الهی مطالبی بتفصیل آورده‌که خواننده می‌تواند برای اطلاع بیشتر به‌آن‌کتاب مراجعه نماید .

و اعزکم بهداه .

(و گواهی می‌دهم که خدایتعالی) عزیز و گرامی داشت شما را بهدایت خود .

درمعنای ـ هدایت، درشرح فقره **(السلام علی ائمة الهدی)** درصفحه۱۲۹ مطالبی گذشت .

معنی عزت چیست ؟

عزت : بمعنی؛ عزیزشدن ، ارجمند شدن ، گرامی شدن ، ارجمندی وسرافرازی آمده است .

دانشمندان اهل کلام بر آنند که عزت ، بمعنی غلبـه و استیلا وچیرگی وارجمندی وبزرگواری آمده ، وگاهی هم بمعنی ندرت وجود یا **(نادرالوجود و عزیزالوجود)** آمده است .

وچنین گفته‌اند : اگرعزت بمقام باریتعالی اشاره شود هر گاه بمعنی ندرت وجود باشد ، به اعتبار ذات باشد که ذات اقدس او دارای وحدت حقیقی است و برای اومثل ومانندی نیست ، وبطور کلی باید گفت : عزت و ارجمندی از آن خدایتعالی است همچنانکه خود فرمود : س ۳۵ ی ۱۰ **من کان یریدالعزة فلله العزة جمیعاً** اشاره براینکه هر کس که عزت خواهد و آنکس که طالب شرف و ارجمندی باشد باید که ازمالك و صاحب عزت طلب کند چون بعزت او تمام برگزیدگان و تمام انبیاء و اولیاء او عزیز و ارجمند شدند ، واوست که توفیق هدایت میبخشد وبا نورایمان ونور معرفت عزتمند و ارجمنـد می‌سازد هر کس را که بخواهد ، و کریمه **(تعز من تشاء)** مشعر برهمین است !!

دراینجامیتوان گفت که عالیترین مقام عزت همان مرتبه‌ای است که بوسیله هدایت خدایتعالی برای برگزیدگان حاصل می‌شود ، یعنی آن عزت وسربلندی که موجب سعادت دنیا وآخرت وتوأم بامقام ولایت وسرپرستی باشد، والاممکن

است خدایتعالی با کسانی عزت ظاهری در دنیا بخشیده که با ستمکاری بر مردم حکومت کنند و در آخرت کمال ذلت وخواری را داشته باشند .

اما بایددانست که‌خدایتعالی‌مقام عزت وارجمندی را دراول‌برای‌خود وسپس برای رسول واهل ایمان تثبیت فرموده است : ص۶۳ ی ۸ **ولله العـزة ولرسوله وللمؤمنین ...** و اشاره این معنا بر آنستکه درحقیقت عزت هر فرد وهر چیز در عالم از عزت اوسبحانه وتعالی است .

بنابراین شاهد کلام درآنستکه وقتی رسول‌خدا درمقام عزت وارجمندی باشد ائمه هدی علیهم‌السلام هم وارثان آن شرافت وارجمندی هستند و آنانند که در صدر مرتبه اهل ایمان و تقوی قرار دارند و گذشته از اینکه خـدایتعالی آن بزرگواران را بهدایت خویش گرامی داشته ، هدایت خلـق را هم بعهده آنان گذاشته است ، وبمصداق‌آیه شریفه : **وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا ....** آنان را به این مقام عزت وارجمندی نائل ساخته است وهمچنین است که خدایتعالی باز درجای دیگرازقرآن مجید اشاره به این امرفرموده است که و **ممن خلقنا امة یهدون بالحق ....**

یعنی : واز آنها که آفریدیم ما گروهی هستند که هدایت می کنند مردم را بحق (که دین اسلام است) .

در ذیل‌آیه شریفه : ازامام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود : مراد از کسانیکه هدایت بحق می کنند ائمه معصومینند .

بنابراین ؛ در فقره مورد شرح (**واعزکم بهداه**) روشن گردید که خـدایتعالی عزت بخشیده است به ائمه‌هدی علیهم‌السلام وآنانرا هدایت فرموده است بتمام کمالات نفسانیه ازعلم وحلم وزهد وتقوی وصبر وسخاوت وشجاعت و غیره و نیز آنانرا راهنما وهادی خلق گردانیده وعزت وسرافرازی اهل ایمانرا درطاعت وپیروی از آنان قرار داده است .

و خصکم ببرهانه

(و گواهی میدهم) که خدا مخصوص گردانید شما را به برهان خود .

مراد از برهان چیست ؟

درمعنی (برهان) درشرح فقرهٔ **(ونوره وبرهانه)** درصفحه ۲۸۱ مطالبی گذشت، ولی دراینجا گفته‌می‌شود که بعضی‌ازعرفا دراین معنا گفته‌اند : که مراداز برهان؛ حجج و براهین هر حق و حقیقت باشد که برعلیه یاوه گویان ودشمنان دین‌وایمان اقامه می‌شود . و ائمه هدی علیهم‌السلام درهر دوران دربرابر مخالفین اهل‌ستیز بوسیله احتجاجات خود حقایق را اثبات می کردند .

و از طرف دیگر می‌توان معنای برهان را در بارهٔ آن بزرگواران به اعجاز و کراماتی تعبیر کرد که دلیل بر اثبات مقام ولایت و امامت آنان علیهم‌السلام می‌باشد .

اما نظر نگارنده براینستکه اگرمعنی برهان را دلیل قاطع وحجت روشن بگیریم ، هیچ دلیل وحجتی بالاتر ازقرآن کریم نیست که آن بزرگواران در خصوصیت این مقام قرار گرفته‌اند وهمچنان عالم بعلم تفسیر وتأویل آن ومجری وحافظ احکام و اوامر آن می‌باشند .

قبلاهم درذیل آیه شریفه: **ومن‌عنده علم الکتاب** این معنا گذشت که علم قرآن نزد آن بزرگواران بوده ، وروایتی هم از امام صادق علیه‌السلام بیان گردید که آنحضرت دست مبارك برسینه خود نهاد و فرمود : **(عندنا والله علم‌الکتاب)** بخدا علم کتاب نزد ما ائمه است .

واصولا بمصداق کریمه : **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من‌عبادنا...** آن بزرگواران وارث قرآن کریم هستند ، یعنی خدایتعالی بمیراث داده است

آن کتاب را بر برگزیدگان خود، واین کتاب شریف (قرآن مجید) خوددلیل وبرهانی برای تثبیت مقام‌ولایت وامامت ایشان است که‌معنای (وخصکم ببرهانه) را می‌رساند



و انتجبکم لنوره

(وگواهی میدهم) که برگزید خدا شما را برای نورش .

و دربعضی ازنسخ« بنوره » آمده است : براین اشاره که انتخاب کردخدا شما را بنورش یا (اتخاذ نمود شما را ازنور خود).

نور دراینجا چه معنی دارد ؟

درمعنی‌اجتباء درشرح‌فقرهٔ **«واجتبیکم بقدرته»** درصفحه ۳۲۵ مطالبی گذشت ، وهمچنین در معنای نور درشرح بند **« ونوره وبرهانه»** تفسیری بیان گردید ، اما دراینجا که اشاره می‌فرماید ، برگزیدخدایتعالی شما را برای روشن کردن حقایق و راهنمائی بسوی انوار معرفت و هدایت خود یا مخصوص گردانید شما را به انوار معنویه و کمالات نفسانیه وبه اعتباردیگر: شما را نوری قرارداد که ازنور شما نورحق ظاهر و کسی نتواند آنرا خاموش نماید ، می‌توان گفت : که این انتخاب و برگزیدگی برای نور الهی اشاره بهمان قرآن کریم باشد ، که قبلا درتفسیر آیه شریفه : س ۶۴ ی ۸ **فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا** این معنا گذشت و دانسته شد که نور بمعنی قرآن آمده و ارتباط آن از نظر روایات به ائمه هدی علیهم‌السلام روشن گردید .

حاصل آنکه ائمه هدی علیهم السلام خود مراتبی از نورالهی هستند که توسل به آنان در این مرتبه بسیار مؤثر است ، همچنانکه در دعای سحر آمده است : **اللهم انی‌اسئلك بنورك‌كله** ، خدایا درخواست می کنم از تو بحق تمام مراتب انوارت ،

وهمچنین بسیارجالب است که آن بزرگواران را بنام نوری‌الله بخوانند، همانطور که در زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است : **السلام علی نور الانوار** وهمچنین درجای دیگر : **السلام علی نورالله فی‌الظلمات .**

وایدکم بروحه .

(وگواهی می‌دهم که خدایتعالی) تأیید کرد شما را بروحش .

(ايد) بمعنی: نیرو وقوه است ، وتأیید ؛ بمعنی: نیرو دادن ، کمك کردن ویاری نمودن آمده است .

(روح) بمعنی : جان ، روان ، وحی ، فرشته و همچنین بمعنی قرآن آمده است .

کلمه « روح » بطوریکه درلغت معرفی‌شده بمعنای مبدأ حیات است که قدرت و شعور از آن ناشی می‌شود ، و جانداران بوسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شوند .

«راغب» درمفردات می گوید : روح (بروزن نوح) وروح (بروزن‌لوح) هردو دراصل به یك معنی است ، وبه معنی « جان » و« تنفس » است (که گاهی روح بروزن لوح ازنظردمیده شدن جان تازه به معنی‌رحمت وفرج آمده‌است) .

ائمه هدی (ع) بروح الهی تأیید شده‌اند !!

بطوریکه صاحبان تفاسیر متذکرشده‌اند : موارد استعمال روح درقرآن مجیدبسیارمتنوع است همچنان گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده مانند س ۲ ی ۲۵۳ **و آتینا عیسی‌ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس** ما دلائل روشن در اختیار عیسی‌بن مریم قراردادیم و او را با روح‌القدس تقویت نمودیم .

زمانی بمعنی ، « فرشته مخصوص وحی » آمده وباعنوان « امین » توصیف شده ، مانند : س ۲۶ ی ۱۹۳ **نزل به الروح الامین علی قلبك** ؛ این قرآن را روح‌الامین برقلب تونازل کرد تا از انذار کنندگان باشی .

وگاهی به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر ازفرشتگان آمده مانند : سوره قدرآیه ۴ **تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر** « درشب قدر فرشتگان و روح بفرمان پروردگارشان برای تقدیرامور نازل می‌شوند » .

وگاه بمعنی : قرآن یا وحی آسمانی آمده است ، مانند س ۴۲ ی ۵۲ **و کذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا** : این گونه وحی به سوی توفرستادیم ، روحی که ازفرمان ما است .

وهمچنین گاهی‌روح‌به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند اطلاق‌شده مانندس۵۸ی۲۲ **اولئك کتب فی‌قلوبهم الایمان وایدهم بروح‌منه**، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است .

وخلاصه زمانی‌هم روح به معنی روح انسانی آمده است، مانند: س۳۲ی۹ **ثم سواه ونفخ فیه من روحه** سپس آدم را نظام بخشیده و از روح خود در آن دمید .

اما دراین‌معنا که‌آیا روح چیست که خدایتعالی‌ائمه‌هدی علیهم‌السلام را بر آن تأییـد کرده است ، راز بسیار مهمی می‌باشـد که غیر از خود آن بزرگواران کسی نمیتواند این موضوع را تشریح نماید .

از آنجهت که وقتی از رسول اکرم در بارهٔ حقیقت روح سئوال می‌شود ، خدایتعالی می‌فرماید : که درجواب این سئوال بگوید : روح ازامر پروردگار است : **ویسئلونك عن‌الروح ، قل‌الروح من امر ربی ....** آری روح از عالـم امر است و خلقتی اسرار آمیز دارد ، که اندکی از آن علم مورد آگاهی قرار گرفته است .

در باره روح مطالبی بسیار گسترده است ؛ که در این مختصر نمی‌تـوان گنجانید ، ولی‌اکنون با توجه به روایاتی که درذیل آیات مربوطه آمده‌است این موضوع تا حدی روشن می‌شود که : چگونه ائمه هدی علیهم‌السـلام مورد تأیید روح الهی هستند !!

در تفسیر نورالثقلین ؛ آمده است : دربعضی از روایات که ازطرف اهلبیت (ع) در ذیل‌آیه شریفه : **ویسئلونك عن‌الروح ....** رسیده ، چنین می‌بینیم که روح به معنی مخلوقی برترازجبرئیل ومیکائیل معرفی‌شده که با پیامبر وامامان (ع) همواره بوده است وآنانرا درخط سیرشان ازهرانحراف باز می‌داشته .

در تفسیر نمونه : در تأییـد این روایت آورده ؛ که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد ! وآن مرتبه از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق ـ العاده والائی است که از آثارش معصوم بودن ازخطا و گناه ونیز آگاهی وعلم فوق‌العاده است ، ومسلماً چنین مرتبه‌ای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود ، حتی ازجبرئیل ومیکائیل !!!

در اصول کافی : هم روایاتی‌بهمین مضامین‌آمده است ، ودر بعضی روایات دیگرهم اشاره شده است که خدایتعالی‌تأییدفرموده است ائمه هدی‌علیهم‌السلام

را بروح‌القدس که بوسیله این روح تمام اشیاء وهرآنچه زیر عرش و زیرفرش بوده شناختند .

وبنا برآنچه که در بعضی روایات دیگر آمده این نکته قابل توجه است که درانبیاء واوصیاء پنج روح است که عبارت ازروح‌القدس، روح ایمان ، روح حیات ، روح قوت و روح شهوت می‌باشد که بوسیله همان روح‌القدس است که آنچه را باید بدانند می‌دانند و دراصول کافی روایات جالبی در این معنا آمده است که ازجمله ازبیان قول مفضل آورده که گفت : از امام صادق علیه‌السلام ازعلم امام پرسیدم فرمود : ای مفضل ، براستی خدا تبارك وتعالی در پیغمبر پنج روح نهاده ، روح حیات و زندگی که به وسیله آن بجنبد و راه رود ، روح توانائی که به وسیله آن قیام کند ومبارزه نماید روح شهوت که به وسیله آن بخورد و بنوشد وبه حلالی بازنها بیامیزد و روح ایمان که به وسیله آن عقیده دارد و عدالت می‌ورزد و روح‌القدس که به وسیله‌آن تحمل نبوت کند **وچون پیغمبر درگذرد وجان بدهد روح‌القدس ازاومنتقل شود ومتعلق به‌امام گردد !!.**

ائمه هدی علیهم‌السلام مورد تأیید روح القدس قرار دارند !

در دعای افتتاح در بیانات امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه ، پس از ذکر صلوات بخود آن بزرگوار برای عظمت ظهور او علیه‌السلام دعا را به این عبارت ادامه می‌دهد: **وحفه بملائکتك المقربین وایده بروح‌القدس یا رب العالمین** اشاره براینکه : خدایا فراگیر او را (امام زمان را علیه‌السلام) با فرشتگان مقربت (مدد کن ویاری ده اورا باسپاه عالم ملکوت از نزدیکان درگاهت) وتأیید فرما او را بروح القدس «جبرئیل» (نیرو بخش او را بروح پاکیزه‌ای) ای پروردگار جهانیان .

در باره نصرت و یاری ائمه هدی بوسیله فرشتگان قبلا اشاره‌ای شد ،

اکنون باید دانست که روح القدس کیست ویا چیست که امام درپرتوهدایت آن قرارخواهد گرفت .

آنچه مسلم است : معنای روح القدس درخود آن مستتر و چنان نمودار است که بهترین وسیله درعالم مجردات است که خدایتعالی آنرا برای مأموریتهای سنگین اختصاص می‌دهد همچنانکه در داستان حضرت عیسی علیه السلام درچندمورد خدایتعالی درتأیید رسالت اوفرمود : **(اذ ایدتك بروح القدس)** وآیات دیگر که ازمفاهیم آنها چنان برمی‌آید که آنحضرت در سخن گفتن در گهواره ایام کودکی و شفای کور و بهبودی پیس و زنده کردن مردگان باذن پروردگار و سایر معجزات وامور مهمه همه بوسیله روح القدس تأیید می‌شده است .

مفسران دربارهٔ روح القدس مطالبی آورده‌اند ، بعضی گفته‌اند که روح ـ القدس اسم اعظم است که حضرت عیسی علیه السلام به آن احیای اموات می‌فرمود ، بعضی گفته‌اند : که روح القدس نیروی عظیمی از عالم غیب است که خدایتعالی بهر کس که خواهد افاضه فرماید ، بعضی گفته‌اند: که روح القدس جبرئیل‌است واین معنا را درتفاسیر بیشترمتذکر شده‌اند ؛ و می‌توان گفت که معنای واقعی شاید همین‌باشد ازآنجهت که‌خدایتعالی‌درآیه‌ای‌خطاب برسول‌اکرم میفرماید : س۱۶ ی ۱۰۲ **قل نزله روح القدس من ربك بالحق....** که اشاره بنزول‌قرآن مجیـد است ، یعنی ، بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که فرود آورد آن را روح القـدس (که جبرئیل است) ازنزد پروردگار تو درحالیکه متلبس بود بحق وصواب... واین مسلم است که حامل وحی جبرئیل بوده است .

حاصل‌آنکه خدایتعالی کسانیرا بوسیله روح القدس تأیید می‌فرماید که نزد او بسیار گرامی و برگزیده و از بهترین خلق او باشند و مأموریتهای مهمی بعهده آنان گذاشته شده باشد . (۱)

(۱) ـ نگارنده درکتاب « بیان حقیقت » درشرح این موضوع بیان‌گسترده‌ای آورده برای اطلاع بیشتر به‌آن‌کتاب مراجعه شود .

بنابر این در بند مورد شرح که عرض میکند : (**وایدکم بروحه**) ائمه هدی علیهم‌السلام ازهرجهت مورد تأیید روح قدسی الهی بوده وخدایتعالی نیرو بخشیده است آنانرا بنور هدایت از نزد خود و قوت داده است بر آنها بوسیله قرآن یا وحی که آن خود روحی از امر پروردگار است ونصرت داده است به ایشان به حجت و برهان ؛ و خلاصه آن بزرگواران را بتمام نیروهای معنوی تقویت فرموده که ؛ کریمه (**وایدهم بروح منه**) در بارهٔ آنان مصداق کامل یافته است ، در بارهٔ روح مطالب دیگری از بعد دیگرقابل توجه است که شرح آن درفقره (**وارواحکم فی‌الارواح**) بتفصیل بیاید :



ورضیکم خلفاء فی‌ارضه .

(و گواهی میدهم که خدایتعالی) خشنودی خود را از خلافت و امامت شما در روی زمین اعلام فرمود .

رضی ـ بمعنی : خشنود .

خلفاء ـ جمع خلیفه ؛ بمعنی : جانشین ، قائم مقام و نماینده است .

خلافت ائمه هدی علیهم‌السلام چه خصوصیاتی‌دارد

همانطور که میدانید قرآن مجید در چند مورد انسان را بعنوان « خلیفه » در روی زمین معرفی کرده است ، همچنان ازهمان اول خلقت در داستان آدم علیه‌السلام خدایتعالی فرشتگان‌را ازاین‌امر آگاه فرمود: س۲ی۳۰ **و اذ قال ربك للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة** .... یعنی هنگامیکه

پروردگار تو به فرشتگان گفت : من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد ....

این آیه شریفه شرحی بتفصیل دارد که باید بتفاسیر مراجعه نمود ولی در اینجا شاهد کلام منظور از خلافت و جانشینی آدمی در روی زمین است (که بقول بعضی ازمحققان همان خلافت الهی ونمایندگی خدا در روی زمین می باشد)، چون خدایتعالی همه مواهب زمین را برای انسان آفریده و در اینجا موقعیت معنوی او را که شایستگی آنهمه مواهب است بوسیله نمایندگی خود در روی زمین اظهار فرموده است .

اما اینکه خدایتعالی خشنودی خود را در خلافت ائمه هدی علیهم‌السلام در روی زمین اعلام نموده است از آنجهت می باشد که خلیفه خدا در روی زمین باید متخلق به‌اخلاق خدا باشد وآنچه خدا اراده می کند اوارادہ کند ومجری احکام الهی باشد و آنچه را که حکم کرده است به همانگونه حکم کند و از سنت اوسبحانه وتعالی پیروی نماید ، همچنانکه این از روش تمام انبیاء علیهم‌السلام است که خدایتعالی آنانرا به مقام خلافت در روی زمین تعیین فرمود ، البته خلافت خدائی یعنی از همان نوع خلافتی که به حضرت داود علیه‌السلام عطا کرد و فرمود : س ۳۸ ی ۲۶ **یا داود انا جعلناك خليفة فی الارض فاحكم بين‌الناس بالحق ولا تتبع الهوی ....** اشاره براینکه ای داود همانا که قرار دادیم تورا خلیفه در روی زمین پس حکم کن میان مردم براستی و حق و از هوای نفس پیروی مکن ....

البته شایستگی مرتبه « خلافت الهی » در روی زمین تنها بعهده انبیاء و اولیاء او جل شأنه می باشد که این مقام را خود به آنان افاضه فرموده است ، و این موضوع اشتباه نشود که همه کس نمی‌توانند بنام خلیفه الهی یا جانشین پیامبر عهده‌دار حکومت اسلامی‌شوند بلکه خلیفه الهی باید تمام خصوصیاتی که

در بارهٔ انبیاء عظام ذکر شده دارا باشند همچنان اولوالامر و اوصیاء ایشان که اصلا لباس خلیفة اللهی بر قامت آنان پوشیده شده است .

در تفسیر لاهیجی، با ذکر سندی در ذیل آیه شریفه : س ۶ ی ۱۶۵ **وهوالذی جعلکم خلائف فی‌الارض ....** ترجمه وتفسیر چنین کرده است : (و اوست آن ذات مقدسی که گردانید شما را ای آدمیان خلیفه‌های زمین یعنی اهل هر عصری را ازشما جانشین اهل عصر سابق گردانید ، ویا براین معنی : گردانید ای مؤمنان زمان خاتم الانبیاء ﷺ درمیان شما از آل محمد امام وخلیفه روی زمین) ، این بود بیان تفسیر لاهیجی .

اما شاهد کلام درپیرواین آیه شریفه موضوع امتیاز (خلیفة اللهی) انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام است که می‌فرماید : **و رفع بعضکم فوق بعض درجات ....** یعنی: وبعضی را بربعض‌دیگر«درجاتی» برتری داد ، که بنابراین معناجانشینان ونمایندگان الهی دراین بیان مشخص می گردند .

روایتی بسیار جالب علی علیه‌السلام خلیفه چهارم است !

درتفسیر جامع ، آورده است : ابن بابویه به‌سند خود ازحضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام روایت کرده که گفت : آنحضرت به ابن شاذان فرمود : امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود هر کس اعتقاد نداشته باشد که من خلیفه چهارم خداوند در روی زمین هستم لعنت خدا براو باد !! راوی می گوید: حضورش عرض کردم شما می‌فرمودیدآنحضرت خلیفه اول پیغمبر است ، فرمود راست است لکن مراد ازچهارمین خلیفه خدا که آنحضرت فرموده است خداوند درقرآن می‌فرماید : « **انی جاعل فی‌الارض خلیفة ...** » آدم اول‌خلیفه‌خداوند در روی زمین بوده ، وباز می‌فرماید : « **یا داود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض** » داود خلیفه دوم وهمچنین هارون خلیفه سوم وامیرالمؤمنین خلیفه چهارم خدا

در روی زمین و اول خلیفه محمد ﷺ است .

بررسی امر خلافت ازبعد دیگر !!

این نکته قابل‌توجه است که برای برقراری دین خدا و آنهمه رسولانی که برای هدایت و ارشاد خلق فرستاده و همچنین برای حفظ کتب آسمانی و اجرای اوامر اوسبحانه وتعالی ونیز برای نتیجه نهائی ازتمام این تشکیلات وانتظام امر عالم ، مسئله خلافت وامامت درهردوران مورد توجه خدایتعالی بوده ، بخصوص بعداز گذشت دوران پرافتخار پیغمبر خاتم ﷺ که امری ضروری و واجب شناخته شده است ، و این موضوعی نیست که بتوان در این مختصر حتی اشاره کوچکی به آن نمود ، ولی تنها از یك جهت و آن ارتباط مستقیم فقره مورد شرح به یکی ازآیات قرآنی این بحث را مورد بررسی قرار می‌دهیم :آنجا که خدایتعالی‌می‌فرماید: س۲۴ ی۵۵ **وعدالله الذین آمنوامنکم وعملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً ومن کفر بعد ذلك فاولئك هم‌الفاسقون .**

اشاره براینکه وعده داد خدا به کسانی ازشما که ایمان آوردندو کردار شایسته کردند که جانشین وخلیفه گرداند ایشانرا در زمین چنانکه جانشین گردانید آنانرا که پیش ازایشان بودند ، وهرآینه ثابت سازد برای آنان دین ایشانرا دینی که پسندیده وبرگزیده است برای آنها « دین اسلام » وهمانا بدل دهد ایشانرا پس از ترس آرامش وایمنی تا بپرستند مرا و شرك نیاورند بمن از چیزی **«یعنی خلافت وحکومت وجاه، ایشانرا ازتوحید وعبادت بازندارد»** وهرکس مرتد شود یا دراین نعمت کفران ورزد همانا که فاسق است .

در ذیل آیه شریفه روایات بسیاری آمده است حاکی از اینکه مراد از

خلافت در این آیه خلافت ائمه هدی بنص الهی است چنانچه اسناد و مدارك موثق و احادیث صحیحه و حتی دلائل عقلیه شاهد اینست ، پس خلافت ایشان مانند خلافت آدم و داود وسلیمان وهارون باشد که کریمه « **انا جعلناك خلیفة فی‌الارض**» شامل آنهاست .

در اصول کافی ، ازامام رضا علیه‌السلام روایتی نقل کرده : که فرمود : ائمه خلفای خدایند در زمین او .

در «**کنزالفوائد**» و « **غیبت شیخ** » و « **بحارالانوار**» و بسیاری از کتب دیگر روایت کرده‌اند که آیه‌شریفه دربارهٔ مهدی موعود ویاران اونازل شده وبیشتر ازتفاسیر متذکر شده‌اند که ازاهل‌بیت صلوات‌الله علیهم منقول است که این آیه درحق آل محمد (ص) ورود یافته وتأویل آن درشأن وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام است . (۱)

وآیات دیگری درباب خلافت جهانی‌امام حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد که درشأن آن بزرگوار تأویل شده ، ازجمله‌آیه شریفه : س ۲۷ ی ۶۲ **امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض** یعنی : آیا آنکه چون گرفتاری او را بخواند اجابت کند و گرفتاری او را برطرف نماید ؟! وبگرداند شما را خلیفه و وارث زمین .

ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموداین آیه درباره قائم‌آل‌محمد نازل شده ، بخدا قسم « مضطر» اوست که دو رکعت نماز درمقام حضرت‌ابراهیم بگذارد وخدا را بخواند پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف سازد وآنها را در زمین خلیفه خود گرداند .

---

(۱) در دعای افتتاح که از بیانات امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه است ، این معنا بقالب دعا ریخته شده ، و عرض می‌کند : اللهم اجعله الداعی الی کتابك والقائم بدینك استخلفه فی‌الارض کما استخلفت الذین من قبله .... ، که نگارنده شرح این فقره از دعا را درکتاب « بیان حقیقت » بتفصیل آورده است .

بنابراین : رضایت و خشنودی خـدایتعالی درانتصاب ائمه هـدی بمنصب خلافت در روی زمین تازمان حکومت جهانی‌امام ولی عصر (عج) روشن گردید **(و رضیکم خلفاء فی ارضه)** .

و از همـین جهت است که در زیارت آن بزرگوار آمـده است : **السلام علیك یا خلیفةالله و خلیفة آبائه المهدیین** سلام برتو ای دست نشانده خدا و ای جانشین پدران ره یافته خود .



وحججاً علی بریته

(و گواهی می‌دهم که شما ائمه هدی) دلائل قاطعی بر آفریدگان خدا هستید ! در معنای «**حجت**» در شرح فقـره **وحجج‌الله علی اهل الدنیا والاخرة** درصفحه ۱۶۲ مطالبی بتفصیل گذشت .

« **بریه** » بمعنی : خلق ، مردم ، مخلوق وآفریدگان آمده است .

بهترین خلق خدا حجت بر آفریدگان هستند !

موضوعیکه دراین بند از زیارت قابل توجه است آنستکه کسانی باید بر خلق عالم حجت باشند که خود بهترین خلق و برگزیده‌ترین افراد ازجانب خدایتعالی باشند، اکنون این آیه شریفه جواب این‌معنا را روشن می‌نماید که می‌فرماید : س ۹۸ ی ۷ **ان الذین آمنوا وعملواالصالحات اولئك هم خیرالبریة** ، آنانکه ایمان آوردنـد و کارهای شایسته انجام دادنـد آنان بهترین خلق خدا هستند .

در احادیث متکرر الورود است که این آیه در شأن آل محمـد (ص) و شیعیان ایشان نازل شده است .

باعطف توجه به روایاتی که در ذیل آیه آمده و ارتباط آن بفقرهٔ مورد شرح « **وحججاً علی بریته** » چنان معلوم می‌دارد که ائمه هدی علیهم السلام بهتـرین آفریدگان خدا وحجت و راهنما برهمه خلق اعم ازملائکه وانس وجن‌هستند.

در تفسیر ، المیـزان : آمـده است که « ابن مردویه » از عایشه روایت کرده که گفت : برسولخدا عرضه داشتم یا رسول‌الله ، گرامی‌ترین خلـق نزد خدای عزوجل کیست ؟ فرمود : ای عایشه مگر آیه شریفه : **ان‌الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیرالبریة** ، را نمیخوانی ؟

و در کتاب « **الدر المنثور** » آمده است که : « ابن عساکر » از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت : نزد رسول خـدا صلی الله علیه و آله بودم که علی علیه السلام از راه رسید، رسولخدا فرمود: به‌آن خدائی که‌جانم بدست اواست این‌مرد وپیروانش « شیعیانش» تنها وتنها رستگاران درقیامتند ، آنگاه این‌آیه نازل شد: **ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیرالبریة** ، از آنوقت که این آیه نازل شد اصحاب رسول‌خدا صلی الله علیه و آله هروقت علی‌را می‌دیدند که دارد می‌آید می گفتند « خیرالبریه » آمد ـ ودر بسیاری از تفاسیر این روایت نقل شده است .

همچنان درمجمع‌البیان ، ازمقاتل‌بن‌سلیمان از ضحاك ازابن‌عباس روایت کرده که درتفسیر کلمه (هم خیرالبریة) گفته است این‌آیه شریفه دربارهٔ علی و اهل بیتش نازل شده است .

بنابراین علی‌وفرزندانش بهترین خلق خدا وحجت برتمام آفریدگانند.

اما نکته دیگری که درعمومیت این‌معنا درآیه شریفه‌آمده است دربارهٔ مؤمنین نیکوکارمی‌باشد که خدایتعالی‌آنانرا بهترین‌آفریدگان ذکر فرموده ، و شرح این موضوع دربیان (**مؤمن صالح چه خصوصیاتی دارد**) بعداً بیاید .

و انصاراً لدینه

(و گواهی می‌دهم که شما) یاوران دین خدا هستید !

انصار ـ جمع ، نصیر و ناصر و بمعنی یاران و یاری کنندگان است .

خدایتعالی از کسانی حمایت می کند که حامی دین او باشند

در شرح این جمله از زیارت در اول باید گفت : خدایتعالی خود یاری می‌دهد کسانیرا که امر رسالت بر آنها تفویض شده و برای برقراری دین او مأموریت دارند و همچنین یاری می‌فرماید کسانیرا که ایمان آورده و اعتقاد دارند بر آنچه برفرستادهٔ او نازل شده است ، همچنانکه فرمود : س ۴۰ ی ۵۱ **انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی‌الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد،** واین یاری و نصرت خدایتعالی در موارد بسیار بخصوص برای حمایت از دین و پیروزی بر کفراست (همچنان درمیدانهای کارزار و جنگ) و هر کس را که مورد حمایت قراردهد کسی براو غالب نخواهد شد ، **ان ینصرکم‌الله فلاغالب لکم ...**

و ازطرف دیگر در قرآن مجید چنین اشاره شده است که نصرت و یاری دادن بر بندگان از جانب کسی غیر از خدایتعالی نیست ، همچنانکه فرمود : س ۳ ی ۱۲۶ **وما النصر الامن عندالله العزیزالحکیم** ، و با آنکه خود صراحتاً می‌فرماید: س ۳ ی۱۳ **والله یؤید بنصره من یشاء** این یاری و حمایت مخصوص اهل ایمان است چون درتأیید این معنا فرمود : س ۳۰ ی ۴۷ و **کان حقاً علینا نصر المؤمنین** ، اشاره براینکه خدایتعالی بطورمسلم یاری کردن مؤمنان را بر عهده خود گرفته است ، و این دیگر بستگی به مراتب ایمان افراد دارد که ایمانی خدا پسند داشته باشند و یاشرائط ایمانی درآنها جمع باشد تامورد حمایت

کامل قرار گیرند .

البته این نکته راهم باید توجه داشت که یکی ازخواسته‌های اهل ایمان طلب یاری وحمایت ازخدایتعالی درتمام موارد بخصوص نصرت درامر برقراری دین وپیروزی درمیدان جنگ با کفار ومشرکین است ، همچنانکه در بسیاری ازموارد ازبیان قول آنان درقرآن مجید آمده است : **ربنا .... فانصرنا علی القوم الکافرین .**

بنابراین ازمطالبیکه درآیات مربوطه درباره نصرت خدایتعالی گذشت ، این معنا حاصل می‌شود ؛ که خدایتعالی کسانیرا یاری می‌دهد که از دین او حمایت کنند ، همچنانکه در این مقام در صدر اول انبیاء و اوصیاء و مؤمنین قرار دارند .

پس درشرح این جمله از زیارت که زائرعرض‌میکند : **(و انصاراً لدینه)** بخوبی روشن است که ائمه هدی علیهم‌السلام در این مورد بجز حمایت از دین خدا وهدایت خلق بسوی صراط مستقیم هدف دیگری نداشته ومصداق کامل‌این معنا درظهور امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه بخوبی آشکار خواهد گردید .

ائمه هدی (ع) حامیان دین خدا هستند !!

یکی ازبرنامه‌های مهمی که بعهده ائمه معصومین علیهم‌السلام گذاشته شده وشاید ازاصول مأموریت آنان باشد ، همانا یاری کردن وحمایت از دین خدا وپیروی ازمنویات رسول اکرم است ، باآنکه این‌موضوع جنبه عمومی داشته وخدایتعالی درجائی ازقرآن مجید عموم اهل ایمانرا برای یاری کردن دین خود دعوت کرده و می‌فرماید : س ۶۱ ی ۱۴ **یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارالله ....** هان ای کسانیکه ایمان آوردید یاران خدا باشید (دین خدا را یاری دهید) بنابراین از وظائف اهل ایمان است که دین خدا را یاری

نمایند ، و هیچ شکی نیست که ائمه هدی علیهم‌السلام در عالیترین مقام از اهل ایمان قرار گرفته وعهده دار کامل این وظیفه هستند ، همچنانکه شنیدید در دوران خود هر یك از آن بزرگواران برای برقراری دین خدا از جهات مختلفه مأموریتهای خود را انجام داده و در حقیقت دین او را یاری نمودند ؛ بعضی از راه جهاد درمیدان کارزار و برخی از راه تعلیم وآموزش ودیگری ازطریق ایراد خطبه‌ها ومواعظ و بعضی دیگر از راه مبارزه بافساد وستم‌کاریها وهمچنین مقابله باحکومتهای طاغوت دردوران خود وخلاصه بعضی باآرامش وتأسیس دانشگاههای اسلامی دین خدا را یاری کرده ومردم را بمعارف الهی آشنا می‌ساختند .

وتمام این برنامه‌ها طبق وعده‌ای که خدایتعالی داده است در حکومت جهانی امام ولی‌عصرعجل‌الله تعالی‌فرجه بظهورخواهد رسید اوهمچنان دین‌خدا را یاری‌خواهدداد که‌آنرابرتمام ادیان غالب خواهد کرد وبمصداق‌آیه شریفه: س ۴۷ ی ۷ **ان تنصروا‌الله ینصرکم ویثبت اقدامکم** ، یاری دهد خدایتعالی‌و پیروز گرداندآن بزرگوار و یاران او را تا نتیجه نهائی از کریمه : **لیظهره علی الدین کله** ، حاصل گشته ومعنای فقره موردشرح **«وانصاراً لدینه»** ظاهر وآشکار گردد ،



و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعاً لحکمته .

(وگواهی می‌دهم که شما) نگهداران راز او و خزانه داران دانش او و ودیعه داران حکمت او هستید .

یابه‌عبارت‌دیگر : شمانگهبان‌اسرارو گنجینه‌علم‌وسپرده‌شدگان‌حکمت‌اوهستید.

وارثان حکمت پیمبران !!

معانی این بند از زیارت از فروع وآثار فقرات گذشته است ، همچنان شرح جمله : **وحفظة لسره** در فقرات، **واختارکم لسره** ونیز **وحفظة سرالله** درصفحات ۱۸۹ و ۳۲۳ بتفصیل گذشت .

ومعنای (**وخزنة لعلمه**) در شرح فقره (**وخزان العلم**) در صفحه ۴۷ آمده است .

اما درمعنای « **ومستودعاً لحکمته** » باآنکه قبلا درمعنای حکمت درشرح جمله (**ومعادن حکمةالله**) مطالبی تذکرداده شد ، ولی دراینجا یادآورمی‌شویم که «**مستودع** » از ماده (**ودع**) وبمعنی ترك کردن است و ودیعه را هم ازآن نظر ودیعه می گویند که باید محل خود را ترك گوید وبدست صاحب اصلی باز گردد ویا به اعتبار دیگر مستودع بمعنی ودیعه گذارنده است .

اکنون ازفحوای کلام چنین برمی‌آید که حکمت الهی نزد ائمه هدی علیهم‌السلام به ودیعه گذاشته شده وهمانطور که انبیاء عظام یکی پس ازدیگری به آنان سپرده‌اند ایشان هم به‌خاتم اوصیاء حضرت بقیةالله ولی عصر (عج) سپرده تا آخرین مأموریت خود را طبق برنامه مخصوص برای بثمر رسانیدن‌حکومت جهانی اسلامی‌و برقراری کامل دین‌الهی در کمال حکمت ومصلحت انجام دهد !! و کریمه : **یؤتی الحکمة من یشاء ....** مشعر برهمین است که خدایتعالی‌حکمت و دانش خود را بهر کس که شایسته بیند می‌سپارد ، همچنان که مقام امامت توأم باحکمت را از اول به‌حضرت ابوالموحدین **ابراهیم خلیل** علیه‌السلام تفویض فرمود و سلسله انبیاء از این موهبت عظیم بهره گرفته تا به اوصیاء برحق ائمه هدی علیهم‌السلام رسید وآیه‌شریفه اشاره برهمین معنا است که‌می‌فرماید: س ۴ ی ۵۴ **فقدآتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة ....** همانا کتاب و حکمت را به آل ابراهیم سپردیم ، وقبلاهم درهمین کتاب درچند مورد طبق روایات متعددی این

معنا گذشت که آل ابراهیم رسول اکرم وائمه معصومین علیهم‌السلام می باشند .

بنابراین ، درفقره مورد شرح « **ومستودعاً لحکمته** » چنان نمودار است که ائمه هدی علیهم‌السلام ازاینجهت هم وارث علم وحکمت انبیاء عظام بوده و آنچه از علم کتاب وحکمت وازحقایق اشیاء وعلوم فلسفه الهی وتمام آنچه قبلا درمعنای حکمت گذشت نزد آنان بوده به این بزرگواران سپرده شده است .



و تراجمة لوحیه

(و گواهی می‌دهم که شما) مفسران وحی الهی هستید .

مفسران وحی الهی !

تراجمة ـ جمع ترجمان وترجمان بمعنی کسیکه دویاچند زبان بداند ومطلبی را از زبانی به زبان‌دیگر بیان کند ، وبه او نیز مترجم گفته می‌شود ، وگاهی هم مترجم بمعنی مفسر آمده که موضوعی را با بیان رساتری بیان‌می کند و معنا و خصوصیات چیزی را ظاهر می‌سازد

اما درمعنای «وحی» درشرح فقره « **ومهبط الوحی** » درصفحه۳۶مطالبی بتفصیل گذشت ، ودانسته شد که وحی‌درباره انبیاء علیهم‌السلام همان تفهیم خفی و کلام خفی‌است که ازجانب خداوند القاء می‌شود وازطرف دیگرمعلوم گردید که قرآن کلام الهی و وحی آسمانی است که طبق روایاتی در شرح جمله « **وحملة کتاب‌الله** » بیان آن گذشت که ائمه هدی علیهم‌السلام حافظ و نگهبان این وحی الهی بوده و تمام علوم قرآنی یکی پس از دیگری به آن بزرگواران

سپرده‌شده؛ و به‌این‌اعتبار آنان مترجم‌ومفسر وحی‌الهی ومبین کتاب آسمانی هستند.

و اینکه در این بند از زیارت در بارهٔ ایشان اشاره به ترجمان شده است **« و تراجمة لوحیه »** شاید ازجهت دیگر باشد که چون وحی الهی شامل اسرار ورموزیست که برای ظاهرساختن آن مفسرانی‌لازم باشد که ازاسرار وجریانات وحی اطلاعات‌کافی داشته باشند واز کشف حقایق آن وامورغیبی ناآگاه‌نباشند تا بتوانند هدایت خلق را بعهده گرفته ومردم را بسوی معارف الهیه راهنمائی نمایند ، و این خود یکی ازوظائف انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام برای تحقق بخشیدن به تمام برنامه‌های الهی است ، چون مأموریت آنان طبق فرمان الهی بوده و هیچ گاه سخن نمی گویند و کلام الهی را تفسیرنمی‌نمایند مگرآنچه که ازطرف او سبحانه وتعالی بر آنان وحی شود : **(ان هوالا وحی یوحی)** .

واین خود صراحت دارد که منصب پیشوائی وتفویض مقام ولایت وامامت فقط از جانب پروردگار به انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام بر گزار می‌شود ، همچنانکه فرمود : س ۲۱ ی ۷۳ **وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا ....** آنانرا پیشوایانی‌قرار دادیم که بفرمان ما مردم را هدایت می کردند و در پیروایه می‌فرماید : **واوحینا الیهم فعل الخیرات ....** و کارهای نیك را به آنان وحی کردیم ، و این معنا نشانگر آنستکه مفسران وحی الهی توفیق وتوان جاذبه معنوی برای انجام هر کارخیری را داشته و به امرخدایتعالی هدایت خلق رابعهده گرفته‌اند.

اما موضوع دیگری که در معنای فقره مورد شرح **« و تراجمة لوحیه »** قابل توجه است آنستکه : چون **« وحی»** از کلام الهی است و کلام الهی غیر از کلام بندگان است واحتیاج به‌مفسر ومترجم دارد لذا ائمه‌اطهار علیهم‌السلام طبق‌فرمانی که ازطرف خود حقتعالی برای‌آنان صادرشده ، آنان مفسرومترجم کلام اوهستند ، بلکه بهر زبان می‌توانند کلام الهی را ترجمه نمایند ، اگر شنیدید که زمانی‌بیاید که حضرت بقیةالله خاتم اوصیاء علیه‌السلام کلام الهی رابسمع

تمام جهانیان می‌رساند و با زبانهای مختلف آنرا ترجمه می‌نمایـد ، هیچ بعیـد ندانید وتعجب نکنید ، چون آن بزرگوار بخواست خدایتعالی مترجم کلام‌الهی و وحی آسمانی بتمام زبانهای مختلف جهانی است ، ولازمه آنکه بخواهد دین حق را برتمام ادیان غالب سازد دانستن زبان هرقوم وملت درسراسرجهان است؛ همچنانکه درزیارت مخصوصه آن آقا آمده است: **السلام علیك یا تالی کتاب‌الله و ترجمانه** سلام برتوای حجت خدا که بیانگر کتاب آسمانی ومترجم آن‌هستی!

و ارکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه

(و گواهی میـدهم که شما) اساس و پایه‌های یکتاپرستی و گواهان برخلـق خدا هستید !

درمعنای « **ارکان** » درشرح‌فقره «**وارکان البلاد** »درصفحه ۱۰۱مطالبی گذشت.

درمعنای « **توحید** » هم در شرح فقرهٔ « **والمخلصین فی توحیدالله** » بیاناتی‌عرضه گردید .

« **شهداء** » جمع ، شهید ازماده (شهود) بمعنی حضور وشاهد و گواه‌است وهمچنین بمعنی دیگر کشته شده در راه خدا می‌باشد که این معنا درفقره‌مورد شرح ازبحث ما خارج است .

ائمه هـدی علیهم‌السلام گواه بر اعمال خلق‌خدا هستند !

قبل ازهر چیز باید گفت که تنها خدایتعالی شاهد و گواه کامل برتمـام امورجهان است ، همچنانکه خود فرمود : س ۴ ی ۳۳ ، **ان‌الله علی کل شیء شهیداً** ، ولی آنطور که از آیات دیگر قرآنی استفاده می‌شود خدای

تعالی برای اعمال و رفتار بندگان گواهانی قرار داده است تا در تشکیلات این جهان و جهان رستاخیز طبق برنامه‌های مخصوص بموقع خود هرفردی را از کردار ورفتارش آگاه سازند .

بطورمسلم تمام انبیاء واوصیاء (ع) براعمال و رفتار و کردار امتهای خود گواه بوده تا در زمان مقرر شهادت خود را اعلام دارند ، وهمچنان آیه شریفه خطاب برسول اکرم دلیل بر همین معنا است که می‌فرماید : س ۴۸ ی ۸ **انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذیراً** ما فرستادیم تو را برجمیع عالمیان در حالتی که گواه باشی برآنچه از امت صادر می‌شود ؛ ازقبول و رد ایمان و از طاعت و معصیت و غیره .

البته آنچه که مفسران درآیات مربوطه یادآورشده‌اند ، شهادت براعمال (مخصوص انسان نیست) ، بلکه تمام اموری که بنحوی ازانحاء ارتباطی بعمل دارند ، مانند : ملائکه ، مکان ، زمان ، دین ، کتاب اعضاء بدن و حواس ؛ همه شهادت براعمال می‌دهند وهمینها که دردنیا وجود دارند درآخرت حضور پیدا می کنند و گواهی می‌دهند و این خود معلوم می‌دارد که آنها یکنوع از حیات وشعوررا دارا می باشند تا بتوانندخصوصیات اعمال را درك کرده و گواهی‌دهند. اما باآنکه در اینجا این بحث مورد گفتگوی ما نیست ولی لازم است از جهتی اشاره شود به قسمتی ازسخنان امام علی علیه‌السلام که در دعای کمیل عرض میکند : **الذین وکلتهم بحفظ مایکون منی وجعلتهم شهوداً علی‌مع جوارحی وکنت انت الرقیب علی من ورائهم و الشاهد لما خفی عنهم** ، اشاره براینکه : قرار دادی گواهانی برمن بهمراه اعضاء وجوارحم وغیر ازاین خود مراقب و دیدبان برمن بودی در دنبال نظارت آنها و شاهد و گواه برآنچه پوشیده و پنهان از آنان بوده است .

از این بیان می‌توان چنین استفاده کرد که اولا تنها خدابتعالی شاهد و

گـواه است بر آنچه دردلها پنهان می باشـد همچنانکه فرمـود : س ۲ ی ۲۰۴ **ویشهدالله علی ما فی قلبه** وهم اوسبحانه وتعالی مراقب برتمـام احوال همگان است که کریمه : **وکان‌الله علی کل‌شیء رقیبا** مشعر برهمین است که او گواه و شاهد برمسائلی است که هیچیك از گواهان از آن آگاه نمی باشند .

اکنون از بحث خود خارج نشویم که اصل موضوع در شرح این فقره از زیارت است که عرض میکند : **(وشهداء علی خلقه)** که ائمه هدی علیهم‌السلام برخلـق خدا گواهند ، البته آنچه که صاحبان تفاسیر در این مورد گفته‌انـد ؛ منظور ازشهادت حفظ وتحمل حقایق اعمال مردم یعنی سعادت وشقاوت در رد و قبول اعمال آنها در مقابل دستورات الهی در عالم دنیا و گواهی دادن به آن در سرای آخرت است درآن روز که خداوند ازهر چیز گواهی می‌طلبد .

وناگفته پیداست که این« مقام شهادت برحقایق اعمال» درخور تمام‌ا فراد امت نیست ومخصوص اولیاء طاهرین‌امت است، همچنانکه‌خدایتعالی می‌فرماید: س ۲ ی ۱۴۳ **وکذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا** ، و همچنـین گردانیدیم شما را امتی میانه گزین (امت نمونه‌ای) تا گواه مردم باشید و پیامبر هم گواه برای شما باشد .

در تفسیر نمونه ، آورده : در روایات متعـددی این معنی وارد شده است که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام می‌فرمودنـد این آیه در بارهٔ ما نازل شـده است « **نحن الشهداء علی الناس** »

در تفسیر ، المیزان ، آورده : در« مناقب » دراین باره از امام باقر(ع) نقل‌شده که : شهداءِ برمردم فقط انبیاء وائمه هدی هستند، واما امت جایز نیست خداوند آنها را بشهادت بطلبد ، چه اینکه درمیان آنهـا افرادی پیدا می‌شوند که شهادتشان حتی درباره یکدسته « سبزی » مقبول نیست .

وهمچنین درمورد اینکه ائمه‌هدی علیهم‌السلام درهر دوران گواه برامت

می‌باشند ، آمده است : س ۴ ی ۴۱ **فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنابك علی هؤلاء شهیداً**، بر این تفسیر که پس چگونه باشد حال امت محمد(ص) وقتیکه بیاوریم درهر قرنی ازهر گروهی ازامم او ﷺ شاهد و گواهی که آن امام هر قرن است و بیاوریم تو را ای محمد بر آن امامان گواه .

در اصول کافی : فصلی در باب اینکه امامان گواهان خدای عزوجل بر خلق اوهستند آمده است ، که ازجمله این روایت از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود : این آیه خاصه دربارهٔ امت محمد نازل شده وامم انبیاء سابقه داخل در « کل امة » نیستند ، بلکه مراد اهل هرقرنی ازامت محمد است، این بیان چنان است که درهرقرنی ازامت محمد ﷺ امامی هست « ازجمله ما » که گواه است براقوال وافعال ایشان و محمد (ص) هم گواه است برما .

در تفسیر مجمع البیان : آمده است هر پیامبری مادامی که درمیان امت خویش می‌باشد شاهدوناظر اعمال آنهاست و بعدازپیمبران اوصیاء وجانشینان معصومشان شاهد وناظر اعمال امت خواهند بود .

در بعضی از تفاسیر هم آمده است که پیامبر اسلام گواه بر همه گواهان امتهای پیشین وهمه انبیاء گذشته بوده است .

وباز در آیه دیگری که دلیل بر گواهی ائمه هدی برخلق خدا می‌باشد آیه ۱۷ از سوره هود است که می‌فرماید : **افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه ....** اشاره براینکه : آنکس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد وبخواند آنرا شاهدی از آن (یا بدنبال آن شاهدی ازسوی اومی‌باشد) .

درتفسیراین آیه آمده است ، که این شخص همان پیامبر است ودلیل روشن او (قرآن مجید) وشاهد و گواه برصدق نبوتش مؤمنان راستینی همچون علی وائمه‌هدی علیهم السلام می‌باشند .

ائمه هدی علیهم‌السلام ناظر بر اعمال خلق خدا هستند !

موضوع دیگری که درشرح این بند از زیارت باید بر آن اعتراف داشت بیان مهم دیگری است تادانسته شود؛ ائمه معصومین گذشته ازاینکه طبق آیات وروایاتی که تفسیر آنها گذشت شاهد و گواه براعمال خلق در دنیا و آخرت می‌باشند اعمال آنهاهم بعلم ورؤیت آن بزرگواران خواهدرسید، چنانکه خدایتعالی می‌فرماید : س ۹ ی ۱۰۵ **وقل اعملوا فسیری‌الله عملکم و رسوله والمؤمنون....** اشاره براینکه بگو ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برمکلفان که عمل کنید به آنچه خدایتعالی شما را به آن امرفرمود ، پس بیقین خدا وفرستاده او ومؤمنان اعمال شما را می‌بینند .

این آیه شریفه تفسیری بتفصیل‌دارد ودرمیان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام با توجه به اخبار فراوانی که از آنان رسیده عقیده معروف ومشهور براینستکه پیامبر وامامان از اعمال همه امت آگاه می‌شوند ، یعنی خداوند ازطریق خاصی اعمال امت را بر آنان عرضه می‌دارد !

روایاتی که دراین زمینه نقل شده بسیار زیاد است وشاید درسرحد تواتر باشد که بعنوان نمونه چند قسمت ازآنها را نقل می‌کنیم .

صاحب مجمع‌البیان گوید : که نزد اصحاب ما مراد از« مؤمنین » در آیه : ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین هستند .

دراصول‌کافی : ازیعقوب‌بن شعیب روایت کند؛ که او گفت : من ازحضرت صادق علیه‌السلام تفسیر **« والمؤمنون»** را که دراین آیه است سئوال کردم فرمود : **« هم‌الائمه »** یعنی مراد ازمؤمنون دراین آیه ائمه معصومینند .

و باز در بیشتر ازتفاسیر و همچنین در اصول‌کافی آمده است که « عبدالله زیاب » که او را نزد امام رضا علیه‌السلام اعتبار تام بود ، گفت : که من ازآنحضرت التماس دعا برای‌خود و برای اهل بیتم کردم، حضرت فرمود که : بدون‌استدعاء

تو من تو را دعا می کنم ، بخدا قسم که اعمال شما در هرشب و روز برمن‌عرضه می‌شود ، عبدالله گفت : که من این کلام راعظیم دانستم ؛ پس حضرت فرمود : که آیا کتاب خدایتعالی را نخوانده‌ای ؟ که فرمود : **اعملوا فسیری‌الله عملکم و رسوله والمؤمنون** و بعد از این گفتند که مراد اینستکه اول مؤمنون امیر-المؤمنین ودیگر فرزندان او ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین هستند .

اکنون با عطف توجه به آیات و روایات مربوطه که دانسته شد ائمه هدی (ع) شاهد و گواه بر خلق خدا هستند و نیز در بحث اخیر معلوم گردید که اعمال مردم بحضور آن بزرگواران عرضه می‌شود ، می‌توان گفت که عالیترین مقام ائمه معصومین همین مقام شهادت و نظارت است که هرامامی تا دردنیا هست گفتار و کردار وعقاید امت براوعرضه شده و او ازهمه آگاه می‌شود تا در رستاخیز گواهی دهد ودراین معنا اسرار دیگری نهفته شده است که بعداً درباب شفاعت شرح آن بیاید .

همینقدر دراینجا متذکر می‌شویم که دراثر این آگاهی واطلاعات ،آن بزرگواران می‌دانند چه کسی شایسته برای امر شفاعت است ، همچنانکه بعداً درهمین زیارت در شأن آنان میخوانید : **(وشهداء دارالفناء وشفعاء دارالبقاء).**

والحال باصدوراین اعلامیه به این بحث مهم‌خاتمه داده می‌شود وآن اینکه :

ای مردم بخدا قسم بدانید !! هم اکنون امام زمان حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه، باآن تصرفی که بخواست خدایتعالی براین عالم دارد، شاهد وناظر و گواه براعمال و کردار ورفتارخلق عالم است ؛ نکندآنانکه ادعا دارند که‌پیرو اوهستند کردارشان موافق رضای خدا ورسول و آن بزرگوار نباشد ، نکند بنام اسلام و بنام دوستی با اوکارهای‌خلاف شرع انجام‌دهند، نکند به‌احکام حقیقی اسلام عمل نکرده ودل آن بزرگوار را خون نمایند ،آگاه باشید ویقین بدانید: بخدا قسم کوچکترین حرکات شما ازنظرمبارك او علیه‌السلام خواهد گذشت!

و اعلاماً لعباده .

(و گواهی میدهم که شما) پرچمها ونشانه‌هائی برای بندگان خدا هستید .

اعلام ـ جمع (علم) وعلم بمعنی : رایت ، پرچم ، نشانه ، و سر کرده و بزرگتر قوم است .

عباد ـ جمع (عبد) وعبد بمعنی : بنده و بنده خدا است .

پرچمهای پیروزی و نشانه‌های تقوی !

قبلا درشرح فقرهٔ (و اعلام التقی) درصفحه ۱۳۷ در معنای (اعلام و علامات) گفته شد که از یك جهت اشاره به‌جایگاههای مرتفع و کوهها شده است ودرذیل آیه شریفه : (**وعلامات وبالنجم هم یهتدون**) روایاتی بیان گردید که منظور از علامات ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که سالکان طریق الی‌الله بوسیله نور وجود ایشان که ازقلل‌مرتفع درتاریکیها پرتوافکن می‌شود راهنمائی شده و به سرمنزل مقصود می‌رسند .

آری این معنا نشانگر آنستکه پرچمهای پیروزی دین خدا در میان بندگان بردوش آن بزرگواران قرار گرفته ودرهر دوران اهل حق بر گرد آن جمع می‌شوند تاآنزمان که این پرچم پرافتخارتوسط امام ولی‌عصرعجل‌الله تعالی فرجه بر روی تمام بلندیها در سرتاسر جهان افراشته شده و دین حق بر تمام ادیان غالب وپیروز گردد ،آنوقت است که معنی (**واعلاماً لعباده**) برتمام بندگان خدا ظاهر وآشکار می گردد .

وازطرف دیگراین‌نکته را بایدتوجه داشت که هم‌اکنون نشانه‌وشاخصی بزرگترازوجود مقدس‌آن بزرگواردرروی زمین‌نیست که بواسطه‌او(ع)انتظام امرعالم‌برقراروچشم‌جهانیان‌به‌ظهورآن شخصیت ونشانه‌بزرگ دوخته‌شده‌است

ومناراً فی بلاده

(وگواهی می‌دهم که شما) نور تابان و چراغ پرفروزانی در تمام بلاد روی زمین هستید!

منار ـ بمعنی جای نور، جای روشنائی وهرمرکز وجایگاه مرتفعی که برای راهنمائی مشخص باشد.

بلاد ـ جمع بلد و (بلد) بمعنی شهر ویا هرخطه‌ای که محل سکونت و اجتماع گروهی ازمردم باشد، به کشور یا مملکت هم اطلاق بلاد شده است.

مشعلداران راه هدایت در تمام بلاد.

درشرح فقرهٔ (**وارکان البلاد**) درصفحه۱۰۱این معنا گذشت که ائمه هدی بزرگان و سرکردگان در ممالك‌وشهرها بلکه سرپرست تمام خطه‌ها در روی‌زمین هستند و دررابطه با این موضوع تفسیری ازآیات الهی وبعضی روایات مربوطه بیان گردید ودانسته شد که هیچگاه زمین ازحجت خدا خالی نخواهد ماند، و دراینجا گفته می‌شود: که هریك از آن بزرگواران در زمان حیات خود نور وضیائی درتمام بلاد وممالك روی زمین بوده‌اند که تمام این عالم ازنور وجود آنان منور وهمانند خورشید عالم تاب بوده‌اند.

چه خوب امام سجاد علیه‌السلام در رابطه با این دوجمله از بیان مورد شرح (**واعلاماً لعباده ومناراً فی بلاده**) درصحیفه خود دردعای روز عرفه اشاره‌ای کرده وعرض میکند: **اللهم انك ایدت دینك فی کل اوان بامام اقمته علماً لعبادك ومناراً فی بلادك بعد ان وصلت حبله بحبلك**، یعنی‌خدایا تو دین‌خود را درهرزمان به امامی تأیید کردی واو را چون نشانه وپرچمی برای‌بندگانت

برافراشتی وچون شاخص نورافکنی در شهرهای خود بپا داشتی پس از آنکه ریسمان او را بریسمان خود پیوستی (**چه کلام جواهر آسائی**) !

اکنون با عطف توجه در این معنا می‌توان گفت : که امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه رکنی عظیم وستونی استوار برای برقراری و نگهداری زمین و ساکنین تمام بلاد است و او علیه‌السلام مرکز نوریست که آفاق وتمام مناطق روی زمین را منور ساخته وبسیار نزدیك است که از پرتو نورحق نور اوظاهر شده و تمام تاریکیهای کفر وضلالت را ازمیان بردارد .



و ادلاء علی صراطه

(و گواهی می‌دهم که شما) راهنمایان راه حق هستید .

ادلاء ـ جمع دلیل و « دلیل » بمعنی : راهنما و مرشد وهمچنین بمعنای حجت و برهان آمده است .

راهنمایان طریق حق !!

قبلا در جمله (**والا دلاء علی مرضات‌الله**) در صفحه ۲۱۵ مطالبی گذشت که با توجه به‌آن معنا شرح این فقره از زیارت بخوبی‌روشن می‌شود ، یعنی درآنجا که عرض میکند ائمه هدی علیهم السلام راهنمایان بسوی رضا وخشنودی خدا می باشند دراینجا هم، همچنین اشاره می‌فرماید : که آن بزرگواران راهنمایان بسوی صراط‌مستقیم هستند که درواقع صراط مستقیم همان مقام رضاوخشنودی حقتعالی است . واین معنا قبلا بطور تفصیل گذشت .

اما نکته‌ای که در شرح این بند از زیارت قابل توجه است اشاره بمعنی صراط است که این موضوع هم درشرح فقرهٔ **(وحجته وصراطه ونوره)** در حد امکان تشریح گردید، و دانسته شد که صراط بمعنی راه وطریق و یا بمعنی راه آشکار است که در این مورد از نظر قرآن مجید مطالبی آشکار و از روایات متعددی معلوم گردید که ائمه هدی علیهم‌السلام خود صراط مستقیم و خود راهنما بر آن طریق هستند، همچنانکه در ذیل آیه شریفه: س ۶ ی ۱۵۳ **وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ....** که می‌فرماید: این راه راست من‌است ازآن پیروی کنید، ازامام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: صراط‌مستقیم ولایت علی و اوصیاء او علیهم‌السلام است.

واصولا طبق روایاتی که در ذیل آیه شریفه: **فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی** آمده است آنان خود اصحاب **(صراط السوی)** هستند.

و گذشته از دلالت و راهنمائی آنان برصراط مستقیم در این دنیا آن بزرگواران هادی و راهنمای همان صراطی هستند که یکی از مراحل در مقام رستاخیزاست که تمام افراد عالم باید ازآن پل عبورنمایند وقبلا شرحی بتفصیل دراین باره گذشت.

بنابراین ائمهٔ هدی دراین دنیا راهنمای خلق بسوی صراط مستقیمند تا بتوانند ازآن صراط عبور نمایند.

✿ ✿ ✿

شهادت برخصوصیتهای دیگر ازائمه اطهار

بر امور دیگری باشم گواه — که امامان آگه از سر اله
حافظ اسرار حق در هر امور — هر نهانی نزد آنان در ظهور
قدرت حق اینچنین مردان گزید — تا کند نور هدایت را پدید

عـزت آنـان بوصفـی برنهـاد / که بود درطرح یاران این وداد
خاصه‌از آنجا که بابرهان‌خویش / بسته عهدی برنکوپیمان‌خویش
آنچـه باشـد مایهٔ قـدر بلنـد / نزدحق گویا براوصافیست چند
از همه بالاتر آن باشد که یار / حکمتش راکرده بر آنان نثـار
دیگر از تأیید روح خود چنان / یارشان شـد یاری او در نهـان
یعنی از آنجا که عالـم ، آفرید / خود بر آنان روح قدسی‌رادمید
پس چنین شـد حجت او آشکار / مخـزن علمش نمایان در کنـار
حکمتی‌راچون‌بر آن‌جانان‌سپرد / صبر،هوش و طاقت از عشاق برد
در مقام حمد و توحیـد و سپاس / پایه شد محکم ازایشان براساس
من همی دانم که مطلب شد تمام / ترجمـان وحی او باشـد امـام
نکته دیگـر که بالاتـر از این / رهنمـا بر راه حق راهی مبـین
همچنـان بر کار امتهـا گـواه / که‌نشان ره‌داده بر گم کرده‌راه
اینکه باشد حق بهر کاری شهید / این شهادت نزد شاهد شـد پدید
چونکه هریك شاخصی‌درهر بلاد / نـاظـر اعمـال مـردم از نهـاد
حاصل آنان رهنما در هر امور / بر صـراط مستقیـم و راه دور
زین‌سبب‌باشد که امری شد یقین / منصب امـر خـلافت در زمـین
شدرضای‌حق بر آن راضی‌چنان / جانشین گردد یك‌ازیك‌بعدازآن
تا رسد بر خاتـم آن والا مقـام / که‌هم‌اکنون زنده باشدآن‌امام
می‌رسد روزی که آید او برون / خوش‌بر آن‌پیروزی‌شمشیروخون
دین حق را یاوری سازد چنـان / تا نماند ظلم و جوری در میان !
بس که‌دراین گفتگوپیچید«زار» / نه بود صبرش نه آرام و قـرار

عصمکم الله من‌الزلل و آمنکم من‌الفتن و طهرکم من‌الدنس و اذهب عنکم الرجس وطهرکم تطهیراً .

بازداشت خدا شما را ازلغزش وخطا ، وایمن وآسوده گردانید شما را از فتنه‌ها وآشوبها وپاکتان ساخت ازآلودگیها وچرکینیها ، وازتمام پلیدیها شما را به دور داشت ؛ وبخوبی پاکتان کردآنچنان پاك وپاکیزگی که خود میخواست .

عصمت ـ بمعنی : منع کردن ، بازداشتن ، نگاهداری نفس از گناه ، و اجتناب ازخطا ولغزش است .

زلل ـ بمعنی : خطا ، گناه ، لغزش ، نقصان ، کمی ، وافتادن است .

آمن ـ بمعنی : بی‌ترس وبیم ، درامن وامان ، وآسوده ومعنی « فتن » در این جمله درشرح آن بعداً بیاید .

دنس ـ بمعنی : چرك و ریم وپلیدی است .

رجس ـ بمعنی : گناه ،کار زشت وبد و وسوسه شیطان و کفر، و همچنین آلودگی است .

طهارت ـ بمعنی : پاك شدن وپاکی و (طهیر) بمعنی : پاك وپاکیزه‌است.

ائمه معصومین (ع) ازگناه و خطا مصونند !

موضوعیکه دراین بند از زیارت بسیارقابل‌توجه است ؛ عصمت ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد ؛ که اشاره شده است براینکه : **عصمکم الله من‌الزلل** ، یعنی خدا شمارا نگهداشت ازهر گونه‌لغزش‌وخطا و گناه ومعصیت، بلکه بازداشت شما را از کوچکترین سهو ونسیان واشتباه .

باآنکه قبلا درشرح فقرهٔ : **واشهد انکم الائمة.... المعصومون** درصفحه

۲۹۹ مطالب و روایاتی از نظر عصمت ائمه هدی علیهم‌السلام گذشت ، ولی از نظر اهمیت موضوع دراینجا نکات دیگری را یادآور می‌شویم ، چون یکی از مسائل مهمی که همواره در بین مسلمانان مورد بحث و گفتگو بوده مسئله معصوم بودن ائمه هدی و جانشینان پیغمبر است که شیعیان امامیه عصمت را یکی ازشرایط اساسی امامت می‌دانند و غیرمعصوم را برای نیل بمقام امامت صالح نمی‌دانند ولی اهل تسنن عصمت را دربارهٔ امام وخلیفه شرط نمی‌دانند .

در کتاب « بررسی مسائل کلی امامت » درتعریف عصمت آورده است که : عصمت عبارتست ازیك نیروی فوق‌العاده باطنی‌ویك صفت نیرومند نفسانی که‌در اثرمشاهدهٔ حقیقت جهان هستی ورؤیت ملکوت وباطن‌عالم وجودحاصل‌می‌شود.

این نیروی فوق‌العاده غیبی درهر کس‌وجود پیدا کرد ازمطلق خطاو گناه معصوم خواهد بود و از جهات مختلف بیمه شده است یعنی ، درمقام تلقی حقایق و درك واقعیات خطا نمی کند ، و درمقام ضبط ونگهداری احکام و قوانین اشتباه وسهو ندارد ، ونیز درمقام ابلاغ و اظهار احکام مرتکب اشتباه و گناه نمی‌شود ، و خلاصه در مقام عمل از لغزشهای عمدی و سهوی مصونیت داشته هر گز گناه نمی کند واحتمال خطا و گناه در باره‌اش صفر است .

ولی ناگفته نماند که گرچه معصوم مرتکب معصیت نمی‌شود و بطور کلی از گناه مصونیت دارد ، لیکن چنان نیست که اصلا قدرت برمعصیت نداشته‌باشد ودر اطاعت پروردگارجهان مجبور باشد ، بلکه معصوم نیز مانند سایر بندگان از آزادی عمل واختیار کاملا برخوردار است ، لیکن چون بوسیله چشم باطن حقیقت عالم وجود را مشاهده می کند وبواسطه نیروی فوق‌العاده غیبی که در وجودش نهاده شده عوامل گناه وخطا در وی شکست خورده بلااثر مانده است واز روی اراده و اختیار از گناه ومعصیت بیزار است .

اکنون باآنکه درباره عصمت ائمه هدی علیهم‌السلام روایات بسیاری‌آمده‌است

وقبلاهم به بعضی‌از آنها اشاره شد دراینجا به‌یك روایت دیگرا کتفا می کنیم .

در کتاب « اثبات الهداة » آمده است ؛ علی‌بن الحسین علیه‌السلام فرمود : امام ازما حتماً معصوم است ومعصوم کسی است که بحبل وریسمان الهی تمسك‌جوید وریسمان الهی قرآن است وامام وقرآن تا قیامت ازهم جدا نمی‌شوند .

ائمه معصومین (ع) ازفتنه‌ها درامانند !

درفقرهٔ دوم از بند مورد شرح که عرض میکند : **« و آمنکم من الفتن »** بایـد این توجه را حاصل کرد که آیا معنای فتنه دراین جمله چیست ؟ واکنون نظر خواننده را به این موضوع جلب مینمائیم .

« فتنه » از نظـر لغت معنای وسیعی دارد که اغلب آن معانی را با آیات قرآنی تطبیق داده‌انـد و دراینجا برای شرح این فقـره از زیارت توجه به آن لازم و ضروری است .

همچنانکه « فتنه » گاهی بمعنی ، مکروفریب وفساد ورسوائی آمده‌است، مانندآیه شریفه : س ۷ ی ۲۷ ؛ **یابنی آدم لایفتننکم الشیطان ....** ای‌فرزندان آدم مبادا که بفریبد شما را شیطان ....

گاهی بمعنی‌شرك و گناه وبت پرستی وماجراجوئی آمده است ، همچنان درآیه شریفه: س ۲ ی ۱۹۳ **وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ...** و آیـه دیگر : **و الفتنة اشد من القتل ....** پیکار کنید باآنان تا شرك وبت پرستی باقی‌نماند، که بت‌پرستی از کشتارهم بدتر است .

گاهی : بمعنی ، بلا ومصیبت وعذاب‌آمده است ، همچنان درآیه شریفه : س ۸ ی ۲۵ **واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ....** واز فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت) .

گاهی بمعنی امتحان و آزمایش آمـده است همچنان در آیه شریفـه :

س ۲۹ ی ۲ ، **احسب الناس ان یترکواان یقولوا آمنا وهم لایفتنون** ، آیا پنداشتند مردم که واگذاشته می‌شوند بمحض اینکه بگویند ایمان آوردیم ، دیگر آنان در معرض امتحان قرارنمی گیرند ؟ چرا ، البته مورد آزمایش قرار می گیرند همچنانکه در پیرو آیه فرمود : **ولقد فتنا الذین من قبلهم ....** همانا که آزمایش کردیم کسانی را که قبل از آنها بودند .... وآیات بسیار دیگری دراین معنا آمده است .

وگاهی هم « فتنه » بمعنی اضلال وگمراهی آمده است ، همچنان آیه شریفه : س ۵ ی ۴۱ **و من یردالله فتنته فلن تملك له من‌الله شیئاً ....** وکسی را که خدا براثر گناهان بخواهد مجازات کند واو را بحال خود واگذارد ، کسی‌قادر به دفاع ازاونخواهد بود، البته تمام این‌معانی‌به یك ریشه برمی گردد و آن قراردادن یکنوع فشار و شدت ازجهات مختلف برای تفکیك و تمیز هر معیار وسنجش است .

اماآنچه که در رابطه باشرح این فقره از زیارت مورد توجه است ، شاید چنین باشد که فتنه دراینجا بمعنی شرك و کفر و گناه ومعصیت وعذاب وخطا و لغزش آمده است ، که خدایتعالی آن بزرگواران را ازتمام این مراحل ایمنی بخشیده است واین هم خود یکی ازمواهب الهی‌وازشرایط مقامات عصمت است .

واگربخواهیم « فتنه » را دراینجا بمعنی آزمایش وامتحان بگیریم این معنا برای اولیاءِ خدا مصداق ندارد که ازاینجهت مصون باشند چنانکه شنیدید هریك از ائمه هدی علیهم‌السلام در دوران زندگانی خود مورد آزمایش الهی قرار داشته‌اند شاید داستان کربلا این‌موضوع را روشن‌نماید ، وازآنطرف اگرتاریخ زندگانی انبیاءِ را ورق بزنیم خواهیم دید که آنان همه درمعرض‌آزمایش بوده و داستان نوح وایوب ویونس گواه برهمین معنا است وحتی جائی خدایتعالی صراحتاً دربارهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام می‌فرماید: س ۳۸ ی ۳۴ **ولقد فتنا**

سلیمان .... هر آینه که ما امتحان کردیم سلیمان را ....

درهر حال چنان نمودار است که ائمه هـدی علیهم‌السلام ازشر فتنه‌هائی مصون بوده‌اند که عصمت آنها مانع برخورد به آن مراحل بوده است وگاهی‌هم آن بزرگواران خود اعتراف داشته‌اند ، همچنانکه امام سجاد علیه‌السلام در مقام سپاس عرض میکند : **وانا الخائف الذی آمنته** اشاره براینکه خدایتعالی‌اورا ازفتنه ـ هائیکه مورد سخط وناخشنودیش باشد ایمن داشته است .

و سراینکه امام زمان علیه‌السلام درهر دوران از شر فتنه‌ها وآشوبهـا مصون و محفوظ است مصداق همین جمله مورد شرح است « **و آمنکم من‌الفتن** » و در بیانات خود آن بزرگوارهم در دعای افتتاح اشاره‌ای شـده است که این امنیت در زمان ظهور او علیه‌السلام برای عموم ظاهرخواهد شد ، همچنانکه درپیرو عبارتی که درمورد امرخلافت در روی زمین آمده است عرض میکنـد : **مکن له دینه الـذی ارتضیته له ابدله من بعد خوفه امناً یعبـدك لا یشرك بك شیئاً ....** که اشاره به نابودی شرك و کفر که پایه واساس فتنه می‌باشد شده است . (۱)

لباس عصمت و طهارت برقامت ائمه‌هدی پوشیده شده است

درپایان‌بندموردشرح که‌عرض‌میکند : **وطهرکم من‌الدنس واذهب عنکم الرجس وطهرکم تطهیراً ،** این بیان هم حمل‌برعصمت ائمه معصومین علیهم‌السلام است که خدایتعالی‌رجس وپلیدی را ازآن‌بزرگواران‌دور کرده ولباس عصمت وطهارت را برقامت آنان پوشیده است .

درمورد « رجس » چنین گفته‌اند : که درلغت ؛ بمعنی ، پلیـدی وناپاکی است و گاهی هم به معنی عـذاب ویا خذلان وزشت وقبیح آمـده است ، وبگفته راغب

(۱) ـ نگارنده ، شرح این معنا را با ارتباط مستقیم به‌آیات مربوطه قرآنی در کتاب « بیان حقیقت » بتفصیل آورده است .

(درمفردات) این پلیدی چهار گونه است : گاهی ازنظر غریزه و طبع ، گاهی ازنظر فکر وعقل ، گاهی ازنظر شرع و گاهی ازتمام جهات است .

البته کسانی را که خدایتعالی خود اراده به تطهیر و پاکی آنان نموده بطور مسلم از پلیدیها و ناپاکیها به دور خواهند بود بنابراین کسانی مشمول رجس و پلیدی می‌شوند که خدایتعالی در بارهٔ آنان فرمود : س ۶ ی ۱۲۵ **کذلك یجعل‌الله الرجس علی‌الذین لایؤمنون** وهمچنین در آیه دیگر س ۱۰ ی۱۰۰ **ویجعل الرجس علی‌الذین لایعقلون** اشاره براینکه: خدایتعالی پلیدی و ناپاکی کفر و گناه را بر کسانی قرار می‌دهد که ایمان نیاورده و به عقل در نمی‌یابند ، یعنی آنانکه از تعقل و تفکر و اندیشه سر باز زده سرانجام به این مجازات گرفتار می‌شوند که رجس و پلیدی شك و تردید و تاریك دلی و بینش نادرست بر آنها چیره شده تاآنجا که توانائی ایمان از آنان سلب می گردد .

واین معنا خود می‌رساند که شایستگی ائمه‌هدی علیهم‌السلام ازنظرمقام معرفت وایمان ومراتب علم ودانش وحکمت وعقل وفهم ودرایت ایجاب‌می کند که‌آن بزرگواران ازتمام موارد رجس وپلیدی به دور باشند !!

اما موضوع مهم درفقره مورد شرح ارتباط مستقیم آن به‌آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۳۳ ی ۳۳ ؛ **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس‌اهل‌البیت ویطهرکم تطهیراً** ، اشاره براینکه : خدا جزاین منظورندارد که پلیدی ازشما اهل‌بیت ببرد وآنطور که خود می‌داند پاکتان سازد .

آری طهارت معنی وسیعی دارد که هر گونه پاکسازی روحانی از آثار شرك و گناه و همچنین پاکسازی از آثار آلودگیها به کثافات وناپاکیها را شامل می‌شود .

بعضی از مفسران در ذیل آیه شریفه چنین متذکرشده‌اند : کلمه **انما** در آیه انحصارخواست خدا را می‌رساند ومی‌فهماند که‌خدا خواسته رجس‌وپلیدی

را تنها از اهل بیت دور کند و به آنان عصمت دهد ، یعنی دور کردن رجس و پلیدی از آنان و تطهیرشان مسئله‌ای است مختص به آنان ، بنابراین در آیه شریفه دوحصر وانحصار بکار رفته ، یکی انحصار اراده و خواست خدا در بردن و دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت و دیگری انحصار این عصمت و دوری از پلیدی آنان .

البته روایاتی که در شأن نزول این آیه وارد شده تأیید می‌نماید که آیه درشأن رسولخدا وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام نازل شده ودرموضوع اینکه ائمه معصومین جزء اهل‌بیت رسول اکرم می‌باشند دراول این زیارت در شرح فقره **السلام علیکم یا اهل بیت النبوة** مطالب و روایات متعددی گذشت .

حاصل آنکه با توجه به بند مورد شرح و ارتباط آن با آیه تطهیر مقام طهارت ائمه اطهار بروجهی است که مکرر درزیارت هریك از آن بزرگواران آمده‌است : **اشهدانك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر** ، گواهی‌می‌دهم که‌توپاکی‌وپاك‌وپاکیزه، وپاکزاده وپاکیزه‌ای ازنژادپاك‌وپاکیزه **(چقدر این معنا درسطحی عالی است !!)** .



فعظمتم جلاله .

پس شما هم بزرگ شمردید جلال ومقام الهی را .

عظمت : بمعنی بزرگی است .

جلال ؛ در لغت بمعنی : بزرگواری ، عزت ، شکوه ، سربلندی و بزرگی شأن ومقام آمده است ، وآن ازمصدر « جل » بمعنی بزرگ بودن است .

جلال خداوند مرتبه عظمت و کبریائی اوست .

در این بند از زیارت که پیرو یاد آوریها از موهبتهای الهی برائمه اطهارمی باشد وشرح آنها گذشت و اشاره شد برانتخاب آن بزرگواران برای حفظ و نگهداری اسرار الهی واختصاص آنان بمقام هدایت و راهنمائی خلق براه راست وبرگزیدگی آنها بمقام علم و حکمت و تأیید ایشان بروح القدس وهمچنین انتصاب آنان بمنصب خلافت در روی زمین وتفویض مقام عصمت برایشان وایمن بودن آنها ازفتنه‌ها وخلاصه دور کردن رجس و پلیدی وناپاکیها ازآن بزرگواران .

سپس در دنبال این بیانات و در برابر آنهمه نیکوئیها یك سلسله از بزرگواریها وعظمت پروردگاریرا بر شمرده و روش مقام ولایت را درمقام سپاس و ستایش اوجل شأنه گوشزد می‌نماید ، همچنان در اول عرض میکنند : « **فعظمتم جلاله** » آری آنان هم در مقابل الطاف واحسان الهی بزرگی شأن و مقام خداوندی را برای مردم بوسائل گوناگون ازطریق خطابه وادعیه واخبار بیان داشتند ومراتب عظمت جلال او را نمایان کردند .

اکنون باآنکه گفته شد که معنی جلال ازنظرلغت چیست ولی دراینجا باید توجه داشت که صفت جلال خداوندی مرتبه عظمت و کبریائی اوست ، همچنانکه خود فرمود : س ۴۵ ی۳۷ **وله الکبریاء فی‌السموات والارض** اشاره براینکه سلطنت وبزرگی‌درآسمانها وزمین لازمه ذات کبریائی اوست ، که‌این همان مقام جلال وعظمت است .

و دراسماء صفات اوجل شأنه آمده است : **یامن له الملك والجلال** ، یعنی ای آنکه ازبرای اوست ملکداری وبزرگی شأن ومقام وهمچنین با بیان دیگر آمده است که : **یامن هو فی‌جلاله عظیم** ای‌آنکه درجلال خود بلند مرتبه و بزرگی ، بلکه کلامی ازاین بالاتر آورده وبراین وجه توصیف می کند که :

یا اجل من کل جلیل ای بالاتر ازهر بالائی وای بلند مقام‌تر ازهر بزرگی ، اصلا جلال و عظمت او جل جلاله قابل توصیف وتعریف نیست و درك واقعی آن از برای ما غیر قابل تصور است ، همچنانکه باز در اسماء صفات او آمده است . **یامن له جلال لایکیف** که جلال او چگونگی پذیر نیست یعنی نمی‌توان گفت: جلال او چگونه است ، پس چطور می‌توان او را وصف کرد « **سبحان الله عما یصفون** » بزرگتراست ازآنچه احاطه کند اورا اوهام‌وبزرگتراست ازآنکه او را درمقام توصیف درآورند .

عظمت جلال الهی درنزد ائمه اطهار (ع)

اینکه دربند مورد شرح اشاره شده است که ائمه هدی درراهنمائیهای خودبرمردم درمعارف الهیه، جلال خدا را بعظمت یاد کرده‌اند ، اگرتنها به بیانات امام باقر علیه السلام دردعای‌سحر توجه‌شود این‌معنا روشن‌خواهد شد ؛آنجا که عرض میکند : **اللهم انی اسئلك من جلالك باجله وکل جلالك جلیل اللهم انی اسئلك بجلالك کله .**

خدایا درخواست می کنم از تو از بزرگواریت بلکه بمقام بالاتر و با شکوه‌تر ازآن ، (یعنی عالیترین مراتب جلالت) درحالیکه تمام مراتب عزت و جلال تو بزرگ است ، خدایا درخواست می کنم از تو بحق تمام مراتب جلال وبزرگیت . (۱)

ببینیدچگونه امام علیه السلام دراین‌عبارت مقام جلال‌الهی‌را بعظمت یاد کرده است ، البته باید درحقیقت معنای جلال الهی گفت : خدایتعالی‌منزه ومبرا ازهر صفتی است که موجب نقص عزت و کبریائی او باشد ، یعنی صفت جلال او جل شأنه تنزیه کامل است از هرعیب و آلایش ازماده وجسمیت ومحدودیت ومکان و

(۱) ــ نگارنده ؛ شرح این فقره از دعا را در کتاب « معارف الهی » بتفصیل آورده است برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه شود .

مقدار ، و بطور کلی تمام صفات سلبیه او در مقام صفات جلالیه است ، و چنین گفته‌اند : که جلال ؛ **عظمت وغنای مطلق اوست** که این سزاوار مقامی است که او را ازتشبیه ضد و ند جلیل ورفیع دانند .

بعضی ازعرفا بر آنند که جلال الهی اطلاق شده است برعظمت حقیقی او و آن فوق عظمت ظاهراست ، ودراین معنا قریب به این مضمون اشاره به‌سخنان کمیل کرده‌اند : زمانیکه ازعلی علیه‌السلام سئوال کرد از « **حقیقت** » یعنی عرض کرد حقیقت چیست ؟ آن بزرگوار فرمود : حقیقت در دو چیز است ؛ یکی کشف کردن وپی بردن به بزرگی جلال خداوند بدون آثار واشاره ، پس مراد ازاین‌جلال همان « **حقیقت** » وبزرگی است که آثاروصفات او حاجب می‌شود میان سالك ومیان اوجل شأنه وچون حجاب برداشته شود سالك واصل می‌شود بسوی تقرب و کمال اوپس دراینحال نامیده می‌شود « حقیقت » به جلال .

و درثانی معنی آنستکه (**جلال**) قسمت می‌شود به انوارالهی : نور جمال و نورعظمت ونور کبریائی ، پس ظاهر می‌شود نور کبریائی در ملك همچنانکه درحدیث قدسی آمده است : (**الکبریاء ردائی**) وآیه‌شریفه که قبلابه آن‌اشاره شد : **وله الکبریاء فی‌السموات والارض ....**

بعضی‌دیگر بر آنند که اصلاجلال الهی نورجمال اوست وجمال اونور ذات است .

در هر حال جلال اوجل شأنه ، حقیقت و واقعیتی است که مظاهر آن در همه جا روشن وجلوه گر است .

جلال الهی ازنظر قرآن مجید !

قرآن مجید در دو مورد اشاره بمقام جلالت باریتعالی کرده ودرسوره الرحمن می‌فرماید : **و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام** ، یعنی بعد از آنکه در ذکر نعم الهی یادآور می‌شود ، که همه چیزوهمه کس درمعرض فنا هستند ،

سپس می‌فرماید : پاینـده و برقرار است ذات پروردگار تو که صاحب عظمت و غنای مطلق و گرامی داشتن است .

بعضی از مفسرین چنـین گفته‌اند : که دراینجا تسمیه ذات « **بوجه** » باین اعتباراست که جمیع ممکنات توجه به ذات او دارند .

ونیز درآیه دیگرازهمان سوره می‌فرماید : **تبارك اسم ربك ذی‌الجلال والاکرام** ، یعنی افزون‌آمد نام پروردگار تو که صاحب بزرگی وجلال است ، خداوندی که او را ثانـی نیست در جمیع صفاتیکه مستلزم کمال ذات اوست ، و مبرا است ازهرصفتی که موجب نقص عزت و کبریائی او باشد .

دربعضی ازتفاسیـر آمـده است که **اکرم** عبارت از اوصاف لطیفه اوست و (**ذی‌الجلال والاکرام**) جامع جمیع صفات او سبحانه و تعالی است ؛ و همچنین گفته‌انـد : که این نام شریف اشاره به اسم اعظـم است که حضرت رسالت پنـاه فرمود : مداومت کنید به گفتـن این اسم اعظم !! و از قول معاذبن جبل روایت کرده‌اند : که روزی رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برمردی می گذشت که درنمازمیگفت: **یا ذاالجلال والاکـرام** حضرت فرمود: « قداستجیب لك » یعنی بتحقیق که‌دعای تو به اجابت رسید .

و ناگفته نمانـد که در تفسیـر لاهیجی ، در ذیل آیه شریفه (**تبارك اسم ربك ذی‌الجلال و الاکرام**) آورده است که : علی‌بن ابراهیم درتفسیر خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : (**نحن جلال‌الله و کرامته التی اکرم‌الله تبارك و تعالی العباد بطاعتنا ومحبتنا**) یعنی مائیـم جلال خداوند و کرامت او که گرامی داشته است خدا بندگان خود را بطاعت ومحبت ما .

بعضی‌ازعرفا هم ضمن روایتی که ازفاطمه زهرا علیهاالسلام نقل کرده‌اند ، چنین متذکرشده‌اند که ؛ جلال مقام امام دوم حسن مجتبی علیه‌السلام است که صاحب حلم وهیبت وجلالت وسیادت بوده وثانی اصول ارکان عرش ولایت است .

بنابراین از این معنا نتیجه گرفته می‌شود که یکی از مراتب مقام جلال الهی اعطای مقام خاص ولایت به ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است .



و اکبـرتم شأنه

وبزرگ داشتید مقام رفیع الهی را!

شأن ـ بمعنی : مقام ، امر ، فرمان ، کار باقـدر ومنزلت ، حالت ، وضع ، و قصد و شغل آمده است .

بزرگداشت شأن خدایتعالی

این فقـره از زیارت عطف بر آن جمـله است که جـلال خـدایتعالی را در حـد والائـی ستوده و سپس بزرگداشت شأن او را یادآور می‌شود .

اکنون باتوجه به آن معانی که درلغت « شأن » ذکر گردید ، باید شأن خدای تعالی را ازنظر قرآن مجید مورد بررسی قرارداده تا مفهوم معنا حاصل گردد .

قرآن مجیددرسوره الرحمن‌می‌فرماید : **یسئله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شأن** ، اشاره براینکه سئوال می کنند از او و طلب می‌نماینـد حاجات خود را تمام آنها که در آسمان وزمین هستند ، چون اهل آسمان وزمین همه به اونیازمندند و اوهم هرروز یعنی هرآن و زمانی در احداث امری و در ساختن وپرداختن کاری است .

اکنون خوب توجه کنید که اگرمعنی‌شأن را درفقرهٔ مورد شرح « امر» ویا «کار» بگیریم تطبیق آن باآیه شریفه : درکمال وضوح است، وحقیقتاً چقدر

این امر بزرگ است !! که تمام کارهائی را که خدایتعالی درهر روز وهر آن انجام می‌دهد مورد بزرگداشت قرار گرفته است .

درتفسیر آیه شریفه اول باید گفت : که خدایتعالی درتمام لحظات توجه ولطف خود را ازخواسته‌های بندگان باز نمیدارد چون دراول آیه می‌فرماید : **یسئله من فی‌السموات والارض** و در اینجا بخواسته‌های بندگان بلکه تمام مخلوق آنچه که درآسمان وزمین است اشاره فرموده ، وسپس بحل وفصل امور ایشان عطف داده ویادرواقع به اجابت سئوال‌ایشان اشاره می‌فرماید، همچنانکه آنچه لازمه خوب زیستن هرموجودی است آماده ومهیا داشته حتی خواسته هر موجودی را بدون سئوال فراهم کرده وهر آن وهرلحظه وهر روز در امری و شغلی است تا باحکمت و مصلحت تدبیر امور خلق کند ، هیچ‌کاری او را ازکار دیگر باز نمی‌دارد « **لایشغله شأن عن شأن** » خلق‌خود را درهر کجا که باشند (چه در قعر زمین و دریا و چه در اوج آسمان و کهکشانها) روزی دهد ، گرفتاری‌ها را مرتفع سازد ، بیماران را شفا بخشد ، هرروز سپاهی ازخلق عالم را به دنیا آورد وسپاه دیگری را رهسپار بجهان دیگرسازد ، جمعی‌راخوشحال وشادان وجمعی‌را غمگین وافسرده نماید ، گروهی را به لطف بردارد و گروهی را درمرتبه‌خذلان نظرمرحمت ازآنها باز دارد، بعضی‌را مقام وملك دهد وبرخی را سلب رتبه ومقام نماید، وخلاصه ازشأن او آنستکه هرروزاجابت خوانندگان کند و سائل را عطا بخشد .

یکی از اسرار اینکه خدایتعالی‌هر روز در کاری است ، می‌توان درمعنای کریمه : س۱۳ ی ۳۹ **یمحواالله ما یشاء ویثبت** جستجو کرد ، که محومی کند خدا آنچه خواهد و ثابت می‌دارد آنچه را که اراده نماید ، واین خود تفسیری بتفصیل دارد ، به اعتبار دیگر می‌توان گفت که شأن او هر روز دراینست که : **یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید .**

ازصاحب « کشاف » نقل است که اول روزگار تاآخر آن نزدخدایتعالی دو روز است ، یکروزمدت دنیا است وشأن او در آنروز : امرونهی واعطا ومنع وخلق ورزق واماته واحیاء واعزاز اذل واذلال اعزاست ، وروز دوم مدت آخرت است وشأن او درآنروز حساب وسئوال وعقاب وثواب است .

صاحب « بحرالحقایق » آورده که مراد به شأن تجلی حق است در هر آنی بحسب متجلی که مناسب استعداد او باشد وتجلیات ربانی را خود غایت و نهایت نیست .

بنابراین باتوجه به مراتب شأن خدایتعالی در تفسیر کریمه : **کل یوم هوفی شأن** بزرگداشت این مقام در فقرهٔ مورد شرح « واکبرتم شأنه » بخوبی روشن گردید .

توسل ائمه هدی علیهم‌السلام به شأن خدایتعالی

اینکه دراین بند از زیارت اشاره شد که ائمه علیهم‌السلام شأن خدایتعالی را بزرگ شمرده‌اند این معنا درنزد ایشان بقدری مورد اهمیت بوده که گاهی مقام شأن اوسبحانه وتعالی را وسیله برای برآمدن حاجات قرارداده و برآن توسل جسته‌اند ، همچنان امام باقر علیه‌السلام در دعای سحر عرض میکند : **اللهم انی اسئلك بما انت فیه من الشأن والجبروت و اسئلك بکل شأن وحده وجبروت وحدها** ، یعنی خدایا درخواست می کنم از تو به آنچه درآنی از مراتب شأن و مقام و قدر و منزلت و امر و فرمان و بزرگواری وقدرت وعظمت تو ودرخواست می کنم ازتو بحق هریك به تنهائی ازمراتب شأن و بزرگواری .

البته موضوع مهمی که دراین عبارت ازدعا قابل توجه است ؛ مرتبه شأن خدایتعالی می باشد که به جبروت عطف داده شده است و برگشت معانی هر دو

کلامرا درحکم واحد به جمله (**بما انت فیه**) داده است که معلوم می‌دارد در جمع این دوصفت بلکه درترکیب جمله یك اثروخاصیت بزرگی موجود است که شاید معانی تمام مراتب صفات خدایتعالی را در بر گرفته باشد (واین خود شاهکاری درمقام توسل است) .

اکنون اهمیت معنای «**جبروت**» در بارهٔ خـدایتعالی از بحث ما خارج است وخود مقاله جداگانه‌ای را دربر می گیرد ولی همینقدر اشاره می‌شود که درنزد ائمه‌هدی شأن خدایتعالی درمرتبه بالائی‌است که دراینجا به‌مقام‌جبروت پیوست داده شده است .

موضوع دیگر در بیـان مورد شرح آنکه اگر بخواهیم کلمه شأن را به معنی «امر» بگیریم ، همچنانکه در بعضی‌ازتفاسیرهم این‌معنا آمده است ، اهمیت این فقره از دعا بقدری بالا می گیرد که شرح آن مستلزم کتابی جداگانه است ولی در اینجا به یك جمله کوتاه ازبیان حقتعالی اشاره کرده شایـد برای اهل تحقیق‌مطلب تمام باشـد ، آنجا که می‌فرمایـد : (**الا له الخلق والامر**) آگاه باشید که خلق وامر از برای اوست ، اگر در این معنا خوب توجه شود خواهیم دریافت که مسئله خلق وامرخدایتعالی‌تاچه حد گسترده است ، همچنانکه : این جهان وتمام موجودات درآن به امروفرمان او بوجود آمده و از اول خلقت تا کنون هرروز درشأن وکاری بوده وبرای سیرتکامل و انتظام امور هرآن و هر لحظه اوامری صادر فرموده بطوریکه تدبیرامورتنها به ید قدرت اوبوده وشأن و امراو تا پایان این جهان ادامه دارد ، بلکه شأن وامر او بروجهی است که از اول‌بوده وتاآخرخواهد بود ، هرچه درعالم جهانهای متعدد ایجاد شود وهرچه جهانها پایان یابد ، هرچه قیامتها بپا شود وهرچه دنیای نو بوجود آید همه و همه تا خدا خدائی می کند هر روز درمقام امر وفرمان وشأن اوست .

آیا مطلب دیگری درشرح شأن او باقی مانده است ؟ آری بسیار بسیار ،

چه می‌توان کرد که درشرح سخنان ائمه هدی بقدری مطالب زیاد است که به این مختصر نمی‌توان حق آنرا ادا کرد اگر دریك جمله کوتاه ازبیان قول خود حقتعالی بگوئیم : **ان الا مر کله لله** چگونه می‌توانیم این معنا را تشریح کنیم ، همه کارها وتمام شئون جهان آفرینش از برای خداست ، یعنی چه ؟ بالاتراینکه فرمود « **بل‌لله الامرجمیعاً** » چگونه می‌توانیم این معنا را خلاصه کنیم که ، بلکه قدرت او بهمه چیز رسیده وحکم وفرمان وشأن وامر، تمام دراقتدارمشیت و اراده اوست !!

بنابراین آیا دانستید که منظور امام علیه‌السلام در بیان این جمله کوتاه ازاین زیارت چیست ؟ که عرض میکند (**واکبرتم شأنه**) .



و مجدتم کرمه

وتمجید کردید کرمش را « وستودید بخشش او را »

مجد ـ بمعنی ، بزرگی وبزرگواری .

کرم بمعنی : جود وبخشش (و کریم بمعنی ، بخشنده و صاحب کرم و سخی می‌باشد) .

چگونه ائمه هدی کرم الهی را بزرگ داشتند ؟!

در این بند از زیارت که پیرو اظهار الطاف الهی نسبت به ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است سپس موضوع چنین ادامه می‌یابد که آن بزرگواران همچنین‌عظمت و بزرگواری حقتعالی‌را یادآورشده وازجهات گوناگون

مقام جلال و کبریائی و کرامت او را ظاهر ساخته‌اند و در اینجا اشاره به بزرگداشت کرم او سبحانه و تعالی شده و عرض میکنند : «**ومجدتم کرمه**» با آنکه قبلا در شرح فقره (**واصول الکرم**) درصفحه ۶۴ مطالبی از بعد دیگر گذشت ولی اکنون گفته می‌شود که اگر کرم را بمعنی خوبی و بزرگی ذات بگیریم این‌معنا ازصفات ذاتیه حقتعالی است واگر بمعنی‌احسان وانعام و بخشش بگیریم این معنا از صفات فعلیه است ، در هرحال آنچه که روشن است آنکه خدایتعالی درقرآن مجید خود را بنام شریف کریم معرفی کرده و درجائی می‌فرماید: س۸۲ ی ۶ **یا ایها الانسان ما غرك بربك الکریم** ای انسان چه‌چیز باعث شد که بخدای کریم و بزرگوار خود مغرور گشتی ، و این آیه شریفه : تفسیر جداگانه‌ای دارد که دراینجا ازبحث ما خارج است .

اما قابل توجه اینستکه درفقره مورد شرح اشاره شده است که ائمه علیهم‌السلام بزرگواری خدایتعالی را به کریمه (کرم) ستوده وتمجید نموده‌اند، البته برای آنان که آشنائی به سخنان آن بزرگواران ندارند درك این معنا کمی مشکل است ولی‌دراینجا برای اینکه این‌موضوع روشن گردد تنها بچندجمله ازبیانات امام سجاد علیه‌السلام که‌آنهم درخلال یکی از ادعیه بنام «**دعای ابوحمزه ثمالی**» آمده است اشاره می‌شود ؛ تا دراول‌معانی کرم الهی که بروجوه گوناگون‌آمده است معلوم شود و در ثانی دانسته شود که چگونه ائمه هدی علیهم‌السلام مقام کرامت و کرم الهی‌را بزرگ شمرده ومصداق « « **و مجدتم کرمه** » راظاهر ساخته‌اند.

البته در اینجا مجالی برای شرح این کلمات نیست شاید اگر به ترجمه آنها توجه شود کافی باشد (خوب توجه نمائید) . (۱)

یا حلیم یاکریم ـ ای بردبار وای بخشنده .

(۱) ـ نگارنده درکتاب «عشق ورستگاری درشرح دعای ابوحمزه ثمالی » درشرح‌این کلمات بیاناتی آورده برای اطلاع بیشتر به آن‌کتاب مراجعه شود .

.... **واعف عن توبیخی بکرم وجهك** ـ درگذر ازسرزنش من بکرامت ذات خود .

... **واکرم الاکرمین تستر الذنب بکرمك** ـ وای بخشنده‌ترین بخشندگان و کریمترین کریمان می‌پوشانی گناه مرا بکرمت .

... **واذا رأیت کرمك طمعت** ـ وچون بکرم تو بنگرم طمع ورزم .

... **مع اتیانی ما تکره جودك وکرمك** ـ اشاره براینکه خدایا ، باآنکه رفتارم مخالف میـل تو است باز جود و کرم تو مرا وا می‌دارد که زبان مسئلت بر تو گشایم .

... **این کرمك یاکریم** ـ کجاست کرم و بخشش تو ای کریم بخشنده .

تبدیء بالاحسان نعما و تعفو عن الذنب کرما ـ ابتدا می کنی به احسان خود نعمتها را ومی‌بخشی به کرم خود گناهانرا .

... **لما انتهی الی‌من‌المعرفة بجودك وکرمك** ـ اشاره‌براینکه این‌اصرار من بر بخشندگی توازمعرفتی است که بجود و کرمت یافته‌ام وشناختم تو را به وسعت رحمت و بخشش با فضیلت .

یارب هذا مقام من لاذبك واستجار بکرمك ـ ای‌پروردگارمن ، همانا اینست مقام کسی که پناه‌آورد بحضرت تو و زنهار جوینده است بکرمت (یعنی توسل جسته است بکرم تو) .

افتراك یارب تخلف ظنوننا او تخیب امالنا کلا یاکریم ـ آیـا دیـده می‌شوی که خلاف فرمائـی گمانهای ما را یا نومید گردانی ما را در آرزوهای خود ، نه چنان است ای کریم !! یعنـی آیا چگونه ممکن است با آن اعتماد و حسن ظنی که نسبت به کرم واحسان و رحمت تو داریم امید ما را بنا امیـدی مبدل سازی (حاشا که چنین باشد ای کریم !).

... **ولم یزل ولایزال ملك کریم** ـ و توئـی پادشاه و ملك بزرگوار که

همیشه بوده وهستی .

... لان کرمك ای رب یجل عن مجازات المذنبین ـ باتوجه به سر آغاز این مطلب ، عرض میکنـد : خـدایا اگر از گناهانـم درگذری چه بسیار که درگـذشتی از گناهکارانیکه پیش ازمن بودنـد ، زیرا که کرم توای پروردگار بزرگتراست از مجازات و کیفر به گناهکاران .

فسبحانك ما احلمك واعظمك و اکرمك .... پس بپاکی یاد می کنم تو را که چقدر بردباری وتاچه حد بزرگی وتاچه اندازه کریمی (یعنی کرم تو بی پایان است) .

.... لما الهم قلبی من المعرفة بکرمك ـ اشاره براینـکه اگـر مرا از درگاه خودبرانی پیشگاه تورا ترك نخواهـم کرد از آنجهت که ملهم شده است دل من ازمعرفت بکرم تو !

تصیب برحمتك من تشاء و تهدی بکرامتك من تحب ـ بهـر کس کـه خواهی رحمت خود را برسانی و هر کس را که دوست داری به کرامت خـود راهنمائی فرمائی .

.... وبجودك اقصد طلبتی وبکرمك ای رب استفتح دعائی ـ وبجود و بخشش توآهنگ بمطلوب خود می کنـم ، یعنی حوائجم را ازآستان عنایت تو خواسته بسوی کرم وسخاوت تواراده مقصد می کنم ، وای پروردگارباب دعای خود را بکرم تو می گشایم ، یعنی سرآغاز گفتار و راز ونیاز باتو از کرم تو دم می‌زنـم ، و بدین وسیله (در) حاجات دعا را می کوبم ، و در دنبال همـین معنا آمده است ....

و الی جودك وکرمك ارفع بصری .... وبسوی بخشش و کرم تودیدگان خود را باز کرده وبجود وسخاوت تو می‌نگرم .

فلاتعرض بوجهك الکریم عنی ـ پس‌مگردان روی کرم خود را ازمن

شاید این عبارت حالت سوگند داشته باشد، یعنی خدایا به بزرگواریت قسم از من روی برمگردان.

الهی.... ولئن طالبتی بلؤمی لا طالبنك بكرمك (چه اشاره نیکوئی) خدایا اگر بگوئی ای بنده لئیم من هم گویم ای خدای کریم!!

.... و اشارلی فی‌الاخرة الی عفوه وكرمه (این جمله درپیرو این معنا آمده است) پس‌ای کسیکه پروراندی مرا دردنیا بفضل‌ونعمت خود؛ درآخرت هم مرا بعفو و کرم خود بدار.

توجه کردید: که این بیانات در بزرگداشت کرم الهی تنها ازیك دعا و از یك امام بود وبسیار در بیانات آن بزرگواران این معنا بروجوه گوناگون تصریح شده است، وبرهمین مختصر شاید مطلب دیگر تمام شده باشد، و مصداق فقره مورد شرح (**ومجدتم كرمه**) ظاهر شده باشد.



و ادمتم ذكره، و وكدتم ميثاقه و احكمتم عقد طاعته.

وهمیشه مداومت داشتید برذکرخدا (پیوسته بیاد او بودید) و تأکید کردید پیمانش را، و رشته فرمانبرداریش را مستحکم نمودید.

ادامه ـ بمعنی: دوام دادن، پایدار نگاهداشتن، پیوسته گردانیدن.

توکد ـ بمعنی: استوار گشتن، مطمئن شدن (وتوکید وتأکید) بمعنی: بستن ومحکم کردن چیزی می‌باشد وهمچنین، بمعنی: عهد وپیمان ووفا وضمان وامان ومودت ونیز گاهی بمعنی سوگند آمده است.

احکمتم ـ اشاره بیکی‌ازمعانی‌حکمت ودراینجا بمعنی‌استواروم‌حکم کردن است

اهمیت وفای بعهد !!

قبلا بایـد گفت : که در معنای فقـره مورد شرح (وادمتم ذکره) درشرح فقره « واهل‌الذکر » درصفحه ۲۵۸ این معنـا بتفصیل از نظـر قرآن مجیـد و روایات گذشت و دانسته شـد که آن بزرگواران در هرحالت به اذکار الهـی مداومت داشته‌اند. ودراینجا ازنظراهمیت موضوع‌این‌معنا بروجه دیگرتکرارشده‌است .

اما در شرح فقرات **(و وکدتم میثاقه ـ واحکمتم عقد طاعته)** که هر دوجمله مترادف ودرسطح یك معنا قرار گرفته است، دراول باید گفت : که‌یکی از مهمتـرین مسائلی که درتعلیمات عالیـه اسلامی قابل توجه است مسئله وفای بعهد وپای‌بند بودن به پیمانهاست، همچنانکه ؛ قرآن مجید تأکید می‌فرماید ، هنگامیکه با خدا عهد بستید برعهد او وفا کنید : س ۱۶ ی۹۱ **واوفوا بعهدالله اذا عاهدتم ....** آری هر کس باید وفا کند بعهد خدا چون عهد بست .

واین موضوع بطور کلی دربرنامه‌های الهی بسیارمورد توجه بوده که‌او سبحانه وتعالی گاهی از انبیاء عظام هم عهد وپیمان می گرفته بلکه در مواردی هم تأکید برپیمانهای محکم و استوار می‌نموده است ، همچنان در آیه شریفه : که می‌فرماید : س۳۳ ی ۷ ، **واذ اخذنا من‌النبیین میثاقهم و منك و من نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن‌مریم واخذنا منهم میثاقاً غلیظاً** ، اشاره بر این که : یاد کن ای محمد ، چون فراگرفتیم ما ازپیغمبران عهد وپیمان برسانیدن رسالت و گزاردن وحی و به آنکه بعضی به بعضی بشارت دهنـد و یکدیگر را تصدیق نمایند خاصه از تو و از نوح وابراهیم وموسی وعیسی و ازایشان عهدی بستیم محکم و استوار، البته این پیمان خاص پیمبران است و این میثاق با صفت نبوت آنان ارتباط دارد .

ولی درعمومیت این میثاق خدایتعالی درجای دیگرمی‌فرماید : س۵ ی۷ **واذکروا نعمةالله علیکم ومیثاقه الذی واثقکم به** یعنی بیاد بیاورید نعمتهای

خدا را برشما وپیمانی را که مؤکداً ازشما گرفت .

در تفسیر نمونه ، در ذیل آیه شریفه آورده است هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره بتمام پیمانهای تکوینی و تشریعی باشد (پیمانهائی که خدا بحکم فطرت گرفته ویاپیامبر درمراحل مختلف ازمسلمانان گرفت) و از اینجا روشن می‌شود ، حدیثی که می گوید : منظورازمیثاق همان پیمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله درحجةالوداع در موضوع ولایت علی علیه السلام گرفت با آنچه در این معنا گفته شد سازگار است .

ودرهمان تفسیر آورده است محکمترین پیمانی که خدایتعالی از بندگان خود گرفته است پیمانی است که علی علیه السلام درخطبه اول نهج‌البلاغه اشاره به آن کرده ومی‌فرماید « **لیستا دوهم میثاق فطرته** » پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند .

اما موضوع مهمتری که می‌تواند ارتباط مستقیم به بند مورد شرح داشته باشد که عرض میکنند «**و وکدتم میثاقه** » شاید اشاره بهمان پیمانی باشد که خدایتعالی از روزنخست بطورعموم ازفرزندان آدم گرفت وآنها راگواه بر یگانگی خود و درواقع اشاره به « **توحید فطری** » نمود ، همچنانکه فرمود: س ۷ ی ۱۷۲ **واذ اخذ ربك من بنی آدم من‌ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوابلی شهدنا...** اشاره براینکه: بخاطر بیاورزمانی‌را که پروردگارت ازصلب‌فرزندان‌آدم ذریه‌آنهارا بر گرفت‌وآنانرا گواه‌بر خویشتن ساخت (وفرمود) آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند آری ؛ گواهی می‌دهیم .

مفسران در این‌آیه شریفه گفتگوهای عجیبی براه انداخته‌اند وروایات بسیاری در ذیل‌آن نقل کرده‌اند که‌دراینجا مجالی برای ذکر آنها نیست‌البته باید گفت که ائمه هدی علیهم السلام در چنین پیمانی ثابت و استواربوده بلکه در تمام مأموریتها ومسئولیتها که ازهمان روزاول بعهده‌آنان گذاشته شده پیمانی‌محکم

بسته‌اند ، هم ازنظر امر اطاعت وفرمانبرداری ازحقتعالی وهم از نظر راهنمائی وارشاد بندگان بسوی عهد وپیمان الهی درامرتوحید وفرمانبرداری ، چنانکه مصداق فقره مورد شرح : **و احکمتم عقد طاعته** حاکی بر استحکام بخشیدن تمام عقود وپیمانهای الهی است .

در اوصاف رهبران عالیمقام

وه‌چه‌نیکو کرده‌حق‌خودانتخاب — رهبرانی حامل علم کتاب !
عصمت آنان بر این معنی گواه — که نه‌حتی کرده فکری بر گناه
ایمن از هر گونه آشوب جهان — از بلا و فتنه در امن و امان
از پلیدیها و نا پاکی به دور — این طهارت مایه لطف و سرور
اینکه‌آنان رانموداز رجس پاك — روح عصمت شد دراین‌معنا ملاك
طهر و طاهر از مطهر شد برون — یعنی‌آن پاکیزگی ازحد فزون
آنهمه احسان ولطف کردگار — که یکایك شد بر آنان آشکار
پس چنان شدتابه‌ذکرش ازنهاد — هردم و هرلحظه‌ای کردند یاد
از کرامات و جلالش در بیان — بس سخن‌آورده هر جا در میان
شأن او هم آنچنان شد آشکار — که نباشد جز به امرش هیچ‌کار
مجد او اندر کرامت بس عظیم — این‌همان معنا که‌آمد در کریم
دیگر از اوصاف نیکو در امام — ذکرحق باشد که گوید بردوام
در همه حالت ، نشسته یا قیام — هرزمان بریاد او در صبح و شام
عهد و پیمان کرده بر او استوار — از نخستین آنچه شد ثابت بکار
یعنی از گفتار حق درحرف «لا» — آنزمان که گفته شد «قالوابلی»
آنچنان‌محکم گرفته‌عهدخویش — که نکو باشد بهر آئین و کیش

در اطاعت هم کمر بسته چنـان — که بسبقت کس نیـامد همزمان
هر چه از دستور امر کرد گار ! — بر ولایت شـد قرین بردنـد کار
زین سبب دلداده بر آنان نکوست — چون بجمع گلرخانی رو بروست
پس اگر دیدی که شد بی تاب زار — سـوز عشـق آتشینش بـود یار



ونصحتم له فی السر والعلانیة ودعوتم الی سبیله بالحکمة والموعظة الحسنة

وپند و اندرز دادید مردم را درنهان و آشکار ، و دعوت کردید آنانرا براه حق ازطریق برهان ومنطق حکیمانه با موعظه واندرز نیکو .

نصیحت ـ بمعنی پند واندرز وخیرخواهی آمده است .

سر ـ بمعنی پنهان ورازوامر پوشیده است و آنچه نزدهر کس وخالق اوست.

علانیه ـ بمعنی آشکار آمده است و آنچه درنزد مردم آشکار می شود علانیه گفته می شود .

موعظه ـ بمعنی پند واندرز است .

نصایح پنهان و آشکار چیست ؟

این دوجمله از زیارت با هم ارتباط و پیـوستگی داشته که یك قسمت ازشرح کلمات آن در فقرات قبل در بند: **السلام علی الدعاة الی الله** وفقره دیگر **والدعوة الحسنی** ، بیان آن گذشت ، ودراینجا درشرح فقره اول: **و نصحتم له فی السر والعلانیة** ، لازم به یادآوری است که گفته شـود : هریك از ائمه هدی علیهم السلام در دوران خود که با حکومتهـای غاصب و ستمکار همزمان

بودند ، آنان از دو جهت ، هم تبلیغات نهانی داشته و هم آشکار ، همچنانکه بر یاران و ارادتمندان خود رهنمودهای لازم را برای حفظ و برقراری اسلام در پنهان گوشزد می‌فرمودند و همچنین گاهی هم در مجامع و محافل عمومی و خصوصی بوسیله خطابه و سخنرانیها آنچه برای ارشاد و راهنمائی خلق لازم بوده اظهار می‌داشتند ، و آنچه که هم اکنون در دسترس همگان قرار دارد از ادعیه‌وخطبه‌ها که‌در کتب مربوطه آمده گواه‌برهمین‌امراست که‌آن‌بزرگواران دردوران خود بروجوه گوناگون مردم را بخیرخواهی، پند واندرزمی‌داده‌اند ، وآنانرا از روی حکمت ومواعظ نیکو براه عبادت واطاعت ومعرفت خدایتعالی وادار می‌نمودند .

این نکته قابل توجه است که بزرگترین مأموریتی که در این راه بعهده آن بزرگواران گذاشته شده ، همانا مأموریت امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه است ، که روزی در رسد تاخلق جهانرا آشکارا بسوی پند ومواعظ الهی دعوت کرده ونصایح ومواعظ خود را مورد پذیرش همگان قرار دهد .

البته می‌دانید که تمام انبیاء واوصیاء مأمور تبلیغ رسالت ازهمین طریق پند ونصیحت وموعظه آشکار بوده‌اند، همچنانکه اگردر داستان آنها دقتی‌بعمل آید خواهیم دریافت که آنان همگی ناصح قوم و امت خود بوده ، بلکه رسالت آنها دراین مورد عمومیت داشته است .

ببینید قرآن مجید در بارهٔ پیامبرانی که خدایتعالی بنام ، آنها را ذکر فرموده بامضامین گوناگون این امر را تأیید می‌فرماید ، در مورد حضرت صالح فرمود : که بقوم‌خود گفت : و **قال یاقوم لقدا بلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم** همانا که رسانیدم بشما رسالت پروردگارم را وپند دادم شما را ، و درباره شعیب هم بهمین مضمون فرمود : و همچنین از بیان قول نوح علیه السلام هم فرمود : **ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم ....** میرسانم شما را رسالتهای پروردگارم را

وپند می‌دهم شما را .

بنابراین ائمه‌هدی علیهم‌السلام که قائم مقام وجانشینان تمام انبیاء بوده‌اندوظیفه اصلی آنان همین بوده است که خلق را بسوی خدا دعوت کرده وباموعظه وپند واندرز آنانرا براه راست ارشاد و هدایت نمایند ، همچنانکه در رابطه با همین معنـا ؛ خدایتعالی خطاب بر رسول اکرم می‌فرمایـد : س ۱۶ ی ۱۲۵ **ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة ....** یعنی بخوان ای محمد (ص) مردم را بسوی پروردگارت با حکمت واندرز نیکو؛ ودراینجا بسیار روشن است که معنی«سبیل ربك» همان راه راست‌میباشد که‌دربیان‌آیه شریفه (**قل‌هذه سبیلی ادعوا الی‌الله**) این معنا روشن شده است ، واز طرف دیگر قرآن مجید تصریح می‌فرماید که هیچ سخنی هم نیکوتر از گفتار آنکس نیست که مردم را بسوی خدا دعوت کند (**ومن احسن قولا ممن دعا الی‌الله**) وقبـلا روایات بسیاری در این مورد گذشت که ائمه هـدی علیهم‌السلام همگام با انبیاء عظام در این راه از سایر مردم پیش قدم بوده‌اند .

مواعظ ائمه هدی علیهم‌السلام چه بوده است ؟

وعظ « وموعظه » آنچنان که در مفردات آمـده است: نهی آمیخته به تهدیداست ولی‌ظاهراً معنی موعظه وسیعتر از آن است ، همانگونه که از «خلیل» دانشمند معروف عرب در همان کتـاب مفردات نقـل شـده که : موعظه عبارت ازتذ کردادن به نیکیها است که توأم با رقت قلب باشد ، درواقع هر گونه اندرزی که درمخاطب تأثیر بگذارد و او را ازبدیها بترساند ویا قلب او را متوجه به نیکیها گرداند وعظ وموعظه نامیده می‌شود .

اما :آنچه که صاحبان تفاسیر بر آن اشاره کرده‌اند، نخستین گام دردعوت بسوی حق ازنظر حکمت استفاده از منطق صحیح واستدلالات حساب شده است

و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر واندیشه مردم و بحرکت در آوردن آن و بیدارساختن عقلهای خفته است و دومین گام ازنظر موعظه نیکو استفاده کردن ازعواطف انسانها است ، چرا که اندرز نیکو بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریك آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت ، و این همان روش نیکوئی است که انبیاء وائمه هدی علیهم السلام درارشاد وهدایت خلق بکار می بردند .

اکنون موضوع قابل‌توجه آنستکه دانسته شود حقتعالی خود دراین امر چگونه روشی را دستور داده و به چه چیز اطلاق « وعظ » فرموده است ، گویا در این مورد مسئله « عدل » دراولویت قرار دارد که مردم درمیان خود بعدالت ومیانه‌روی داوری کرده وازحدود الهی تجاوز ننمایند، همچنانکه اشاره‌فرمود: س۴ ی۵۸ **واذا حکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل ان‌الله نعما یعظکم به ....** که چون خواستید درمیان مردم داوری کنید به عدالت حکم کنید که خدا به خوب چیزی وعظ می کند شما را ، واین یکی‌ازموارد موعظه نیکوئی است که خدایتعالی‌خود بر آن راهنمائی فرموده است .

وهمانطور که درتفاسیر آمده است : بطور کلی حفظ عدالت زیر بنای یك جامعه سالم انسانی است .

واما درجای‌دیگر خدایتعالی‌این‌معنا را گسترده‌تر بیان داشته‌ومی‌فرماید: س۱۶ ی۹۰ **ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن‌الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون**، خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و ازفحشاء ومنکروظلم وستم نهی می کند ، خداوند بشما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید .

توجه کردید که معنی وعظ در این آیه چیست ؟ **در تفسیر نمونه** ، قریب به این‌مضمون اشاره می‌نماید که: این وعظ‌واندرز ازطرف خدایتعالی‌جامعترین

وسازنده‌ترین برنامه‌های اجتماعی‌را دربردارد، چه توصیه وپندواندرزی بالاتر ازاینکه مردم را بسوی عدالت ومیانه روی دعوت کنند ، بسوی قانونی که تمام نظام هستی برمحورآن می گردد که‌آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت برپا هستند (**بالعدل قامت السموات والارض**) .

پس هر گونه انحراف وافراط وتفریط و تجاوز بحقوق دیگران برخلاف اصل عدل است .

درهرحال معلوم شد که خدایتعالی‌درآیه شریفه امرفرموده به «**سه اصل مثبت** » عدل واحسان وبخشش به نزدیکان وهمچنین نهی فرموده از « **سه اصل منفی** » فحشاء ومنکر وستمکاری ـ وآنها را بعنوان وعظ و اندرز برای عموم بیان فرموده و ائمه هدی علیهم‌السلام هم ازهمین اصول پیروی کرده ومردم را به این مسائل مهم تذکر داده‌اند .

اکنون بطور کلی باید گفت که پند واندرز وموعظه ازطرف خدایتعالی همان بیاناتی‌است که درقرآن مجید تصریح شده وهر کلامی ازآن موعظه‌است، همچنانکه فرمود : س ۳ ی ۱۳۸ **هذا بیان للناس وهدی و موعظة للمتقین** که این بیانی است برای عموم مردم وهدایت واندرزی برای پرهیزکاران .

و این معنا را در جای دیگر خدایتعالی به عنوان یك پیام همگانی و جهانی ذکر فرموده و انسانها را چنین مخاطب قرار داده است : س ۱۰ ی ۵۷ **یا ایها الناس قد جاء تکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور .... ،** یعنی ای مردم اندرزی ازسوی پروردگارتان برای شماآمده ودرمان آنچه در سینه‌ها است ؛آری قرآن است که انسانها را اندرزمی‌دهد وزنگار گناه وصفات زشت را ازقلبها می‌زداید .

بنابراین ائمه‌هدی علیهم‌السلام هستند که قرآن را پایه‌واساس تبلیغات ومواعظ خود قرار داده و از اندرزهای آن هر کس را بنابر استعداد خود بهره‌مند

می گردانند، ازاینجهت مصداق فقره موردشرح « **و دعوتم الی سبیله بالحکمة والموعظة الحسنة** » در باره آن بزرگواران تاحدی آشکار گردیده است .



وبذلتم انفسکم فی مرضاته ، وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه .

وفدا کردید جانهای خود را در راه رضای خدا ، وشکیبائی کردید بر آنچه در هر حال بشما رسیده « درمورد تحصیل رضای او »

بذل ـ بمعنی بخشش وداد ودهش آمده است ـ معنای «**مرضات**» قبلا گذشت

اصابت ـ بمعنی برخوردن چیزی بچیز دیگر، رسیدن بهدف ، و به نشانه خوردن است .

جنب ـ بمعنی پهلو، کنار ، جهت ، ناحیه وسمت آمده است .

صبر ـ بمعنی شکیبائی، بردباری ، استقامت وحبس نفس ازمکروه میباشد.

محقق طوسی قدس سره گوید : صبر خودداری از بی‌تابی است در ناگواری و درون را از پریشانی نگهداشتن و زبان را از شکایت و اعضاء را از حرکت برخلاف عادت بازداشتن است .

جانفشانیهای ائمه هدی علیهم السلام

در مورد اینکه رضای حقتعالی چیست ؟ و آنکه هیچ چیز بالاتر ازجلب رضای او نمی باشد درشرح فقرهٔ : **والا دلاء علی مرضات الله** درصفحه۲۱۵ مطالبی درذیل آیه شریفه : **و رضوان من‌الله اکبر** و روایاتی در رابطه به این معنا بتفصیل گذشت ، و دراینجا درشرح این فقره از زیارت باید دانست که ائمه هدی علیهم السلام

هریك بنـوبه خود در راه رضای خـدایتعالی جانفشانیها کردنـد ، بلکه بسبب برقراری دین خدا واظهار حق به درجه رفیع شهادت نائل شـده و جان خود را بذل کردند ـ حتماً شنیده‌اید که علی علیه‌السلام درمقام مبارزه با ناروائیهـا چگونه درمحراب عبادت جان خود را فدا کرد ، داستان امام حسین علیه‌السلام ویاران او را درواقعه کربلا بخاطر آورده‌اید که چگونه درمیدان کارزار علیـه کفر جنگیده وجان خود وبستگان خود را در راه رضای خدا نثار کردند .

این ازخود گذشتگیها وفداکاریها تنها برای رضای خدا و برقراری دین او بوده است ، چون هیچ چیز بالاتر از تحصیل رضای اوسبحانه وتعالـی نیست و این معنا در شرح زندگانی آن بزرگواران بسیار روشن است که آنان از بذل جان و مال و اولاد مضایقه نداشته و در تمام مصائب و بلیات استقامت داشته‌اند ، همچنانکه در پیـرو فقرهٔ مورد شرح در بارهٔ صبر و شکیبائی آنان آمده است : **وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه .**

ائمه‌هدی باپیروی از روش انبیاء (ع) صابر بوده‌اند !

باآنکه اصل موضوع درشرح فقرات این زیارت بطور کلی در بارهٔ مقام ولایت است ، و بنابراینکه ائمه هدی علیهم‌السلام ازتمام جهات پیروروش انبیاء عظام بوده‌اند، لذا ارتباط پاره‌ای ازمطالب به اصل و ریشه کلام درباره انبیاء پیوست داده شده تا مفهوم واقعی از شرح معانی حاصل گردد .

باعطف توجه به فقرهٔ مورد شرح ، ببینید : خدایتعالی‌دربسیاری ازموارد درقرآن‌مجید در بارهٔ صبروشکیبائی انبیاء بر وجوه گوناگون اشاراتی فرموده است ، جائی‌خطاب برسول اکرم دستورمی‌دهد : س۴۶ ی ۳۵ **فاصبر کما صبر اولوالعزم من‌الرسل ....** پس صبر کن آنچنانکه پیغمبـران اولواالعـزم صبر کردند ، و درجای دیگر بازخطاب بهمان بزرگوارمی‌فرماید : س ۱۰ ی ۱۰۹

واتبع ما یوحی الیك واصبر حتی یحکم‌الله .... از آنچه برتو وحی میشود پیروی کن وشکیبا باش واستقامت نما تا خداوند فرمان پیروزی را صادرنماید.

البته ازآنجا که صبروشکیبائی لازمه مقام نبوت است خدایتعالی بعضی از پیامبران راهم بنام صابر خوانده است، همچنان در آیه شریفه: س ۲۱ ی ۸۵ **واسمعیل وادریس وذاالکفل کل من الصابرین** این پیامبران همه از صابرین بودند.

اما موضوع مهم در فقرهٔ مورد شرح که عرض میکند: **وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه** ارتباط این‌معنا به‌آیه شریفه است که می‌فرماید: س ۳۲ ی۲۴ **و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ....** با آنکه این آیه ظاهراً در بارهٔ بنی اسرائیل است ولی مفسران چنین گفته‌اند که خدایتعالی رسول اکرم را به صبر توصیه می‌نماید و او ﷺ صبر کرد تا مژده عترت او وائمه را به وی دادند وآنان را هم توصیف به صبر کرد؛ چنانکه فرمود: ماجمعی را بمناسبت آنکه در راه پیشرفت امرما شکیبا بوده و استقامت ورزیده و به آیات ما یقین داشتند مقام پیشوائی ورهبری عطا نمودیم، و همچنین بعد از تو ای محمد (ص) می گردانیم برای امت تو امامانی از ذریت تو که هدایت ایشان کنند بجهت صبر وشکیبائی.

در تفسیر جامع، درذیل آیه شریفه آورده است، محمدبن عباس ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: این آیه در حق فرزندان فاطمه علیهاالسلام وارد شده است.

در کافی، ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده: که رسول اکرم در تمام موارد، صبروشکیبائی را پیشه خود قرار داد وبه ائمه وعترت‌خود بشارت اجر و پاداش صبر و بردباری را داده‌اند، خداوند هم در وصف آنان آیه مزبور را نازل فرمود.

البته این نکته قابل توجه است که صبر و شکیبائی انبیاء و اولیاء حق در تمام مراحل برای خدا وخشنودی او بوده ، ودرچنین حالت است که هر گاه اهل ایمان برای رضای خدا درهرامری تحمل و بردباری کنند خدایتعالی خود توفیق صبر وشکیبائی را بر آنان عنایت فرماید ، همچنانکه دررابطه باهمین معنا جائی خطاب برسول اکرم فرمود: س۱۶ ی۱۲۶ **واصبر وما صبرك الا بالله ....** اشاره براینکه شکیبائی پیشه کن واین شکیبائی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی‌تواند باشد .

بیان دیگری درفقرهٔ موردشرح

آنچه در این بخش از زیارت قابل توجه است بیان دیگری می باشد که ارتباط آن در کلام **«فی جنبه»** است که زائر عرض میکند : **و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه .**

درمعنای لغوی این کلمه معانی بسیاری ذکر گردیده ولکن بطور کلی **«جنب الله»** معنی وسیعی دارد که درذیل آیه شریفه : س ۳۹ ی ۵۶ **یاحسرتی علی مافرطت فی جنب الله ....** مفسرین بیانات گسترده‌ای آورده‌اند : بعضی گفته‌اند : ای حسرت وندامت بر آن چیزیکه تقصیر کردم درعبادت وطاعت خدا، وبنابر آنچه بعضی ازمفسرین درذیل آیه روایاتی نقل کرده‌اند روح معنا بوجه دیگری ظهور پیدا می کند .

و آن اینکه ؛ مبادا زمانی در رسد که پیروان رسول اکرم بگویند : ای حسرت وندامت بر آنچه تقصیر کردیم دراطاعت وپیروی ازائمه‌هدی واین معنا باتوجه به متن این روایات روشن می گردد .

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که مراد از **«جنب الله»** امام است زیرا که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : **(نحن جنب الله)** .

دراصول کافی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که مراد از جنب الله علی علیه السلام است وهمچنین امامان بعداز او ازاوصیاء وائمه هدی تاآنکه وصایت وخلافت منتهی شود بقائم آل محمد (ص) : وتعبیر اوصیاء به «**جنب الله**» بواسطه رفعت مکان وعلوشأن ایشان است.

در کتاب «**احتجاج**» باین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که حق سبحانه وتعالی بواسطه اظهار قوت ومنزلت اصفیاء واولیاء خود ، تعبیر ازآنها به «**جنب الله**» نمود .

اکنون دانسته شد که درفقره موردشرح «**وصبر تم علی ماأصابکم فی جنبه**» با ارتباط به این روایات که ذکرشد ، این معنا سطح عالیتری بخود گرفته است وآن اینکه شاید اشاره براین باشد ، و شما ائمه هدی که در مقام « جنب الله » هستید شکیبائی کردید درمصائب و لطماتی که در راه رضای او بشما رسید ، ویا به تعبیردیگر؛ شما درعبادت وطاعت او استقامت ورزیدید وشکیبائی کردید در حالیکه خود در کنار وپهلوی اوهستید !! **سبحان الله** که نمی‌توان معانی این کلمات را بقالب الفاظ درآورد ، ونگارنده ازساحت قدس الهی پوزش ومعذرت می‌طلبد .

توصیه عمومی خدایتعالی در امرصبروشکیبائی

از آنجا که مقام صبر در نزد خدایتعالی اهمیت بسزائی دارد ، در قرآن مجید در فضیلت صبر وصابرین آیات بسیاری آمده است که‌دراینجا بی‌موردنیست گفته شود : خدایتعالی گذشته از اینکه انبیاء واولیاء خود را توصیه به صبرنموده اهل ایمانرا هم دستور می‌دهد که از فضیلت صبر برخوردار باشند، همچنانکه می‌فرماید: س۳ ی۲۰۰ **یاایهاالذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطو...** ای‌کسانیکه‌ایمان آوردیدشکیبا باشیدودربرابردشمنان‌استقامت‌ورزید

وهمچنین دربارهٔ اجر وپاداش صابرین آیات بسیاری حاکی از بشارت و ترفیع مقام برای آنان آمده که حاصل آن می‌فرماید: س ۳۹ ی ۱۰ **انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب** که پاداش آنانکه شکیبائی می‌ورزند بی‌حساب وبی شمار داده می‌شود ، واصلا خدایتعالی مقام بالاتری را برای صابرین قائل شده ومی‌فرماید : **ان‌الله مع‌الصابرین** چقدرعالی وخوب است که خدا باصابران است و عالیتر آنکه می‌فرماید : **والله یحب الصابرین** خدا دوست می‌دارد شکیبایانرا .

بنابراین : خدایتعالی با ائمه هدی علیهم‌السلام است که صبر آنان مورد تأیید خود او سبحانه است ودوست می‌دارد آنانرا ، چون آنان در اطاعت و عبادت او کوشا بوده ودرمصائب وبلیات همچنان شکیبا و بردبار بوده‌اند .

ودرهمین‌جاخوب است بحالات امام ولی‌عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه نظرتوجه انداخته شود که‌چگونه آن بزرگوار درهردوران مواجه بامصائب وناگواریها می‌باشد، چگونه اوضاع‌مسلمانان جهان را با این وضع آشفته کنونی می‌بینند ! چگونه ناظر آنهمه جنگ وظلم وجور وفساد در سرتاسر عالم است ! **واز همه بالاتر چگونه آنهمه خلافکاریها ونارواییهائیکه ازپیروان اوبروز می‌کند مشاهده می‌نماید** ، آری همه‌وهمه‌را تحمل کرده وشکیبائی‌را ازدست‌نمیدهد، چه اگریك آن استقامت وتحمل‌او ازدست برود وسرخود رابه‌آسمان بالا کند! دیگرمعلوم نیست که مردم جهان چه سرنوشتی داشته باشند !!!

ارزش صبر وشکیبائی در چیست ؟

چه بسا کسانی برای مسائل غیر از آنچه مورد نظرخدایتعالی‌است استقامت کرده ودرراه‌خلاف متحمل بردباری می‌شوند واین گونه شکیبائی غیراز زیانکاری نتیجه‌ای دربر ندارد ، صبر وشکیبائی درصورتی ارزش

دارد که برای رضای خدا باشد، همچنانکه درآیه شریفه دربارهٔ پاداش صابرین فرمود: س ۱۳ ی ۲۲ **والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم ....** اشاره براینکه: آنانکه بخاطرذات پروردگارشان شکیبائی‌می کنند؛ پایان نیك سرای جاودانی از آن آنهاست، وچون به بهشت داخل می‌شوند فرشتگان از هر دری بر آنان وارد شده ومی گویند: **سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی‌الدار** سلام برشما بخاطر صبر واستقامتتان چه پایان خوب این سرا نصیبتان شد !!

اکنون باآنکه مطلب مورد بحث درباره صبروشکیبائی ائمه اطهاراست ولی باید نتیجه گرفت ازاینکه چون صبرو استقامت پایه واساس هرعبادت است ودرحقیقت پشتوانه همه برنامه‌های سازنده فردی واجتماعی‌است که‌جز بانیروی آن نمی‌توان موفقیت حاصل نمود لذا چند روایت مختصراز فصل مفصلی که در اصول کافی درمورد صبرآمده است متذکر می‌شویم شاید خواننده را به پیروی از روش ائمه هدی بصبر وشکیبائی ترغیب نماید.

از امام صادق(ع) است که فرمود: صبراز ایمان چون سراست نسبت به تن وچون سر برود تن هم برود وهمچنین صبر که رفت ایمان هم رفته است.

از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: بهشت در میان ناگواریها و صبراست هر که در دنیا به‌آن ناگواریها صبر کرد به بهشت رود.

وهمچنین آن بزرگوار فرمود: صبر دو صبراست، صبر بر بلاءِ که نیکو و زیبا است وبهترین دوصبر ورع ازمحرمات است.

رسولخدا(ص) فرمود: صبر سه است: صبر برمصیبت و صبر بر طاعت و صبر ازمعصیت وگناه کردن (سپس پاداش آنها را بیان فرمود).

وخلاصه آنکه: **امام صادق فرمود:** ما صبورانیم وشیعه ما ازماصبرشان بیشتراست، سئوال شد ازآن بزرگوار چگونه شیعه شما صبرشان بیشتر است فرمود: برای‌آنکه ما دانسته صبر کنیم وشیعه ما برآنچه ندانند صبر کنند !!

آنجا که ائمه‌هدی صبر وشکیبائی را ازدست می‌دهند!!

ازمطالبی که گذشت دانسته شد که‌ائمه معصومین علیهم‌السلام هم خود صابر بوده و هم بمصداق کریمه **(و تواصوا بالصبر)** مردم را به بردباری و استقامت توصیه می‌فرمودند ، وچون توفیق هرعبادت واطاعتی‌را ازهرجهت باید از خدایتعالی خواست آن بزرگواران در این امر هم تقاضای این موفقیت را ازخدایتعالی کرده‌اند، همچنانکه امام سجاد علیه‌السلام دردعای خود عرض میکند : **اللهم‌انی اسئلك صبراً جمیلا** ، خدایا از تو درخواست می کنم صبروشکیبائی نیکو، که همین معنا هم اشاره به بیان قول حقتعالی می‌باشد که خطاب برسول اکرم فرمود : **فاصبر صبراً جمیلا** و درروایت اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که صبر جمیل آنستکه درحین نزول بلیت بخلق شکوه نکنند .

اما موضوعیکه در مسئله صبر بسیار دقیق است آن موردی می‌باشد که ائمه هدی علیهم‌السلام دیگرتاب وتحمل برشکیبائی آنرا ندارند ونگارنده نمی‌داند آنرا باچگونه بیانی اظهار نماید ، چون این معنا در نزد عرفا وسالکین الی الله بسیار مورد اهمیت است ، آنجا که علی علیه‌السلام عرض میکند : **فهبنی یا الهی و سیدی ومولای وربی صبرت علی عذابك فکیف اصبرعلی فراقك وهبنی یا الهی صبرت علی حر نارك فکیف اصبر عن النظر الی کرامتك ....**

اشاره براینکه: ای خدا گیرم شکیبائی نمودم برشکنجه توپس‌چگونه شکیبائی وبردباری کنم برجدائی و دوری ازتو ، وگیرم که تحمل کنم برسوز آتشت پس چگونه چشم پوشی کنم از کرامات وبزرگواریت .

آری صبروشکیبائی بردرد فراق وبلای حجاب نزد ائمه هدی قابل تحمل نیست ودوری ازمقام قرب درنزد سالکان الی‌الله طاقت فرسا است وهمچنین چشم پوشی ازکرامتها ومرحمتهای الهی بسیار ناگوار است (۱) .

(۱) ــ نگارنده : درکتاب « علی(ع) وکمیل» درشرح این معنا مطالب بیشتری آورده است طالبین به آن کتاب مراجعه نمایند .

واقمتم الصلوة واتیتم الزکوة

و بپا داشتید نماز را و ادا نمودید زکاة را .

صلاة ـ (صلواة) بمعنی : نماز ودعاء است و گاهی بمعنی رحمت از جانب پروردگار آمده است .

زکوة ـ (زکاة) بمعنی : خلاصه چیـزی ، و بذل مال در مورد شخص به افراد معین ، و آنچه بحکم شرع به مستمندان داده می‌شود .

اقامه نماز و اداء زکاة در بارهٔ ائمه هدی چه خصوصیتی دارد؟

قبلا باید توجه داشت که از نظر احکام الهی نماز و زکاة که از اعظـم عبادات محسوب می‌شود از اهمیت بسیار بالائی برخوردار است ، که خدایتعالی در ۲۶ مورد از آیات قرآنی این دو امر مهم را مترادف و مقرون باهم یاد آور شده ، و مکرر می‌فرماید : **واقیموا الصلوة واتوا الزکوة ....** که با توجه بتفسیر این آیات که بر وجوه گوناگون و با متمم خاصی ذکر شده است این معنا کاملا روشن می گردد .

اما اینکه در این بند از زیارت اشاره به اقامه نماز و اداء زکاة بمقام ائمه هدی علیهم‌السلام شده است ، شایـد در اول اینطور تصور شود که این یك امر معمولی است که از وظائف عموم مسلمین است چگونه این خصوصیت به آن بزرگواران داده شده است ، در پاسخ این معنا باید گفت : که چون یکی از وظائف مهم ائمه هدی در امر تبلیغ همین دو امر بزرگ است که از بهترین اعمال بوده و خدایتعالی هم در این باره متذکر شده است که نماز جلوگیر منکرات و فحشاء است و زکوة و انفاق و بذل مال هم از بهترین عبادات است ، لـذا این تذکر در مرحله مورد

توجهی قرار گرفته ودر آن نکته دقیقی بکاررفته است ، که ازجهتی هم باتوجه به بند مورد شرح عصمت ائمه هدی را تأیید می‌نماید ، چون آن بزرگواران را ازنماز گزاران حقیقی معرفی کرده ودر بارهٔ ایشان مصداق این آیه را ظاهر ساخته است که فرمود : س ۲۹ ی ۴۵ **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکرالله اکبر** .... همانا که نماز نهی می کند ازکارهای زشت و ناپسند و هرآینه ذکرخدا بزرگتراست .

بعضی ازمفسران چنین اشاره کرده‌اند : نماز گزارانیکه با اخلاص کامل و حضورقلب تمام ، ایمان بوحدانیت خدا داشته ورسالت پیامبر را پذیرفته وبروز جزا اعتقادکامل داشته ونیز با روح وبدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریائی خدا شده پروردگار خود را با زبان حمد وثنا وتسبیح وتکبیر یادآور می‌شوند ودرآخر برخود وهم مسلکان خود وبرهمه بندگان صالح سلام می‌فرستند و همچنین باحالت خشوع وتوجه قلبی متوجه درگاه ربوبیت می‌شوند ومصداق : **(الذین هم فی صلاتهم خاشعون)** را ظاهر می‌سازند ـ این گونه نمازگزاران از فحشاء ومنکر وازگناه ومعصیت باز داشته می‌شوند !

حال باید دید که این خصوصیت را چه کسانی‌دارا می باشند ، شایدداستان زندگانی ائمه هدی را شنیده باشید که دربپاداری نمازورکوع وسجود ممتد با حالتی که مخصوص‌آن بزرگواران بوده، یعنی با حالت شیدائی که دراثرتوجه بمقام ربوبیت بحدی ازخود بیخود می‌شدند که سراپا محو وغرق در دریای محبت الهی بوده و بغیر از اوتوجهی نداشتند .

آری دراین معنا برشما روشن می‌شود که مصداق حقیقی فقره موردشرح « **واقمتم الصلوة** » دربارهٔ آنان کاملا ظاهر است .

شاهد کلام در رابطه با بند مورد شرح !

بیان دیگری که نماز گزاری ائمه‌هدی را درمرتبه عالیتری می‌رساند دعای حضرت ابراهیم علیه‌السلام است که دربارهٔ خود آن بزرگواران عرض کرد : س ۱۴ ی ۴۰ **رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ....** پروردگارا مرا برپای دارنده نماز قرارده وهمچنین فرزندان من را نیز چنین کن ....

قبلا درمورد ذراری ابراهیم (ع) دربارهٔ امامت او و ارتباط آن با امامت ائمه معصومین علیهم‌السلام مطالبی گذشت .

بنابراین می‌دانیم که دعای ابراهیم(ع) به‌اجابت رسیده و آن بزرگواران از نماز گزاران حقیقی هستند که ازهر گونه خطا ولغزش و گناه به دور بوده‌اند .

اما موضوع مهم که شاهد کلام دربند موردشرح است بیان قول حقتعالی درآیه شریفه می‌باشد که فرمود : س ۲۲ ی ۴۱ **الذین ان مکناهم فی‌الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور .**

اشاره براینکه ، آنان که اگر متمکن گردانیمشان درزمین برپای دارند نمازرا و ادا نمایند زکات را وامر بمعروف ونهی ازمنکر نمایند؛ سرانجام کارشان در دست خداست .

اکنون برای روشن‌شدن موضوع به روایات موثقی که درذیل آیه شریفه آمده است توجه نمائید .

درمناقب ابن شهر آشوب ، از ائمه‌هدی علیهم‌السلام مرویست که این آیه در شأن ما که اهل بیت نبوت ورسالتیم نازل شده است

در مجمع البیان : از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که بعد از خواندن این آیه فرمود : **« نحن هم»** یعنی مائیم مصداق این آیه ....

علی‌بن ابراهیم ، ازحضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده که این آیه در

شأن آل محمد ومهدی صاحب الزمان واصحاب او نازل شده وحقتعالی مهدی و اصحاب اورا مالك روی زمین گرداند وبوسیله او واصحابش بدعتها وامورباطله را ازبیخ بر کند بنحوی که هیچکس به امورباطله راه نبرد وامر کند مردم را بمعروف ونهی نماید ازمنکر ، (جالب آنکه درپیرو بند مورد شرح **(وامرتم بالمعروف)** هم آمده است .

اقامه نماز و اداء زکاة درآیه ولایت !!

همانطور که می‌دانید خدایتعالی دراولین بحث‌از آیات قرآنی دربارهٔ متقین به موضوع ایمان بغیب و بر پایداری نمازاشاره فرموده که : **الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ...** وقبلادرفقرهٔ **(واعلام التقی)** این معنا گذشت که ائمه هدی نشانه‌های تقوی هستند و آنانند که دربیان این آیه شریفه درمرتبه عالی اعتقاد وایمان بغیب بوده ودرمقام شایسته‌ای نمازرا برپای می‌داشتند .

اما نکته قابل توجه در شرح این بند از زیارت که شاهد کلام می‌باشد اشاره به آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۵ ی ۵۵ **انما ولیکم‌الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون** سرپرست و رهبر شما تنها خدا است وپیامبر او وآنانکه ایمان آورده‌اند ونماز را برپا می‌دارند و درحال رکوع زکات می‌پردازند .

این آیه شریفه به اتفاق مفسرین شیعه و کثیری از اهل‌سنت درشأن علی علیه‌السلام نازل شده که اودرنماز درحال رکوع زکات پرداخته است البته باید چگونگی این معنا را درتفسیر و روایات مربوطه جستجو کرد ، چون دراین مورد مفسرین بحثهای بسیارمفصلی دارند که ازنظر مقام ولایت بسیار وسیع و دراینجا مجال برای گسترش آن نیست ، ولی موضوع بحث ما با ارتباط به بند

مورد شرح (**واقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة**) دربارهٔ اقامه نماز و اداءِ زکات ائمه هدی بوده است که درصدر آنها وجود مقدس امام علی علیه‌السلام قراردارد که آن بزرگوار علناً درحال نماز زکاة پرداخته است و این خود یکی از تعلیمات عالیه درمورد انجام وظیفه برای عموم است .

البته این آیه ازآیاتی است که بعنوان یك نص قرآنی دلالت برولایت و امامت علی(ع) می کند که درضمن مصداق فقرهٔ موردشرح راهم آشکار کرده‌است.

و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر .

وفرمان دادید به خوبی ونیکیها ، ومنع کردید ازبدی وزشتیها .

معروف ـ بمعنی: نیکی‌وخوبی‌ونیز بمعنی‌شناخته‌شده ومشهور آمده‌است.

نهی ـ بمعنی : بازداشتن ومنع کردن است .

منکر ـ بمعنی: کارزشت وناپسند وکارناشایسته وبد ونامشروع آمده است.

دو وظیفه مهم که هم خاص وهم عمومی است !

آنچه که مسلم است امر بمعروف ونهی از منکر برای برقراری وحفظ حکومت اسلامی بسیار ضرورت داشته واگراین مسئله درمیان نباشد عوامل مخالفی که دشمن بقای وحدت اجتماعی و اسلامی هستند وحدت اسلامی را ازهم متلاشی کرده و خصومت ونفاق را ترویج می‌نمایند ، واین از ضروریات اسلامی است که درمیان امت آن باید گروهی باشند که این وظیفه‌را بعهده گیرند ، بلکه این معنا عمومیت دارد که باید هر فردی از افراد مسلمین

این امر را وظیفه خود بدانند .

از اینجهت است که می بینیم خدایتعالی در آیات بسیاری این موضوع را یادآور شده و با بیانات گوناگونی برای دعوت به حق ومبارزه با فساد مردم را به برقراری امر بمعروف ونهی ازمنکر دعوت می فرماید ، وبنابر روایات بسیاری که درمنابع معتبر اسلامی دربارهٔ این دووظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده ترك آن برای مسلمین خطرات بزرگی در بر داشته وعواقب شومی بجای می گذارد، چون بنابر آنچه مفسرین گفته‌اند بواسطه همین دوفریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض باآنها برپا می‌شود .

بنابراین وقتیکه این امر جنبه عمومی داشته باشد برای رهبران وپیشوایان اسلام جنبه وجوب دارد، همچنانکه انبیاءِ عظام هم این وظیفه را بعهده داشتند، چون تنها رهبران جامعه هستند که درهردوران می‌توانند ازنظر مرتبه رسالت ومقام ولایت اوامر ونواهی الهی را جاری سازند .

اکنون باتوجه به چند مورد از بیان قول حقتعالی این موضوع روشن خواهد شد ، جائی می‌فرماید : س۳ ی ۱۱۰ ، **کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر** .... یعنی شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید چه اینکه امر بمعروف ونهی ازمنکرمی کنید ....

باآنکه این آیه شریفه امر بمعروف ونهی ازمنکررا به عنوان یك وظیفه عمومی وهمگانی ذکر می کند ومسلمانان را به عنوان بهترین امتی معرفی می کند که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده‌اند ، ولی درآیه دیگر خدایتعالی می‌فرماید : س ۳ ی ۱۰۴ **ولتکن منکم امة یدعون الی‌الخیر و یأمرون بالمعروف وینهون عن‌المنکر** .... اشاره براینکه باید ازمیان شما جمعی دعوت به‌نیکی کنند وامر بمعروف ونهی از منکر نمایند .

دراین آیه دستور داده شده که همواره درمیان مسلمانان باید امتی باشند که

این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند ومردم را به نیکی دعوت کنندو از بدیها باز دارند .

درتفسیر نمونه : پس ازشرحی بتفصیل که بقسمتی از آن اشاره شد درذیل این آیه‌شریفه آورده است: دراینجا این‌سئوال پیش‌می آید که ظاهر **«منکم امة»** در آیه این است که این امت بعضی ازجمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهد ، نه همه آنها را ، وبه این ترتیب وظیفه امر بمعروف ونهی ازمنکر جنبه عمومی نخواهد داشت . بلکه وظیفه طایفه خاصی است ، اگرچه انتخاب و تربیت این جمعیت وظیفه همه مردم است وبه عبارت دیگراین دووظیفه واجب کفائی است نه عینی، با اینکه ازدیگر آیات قرآن برمی‌آید که این دو وظیفه جنبه‌عمومی دارد و به‌عبارت دیگر واجب عینی است نه کفائی چنانکه درآیه قبل گذشت .

البته دقت درمجموع این آیات روشن می‌دارد که امر بمعروف ونهی از منکردومرحله دارد یکی‌مرحله فردی که هر کس‌موظف است به تنهائی ناظر اعمال دیگران باشد و دیگری مرحله دسته جمعی که امتی موظفند برای‌پایان دادن به‌نابسامانیهای اجتماع‌دست‌بدست هم‌داده بایکدیگر تشریك مساعی کنند.

اما آنچه را که خدایتعالی‌درآیه دیگراشاره به‌آن فرموده این دو وظیفه را از خصوصیات و نشانه‌های اهل ایمان ذکر کرده وآنان را آمر بمعروف و ناهی‌ازمنکرمعرفی‌فرموده است همچنانکه می‌فرماید: س۹ ی ۷۱ ، **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن‌المنکر ....**

اشاره براینکه : مردان و زنان با ایمان ولی ویار ویاور یکدیگرند، امر بمعروف و نهی از منکر می کنند واین معنا می‌رساند که از وظایف اهل ایمان انجام این دو وظیفه خطیر است .

اکنون با توجه به آیات شریفه که تفسیر آنها گذشت ، روایاتی که در ذیل این آیات آمده است ارتباط بند مورد شرح را در بارهٔ ائمه هدی علیهم‌السلام

روشن می‌سازد .

پیغمبر اکرم می‌فرماید : **من امر بالمعروف ونهی عن‌المنکر فهو خلیفة‌الله فی‌ارضه وخلیفة رسول الله وخلیفة کتابه** یعنی کسیکه امر بمعروف ونهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین وجانشین پیامبر و کتاب اوست .

در تفسیر مجمع‌البیان ، از امام ششم علیه‌السلام روایت کرده که آیه شریفه : **(ولتکن منکم امة ....)** اشاره براینستکه : ائمه باید ازشما باشند ودر بیان آیه دیگر : **(کنتم خیرامة اخرجت للناس ....)** فرمود : **(کنتم خیر ائمة ....)** .

اما آنجا که صراحت کامل دارد که ائمه هدی علیهم‌السلام آمر بمعروف و ناهی ازمنکرند درتفسیر وتأویل آیه شریفه است که فرمود : **الذین ان مکناهم فی الارض .... وامروا بالمعروف ونهوا عن‌المنکر....** که شرح آن درصفحات قبل گذشت ، وطبق‌روایات بیان گردید که این آیه درشأن ائمه‌هدی علیهم‌السلام نازل شده وبخصوص درآن اشاره بوجود مقدس امام ولی‌عصرعجل‌الله تعالی‌فرجه شده است ، همچنانکه زمانی در رسد که بطور قاطع آن بزرگوار مردم را امر به خوبیها ونیکیها نماید وازبدیها وزشتیها بازدارد ،آنوقت است که بقول‌معروف: دنیا دیگر گلستان می‌شود !!



وجاهدتم فی‌الله حق جهاده حتی اعلنتم دعوته وبینتم فرائضه ....

و جهاد کردید در راه خدا آنچنان که سزاوار جهاد بود ، تا آنکه دعوت خدا را آشکار نمودید وبیان کردید واجباتش را ....

جهاد ـ بمعنی : کوشش کردن ، کوشیدن ، طاقت وقدرت بخرج دادن ،

تحمل مشقت کردن و جنگ کردن در راه خدا می‌باشد .

علانیه ـ بمعنی : آشکار و(علن) بمعنی آشکارشدن و آشکاربودن است .

فرائضـ جمع فریضه ، بمعنی : واجب ، آنچه که لازم وضروری باشد و آنچه ازاحکام الهی که امر به اجرای آن شده است .

جهاد تنها مربوط به انبیاء و اوصیاء (ع) نیست !

تمام انبیاء و پیروان آنان مأمور بودند که برای اعتلای کلمه توحید و دین حق به انحاء مختلف در راه خدا جهادنمایند چون هیچ چیزدرعالم نیست مگر آنکه در اثر سعی و کوشش در آن موفقیت حاصل می‌شود ، بخصوص کارهائی که درامراجتماعی ومربوط بفرمان الهی باشد .

قرآن‌مجید بابیانات گوناگون درامر جهاد اشاراتی‌دارد که اگر بخواهیم آنها را مورد بررسی قرار دهیم بطول می‌انجامد ، ولکن لازم بیادآوری است که گفته شود ؛ گذشته ازاینکه انبیاء و اولیاء خدا مأمور بجهاد بوده‌اند امت و پیروان ایشان هم دراین امر سهیم بوده ، وهمچنانکه خدایتعالی می‌فرماید : س ۹ ی ۸۸ **لکن الرسول والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم ....** لیکن پیامبر و آنان که با اوایمان‌آوردند به‌اموال و جانهایشان به‌جهاد پرداختند

ودرجای دیگرتنها برسول اکرم خطاب فرمود: س ۹ ی۷۳ **یاایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ....** ای‌پیامبر، باکافران ومنافقان‌جهاد کن وبر آنها سخت گیر .... درذیل این‌آیه شریفه روایتی نقل شده که دراینجا ذکرآن بی مورد نیست وآن اینکه : **علی‌بن ابراهیم** ، ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که در بیان معنی آیه چنین فرمود : که جهاد کرد رسول‌الله با کفار وجهاد کرد علی علیه‌السلام بامنافقین ، (چنانچه درجنگ جمل وصفین مصداق این معنا ظاهر گردید) .

البته روایات دیگری هم درمورد امر جهاد دربارهٔ آن بزرگوار آمده است ، همچنان در ذیل آیه شریفه : س ۵ ی ۵۴ **یجاهدون فی سبیل‌الله و لا یخافون لومة لائم ....** اشاره براینکه‌خدایتعالی کسانیرا باخصوصیاتی می‌آورد که درراه خدا جهاد می کنند واز سرزنش کنندگان هراسی ندارند.

شیخ طوسی فرمود: که ازحضرت صادقین علیهماالسلام مرویست که‌این آیه درشأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام واصحاب‌آن جناب است که با ناکثین وقاسطین ومارقین که اتباع عایشه ومعاویه وخوارجند مقاتله کردند.

اما بطور کلی در بارهٔ هر نوع مجاهده و مبارزه در راه خدا باید گفت : آنانکه برای رضای حق سبحانه وتعالی‌مبادرت به این امرمی کنند، خدایتعالی خود آنان را راهنمائی کرده و به مطلوب می‌رساند : همچنانکه کریمه : س ۲۹ ی ۶۹ **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ....** گواه برهمین معنا میباشد.

دربعضی‌ازتفاسیرهم درذیل این‌آیه شریفه آمده است که ازامام باقر علیه‌السلام روایت شده که این‌آیه درحق علی وائمه معصومین علیهم‌السلام است.

اکنون بطوریکه صاحبان تفاسیرهم متذکر شده‌اند از آیات ومطالبیکه در بارهٔ جهاد آمده چنان نمودار است که جهاد تنها بمعنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست، بلکه هرنوع تلاش و کوششی‌را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد شامل جهاد می‌شود وعلاوه برنبردهای دفاعی‌و گاهی تهاجمی مبارزات علمی ومنطقی واقتصادی وفرهنگی وسیاسی را هم دربر می گیرد.

جهاد در راه خدا مراتب و وسائل گوناگونی دارد.

هر گونه‌تلاش و کوشش‌برای حفظ ایمان وتقوی اطلاق به جهاد شده است ، بلکه می‌توان گفت که تنها از راه جهاد است که انسان می‌تواند به مقاصد خود دست یافته نتایج مطلوبی حاصل‌نماید، ولی این‌موضوع

قابل توجه است که در مسئله جهاد برای حصول نتیجه درهرامری باید از راه مخصوص آن سعی و کوشش خود را مبذول داشت ، همچنان گاهی بوسیله فدا کردن جسم وجان ، گاهی بوسیله بذل مال وثروت و گاهی‌هم بوسائل دیگراز راه قدم وقلم ووعظ وخطابه وغیره می‌توان نتیجه گرفت ، بطور مثال در مبارزه با هوای نفس باید همان قدرت تصمیم و اراده را درجلو گیری از ارتکاب گناه بکار برد و درجهاد سازندگی باید از راه‌کار و کوشش اقدام نمود .

اما درمفهوم واژه جهاد ازنظردین‌همان شرکت درمیدان‌جنگ و کارزار است که اهل ایمان باید با اهل کفر ومشرکین ومنافقین دربرابر تجاوز آنان به مرز وحدود اسلام جهاد نمایند و گاهی هم مبارزات سیاسی واقتصادی ومالی را دراین امرشامل می‌شود واصلا این‌موضوع جزء یکی ازفروع دین قراردارد که همه بر آن آشنائی دارند و هر کس وظیفه دارد درحد توانائی با تدبیر و اندیشه جهات مختلف پیروزی را درنظر گرفته با برنامه صحیح با اهل کفر و ستیزمجاهده ومبارزه نماید ، ودرمواردی هم که امکانات جهاد فراهم نباشد صبر وشکیبائی ، خود نوعی‌ازمراتب جهاد است ، که درهرحال باید تمام افراد برای حفظ دین وایمان خود ازهرجهت کوشا باشند .

نکته مهمی که درامرجهاد بایدتوجه داشت آنستکه قرآن مجید دوعامل اصلی را برای مبارزه با اهل کفر وستیز و پیروزی برآنان متذکر شده که در آیات بسیاری بروجوه گوناگون آمده است ، وآن جهاد با خون وجان وجهاد با اموال وثروت است ، همچنانکه جائی‌می‌فرماید : س ۸ ی ۷۲ **ان‌الذین آمنوا وهاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی‌سبیل‌الله ....** اشاره براینکه آنها که ایمان‌آوردند ومهاجرت نمودند ، با اموال وجانهای خود در راه خدا جهاد کردند ....

و درجای دیگر ازنظراهمیت مقام مجاهدین درجه ومرتبه آنانرا یادآور

شده ومی‌فرماید: س ۹ ی ۲۰ **الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی‌سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئك هم‌الفائزون** ؛ یعنی آنانکه ایمان آوردند وهجرت کردند وبا اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است وبه موهبت عظیم رسیده ، به افتخار بزرگی نائل شده‌اند .

در اینجا روشن می‌شود که چگونه خدایتعالی مقام شامخ جهادگران به مال وجان را برتر دانسته ونکته جالب‌تر آنکه درجائی فضیلت آنانرا در برابر کسانیکه درامر جهاد بر کنارند درمرتبه بسیارعالی‌توصیف کرده ومی‌فرماید : س ۴ ی ۹۵ **فضل‌الله‌المجاهدین باموالهم وانفسهم علی‌القاعدین درجة وکلا وعدالله الحسنی وفضل‌الله المجاهدین علی‌القاعدین اجراً عظیماً** ، اشاره بر اینکه خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد کردند برآنانکه خودداری از شرکت در میدان جهاد کردند برتری بسیاربزرگی داده و وعده پاداش اوهمه نیك است ومجاهدان را باقاعدان برتری عظیمی بخشیده است .

در پیروهمین آیه شریفه این اجرعظیم را تفسیر به درجات مهمی که توأم باآمرزش ورحمت خود می‌باشد متذکرشده ومی‌فرماید : **درجات منه ومغفرة ورحمة وکان‌الله غفوراً رحیماً** .

اما نکته مهمی که درسیاق کلام دراین آیات شریفه بچشم می‌خورد، جهاد بوسیله مال وثروت است که مقدم برجهاد نفس و جان آمده و مکرر در قرآن مجید می‌فرماید : (باموالهم وانفسهم) شاید سراین معنا برآن باشد که چون اغلب مقدمات جنگ وجهاد بوسیله هزینه‌های مالی‌فراهم می‌شود وسازوبرگ وتجهیزات جنگی درنبرد وکارزار نقش مهمی را دارد لذا دراول اشاره به‌جهاد مالی شده است و از آنطرف در بیشتر از موارد جهاد ، صرف هزینه‌های مالی ضرورت بسیار دارد ، همچنان درامورفرهنگی وآموزشی ونشر کتب اسلامی‌در

تبلیغات صحیح ومؤثر، وهمچنین امور مربوطه به شعائر دینـی وتأسیس مدارس ودرمانگاهها ومساجد که همه بستگی به‌جهاد مالی دارد .

بنابراین درفقرهٔ مورد شرح که زائر عرض میکند : (**وجاهدتم فی‌الله حق جهاده**) شایـد حق جهاد در مراتبی باشد که ائمه هدی علیهم‌السلام از هرطریق چه ازنظرمالی‌وچه‌ازراه قدم وقلم ووعظ واندرز، حق‌این‌معنا را بجامی‌آوردند؛ باشد که درظهور امام ولی‌عصر(عج) مصادیق کامل این امر آشکار گردد .

قرآن بهترین وسیله در امرجهاد است !

قبل از ورود دراین بحث لازم به تذکر است که نتیجه هرعمل‌نیکی به عامل‌آن بر گشت دارد ، همچنان که خدایتعالی فرمود : **من عمل صالحاً فلنفسه....** در مورد جهاد هم بطور کلی می‌فرماید : **ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان‌الله لغنی عن العالمین** اشاره براینکه جهادگر در راه پاکی و تقوی وآراستگی خود ازتلاش وسعی خود بهره‌مند می گردد وخدایتعالی هیچ گونه نیازی به اعمال و کردار مجاهدین ندارد ، وتمام منافع گوناگون جهاد به شخص مجاهد باز گردد .

اما بهترین‌وسیله که درامرجهاد برای مبارزه درمراتب گوناگون مؤثر است همانا آخرین کتاب‌آسمانی قرآن است که می‌توان ازطریق آن با تذکر به مواعظ واندرزهای‌آن وبا تعلیمات گرانبهائی که درهریك ازآیات‌آن‌آشکار است طریق مبارزه ومجاهده را در راه خدا درپیش گرفت ، همچنانکه دراهمیت این معنا خدایتعالی‌در کلام خود روی سخن برسول اکرم فرمود: س ۲۵ ی ۵۲ **فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهاداً کبیراً** اشاره براینکه از کافران اطاعت مکن وبوسیله قرآن جهاد کن باآن جهادی بزرگ .

در تفسیر نمونه ، درذیل‌آیه شریفه‌آورده که خدایتعالی‌دودستورمهم‌را که

دو برنامه اساسی پیمبران را تشکیل می‌دهد بیان می کند ، نخست روی سخن را به پیامبر اسلام کرده ومی‌فرماید : **فلا تطع الکافرین** ... در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازگاری با منحرفان آفت دعوت به سوی خدا است .

واما دردستور دوم اشاره می‌فرماید «به وسیله قرآن باآنهاجهاد بزرگی کن» جهادی بزرگ به عظمت رسالت و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین ، جهادی که تمام ابعاد روح وفکرمردم را دربر گیرد وجنبه‌های مادی ومعنوی را شامل شود .

درمجمع البیان : طبرسی رحمةالله علیه این آیه را دلیل روشنی دانسته براینکه جهاد فکری وتبلیغاتی در برابر وسوسه‌های گمراهان ودشمنان حق از بزرگترین جهادها است، وحتی‌ممکن است حدیث معروف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله **رجعنا من‌الجهاد الاصغر الی‌الجهاد الاکبر** « ما ازجهاد کوچك به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم» اشاره به همین جهاد وعظمت‌کار دانشمندان وعلما درتبلیغ‌دین باشد .

این تعبیر، عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند ، چراکه وسیله‌ای است برای این جهاد کبیر وسلاحی‌است برنده ، که قدرت بیان واستدلال وتأثیر عمیق وجاذبیتش مافوق تصور وقدرت انسانها است

وازهمین‌جهت است که ائمه‌هدی علیهم‌السلام سرلوحه تمام تبلیغات وخطابه‌های خود ومقدمات تمام مبارزات را درراه جهاد، قرآن قرار داده وبا پیروی از آن کتاب شریف درپیشبرد دین خدا کوشا بوده‌اند .

شاهد کلام درامر جهاد !!

اما اصل موضوع درشرح این بند از زیارت است که زائرعرض‌میکند: **(وجاهدتم فی‌الله حق‌جهاده...)** این معنا ارتباط مستقیم به آیه شریفه قرآنی دارد که

می‌فرماید : س ۲۲ ی ۷۸ **وجاهدوا فی‌الله حق جهاده هواجتبیکم ....**
و جهاد نمائید درراه خدا حق جهادش ، او بر گزید شما را ، یا به اعتبار دیگر ؛ یعنی درراه خدا و اعتلای کلمه حق با منتهای قدرت و استقامت کوشش کنید :
(حق جهاده ـ مفعول مطلق نوعی است)

اکنون باید دانست که مراد از « حق جهاد » بر تمام معنا چنین است : جهاد با کفار از طریق نبرد و کارزار ، جهاد با نفس و هوی و هوس ، جهاد با وسوسه‌های شیطان ، جهاد با مال وثروت و آنچه را که خدایتعالی برهر فردی ارزانی داشته است ، جهاد در راه صبر وشکیبائی وحلم وبردباری ، جهاد از راه منطق وبیان ، جهاد از راه ایراد خطابه و بیان ادعیه وجهاد از طرق گوناگون که نزد سالکان الی‌الله بسیارروشن است .

وچون مسئله جهاد ازاصول وپایه‌های برنامه ریزی انبیاء عظام بوده‌است و درمنطق اسلام هم ازاهمیت بالائی برخوردار می‌باشد که تنها بوسیله مراتب گوناگون جهاد است که می‌توان به کمال مطلوب رسید ، لذا بی‌مورد نیست‌که دانسته شود ؛ ائمه هدی علیهم‌السلام درهرفرصت هریك درمرتبه خود ازهرطریق در امر جهاد کوشا بوده ودیگرلازم نیست که گفته شود علی علیه‌السلام چگونه با کفار ومنافقین جهاد کرد ویا از واقعه کربلاچیزی گفت که داستان‌آن عالمگیراست و از شرح زندگانی آن بزرگواران همه معلوم است که آنان در تمام مراتب جهاد دردوران خودازهرجهت مبارزه واستقامت کرده وهریك‌بطریق گوناگون در راه ارشادخلق مجاهده می‌نمودند ، دراینجا باصراحت می‌توان گفت ، مصداق کامل این معنا زمانی بظهور می‌رسد ودرنزد همگان آشکار می گردد که وجود مقدس امام زمان ولی‌عصرعجل‌الله تعالی‌فرجه برای بثمررسانیدن مأموریت‌خود و پیروزی دین‌حق برتمام ادیان از هرجهت مراتب جهاد را پی گیری کرده تا آنکه : **حتی اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه** (ومضامین دیگری که درپیرواین

کلمات آمده است) یعنی آن بزرگوار چنان جهاد نماید و چنان حق جهادرا ادا نماید که بتمام معنا دعوت الهی را آشکار سازد و بیـان کند آنچه که برای افراد عالم واجب است واحکام الهی راکاملا اجرا نماید .

با آنکه بیـان احکام و ذکر واجبات ازطرف هریك از ائمه هدی در هر دوران آشکار گردیده است و برای تثبیت عقایـد مردم در اصول و فروع بسیار کوشیده‌اند و همه را بسوی خدا دعوت کرده‌اند ولی چنان نمودار است که در زمان ظهورامام ولی‌عصر(عج) این دعوت همگانی وتمام افراد عالمرا درسرتاسر جهان دربرمیگیرد .

دعوت آشکار بسوی خدا درامر جهاد !

ازمطالبی که گذشت چنان نتیجه حاصل شـد که ائمه هدی علیهم‌السلام آنچنان حق جهاد را بجای آوردند تا آنکه دعوت حق را برمردم آشکار ساختند ، وآنقدر با بیانات گوناگون دربارهٔ خـدا سخن راندنـد که آنچه واجب و لازم بود که مردم در حق بندگی بداننـد از عبادت و اطاعت همه را آگاهی دادند .

آری این‌هم یکی‌ازمراتب جهاد است که با منطق و بیان مردم رابحقایق ومعارف الهی آشنا سازند واین معنا در کمال اهمیت است که درچنـد مورد در متن همین زیارت با بیانات گوناگونی تصریح شده است ، همچنان در بنـد مورد شرح درپیرو بیان امرجهاد عرض میکند :**حتی اعلنتم دعوته** و در فقرات قبل بابیانات دیگرآمده‌است : **السلام علی‌الدعاة الی‌الله، السلام علی الائمة الدعاة، و دعوتم الی سبیله بالحکمة والموعظة الحسنة** که معانـی این فقـرات با هم پیوستگی داشته ومطالبی ازنظر قرآن مجید و روایات مربوطه در شرح آنهـا قبلا بتفصیل گذشت ، ودیگر احتیاج به تکرارنیست ، همینقدر گفته می‌شود که

ائمه معصومین علیهم‌السلام درتمام مراتب جهاد همگی کوشش کردند تا حدیکه مردم را بسوی خدا دعوت و آنانرا درامر اطاعت و بندگی آگاه ساختند ، آنچه که مایه سعادت ورستگاری برای جامعه وهر فرد بود برهمگی آموختند ، تمام واجبات را ازاصول وفروع از حلال وحرام ازنماز و روزه وزکوة وحج وجهاد وامر بمعروف ونهی ازمنکر وغیره را برای مردم بیان داشتند تا دیگر حجت بر خلق تمام شده باشد وفردا کسی اظهار بی‌اطلاعی ننماید .



و اقمتم حدوده .

و بپا داشتید احکام ومقررات الهی را ، عطف است به فقرهٔ (وجاهدتم فی‌الله حق جهاده)

اقامه ـ بمعنی : برپا داشتن و آرام گرفتن یا ایستادن است .

معنی حدود چیست ؟

حدود جمع ، (حد) وحد معنی بسیار وسیعی دارد که باتوجه به آنچه مفسرین دراین باره متذکر شده‌اند معنای این فقره از زیارت روشن خواهد شد .

دراول باید گفت (حد) بمعنی : منع ومرز واندازه آمده است وهر چیزیکه حائل وحاجز میان دوچیز باشد وآنها را ازهم متمایزسازد ، (حد) درجائی هم بمعنی احکام ومقررات الهی ذکر شده است ، وهمچنین معنای مصطلحی از نظر شرع دارد که آن در کیفر و مجازات مجرمین بکار می‌رود که بعنوان حد شرعی برای متخلفین ازقوانین احکام ودستورات الهی ذکر شده است .

اما آنچه که مصداق آن در فقره مورد شرح تطبیق دارد در جهت کلی

معنای «حد» است که ائمه هدی علیهم‌السلام بطور کلی تمام حدود و مقررات را در احکام الهی بپای داشتند واصلا حافظ ونگهبان تمام مراتب و مرز آن بوده‌اند .

همانطور که قبلا دربخشی ازاین زیارت خواندید : **واقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و....** همچنین آن بزرگواران تمام احکام دیگر الهی را برپا داشتند ، وحتی ازنظر جاری کردن حدود شرعی وتعزیر در بارهٔ مجرمین احکام وحدود الهی را بمورد اجرا گذاشتند .

اکنون موضوعیکه ازنظر قرآن مجید دراین باره مطرح است آنستکه: خدایتعالی درچند مورد بعد ازذکر مراتب احکام در امر واجبات و تکالیفی که ازضروریات اسلام می‌باشد و برهرفردی انجام‌آن لازم وضروری‌است‌می‌فرماید: (**تلك حدودالله**) این‌مرزهای الهی است (**فلا تقربوها**) به‌آن نزدیك نشوید (یعنی از آن تجاوز ننمائید) و در جای دیگر اشاره می‌فرماید : **و من یتعد حدودالله فقد ظلم نفسه** کسیکه درگذرد ازحدود خدا همانا بخود ستم کرده است ، ودر موردی هم خدایتعالی بشارت می‌دهد به اهل ایمان و بعداز آنکه اوصاف آنانرا برمی‌شمارد می‌فرماید : **والحافظون لحدودالله و بشرالمؤمنین** ، مژده برآنانکه حافظ ونگهبان حدود الهی ومجری احکام اوهستند !

حاصل‌آنکه: چون بعضی‌ازمسائل ازنظرمصالح عمومی بسیار مورداهمیت است خدایتعالی صراحتاً حدود ومرزهای‌آنرا تعیین ودربارهٔ آن تأکید فرموده است ، همچنان در موضوع احکام ارث که درچند آیه به تفصیل حقوق وارث را مشخص نموده سپس درمورد اجرای‌آن قوانین درپیروآیات مربوطه می‌فرماید: س ۴ ی ۱۳ **تلك حدودالله ، ومن یطع‌الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وذلك الفوز العظیم** ، یعنی اینها مرزهای الهی است و هر کس اطاعت خدا و پیامبرش را کند (ومرزهای قوانین او را محترم شمارد) او را درباغهائی از بهشت وارد می کند که همواره آب از زیر درختان

آن جاری است و برای همیشه در آنجا می‌ماند و این رستگاری بسیار بزرگی است

اما شاهد کلام در موضوعی است که در پیرو همین آیه شریفه آمده و می‌فرماید: **ومن یعص‌الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین**، اشاره براینکه: وآنکس که نافرمانی خدا وپیامبرش کند و از حدود ومرزهای او تجاوز نماید او را درآتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند که این برای اومجازات بسیار توهین آمیزی است.

وچون این معنا درپیرو احکام ارث آمده است، لذا چنین نتیجه حاصل می‌شود که قوانین الهی تغییر پذیر نیست بخصوص آنکه حقوق وارث رانمی‌توان بهیچ عنوان ضایع کرد.

آری، پاداش کسانیکه قوانین‌واوامرالهی‌را طبق احکام او اجرا می کنند بهشت آماده برای پذیرائی آنهاست و کیفر کسانیکه ازحدود آن احکام تجاوز می کنند دوزخ است، و این برعهده حکومت اسلامی است که درهر دوران بوسیله هدایت وارشاد ازاین طریق مردم را بسوی بهشت دعوت کرده ونگذارد حقوق افراد ضایع وپایمال و کسی ازحدود ومرزهای الهی عبور نماید.

بنابراین بشارتیکه خدایتعالی برای (حافظان حدود الهی‌درقرآن مجید داده است وپاداشیکه برای آنان مقرر فرموده درحق ائمه هدی علیهم‌السلام اولویت داشته ومصداق (**واقمتم حدوده**) را دربارهٔ آنان ظاهر می‌سازد.

واکنون تذکر نکته‌ای دیگر دراین مورد بجا مانده است که گفته‌شود: اقامه حدود الهی بتمام معنا در زمان حکومت جهانی امام زمان بوسیله آن بزرگوار کاملا مورد اجرا قرار خواهد گرفت بلکه عمومیت پیدا می کند که تمام افراد عالم همه مقررات احکام الهی را حفظ کرده و نافرمانی وعصیان وظلم وجور وستم ازجهان رخت بر بندد.

و نشر تم شرایع احکامه

ومنتشر کردید راه و روش احکام ودستورات الهی را !

نشر ـ بمعنی : گستردن وپهن کردن وپراکنده ساختن است .

شرایع ـ جمع شریعت بمعنی: قوانین ومقررات دینی است .

معنای شریعت چیست ؟

برای روشن شدن مضمون فقرهٔ مورد شرح لازم است مطالبی‌را که صاحبان قاموس وتفاسیردر بارهٔ معنی شریعت آورده‌اند متذکرشویم .

شرع وشریعه، راهی را می گویند که بسوی آب می‌رود و به منبع منتهی می‌شود ، واینکه دین را شریعت می گویند از آن نظراست که بحقایق و تعلیماتی منتهی می گردد که مایه پاکیزگی وطهارت وحیات انسانی است .

(راغب) گوید : شرع مستقیم بودن راه و روش است .

دربعضی ازتفاسیر آمده است : شریعت راهیستکه برای هریك ازملتها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده‌اند آماده شده ولی دین یك قانون و راه الهی عمومی است برای تمام امتها ، واز این رو شریعت نسخ پذیر ولی دین بمعنای وسیع خود نسخ نمی‌پذیرد ، در هرحال معنی شریعت اخص و کوتاه‌تر از معنای دین است .

اکنون ازاین معانی باتوجه به بند مورد شرح چنین نتیجه گرفته‌میشود که ائمه‌هدی علیهم‌السلام ناشر شریعت احکام و مقررات آن دینی می‌باشند که دیگر هیچ نسخ پذیر نیست و اگر درامر مجاهدات آن بزرگواران بدقت توجه شود این معنا روشن می‌شود که آنان بخصوص دراین امر **(نشر شرایع احکام الهی)**

کوششهای بسیار مبذول فرموده‌اند ، همچنان می‌بینیم که این موضوع هم در پیرو فقرهٔ (**وجاهدتم فی‌الله حق جهاده**) آمده است که آن بزرگواران تا بحدی در امر جهاد کوشش کرده‌اند که تمام احکام و مقررات الهی را بوسائل گوناگون منتشر کرده‌اند .

اگر خوب توجه داشته باشید که ائمه معصومین علیهم‌السلام چگونه هریك در دوران خود از طرق مختلف از راه خطابه‌ها و ادعیه و سخنرانیها و نوشته‌ها و تعلیمات خصوصی و عمومی و ایجاد حوزه‌های علمیه و تأسیس دانشگاههای اسلامی دراین راه مجاهده کرده و بیان حقایق را گسترش داده و احکام و قوانین و مقررات اسلامی را پراکنده و توزیع کرده‌اند !

نشنیدید که امام صادق علیه‌السلام در نشر و پیشبرد شرایع محمدیه چه آثار گرانبهائی از خود بجای گذاشته است ؟ و در دوران خود چه پیروانی بوجود آورده و چه شاگردانی تربیت کرده که آنان خود همه از اساتید بزرگ و دانشمندانی بنام شده‌اند ، بطوریکه بعضی از مورخین نقل کرده‌اند راویان از آن حضرت قریب به چهارهزار نفر رسیده که اسامی آنان در کتب مربوطه مذکور است و همه درمکتب آن بزرگوار تعلیم یافته‌اند .

هم‌اکنون می‌بینیم روایاتی که در کتب مربوطه آمده است همه با اسناد موثق از اقوال ائمه هدی ذکر گردیده و مکرر گفته می‌شود: علی علیه‌السلام فرمود : و یا از قول ائمه دیگر: قال الباقر و قال الصادق و قال الرضا علیهم‌السلام که این معنا در بارهٔ همه آن بزرگواران صادق است و مصداق فقره موردشرح را می‌رساند که عرض میکند : (**ونشرتم شرایع احکامه ...**) وزمانی دررسد که بوسیله وجود مقدس یکی از آن بزرگواران درسرتاسر جهان احکام و قوانین الهی منتشرشده و کسی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه پیرو آن احکام و مقررات اسلامی باشد .

انتشار شرایع بوسیله ائمه هدی (ع) نشر شریعت محمدیه است !

خدایتعالی برای هر کدام از پیمبران آئین و شریعت وطریقه وراه روشنی قرارداده است که جامعیت تمام آن شرایع را دراحکام اسلامی بوسیله وجود مقدس پیغمبر خاتم در آخرین کتاب آسمانی خود که قرآن است اظهارنموده ، همچنانکه در عمومیت معنا نسبت به تمام پیمبران می‌فرماید : س۵ ی۴۸ **لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجاً** اشاره براینکه برای هریك ازشما پیمبران آئین وطریقه روشنی قرار دادیم .

دراینجامی‌توان گفت : باآنکه تمام ادیان که بوسیلهٔ انبیاء عظام ازطرف خدایتعالی تشریع شده است ، همه ازنظر دین الهی در حکم واحد بوده ولکن شریعت محمدیه اکمل است برتمام شرایع همچنانکه خدایتعالی خطاب برسول اکرم فرمود : س ۴۵ ی ۱۸ **ثم جعلناك علی شریعة من‌الامر فاتبعها ...** یعنی ما تورا برشریعتی ازامردین (دین اسلام که کاملترین ادیان است) واقف ساختیم پس از همان پیروی کن .

البته این شریعت هم درپیرو همان شرایعی بوده است که انبیاء علیهم‌السلام بر انتشارآن مأمور بوده وپیغمبرخاتم آنرا به مرحله تکامل‌رسانیده است، همچنان که خدایتعالی فرمود : س ۴۲ ی ۱۳ **شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیك و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین ...** اشاره براینکه : آئین نهاد برای شما ازدین آنچه وصیت کرد به‌آن نوح را ، وآنچه‌وحی کردیم به تو ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وآنچه وصیت کردیم به‌آن ابراهیم وموسی وعیسی راکه برپا دارند دین را و درآن تفرقه راه نیندازند .

در ذیل این آیه شریفه صاحب تفسیر ، المیزان آورده است : که شریعت محمدیه (**صلوات‌الله علی مشرعها**) جامعترین شرایعی است که از ناحیه خدا نازل شده و اختلافهائی که در این دین واحد پیدا شده از ناحیه وحی آسمانی

نیست بلکه از ناحیه ستمکاری و یاغیگریهائی است که عـده‌ای با علم به آنچه می کنند در دین خدا براه انداختند .

بنابراین اوصیاء گرامی رسول اکرم هستند که بدون هیچ اختلافی ازراه و روش شریعت محمدیه پیروی کرده ونشر آنرا کاملا بعهده گرفته‌اند ، همچنان که مصداق فقره مورد شرح (**ونشرتم شرایع احکامه**) دربارهٔ آن بزرگواران کاملا ظاهر است .

نامه‌ای ازحضرت رضا (ع) درارتباط به شرح موضوع !

در بعضی‌ازتفاسیر: ازجمله تفسیر لاهیجی وتفسیر جامع درذیل آیـه شریفه: « **شرع لکم من‌الدین ...** » از کتاب کافی ازعبدالله بن جندب روایتی نقل کرده است که گفت : نامه‌ای حضورحضرت رضا علیه‌السلام نوشته بودم درجوابی که مرقوم و ارسال داشتند فرموده بودند :

اما بعد بدانکه خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را امین خود در میان خـلایق قرار داده بود وچون آنحضرت برحمت ایزدی پیوست ما اهلبیت حضرتش وارثان او وامینان‌خدا درروی زمین می‌باشیم وتمام علوم ازمنایا وبلایا وانساب وغیره نزد ما است ، ما همینکه بصورت شخصی نظـرافکنیم ازضمیرش آگاه شده و میزان ایمان یا کفرونفاقش را درك می کنیم ، ما تمام شیعیان خود و حتی نام پدران و اجدادشان را می‌دانیم ، ومی‌شناسیم چه اشخاصی برعهد و دوستی ما استوار و با ما داخل بهشت خواهند شد ما خاندان آل عصمت وارثان انبیاء و اوصیاء ایشان بوده و درقرآن خداوند ما را به نیکی یاد فرموده وعلوم قرآن در نزد ما است وما اولی به درك معارف وحقایق‌قرآنیم به دیگران ونزدیکترین‌مردم به رسول خدا ، ومائیم که خداوند دین‌خود را برای ما تشریع‌فرموده‌آنجا که‌می‌فرماید: **شرع لکم (یاآل محمد«ص») من‌الدین‌ماوصی‌به نوحاً والذی اوحیناالیك (یا محمد«ص»)** تا آخر آیه ... وما تمـام علومی که خداوند به پیمبران سلف

تعلیم فرموده واجدیم و ما ورثهٔ انبیاءِ اولواالعزم و مورد خطاب « **ان اقیموا الدین (یا آل‌محمد) ولا تتفرقوا** » می باشیم وماشاهد کسانی‌هستیم که به‌ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کفر ورزیده واز دوستی آل محمد اعراض ودوری کرده‌اند .

این حدیث در بصائرالدرجات وغیبت نعمانی وازمحمدبن عباس نیز روایت شده است .

بنابراین ازهمین روایت که سند آن کاملا موثق است معنای فقره مورد شرح (**ونشرتم شرایع احکامه**) بخوبی روشن می گردد .



و سننتم سنته .

وبرپا داشتید سنت وطریقه الهی را !!

سنت الهی چیست ؟

سنت ـ بمعنی : طریقه ، روش ، سیره ، طبیعت ، سرشت وشریعت آمده است .

و سنت در بیان دین بروش و کردار پیغمبر اسلام اشاره می‌شود که تعلیماتی عالی برای هرفردی ازمسلمانان است .

دراصطلاح اخباریین‌سنت بر چند معنی آمده است: اول آنکه مراد به آن مقابل با واجب باشد ، دوم آنکه مراد برآن مستحبی باشد که رسول اکرم مداومت بر آن داشته‌واین معنا مقابل«تطوع» است وتطوع آنستکه پیغمبر(ص) مداومت بر آن نداشته مثل‌روزه ماه رجب وسنت آنستکه رسول اکرم مداومت بر آن داشته چون روزه ماه شعبان ـ سوم آنکه واجبی باشد که دانسته شده

باشد وجوب آن ازسنت نبی‌ومقابل این واجب ؛ فرض است ؛ که فرض آنستکه وجوب آن ازقرآن دانسته شـده باشد ، پس مثل ختنه وغسل جنابت که ختنه سنت است وغسل جنابت فرض ـ چهارم آنکه اطـلاق شود سنت برآنچه ثابت شده باشد جوازآن ازدین وامرشده باشد به‌آن ، پس فرا می گیرد امرمباح را.

خلاصه آنکه سنت بمعنی طریقه وروش است وسنت رسول طریقه وروش اواست بامرخدایتعالی‌واطلاق سنت نمی کنند برامری که یکبارزیاد وباردیگر کم شده باشد ، ودرنظرعلمای حدیث واصول «سنت» کردار ورفتارو گفتارائمه معصومین علیهم‌السلام است که تطبیق آن با احکام شرع در کمال وضوح است .

اما سنت خدایتعالی همان دستورواحکام دینی است که به انبیاء خودتعلیم می‌فرماید و آنان هم امت و پیـروان خود را برهمان طریق ارشاد و راهنمائـی می‌نمایند وهیچکس نمی‌تواند درهیچ دوران سنت الهی را تغییر داده ویاتبدیل نماید حتی ائمه هدی علیهم‌السلام هم نمی‌توانند برسبیل میـل خود چه ازنظر مصالح عمومی وچه بنابرمقتضیات اوضاع دوران سنت الهی را تغییر دهند ، ندیدید در قرآن که خدایتعالی درچنـد مورد فرمود : **ولاتجد لسنتنا تحویلا** که برای سنت ما تغییر ودگرگونی نخواهـی یافت ، ویا : **فلن تجد لسنت‌الله تبـدیلا ، ولن تجد لسنت‌الله تحویلا** که دراینجا نفی ابد استعمال کرده ومی‌فرماید: پس هرگز نیابی درسنت خدا تبدیل وتغییری .

بنابراین ائمه هـدی علیهم‌السلام در هر دوران حافظ ونگهدار سنن الهی بوده ومقررات دین را با آیات الهی تطبیق‌می‌دادند .

اکنون بی‌مورد نیست که دراینجا بچند روایت که **در اصول کافی** ، در این باره آمده است توجه نمائید .

رسولخدا (ص) فرمود: برای هرحقی نمودار درستی است و برفراز هر صوابی پرتودرخشانی،آنچه با کتاب خدا موافق است عمل کنید وآنچه مخالف

کتاب خداست وانهید .

امام صادق(ع) فرمود : هر چیزی بایدبقرآن وسنت بر گردد هر حدیثی موافق قرآن نیست زیوربندی شده(یعنی تقلبی ودروغ و خوشنمائی است) وهمچنین آنجناب فرمود : هر که باقرآن وسنت پیغمبر مخالف باشد کافر است .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : بهترین کارها نزد خدا آنست که طبق سنت باشد گرچه کم باشد .

جابر گوید؛ امام باقر علیه السلام فرمود : کسی نیست مگر آنکه نشاط وحرص درکار دین دارد ، ویك سستی و بی‌میلی هم دارد هر که دوران سستی او بسوی سنت و روش باشد رهبری شده واگردوران فترت اوبه بدعت وخروج از دیانت کشد گمراه باشد ، وهمچنین آن بزرگوار درروایت دیگرفرمود : هر که ازسنت و روش ثابت دیانت تعدی کند باید به سنت بر گردانیده شود .

امیر المؤمنین(ع) فرمود : سنت وروش دینی دوتا است ؛ یکی درموضوع فریضه و ترتیب انجام عمل واجب الهی است که عمل بدان هدایت و ترکش ضلالت است ، ودیگر سنتی است که درغیر فریضه است ، وعمل به آن فضیلت دارد وترکش خطائی نباشد .



وصرتم فی ذلك منه الی الرضا ، وسلمتم له القضاء

و درتمام امورموافق رضای خدا عمل نمودید (وگردیدید بسوی خشنودی خدا) یعنی درراه مجاهدات خود بمقام والای رضا درآمدید و بقضاء وقدر او تن دردادید.

صیر ـ بمعنی : رجوع ، انتقال ، تحول و باز گشت است .

سلم ـ بفتح لام بمعنی: تسلیم شدن و به اختیار کسی در آمدن است و تسلیم بمعنی : انقیاد و طاعت است .

قضا ـ بمعنی: حکم کردن، ادا کردن ، گزاردن ، روا کردن ، و نیز بمعنی تقدیر و حکم الهی که درمقدرات واقع می‌شود .

سیر سالکین الی‌الله تا مقام رضا و تسلیم

دراین بند اززیارت که شرح بخشی از آن گذشت، بعد از آنکه زائر دربارهٔ ائمه هدی در امر جهاد اشاره می‌نماید که آن بزرگواران کوششهای خود را از هر طریق درراه اطاعت وعبادت پروردگاری مبذول داشتند تابحدیکه حق جهاد را ادا نمودند درپیرو آن این مراحل را بمقام رضا وتسلیم کشانیده ، ومصداق کریمه : **رضی‌الله عنهم ورضوا عنه** ؛ را دربارهٔ آنان ظاهر ساخته است واین مرتبه درنزدخدایتعالی از هرچیزی بزرگتراست ، قبلا هم بر این معنا اشاره شد که خدایتعالی فرمود : **ورضوان من‌الله اکبر** .

و از اینجهت تمام مجاهدات آن بزرگواران برای تحصیل این مقام و ایصال بمقام فوز و رستگاری بوده است .

اگرخواننده عزیز تا این قسمت ازشرح این زیارت را مطالعه کرده باشد دریافته است که فقرات این زیارت چه پیوستگی دقیقی با هم داشته ؛ جائی ائمه هدی را راهنمای خلق بسوی رضای‌خدا معرفی کرده، عرض میکند : **والادلاء علی مرضات الله** جائی رضایت خدایتعالی را در امر خلافت و امامت آنان در روی زمین اعلام می‌دارد وعرض میکند : **و رضیکم خلفاء فی ارضه** ، و جائی هم ازجانفشانیهای آن بزرگواران درراه رضای خدا سخن بمیان‌آورده واشاره می کند : **وبذلتم انفسکم فی مرضاته** و در فقره مورد شرح عرض می کند : **وصبرتم فی ذلك منه الی الرضا** خوب توجه کنید که مراتب رضا در بارهٔ آنان

بر چه وجوهی ذکر کرده است !.

اما موضوعیکه درنزد سالکان الی‌الله بسیارمورد اهمیت است وسر وصدائی درعالم عرفان براه انداخته همانا بحث و گفتگو درمقام رضا وتسلیم است که وقتی سالك پس ازطی مراحلی به آن دومقام می‌رسد دیگرمرتبه خود ساختگی خود را بمرحله تکامل رسانیده، یکپارچه شیفته و واله مقام ربوبیت شده وخود را دردریای محبت غوطه‌ور می‌بیند، هرچه براو واردآید چون شهد وشیرینی عسل براو گوارا باشد، وهر کجا که‌می‌رود وهرچه می‌بیندوهر کار که‌می کند، گویا غیرازمحبوب خود را دربرابر نمی‌بیند !!

البته اگرمقام رضا وتسلیم را با آن معنا که اهمیت آن درنزد عرفا مورد بحث است بگیریم ائمه هدی علیهم‌السلام درصدراین مقامات قراردارند ، وشاید برای اثبات این امراستناد بهمین فقرات زیارت کافی باشد .

اکنون‌چون بنای نگارنده براینستکه درمسئله عرفان مطالبی‌را که‌خود درك می کند ومطالعه آن برای درك عموم مورد استفاده است اظهار نماید و از بیان کلماتیکه قدری پیچیده است و احتیاج به توضیح بیشتری دارد خودداری نماید، لذا دراینجا برهمین معنا اکتفا کرده که گفته شود : ائمه معصومین علیهم‌السلام در تمام مراتب سیر الی‌الله یکجا گام نهاده و در مراحل رضا و تسلیم که فوق آن مراتب است بطور کلی واصل بوده‌اند ، چون آن بزرگواران احتیاج به طی مراحل نداشته و خودآنچه لازمه مقام تقرب بوده است از اول دریافته‌اند، یعنی‌مقام شامخ ولایت بالاترازآنست که گفته شود مراحلی‌درآن طی‌شده‌است.

مرتبه رضا توأم با مقام تسلیم است !!

یکی ازمراحل درسیر سالکان الی‌الله مقام تسلیم است که درآنچه ازطرف پروردگارعالم به‌آنان‌می‌رسد رضا وخشنود باشند و دربرابر قضا و قدر الهی سرتسلیم

فرودآرند واز اوامر ودستوراتش ازهرجهت روی برنتابند .

آنکس که دم از دوستی باخدا می‌زند وتابع مقررات واحکام اوباشد ، آنکس که درحقیقت ازخدا ورسولش متابعت می کند ، آنکس که می‌داند غیر ازخدا هیچکس کاره‌ای نیست؛ باید روح تسلیم را دربرابرپروردگارخودپرورش دهد ، باید همچون پرکاه بر روی امواج خروشان دریا خود را بی‌اختیار بیند ، باید درمقابل قضا وقدرالهی آنچه براو می‌رسد آرام و ازخود گذشته باشد ، از ناراحتیها وهرگونه بلایا وازآزمایشات الهی‌شکوه وبی‌تابی‌ننماید وتمام فرمان واوامر او راگردن نهد .

ببینید دررابطه باهمین‌معنا ازهمان اول که بنای اسلام گذاشته شد(وخود یکی ازمعانی اسلام تسلیم شدن است) خدایتعالی بعدازاقامه حجت وبیان‌آیات خود برسول اکرم دستورفرمود که سرتسلیم را درمقام عبودیت وبندگی فرود آورده وغیراز او کسی را اطاعت نکند، واین امررا به بندگان ابلاغ نماید که **و امرت ان اسلم لرب العالمین** ، ودرآیه دیگر : **قل انی امرت ان اکون اول من اسلم** ، که مأمور شدم اول کسی باشم به‌آنکه تسلیم شوم وانقیاد نهم برای پروردگار عالم .

اکنون وقتیکه رسول اکرم وسرور اهل عالم در چنین مقامی قرار گیرد « مقام تسلیم» پیروی کردن ازاین امر برای اوصیاءِ گرام او ، امری مسلم است وآنانند که بعدازآن بزرگوار ازهرجهت سرتسلیم بدرگاه ربوبیت فرودآورده‌اند .

البته باید دانست که حقیقت ایمان در همین معنا گنجانیده شده است ، سالکان‌الی‌الله هیچگاه نباید دربرابرقضا وداوریها وآنچه‌ازامرخدایتعالی گذشته باشد نگران باشند یا حتی دردل خود احساس ناراحتی نمایند وهمچنان باید بطور کامل در ظاهر و باطن تسلیم امر حقتعالی بوده و از فرستاده او اطاعت نمایند، قرآن مجید هم در این مورد اشاره‌ای دارد که می‌فرماید : س ۴ ی ۶۵

... ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیما . که مقام تسلیم برای اهل ایمان در آن موقع حاصل می‌شود که هیچ تنگی و ناراحتی در دلهای خود نبینند و بر آنچه که خدایتعالی حکم فرموده و برفرستاده خود دستور داده است گردن نهاده سر تسلیم فرود آورند ؛ که این مقام تسلیم محض در برابر پروردگار جهانیان است بر وجهیکه سالك با تمام معنا حالت انقیاد را از دست نداده وروی خود را ازهر جهت تسلیم مقام ربوبیت نماید ، همانطور که فرمود : س۳۱ی۲۳ **ومن یسلم وجهه الی‌الله وهومحسن فقد استمسك بالعروة الوثقی،** که بهترین مقام نیکوکاری تسلیم محض بودن در برابر خدای عالم و چنگ زدن برشته محکم الهی‌است .

چه خوب بجا می‌باشد روایتی که درذیل آیه شریفه آمده است دراینجا به‌آن اشاره شود .

بعضی ازمفسرین آورده‌اند : که این آیه درشأن علی علیه‌السلام است و بروایت زیدبن علی بن‌الحسین علیه‌السلام مقصود دوستی ومحبت خاندان رسالت است **(از تفسیر قمی و شواهد التنزیل و غایة المرام) .**

اکنون برای اینکه این معنا روشن شود که ائمه هدی علیهم‌السلام در برابر امرالهی‌درحد والای مقام رضا وتسلیم بوده‌اند بهتر آنستکه علاقه‌مندان بشرح زندگانی آن بزرگواران توجه نمایند که چگونه در مقابل حوادث دوران ، هریك سرتسلیم فرود آورده و دربرابر تحولات و مقدرات هیچگونه نارضایتی از خود نشان نداده‌اند بلکه از هر جهت مطیع و منقاد قضا و قدر الهی بوده و شکوه‌ای نداشته‌اند .

و این موضوع بسیار روشن است کسیکه بحقیقت مقام رضا واصل شود لازمه آن تسلیم بمرتبه قضاء است ؛ چون این هردو لازم و ملزوم یکدیگرند ، وازاینجهت می‌توان گفت : که این معنا درباره آن بزرگواران صادق می‌باشد

همچنان که در بند مورد شرح آمده است : **و صرتم فی ذلك منه الی الرضا و سلمتم لهالقضاء .**

قرآن مجید درمقام رضا و تسلیم ارائه طریق کرده است !

بنابر آنچه که بعضی از عرفا متذکر شده‌اند مقام رضا وتسلیم بالاترین مقامات اهل ایمان است که‌تا کسی مراتب ودرجات تکامل را نپیماید و به اعلی درجه یقین نرسیده باشدبه‌آن مقام دست نخواهد یافت وچنین اشاره کرده‌اند : که این حالت میسر نمی‌شود مگر برای کسی که درمرتبه عشق ومحبت آنچه ازطرف محبوب به او می‌رسدپذیرا باشد وغم ودرد واندوه، وشادی ومسرت درنزد اویکسان باشد واین مراتب را بزرگترین صفات برای اولیاء حق دانسته‌اند .

اما نگارنده با تأیید بر گفتار اهل عرفان ، ازجهت دیگراعتقاد دارد که سالکان الی‌الله برای ایصال به این مقام رفیع احتیاج به طی منازل و عبور از مراحل ندارند ، تا همان اندازه که مراتب ایمان هر کس بحدی رسیده باشد و این‌معرفت را حاصل کرده باشد که بداندآنچه را که خدایتعالی‌در کلیه امور برای بندگان مقدر فرموده وآنچه را که برای انتظام امرعالم مقرر نموده همه از روی‌حکمت ومصلحت بوده وآگاه است برآنچه خیروصلاح‌جهانیان درآن است ؛ پس‌سالك‌درهمین‌مرتبه اعتقاد می‌تواند درمقام رضا وتسلیم ازخودحقتعالی بخواهد که : **وافوض امری الی‌الله ....** یعنی‌وامیگذارم‌کارخود را بخدا چون اوبکاربندگان‌آگاه است ، (گرچه این‌آیه شریفه شأن نزول‌خاصی دارد ، ولی عمومیت معنا درمقام تسلیم است) .

چقدر رسیدن به این منزل‌آسان است دیگرنیازی به طی مسافت ندارد ، نشنیدید که امام سجاد علیه‌السلام درمرتبه تعلیم به ابوحمزه‌ثمالی‌اشاره بمقام ربوبیت

عرض کرد : **وان الراحل الیك قریب المسافة** ، یعنی مسافرت بسوی تو نزدیك است ومسافتی ندارد ، همچنان اگر کسی میان خود وپروردگار حجاب ومانعی نداشته باشد کافیست بعنوان اشاره سر را بالا کند و بگوید : **(یا الله)** بلاشك جواب را می‌شنود ، بلکه بمجرد اینکه توجه حاصل نمود وتقاضا کرد که : **وافوض امری الی‌الله** دیگر مسئله تمام است و بحقیقت معنای رضاو تسلیم رسیده است ! واین همان راهی است که اولیاء خدا از این مسیر به آن مقام رسیده‌اند ، و در همین زیارت بعداً در شأن آنان می‌خوانید **(وله تسلمون)** یعنی شما تسلیم مشیت حکیمانه خدایتعالی هستید .

آری : آن‌بزرگوارانند که بقضاء وقدرالهی تن‌درداده وازهر جهت‌مقام‌تسلیم را اختیار کرده‌اند ، همچنانکه دربند مورد شرح آمده است : **وسلمتم له‌القضاء**

مقام رضا و تسلیم مراتبی دارد !

خدایتعالی‌قبل‌از آفرینش این‌جهان بنا بر مقتضیات انتظام امر عالم مقدرات هر چیزیرا بر وفق حکمت و مصلحت تثبیت کرده است، همچنانکه می‌فرماید: س ۵۷ ی ۲۳ **ما اصاب من مصیبة فی‌الارض ولافی‌انفسکم الا فی‌کتاب من‌قبل ان نبراها ...** اشاره براینکه نرسد هیچ بلائی در زمین و نه درنفسهای شما مگر آنکه قبل‌ازخلقت درلوح محفوظ ثبت شده است .

اکنون دراینجا این‌آیه شریفه مورد بحث وتفسیر نیست ولی آیه‌ای که درپیرو آن‌آمده شاهد گفتار است که با آن پیوستگی دارد همچنانکه فرمود : **لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولاتفرحوا بما اتیکم ...** اشاره براینستکه : این‌از آنجهت است که خدایتعالی‌خاطرنشان می‌سازد تا آنچه ازدست بندگان می‌رود وهرنعمتی که از آنان سلب می‌شود اندوهناك وغمگین‌نباشند، وهمچنین‌خوشحال وشادمان نگردند برآنچه اوسبحانه به‌آنان عطا می‌فرماید .

حقیقتاً اگر کسی حال خود را چنین گیرد به‌آخرین مرتبه رضا و تسلیم رسیده است ، چگونه کسی می‌تواند فرح و انبساط نداشته باشد زمانیکه به حالتی شادی بخش می‌رسد وچگونه ممکن است افسرده نباشد زمانیکه مصیبتی براو وارد می‌آید ، و این هم جزء یکی از اسرار در تعلیمات عالیه الهی برای تزکیه نفس وخودسازی بندگان است .

اگر دراین معنا خوب توجه حاصل شود وپیوستگی این آیه به آیه‌قبل موردبررسی قرار گیرد، موضوع‌مقام تسلیم بخوبی‌روشن خواهدشد، یعنی‌زمانی که دانسته شدتمام مقدرات ازمصیبت و بلا وازخیر ونیکی قبل‌از آنکه‌خدایتعالی ما را بیافریند مقدرفرموده وتمام حوادث ازعلم او گذشته است . دیگر کاری از دست کسی ساخته نیست البته تنها دردست خود او سبحانه وتعالی است که هر امری راثابت نگهدارد یاآنرا محو نماید ، ولی‌درهرحال چه بهتر که بندگان خود رابخواست الهی‌وبرآنچه مقدر فرموده راضی‌نگهداشته وتسلیم امروفرمان اوباشند ، و درتمام حالات کوچکترین تحولی بخود راه ندهند ، یعنی چنان بی تفاوت باشند که درحالت رفاه وخوشحالی‌ازعدم دگرگونی آن اطمینان نداشته باشند و درهنگام بلا و مصیبت و گرفتاری چنان صبور باشند که برهیچگونه شکوه‌ای اظهارننمایند ، واین معنا خودهدفی را تثبیت می کند که بندگان در تمام حالات متوجه پروردگارعالم بوده وآنی ازیاد اوغافل نباشند .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود :

ایمان چهار رکن است :

توکل برخدا ، واگذارکردن و رضایت بقضاء و تسلیم بودن به امر او

(از اصول کافی)

وصدقتم من رسله من مضی.

وتصدیق کردید رسالت پیمبران گذشته را (گواهی دادید آنچه را که در احکام آنان مقررشده بود).

تصدیق ـ بمعنی : راست دانستن ، براستی‌ودرستی امری گواهی دادن .

رسل ـ جمع رسول ، بمعنی : فرستاده شده وپیغامبر است .

مضی ـ فعل ماضی ، بمعنی : گذشت و گذشته است .

گواهی بر صحت رسالت تمام انبیاء (ع)

حقیقتاً معنای دین حق‌همین است که رهبران‌آن رسالت تمام انبیاء گذشته را گواهی نمایند چون این موضوع اگرجنبه غیرالهی داشت ممکن بود هر پیامبر یا وصی او که بعد از پیامبران دیگر آمده‌اند رسالت آنان را مردود شمارند (البته تمام پیامبران الهی هریك پس ازدیگری گواه بر هم بودند) ولی تنها پیغمبر خاتم و کتاب آسمانی او قرآن مجید است که صراحتاً مصدق تمام انبیاء از اولین تا آخرین بوده و آنانرا مورد تأیید کامل قرار داده است .

واین ازآنجهت است که تمام انبیاء علیهم‌السلام دارای یك هدف مشخص بوده‌و برای یك منظور برانگیخته شده‌اند ، کمااینکه قرآن مجید از بیان قول اهل ایمان آورده است که می گویند : س ۲ ی ۲۸۵ **لانفرق بین احد من رسله ...** ما درمیان پیامبران اوفرقی‌نمی گذاریم ، یعنی بهمه ایمان داریم نه‌آنکه بعضی را قبول و بعضی را تکذیب کنیم .

البته این موضوع منافاتی بانسخ ادیان پیشین بوسیله ادیان بعد ندارد ،

چون مراتب تکامل نسبت به دوران هریك از انبیاء و شرایع آنان وجود داشته که بوسیله پیغمبر خاتم و آخرین کتاب آسمانی ، آن مراحل پایان یافته است

و باآنکه همه پیمبران ازنظر نبوت و رسالت همانندبودند ولی ازنظر مرتبه ومقام یکسان نمی باشند، همچنانکه خدایتعالی فرمود: س ۲ ی ۲۵۳ **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ....** اشاره بر اینکه بعضی رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم ، همچنان موسی علیه السلام که خدا با اوسخن گفت وعیسی علیه السلام که بروح القدس تأیید گردید وپیغمبر خاتم که برتری او از هرجهت نمودار بوده و شاید داستان معراج وایصال او بمقام قرب ازهمه بالاتر باشد بلکه شریعت او که ازکاملترین شرایع است خود دلیل براهرفضیلت اوست .

اما در حالیکه رسول اکرم آئین و روش پیمبران دیگر را مورد تأیید قرارداده و رسالت آنانرا در گذشته قبول کرده است قرآن مجید مرتبه رسالت او را با رسالت دیگر پیمبران که قبل‌از او بودند تثبیت نموده که این خودیکی از مراتب تأیید همگسی در امر رسالت است ، چنانکه فرمود : س ۳ ی ۱۴۴ **ومامحمد الارسول قدخلت من‌قبله الرسل....** یعنی‌نیست‌محمد(ص)فرستاده‌ای ازجانب خدا وپیش ازاوفرستادگانی‌بوده‌اند .... که دراینجا مقام رسالت‌پیمبران گذشته را بارسالت اومترادف آورده است ...

البته یك قانون کلی برای همه پیمبران و تمام امتهائیکه در زمان آنان می‌زیسته‌اند وجود دارد که قرآن می‌فرماید: س ۱۰ ی ۴۷ **ولکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون** اشاره بر اینکه برای هرامتی رسولی است هنگامیکه رسولشان بسوی آنان بیاید خداوند بعدالت در میان آنها داوری کند وستمی بر آنان نمی‌شود .

و باز از جهت قانون کلی خطاب برسول اکرم می‌فرماید : س ۲۱ ی ۲۵ **و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون ،**

یعنی ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جزمن نیست بنابراین تنها مرا بپرستید ، گویا انگیزه اصلی ومحتوای دعوت همه پیمبران برای همین موضوع بوده است ، چون درجای دیگرهم با بیان صریحتر می‌فرماید : س۱۶ ی۳۶ **ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت** . یعنی‌ما در هرامتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را بپرستند وازطاغوت اجتناب کنند .

البته بنابرآنچه که بعضی ازصاحبان تفاسیر متذکرشده‌اند ، مسئله بعثت رسول امری است که اختصاص به امتی ندارد بلکه سنتی است که در تمامی مردم وهمه اقوام جریان می‌یابد وملاك آنهم احتیاج بندگان به چنین رهبرانی درامر هدایت می‌باشد که خدایتعالی براین امر کاملا واقف وآگاه است .

لذاپدیده بعثت پیمبران برامتها درهردوران بستگی‌به نیازآنان درهمان زمان داشته وازاینجهت این برنامه عظیم الهی مسیرتکاملی خود را طی نموده و مقام رسالت به پدیده بعثت پیغمبرخاتم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایان پذیرفته ودیگر رسولی ازجانب خدایتعالی مبعوث نخواهد شد .

بنابراین شاهد کلام آنستکه این خود یکی از بیانات مهم استکه دربند این زیارت آمده و ائمه هدی را مصدق تمام انبیاء گذشته خوانده است و این موضوع خود تأییدی برای دین مبین اسلام است که مصدق ادیان گذشته بوده و آنها را قبل‌ازآمدن شریعت اسلام‌برسمیت شناخته است وبعدازآن بااین اشاره مطلب را تمام کرده است که: **ان الدین عندالله الاسلام، ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه** . اشاره براینکه‌تمام صاحبان شرایع وادیان الهی که‌آمدند همه مورد قبول هستند ولی ازاین پس دین نزدخدا دین اسلام است وقانونی که باید تا پایان این‌جهان حکمفرما باشد شریعت محمدیه است واگر کسی غیراز آنرا پیروی کند بهیچوجه ازاو پذیرفته نیست .

طی‌طریق برای ایصال بمطلوب

یك سخن گویم دراین‌مطلب‌تمام — ناصح خلق خدا باشد امام
در خفا و بر ملا و در نهان — وعظ و پند رهبران بینی عیان
دعوت آنان براه حق مدام — هر دم از هریك رسد برما پیام
که درامر طاعت ودر کار نیك — برخدا هرگز نگیرد کس‌شریك
وعظ و اندرز نکو بهتر از این — کس نگوید جز امام متقین
آنکه‌جان‌د رراه‌حق‌بر کف نهاد — بر رضایش هستی خود را بداد
آنکه باشد در شکیبائی صبور — آنکه درجنب خدا دارد حضور
آنکه دائم در نماز و در سجود — آنکه باشد ذاکر حی ودود
آنکه در امر بمعروف و جهاد — نهی از منکر کند اندر وداد
آمر و ناهی چنان در آشکار — که عیان درنزد هر پرهیزکار
در همه گفتارشان واجب یقین — گفتگو در امر رب العالمین
یعنی آنان آنچه باشد در حدود — مرز آنرا حافظ از غیب وشهود
در شریعت نشرحکم کرد کار ! — هر یکی بر منصبی شد عهده‌دار
سنت حق شد براین معنی گواه — که همه پیرو بر آن حکم اله
بر رسولان هر که آمد قبل‌ازاین — جملگی تأیید آنان شد یقین
در ره جانان براهی در رضا — همچنان تسلیم حق اندر قضا
الغرض بر عشق جانان جانفشان — هم بره خود سالك وهم ره نشان
درطریقت هر که آمد رو براه ! — در شریعت باشدش منزل پناه
طی کند هر یك منازل در عبور — تا رسد بر مقصد خود در حضور
خوش بر آنکس کوره آنان گرفت — باشداین‌مطلب‌درامری‌برشگفت
که شداندراینجهان بیزار«زار» — چون ندیداوهمرهی‌بر خودکنار

فالراغب عنکم مارق واللازم لکم لاحق

پس هر کس از راه متابعت شما بر گشت از دین خارج شد ، و کسیکه ملازم اطاعت شما باشد بشما رسیده است .

راغب ـ از «رغب» و رغب بمعنی آرزو داشت و خواست ، و میل کرد می‌باشد ، ولی آنزمان که گفته شود : **« رغب عنه»** یعنی رو بر گردانید از آن، وهر گاه گفته شود : **«رغب فیه»** یعنی خواهان آن شد ومیل‌ورغبت بر آن کرد بنابراین دراینجا **«فالراغب عنکم»** یعنی پس روی گرداننده ازشما ....

مارق ـ یعنی : از دین به در رونده و خارج شده از دین ؛ و مشتق از (مرق) است .

لازم ـ بمعنی: پیوسته ، واجب ، ثابت وپایداراست وملازم بمعنی، همیشه وپیوسته است .

لاحق ـ بمعنی : رسیده و واصل شده است .

چه کسانی از دین خدا روی گردانند ؟

اکنون تاهمین بخش اززیارت که مقام ائمه‌هدی و اوصاف آن بزرگواران تا قسمتی آشکار گردید و رهبری و پیشوائی آنانرا برای برقراری حکومت الهی در حد شایسته‌ای تأیید نمود ، در اینجا زائر متذکر می‌شودبراینکه ؛ مخالفت باآنان واعراض وروگردانیدن ازایشان مساوی است با خارج شدن از دین خدا .

حقیقتاً اگر کسی معرفت امام را حاصل نموده و بمقام والای ولایت آشنائی پیدا کرده باشد می‌داند که اطاعت ازآنها اطاعت ازامر خداست وآنی‌از

پیروی ایشان در تمام جهات خود را باز نمی‌دارد ، واین کمال ابلهی و پستی و بی‌خردی است کسیکه راه مخالفت و معارضه را با آنان درپیش گرفته و از آن بزرگواران روبر گرداند .

قرآن مجید در رابطه به این موضوع اشاره لطیفی در بارهٔ آنان که از آئین ابراهیم علیه‌السلام روگردان شده‌اند دارد که بی مناسبت نیست با فقرهٔ مورد شرح تطبیق داده شود ، و آن اینکه می‌فرماید : س ۲ ی ۱۳۰ **و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه ...** اشاره براینکه : کیست که روگردان باشد از آئین ابراهیم که با آن پاکی ودرخشندگی است مگرافرادی که سفیه ونادان باشند، یعنی تنها افراد بی‌خرد و کسانی که عقل خود را دراثرپیروی ازهواهای نفسانی از دست داده‌اند آنان از روش وآئین ابراهیم روی می گردانند .

در ذیل آیه شریفه درحدیث اهل‌بیت علیهم‌السلام آمده است : که نیست احدی برملت و آئین ابراهیم علیه‌السلام مگرما و شیعیان ما و سایر مردم از ملت ابراهیم عاری و بری‌اند .

آری کسانی هم که ازآئین وروش ائمه اطهار (ع) که از ذراری ابراهیم علیه‌السلام و پیروان او هستند روبر گردانند از دین خدا خارج شده و گمراه شده‌اند ، همچنانکه خوارج نهروان که آنها را **مارقین** می گویند آنان هم از دین خارج شده وباعلی علیه‌السلام به محاربه پرداختند ، وشاید مصداق این معنا در فقره موردشرح دربارهٔ آنان ظاهر باشد که‌عرض میکند: **(فالراغب عنکم مارق)**

واین امر ازنظر خاندان عصمت بسیار روشن است که جز افرادی سفیه و بی‌خرد که ذلیل و خوار در ذات خود باشند هیچکس معارض و روگردان از متابعت آنان علیهم‌السلام نیست، چون خردمندان می‌دانند که پیروان‌آن بزرگواران به آنان ملحق ومحشور خواهند شد ، همچنانکه درفقره مورد شرح آمده است **(واللازم لکم لاحق)** .

و این جمله بی‌ارتباط به‌آیه شریفه نیست که می‌فرماید: س ۴۸ ی ۲۶ **والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها** که‌خدایتعالی‌لازم گردانید بر اهل ایمان کلمه تقوی را؛ و درحدیث آمده است که حضرت رسالت پناه و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه خود فرمودند (**نحن کلمة التقوی**) پس آنکس که ملازم آن بزرگواران گردید وپیوسته ازآنان متابعت نمود برایشان ملحق ومحشور خواهد گردید.

و نیز در آیه دیگر این معنا بسیار روشن است که فرمود: س ۶۲ ی ۳ **....و آخرین منهم لما یلحقوابهم....** یعنی بعدازآنکه اشاره می‌فرماید: که اوست خداوندی که مبعوث گردانید رسول اکرم را درمیان جماعتی از امیین، تابعین آنها که هنوز به آنها لاحق نگشته‌اند بعدازآن به‌آنها لاحق خواهند شد، و بمرتبه ایصال خواهند رسید.

وازهمین جهت است که یکی‌ازخواسته‌های ائمه هدی علیهم‌السلام ازخدایتعالی برهمین موضوع بوده است، همچنان از سخنان حضرت سجاد علیه‌السلام است که در مقام دعا عرض میکند: **اللهم الحقنی بصالح من مضی** و به عبارت دیگر: **والحقنی باولیائك الصالحین محمد و آله الابرارالطیبین الطاهرین الاخیار** خدایا برسان مرا به نیکوکاران وشایستگان از گذشتگان یعنی محشور وملحق کن مرا به دوستان شایسته خود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وخاندان گرامیش (درود خدا بر آنان باد).

بنابراین معنی این بند از زیارت تا حدی روشن گردید که زائر عرض می کند: **فالراغب عنکم مارق واللازم لکم لاحق.**



والمقصر فی حقکم زاهق والحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه .

وهر کس در ادای حق شما کوتاهی ورزد هلاك ونابود می‌شود ، و حق باشماست و حق از شما سرچشمه گرفته و درخاندان شماست ، و مبدأ حق متوجه شما و مرجعش بسوی شماست واهل حق ومعدن حق وحقیقت شما هستید .

مقصر ـ یعنی : کوتاهی کننده ، تقصیر کار ، آنکس که در تکالیف خود سستی وکاهلی کند .

زهق و (زهوق) ـ بمعنی : خروج روح از کثرت تأسف است و بعضی بمعنی هلاکت و بطلان و اضمحلال گفته‌اند ، پس **زاهق** بمعنی هلاك شونده و نابود شونده واضمحلال پذیر است .

حق ـ بمعنی : راست و درست و یقین و عدل می‌باشد که معانی دیگر آن درخلال شرح بیاید .

ائمه هدی علیهم السلام بر حق وحق باآنهاست !!

دراین بند از زیارت اگر بخواهیم حق مطلب را در حقیقت معنای حق ادا کنیم بهیچوجه امکان پذیر نیست ، چون بقدری موضوع گسترده است که مجالی برای ذکر مطالب دیگر باقی‌نمی‌ماند ، شاید اگر توجه کامل‌تنها به ترجمه آن شود اهمیت این‌معنا روشن‌خواهد شد که چگونه مراتب حق را نسبت به ائمه هدی بروجوه گوناگون متذکر شده است .

اکنون‌بمختصری‌درشرح این‌موضوع‌درارتباط باآیات‌قرآنی‌توجه‌نمائید.

دراول باید دانست که **خدایتعالی خود منشأ حق است** وهر حقی رانسبت

بخود می‌دهد واصلا یکی‌ازنامهای شریف اوسبحانه وتعالی «حق است» همچنان که در «جوشن کبیر» بردو وجه آمده است : (**یا من قوله حق**) و(**یامن یحق الحق بکلماته**) که این دو نام هم ازقرآن مجید اقتباس شده که می‌فرماید : (**والله یقول الحق**) (**ویحق الحق بکلماته**) خدایتعالی حق می گوید وحق هر چیزیرا در کتاب خود ثابت فرموده است .

و دراین رابطه خدایتعالی درجای دیگراشاره به ثبات ذات حق نسبت به خود کرده ومی‌فرماید : س ۱۰ ی ۳۲ **فذلکم‌الله ربکم الحق** ، یعنی آنکه او را صفاتی ثابت است «الله» است که پروردگار شما و بحق است و همچنین در جای دیگر فرمود : (**ذلك بان‌الله هوالحق**) اشاره براینکه اوثابت است در ذات‌خود که بوجود واجب وثابت اوهمه اشیاء متحقق گشته و همه چیز را بحق آفریده است که (**ما خلق‌الله ذلك الا بالحق**) جهان هستی را بحق ایجاد فرموده ، پیمبران را بحق فرستاده واوصیاء آنانرا بحق منصوب کرده و کتب‌آسمانی را بحق نازل نموده و خلاصه تمام تشکیلات عالم را بحق تنظیم فرموده و جهان آخرت را هم بحق بوجود خواهدآورد .

که هریك ازاین مراتب حق را اگر بخواهیم ازبیان خود حقتعالی مورد تفسیر قرار دهیم بسیار بطول می‌انجامد ببینید درچند مورد در قرآن مجید ، قرآن را خود اطلاق بحق کرده است ، جائی خطاب برسول اکرم می‌فرماید : س ۳ ی ۲ **نزل علیك الکتاب بالحق** اشاره براینکه : حقیقت آنچه حق است دراین کتاب آسمانی که قرآن است برتونازل شده ، یعنی‌فروفرستاده است خدا قرآن را بحق که هیچ چیز ازبیان حق درآن فروگذار نشده است که (**وبالحق انزلناه وبالحق نزل**) .

وازطرف دیگرقرآن مجید درچند مورد هم اطلاق حق را بوجود مقدس رسول اکرم فرموده ، ودرجائی خطاب بمردم جهان می‌فرماید : س ۴ ی ۱۶۹

یا ایهاالناس قدجائکم الرسول بالحق... یعنی ای اهل عالم ، همانا که آمد بشما فرستاده‌ای که برحق است ، وجائی هم بروجه دیگرفرمود : س ۲ ی ۱۱۸ **انا ارسلناك بالحق بشیراً ونذیرا...** یعنی‌همانا فروفرستادیم تورا ای‌محمد(ص) بحق و راستی بشارت دهنده و ترساننده ، بطوریکه گواهی دادند بر تو آنانکه شاهد بر حقانیت تو بودند (**و شهدوا انالرسول حق**) شهادت دادند که محمد فرستادهٔ خدابرحق‌است‌ودین‌حق‌آورده‌است: **(ارسل‌رسوله بالهدی ودین‌الحق).**

بنابراین در همین مختصر فشرده بیان گردید که خدایتعالی خود منشأ حق و رسول اکرم فرستاده بحق و کتاب آسمانی اوقرآن مجید بحق نازل شده واسلام عزیز دین برحق است .

اکنون این مقدمه‌ای بود تا دانسته شود در این میان حقوق ائمه هدی علیهم‌السلام چیست ؟ وچگونه آنها برحق وحق با آنهاست ، حق از کجا دربارهٔ آنان سرچشمه گرفته وچگونه به‌آنان برمی گردد واز چه نظر آنان اهل‌حق‌و مرکز حق هستند !!! و مقصر در حق آنان از چه رو بهلاکت خواهد رسید ، و برای روشن شدن این‌موضوع مهم باید دید که‌آن بزرگواران خود درباره‌حق چه گفته‌اند وحقیقت این معنا را دربیانات ایشان جستجو کرد .

ائمه هدی علیهم‌السلام خود دربیان حق چه گفته‌اند ؟!

ائمه معصومین علیهم‌السلام هریك در بارهٔ حق بیاناتی دارند که می‌توان از سخنان ایشان در بند مورد شرح استفاده کرد وحقایقی را از آن بدست آورد .

امام سجاد علیه‌السلام درسخنان خود درمقام دعاعرض می کند : **اولعلك رأیتنی مستخفاً بحقك فاقصیتنی** ، خدایا شاید مرا چنین دیدی که خوار وسبك شمردم حق تورا پس مرا از درگاه خود دورداشتی ، این معنا با توجه بمطالبی که در مورد حق حقتعالی گذشت بسیار روشن است که

اشاره می‌فرماید : خدایا شاید من حق مقام ربوبیت تو را نتوانستم محترم شمارم شاید من حق‌مقام رسالت را کوچك شمردم ، شاید حق کتاب آسمانیت را نادیده گرفتم شاید من به دین برحق تو بی‌اعتنا بودم وشاید من بحقوق دیگر ازجانب تو استخفاف ورزیدم (که اگر چنین باشد) تمام این مراتب مانع تقرب من بسوی تو است .

ونیز ازبیانات امام ولی‌عصرعجل‌الله تعالی‌فرجه دردعای افتتاح است که‌در رابطه با«حق» عرض میکند: **اللهم اظهربه دینك وسنة نبیك حتی لایستخفی بشیء من‌الحق مخافة احد من الخلق** ، یعنی خدایا آشکار کن به او دینت را (ظاهر ساز دین حق را که اسلام است بوسیله ولی و حجت خود که امام زمان است) و آشکار کن به اوطریقه وروش وشریعت وسنت پیغمبرت را تاآنکه پنهان نماند چیزی از حق ، ازترس کسی از آفریدگانت ، یعنی‌هیچ چیزازحق وحقیقت نماند مگر آنکه بدون بیم و واهمه بی‌پروا به وسیله اوآشکار گردد . (۱)

دراین بیان دوموضوع قابل توجه است ، یکی آنکه دین حق که بوسیله پیغمبرخاتم بتمام جهانیان اعلام گردیده و تمام اهل عالم از آن آگاهی حاصل می‌نمایند ، ودیگر پیروزی وغلبه این دین حق برتمام ادیان که بوسیله وجود مقدس امام زمان بوقوع خواهد پیوست همچنانکه می‌فرماید : س ۹ ی ۳۳ **هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ....** یعنی اوست آنکه فرستاد رسولش را بهدایت ودین‌حق که (اسلام است) تاظاهر وغالب کند این دین‌حق را برتمام ادیان .

ودرتفسیر این آیه شریفه قبلا گذشت که تأویل آن درشأن وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام است .

---

(۱) ــ نگارنده ، درکتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر (عج) در شرح این فقره از دعا مطالب گسترده تری آورده که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند .

بنابراین وقتیکه دین حق برتمام اهل عالم ظاهرشد ، تمام آنچه درمقام حق است آشکار می‌شود بخصوص آنکه این مأموریت بوسیله وجود مبارك آن بزرگوار انجام می‌شود ، ودر فقره مورد شرح که اشاره می کند که حق با شما است وبرشما است وازشما است مصداق این معنا را می‌رساند .

ونیز درقرآن مجید آیات دیگری هم آمده است که ازجهتی اطلاق حق را بوجود مقدس امام زمان عليه السلام کرده همچنانکه ، می‌فرماید : س ۵۱ ی ۲۹ **فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون** یعنی بخدای آسمان و زمین که او برحق است (وخواهد آمد) مانند تکلم کردن شما با یکدیگر ، که در تفاسیر آمده است تأویل این آیه در شأن آن بزرگوار است و مهم اینکه خدایتعالی این بیانرا درمقام سوگندآورده وازمفاهیم آن چنان نموداراست که اطلاق کلمه حق برآن حقیقتی است که مورد نظر مخصوص پروردگار عالم است وقبلا هم دراین مورد بمناسبت دیگر این معنا گذشت و در «**غیبت شیخ**» از ابن عباس نقل می کند : که در مورد این آیه شریفه گفت : (**مقصود قیام قائم آل محمد«ص» است**) .

دربعضی ازتفاسیرهم تأویل این آیه شریفه را درشأن وجود مقدس امام زمان عليه السلام آورده که می‌فرماید : س ۱۷ ی ۸۳ **وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً** ، یعنی حق آمد و باطل ازمیان رفت همانا که باطل رفتنی است ، شاهد اینستکه دراینجا هم اطلاق حق بوجود مقدس آن بزرگوار شده است .

وازهمین‌جهت است که دربندمورد شرح ائمه‌هدی را حق دانسته وحق‌را به‌آنان‌داده وبازگشت‌ومرجع‌حق‌رابسوی‌آن‌بزرگواران اشاره نموده همچنانکه دربرنامه الهی برای‌آشکارشدن دین حق بوسیله امام برحق‌آنچه را که حق است آشکار خواهد شد .

و همین امامان برحق هستند کـه مردم را بسوی حـق دعوت می کنند همچنانکه در ذیل آیه شریفه : س ۱۰ ی ۳۵ **افمن یهدی الی الحق....** دربعضی ازتفاسیر آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود : که مراد از **«من یهدی الی الحق»** محمد وآل محمد است که خلق را بسوی حق رهبری می کنند .

وهمچنین درذیل آیه شریفه: س۸ی۷ **و یریدالله ان یحق الحق بکلماته....** درتفسیر علی بن ابراهیم مرویست کـه مراد از کلمات **« ائمه علیهم السلامند »** به این معنی که خدایتعالی می خواهد درزمان حضرت رسالت پناه احقاق دین حق بوسیله علی علیه السلام کند وبعدازاو بوسیله یازده فرزندانش ائمه هدی علیهم السلام .

پس باید دید که آن بزرگواران چه حق بزرگی به جامعه انسانیت دارند که درهمین فقره مورد شرح عرض می کند : **(والمقصر فی حقکم زاهق)** که در رابطه با همین معنادر اصول کافی آمده است : ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام سئوال می کند که امام چه حقی برمردم دارد ، فرمود : حق وی اینستکه از او بشنوند و فرمان برند : بنابراین کسیکه دراین امرمقصرباشد و اطاعت امر آنان ننماید بهلاکت نزدیك است .

حاصل آنکه تمام حقوقیکـه درشرح ایـن بخش از زیارت ذکر گردید از حق انبیاء و اوصیاء و کتب آسمانی و غیره همه مربوط بحق حقتعالی است و این درمرتبه بسیار پراهمیت و والائیست که علی علیه السلام در مقام دعا براین کلام توسل جسته وعرض می کند : **اسئلك بحقك و قدسك ....** پروردگارا از تومیخواهم بحق تو و مقام قدس و پاکی تو....

واین معنا نشانگر آنستکه برگشت تمام مراتب حق بسوی خود حقتعالی بوده وهیچ حقی بالاترازحق اونیست ، ازاینجهت هیچ شك و تردیدی دراین امر نمی توان حاصل کرد . کـه ، **الحق من ربك فلا تکن من الممترین** . تمام حقایق حقیقتی ازجانب پروردگارعالم است که هیچ تردیدی نمی توان درآن بخود راه داد

بنابراین باید این اعتقاد را حاصل نمود و گواهی داد، بلکه همیشه برزبان جاری کرد کـه : خدایا تو برحق هستی گفتار توحق ، پیغمبران توحق ، کتب آسمانی توحق ، اولیاءِ توحق ، آنچه را که درعالم ایجاد فرمودی ، آنچه که درخلقت ما بکاربردی وبرای ما مقررفرمودی ازدوران مختلف حیات وتقدیرات آن و ورود بمرحله ممات وتأثیرات آن وعوالم قبروبرزخ واعلام رستاخیز ومواقف حشر و نشر و عبور ازصراط وسنجش اعمال ومراحل حساب و کتاب وسزا وجزا وبهشت و دوزخ همه و همه حق است و برحق استوار ، با همه ایمان و اعتقاد داریم و بر هیچیك استخفاف نمیـورزیم .

در بیـان حـق !!

یك پیـامی دارم از سـر نهـان — که حقیقت نزدحق باشـد عیان
منشأ حق ، حق بود اندر جهان — آنکه برحق خالق کون و مکان
هم زسوی او بحق آمـد رسول — هم بحق آمـد کتابش در نزول
هر کلامی از کلامش پر زنـور — جز بیـان حق نیایـد در ظهـور
آنچه را دیدی درعالم شد پدید — حقتعالی جمله برحـق آفریـد
گر کسی مأمورحق دیدی ازاوست — چون بحق اندر حقیقت رو بروست
گر امامان را بحق دیدی رواست — چونکه امرحق زهر باطل سواست
من همی گویم بیك معنا تمـام — برحق و باحق زحق باشـد امام
هر که باشـد پیـرو دین مبـین — واجبش شـد طاعت آنان یقـین
گرشـود در امرحـق تقصیر کار — بر هلاکت رونهـد بی‌عشق یار
من بحق جستم ره حق نزد دوست — چون بحق دیدم ره آنان نکوست
یادم آمد که بحق می گفت «زار» — عاشقـان حـق همه دل بیقـرار

ومیراث النبوة عندکم ، وایاب الخلق الیکم ، و حسابهم علیکم .

ومیراث نبوت نزد شما است ، وبازگشت خلق بسوی شما وحسابشان با شماست.

ایاب ـ بمعنی : بازگشتن و بازگشت است .

حساب ـ بمعنی : شمردن ، جمع و خرج کردن ، مقایسه کار خوب و بد و سنجش واندازه گیری است .

ائمه هدی (ع) بمقام عالی حسابداری منصوب شده‌اند !

درموضوع اینکه ائمه معصومین علیهم السلام وارث انبیاء هستند وعلوم آسمانی واسرار وحی الهی نزد آنان می باشد درشرح فقره « **و ورثة الانبیاء** » مطالبی از نظر قرآن مجید وروایات بتفصیل گذشت ودراین بند از زیارت که بروجه دیگر تکرارشده است ازنظر اهمیت موضوع می باشد .

اما دراین مسئله که چگونه بازگشت خلق وحساب آنها بر ائمه هدی است موضوع بسیار دقیق می باشد ، چون آنچه راکه قرآن مجید متذکر شده است بازگشت تمام خلایق همه بسوی خدا و حساب و کتاب آنها هم با خدا است همچنانکه بایك چشم برهم زدن حساب خلق عالم را روشن مینماید بطوری که در بسیاری از آیات قرآنی میخوانیم : **ان الله سریع الحساب** یابروجه دیگر: **وهو اسرع الحاسبین .**

اکنون باید دید که این موضوع چگونه با فقره مورد شرح تطبیق داده می شود واگر خدایتعالی خود سریع الحساب است چگونه حسابدارانی برای تشکیلات جهان آخرت تعیین فرموده است .

شاید آنان که آشنائی کامل بمعرفت ائمه هدی علیهم السلام دارند این مسئله بر

ایشان روشن باشد ، همانطور که گفته شده است این جهان و آنچه در آن است برای وجود مقدس رسول اکرم واوصیاء گرامی او ایجاد شده است ، بنابراین آن بزرگواران هم کارگردانانی هستند که به امر خدایتعالی ناظر جریان حساب و کتاب و میزان وصراط ومراحل مختلف خلایق در قیامت هستند و در واقع مقام عالی حسابداری و سنجش اعمال خلق از طرف پروردگار عالم بر آنان تفویض شده است .

البته این مسئله بسیار دقیق است که شاید کسانیکه آشنائی بمقام آن بزرگواران نداشته باشند در آن تأمل نمایند ، ولی با اسناد موثقی که در ذیل آیات مربوطه درتفاسیر آمده است این معنا روشن خواهد شد که : **وایاب الخلق الیکم وحسابهم علیکم .**

خوب توجه داشته باشید که این فقره از زیارت ارتباط مستقیم به آیه شریفه دارد که می‌فرماید : س ۸۸ ی ۲۵، **ان الینا ایابهم، ثم ان علینا حسابهم،** همانا بازگشت ایشان بسوی ما است ، آنگاه حساب و جزای اعمالشان بر ما خواهد بود .

در کتاب **« من لایحضره الفقیه»** آورده است که مراد از آیه کریمه ایشانند ولهذا بلفظ جمع وارد شده است ، چنانکه غالباً در قرآن مجید چنین است که هرگاه حق‌سبحانه وتعالی هرچه بخود نسبت داده است وبه لفظ جمع آورده مراد ازانبیاء وحجج علیهم‌السلام‌اند .

در تفسیر جامع ، از کتاب‌کافی در ذیل آیه **« ثم ان علینا حسابهم»** از جابر روایت کرده که حضرت باقر علیه‌السلام بمن فرمود : ای جابر در روز قیامت پروردگار خلایق اولین و آخرین را تماماً جمع می کند ، پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بخوانند وبرآن دو بزرگوار حله سبزی بپوشانند که روشنائی دمد میان مشرق ومغرب سپس ما ائمه را حاضر کنند و فصل حکومت

میان خلایق وحساب آنها را بسوی ما واگذار کنند ، بخدا قسم ما داخل کنیم اهل بهشت را در بهشت واهل دوزخ را به دوزخ ....

وهمچنین درآن تفسیر آورده است : **از سماعه** روایت است که در خانه کعبه حضور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ایستاده بودم و مردم مشغول طواف بودند ، آنحضرت بمن فرمود : ای سماعه ؛ بازگشت این خلایق بسوی ما است وما بحساب آنها رسیدگی می کنیم وشفاعت می‌نمائیم از آنان وخداوند شفاعت ما را پذیرفته واجابت می‌فرماید :

اما موضوع دیگری که دراین مورد قابل توجه است دربارهٔ روشن شدن حساب خلایق در رستاخیز است که ارتباط کامل به سنجش اعمال دارد ، چون تا اعمال هر کس به میزان عدل الهی سنجش پیدا نکند محاسبات خلق روشن نخواهد شد ، و در این رابطه خدایتعالی درچند مورد با مضامین گوناگون یادآور شده است ، درجائی می‌فرماید : س ۷ ی ۸ **والوزن یومئذالحق...** وزن کردن اعمال وسنجش ارزش آنها درآن روز حق است ....

البته می‌دانید سنجش هر چیزی وسیله مخصوصی دارد ومسلم است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می‌شود نه بوسیله ترازوهائی که دراین جهان معمول است ، و چه بسا وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد، همچنانکه در روایات آمده است که علی علیه السلام وامامان ازفرزندانش ترازوهای سنجش‌اند، همانطور که دریکی از زیارات آن بزرگوار آمده است **(السلام علی میزان الاعمال)** « سلام برمیزان سنجش اعمال » .

ونیز این معنا درآیه دیگر روشن می‌شود که می‌فرماید : س ۲۱ ی ۴۷ **ونضع الموازین القسط لیوم القیمة** .... ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم .... واز اینجا که چرا « موازین » جمع بسته شده معلوم است که اولیاء حق ترازوهای سنجشند و این احتمال وجود دارد که چون هر کدام از

آنها درصفتی ممتاز بوده‌اند بنابراین هریك میزان سنجش یکی ازصفات واعمال آدمی هستنـد و چون اعمال وصفات انسانها مختلف است ، الگوها وترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد: چنانکه در تفسیر نمونه این معنارا تصریح کرده‌است.

در تفسیر لاهیجی ، درذیل آیه شریفه آورده است : ازائمه علیهم السلام مرویست که فرمودند : « نحن الموازین القسط » مائیم میزانهای عدل .

بنابراین درفقره مورد شرح معلوم گردید که بوسیله آن بزرگواران که هریك میزان عدل الهی هستند بحساب خلق رسیدگی می‌شود ، حال ماهیت امر درمحاسبات برچه نحو باشد ، خدا میداند !!



وفصل الخطاب عندکم .

و داوری میان حق ازباطل نزد شما است « وسخنی که بین حق و باطل را امتیاز می‌دهد ازشما است »

فصل ـ معانی بسیاری دارد و آنچه دراینجا مطرح است بمعنی : حکم و قضاوت کردن وجدا کردن ، وحکم با بینه وبرهان است .

خطاب ـ بمعنـی : سخن رویا روی است و گاهی بمعنای توجیه کلام و سخن والقاءِ آن است .

« فصل الخطاب » نزد ائمه است یعنی چه؟

در کلمه فصل الخطاب معانی بسیاری ذکرشده که از جمله : فصاحت وحکم بابینه و سوگند و آنچه بین حق و باطل را جدا می کند ذکر کرده‌اند .

در تفسیر ، المیزان ، آورده است : کلمه (**فصل الخطاب**) بمعنای آن است که انسان قدرت تجزیه وتحلیل یك کلام را داشته باشد و بتواند یك کلام را تکه تکه کرده حق آنرا ازباطلش جدا کند ، واین معنا با قضاوت صحیح در بین دونفر دعوی ، نیز منطبق است .

بعضی ازمفسرین گفته‌اند: مراد به « **فصل الخطاب**» کلامی است متوسط بین ایجاز واطناب ، یعنی : کلامیکه بسیار کوتاه نباشد بحدیکه معنا را نرساند وآنقدرهم طولانی نباشد که شنونده را خسته کند .

اما : درفقره مورد شرح درپیروآنکه زائرروی سخن به‌ائمه هدی عرض می کند : که برگشت خلایق بسوی شما وحساب‌آنان برشماست سپس در رابطه با این معنا می گوید : «**وفصل الخطاب عندکم** » اشاره براینکه داوری میان حق از باطل هم نزد شماست ، یعنی در وقت محاکمه خلایق حکم شما در واقع تمیزحق ازباطل است .

البته این معنا هم بمقام رهبری آن بزرگواران دراین‌جهان ارتباط‌دارد وهم درمحاکمه خلایق در دارآخرت ، چون پیوستگی فقرهٔ مورد شرح امری مربوط برستاخیز می‌باشد وازطرفی‌درمعنای «فصل» در کلام «**وفصل الخطاب**» اشاره‌ای دارد که یکی از نامهای قیامت «**یوم الفصل** » است که در بسیاری از آیات قرآنی هم تصریح شده که روز قیامت روز جدا شدن حق از باطل و روز تمیز دادن طیب ازخبیث است .

ولی ازآنجا که معانی کلمات این زیارت درسطحی عالی وگسترده است، ارتباط این فقره از زیارت را بمقام ولایت ورهبری آن بزرگواران هم در این جهان می‌رساند ، چون از آنجا که اوصیاء پیمبران علیهم‌السلام باید متصف بصفات پیامبری باشند ، می‌بینیم که این جمله از زیارت ارتباط مستقیم بمقام ورتبه‌ای دارد که خدایتعالی به حضرت داود علیه‌السلام عطا فرمود ، همچنانکه قرآن مجید

در شأن آن بزرگوار آورده است ، یعنی بعدازآنکه خدایتعالی پایه سلطنت و ملك داری او را استوار کرد سپس می‌فرماید ص ۳۸ ی ۲۰ **واتیناه الحکمة و فصل الخطاب** یعنی حکمتی باو عطا کردیم که درك حقایق نموده و حق را از باطل تمیز دهد ، یا به عبارت دیگر ، حکمتی به او دادیم که سخنانش حکیمانه و بدون خطا واشتباه باشد .

بنابراین ائمه هدی علیهم‌السلام هم با تحصیل این موهبت از طرف باریتعالی و با پیروی از منویات این پیامبر عالیقدر در دوران خلافت و رهبری خود در داوریها میان خلق باتوجه به درك حقایق ، حق‌را ازباطل تمیز داده وقضاوتهای خود را برسخنان حکیمانه پایه گذاری می کردند .

اکنون شاهد کلام در فقره مورد شرح روایتی می‌باشد که در ذیل آیه مورد تفسیر آمده است .

در تفسیر جامع ، آورده : ابن بابویه ازابی‌صلت هروی روایت کرده که گفت حضرت رضا علیه‌السلام بزبانهای مختلفه تکلم می‌نمود ودرهر زبانی فصیح‌تراز اهل آن سخن می‌فرمود ، روزی حضورش عرض کردم ای فرزند رسولخدا تعجب دارم ازشما که بهمه لغات و زبانها واقف بوده و با مردم هر دیاری بزبان خود آنها تکلم می‌فرمائید ، فرمود : ای ابی صلت من حجت خدا هستم بر مخلوقات اووهرحجت خدائی‌زبان تمام مخلوقات را می‌داند ، آیا فرمایش جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بشما نرسیده که می‌فرمود : خداوند بمن فصل‌خطاب عطا فرموده ، ومراد از فصل خطاب معرفت و آشنائی بزبانهای مخلوقات است .

دربعضی از تفاسیرهم دراحکام و داوریهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در هر واقعه بنحوی حکم می‌فرمود که حق و باطل از هم جدا می‌شد بنحویکه همه کس می‌فهمیدند ، و قضاوتهای ائمه هدی علیهم‌السلام هم بهمین نحو انجام می گرفت .

پس از اینجهت این معنا روشن خواهد شد که هم اکنون امام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ناظر بر احکام حق و باطل در این جهان بوده و خود موافق واقع حکم خواهد فرمود ، چنانکه اخبار بسیاری هم در این مورد وارد شده است ، و طبق روایتی که قبلا گذشت آن بزرگوار از نظر مواهب الهی در امر « **وفصل الخطاب عندکم** » تمام گفتار مردم جهان را درك کرده و با همه زبانهای ملل آشنائی داشته ولذا درمیان تمام اقوام و گروه، باطل را ازمیان برده وحق را جانشین می‌سازد، وبعلاوه او علیه السلام درجهان رستاخیز که ناظر محاسبات خلق است مردم را از تمام آنچه در زمان غیبتش دراین جهان حق را بباطل آمیخته‌اند آگاه می‌سازد .



و آیات الله لدیکم .

وآیات ونشانه‌های خدا نزد شما است .

آیات ـ جمع «آیه» وآیت وآیه بمعنی: نشانه ، علامت ، حجت ، دلیل ، برهان ، یادگار ، معجزه وهر چیز شگفت انگیز می‌باشد .

آیات الهی که نزد ائمه هدی علیهم السلام است چیست ؟

برای اینکه این موضوع کاملا روشن شده باشد هیچ راهنمائی بهتر از قرآن مجید نیست که در اول از کلام آن دانسته شود آیات الهی چیست و در ثانی چگونه آن آیات نزد ائمه‌هدی علیهم السلام است .

شاید بعضی از آنان هم که آشنائی بقرآن مجید داشته باشند تا کنون متوجه این معنا نشده باشند که خدایتعالی دراین کتاب آسمانی در ۳۸۲ مورد

درباب آیات خود بیاناتی گوناگون آورده که اگر بخواهیم تفسیر این آیات را بررسی کنیم صفحات چندین کتابرا دربرمی گیرد ولی چه باید کرد وچگونه می‌توان حق‌مطلب را ادا نمود .

با اینحال نگارنده در کتاب « **معارف الهی** » درشرح این فقـره از دعای سحر که‌امام باقر علیه‌السلام عرض‌میکند : **اللهم‌انی اسئلك من آیاتك باکرمهاو کل آیاتك کریمة....** مطالبی نسبتاً جامع آورده که تا حـدی این معنا را روشن ساخته است .

ولی آنچه که دراینجا بطوراجمال باید گفته شود ،آنستکه : معنی‌آیات ازنظر قرآن مجید در خود قرآن بچند دسته تقسیم می‌شود ، یکی آنکه بطور کلی تمام کلمات قرآن که بانظم مخصوصی درآمـده و درجمله یا عبارتی بهـم پیوسته است قرآن آنـرا آیات خوانـده است ـ دیگر آنکه معجزات انبیاء را آیات گفته است ، گاهی تمام آثار قـدرت وعظمت خدایتعالی را آیات خوانـده است ، گاهی آنچه از عـذاب وشکنجه که به اقوام وامم سالفه نازل شده آیات خوانده است ، گاهی آنچه برای پند وعبرت مردمان است آیات خوانده ، گاهی آنچه درخلقت آسمانها وزمین و آنچه درمسیرهستی ونظام آفرینش قرار گرفته آیات خوانده است ، لذا خدایتعالی در اینکه آیات خود را بروجوه گوناگون متذکرشده برسبیل آگاهی می‌فرماید: س۶ ی۴۶ **انظر کیف نصرف الایات ....** نگاه کن‌چگونه می گردانیم آیتها را یاچگونه آنرابافق‌افکارمردم نازل‌میکنیم.

بعضی از صاحبان تفاسیر برآنـند که آیه بودن « علامت بودن » بحسب موارد فرق می کند مثلا اجزاء قرآن آیه است چون علامتی بر وجود خداوند متعال می‌باشد، همچنین‌موجودات خارجیه‌آیات خدایند ، زیرا وجودآنها دلیل بروجود سازنده‌آنهاست وخصوصیات وجودی‌آنها دلیل براسماء وصفات اوست ، ونیزانبیاء واولیاء حق‌آیات‌خدا هستند ازنظراینکه مردم را باسخن وعمل‌بسوی

او دعوت می کنند ، وامثال اینها ، بهمین دلیل است که آیه بودن اشیاء شدت و ضعف پیدا می کند یك آیه قوی‌تر ازدیگری است ازنظر آنکه دلالت آن برذات خداوند صریحتر وکاملتراست .

بنابراین ازبیان این معانی معلوم می‌شود که ائمه هدی علیهم‌السلام خود آیات الهی بوده و در رابطه بافقرهٔ مورد شرح تمام علوم و دانش آیات الهی نزد آنان است همچنان علوم آیات قرآنی و نیز آیات معجزات از پیمبران و علـوم تمام آیاتی که نشانگر آثارقدرت وعظمت الهی‌است ، وهمچنین آگاهی‌واطلاع آنان ازاسرار آیاتی که‌راز آفرینش‌را در بردارد، همه‌وهمه نزدآن بزرگواران‌است .

علوم آیات قرآنی نزد ائمه معصومین علیهم‌السلام است .

ازآنچه که‌درمقدمه این‌بخش‌متذکرشدیم‌دانسته شد که قرآن مجیـد کلا خود آیات است و بسیاری از آیات‌آن‌آیات بودن قرآن را تأیید می‌نماید ، همچنان توجه به این‌آیات شریفه موضوع راروشن‌خواهد کرد.

س ۲ ی ۹۹ **ولقد انزلنا الیك آیات بینات ...** همانا فرستادیم بسوی توآیتهای روشن وهویدا را (یعنی قرآن را) .

س ۳ ی ۷ **هوالذی انزل علیك الکتاب منه آیات محکمات ....** اوست آنکه فرستاد برتو قرآنرا که بعضی ازآن کتاب آیتهـای استوار ومحکم ومتقن است وآیتهای دیگرازآن که متشابه‌اللفظ ومتشابه‌المعنی‌اند .

وهمچنـین آیات دیگر که فرمـود : **تلك آیات الکتاب الحکیم ـ تلك آیات الکتاب المبین ـ تلك آیات الکتاب و قرآن مبـین ـ تلك آیات الله نتلوها علیك بالحق** ، که همـه حاکی از آنستکه تمـام قرآن آیتهائیستکه روشن ومشتمل برحکمت وآشکاروهویداست که برسول اکرم برحق نازل‌شده است ، و کتابیست محکم و استوار شـده است آیات آن و هرگز بکتاب دیگر

منسوخ نگردد وتا انقراض عالم باقی خواهد ماند (**کتاب احکمت آیاته ....**) .

اما آنچه که دراین مورد شاهد کلام است ومصداق فقرهٔ مورد شرح را می‌رساند که عرض‌میکند: (**و آیات‌الله لدیکم**) آنستکه گفته‌شودتمام علوم آیات قرآنی ازاول تاآخرازظاهر وباطن ازمحکمات ومتشابهات ازتفسیروتأویل همه در نزد ائمه هدی و درسینه مبارك ایشان محفوظ است وقبلا هم در شرح فقره (**وخزان العلم**) این معنا بتفصیل گذشت .

بحثی دقیق درآیاتیکه نزد ائمه اطهار است !

همانطور که گفته شد یکی دیگرازمراتب آیات الهی معجزاتی می‌باشد که بوسیله انبیاء علیهم‌السلام ظاهرشده است ، وقرآن مجید آیات بسیاری دراین مورد دارد از جمله در داستان عیسی علیه‌السلام می‌فرماید : س ۳ ی ۴۹ **انی قدجئتکم بایة من ربکم ...** آوردم شما را آیتی از پروردگار که آن معجزات و نشانه‌هائیست گواه برسالت من ، که در پیرو این آیه شرح آن معجزات را میدهد .

ونیز درداستان موسی علیه‌السلام است که خدایتعالی می‌فرماید : س ۲۳ ی ۵۰ **ثم ارسلنا موسی واخاه هرون بایاتنا و سلطان مبین** پس فرستادیم موسی وبرادرش هارون را بنشانهای قدرت خود یعنی معجزات نه گانه بحجتی هویدا وبرهانی آشکار .

وهمچنین درداستان معراج که آن خود آیت است خدایتعالی درآن آیت آیات کبری را برسول اکرم ارائه داد و فرمود : س ۵۳ ی ۱۸ **لقد رای من آیات ربه الکبری** که آن بزرگوار مشاهده فرمود آیتهای عظیم پروردگار را که آن اکرم آیات ومعجزات بوده وتفسیری بتفصیل دارد که دراینجا مورد گفتار نیست .

اکنون بحث مادرمورد معجزات پیامبران نمی‌باشد ولی نکته دقیقی که در اینجا مورد نظر است آنستکه بمصداق فقره مورد شرح (**و آیات الله لدیکم**) مقام ائمه هدی درمرتبه‌ای است که معجزات انبیاء علیهم السلام درنزد آنان است .

شاید مفهوم این معنا کمی پیچیده باشد ولی‌یك اشاره دراین مورد کافیست که گفته شود ، چون هریك از انبیاء درظهور معجزات خود بنامی از نامهای الهی توجه داشته و گاهی متوسل بودند ، و اعتبار این معنا بیشتر متوجه نام اعظم الهی است که این نام نزد هریك ازانبیاء کلید رمز مخصوصی داشته است که هریك معجزات و خواسته‌های خود را که برهویت مخصوصی دلالت داشته در لفظی که بحسب طبع دلالت بر آن خواسته می کرده وترکیب حروفی که بحسب اختلاف حوائج و برای بدست آمدن مطلوب لازم بوده والهام بخش است بهمان توسل جسته وآیات ومعجزات راظاهر می‌ساختند .

اگر در این مورد دقتی به متن دعای مخصوص عرفه شود که شروع آن (**اللهم یا شاهد کل نجوی**) است ، این معنا بخوبی روشن می‌شود که چگونه هریك ازانبیاء بنام مخصوصی پروردگار خود را می‌خواندند ، و داعی در آن دعا مکرر خدا را قسم می‌دهد به آن نامی که عیسی مردگانرا زنده کرد ، به آن نامی که موسی‌بن عمران فرعون و همراهانش را غرق کرد ، به آن نامی که (ذاالنون) درقعر دریا ندا داد ، به آن نامی که ایوب ازبلاها رهائی یافت به آن نامی که داود خواند وازعظمت آن بسجده درافتاد ، به آن نامی که آدم برزبان جاری کرد و مورد عفو قرار گرفت وهکذا نامهای دیگر که در این رابطه پیامبران توجه داشتند که گویا همه متخذ از نام اعظم الهی است و این موضوع بسیار دقیق است که دراین مختصر نمی‌توان گنجانید . (۱)

(۱) ــ نگارنده در (کتاب معارف الهی) درباب اسماء الهی درمورد اسم اعظم الهی مطالبی از نظر اهل تحقیق آورده است برای اطلاع بیشترمی‌توان به آن کتاب مراجعه نمود .

اکنون خلاصه مطلب براینستکه بمصداق فقره مورد شرح « **و آیات الله لدیکم** » که آیات الهی نزد ائمه است صریحاً می‌توان گفت کـه اسم اعظم الهی و کلید رمزمخصوص نامهای دیگر او سبحانه و تعالی که نزد انبیاء علیهم السلام بوده و در معجزات و خواسته های خـود متوجه آن بوده‌اند همه نـزد ائمـه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است ، البته بایدچنین هـم باشد !! چون اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه به اسرار اسم اعظم واقف نباشد چگونه می تواند در برنامه عظیمی که در آن مأموریت دارد جهانی را اداره نماید، چگونه می‌تواند تسلیحات مخرب وآتش‌زا وخانمان برانداز جهان امروز و جهان آینـده را مهار کند ، و چگونه می‌تواند دنیائی را پرازعدل و داد نماید ، **آری بـا اشاره بـه اسم اعظم الهی می تواند دنیائی را ازهم بپاشد و جهانی دیگربوجود آورد !!!**



و عزائمه فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم

و عزم واراده مؤکد خدایتعالی متوجه مأموریت شما و در عهده شماست ، ونور و فروغ و حجت و برهان پروردگاری نزد شما و امر وفرمان او بسوی شما وکارحکومتش محول برشماست .

عزائم – جمع عزیمه از ماده عزم است ، و عزم کردن و عزیمت ، بمعنی : قصد کردن ، آهنگ کردن : تصمیم گرفتن : ثبات ورزیدن و اراده مؤکد است .

درمعنای (**و نوره و برهانه**) درفقرهٔ : (**و صراطه و نـوره و برهانه**) درصفحه ۲۸۱ و نیز درفقرهٔ (**و خصکم ببرهانه**) درصفحه ۳۳۱ مطالبی گذشت .

درمعنای «**وامره الیکم**» درفقرات(**والمستقرین فی امرالله**) (**والمظهرین**

لامرالله و نهیه) (و امر تم بالمعروف) به صفحات ۲۲۲ و۲۴۱ و۴۰۲ مراجعه نمائید .

عزم واراده ائمه (ع) همان عزم و اراده پیامبران است !!

اکنون دراین بخش از زیارت بحث درمورد « و عزائمه فیکم » است ، با آنکه معانی عزم از نظر ظاهر کلام بیان گردید ولی مصداق این‌معنا درمورد ائمه‌هدی که زائر عرض می کند **« عزائم الهی در شماست »** موضوع بسیارمهمی است که باید درآن توجه و تأمل بیشتری مبذول داشت .

اما ، آنچه که ظاهرامرمقام شایسته ائمه معصومین علیهم‌السلام را دراین بیان می‌رساند ، اشاره بر آنستکه گفته شود : آنچه در مقام ولایت و امامت ایشان از جانب خدایتعالی تثبیت شده است و آنچه که برای انتظام امرعالم و مراتب سیر تکامل تا پایان این‌جهان و آغازجهان دیگر بوسیله آنان علیهم‌السلام لازمه برقراری‌دین بوده است وخلاصه‌آنچه که عزم واراده خدایتعالی بر آن تعلق داشته که‌پیمبران اولواالعزم را بر آن مأموریت داده است همه و همه در نتیجه گیری بعهده آن بزرگواران گذاشته شده و درمقام عزم و اراده و تصمیم گیری ایشان است .

البته این معنا بسیار دقیق است که می‌توان گفت ارتباط مستقیم این فقره اززیارت پیوستگی‌بمقام پیمبران اولواالعزم داشته باشد ازآنجهت که باتوجه به این آیه شریفه موضوع قدری روشن خواهد شد که خدایتعالی خطاب برسول اکرم می‌فرماید : س ۴۶ ی ۳۵ **فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل** صبر کن ای پیامبردربرابرانکارکافران همانطور که پیامبران اولواالعزم صبر کردند .

درقاموس‌قرآن‌آورده است : گرچه اولواالعزم بمعنی‌صاحبان اراده وصاحبان تصمیم و استقامت است ولی بنا بتفسیر ائمه علیهم‌السلام عبارت‌اند از صاحبان شریعت مستقل ، و علیهذا « عزم » بمعنی شریعت و کتاب است و با معانی دیگر عزم هم

مناسب است .

بنابراین در فقرهٔ مورد شرح « **وعزائمه‌فیکم** » اشاره براینستکه شما عهده دار دین وشریعت الهی هستید ، یا به عبارت دیگرشما درمقام جهادواطاعت از امرالهی عزم راسخ و تصمیم قاطع وقدم ثابت برای برقراری دین حق دارید ، ویا با بیان صریحتر گفته می‌شود : **که شما ائمه معصومین همان مأموریت را دارید که پیمبران اولوا العزم داشتند یعنی ، عزم و اراده شما عزم و اراده پیمبران و عزم و اراده پیمبران عزم واراده خدایتعالی است** (سبحان‌الله) چه مقام والائی به آن بزرگواران تفویض شده است .

واین معنا را هم روایتی تأیید می‌فرماید که درباب مشیت و اراده خدای تعالی امام صادق علیه‌السلام فرمود : (**نحن مشیة الله**) و در شرح فقره (**العاملون باراده**) مطالبی دراین مورد گذشت .

ضمناً ناگفته نماند که در رابطه باآیه مورد بحث ، بعضی ازمفسرین گفته‌اند: تمام پیمبران : اولواالعزم بوده‌اند وبعضی دیگرباستناد بروایت اهلبیت علیهم‌السلام متذکر شده‌اند که اولواالعزم پنج نفرند که : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم‌السلام می‌باشند : و اقوال دیگری هم در این مورد ذکر کرده‌اند .

ازجمله صاحب تفسیر، المیزان آورده است که عدد انبیاء صد وبیست هزار نفراست که ازآنان پنج نفر اولواالعزمند و این پنج نفر که عبارت ازنوح و ابراهیم و موسی و عیسی ومحمد (ص) می باشند ، از رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم‌السلام در روایات متعدد به طرق بسیاری نقل شده است .



من والاکم فقد والی‌الله ، ومن عاداکم فقد عادالله ومن‌احبکم فقداحب‌الله و من ابغضکم فقد ابغض الله . (۱)

هر کس که شما را دوست بدارد همانا که خدا را دوست داشته وهر کس که با شما دشمنی کند در حقیقت با خدا دشمنی کرده : وهر که بشما مهر ورزد بتحقیق که به خدا محبت وعشق ورزیده است وهر که شما را ناخوش دارد و به شما کینه‌وعداوت ورزد، همانا که خدا راناخوش‌داشته وقهراورا برانگیخته است.

ولی ـ دراصل بمعنی نزدیکی و عدم جدائی است و باین معانی هم آمده است : دوستدار ، یار ، مددکار ، نگهبان ، یاری دهنده و سرپرست .

راغب می گوید : ولاءِ وتوالی آنستکه دوچیز چنان باشند که میانشان چیز دیگری نباشد .

عدو ـ بمعنی دشمن و بدخواه است « ضد دوست » .

حب ـ بمعنی دوستی و محبت و عشق آمده است .

بغض ـ بمعنی دشمنی، کینه . خصومت ، عداوت « درمقابل حب » است .

دوستی با ائمه معصومین مساویست با دوستی با خدا

قبل از آنکه وارد این بحث شویم ایـن موضوع قابل‌توجه است که دانسته شود : خدایتعالی دوستی خود را برای چه کسانی‌تثبیت فرموده است ، در قرآن مجید آیات متعددی در این امر آمده است کـه در مرحله اول نشانگر آنستکه : کسانیکه به اوسبحانه و تعالی ایمان دارند و اطاعت امـرش را می‌نمایند ، حقتعالی یار و یاور و نگهبان و سرپرست آنهاست و ایـن امر تحقق

(۱) در بعضی از نسخ « و من‌ابغضکم فقد ابغض‌الله » ندارد

نمی‌پذیرد مگر آنکه ایمان بخدا توأم باایمان برسول وسپس به‌اوصیاء گرامی اوائمه معصومین باشد، همچنانکه در آیه‌شریفه‌فرمود: س۲ ی۲۵۷ **الله ولی‌الذین آمنوا...** خدایتعالی متولی امور کسانیست که ایمان آورده‌اند که دربعضی ازتفاسیر آمده است : خدایتعالی سرپرست کسانیستکه ایمان آورده‌اند و قبول ولایت ائمه معصومین علیهم السلام کرده‌اند .

اما مکمل این معنا درهمان آیه شریفه **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی‌الامرمنکم ....** می‌باشد که قبلا تفسیر آن گذشت .

بنابراین کسیکه اطاعت امرخدا و رسول و اولواالامر را نماید پرواضح است که این ازنظردوستی باآنان است وبدون شك خدا ورسول واولواالامر هم او را دوست دارند، وهمچنین معلوم است : کسیکه غیر ازخدا را ولی خود قرار دهد ویا درواقع پیروی واطاعت ازشیطان نماید ویا اولیاء خود را طاغوت قرار دهد بخدا کفر ورزیده و مورد دشمنی اوسبحانه قرار گیرد .

وازطرف دیگر در ارتباط به فقره مورد شرح خدایتعالی بیان صریحتری آورده است که می‌فرماید: س۵ ی۵۵ **انما ولیکم‌الله ورسوله والذین‌آمنوا...** البته می‌دانید که این آیه شریفه تفسیر بسیاروسیعی دارد که مربوط به‌امرولایت است وقبلاهم ازجهت دیگراشاره برآن شد ، ولی دراینجا شاهد کلام از ظاهر آیه است که می‌فرماید : جزاین نیست که ولی شما خدا و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند می‌باشند، لذا باتوجه به متمم آیه شریفه از نظرتفاسیر« والذین آمنوا » اشاره بوجود مقدس علی علیه‌السلام بوده بلکه بطور کلی آیه درشأن آن بزرگوار نازل شده است .

اکنون شاید بارها این موضوع را در پیرامون این آیه شنیده باشید که رسول اکرم درمورد انتصاب علی علیه‌السلام بمقام ولایت بعد از نزول آیه شریفه : **الیوم اکملت لکم دینکم ....** در ضمن آن خطابه معروف در غدیرخم فرمود :

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ... که‌هر کس من مولای اویم علی علیه‌السلام مولای اوست ، خداوندا آنکس که او را دوست بدارد ، دوست بدار و آنکس که او را دشمن دارد ، دشمن بدار .

از همین جا روشن است که بلاشك دعای رسول اکرم در معرض اجابت قرار گرفته وهر کس که علی علیه‌السلام و فرزندانش را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد وهر کس آنانرا دشمن بدارد خدا اورا دشمن بدارد، این‌است مصداق فقره‌موردشرح که **(من والاکم فقد والی‌الله ومن عاداکم فقد عاداالله).**

تمام امید و آرزوها بر پایه محبت استوار است !

باآنکه قبلادرشرح فقره **(والتامین فی‌محبةالله)** درباره محبت مطالبی بتفصیل گذشت ولی در این بند از زیارت اهمیت معنا در سطحی می‌باشد که باید از بعد دیگری به این مسئله توجه داشت .

بطوریکه بعضی ازدانشمندان روانشناس گفته‌اند : مبدأ واساس همه‌چیز درعالم محبت است. که درمرحله اول باید دانست که ازراه محبت می‌توان کاملا بوجود مقدس الهی پی‌برد چون اساس تمام معارف روی محبت الهی پایه گذاری شده است ، یعنی محبت جاذبه‌ای آسمانی و رمزی از رحمت وعنایت ربانی است و روی همین‌جهت است ، کسانیکه خدا را دوست دارند، دوستان‌خدا را هم دوست دارند و همچنین آنانکه دوستان خدا را دوست دارند همچنان است که خدا را دوست داشته‌اند !!

پس مصداق این بند از زیارت روشن است که زائر عرض میکند : **(ومن احبکم فقد احب‌الله)**

اما درمرحله دوم ؛ چنان گفته‌اند : که اگرمحبت نبود انسان لذت‌حیات را درك نمی کرد و برامید و آرزوها ارزشی نمی گذاشت ، **یعنی عوالم محبت**

است که درحیات آدمی نقشی بسیار مهم ورسالتی بس نیکو دارد ، کـه آن برای هر کس موجب ترفیـع مقام و وسیله ایصال به مرتبهٔ نهائـی مقصد است ، **تمام ارزش‌های واقعی از راه محبت ظاهر می‌شود .** حتـی تنهـا چیـزیکه می‌توان در دار آخرت ازآن بهره برداری کرد همان عوالم عشق ومحبتی‌است که انسان باخدا وبا دوستان خدا دراین دنیا داشته است .

آخر برای نجات و رهائی ازناملایمات در امر آخرت کسی چیزی ندارد که بخواهد فدا دهد و متاعی در دست او نیست که بخواهد مبادله کنـد ، تنها محبت بخدا و اولیاءِ خداوند است که در مقام مبادله می‌تواند گره گشا باشـد ، می‌توانـد واسطهٔ بـین خالق و مخلوق باشـد ، می‌توانـد وسیله محو گناهان و خطاکاریها باشد .

و این معنا بسیار روشـن است که اگر کسی محبت با خـدا ویا محبت با دوستان خدا در این دنیا نداشته باشد چگونه می‌توانـد درآنجهان که کسی به فکر کسی نیست خود را از مهلکه نجات دهد ، **چگونه می‌توانـد باکسی که در دنیا بیگانه بوده و درآنجا همه کاره است تماس بگیرد و او را شفیع خود قرار دهد .**

آری بلاشك تنها عوالـم محبت وجاذبه مقام ولایت است که می‌تواند به این امر جامه عمل بپوشاند .

اصلا این نکته را که تاکنون کمتر روی‌آن بحث شده وکاملا حقایقی‌را دربر دارد بایـد مـورد توجه قرارداد ، همچنانکه بعضی از دانشمندان بزرگ روح شناس با آزمایشات گوناگونـی که بعمل آورده‌انـد مطالب بسیار جالبی متذکرشده وپیامهائی ازعالم ارواح دریافته‌اند که مورد تأیید بعضی ازبزرگان قرار گرفته است ، آنان همچنان اشاره می‌نمایند : که در عالم برزخ که فاصله میان دنیـا و آخرت است در میان از دنیا گذشتگان تنها عوالم عشـق و محبت

حکمفرما بوده وارتباط ارواح ازاین طریق باهم برقرار می‌شود ، تردیدی‌نیست که سر گرمی اهل ایمان درامر رفاه ولذت بخشی در آنجهان همان مقام محبت و دوستی باشد که حتی اهل ایمان می‌توانند برای رهائی دوستان خود ازشدائد وناراحتیها تلاش کرده وبایکدیگر کمك ومساعدت نمایند، چون وسیله ارتباط آدمیان باهم درآن عوالم چیز دیگری غیراز دوستی ومحبت نمی‌باشد وازهمین جهت است که درآنجا دیگر کسی‌مسرت وشعفی درخود احساس‌نمی کند مگر آنکه سوابق‌محبتی که در دنیا با نیکان داشته وسیله‌آزادی وسبك‌باری او باشد وازتجلی نورمحبت خوبان مسرور گردد .

بنابراین نتایج عوالم محبت و دوستی باهر کس دراین دنیا در دارآخرت ظاهرمی‌شود ، واین معناخود می‌رساند که راه نفوذ به قرب‌حق دردنیا وآخرت محبت می‌باشد چون خدایتعالی عوالم محبت را در تمام مخلوق بخاطر خود ایجاد فرموده و حیف است که آدمی بغیراز او و اولیاء برحقش با دیگران محبت ورزد .

اکنون با التفات‌به‌این‌بحث مختصروتوجه به‌فقره موردشرح (**من احبکم فقد احب‌الله**) ارواح اهل ایمان که با محبت و دوستی خدا و اولیاء او از این جهان بعالم برزخ رهسپار می‌شوند دراثر همان محبت از تمام لذائذ آن عالم بهره‌مند شده وحیاتی‌بس‌نیکووفرحناك دارند ، وارواحیکه بوی محبت به مشام اجسادشان دراین دنیا نرسیده درآنجا درحیاتی ناراحت وعالمی تیره وتاریك به زندگانی برزخی‌خود ادامه داده وازتجلی نورمحبت الهی بی‌بهره‌اند یعنی‌همان فقدان محبت آنانرا در رنجی طاقت فرسا قرار خواهد داد .

آنکس‌که دراین‌جهان علی‌دارد دوست — بی شك بجهان دیگرش حال نکوست
چون « زار » اگر بودگناهش چندان — در راه شفاعتش همه چشم براوست

از مرتبه دوستی تا مقام عشق ومحبت !!

در این چند جمله که در این بخش از زیارت مترادف آمده است با آنکه معانی آنها باهم مقارن است ولی درواقع مفهوم هریك جداگانه است همچنانکه در جمله اول زائرعرض میکند هر کس شما را دوست دارد خدا را دوست داشته (**من والاکم فقد والی‌الله**) و درجمله بعد این دوستی را بمقام ارزنده‌ای رسانیده وعرض میکند هر کس بشما عشق ومحبت ورزد و مهر شما را دردل جایگزین نماید عشق ومحبت بخدا ورزیده است (**ومن احبکم فقد احب الله**) .

می‌دانید که معانی این فقرات بدون مدرك نیست ، این جمله ارتباط مستقیم بهمان آیه شریفه دارد که فرمود: س۲ ی ۱۶۵ ... **والذین آمنوا اشد حبالله...** وقبلا تفسیر این آیه گذشت ودراین کتاب مقدور نیست که در هر فقره از زیارت که مضامین آن مشابه است مطالب تکرار شود ، خواننده دراین مورد می‌تواند بشرح فقرهٔ: (**والتامین فی محبةالله**) به صفحه۲۳۲همین کتاب مراجعه نماید.

اما دراینجا می‌توان گفت که درارتباط بافقرهٔ مورد شرح قرآن مجید آیه صریحتر دیگری دارد که موضوع را دراین بیان کاملاروشن مینماید ،آنجا که می‌فرماید : س۳ ی ۳۱ **قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم الله ...** که خطاب برسول اکرم می‌فرماید : بگو ای پیغمبر : اگر خدا را دوست می‌دارید من را پیروی کنید تا خداهم شما را دوست بدارد .

و این معنا قبلا گذشت که اطاعت خدا و رسول و ائمه هدی با هم مقارن است ؛ لذا آنانکه خدا ورسول وائمه هدی را دوست بدارند خدایتعالی هم آنان را دوست خواهد داشت .

اکنون بی‌مورد نیست روایتی را که در ذیل این آیه شریفه در رابطه با همین معنا آمده است متذکر شویم .

در تفسیر ، المیزان ، آورده : در معانی‌الاخبار ازحضرت صادق روایت شده که فرمود : خدا کسی را که معصیت نماید دوست ندارد و **در کتاب کافی** ، باز ازآنحضرت روایت می کند که درحدیثی چنین فرمـود : کسی که خوشحال می‌شود که بداند خدا او را دوست می‌دارد ، باید عمل بطاعت خداوند کرده و پیروی ما را هم بنماید ، آیا چنین کسی فرمایش خداوندی را که به پیغمبرش وحی کرد : **قل ان کنتم تحبون‌الله ....** را نمی‌شنود .

دشمنی با ائمه هدی مساویست با دشمنی باخدا !

همانطور که مقـام « حب » در معنا در یك سطح بالاتری نسبت بـه کلمه «ولاء» قرار گرفته‌است ، کلمه « بغض» هم نسبت به کلمه « عداوت » درمرتبه خصومت بیشتری است که دراین‌بخش‌از زیارت هم برهردووجه آمده است (**من عاداکم فقد عادالله**) (**ومن ابغضکم فقد ابغض‌الله**) واین‌چنان معلوم می‌دارد که هر دو کلمه در بارهٔ دشمنی و خصومت است که آن بیشتر از تحریکات وعمل شیطانی بوده وابزار وآلت بسیارمؤثری برای گمراهی وضلالت خلق در دست اوقرار دارد .

ببینید شیطان تمام وسائل تفرقه ونفاق را بین مسلمین ودرمیان‌کافرومؤمن فراهم می‌سازد واصول کارش حتی در میان اهل ایمان هم تفرقه افکندن‌است و با نیرنگهای مخصوص برنامه ضلالت و گمراهی خلق را طرح ریزی می کند .

دریك قسمت ازآیه شریفه می‌خوانیم : س ۵ ی۹۱ **انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء....** جزاین نیست که شیطان می‌خواهدبیندازد میان شما دشمنی و کینه را .... که هرطور است شما را ازیاد خدا غافل سازد

البته می‌دانید که شیطان همیشه مراکز حساس را در اختیار می گیرد و بخصوص دراغوای دسته جمعی مهارت کامل داشته وخصومت خود را در سد راه

حق نشان می‌دهد .

اگر توجه داشته باشید همان شیطان بوده است که از همان صدر اسلام مقام ولایت را در نزد مسلمین سست جلوه داده و کار این امر مهم را به آنجا کشید که مسلمانان را به دو دسته تقسیم نمود و بتدریج برای پایمال کردن حق در مقام ولایت گروه سنی وشیعه را درست کرد ، او از همان اول از وجود مردم سست ایمان استفاده کرد و آن سر کردگانی که پیرو هواهای نفسانی بودند پیرو و مطیع خود ساخت واین وضع را بوجود آورد ، مگر نه او از سر آغاز خلقت آدم قسم یاد کرده بود که بندگان غیر خالص را اغوا می کند ، ودرهمین جا بندگان غیر خالص شناخته شدند و دراین زمینه اوموفقیت حاصل کرد که بعضی از کار گردانان ومراجع صدر اول اسلام را فریب دهد و آنانرا در زمرهٔ دشمنان دین ودشمنان خدا قرار دهد وخصومت خود را بافرزندان آدم نشان دهد :

(ان الشیطان للانسان عدومبین) .

اکنون سخن را باید کوتاه کرد چه بسا گفتار دراین مورد ما را از بحث خود خارج نماید همینقدر درپایان این بحث اشاره می‌شود : زمانی در رسد که امام زمان عليه السلام در حکومت جهانی خود دولت کریمه‌ای تشکیل دهد و با آن تعلیمات عالیه اسلامی مردم جهان را از اغوای شیطانی بر حذر دارد وحکومتی ازامت خالص تشکیل دهد و دست ابلیس را از تمام ماجراجوئیها کوتاه کند و تمام اهل عالم را دوستدار خدا و رسول او و ائمه معصومین عليهم السلام نماید .

در مورد مسئله (ولاء) در بارهٔ ائمه هدی عليهم السلام مطالب دیگری است که در بخش دیگر ازهمین زیارت درشرح فقرات : **موال لکم ولا و لیائکم مبغض لا عدائکم** بحث بیشتری خواهیم داشت .

ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله .

وهر کس چنگ به دامان پاك شما زد ، همانا به دامن لطف پروردگاری چنگ زده است .

اعتصام ـ بمعنی : چنگ زدن ودست انداختن بچیزی و خود را از گناه بازداشتن است .

چه دستاویز بسیارمحکمی !!

چقدر این عبارت دلچسب است ، چقدر زیبا و مهرانگیز است که اشاره می‌فرماید : هر کس متابعت امرشما نماید، هر کس که درپناه شما مأوی گزیند، هر کس که محبت شما را دردل جایگزین نماید ، هر کس که اطاعت کند ازشما ، همانا که (بحبل‌الله المتین) چنگ‌زده است، همانا که به‌ذیل‌عنایت پروردگاری متمسك شده است، همانا که رشته محکمی‌دستاویزخود قرارداده است ، رشته‌ای که پاره شدنی نیست ، رشته‌ایکه بمقام قرب و مرتبه سعادت و فوز و رستگاری اتصال دارد، رشته‌ایکه به سعه رحمت الهی‌پیوسته است ،آری: **فاما الذین امنوا بالله واعتصموا به فسید خلهم فی‌رحمة منه ...** هر کس ایمان آورد بخدا و به دامان لطف او چنگ زند در رحمت واسعه او داخل شده وهمچنین براه مستقیم هدایت شده است ودرجای دیگر فرمود : س ۳ ی ۱۰۱ **و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم** درهمین زیارت هم بعداً می‌خوانید : (**وهدی من اعتصم بکم**) .

ازهمین‌جهت است که‌خدایتعالی به‌اهل‌ایمان توصیه می‌فرماید: **واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ....** همگی بریسمان خدا چنگ زنید، شاید در شرح این فقره

از زیارت برای روشن شدن موضوع روایاتی که درذیل این آیه شریفه آمده است کافی باشد.

درتفسیر «نمونه» آورده است: در بارهٔ اینکه منظور از «**حبل‌الله**» در آیه چیست، مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده‌اند، بعضی می گویند: منظور از آن قرآن است، بعضی می گویند اسلام است و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر وائمه معصومین هستند.

درتفسیر «عیاشی» از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود: «ریسمان الهی» آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند، که مردم مأمور تمسك به آن هستند.

در «مجمع البیان» از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: **نحن حبل الله الذی قال: و اعتصموابحبل الله جمیعاً** ما رشته محکم الهی‌هستیم که خدای تعالی فرمود همگی بریسمان خدا چنگ بزنید.

درهرحال کسیکه چنگ زند به دستگیره محکم الهی دراطاعت از امرش و متابعت از رسول او و اوصیاء گرامیش نماید درحقیقت برشته محکمی چنگ زده است که قطع شدنی نیست، چنانچه در جای دیگر اشاره فرمود: کسیکه از کفر روی بگرداند وبرطاغوت غلبه کند و برشیطان پیروز شود وبخدا ایمان آورد همانا: **فقداستمسك بالعروة الوثقی لاانفصام لها ....** متمسك شده است به دستاویزی استوار که گسستنی نیست.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، و **ابن شهرآشوب** در کتاب (مناقب) روایت کرده‌اند که مراد از (**عروة الوثقی**) محبت اهلبیت وقبول ولایت ایشان است بنابراین بایدگفت: **و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله.**

انتم الصراط الاقوم و شهداء دارالفناء ، وشفعاء دارالبقاء

شمائید راه راست و مستقیم . و گواهان براعمال خلق دراین دنیا وشفیعان امت در سرای آخرت .

اقـوم ـ از ماده قیام گرفته شده ، صیغه « افعـل تفضیـل » است ، بمعنـی مستقیم‌تر، نزدیکتر، و قوام بمعنی معتدل است.

فناء ـ بمعنی : نیست شدن ، نابود شدن ، وهمچنین نیستی و نابودی است « دارفناء » بمعنی خانه دنیا است .

بقاء ـ بمعنی : دوام : همیشگی، زیست ، زندگی « دار بقاء » بمعنی سرای آخرت است .

سیر سالکان الی الله در مقام هدایت !!

درفقرات قبل در دو مورد راجع بـه « **صـراط** » مطالبی گـذشت یکـی دو فقره « **و صراطـه و نـوره و برهانه** » درصفحه۲۷۷ و دیگری در فقـره **و ادلاء علـی صراطـه** » امادراینجا گفته‌میشود که‌نزدیکترین راه بسوی ایمان بحقتعالی راه مستقیم ائمه هدی علیهم السلام است ، همچنانکه دراین بخش از زیارت این معنا بروجه مؤکدی تأیید شده و حتی دربعضی‌ازنسخ جمله‌ای برفقره اول اضافه شده است که عرض می کند: **انتـم السبیـل الاعظم و الصراط الاقوم** ولی‌دربیشترازنسخه‌های زیارت‌همان «**انتم‌الصراط الاقوم**» آمده است .

دراینصورت چون معنی سبیل و صراط و طرق همه مقارن و مترادف است معنا درحقیقت بیك جهت برمی گردد ، براین اشاره که زائرعرض می کند ، شما

طریق بزرگتری ازراه هدایت هستید، طریقی راستر وروشنتر ونزدیکتر، همان طریقی که سالکان الی الله درآن مسیرقرار دارند.

قرآن مجید این معنا را غیر مستقیم تأیید می فرماید: س ۵ ی ۱۶ **قد جاءکم من‌الله نورو کتاب مبین، یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل‌السلام ویخرجهم من الظلمات الی‌النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم.**

اشاره براینکه آمد برای شما نوری و کتابی‌آشکار که راه مینماید خدا به آن نور (نور رسول «ص» وامیرالمؤمنین «ع» کسانیرا که پیروی ازخشنودی او کنند براه سلامتی و بیرون کند آنها را از تاریکیها بروشنائی بفرمان خود و هدایت کند ایشانرا براه راست.

و در رابطه با فقره مورد شرح شاید اشاره براین باشد: که خدایتعالی از برکت قرآن و شرافت وجود رسول و ائمهٔ هدی علیهم السلام کسانیرا که از خشنودی او پیروی کنند از تاریکیهای کفربفرمان خود بسوی نور و روشنائی توحید راهنمائی کرده و آنها را براه راست که اسلام است هدایت می کند.

در ذیل آیه شریفه؛ **علی بن ابراهیم** درتفسیر خود گفته است که مراد ازنور: امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند.

و همچنین در **کافی** در رابطه با همین آیه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مراد از نور پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهماالسلام می‌باشد.

اعمال هر امت برامام زمان خود عرضه می‌شود!

آنچه در نظام آفرینش جزء برنامه الهی می‌باشد انتصاب مأمورانی درمیان خلق درهردوران برای‌نظارت درامورآنها دراین‌جهان و گواهی دادن به اعمال ورفتار آنان ازخوب وبد درجهان رستاخیزاست.

بطوریکه قبلا درشرح فقره (**و شهداء علی خلقه**) درصفحه ۳۵۱ مطالبی

گذشت انبیاءِ عظام و ائمه هدی علیهم‌السلام هریك بمقتضای مقام نبوت و ولایت شاهد اعمال امتهای دوران خود بوده که گواهی آنان هم در دنیا معتبر و هم در سرای آخرت در امر حساب و کتاب و شفاعت ، بسیار مؤثر می باشد ، البته گواهان دیگری ازملائکه و اعضاءِ و جوارح وغیره مأموریتهائی در دنیا دارند که دردارآخرت به‌آن شهادت خواهند داد . ولی‌شهادت رهبران دین بخصوص درامرشفاعت اثرخاصی خواهد داشت ، ازآنجهت کـه آنها در دنیا بر اعمال امت ناظر بوده و آگاهند بر آنکه تا چه حد هر فردی استحقاق شفاعت دارد ، چون امر شفاعت موکول به اذن خدایتعالی و رضایت او می‌باشد ، و ایـن موضوع بر آنان روشن است که چه کسانی می‌توانند مورد شفاعت قرار گیرند .

درشرح این فقره از زیارت که عرض‌می کند : **وشفعاء دارالبقاء** درمورد شفاعت بعداًدرشرح: **اللهم انی لـو وجدت شفعاء اقرب الیك ....** بحث بیشتری خواهیم داشت ودراینجااین‌نکته تذکرداده می‌شود که : آگاهی انبیاءِ و اوصیاءِ علیهم‌السلام به اعمال بندگان در دنیا ارتباط کلی به‌امرشفاعت درتشکیلات دار آخرت داشته و گذشته ازبحث درآیات مربوطه قرآنی همین فقره مورد شرح این معنا را روشن می‌نماید کـه عرض می کند : **و شهـداء دار الفناء و شفعاء دارالبقاء** و قبلا درتفسیر آیه شریفه : س ۴ ی ۴۱ **فکیف اذا جئنا مـن کـل امة بشهید .....** و آیه دیگر : **و کذلك جعلناکم امـة و سطاً لتکونوا شهداء علی الناس ...** ، مطالبی بتفصیل ازنظرتفاسیر گذشت که دانسته شد ازبرای هر گروهی ازامتها گواهانی درمیان خودشان ازپیغمبران است که‌آنان دردنیاناظر اعمال اقوام خود بوده و در رستاخیزاقامه شهادت خواهند کرد وبر کفرو ایمان یا هر کاربد و نیکی که بجای آوردند امتها را مطلع سازند .

و این از مقام کامل عدالت است کـه گواهانی عـادل و معصوم همچنان پیغمبران واولیاءِ براعمال خلق گواهی‌دهند .

اما احتمال دیگری در معنای وسیع این فقره از زیارت که عرض میکند (**و شهداء دارالفناء**) وجود دارد : وآن اینکه می‌توان معنا را حمل بر شهادت و کشته شدن آن بزرگواران در راه خدا کرد ازآن جهت که آنان به این مقام رفیع هم نائل شدند . لذا درترجمه اشاره براین می‌شود : شمائید ای آقایان که بمقام بس والای شهادت رسیدید ، آری شما شهیدان دنیا برای این فضیلت خاص درمرتبه تقرب به امرپروردگار شفیعان امت درسرای جاوید هستید .



والرحمة الموصولة

وشمائید آن رحمت پیوسته با هم .

موصول ـ بمعنی : وصل شده وپیوند شده .

پیوستگی رحمت در خاندان عصمت !

درشرح فقره « **ومعدن الرحمة** » در صفحه ۴۳ پس‌از آنکه درمورد رحمت الهی‌مطالبی گذشت این‌معنا تصریح گردید که‌ارسال رسول‌ازطرف مقام پروردگاری یکی‌از مراتب رحمت است ، بخصوص که دربارهٔ رسول اکرم فرمود : **وما ارسلناك الا رحمة للعالمین**، یعنی نفرستادیم تورا ای محمد مگر درحالیکه محض رحمت باشی برای جهانیان .

البته همانطور که اوراق این کتاب شاهد این‌معنا است که پیوستگی‌مقام نبوت و مرتبه ولایت بقدری نزدیك است که از هم تفکیك شدنی نیست و بنابر مطالبی که گذشت هیچگاه زمین‌از حجت خدا خالی‌نخواهد ماند، لذا خدابتعالی

وسعت رحمت محمدیه را تا انقراض این عالم پیوسته گردانیده و بعد از پیغمبر خاتم افاضه رحمت خود را بر خلق عالم بوسیله اوصیاء وخلفاء گرامی آنحضرت برقرار کرده ومادام که این جهان باقی است این اتصال برقرار خواهد بود .

هم اکنون تمام نعم الهی که پیوست با رحمت است بوسیله وجود مقدس حضرت بقیةالله فی ارضه بجهانیان عرضه میشود وبواسطه آن بزرگوار است که سلب نعمت و رحمت از عالمیان نمی گردد ، و شاید مصداق فقره مورد شرح « **والرحمة الموصولة** » درهمین معنا باشد ، بلکه به اعتبار دیگر رحمت این جهان با جهان آخرت پیوستگی داشته ، وحتی‌می‌توان گفت : که رحمت خدای تعالی‌در دار آخرت هم‌بوسیله امر شفاعت ازطرف‌آن بزرگواران وسعت بیشتری خواهد پذیرفت ، همچنان بنابرروایتی که در بعضی ازتفاسیر آمده است ، اگر رحمت خدایتعالی را دراین جهان به عدد صد فرض کنیم یك قسمت آن دردنیا ونود ونه قسمت دیگر در دار آخرت شامل بندگان خواهد گردید .



و الایة المخزونة

وشمائید آیت ونشانه مستور در گنجینه علم ازلی !

مخزون ـ بمعنی : درخزانه نهاده شده وذخیره کرده شده است .

خدایتعالی آیت خود را هم ذخیره کرده است .

درمعنی آیه وآیات در شرح فقره « **وآیات الله لدیکم** » در صفحه ۴۵۱ مطالبی بتفصیل از نظر قرآن مجید گذشت که بامراجعه به آن بحث روشن‌می‌شود که

ائمه هدی علیهم‌السلام خزانه‌داران تمام مراتب آیات الهی بوده وتمام علائم ونشانه‌های مقام ولایت ازنظر علـوم و فضائل وتمام کمالات و همه دانش قرآنـی نزد آنان انباشته شـده است ، ویا به اعتبار دیگر خدایتعالی آن بزرگواران را برای هر دوران علائم و نشانه‌هائی بر آثار و آیات خود قرارداده است ، در حالیکه آنان خود یکی از مراتب آیات الهـی هستند همچنانکه ، **در اصول کافی** ، در ذیل آیه شریفه: « **وما تغنی الایات والنذر عن قوم لایؤمنون** » ازامام صادق(ع) روایت کرده است که فرمود : « آیات » ائمه‌اند و« نذر » پیمبرانند ـ وهمچنین امام باقر علیه‌السلام درتفسیرقول خدایتعالی که فرمود : **کذبوا بآیاتنا کلها** فرمود : مقصود ازآیات اوصیاء است .

ونیز در کتاب عترت درقرآن **از تفسیرقمی و ینابیع المودة** نقل کرده است که امام صادق علیه‌السلام درذیل آیه شریفه : «**یوم یأتی بعض آیات ربك...**» فرمود : آیات ائمه هستند و بعض آیات قائم آل‌محمد (ص) مهدی موعود است.

بنابراین با توجه به بحث کلی در بارهٔ آیات الهی که قبـلا درشرح فقره « **وآیات الله لدیکم** » گذشت، می‌توان گفت: اکرم آیات الهی‌در جمیع‌عوالم، حقیقت آیت محمدیه است که اوخود نفس کل وفرزندان اوائمه معصومین علیهم‌السلام همه آیات گرامی هستند که در گنجینه علم خدایتعالی مقام گرفته‌اند .

اما موضوع دیگری که مورد تذکراست، بعدازآنکه‌دانسته شد که‌آیات الهی نزد آن بزرگواران است وآنان خود آیات هستند در جمله مورد شـرح نکته مهم دیگری بکار رفتـه است که در واقع معنای آن مترادف با فقره قبـل می‌باشد ، یعنی همانطور که درجمله « **والرحمة الموصولة** » اشاره شد که ائمه معصومین علیهم‌السلام یکی پس از دیگری وسیله ایصال رحمت الهی بخلق عالم هستند دراین‌فقره هم « **والایة المخزونة** » می‌توان گفت: که هریك ازآن بزرگواران بعداز رسول اکرم درمقام خلافت ذخیره دیگری بوده ، ویا به‌اعتبار دیگر هر

یك قائم‌مقام و ولی‌عهد امام قبل‌ازخود بوده‌اند ومصداق کامل‌این‌امرهمان وجود مقدس امام ولی‌عصر است که او علیه‌السلام مخزن وذخیره نهائی‌درتمام شئون می‌باشد و از اینجهت علوم الهی و اطلاعات‌کامل آیات قرآنی ونشانه‌های توحید و تمام مراتب فضائل و کمالات نزد آن بزرگوارانباشته شده است .



والامانة المحفوظة

وشمائیدآن امانت نگهداری شده . « امانت الهی بشما سپرده شده است » .

باری سنگین‌تر از بار امانت نیست !!

درمعنای «امانت» درشرح فقره «وامناء الرحمن» درصفحه ۱۱۱ مطالبی گذشت ، اکنون در اینجا گفته می‌شود که امانت معنای وسیعی دارد که در هرمورد از نظر مادی ومعنوی بکار می‌رود همچنان از نظر اشیاء و اجناس قیمتی یا بدون ارزش که به اشخاص سپرده می‌شود برای نگاهداری و یا اسرار ومطالبی که بطورمحرمانه یاآشکاربا کسی گفته می‌شود که‌آنرا برای منظوری بکاربرد وآنرا درنزدخود نگهدارد تا موقعی‌مورد استفاده قرار گیرد، ویا علوم واطلاعات خاصی که بکسی سپرده شود که آنرا درجای مخصوص بکار برد ، که درهرحال باید شخص امانت‌دار بوظیفه خود عمل نموده وطبق تعهدی که بعهده گرفته است درحفظ آن کوشا باشد .

اما آنچه دراینجا دراین معنا مورد نظر است مسئله امانت در بارهٔ همان مقام ولایت وامامت است که به ائمه‌هدی علیهم‌السلام سپرده شده همچنانکه درتفاسیر

در ذیل آیه شریفه : **انا عرضنا الامانة علی السموات والارض ....** آورده‌اند که: همانا ماعرض کردیم امانت یعنی ولایت وامامت را (که ریاست عامه است) بر آسمانها وزمین و کوهها پس آنها ابا کردندوسر باز زدندازاینکه آنرا بردارند وازحمل آن ترسیدند ، زیرا که استعداد وقابلیت آن بار را نداشتند ، و برداشت آن بار را انسان بنابراستعداد ذاتی و جبلی خود .

تفسیر امانت بولایت وامامت در احادیث اهل بیت طیبین و طاهرین علیهم‌السلام متکررالورود است .

در تفسیر جامع ، در ذیل آیه شریفه ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : مراد از امانت ، ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ؛ و در آن تفسیر اضافه می کند : که آیه **« انا عرضنا الامانة »** کنایه است از بزرگی وعظمت شأن امانت که ولایت امیرالمؤمنین وائمه طاهرین علیهم‌السلام است .

ودراین موضوع جالب آنستکه خدایتعالی درامر امانت داری تأکید فرموده است که هر امانتی را باید به اهل و صاحبش برسانند همچنانکه می‌فرماید : س ۴ ی ۵۸ **انالله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ...**

از روایات متعددی که درذیل آیه شریفه آمده است چنان برمی آید که مقام ولایت ومراتب حکمت ودانش کلی وعلوم قرآنی که دراولین مرحله بوجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام سپرده شده باید بسلسله اوصیاء و فرزندان گرامیش یکی پس ازدیگری سپرده شود ، همچنانکه در **«کافی»** درذیل آیه شریفه ازامام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : خداوند ازاین آیه ما را قصد نموده که کتب وعلم وسلاح را امام اول رها کند و به دوم بسپارد و دوم به سوم تا برسد بحجت عصر امام دوازدهم علیه السلام .

وهمچنین، صاحب **«مجمع البیان »** آورده است که اصحاب ما شیعه‌امامیه ازحضرت صادقین علیهماالسلام درمعنی آیه اداء امانات روایت کرده‌اند : که امر

کرده است خـدایتعالی هریك ازائمه را که بسپارد امامت ومایحتـاج آنـرا به امامی که بعداز او می‌آید .

ونیز روایتی **از شواهد التنزیل** در کتاب « عترت درقرآن » در ذیل آیه شریفه: س۸ی۲۷ **یاایهاالذین آمنوا لا تخونواالله والرسول و تخونواامانا تکم،** آمده است که امام باقر علیه‌السلام فرمود : مراد خداوند از امانات آل محمد است .

بنابراین روایت ، باید توجه داشت که دراطاعت خدا و رسول وپیروی از ائمه هدی که امانات الهـی هستند نبایـد خیانت کرد واین معنا نکته دقیقی را می‌رساند و کسانیرا که غصب‌خلافت کرده و آنانکه مخالفت بمقام ولایت نمودند در زمره خائنین قرار گرفته‌اند .



و الباب المبتلی به الناس .

و بوسیله شما آزمایش می‌شوند مردم « شمائیـد آن بابیکه خلایق را آزمایش نموده‌اند به‌آن باب » یا شمائید درگاه امتحان خلق .

باب آزمایش الهی ازطریق ائمه‌هدی مفتوح است !

قبلا باید دانست که «بلاء» معانی گوناگونی دارد که از جمله ؛ انـدوه و رنج و گرفتاری ومصیبت است ، ولی‌اصل‌معنا درفقره موردشرح باتوجه به‌آیات مربوطه قرآنی بمعنی امتحان و آزمایش است که خـدایتعالی وسائل‌آزمایش گوناگونی‌برای بندگان خود فراهم کرده است تاهر کس‌نتیجه اعمال خود را دریافته وبداند خود چه کاره است ، البته این آزمایشها جنبه‌های

مختلفی دارد که هم ازشر وبدیها وهم ازخیر ونیکیها وهم ازطریق حسنات وهم از راه سیئات تمام افراد عالم مورد آزمایش قرار خواهند گرفت ، همچنان در این مورد بفهرست آیات مربوطه توجه نمائید .

س ۲ ی ۱۵۵ و **لنبلونکم بشیء من‌الخوف والجوع و نقص من‌الاموال والانفس والثمرات....** قطعاً همه شما را با اموری همچون ترس ، گرسنگی ، زیان مالی وجانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می کنیم ....

س ۷ ی ۱۶۷ **وبلوناهم بالحسنات والسیئات ....** وآزمودیم ایشانرا به نیکیها و بدیها ....

س ۲۱ ی ۳۵ **ونبلوکم بالشر والخیر فتنة ....** و می‌آزمائیم شما را به شر وخیر آزمودنی ....

س ۸ ی ۱۷ **ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا...** خدا می‌خواست مؤمنان را به این وسیله به خوبی بیازماید ....

واین نکته قابل توجه است که تمام خلق عالم از انبیاء و اوصیاء واز اهل ایمان واهل کفر همه درمعرض آزمایش الهی قرارخواهند گرفت واین بحثی مفصل است که تفسیر آن مقاله جداگانه‌ای را در برخواهد گرفت .

اما دراینجا بحث دراین‌مورد است که درفقرهٔ مورد شرح با اشاره بوجود مقدس ائمه هدی عرض میکند : (**والباب المبتلی به‌الناس**) بوسیله شما مردم آزمایش می‌شوند ، آری آن بزرگواران باب آزمایش الهی هستند ، از همان صدراول اسلام درزمان‌خود رسول اکرم این‌باب افتتاح گردید ، بسیارشنیده‌اید که درانتصاب علی علیه‌السلام بمقام خلافت همان مسلمانان چگونه درآزمایش قرار گرفتند و علی علیه‌السلام چگونه در آغاز وسیله آزمایش مردم قرار گرفت که داستان آنرا شنیده‌اید واکثرمردم ازعهده این امتحان برنیامدند وخود را براه خطا انداختند !

اکنـون برای اینکه ریشه قرآنی این‌امرهم روشن شـود ازنظر اختصار تنها اشاره به موردی می‌شود که در ذیل قسمتی از آیه شریفه آمـده است که می‌فرماید : س۱۶ ی۹۲ .... **انما یبلوکم‌الله به** .... که تفسیرتمام‌آیه طولانی است ولی در رابطه با این معنا **در تفسیر لاهیجی** ، به اسناد خود حدیثی آورده است براینکه ضمیر «به» درآیه راجع بحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ، یعنی **حق سبحانه و تعالی می‌آزماید شما را به علی‌بن ابیطالب** درامر کردن رسول خود که ولایت امیرالمؤمنین رابشما برساند که تاظاهرشود کدامین ازشمابقبول آن به سعادت دنیا و آخرت خواهید رسید .

البتـه تمام ائمه هدی علیهم‌السلام وسیله آزمایش برای خلق بوده‌اند ، یك نگاه اجمالی بتاریخ زنـدگانی آن بزرگواران کافیست ، اگرتنهـا به داستان کربلا توجهی کرده باشید این معنا بخوبی برشما روشن‌خواهد شد، چگونه امام حسین علیه‌السلام درآن واقعه تاریخی باب‌آزمایش برای مردم زمان خود بوده ، بلکه باب‌آزمایش الهی‌برای مردم جهان که درهردوران درمقابل ستم قرارگرفته‌اند تا زمان ظهـور فرزندش می‌باشد ، دیدید چگونه حجت را به اهل کفر و طغیان تمام کرد، چگونه تمام افراد و گروهها را درآن قیام شرافتمندانه‌آزمایش نمود وشنیدید تنها کسانیکه ازعهده‌آزمایش برآمدند همان عده قلیل بودند ....

چقدرمصداق این‌جمله « **والباب المبتلی به‌الناس** » درباره‌آن بزرگوار صادق است که هم درزمان خود وسیله‌آزمایش مردم بوده وهم‌آزمایش اودرهر دوران ادامه دارد ، شایدسراینکه درجمله موردشرح‌آزمایش را به کلمه(ناس) عمومیت داده است از همین جهت باشد که این معنا شامل تمام مردم هر دوران خواهدبود، وقابل‌توجه آنستکه‌امام زمان عجل‌الله‌فرجه هم‌وسیله‌آزمایش‌برای تمام افراد عالم است ، همچنانکه روزی در رسد که آن بزرگوار تمـام جهانیان را بسوی حق دعوت نموده وباب‌آزمایش را برروی خلق می‌گشاید .

در امر اطاعت از در ولایت داخل شوید !!

در شرح این فقره از زیارت **«والباب المبتلی به الناس»** اشاره دیگری بکاررفته است که معنا رابروجه دیگرمی‌رساند ، و آن اینکه گفته شود : باب آزمایش بوسیله ائمه‌هدی باب متابعت ازایشان است که هر کس از در ولایت برای اطاعت ازامرخدا ورسول داخل شود از عهده امتحان بخوبی برآمده ونتیجه عالی گرفته است ، هر کس از آن دری داخل شود که بوسیله وجود مقدس ائمه هدی از آن در راه مستقیمی بسوی قرب حقتعالی گشوده شده بلاشك درآزمایش الهی بخوبی موفق شده است یعنی شرط قبولی امتحانات در مقام ایمان تبعیت از مقام ولایت و اطاعت از امر آن بزرگواران است ، بدون متابعت ازآنان و بدون دخول از باب طاعت ایشان نتیجه نهائی درآزمایش الهی صفراست ،آنانند که یکی از ابواب مهمه معارف الهیه وممتحن برنامه دین و شریعت او سبحانه و تعالی هستند ، هر کس از آنان متابعت کند دریچه علم و کمال بروی او باز گشته وبمقام شامخ ایمان رسیده است ، در روایت آمده است که رسول اکرم به علی علیه‌السلام فرمود : مثل تودر امت من مثل باب «حطه» است دربنی اسرائیل ، که آنانکه ازآن در داخل شدند بنحویکه به‌آن مأمور شده بودند نجات یافتند، ودر روایت دیگرازامام باقر علیه‌السلام است که فرمود : **« نحن باب حطتکم »** ودر **« احتجاج »** از امیرالمؤمنین (ع) براین اشاره آمده است که ما آن خانه‌هائی هستیم که گشاده می‌شود ازآن خانه درهای حدیث .

بنابراین هر کس از « در » رهائی بخش آن بزرگواران وارد شود در امتحانات نهائی پذیرفته شده است ، چون ایشانند درهای معرفت که گشاده شده است بسوی تقرب به نزد حقتعالی ، همچنانکه درآیه شریفه می‌خوانید : س ۲ ی ۱۸۹ **وأتوا البیوت من ابوابها....** که می‌فرماید بیائید درخانه‌ها ازدرهای آنها (یا درهرمقامی ازطریق صحیح ودروازه مخصوص آن داخل شوید) .

در ذیل آیه شریفه در بیشتر ازتفاسیر روایتی ازامام باقرازتفاسیر اهلبیت علیهم السلام نقل کرده‌اند که درمورد این آیه فرمود : ما ابواب‌خداوند وطریق وصول به او وداعیان بسوی بهشت خدا می‌باشیم .

دراین روایت اشاره براینستکه درتمام امور دینی و مذهبی هر کس باید ازطریق اصلی که راه ائمه هـدی علیهم السلام است وارد شود و برنامه‌های خود را از آنها بگیرد چون وحی درخانه آنان نازل شده و آنان پرورش یافتگان مکتب وحی الهی هستند .

بنابراین اخذ احکام دین‌وشرایع سیدالمرسلین ازاوصیاء رسول‌اکرم باید کرد زیرا ایشان ابواب مدینـه علـم پیغمبرنـد چنانچه آن بزرگوار در شأن امیرالمؤمنین که در حقیقت در شأن جمیع ائمه معصومـین علیهم السلام است فرمود : **انا مدینة العلم وعلی‌بابها....** من شهر علم هستم‌وعلی « در » آن شهر است که محدثین گفته‌اند : کسیکه اراده به علم کند باید از در آن شهر که علـی علیه السلام است داخل شود .

و این نکته قابل توجـه است که در رابطه به این معنا در زیارت امین‌الله درشأن علی(ع)آمده است : **السلام علیك یا باب‌الله واشهدانك جنب‌الله وبابه ،** حقیقت امرآنستکه نگارنده توانائی ندارد که حقیقت این معنا را تشریح نماید، چون باب‌آزمایش الهی وباب رحمت الهی وباب شهرعلم درمورد آن‌بزرگوار تاحدی معلوم گردید.

ولی « **باب‌الله** » یعنی چه ؟ این موضوع بقـدری واجد اهمیت است که قلـم قادرنیست بیانی ارائه دهد ، **(سبحان‌الله)** شاید دراین امرغلوی بمیان آید که موجب لغزش وخطا برای آنهائی باشد که‌آشنائی بمقام ولایت ندارند .

ازاینجهت تدبر وتفکر دراین معنا را بخواننده عزیزوامی گذاریم تاخود به اندازه استعداد خود از آن بهره برداری نماید .

ائمه هدی (ع) را بشناسید

وارث هر تخت و تاجی در جهان — یك ولایت عهدیش باشد میان
وارثان انبیاء در این مقام — جز ولیعهدی نباشد چون امام
هر امامی را ولیعهدش جداست — این همان فرمان که از امر خداست
جمله آنان رهبران خاص و عام — شد در این معنا مرا مطلب تمام
نزد آنان خلق عالم در حساب — پرده‌ها پس می‌رود اندر حجاب
در تمیز حق ز باطل شد یقین — که مر آنانرا بود حقی چنین
چونکه در عزم و مشیت از اله — شأن آنان هریکی باشد گواه
بر فروغ روی مه رویان چنان — نور حق تابیده گویا از نهان
رحمت پیوسته با هم از رسول — هر امانت نزدشان باشد وصول
در امانت داری آنان چنان — نه زمین را طاقت و نه آسمان
آیت حق باشد آنانرا وجود — یعنی آنان آیت حی ودود
هر چه بینی نزد آنان از خلیل — جلوه‌ای باشد ز نورش بر دلیل
امر آنان شد به امر حق عیان — امر طاعت را بود از آن نشان
هر که خواهد ره رود از راه راست — راه آنان راه بس نیکو بجاست
در صراط مستقیم و راه دوست — دامن آنان بگیری بس نکوست
چونکه آنان شافع یوم الحساب — در نجات امت از بیم عقاب
حاصل معنا بود در این کلام — یار حق باشد همان یار امام
هر که باشد با خدای خویش دوست — در محبت با امامان رو برو ست
آنکه را بر دشمنی دیدی قرین — دشمن حق باشد و دین مبین
بغض آنان هر کسی در دل نهاد — گوئیا بر بغض حق تمکین نهاد
لیك اگر گیرد توسل بر امام — خوش گرفته دامنی در اعتصام

عشق جانان هر که را دردل فتاد — صبر و آرام و قرار از دست داد
یك بیان دیگر از سر نهان — نزد آنان بندگان در امتحان
خوش بود این امتحان من را بکار — تاشوم درعشق گلرویان چو «زار»



من اتیکم فقد نجی ومن لم یأتکم فقد هلك (۱)

هر کس که بسوی شما آید همانا که نجات یافته است، و هر کس از شما روی برتافت درمعرض هلاکت است .

دریچه نجات ازطرف ائمه هدی علیهم السلام باز است !

این موضوع بخوبی روشن است که تنها خدایتعالی ناجی بندگان ازمهالك وعذابها وعقوبتها می باشد والبته نجات ازاین مراتب مقدمه آن در اختیار خود بندگان است چون قرآن مجید اشاره می فرماید : که اهل نجات کسانی هستند که ایمان داشته بلکه ایمان آنان درمرتبه تقوی باشد همچنانکه درآیه شریفه این معنا روشن می شود که می فرماید : س۴۱ ی۱۸ **ونجینا الذین آمنوا وکانوا یتقون** ونجات دادیم آنانرا که ایمان آورده وپرهیزگار بودند، وحتی خدایتعالی درمسئله رستاخیز وعبورازصراط ورهائی از دخول درآتش هم باز اشاره‌ای کرده است که نجات اهل تقوی را تأیید می فرماید : س ۱۹ ی ۷۲ **ثم ننجی الذین اتقوا ونذرالظالمین فیها جثیا** پس نجات دهیم آنانرا که تقوی گزیدند « وداخل بهشت گردانیم » درحالیکه ستمکاران در آن بزانو درآیند .

(۱) ـ دربعضی ازنسخ درمتن زیارت در دوجمله « فقد » ندارد .

حاصل آنکه تنها ناجی بندگان درهر مورد خدایتعالی است ، کمااینکه حضرت سجاد علیه السلام در آغاز دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کنـد : **ومن این لی النجاة ولا تستطاع الابك** اشاره براینـکه و از کجاست مرا رهائـی یافـتن و چگونه توانم تلاش کردن در نجات خویش چون مقدور نیست مگر به اراده و خواست تو .

اما درفقره مورد شرح اشاره بمقام توسل‌شده است واینکه عرض میکند : **من اتیکم نجی و من لم یأتکم هلك** معنا اشاره بر آنستکه : هر کس به ذیل ولایت شما تمسك جوید وبه امامت و رهبری شما اعتقاد حاصل نماید و هر کس در اوامر شما کوتاهی نکرده بوظیفه خود عمل نماید ، وهر کس دررهائی خود ازمهالك، توسل بشما جوید ، هرآینه که نجات خودرا دریافته است، وهر کس ازپیروی واطاعت شما سرباز زند خود را هلاك کرده است .

اکنون شاهد کلام درفقره موردشرح روایتی است که درذیل آیه شریفه آمده که می‌فرماید : س ۶۱ ی ۱۰ **یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم** یعنی: هان ای کسانیکه ایمان آورده‌ایدآیا میخواهید شما را برتجارتی راه نمایم که ازعذابی دردناك نجاتتان می‌دهد ؟

در تفسیر جامع ، آورده است ، که حسن بن ابی‌الحسن دیلمی درذیل‌آیه شریفه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : منم آن تجارتیکه سودمند ونجات دهنده است ازعذاب دردناك قیامت .

و بیانات دیگری با مضامـین گوناگون در رابطه با این معنا در باره ائمهٔ هدی علیهم السلام آمده است همچنان کلام جواهر آسائی که می‌فرماید : **ان‌الحسـین مصباح الهدی وسفینة النجاة** ، آری : تمام آن بزرگواران چراغ هـدایت و کشتیهای نجات و ابواب رهائی بخش از مهالك هستنـد ، و در روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود : هر کس ازما پیروی کند نجات می‌یابد و هر کس

ازما تخلف کند بهلاکت می‌رسد .

بنابراین هر کس که بسوی ائمه معصومین علیهم‌السلام روی آورد و محبت آن بزرگوارانرا در دل جایگزین نماید و اطاعت امر آنان کند بلاشك از تمام مهالك بخصوص درجهان رستاخیزرهائی‌یافته و خودرا نجات داده‌است، وآنکس که عظمت مقام ولایت ایشانرا درنیافته و کوس مخالفت برآنان زند هلاکت او حتمی الوقوع است .

الی‌الله تدعون وعلیه تدلون وبه تؤمنون وله تسلمون وبامره تعملون والی سبیله ترشدون وبقوله تحکمون .

شما مردم رابسوی خدا می‌خوانید ، وبه راه اوسبحانه وتعالی‌رهبری می‌نمائید ، و بذات اقدسش ایمان داشته و تسلیم مشیت حکیمانه او هستید ، و به دستور او عمل می کنید ، و بسوی حضرت اوجل شأنه مردم را ارشاد می‌نمائید ، و طبق گفته اوحکم و داوری می کنید .

تکرار هرجمله از زیارت ازنظر اهمیت کلام است !

قبلا اشاره‌ای شد که بعضی از فقرات این زیارت درچند مورد با مضامین گوناگون تکرار شده است ، و این ازنظر اهمیت معنا درسطوح ومراتب مختلفه است که زائر باید توجه کلی به منزلت واهمیت مقام ولایت معطوف دارد ، همچنان در این سلسله ازفقرات مورد شرح در فقره : « **الی‌الله تدعون** » اگر به شرح مطالب قبل در رابطه با این معنا مراجعه شود موضوع

دعوت ائمه هدی علیهم‌السلام ازمردم بسوی حقتعالی روشن‌خواهد شد که جائی عرض کرد : **«السلام علی الدعاة الی‌الله»** وجای دیگر: **«السلام علی الائمة الدعاة»** وهمچنین دربخش دیگر : **« و دعوتم الی سبیله بالحکمة والموعظة الحسنة »** که شرح آنها درصفحات قبل گذشت و دراینجا دیگر احتیاج به تکرار نیست .

ونیز درفقرهٔ مورد شرح **« وعلیه تدلون »** که آن بزرگواران راهنما و دلیل خلق از هر جهت بسوی حقتعالی هستند و در فقرات : **« والا دلاء علی مرضات الله »** و **« وادلاء علی صراطه»** مطالبی در رابطه باهمین معنا گذشت .

وهمچنین دراین کلام : **«وبه تؤمنون وله تسلمون»** دربارهٔ ایمان و مقام تسلیم آن بزرگواران در فقرات **«وابواب الایمان »** و**« وسلمتم له القضاء »** این دومورد تشریح گردید .

و باز در این سلسله از کلام مورد شرح : **«وبامره تعملون والی سبیله ترشدون »** در فقرات : **« والمستقرین فی امرالله »** و **«والمظهرین لامرالله ونهیه »** و **«وامره الیکم »** و**«وهم بامره یعملون »** و **«واشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون »** در رابطه به این معانی موضوع بتفصیل تصریح و مطالب تشریح گردید .

گفتار خدایتعالی درقضاوت وداوریها چیست ؟

درجمله‌اخیرازبیان موردشرح که عرض میکند: **« وبقوله تحکمون»** باآنکه قبلا درشرح فقرهٔ **«ونشرتم شرایع احکامه »** در صفحهٔ ۴۱۷ مطالبی بروجه دیگر گذشت . ولی در اینجا باید دانست که قول خدایتعالی در داوری میان مردم چیست ؟

قرآن مجید در رابطه با این معنا صراحتاً می‌فرماید : س ۴ ی ۵۸ **« واذا حکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل »** یعنی هنگامیکه میان مردم

داوری می کنید از روی عدالت حکم کنید .

و از آنطرف خدایتعالی برسول اکرم دستور می‌دهد که : س ۵ ی ۴۸ **«فاحکم بینهم بما انزل الله »** اشاره براینکه طبق احکامی که خدا نازل کرده درمیان مردم حکم کن ، ودرجای دیگر درهمین سوره می‌فرماید : **وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط** .... اگر حکم کردی پس حکم کن میانشان بعدل .

البته بیشترازمواردی که خدایتعالی خطاب به انبیاء عظام دستوری صادر می‌فرماید جنبه عمومی‌هم دارد همچنان دررابطه با این‌معنا درجائی درداستان داود علیه‌السلام می‌فرماید: س۳۸ی۲۶ **«فاحکم بین‌الناس بالحق‌ولا تتبع الهوی ...»** پس حکم کن میان مردم بحق واز هوای نفس پیروی مکن .

ازاین بیانات معلوم می‌شود که قول خدایتعالی دربارهٔ قضاوت و داوری چیست که درفقره مورد شرح آمده است **«وبقوله تحکمون»** یعنی این بخوبی روشن است که ائمه هدی علیهم‌السلام باپیروی ازتمام انبیاء بخصوص پیروی از رسول اکرم با توجه به اوامر و دستور الهی وآنچه ازطرف پروردگار عالم نازل شده است آن بزرگواران درمیان‌مردم بحق‌وراستی‌وعدل داوری کرده بلکه‌بمصداق **« فاحکم بینهم بما انزل‌الله »** احکام خدا را صادر و اجرا می کردند .

البته دراین معنا یك هشداری بزرگ برای تمام‌کارگردانان‌حکومتهای اسلامی‌درتمام ممالك‌جهان است که باید طبق دستورالهی واحکام وقوانین‌قرآنی که برسول اکرم نازل شده است احکام خود را صادر و داوریهای خود را اجرا نمایند وهیچگاه برخلاف آنچه نازل شده است دستوری صادر ننمایند و بدعتی در دین نگذارند چون خدایتعالی در تأیید مؤکد این امر در سه مورد در قرآن مجید می‌فرماید : **و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون ـ هم‌القاسقون ـ هم‌الکافرون .**

اکنون برای اینکه ازاصل موضوع دورنشویم درتأیید این معنا که تمام

داوریهای ائمه هدی علیهم‌السلام طبق دستور واحکام الهی وآنچه برسول اکرم نازل شده است می‌باشد روایتی که در ذیل یکی از آیات مربوطه آمده است متذکر می‌شویم .

در اصول کافی : از ابیعبدالله (ع) روایت کرده که فرمود : **«لا والله ما فوض‌الله الی احد من خلقه الا الی رسول‌الله والی الائمة علیهم‌السلام ،** سپس این آیه را تلاوت فرمود: **انا انزلنا الیك الکتاب بالحق لتحکم بین‌الناس بما اریك‌الله .** وبعد از آن فرمود : **وهی جاریة فی‌الاوصیاء علیهم‌السلام .**

بنابراین **در تفسیر لاهیجی ،** آیه‌شریفه راچنین‌معنا کرده است: بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو وبسوی اوصیاء تو قرآنرا بحق و راستی تا حکم کنی تو وحکم کنند اوصیاء تو میان مردم به آنچه نموده است و دانا گردانیده است بوحی خدایتعالی تو را به‌آن وتو دانا گردانیده‌ای اوصیاء خود یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام را .

از اینجهت معنای فقره مورد شرح **« وبقوله تحکمون »** تا حدی روشن گردید وازاینکه ائمه هدی علیهم‌السلام غیراز احکام الهی وآنچه برسول‌اکرم نازل شده هیچگاه از خود حکمی صادر نکرده ونمی کنند موضوع کاملا معلوم گردید ، و همچنین این امر مسلم گردید که قضاة اسلامی در هر دوران باید احکامی که خلاف ما انزل‌الله باشد صادر ننمایند .

✿ ✿ ✿

این نکته بدان که حکم‌حق در گفتار — باشد همه عدل و داد ، نزد ابرار
هنگام ظهور آن امام موعود — جز حکم ، بقول حق نیاید بر کار

یك مطلب دیگری بود از اسرار — که منتظران همه به عشق دیدار
دارند امید که سراسر بجهان — جاری شود احکام ، به حکم دادار

سعد من والاکم و هلك من عاداکم و خاب من جحدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسك بکم و امن من لجا الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم.

هر کس بولایت و دوستی شما گروید به سعادت رسید ، وهر کس بشما دشمنی و خصومت ورزید هلاك گردید ، و هر کس منکر مقام امامت و خلافت شما شد زیانکار وناامید گردید ، و آنکس که ازشما جدا گشته وروی بر مفارقت گذاشت گمراه شده و در وادی خذلان فرورفت ، و کسیکه چنگ به دامان متابعت شما زد فایزورستگار گردید ، وایمن وآسوده شد کسیکه بشما پناه‌آورد ، وهر کس مقام ولایت شما را گواهی کرد و به خلافت شما ایمان آورد و تصدیق به رهبری شما نمود، درعقاید خود سلامتی‌یافت وازشرشیطان سالم‌جست و کسیکه دست به دامان طاعت شما زد واوامر شما را پیروی کرد هدایت یافته (واز راه مستقیم بمقصد رسیده است) .

سعادت و نیکبختی چیست ؟

سعد و سعادت ـ بمعنی نیکبختی و خوشبختی ـ خلاف شقاوت که بمعنی بدبختی است .

درشرح فقره اول از سلسله مورد شرح نکته جالبی بکار رفته که دربعضی ازنسخ ازجمله « **زادالمعاد** » برای تأکید موضوع جمله را به قسم‌جلاله پیوست داده است عرض‌میکند : «**سعدوالله من والاکم**» حقیقتاً چقدر این معنا تکان دهنده است ، اشاره براینکه : بخدا قسم نیکبخت شدآنکه دوست داشت شما را « بخدا قسم آنکه بولایت شما گروید بسعادت رسید » وبخدا قسم آنکه دشمنی کرد با شما واز راه ستیز وانکار برخواست هلاك شد .

اگر متن زیارت چنین باشد گویا این سلسله ازفقرات مورد شرح تمام

عطف بهمین سوگند است که بسیار زائر را بعظمت مقام ولایت آشنا می‌سازد.

اکنون باید این‌توجه را حاصل کرد که درشرح این فقره از زیارت قبلا دردومورد مطالبی گذشت یکی درعبارت **«من اتیکم نجی ومن‌لم یأتکم هلك»** و دیگری درفقره **من والاکم فقد والی‌الله ومن عاداکم فقد عادالله.**

ولی دراینجا با این سوگندی که برای تأکید این‌موضوع درفقرهٔ مورد شرح بکار رفتـه معلوم می‌دارد که برای آدمی دوحالت بیشتر وجود ندارد؛ یا آنکه سعید ونیکبخت است ویا شقی وبدبخت.

واین معنا درقرآن مجید در خلال داستانی از رستاخیز تصریح شده است وجالب اینکه طبق روایتی هم بافقـرهٔ مورد شرح بی‌ارتباط نیست! همچنانکه می‌فرماید: س۱۱ ی۱۰۸ **یوم یأت لاتکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید، فاما الذین شقوا ففی‌النار .... واما الـذین سعدوا ففی‌الجنة ....**

این آیات تفسیری بتفصیل دارد که ازوظیفه این کتاب خارج است ولی‌همینقدر اشاره بترجمه آنها شده و روایتی که در ذیل آن‌آمده است متذکر می‌شویم.

روز قیامت که فرا رسد هیچکس جز به اذن خدایتعالی سخن نمی گوید گروهی ازآنان شقاوتمندند که درآتش‌تامادام که اراده خدا تعلق گیردساکن هستند و گروه دیگرسعادتمندند که‌در بهشت جاودان مستقرومتنعم به‌نعمت‌های الهی بوده واین موهبت ازآنان قطع نخواهد شد.

در تفسیر عیاشی: ازحضرت صـادق علیه‌السلام روایت کرده که مراد از «نار» درآیه ولایت شیطان الانس است ازاعداءِ آل محمد(ص) ومراد از«جنت» اتصاف بولایت آل محمد است وبنابراین معنی آیه این است که اهل شقاوت درولایت اعداءِ آل محمدند، و اهل سعادت در ولایت آل محمدند و این دو فرقه جاوید دراین دوحال باشند مگر آنکه حقتعالی ازفرقه اولی‌خواهد که بسعادت ولایت اهل‌بیت اتصاف یابند.

والبته گروه دوم که دوستی ومحبت اهلبیت را گزیده‌اند و بولایت ایشان سرسپرده‌اند مشمول موهبتی هستند که انقطاع پذیر نیست .

حاصل آنکه سعید آنکسی است که بکار نیك در راه فرمانبرداری واطاعت ازخدا ورسول وائمه معصومین علیهم السلام خوشبخت گردیده و شقی آنکسی است که مخالفت امر آنان نماید .

انکار مقام ولایت موجب حرمان و نومیدی است !

وخاب من جحد کم ـ خائب ، بمعنی نا امید و مأیوس وبی‌بهره است ، وجحد بمعنی انکار کردن است . دراین فقره اشاره برآنستکه : هر کس مقام رهبری و ولایت وامامت شما را انکار کند امید اوازاتصال برحمت واسعه الهی قطع شده ، یعنی نا امید و مأیوس است ازآنکه در زمره نیکبختان و رستگاران قرار گیرد ، وبه اعتبار دیگر ، بی‌بهره گردد ونومید شود ازآنکه با نیکان وسعادتمندان محشور گردد .

بنابراین چقدرباخود ظلم وستم روا داشته‌است که‌خود را ازمراتب رحمت الهی دور کرده و بمرتبه حرمان انداخته است که فرمود : س ۲۰ ی ۱۱۱ **وقد خاب من حمل ظلما ....** گویا ستمی ازاین بالاتر نیست که کسی آیات الهی را تکذیب وانکار کند ، مگر نه در بحثهای گذشته متذکر شدیم که انبیاء وائمه‌هدی علیهم السلام همه ازمراتب آیات الهی هستند وچه خوب خدایتعالی دررابطه با این معنا فرمود : س ۲۹ ی ۴۹ **ومایجحد بآیاتنا الا الظالمون** که انکار نمی‌ورزند به‌آیات ما مگرستمکاران ، اشاره براینکه منکر نگردند به‌آیات ما که قرآن ناطق وصامت است مگرستم کنندگان برنفس خود ودرجای دیگراز نظراهمیت معنا درهمین رابطه خدایتعالی می‌فرماید : س ۲۹ ی ۴۷ **و ما یجحد بآیاتنا الاالکافرون** و انکار نمیورزند به‌آیات ما مگر کافران ، چقدر موضوع

مورد اهمیت است که به منکرین مقام ولایت اطلاق کفر شده است همچنانکه بعداً درمتن همین زیارت بیاید که **«ومن جحدکم کافر»** .

کسیکه از امام فاصله بگیرد گمراه است !

و ضل من فارقکم ، ضلال وضلالت ـ بمعنی انحراف از حق است وهمچنین بمعنی گم شدن و گم کردن راه آمده است و **«فرق»** بمعنی جدا کردن و جدائی است . درمعنای این جمله از زیارت اشاره براین شده است که : هر کس که ازشما دوری کند واز اوامر واطاعت شما سرباز زند و روابط دوستی ومحبت والفت باشما را قطع نماید ، وهر کس که ازشما مفارقت گزیند ، و به اعتباردیگر کسی که حق شما را ازباطل جدا نکند، بلاشك بوادی ضلالت افتاده وخود را به انحراف کشانیده است ، چقدراین آیه شریفه درباره چنین گمراهانی مصداق دارد که فرمود : **فقد ضل ضلالا بعیداً** همانا گمراه شده گمراهی که در کمال دوری واصلا بطریق حق راه نبرده است ، چه گمراهی بالاتر ازاین که کسی با امام و پیشوای خود بیگانه باشد و او را نشناخته از او جدائی گزیند ، چقدر سر در گم است آنکه راه ارتباط با خدا را درنیافته باشد ، نداند که امام واسطه میان خلق وخدا است ، نداند که امام در هر دوران رهبر خلق وحجت خدا درروی زمین است، چه خوب خود امام علیه السلام دراین جمله از زیارت سوگند یاد کرده است اشاره براینکه بخدا قسم هر کس ازمقام ولایت جدائی گزیند و هر کس ارتباط خود را بمقام رهبری قطع نماید در وادی ضلالت سردر گم و سر گردان است .

و این از آنجهت است که تنها راهنما و هادی خلق بسوی ایمان و نجات دهنده ازمهالك کفر وعصیان امام و ولی برحق خدا است .

برای رسیدن به مرتبه رستگاری چه باید کرد؟

وفاز من تمسك بكم ـ فوز، بمعنی پیروزی یافتن رستگارشدن ورستگاری است ـ وتمسك ، بمعنی چنگ در زدن ودست انداختن بچیزی ومتوسل شدن است .

چه تذکر نیکوئی امام علیه السلام برای ایصال بمقام نجات و رستگاری داده است که اشاره می‌فرماید : وهر کس چنگ به دامان ولایت شما زدوخودرا بریسمان محکم‌متابعت ازشمامتصل گردانید، وآنکس که بمقام رفیع شما متوسل شد و در اطاعت امر خدا و رسول از شما پیروی کرد بلاشك به این موهبت رسیده است که : **فقد فاز فوزاً عظیماً** ، همانا که رستگار شده و به پیروزی عظیم دست یافته است .

درتفسیر این قسمت ازآیه شریفه با اشاره بروایتی چنین گفته‌اند : کسیکه اطاعت کند خدایتعالی‌ورسول اورا درقبول ولایت وخلافت امیرالمؤمنین وباقی ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین بتحقیق فائز شده و برمراد خود دست یافته است .

درتمسك به‌آل اطهار در مقام فوز و رستگاری در **امالی صدوق** در ذیل آیه شریفه که می‌فرماید : س ۳ ی ۱۸۵ .... **فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز** ... هر کس دور کرده شود از آتش دوزخ و درآورده شود در بهشت همانا که رستگاری یافته است ، این‌حدیث را از بیان قول‌حقتعالی برسول اکرم نقل کرده است که فرمود : قسم بقدرت وبزرگی‌خود که دوست نمی‌دارد بنده‌ای ازبندگان من‌مرتضی‌علی را مگرآنکه دورگردانم اورا ازآتش دوزخ وداخل گردانم او را دربهشت ودشمن ندارد او را بنده‌ای از بندگان من و رو نتابد از قبول ولایت او مگر آنکه دشمن دارم او را و داخل گردانم او را در آتش دوزخ ....

پس اینست معنی فوز ورستگاری که در فقره مورد شرح عرض میکند :

« **وفازمن تمسك بكم** » و رستگار شد هر آنکس که بدوستی شما گرائید .

سنگرگاهی ایمن از خطرات ودشواریها

وامن من لجا الیکم ـ التجاء بمعنی پناه بردن وپناهنده شدن است .

باآنکه پناهگاهی غیراز درگاه احدیت وجود ندارد ، هر کس درهرموقعیت که مواجه برهرامری ازخطرات ومصائب وآلام است باید بدرگاه اوسبحانه وتعالی روی‌آورد، هر کس بخواهد ازهرسختی ودشواری رهائی یابد باید بسوی لطف وعنایت او پناهنده شود ، هر کس باهراندوه ومحنتی دست بگریبان شود باید بسوی حضرتش توجه نماید ، هر کس که بخواهد ازشر هردشمنی بخصوص شیطان محفوظ و ایمن بماند باید بمقام پروردگاریش پناهنده شود ، همچنانکه خود فرمود : س ۹ ی ۱۱۸ **.... وظنوا ان لاملجأ من الله الا الیه ...** یعنی‌دانسته شدبرآنان که پناهگاهی جزبسوی خدا نیست .

آری چنین است : مگر نشنیده‌اید که امام سجاد علیه‌السلام در سخنان خود عرض کرد : **والی من‌التجیء ان لم تنفس کربتی** یعنی خدایا بسوی چه کسی پناهنده شوم وبکجا روی آورم اگر توغم واندوه مرا برطرف نسازی .

ودراین‌معناآن بزرگوارچه‌خوب جوابی‌بخود داده است، وعرض میکند: **و لجائی الی الایمان بتوحیدك** یعنی و پناهندگیم به ایمان بیکتا پرستی تو است ، چقدراین تعلیمات درسطحی‌عالی است ، یعنی اشاره می‌فرماید ؛ ای مردم بدانید : که پناه‌بردن واعتقاد بوحدانیت خدا ، اطاعت ازامر او ورسول واوصیاء گرامیش می‌باشد :

و ازهمین جهت است که آن بزرگواران واسطه پناهندگی خلق بسوی اوهستند ، کسیکه به ظل مرحمت ایشان پناه برد ، و کسیکه در مقام توسل از

آنان استمداد طلبد ازآلام ومصائب ایمن است و کسیکه درسنگر گاه مستحکم ایشان پناهنده شود ، ازتمام خطرات محفوظ واز مهالك نجات یافته است .

اعتقاد بمقام ولایت درحقیقت اسلام است !

وسلم من صدقکم ـ سلـم ، بمعنی سالـم ماند و سلامتی یافت ؛ می باشد .

در این جمله اشاره برآنستکه : سالم مانـد آنکه مقام ولایت شما را تصـدیق کرد ، وآنکس که اعتقاد به امر خلافت و رهبری شما آورد سلامتی خود را از تمـام خطرات و آفات ایمانـی دریافته است .

بسیار نکته مهمی درشرح این فقره از زیارت بکار رفته است که در تعبیر آن شاید بعضی از اهل خرد را بشگفت اندازد اول آنکه آنچه راکه اهل لغت در کلمات : سلم وسلام واسلام وتسلیم گفته‌اند ، معانی آنها را به اعتباری دریك جهت مقرون بهم ومترادف ذکر کرده‌اند؛ واگرچنین باشد باتوجه بسیاردقیقی ازمفهوم جمله چنین برمی آید که حقیقت اسلام و اظهار مسلمانی تصدیق کردن بمقـام شامخ ولایت ائمـه اطهـار است ، همچنانکه در آیه شریفـه س ۳ ی ۱۹ **ان الدین عندالله الاسلام** یعنی دین نزد خدا اسلام است ، درحدیثی آمده است اسلام که تکلم بکلمه شهادتین است قبل ازایمان است چه در ایمان چیزی چند معتبراست که دراسلام معتبرنیست وآن قبول ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام است .

در تفسیر جامع ، آورده است که : عیاشی از حضرت باقـر علیه‌السلام روایت کرده که در ذیل آیه شریفـه فرمـود : مراد به اسـلام امام است ، و همچنـین **ابن شهرآشوب** بسند خود از آنحضرت روایت نمود که اسلام یعنی تسلیم شدن بولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام .

اما ازطرف دیگر در شرح فقـره مورد شرح اشاره دیگری بکار رفته است

که باتوجه به این آیه شریفه موضوع را روشن می‌دارد همچنانکه می‌فرماید : س ۳۹ ی ۳۳ **والذی جاء بالصدق وصدق به اولئك هم‌المتقون** ، که **در تفسیر المیزان** ، آورده است : مراد به آمدن صدق آمدن دین حق است و مراد بتصدیق به آن ایمان آوردن به آن است و مراد به آن کسی که آنرا آورده رسولخدا است .

ودر رابطه به‌این معنا **در تفسیر جامع** ، آورده است : **طبرسی وابن شهر آشوب** ازحضرت باقروحضرت صادق وحضرت موسی‌بن جعفروحضرت رضا علیهم‌السلام روایت کرده‌اند که فرمودند : مقصود از «**جاء بالصدق**» پیغمبر اکرم «**وصدق به**» امیرالمؤمنین است .

ولی شاهد کلام دراین معنا آنستکه در (**امالی**) ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرمود آنچه پیغمبر براستی و صدق آورد ولایت ما اهل بیت پیغمبراست ، واین حدیث را ابن مغازل شافعی ومخالفین دیگرنقل کرده‌اند .

بنابراین چه خوب معنای فقرهٔ مورد شرح روشن گردید که زائر عرض می کند : « و سلم من صدقکم » اشاره براینکه سالم ماند و اسلام حقیقی آورد آنکه مقام ولایت شما را تصدیق کرد .

و این امری مسلم است که در زمان حکومت جهانی رهبر عالیقدر اسلام امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه این معنا تحقق خواهد پذیرفت ، چون آنوقت است که تمام مسلمانان جهان یعنی تمام افراد عالم که زیر پرچم واحده اسلام قرار گرفته‌اندخلافت وامامت ورهبری‌آن بزرگوار راگواهی وتصدیق‌خواهند کرد وازاینجهت همگی درامن وامان وسلامت به زندگی پرافتخار وباسعادت خود ادامه خواهند داد .

✿ ✿ ✿

وهدی من اعتصم بکم ـ وهر کس دست به دامان طاعت شما زد هدایت یافته است .

آنچه که در هدایت اثر قطعی دارد !

اعتصام ـ بمعنی چنگ زدن بچیزی ودست به دامن شدن است .

قبلا در فقره : **ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله** درصفحه ۴۶۷ مطالبی دررابطه بافقره مورد شرح گذشت .

اما دراینجا موضوعیکه قابل توجه است آنستکه باید دانست چگونه در تمسك به ائمه هدی می‌توان هدایت یافت ، شاید آیه شریفه این معنا را روشن نماید که می‌فرماید: س۳ی۱۰۱ **ومن یعتصم بالله فقد هدی الی‌صراط مستقیم** کسیکه چنگ زند بریسمان الهی همانا که براه مستقیم هدایت شده است .

وقبلا درچند مورد دربارهٔ هدایت براه مستقیم مطالبی بروجوه گوناگون گذشت‌واشاره شد که راه‌ائمه‌هدی راه مستقیم بلکه‌آنان‌خود صراط مستقیمند، ودراینجا که درآیه شریفه اشاره می‌فرماید ؛ برای نجات خـود و برای هدایت یافتن‌به صراط‌مستقیم دست به دامان لطف پروردگاری بزنید، اشاره برآنستکه برآنچه او خود سبحانه و تعالـی در امر هدایت مقرر فرموده متوسل و متمسك شویـد ، و پرواضح است و سائلی که خدایتعالی برای این امر مقرر فرموده در مرحله اول کتاب آسمانـی و رسول اکرم واوصیاء گرامی اومی‌باشند که باید در امر هدایت برآنان توسل جست وقبـلا درهمـین کتاب در ذیل آیه شریفه : **واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً** روایاتی در رابطه باهمـین معنا گذشت که دراینجا تکرارآن مورد ندارد .

گرچنگ زنـی به دامن آل کبـار — گیری به مسیـر رهنمائی توقرار
هرکس‌که هدایتش برآنان باشـد — آسوده‌بود زشردوران‌چون «زار»

من اتبعکم فالجنة مأویه ومن خالفکم فالنار مثویه ومن جحدکم کافر ومن حاربکم مشرك ومن رد علیکم فی اسفل درك من الجحیم .

هر که ازشما پیروی کرد ومتابعت امرشما نمود ، جایگاه او در بهشت است ، و هر که باشما مخالفت ورزید واز اطاعت شما سرباز زد منزلگاه او دوزخ است ، وهر کس منکر امامت و ولایت شما شدکافراست و آنکس که باشما ازسرجنگ وستیز برخاست مشرك است ، وهر کس که حکم و گفته‌های شما را رد کند و بفرمان شما عمل نکرد جایگاهش درپائین‌ترین مرتبه دوزخ است .

تبع ـ جمع تابع ، بمعنی پیروی کننده است ، **مأوی** ـ بمعنی پناهگاه و جایگاه است ، **مثوی** ـ بمعنی‌منزل وقرارگاه ومکان است ، **جحد** ـ بمعنی‌انکار کردن است ، **حرب** ـ بمعنی جنگ وکارزار است ، **اسفل** ـ بمعنی پائین تر و قعر است ، **درك** ـ بمعنی نهایت گودی وته دوزخ است .

تابعین ائمه‌هدی(ع) در بهشت ! ومخالفین آنها در دوزخند !

بعضی مطالب بقدری روشن است که هیچگونه تردیدی را باقی نمی گذارد ، آیا شنیده‌اید ؟ کسیکه ایمان بخدا داشته باشد احتمال بدهد که این اعتقاد زیانی به او می‌رساند ویا احتمال بدهد که اعتقاد به فرستادگان خدا و آنانکه اطاعتشان را واجب فرموده خسارت وضرری به اومتوجه می‌سازد ، بلاشك آنان که این اعتقادات نزدشان ثابت است اصلا یك آرامش‌خاطری دارند که گویا هیچگاه خود را درهیچ کجا تنها و بی‌یار و یاور نمی‌بینند ، ولواینکه باهر گونه ناملایمات دنیوی مواجه باشند درهرحال یك زندگانی نیکو وطیبی دارند و درآخرت هم حیاتی جاودان

و نیکوتر !!

اما کسانیکه همه چیز را هیچ می‌دانند ؛ نه خدائی نه پیغمبری نه امامی نه دین وآئینی‌نه اعتقاد به روزبازپسینی، آنان درباطن امر، دنیائی بد وناروا و آخرتی بدتر وناسازگارتر دارند .

در رابطه به این موضوع که اصل معنا دربارهٔ اطاعت ازامر خدا و رسول می‌باشد وسرانجام این امر در نتیجه گیری موکول به پیروی کردن از مقام ولایت ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین گردیده ، و بنابرآنچه که قبلا گذشت ؛ خدایتعالی اطاعت ایشانرامقرون به اطاعت امرخود دانسته وتفسیر آن دراوراق همین کتاب درآیه شریفه : **اطیعواالله واطیعواالرسول واولی الامر منکم ...** تصریح گردید، اکنون درفقره موردشرح بابیان‌دیگرعرض میکند : **من اتبعکم فالجنة مأویه ومن خالفکم فالنار مثویه** که شاهد کلام دراین دوجمله بیان این دوآیه شریفه است که جائی می‌فرماید : س۴ ی۱۳ **ومن یطع‌الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ...** ودرآیه دیگر پیرو همین آیه می‌فرماید : **ومن‌یعص‌الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالداً فیها ....** اشاره براینکه هر کس اطاعت خدا وپیامبرش را کند او را درباغهائی ازبهشت وارد می کنند که همواره‌آب از زیردرختان آن جاری است وجاودانه درآن می‌ماند ، وآنکس که نافرمانی خدا و پیامبرش کند او را درآتشی وارد می کنند که جاودانه در آن خواهد ماند .

بنابراین باعطف به‌آیه شریفه اطاعت از اولواالامر ، ازاین دوآیه نتیجه گرفته می‌شود که سرانجام‌جایگاه پیروان مقام ولایت ائمه‌هدی علیهم‌السلام دربهشتی جاودان است ومنزلگاه مخالفین آنان در دوزخی ناسازگار است .

انکار مقام ولایت مقارن با کفر و شرك است !

در این سلسله از فقرات مورد شرح می بینیم که مطالب بسیار باهم قرین ودراشاراتی که شده است گاهی شأن ائمه معصومین علیهم السلام ازنظراطاعت وپیروی از آنان نزدیك به شأن باریتعالی در مواردی خاص آمده است .

« **سبحان‌الله** » که این‌معنا بسیاردقیق است که گفته شود : « **ومن جحدکم کافر و من حاربکم مشرك** » چگونه است که اگر کسی‌مقام‌آن بزرگواران را انکار کند همچنان است که خدا را انکار کرده و کافر است ویا اگر باآنان جنگ و محاربه کند درزمره اهل شرك و کفر درمی‌آید .

ببینید اگر درفقرات قبل توجهی حاصل شده باشد درچند مورد گفته شد که ائمه هدی علیهم السلام در مقام آیات الهی بوده که شرح آن در فقره : **و الایة المخزونة** ، وهمچنین درفقره دیگر : **و آیات الله لدیکم** تصریح گردید که آن بزرگواران یکی ازمراتب آیات الهی هستند ، با توجه به‌این موضوع وارتباط آن بافقره مورد شرح « ومن جحد کم کافر » اگر به آیات مربوطه دراین باره توجه حاصل شود این معنا بخوبی روشن خواهد شد .

خدایتعالی جائی‌می‌فرماید : س۲۹ ی۴۷ **وما یجحد بآیاتنا الاالکافرون** ، یعنی انکار نمی‌ورزند به آیات ما مگر کافران .

وجالب‌اینکه **علی بن ابراهیم** درتفسیرخود درمعنی‌آیه‌چنین گفته است: انکارنمی کنند امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم السلام را مگر کافران .

ودر تفسیر لاهیجی ، در ذیل‌آیه دیگر در رابطه باهمین معنا که خدای تعالی می‌فرماید : س ۲۲ ی ۵۷ **والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا فاولئك لهم عذاب مهین** چنین‌تفسیر کرده است : آنانکه کافرشدند وتکذیب کردند آیتهای ما را یعنی ایمان نیاوردند بولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام برای آن گروه است عذابی خوار کننده .

حاصل آنکه دراین معنا که ائمه معصومین علیهم السلام آیات الهی هستند و هر کس آنانرا انکار کند کافر است در ذیل آیه شریفه : س ۴ ی ۵۶ **ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا ....** در بعضی از تفاسیر آورده اند که آیات امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم السلام هستند .

در کتاب « الشموس الطالعة » با اشاره بروایتی آورده است : که هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نیست که وعده بهشت در آن داده شده باشد مگر آنکه تابعین اهل بیت علیهم السلام در آن داخل باشند ، وهیچ آیه‌ای نیست که وعده دوزخ در آن داده شده باشد جز آنکه مخالفین آن بزرگواران در آن داخل باشند .

ولی موضوعیکه در این بحث قابل توجه است آنستکه : آیا آنانکه در شناسائی ائمه هدی اطلاع کافی ندارند و معرفت آنان بر ایشان پوشیده است و یا درامر موافقت ومخالفت آنان بی‌تفاوت وبی‌توجهند ، وضع آنان چگونه است آیا می‌توان آنان را درزمره مستضعفین محسوب کرد یعنی جزء آندسته که فاقد بینش ومعرفت درباره امام هستند : واکنون درپاسخ این معنا روایتی را که در اصول کافی آمده است متذکر می‌شویم .

امام صادق(ع) فرمود : ما هستیم که خدا اطاعت ما را فرض کرده است، بمردم روا نیست جز آنکه ما را بشناسند ، در نادانی بمقام ما معذور نیستند ، هر که ما را بشناسد مؤمن است وهر که عمداً منکر مقام ما باشد کافر است ، هر که نسبت بمابیطرف باشد نه ما را به امامت بشناسد ونه مقام ما را انکار کند گمراه است تابراه حق بر گردد ....

نگارنده گوید : مصداق این روایت درزمان حکومت جهانی امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه ظاهر خواهد گردید واز آن گذشته دراین روایت تعلیماتی داده شده است که در هر دوران مردم باید برای شناسائی امام زمان خود تلاش کرده وآگاهی حاصل نمایند .

اما درپایان‌بند مورد شرح که امام علیه‌السلام عرض میکند : **«ومن رد علیکم فی‌اسفل درك من‌الجحیم»** اشاره‌ای بکار رفته است براینکه : آنانکه اطاعت و پیروی از ائمه هدی علیهم‌السلام را نکرده و گفتار واحکام آنانرا رد کرده ویا مخالف فرمان آنان عمل می کنند ، گویا خدایتعالی این گروه را همردیف با منافقانی قرار داده که در امر سزا و کیفر جایگاه آنان در قعر آتش است ، همچنانکه می‌فرماید : س ۴ ی ۱۴۵ **ان‌المنافقین فی‌الدرك الاسفل من‌النار** یعنی منافقان درپائین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند .

واین مطلب دو موضوع مهم را روشن می‌نماید : یکی عقوبت بسیار سخت منافقین ودیگر کیفر آنانکه به احکام ائمه هدی که ازاحکام الهی است توجهی نداشته وآنرا رد می‌نمایند .

✿ ✿ ✿

سعید کیست ؟ و بدبخت کدام است

هر کسی جوید توسل بر امام — بی گمان در عافیت باشد مدام
دامنی را گر بگیرد در نجات — در رهائی باشد او را بر ثبات
از مهالك همچنان باشد به دور — چون زظلمت رهنما گردد بنور
رهنمایش‌سوی‌حق‌خواننده است — در ره ارشاد او پاینده است
گرشنیدی حکم او در هر مقام — کس نباشد اینچنین غیر از امام
اینکه بینی‌درمحبت خاص وعام — عشق هریك را گرفته بر دوام
زین‌جهت‌باشد که‌رمزش‌شدپدید — هر که‌یار گلرخان‌شد، شدسعید
من دراین معنا کنم سوگند یاد — که بود تنها همین رسم وداد
هر که بانیکو رخان گردید یار — هم سعادت یابد و هم رستگار
لیك اگر راه خصومت را گزید — درنجات خود هلاکت را خرید

بلکه گر منکرشود کس برامام — نا امید از رحمت و هم نا بکام
همچنان گمره ز راهی بس مبین — رشته کرده پاره از حبل‌المتین
مشرك وکافر بود دراین مقام — گر کسی منکرشود بر هر امام
چون نباشد از منافق او جدا — هر دو با هم قعر دوزخ همصدا
حاصل معنا در این گفتار نیك — آنکسی نیکو بود نزد ملیك
که بعشق گلرخان درسوزوساز — هر زمان با حق کند راز و نیاز
دامن آنان بگیرد ، در تماس — بر نجات خود کند بس التماس
ایمنی جوید ز هر یك در پناه — تا شود فارغ زهر جرم و گناه
هر کسی تابع بر آنان شد یقین — آخرین جایش بود خلد برین
وانکه زد فرمان آنان را کنار — عاقبت جا باشدش در قعر نار
من براین‌مطلب خدا گیرم گواه — که ندارم غیر آنان کس پناه
خوش گرفتم‌این‌وسائل رابدست — چونکه‌دیدم آنکه‌از آنان گسست
ره بسوی دوزخ و آتش گرفت — این نباشد نزد من امری شگفت
دشمنان درمحنت و در سوز نار — دوستان‌درجنت‌وراحت‌چو«زار»



اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضی وجارلکم فیما بقی

و گواهی می‌دهم که این مقام « مقام ولایت و امامت » برای شما از پیش سابقه داشته و در دوران آینده هم جاری وپا برجا خواهد بود ، اشاره براینکه : این رتبه امامت وخلافت وجلالت از قبل از خلقت عالم برای شما تثبیت شده و بعداز این هم تا دامنهٔ رستاخیز برای شما برقرار وباقی خواهد ماند . .

سابق ـ بمعنی : پیشی گیرنده وپیشین است ، **مضی** ـ ازفعل ماضی ، یعنی گذشت، **جـار** ـ بمعنی جاری ، وزنهاردهنده است، **بقی** ـ بمعنی بازماندهاست :

قبل از ایجاد عالم مقام ولایت ائمه هدی تثبیت شده است !

دراین فقره از زیارت که زائر گواهـی مقام خـلافت و امامت ائمه هدی علیهم‌السلام را از دوران گذشته کرده و این مقام را تا آینـده برای آن بزرگواران محفوظ داشته است ، موضوع بقدری دقیـق است که غیـر از خود آن بزرگواران کسی نمی‌توانـد براین معنا تفسیر نمایـد ، ولی باعرض معذرت از ساحت قدس الهی نگارنده با استناد به روایاتی که در ذیل آیات مربوطه‌قرآنی آمده است به حد توانائی خود موضوع را درچند مرحله بررسی کرده است .

مرحله اول ـ اشاره بتفسیر آیـه شریفـه « امانت » است که خـدایتعالی می‌فرماید : س ۳۳ ی ۷۲ ، **انا عرضنا الامانة علی‌السموات والارض ....** قبـلا دراین‌مورد اشاره‌ای شد که بعضی‌ازمفسرین آیه شریفه را چنین‌تفسیر کرده‌اند: همانا که ماعرض کردیم «امانت» یعنی‌ولایت وامامت را که ریاست عامه است‌بر آسمانها وزمین و کوهها ، پس آنها ابا کردند وسرباز زدنـد ازپذیرفتن آن ، و انسان آنرا پذیرفت ، و چون این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد لذا با رابطه در فقره مورد شرح سخن را کوتاه کرده و گفته می‌شود : تفسیر امانت بولایت و امامت درتفسیر اهلبیت علیهم‌السلام متکررالورود است ، وتفسیر، امانت بولایت وامامت تفسیر بفردکامل خواهـد بود ، همچنان در ذیل آیه شریفـه در تفسیر **جامع** از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمـود : مراد از **« امانت»** ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است .

پس این معنا خود دلیـل بر آنستکه پیش از این تشکیلات در عالـم آن بزرگواران سابقه امامت و ولایت را داشته واین مقام بر آنان عرضه شده است .

مرحله دوم ـ همان پیمان نخستین در عالم «ذر» است که خدا بتعالی فرمود: س ۷ ی ۱۷۲ **واذاخذ ربك من بنی آدم** .... تا آخر آیه که تفسیر آن قبلا از جهت دیگر در صفحات همین کتاب گذشت، همچنانکه خدا بتعالی روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده و فرمود: بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود و از آنها پرسید آیا من پروردگار شما نیستم آنها همگی گفتند آری **« قالوا بلی »** گواهی می‌دهیم.

با آنکه این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد ولی شاهد کلام در اینجا روایتی است که در ذیل آیه شریفه **در تفسیر جامع**، آورده است که: حضرت صادق فرمود: خداوند در عالم **« ذر »** از خلایق عهد گرفت بخدائی خود و به اینکه پیغمبر ما رسول و فرستاده از جانب اوست و نیز عهد گرفت از پیغمبران بولایت و امامت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد ﷺ پیغمبر شما نیست و علی و ائمه معصومین پیشوایان شما نیستند؟ گفتند چرا.

بنابراین مصداق فقره مورد شرح بسیار روشن است که عرض میکند: **اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضی**.... براین اشاره که امامت و ولایت آن بزرگواران از روز الست ثابت بوده و تا ابد باقی است.

مرحله سوم ـ بیاناتی است که خدا بتعالی در کتب آسمانی از جمله تورات برای بنی اسرائیل ظاهر ساخته است همچنان که قرآن مجید می‌فرماید: س ۲ ی ۶۲ **واذ اخذنا میثاقکم ورفعنا فوقکم الطور** .... این آیه شریفه تا آخر تفسیر جداگانه‌ای دارد، ولی **در تفسیر لاهیجی**، با اشاره بتفسیر اهلبیت چنین آورده است: و یاد کنید آن وقتی را که فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را به آنچه در کلام الهی است که برای موسی علیه‌السلام نازل شده است از اقرار به نبوت

محمد (ص) و اعتقاد بوصایت علـی واهل بیت او و رسانیـدن آن به اولاد خود بطناً بعد بطن .

در تفسیر جامع ، در ذیل آیه شریفـه روایتی از حضرت عسکری علیه‌السلام بتفصیل آورده که درقسمت اول می‌فرماید : ای بنی اسرائیل بیاد بیاورید زمانی که ازشما عهد وپیمان گرفتیم که به تورات عمل کنید و به آنچه ازفرمان برای اقرار به نبوت محمد(ص) وولایت علی واولادش علیهم‌السلام نازل کردیم ایمان آورده وبفرزندان خودتان و آنها به‌بعدازخودشان همینطور تاآخردنیا برسانید که آل محمد (ص) اشرف مخلوقات هستند وتسلیم امر ایشان شوید ....

بنابراین مصداق فقره مورد شرح **«اشهدان هـذا سابق لکم فیما مضی»** ازاین جهت هم در بارهٔ آن بزرگواران روشن گردید .

مرحله چهارم ـ اشاره بمقام ولایت وامامت ائمه هدی درزمانی می‌باشد که‌خدایتعالی‌حضرت ابراهیم علیه‌السلام را امام ورهبرمردم قرارداد وآن‌بزرگوار تقاضای همـین مقام امامت را برای دودمان خود کرد ، همچنانکه فرمود : س ۲ ی ۱۲۴ **قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی** که تفسیراین آیه شریفه ازجهت دیگردرفقره، **السلام علی ائمة الهدی** گذشت ودرآیه شریفه که‌خدای تعالی در رابطه باهمـین معنا فرمود : **وجعلها کلمة باقیة فی عقبه** مفسرین این معنا را چنین تصریح کرده‌اند که : وگردانید ابراهیم علیه‌السلام کلمه توحیـد را کلمه باقـی تا ابدالدهر در نسل و ذریه‌اش ، و بعضـی از مفسرین هم اشـاره کرده‌اند که (می‌تواند فاعل «جعل» خدای باشد) و در احادیث ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر این آیه چنـین وارد شده است : که گردانید خدایتعالی امامت و خلافت را کلمه دائمی درعقب ابراهیم که مراد از آن عقب آل محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین است .

ودراکمال‌الدین ، ازحضرت سجاد علیه‌السلام روایت شده که نزول آیه درمقام

امامت درعقب امام حسین علیه السلام تا روز قیامت است .

در تفسیر جامع ، در ذیل آیه شریفه : **(وجعلها کلمة باقیة ...)** از جابر جعفی روایت کرده که گفت حضور حضرت باقر علیه السلام عرض کردم ای فرزند رسولخدا بعضی ازمردم می گویند ، پروردگار امامت را درفرزندان حضرت امام حسن قرار داده ، فرمود : آنها دروغ می گویند مگر بفرموده خدایتعالی توجه ننموده‌اید که می‌فرماید : **وجعلها کلمة باقیة فی عقبه** آیا بجز فرزندان امام حسین واعقاب آنحضرت در اعقاب شخص دیگری قرارداده ؟ ای جابر پیغمبر اکرم (ص) تصریح نموده به اسامی ائمه طاهرین و فرمود شبی که بمعراج رفتم دیدم که بنور برساقه عرش اسامی ائمه نوشته شده وایشان دوازده نفر بودند ، اول آنها علی امیر المؤمنین سپس دوفرزندانش حسن وحسین پس از آن علی ومحمد و جعفر و موسی وعلی ومحمد وعلی وحسن وحجة قائم (ع) این نه‌نفر از اعقاب حسین علیه السلام هستند ، خداوند تمام آنها را بر گزیده وپاك وپاکیزه قرار داده ، سوگند بخدا هر کس غیرازما ائمه را امام و پیشوای خود بداند پروردگار او را باشیاطین وجنودش محشور بگرداند ....

اکنون با ارتباط به این روایت وهمچنین در رابطه با فقره مورد شرح اشاره‌ای که دراین مورد در دعای عرفه شده است متذکر می‌شویم تا موضوع بیشتر روشن شده باشد در آن دعا در سلسله توسلاتی که تمام مقدسات عالم را یادآور شده عرض میکند : **وبحق الاسم الذی کتبته علی سرادق العرش قبل خلقك الخلق والدنیا والشمس والقمر بالفی عام ....** واین‌شاید اشاره بهمان اسماء طیبه باشد که در روایت بالا آمده است ، و به این اعتبار دو هزار سال قبل‌از ایجاد عالم سوابق ولایت و امامت آن بزرگواران در سراپرده عرش مکتوب بوده است .

مرحله پنجم ـ احتمال دیگری که درتعبیر جمله مورد شرح است ، همانا

اشاره‌ای می‌باشد که قرآن مجید در بارهٔ سابقین آورده است ، یعنی اشاره به اولین فردی که در زمان بعثت رسول اکرم ایمان به اسلام ومسئله اطاعت ازامر الهی آورده است واین موضوع بنابه روایات متعددی که درتفاسیر مذکوراست اولین بزرگ مردی که به نبوت پیغمبرخاتم ایمان آورده واسلام راپذیرفته‌است علی علیه‌السلام می‌باشد که درصدر اوصیاء قرار دارد ودرتفسیر آیه شریفه **والسابقون الاولون ....** این معنا تصریح شده است .

دراین مورد که نخستین فردی که اسلام را پذیرفته در بسیاری ازتفاسیر آمده است که اززنان «خدیجه» همسرفداکار پیامبروازمردان علی علیه‌السلام میباشد؛ و **در تفسیر نمونه** ، روایاتی چند دراین رابطه آورده است که ازجمله ازخود علی علیه‌السلام وبعضی ازصحابه نقل می کند : پیامبرفرمود نخستین کسی که در کنار حوض کوثر برمن وارد می‌شود ، نخستین کسی است که اسلام‌آورده واوعلی‌بن ابیطالب (ع) است ، ودر همان تفسیر روایات بسیاری دیگر درهمین رابطه نقل کرده است .

امادرجمله‌دوم ازفقره موردشرح که عرض‌میکند **« وجارلکم فیما بقی»** این معنا شاید ارتباط بوجود مقدس خاتم اوصیاء امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه داشته باشد که ادامه امر وصایت وخلافت وامامت ورهبری جهانی اسلام به آن بزرگوار سپرده شده وآیه شریفه که قبلا درشرح معنای **« وبقیةالله»**در صفحه ۲۶۷ درمورد دیگرشاهد کلام قرار گرفت دراین‌معنا هم مصداق داشته همچنان که خدایتعالی می‌فرماید : **بقیت الله خیرلکم ان کنتم مؤمنین** یعنی باقی گذاشته خدا بهتراست ازبرای شما اگر ازگرویدگان باشید ، که دراین مورد گفته شد در روایات بسیاری می‌خوانیم که «بقیةالله» تفسیر به وجود مهدی علیه‌السلام یابعضی ازامامان دیگرشده است .

دراین مورد اشاره‌ای هم درسخنان امام سجاد علیه‌السلام آمده است که

درمقام دعا عرض میکنـد : **اللهم الحقنی بصالح من مضی واجعلنی من صالح من بقی** که دراین بیـان تعبیـری بکار رفتـه است که همان مقـام ولایت آن بزرگواران را یکی پس ازدیگری ظاهـر می‌سازد تاآنجا که در دعای ندبـه هم اشاره لطیفی به‌این امرشـده وعرض میکند : **این بقیة الله التی لاتخلو من العترة الهادیة** یعنـی کجاست آن بقیت‌الله که بیرون از خانـدان عترت طاهره نیست یا به اعتبار دیگر یعنی کجاست آن رهبر وباقی مانده از مقام خـلافت و ولایت از خاندان نبوت که پرچم هدایت را تا زمان مقـرر به امر خدایتعالی بر دوش می گذارد .

بنابراین حقیقت در شرح فقـره مورد بحث که در مقام گواهی و شهادت عرض میکند : «**وجار لکم فیما بقی**» مقام ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام را از اول تا آخر که بوجود مقدس امام ولی‌عصر(ع) منتهی‌می‌شود همه راتأیید فرموده است.



وان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض .

(و نیز گواهی می‌دهم) براینکه ارواح عالیه شما ، روانهای پاك و نور پرفروغ شما وطینت وسرشت نیکوی شما ، همه یکیست (همه ازیك حقیقت ویك گوهر لاهوتی‌ظاهرشده است) همچنانکه یك ازیك پاکتر وپاکیزه‌تر وتابناکتراست، اشاره براینکه وجود مقـدس شما بزرگواران همه از یك روح واحد ویك نور واحد ویك سرشت واحد بوده و درخصوصیاتی هریك درمراتبی پاك و پاکیزه و تابناك هستید !!



ائمه هدی (ع) در یك روح و روان در بدنهای جداگانه‌اند !!

کلمات این فقره از زیارت احتیاج بمعنا ندارد چون قبلادر چند مورد به‌معانی آنها اشاره شد، همچنان درمعنای «روح» درجمله **«وایدکم بروحه»** در صفحه ۳۳۳ مطالبی بتفصیل گذشته است.

البته همانطور که قبلا اشاره‌شد مسئله روح امری اسرار آمیزاست وهمانطور که خدایتعالی‌خود اشاره فرموده این تنها از امر اوسبحانه وتعالی است ، واینکه در داستان خلقت آدم هم اشاره می‌فرماید : س ۱۵ ی ۲۹ **فاذا سویته ونفخت فیه من روحی** ... یعنی بعد از تسویه وتقویم آدم دمید در او از روحی ازخود ، اضافه روح به ذات مقدس الهی بجهت اظهار تعظیم وتکریم روح اشاره به تجرد ولطافت آنست .

اما دراین فقره از زیارت که اشاره به ارواح ائمه هدی درمرتبه واحد شده است ازآن نظر است که مبدأ حیات آن بزرگواران از روز ازل اشاره به نفحات مخصوص از مراتب روح بوده ، یعنی آن روح مقدسی که ازطرف خدای تعالی انبیاء واولیاء به‌آن تقویت شده و با تأیید آن مأموریتهای سنگین خود را انجام می‌دادند ، بلکه درمرتبه‌ای بالاتراز آن روحی که درقلوب سالکان الی‌الله مرتبه ایمان آنانرا تثبیت نموده وبه نیروی معنوی حقایق را درك می کردند ، که فرمود: س ۵۸ ی۲۲ **اولئك کتب فی‌قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه...**

وآن مرتبه روحی که بر پیمبران و ائمه هدی علیهم‌السلام افاضه شده مرتبه فوق‌العاده والائی است که ازمقام ایشان درامر نبوت و ولایت کاملا آشکار است و قبلا دراین مورد درتأیید ایشان بروح‌القدس مطالبی گذشت ودانسته شد که آن بزرگواران همه ازیك نیروی روحی‌تقویت شده ودراین مقام درحکم واحدند.

دراحادیث بسیاری وارد شده است براینکه جمیع ائمه هدی(ع) وفاطمه زهرا (ع) از نور حضرت سیدالمرسلین صلی‌الله علیه واله مخلوق شده‌اند وهمه

بمنزله یك روحند و انوار و علوم و کمالات ایشان یك نور است واز یك طینت مخلوق شده‌اند .

اکنون بی‌مورد نیست که در رابطه با فقره مورد شرح به چند روایت توجه حاصل شود .

در اصول کافی ، آمده است : **امام صادق علیه‌السلام فرمود :** براستی‌خدا ما را از علیین آفریده وارواح ما را از بالای آن آفریده وارواح شیعیان ما را از علیین آفریده وپیکرآنها را از پائین آن آفریده ، از این جهت میان ما و آنان خویشی ونزدیکی است ودلهای آنها بسوی ما مشتاقند .

و درروایت دیگر ازآن بزرگوارآمده است که فرمود : براستی خدا ما را ازنورعظمت خودآفرید وسپس خلق ما را مجسم کرد از گلی مخزون ونهفته درزیرعرش وآن نوررا دراین‌کالبد نهاد وماخلقی‌شدیم درجلوه بشریت فروزنده و درخشنده و کسی را دراین خلقت ما بهره‌ای نیست (واین روایت ادامه دارد).

بنابراین دانسته شد که ارواح مقدسه ائمه‌هدی علیهم‌السلام همه درحکم واحد ودرتأیید مقام پروردگاری می‌باشند ، و در رابطه با این معنا در شرح فقره **(وارواحکم فی الارواح)** بعداًمطالب دیگری ازبعد دیگر بتفصیل‌خواهدآمد.

ائمه معصومین (ع) همگی ازیك نور واحدند !

دراین موضوع با توجه بفقره مورد شرح که ائمه هدی علیهم‌السلام همگی از یك نورواحدند در نزد بزرگان و اهل عرفان بسیار قابل توجه و واجد اهمیت می‌باشد که دربیشترموارد دربحث‌خود استناد براین‌امر کرده وبرای عظمت وترفیع مقام آن بزرگواران این‌معنا را شاهد بیانات خود قرار می‌دهند .

البته قبلادرهمین کتاب درفقرات **(ونوره وبرهانه عندکم)** وهمچنین در

جمله دیگر : **و انتجبکم لنوره** در ارتباط نور بمقام شامخ آن بزرگواران مطالبی بتفصیل ازنظر قرآن مجید گذشت ، ولی دراینجا در رابطه با این معنا اشاره به‌آیه شریفه می‌شود که می‌فرماید : س ۱۰ ی ۵ **هوالذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً ....** اشاره براینکه خدایتعالی خورشید را روشنائی و ماه را نورقرار داد که دراین معنا تفسیری گسترده است ، ولی شاهد کلام روایتی است که در ذیل آیه شریفه **در روضه کافی** ازحضرت باقر علیه‌السلام آورده ، ومی‌فرماید: که حق سبحانه وتعالی‌مثل زده محمد مصطفی را به‌آفتاب ووصی او علی مرتضی را بماه که وصی کسب علوم وحقایق ازپیغمبر می کند چنانچه قمر کسب نوراز شمس می‌نماید، وبنابراین که ائمه هدی همه نورواحدند ازوجود مقدس رسول اکرم کسب نور کرده چون آن بزرگوارهم خود نوری ازمراتب انوار الهی است ، همچنانکه در آیه شریفه فرمود : س ۳۳ ی ۴۶ **و داعیاً الی‌الله باذنه و سراجاً منیراً** که او صلی‌الله‌علیه‌وآله خواننده بسوی خدا وچراغی نوربخش است .

اکنون در رابطه بااینکه ائمه هدی علیهم‌السلام همگی‌نور واحد هستند یکی از روایاتی که دراصول‌کافی دراین مورد آورده متذکر می‌شویم .

ابی‌خالد کابلی گوید ، **از امام باقر** علیه‌السلام ازتفسیر قول خدایتعالی پرسیدم که‌می‌فرماید: **فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا ....** فرمودای‌ابوخالد مقصود ازنور ، بخدا ـ نور ائمه ازخاندان محمد (ص) است تا روز قیامت هم ایشانند بخدا نور خدا که فروفرستاده وهم آنانند بخدا نور خدا درآسمان و زمین، بخدا ای اباخالد امام دردل مؤمنان ازپرتوخورشید تابان در روزروشن‌تر است ، بخداآنها دل مؤمنان را نورانی کنند وخدا عزوجل نورشان را ازهر که خواهد محجوب دارد تا دلشان تاریك گردد ....

وازطرف دیگر کلام معروف رسول‌اکرم که فرمود : **اول ماخلق‌الله نوری** وباز در مقام تأیید مرتبه ولایت که فرمود : **انا وعلی من شجرة واحدة وسایر**

الناس من شجرشتی این معنا را می‌رساند که رسول اکرم آفریده شده از نور و علی علیه‌السلام هم درهمین مقام ازیك شجره واحد است یعنی ارتباط مقام نبوت را بمقام خلافت و ولایت در این امر ثابت گردانیده است و آنان علیهم‌السلام همه نور واحدی هستند که خاموش شدنی نیست، اگرخواننده مجالی داشته باشد و زیارت نیمه شعبان مخصوص امام حسین علیه‌السلام را بخواند خواهد دریافت که در شأن آن بزرگوار آمده است: **اشهد انك نورالله الذی لم یطفأ ....** که‌دررابطه باهمین موضوع هم درجائی ازهمین کتاب در تفسیر آیه شریفه که می‌فرماید: **یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم ...** این معنا درشأن وجود مقدس امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه گذشت.

سرشت ائمه هدی علیهم‌السلام درمرتبه‌ای واحد

قسمت سوم ـ ازفقره مورد شرح دراین معنا است که ائمه‌معصومین علیهم‌السلام همه‌ازیك طینت وسرشت‌واحدند همچنانکه زائر عرض میکند: **وان ارواحکم ونورکم وطینتکم واحدة ....**

قبلا باید این توجه را حاصل کرد که: **طین وطینت**، در اصل لغت بمعنی گل آمیخته باآب است که یکی ازمواردآن پیکره ساختن ازآن است، همچنانکه درآیات قرآنی‌می‌خوانیم: س۶ ی۲ **هوالذی خلقکم من طین....** اوست که شما را از گل‌آفرید وهمچنین درجای دیگر: س۳۲ ی۸ **وبدأ خلق الانسان من‌طین،** نخست خلقت انسانرا از گل آغاز کرد.

اما، معانی‌دیگرطینت عبارت از: خلقت وجبلت وطبیعت وسرشت وخوی می‌باشد، که دربند مورد شرح این معانی‌همه مصداق داشته بلکه بمعنی خوی وسرشت وفطرت انسانی آمده است که‌آن عوالمی است که درانسانها هریك در مرتبه‌ای ظهور کرده وامتیازهائیرا ظاهر می‌سازد.

اکنـون بهترین شرحی را که در باره طینت ائمه اطهار می‌تـوان مورد بحث قرار داد روایات موثقی از خـود آن بزرگواران است که در کتاب شریف کافی آمده ، ولی متأسفانه بعلت تراکم مطالب مقـدور نیست که دراین مختصر بتوانیم حق معنا را دراین مورد ادا کرده باشیـم ، همینقدر به بعضی از روایات مربوطه وشرح مختصری که بعضی از شارحـین داده‌اند اکتفا کرده تا از مطالب دیگر بازنمانیم .

اصول کافیـ ازامام کاظم علیه‌السلام سئوال شد «سرشتن» چیست ؟آن بزرگوار فرمود : آفرینش است واضافه فرمود : که خدا ما را از ده طینت بهشتی‌وزمینی آفریده و از هر دو روح باهم درما دمیده است .

در رابطه به این روایت ، « علی بن رئاب » به اسناد خـود حدیثـی را از علی علیه‌السلام نقل می کند که درضمن آن فرمود براستی برای خدا ده طینت باشد که پنج ازآنها بهشتی هستند وپنج دیگر از زمین ، و دو بخش بهشتی و زمینی را شرح داده است .

ودراین معنا در کتاب کافی از « **ابی الصامت** » روایت کرده که فرمود : کل بهشت پنجگانه عبارت از بهشت عدن ، جنة المأوی ، جنة النعیم ، فردوس و بهشت خلـد است ، و کل پنجگانه زمـین ، عبارت از مکه ، مدینـه ، کوفه ، بیت‌المقدس وحائر امام حسین (ع) است .

شارحین اصول کافی‌هریك دراین‌معنا نظری ابراز داشته‌اند ؛ **شیخ بهائی**، گفته است در بیان قول امام (ع) ، ماده بـدن ما جبلت نـدارد بلکه طینت است زیرا از ده طینت آفریده شده است .

محـدث استرآبادی گفته است : توضیح مقام اینستکه خدا هر پیغمبر و فرشته‌ای که آفریده ازیك‌روح است، ویك‌طینت از«آن» هرپیمبریست، وفرشته را درطینت نیاورده چون تن مادی ندارد .

اماآنچه که می‌توان دربارهٔ طینت وسرشت ائمه‌هدی بیان داشت آنستکه آنچه درپیکره هستی آن بزرگواران بکار رفتـه و عوالمی که نشانگر طینت و فطرت پاك ایشان است همه آسمانی بوده وازفرازآمده است زیرا همه عقل‌است، همه نوراست ، همه احسان است ، همه خیراست ، همه هدایت است ، همه‌لطافت است ، همه عصمت است ، همه پاکی وطهارت است ، **و از جهت دیگر در مقام ولایت همه جمال وکمال وعزت وجلال وعظمت وقدرت وشرافت وعلم و حلم وحکمت وآنچه درمرتبه حجة اللهی است می‌باشد .** وآن بزرگـواران دراین‌مراتب ازنظرخلقت وطینت وسرشت همگی‌دریك مقام واحد قراردارند.

ائمه هـدی علیهم‌السلام درپاکی وپاکیزگی یکسانند !

در پایان بخش مـورد شرح موضوع بسیار مهمی عرضه شده است که مقام ولایت وامامت ائمه طاهرین‌را درمرتبه شایسته‌ای بسلسله انبیاء عظام می‌رساند ، یعنی بعدازآنکه زائر براین‌وجه شهادت‌خود را اعلام می‌دارد که گواهی میدهم که روح ونوروسرشت شما ائمه ازیك منبع سرچشمه گرفته، درپیروآن گریزی‌در کلام زده وعرض‌میکند : **طابت وطهرت بعضها من بعض،** یعنی با این حالت که تمام خصوصیات مقام شما در حکم واحد است ، هریك در مراتبی پاك وپاکیزه وتابناك هستید یا به اعتبار دیگـر : هریك پس از دیگری حافظ مقام ولایت بوده وقائم مقام یکدیگر می‌باشید .

قبلا درمعنای «**طابت وطهرت**» درفقـره ، **وطهرکم من‌الدنس و اذهب عنکم‌الرجس و طهرکم تطهیراً** مطالبی‌بتفصیل درصفحه ۳۶۲ گذشت ولی‌نکته قابل توجه در این فقـره پیوستگی مقام طهارت و پاکیزگی و برگزیدگی آن بزرگواران بسلسله انبیـاء عظـام است ، همچنانکه در آیه شریفه می‌فرماید : س ۳ ی۳۴ **ان‌الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین**

ذریة بعضها من بعض .... اشاره براینکه آنان دودمانی بودند که از نظر پاکی وتقوی وفضیلت بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند .

اما شاهد کلام دراینستکه درتفسیر اهلبیت علیهم‌السلام آمده مراد به‌آل عمران علی‌بن ابیطالب واولاد امجاد اوست و در روایات متعددی که از طرف اهلبیت رسیده به‌این آیه برای معصوم بودن انبیاء وامامان استدلال شده است .

دربعضی ازتفاسیر هم آمده است : که ازحضرت صادق علیه‌السلام مرویست که در ذیل آیه شریفه فرمودند : **«الذین اصطفاهم بعضهم من نسل بعض»** وازاین حدیث معلوم می‌شود .

ذریه حال ، از نوح وآل ابراهیم و آل عمران است ، یا براین معنا که ائمه هدی علیهم‌السلام بحسب ظاهر همه از شجره طیبه ابراهیم وبحسب باطن از نور حضرت سیدالمرسلین مخلوقند .

اما درآیه‌دیگر که می‌فرماید: س۳۳ ی ۶ **واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ....** با آنکه این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد ولی **در تفسیر لاهیجی** ، آورده است که: مخفی نماند که‌تفسیر آیت «اولوا الارحام» چنانچه مذکور شد موافق مشهوراست وازاحادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام مستفاد می‌شود که این آیه در شأن خلافت و امامت ائمه معصومین علیهم‌السلام نازل شده است ....

ودر کتاب کافی آمده است که درباره آیت **«اولوا الارحام»** ازامام باقر علیه‌السلام سئوال شد که درشأن چه کس نازل شده ، حضرت فرمود : این آیه در بارهٔ امارت وخلافت ذریت پیغمبر صلوات‌الله علیه وآله نازل شده و جاری گشته دراولاد حضرت امام حسین علیه‌السلام ...

ابن بابویه : ازحضرت امام حسین علیه‌السلام روایت کرده که تأویل آیه **« واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض»** از پیغمبراکرم سئوال نمودم ، فرمود

بخدا قسم پروردگار غیرازشما را ازاین آیه قصد نکرده ، شما «اولوا الارحام» می باشید وقتی من وفات کردم پدرت علی اولی واحق است بمن وسپس نام هریك از فرزندان او که احق واولی بولایت و وصایت هستند متذکر شد تا بحضرت حجة علیه السلام رسید که اشاره به غیبت آن بزرگوار نمود ، و در پایان فرمود : طینت آنها همه ازطینت من است هر کس آنانرا دوست بدارد مشمول شفاعت من خواهد بود .

حاصل آنکه درفقرهٔ مورد شرح که اشاره به پاکی وپاکیزگی بعضی از بعض دیگرشده است ازاین جهت است که آن بزرگواران ازنظرپاکی وتقوی ، ازنظر راهنمائی وهدایت ، ازنظرمجاهده درتمام شئون درپیرومقام انبیاء همانند یکدیگر بوده‌اند ، و دراین‌جمله از زیارت که عرض میکنند : **طابت وطهرت بعضها من بعض** ، درحقیقت تداعی معانی‌می‌شود ازاینکه خدایتعالی درموردی دربارهٔ انبیاء هم فرمود : (**لانفرق بین احد من رسله**) دراینجا هم درواقع هیچ تفاوتی و جدائی میان هیچیك از ائمه هدی علیهم السلام در مقام ولایت نیست و اگر شنیدید علی علیه السلام صاحب صولت بوده و امام حسن دارای مقام حلم بود و حسین علیه‌السلام شجاعت داشته ودیگر از آن بزرگواران هریك درصفات مخصوصی بوده‌اند این معنا را ندارد که مثلا دیگر از ائمه شجاع نبوده یا درمرتبه علم و تقوی پائین‌تر بوده‌اند بلکه همه آن بزرگواران این خصوصیات را داشته‌اند و مظاهر تمام این صفات و برجسته گیها در زمان ظهور امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه نمایان خواهد گردید تا دانسته شود که آنان همه ازیك سرشت و از یك روح و ازیك طینت وفطرت بوده ودرحکم واحد می‌باشند .



خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین .

خدا آفریـد شما را از نورهائـی ومحیط بعرش خود گردانید ، یابراین اشاره ، که ازهمان اول نورپرفروغ شما را درمجموعه‌جهان هستی پرتوافکن قرارداد.

عرش ـ معنای وسیعی‌دارد که ازنظرقرآن مجید اشاره به‌آن خواهدشد.

حدق ـ حدقاً ، بمعنی احاطه کرد ، یا احاطه شد .

نور ائمه هدی عرش الهی را روشن ساخته است !

تاکنون درچند مورد درهمین زیارت راجع‌بنور الهی وارتباط آن بولایت ائمه هدی مطالبی گذشته‌است ولی دراینجا در رابطه بخلقت ائمه معصومین ازنورالهی شأن‌آن بزرگواران را دراین مقام بجائی می‌رساند که برای فهم این موضوع لازمه‌اش دانستن وآشنائی بمعنای عرش الهی است .

اکنون بطوراجمال گفته می‌شود که برای «عرش» صاحبان تفاسیر معانی بسیار وسیعی ذکر کرده‌انـد و بعضی با توجه به‌آیات مربوطه قرآنـی چنیـن گفته‌انـد که : عرش موجود خارجی است از عالم غیب و مرکز دستورات عالم است ورشته تدبیرجهان به‌آن منتهی‌می‌شود واستیلاء برآن علم بتفصیل‌جزئیات امور جهان و تدبیر کلیه جهان هستی است وهمچنان گویند : که عرش محدود است وحاملانی برآن گمارده شده که خدا را تسبیح می گویند .

بعضـی استناد به این آیه شریفـه کرده‌انـد که می‌فرماید : س ۱۱ ی ۷

وهوالذی خلـق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء ....

اشاره براینکه : خدایتعالی‌آسمانها وزمین را درشش روزآفرید وعرش اوبرآب قرار داشت ، دراینجا عرش را بقدرت تفسیر کرده‌اند ، و بعضی هم گفته‌انـد این آیه نشانگر آنستکه ازوجود عرش قبـل ازخلقت زمـین وآسمانهای هفتگانه

خبر می‌دهد واشاره کرده‌اند: که مراد از «ماء» حالت مذاب بودن زمین است، و حتی گفته می‌شود که در آغاز آفرینش جهان هستی به صورت مواد مذابی بوده که شکل مایع را داشته است، بنابراین جهان هستی و پایه تخت قدرت الهی نخست براین ماده عظیم آبگونه قرار داشته است.

در بعضی از تفاسیر به استناد آیات دیگری: عرش را بمعنی سقف و تخت و سریر ومقام سلطنت گرفته‌اند، ودرتفسیر نمونه، آورده: هنگامیکه عرش در مورد خدا بکارمی‌رود و گفته می‌شود «عرش خدا» منظوراز آن مجموعه جهان هستی‌است، که‌درحقیقت تحت‌حکومت پروردگارمحسوب می‌شود واشاره به‌آیه شریفه می کند که می‌فرماید: س۱۰ ی۳ **ثم استوی علی العرش یدبرالامر...** که اوسبحانه وتعالی برتخت قدرت قرار گرفت وبه تدبیر کارجهان پرداخت که این معنا اصولا کنایه از تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنهاست.

و همچنین برای عرش معنای دیگری ذکر شده است و آن در مواردی است که درمقابل کرسی قرار گیرد (**وسع کرسیه السموات والارض**) دراین موارد ممکن است کرسی کنایه از جهان ماده بوده باشد وعرش کنایه از جهان مافوق ماده (عالم ارواح فرشتگان) وبه گفته بعضی ازمفسرین عرش و کرسی دو همسایه‌اند، بلکه درحقیقت، امرواحدی هستند که بحسب استعمال وتفصیل به دومرتبه تقسیم وازهم جدا می‌شوند.

البته اقوال بسیاری درباره عرش درتفاسیر آمده است چنانکه **در تفسیر، المیزان**، هم آورده که حتی بعضی قائلند که عرش همان فلك نهم است که محیط بعالم جسمانی‌ومحدد جهات‌آن است و آنرا ازجهت اینکه خالی ازستاره است اطلس می گویند، ونیز درآن تفسیراشاره به‌آیات دیگری کرده، آنجا که خدایتعالی می‌فرماید: س ۴۰ ی ۷ **الذین یحملون العرش ومن حوله**

یسبحون بحمد ربهم .... و آیه شریفه دیگرس ۶۹ ی ۱۷ **و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة** یعنی آنان که برمی‌دارند عرش را ودر پیرامون آن تسبیح می کنند (اشاره به فرشتگانی شده است که تعداد آنها هشت فرشته است) ودر روایاتی هم درمورد حاملان عرش اشارات دیگری شده است ، درهر حال معلوم می‌دارد که حاملان عرش باید کسانی باشند که چنین مقام رفیع وموجود عظیمی که مرکز تدابیرالهی ومصدر آن است قائم بوجود ایشان باشد .

همچنان درحدیثی آمده است که حاملین عرش هشت نفرشمرده شده، چهار نفراز اولین که عبارتند ازنوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام ، وچهار نفر از آخرین که عبارتنداز محمد (ص) وعلی وحسن وحسین علیهم السلام .

و نیز مرحوم صدوق در کتاب توحید بسند خود ازحنان بن سدیر نقل می کند که گفت ازحضرت صادق علیه السلام معنای عرش و کرسی را پرسیدم، فرمود: عرش صفات کثیر ومختلفی دارد ، در هر جای قرآن بهر مناسبتی که اسم عرش برده شده صفات مربوطه بهمان جهت ذکرشده ، مثلا درجمله « **الرحمن علی العرش استوی** » به این معنا است که خداوند احاطه بملك خود دارد و این همان علم به کیفوفیت اشیاء است ، و در جمله **رب العرش العظیم** بمعنای ملك عظیم است .

اما در تفسیر، المیزان : در ضمن روایتی طولانی آورده است : پس نور عظمت وقدرت الهی که جمیع اشیاء بوسیله آن بوجود و بظهور آمده‌اند همان عرشی است که بمادون خود احاطه دارد ونیزهمان نور عبارت است ازملك خدا نسبت بمادون عرش و این نور را ، هم خدایتعالی حامل است و هم کسانیکه این نور برایشان ظاهر شده ، پس خدایتعالی حامل آن نور وحاملین آن است (با کمی دقت این روایت مصداق فقره مورد شرح را بخوبی می‌رساند) که عرض می کند : **خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین .**

حاصل آنکه عرش محل اجتماع وتمرکز سررشته‌های تدابیر عالم است وآن اعظم مخلوقات است که بعضی هم گفته‌اند : عرش خـدا همان ملك اعلا و کرسی وفلك و کواکب است ، وبه‌اعتبار دیگر همان ملکوت اعلی می‌باشد .

وآنچه که دراصطلاح عرف درباره عرش گفته‌اند همان آسمان و کهکشان وفضای لایتناهی‌است که حدآن معلوم نیست .

البته بحث درمورد عرش الهی نکات برجسته ودقیقی دارد و در اسرار آن رموزدیگری نهفته شده است که گاهی برای آنان که آشنائی بعلم تفسیر ندارند مورد تأمل قرار می گیرد ولذا ازنگارش بعضی‌ازمطالب دراین بحث خودداری گردید ، واین مطالب بسیار مختصری بود که در این مورد اشاره شد .

اما موضوع مهمی که روی‌سخن بخواننده عزیزاست می‌دانید چیست ؟

وآن اینستکه دراین کتاب شریف حتی‌الامکان سعی شده است مطالبی خارج از موضوع نوشته نشود که سبب ملال و خستگی خواننده شود ، ولی ببینید که در همین‌بحث درمورد عرش که قدری موضوع بطول‌انجامید آیا حتماً نبایدخواننده متوجه شود که معنی عرش چیست ؟ تا دانسته شود که مقام شامخ ائمه هدی در چه‌سطحی‌است که زائرعرض میکند: **خلقکم‌الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین** که خدایتعالی آن بزرگواران را ازنوری خلق کرده ونورآنها را محیط بعرش قرارداده است ، آخرافکار واندیشه ما درباره شناخت امام بسیار کوتاه و نارسا است ، چگونه می‌توان با آن تفسیری که در بارهٔ عرش گفته شـد این معنا را تشریح کرد؟ این‌چه نوریست که‌جهان‌آفرینش را دربر گرفته است **سبحان‌الله**، نور ظاهری خورشید چیست ؟ نور کواکب و نجوم کـدام است ؟ این چه نوری می‌باشد که در دل هر ذره ازکائنات درخشندگی دارد ، نوریکه ازنورخدایتعالی گرفته شـده ، نوریکه تمام خورشیدها ومنظومه‌های شمسی را در کهکشانها و درعرش الهی روشن ساخته است ، چه می‌توان گفت غیراز آنکه به اصل مطلب

بر گردیم و بگوئیم (**الله نورالسموات والارض**) خدا نور آسمانها و زمین است و نور ائمه هـدی هم که عرش را فراگرفتـه است از نور پرفروع اوست که : **فسبحان‌الله رب‌العرش عما یصفون .**

حتی من علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن‌الله ان ترفع ویـذکر فیها اسمه .

(و گواهی می‌دهم) که خدایتعالی بنعمت وجود شما برما منت نهاد ، پس شما را قرار داد درخانه‌هائیکه اراده کرد بلند مرتبه کردن آن خانه‌ها را (درحیات و ممات شما) وامر برفعتش فرمود تا بذکر نام اوسبحانه وتعالی مشغول ، ودرود وتحیت ما را برشما مقرر فرمود .

لغات این بند از زیارت در کمال وضوح واحتیاج به ترجمه ندارد .

اظهار امتنان ازنعمتی بزرگ !!

بعدازآنکه زائر گواهی دادبرنوری ازائمه هدی که عرش را احاطه‌نموده، سپس‌اظهارامتنان می کند از وجود آن بزرگواران براین موهبت عظیمی که خدای تعالی آن بزرگواران را امام ورهبر وپیشوا قرارداده است .

وشایدبرگشت این‌منت گزاری اشاره بوجودمقدس رسولا کرم باشد که پیوستگی‌نورآن بزرگواربه همان معناست که فرمود : **اول ما خلق‌الله نوری،** واین نور بسلسله مراتب به اوصیاءِ گرامی آن بزرگوار تفویض شده است ، واز طرف دیگر این نعمت ومنت عمومی است بر تمام اهل ایمان که درصـدر آنها ائمه هدی علیهم‌السلام قراردارند ، همچنانکه خدایتعالی فرمود : س ۳ ی ۱۶۴

لقد من الله علی المؤمنین اذبعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته....
یعنی خداوند برمؤمنان منت نهادهنگامیکه برانگیخت درمیان ایشان پیامبری ازجنس خودشان که آیات او را برآنها بخواند.

ببینید چگونه درفقرات این زیارت درهر کلمه‌ای از کلمات آن اشاره به اسرار مهمی شده است، در این آیه شریفه سخن از بزرگترین نعمت الهی یعنی نعمت سنگین و پربهای بعثت پیامبر اسلام بمیان آمده است که آن ریشه و پایه گذاری در مقام ولایت و امامت ائمه معصومین علیهم السلام است، و این همان مرتبه‌ای است که خدایتعالی فرمود: س ۱۴ ی ۱۱ **ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده ....** که خدایتعالی بر هر کس از انبیاء و اوصیاء که بخواهد منت می گزارد وآنانرا به موهبت عظیم رسالت و ولایت مفتخر می‌سازد.

بنابراین چه مصداق کاملی دارد بعدازآنکه زائر بمقام شامخ آن بزرگواران از خلقت نور محمدیه واحاطه آن بعرش الهی اشاره می‌نماید عرض میکند: **(حتی من علینا بکم)** تا اینکه دراین مرتبه خدایتعالی بنعمت وجود شما برما منت نهاد.

حرم ائمه هدی مرکز ذکر الهی است!

پس ازاظهار امتنان از خدایتعالی زائر گریز شایسته‌ای در کلام زده وعرض میکند: **فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه** اشاره براینکه: پس ازتثبیت مقام ولایت و امامت شما ائمه اطهار خدایتعالی شما را درخانه‌هائی قرارداد که نام او ازآن خانه‌ها بالا رود یعنی فرمان داد که تابلند شود یا ذکر کرده شود نام شریفش درآن خانه‌ها.

گویا ارتباط مستقیم این فقره از زیارت به آیه شریفه است که‌می‌فرماید: س ۲۴ ی ۳۶ **فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکرفیها اسمه یسبح له فیها بالغدو**

والاصال اشاره براینکه: در خانه‌هائیکه‌خدا اجازه داد همواره محترم و باعظمت باشند ونام او را درهر بامداد وشبانگاه بیادآورند ، یا به اعتبار دیگراین بیوت و خانه‌ها منتسب بخود پروردگار است که در آن نام او سبحانه و تعالی برده می‌شود ، بلکه ازجهتی همچنان مساجد و معابد است که فرمود : س ۲۲ ی ۴۰ **ومساجد یذکر فیها اسم‌الله کثیراً ...** مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود .

در بعضی ازتفاسیر آمده است : که در ذیل آیه شریفه **(فی بیوت اذن‌الله)** حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : این « بیوت » خانه‌های انبیاء و رسولان و حکما و ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است .

ونیز **در تفسیر جامع** ، آورده است که جابر ازامام باقر علیه‌السلام از آیه شریفه سئوال کرد ، آنحضرت فرمود : مراد از آن (خانه‌ها) خانه پیغمبر وعلی علیه السلام است و اضافه فرمود : آگاه باشید و بدانید قول خدایتعالی که می‌فرماید : **« فی‌بیوت اذن‌الله »** مراد ولایت ما ائمه است .

بنابراین ترفیع مقام ومکان وخانه‌های آن بزرگواران در سطحی است که قبل از ورود به‌آن اماکن باید از صاحبان آن اجازه گرفت ، قرآن مجید هم این‌معنا را تأیید می‌فرماید : براین وجه : س۳۳ ی ۵۳ **یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ...** با آنکه این آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد ولی عمومیت معنا بر آنستکه برای ورود ودخول درخانه‌های آن بزرگواران اذن دخول لازم است و اصولا خدایتعالی در جای دیگر هم دستوری صادر فرموده که اهل ایمان هرگاه بخواهند وارد خانه دیگری شوند گذشته از اذن دخول و اجازه گرفتن بر اهل آن خانه سلام کنند ، چنانکه می‌فرماید : س ۲۴ ی ۲۷ **یا ایهاالذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها ....** اشاره‌بر آنستکه‌شخص‌زائر بایدهر گاه

قصد زیارت محبوب خود را می‌نماید آدابی را رعایت نماید، اول آنکه به‌خانه‌ای که وارد می‌شود آشنائی داشته و معرفت صاحبخانه را داشته باشد، دوم آنکه علاقه انس والفت را درخود مشاهده نماید، سوم آنکه اجازه بگیرد چهارم آنکه در موقع دخول به صاحبخانه سلام کنـد، و حتی آداب دیگری برای ورود به اماکن مشرفه ذکر کرده‌اند، برای آنانکه بخواهند باآشنائی کامل وارد شوند قبلابذکر نام الهی مشغول‌شده وقدم بقدم بنام الله پیش‌روند، می بینید که گفته‌اند دراذن دخولهای حرم بعضی ازائمه زائر باید قبلاصدمرتبه یاهفتاد مرتبه اللّٰه اکبر بگوید تا بلکه ازاین‌طریق رابطه، توجهی حاصل شود وبدینوسیله انس والفتی بین خود وصاحبخانه برقرار نماید.

واینکه می بینید باز آداب دیگری در اذن دخول ذکر کرده‌اند از همین جهت است که کمال ادب رعایت شـود چه خوب است کسیکه میخواهد به‌خانه بهترین عزیزخود ومحبوبترین دوست خود وارد شود لباسی پاکیزه وتمیزدربر داشته باشدوخود را ازهرجهت آراسته نماید، غسل کرده باشد، وضوء گرفته باشد به آرامی قدم بردارد، خاضع وخاشع به تکبیر و تسبیح وتحمید مشغول باشد، برمحمد وآل اوصلوات فرستد وتمام جهاتی را که نظرمحبوب را جلب می کند رعایت نماید، سپس سلام کند واعتقاد داشته باشد براینکه دراماکن مشرفه‌آن بزرگواران جواب او را خواهند داد بلکه جوابی شایسته‌تر که فرمود:

(فحیوا باحسن منهااو ردوها) .

واین نکته قابل توجه است که ذکر «بیوت» درفقره مورد شرح حرمها و مدفن گاههای ائمه هدی بمنزله خانه وبیت آن بزرگواران است همچنانکه در ذکردخول حرم رسول اکرم وائمه هدی علیهم‌السلام ازشیخ کفعمی نقل شده است که در آغاز اذن دخول عرض میکند: **اللهم انی وقفت علی باب من ابواب بیوت نبیـك ....** وسپس اشاره بهمان آیه شریفه کرده که خدایتعالی فرمود: داخل

نشوید بخانه‌های پیامبر مگر آنکه اجازه بشما داده شود .

وازاینجهت است که زائر باید در اول بگوید « باذن‌الله » و سپس طلب اذن ازرسول وازخلفاء واز ائمه‌هدی هریك بنام نموده وحتی برای اظهار ترفیع مقام ازفرشتگان موکل به‌آن اماکن مشرفه اجازه بگیرد .

وسپس ازنظر مقام تقرب هرنوع زیارتی که برای هریك ازبزرگان وارد شده بهمان نحو ورود بخواند و اعتقاد نگارنده براینستکه غیراز زیارت انبیاء و زیارت مخصوص رسول اکرم ، بهترین زیارت درحرم ائمه اطهار بلکه از راه دورهم همین زیارت جامعه کبیره است که سندآن بسیار موثق و مضامین عالیه آن روح اهل ایمان را بعالم توحید وتجرید متصل می‌نماید .

خانه‌هائیکه رفعت بخش ذکر الهی است !!

موضوع‌دیگری که درفقره موردشرح قابل‌توجه است آنستکه : درهیچ مکانی از روی کره زمین مقام و جایگاهی نیست که نام حقتعالی و ذکر او درشبانه روز بیشتر ازاماکن مشرفه که بیوت ائمه هدی علیهم‌السلام است برده شود .

ببینید درهمین مشهد مقدس که خانه وحرم مطهرامام هشتم امام رضا (ع) است روزانه چند صد هزار نفر بزیارت آن بزرگوار آمده ونام مقدس الهی را برزبانهای مختلف بلند و آهسته جاری ساخته که هیچگاه نمی‌توان آمار آن زائرین ومحبان آن خاندان را بوسیله‌کامپیوتر بحساب درآورد وهمچنین اگر به بارگاه هریك ازآن‌بزرگواران نظرافکنده شودخواهید دید که چه غوغائی عجیب‌ازخلق‌عالم بلکه ازسپاه فرشتگان که همه‌درپیرامون مقام‌آن‌بزرگواران درتحمید وتسبیح وبذکر خدایتعالی مشغولند برپاست ، یك نگاه اجمالی بسوی نجف اشرف وکاظمین و کربلا وسرمن رای به اطراف وجوانب حرمهای مطهر

ائمه هـدی علیهم‌السلام افکنده شود می‌بینیـد از درود و تحیت بر آنان توأم به ذکر پروردگاری‌چه هیاهوئی درعالم معنویت براه انداخته شده است ، نگاه دیگری بخصوص درایام حج بسوی بقیع در کنار خانه وآرامگاه چهار امام متقـین که میلیونها نفر ازشیعیان جهان نام آن بزرگواران را در کنارنام الله باصدائی رسا بالا برده وعظمت مقام ولایت را در آن دیار آشکار می‌سازند .

خانه ائمه هدی (ع) در دلهای اهل ایمان است !

نکته مهم دیگری که درشرح این‌فقره از زیارت ناگفته مانده است ،آنستکه نگارنـده با کمی تأمل به تعبیر خودآنرا برای صاحبدلان اظهار می‌دارد ، و آن اینکه چون کانون دلهای اهل ایمان مرکزمحبت الهی است وبمصـداق آیه شریفـه : س ۳ ی ۳۱ **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعـونی یحببکم الله ....** که پیروی ازرسول اکرم وائمه‌هدی علیهم‌السلام سبب ظهورمحبت خدایتعالی در دلهای اهل ایمـان است ، بنابـراین خانه دلها که محل اسرار و ذکرنهانی پروردگار عالم است ، به این اعتبار مصـداق این فقـره از زیارت را می‌رسانـد کـه : **فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه** اشاره براینکه قلوب اهل‌ایمان است که‌خانه وجایگاه محبت ائمه هدی علیهم‌السلام ومرکز اسرارنهانی ازنام رفعت بخش الهی است .

وازهمین جهت است که هرگاه نام مقـدس یکی از آن بزرگواران برده می‌شـود قلوب اهل ایمان و محبان و مشتاقان چنان گسترده می‌شود و درهای معرفت آنان چنان در دلها گشوده می‌شود که گویا آن بزرگواران بخانه خود وارد شده‌اند ولذا ازشوق این موهبت نام الله در دلها رفعت پیدا می کند .



وجعل صلواتنا علیکم .

وقرار داد درودهای ما را برشما .

صلـوات ـ جمع صلاة (صلوة) و معانی گسترده‌ای دارد که در مـوارد بسیاری ازقرآن مجید هم بروجوه گوناگون ذکرشده است، جائی بمعنی نماز وجای دیگر بمعنی دعاء ونیز گاهی هم بمعنی تحیت ودرود آمده است ، **راغب** گفته است که بمعنی‌دعاء وتبریك وتمجید است بعضی هم گفته‌اند بمعنای توجه واهمیت است .

در تفسیر ، المیـزان ، آورده: معنی جامع صلوة چنانچه‌ازمواردداستعمال آن بدست می آید انعطاف است باختلاف سبب متفاوت می‌شود ، لذا گفته‌اند که ازخدا رحمت وازملائکه استغفار و ازمردم دعاء است .

آنچه‌که خدایتعالی خود به اهل ایمان دستور داده است !

در اول بایـد دانست کدام یك از معانی صلـوات ارتباط مستقیم به فقـره مورد شـرح دارد (در حالیکه مصداق تمام معانی که ذکرشده شاهد مطالب موردشرح است) ولی قرآن مجید این معنا را بهتر روشن ساخته ودراعلامیه‌ای که ازطرف‌مقام پروردگاری‌صادرشده‌است می‌فرماید: س۳۳ ی۵۶ **ان الله وملائکته یصلون علی‌النبی یا ایهاالذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما** یعنی همانا خدا وفرشتگان درود فرستند برپیمبر عالیمقدار ، ای‌آنانکه ایمان آورده‌اید بخدا و رسول ، درود فرستید وآمرزش طلبید و سلام گوئید بر وی سلام گفتنی (یا تسلیم نمائید خود را وانقیاد او مرعی دارید) .

درذیل این‌آیه شریفه مفسران مطالب بسیاری‌آورده‌اند وبخصوص طریق

صلوات را بر پیمبر و آل اطهارش ذکر کرده‌اند .

در قاموس قرآن ، آورده : که این آیه حاکی از آن است که مؤمنان لازم است دراین کار ازخدا وملائکه پیروی کنند،واضافه می کند: که‌در روایات شیعه و اهل سنت مستفیضاً وارد است که طریق صلوات بر آنحضرت آنستکه بگوئیم : **(اللهم صل علی محمد وآل محمد)** وبایدآل‌او واهلبیت را درصلوات از آنحضرت جدا نکرد وگرنه صلوات ابتر خواهد بود .

درمجمع البیان آورده : که ابوحمزه ثمالی از جمعی از اصحاب رسول روایت کرده : که بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول‌الله ما می‌دانیم چگونه بتوسلام کنیم ولی کیفیت صلوات را بیان فرمائید، فرمود بگوئید : **«اللهم صل علی‌محمد وآل‌محمد کما صلیت علی‌ابراهیم وآل ابراهیم انك‌حمید مجید و بارك علی محمد و آل محمدکما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید»** بعدازآن فرمود : که حقتعالی‌برمن دوفرشته را موکل گردانید تا هرجا که نام من برند ومستمع برمن صلوات فرستد آن دوفرشته گویند : **« غفرالله لك »** خدا بیامرزد تو را وفرشتگان آمین گویند :

واین معنا بسیار روشن است که ائمه هدی علیهم‌السلام خود درهنگام دعا و مخصوصاً در موارد مهم به ذکر صلوات مشغول بوده‌اند ، و این همان پیروی کردن ازدستور الهی است ، ببینید امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه در رابطه باهمین معنا در دعای افتتاح درضمن تعلیماتی درود جامعی برسول اکرم و ائمه هدی فرستاده،براین وجه که عرض میکند : **اللهم صل علی محمد عبدك و رسولك‌وامینك وصفیك وحبیبك‌وخیرتك من خلقك....** و پس از ذکر اوصافی ازآن بزرگوار سپس دنباله درود را به اوصیاء گرامی حضرتش ادامه داده وعرض می کند : **اللهم وصل علی علی امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین ....** وباتجلیل‌دیگردراین‌مقام درود را به فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها

رسانیده وسپس بردوفرزند برومندش براین‌وجه اشاره فرمود: **وصل علی سبطی الرحمة وامامی الهدی الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة** وبهمین ترتیب به سلسله مراتب برهریك ازائمه هدی بنام درود فرستاده وچنین دنبال‌می کند: **وصل علی ائمة المسلمین علی‌بن‌الحسین ومحمدبن علی وجعفربن محمد و موسی‌بن جعفر و علی‌بن موسی و محمدبن علی و علی‌بن محمد والحسن بن علی والخلف الهادی المهدی حججك علی عبادك وامنائك فی بلادك صلوة کثیرة دائمة** ، وشرح این صلوات را نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر(ع) بتفصیل آورده است .

اکنون بطور کلی باید گفت : که فرستادن صلوات برسول اکرم وآل اطهارش بروز ارادت واظهار محبت به‌آن بزرگواران است ، و برای فرستنده صلوات فوائد بسیاری در بردارد که مقالات و کتب بسیاری دراین مورد نوشته شده است که به اتفاق گفته‌اند صلوات باعث استجابت دعا و آن خود ذکری از اذکار است .

ازحضرت رضا علیه‌السلام است که فرمود : صلوات برمحمد وآل محمد برابراست نزد خداوند عزوجل با تسبیح وتهلیل وتکبیر ، ونیزچنین گفته‌اند که صلوات باعث رفعت مقام نزد حقتعالی است ، اشرف وافضل اعمال است ، باعث ظهور کمال معرفت است ، و صلوات باعث می گردد که خدا و ملائکه و سایر موجودات به صلوات فرستنده درود فرستند و این‌خود تحفه و هدایائی است که برای رسول اکرم وآل اطهارش فرستاده می‌شود .

در تفسیر لاهیجی ، آورده : مخفی نماند، که نزد اصحاب ما واجب است صلوات برآل پیغمبر نیز که امیرالمؤمنین و فاطمه وحسنین وباقی‌ائمه معصومین علیهم‌الصلوة والسلام درنمازدرهرتشهد بنابه‌روایات صحیحه صریحه دراین‌معنی ودرغیر نماز صلوات برایشان سنت است بلکه ازافضل عبادات است .

بنابراین اگر باتوجه بفقره موردشرح که عرض میکند: « **وجعل صلواتنا علیکم** » صلواة را بمعنی نمازبگیریم مصداق این جمله از زیارت بخوبی روشن می‌شود که تاچه حد مقام ولایت درشأن والائی است که آن بزرگواران درتمام نمازها مشمول درود وتحیت اهل ایمان هستند .

وگذشته از این اگردر زیارات وارده از ائمه هدی توجه داشته باشید می‌بینید درپیرو بعضی ازآنها صلوات مخصوصی برای هریك از آن بزرگواران ذکرشده ، وحتی‌شیخ طوسی‌علیه‌الرحمه **در مصباح** به‌اسناد خود روایتی ازامام حسن عسکری علیه‌السلام نقل فرموده که آن بزرگوار کیفیت صلوات فرستادن بر پیغمبر و اوصیاءِ گرامیش را هریك بمضامین گوناگونی در فصلی طولانی بنام « **صلوات برحجج طاهره علیهم‌السلام** » ذکرفرموده ومحدث جلیل‌شیخ‌عباس قمی هم درمفاتیح‌الجنان این فصل را بطور کلی بیان داشته است .



وماخصنابه من ولایتکم طیبا لخلقنا ، وطهارة لانفسنا وتزکیة لنا وکفارة لذنوبنا .

وآنچه مخصوص کرد ما را به‌آن از دوستی وپیوستگی شما ، یا به اعتباردیگر: آنچه راکه مخصوص ما کرد از نعمت ولایت ورهبری شما ، ازجهت پاکیزگی خلقت ما و پاکی نفسهای ما و پاك کردن ما از لوث جرم و تزکیه باطنی ما و پوشیدن گناهان ما ....

طاب ـ بمعنی پاك وپاکیزه وخوش‌می‌باشد ، و **طیب** ـ بمعنی پاك وخالص و روا وخوش طبعی است ، **طهارت** ـ بمعنی پاك شدن و پاکی است ، **تزکیه** ـ

بمعنی پاکیـزه کردن و بی‌آلایش است ، و **کفاره** ـ بمعنی آنچـه بوسیله آن گناه را بپوشانند یا جبران کنند ، و **ذنوب** ـ جمع ذنب ، بمعنی جرم و گناه و کار ناروا است .

نتیجه دوستی و محبت با ائمه هـدی علیهم‌السلام

قبلا درمعنای ولاء و«ولایت» مطالبی گذشت ودر قرآن مجید این واژه بروجوه گوناگون ذکر شده که گاهی بمعنی‌دوستی‌ویاری و گاهی‌درمقام قرب ونزدیکی می‌باشد وبمعانی دیگر آن بعداً درفقرات مربوطه اشاره خواهیم کرد .

البته درشرح این فقره از زیارت که عرض میکند : **(وما خصنابه من ولایتکم)** اشاره معنابر آنستکه‌خصوصیت‌مقام ولایت‌شما سبب‌دوستی‌ونزدیکی‌ما باشما شده است ، یعنی آنچه مخصوص کرد ما را به‌آن ازدوستی‌شما همان ویژگی عظمت مقام شماست .

اگرخواننده عزیز تا این قسمت ازشرح این زیارت را مطالعه کرده باشد این معنا کاملا براو روشن خواهد شد که چه مراتبی ازاوصاف‌آن بزرگواران جاذب دوستی‌ومحبت بوده واعتقاد ما را بولایت وامامت آنان تثبیت کرده است و از صفات و ویژه گیهـای‌آن بزرگواران اشاره بهمـین چنـد جمله کافیست ، همچنانکه درهمین کتاب شریف آمده است .

شما برگزیدگان خـدا هستید ، ذریه و وارث پیمبرانیـد ، معدن رحمت هستید ، صاحب علـم وحلم وحکم و کرامت هستید ، همه ازنورخلق شده‌ایـد ، رهبران وپیشوایان وپرچمداران دین خدا هستید ، امین وحافظ اسرار الهی‌بوده وآمر بمعروف و ناهی از منکر هستید ، از خطا و گناه مصون وهمگـی معصوم هستید ازهرجهت مورد تأیید پروردگاروراهنما بسوی صراط مستقیم می‌باشید ،

شاهد اعمال خلق در دنیا وشافع روزجزا درآخرت هستید، وبسیاراوصاف دیگر که درهمین زیارت خوانده‌اید ، تمام این اوصاف و خصوصیتها ما را برآنداشته است تا دوستی شما را اختیار کنیم و از این نعمت بزرگ در مقام ولایت شما استفاده کنیم .

شاید توجه بهمان یك جمله از زیارت که شرح آن درفقره **«من والاکم فقد والی‌الله »** درصفحه ۴۵۹ گذشت این معنا را روشن کرده باشد که حقیقتاً چه چیز سبب شده ومحبان ومشتاقان آن بزرگواران را برآنداشته است که دوستی ومحبت آنانرا اختیار کرده وازاین طریق بسوی‌حقتعالی‌تقرب‌جسته درمسیر مقام سالکین الی‌الله قرار گیرند ، ببینید اهمیت این موضوع دیگر از این حرفها خارج است شاید یك عبارت کوتاه از زیارت علی علیه‌السلام دراثبات این معنا کافی باشد که زائر عرض میکند : **السلام علی من اصطفاه‌الله واختصه و اختاره من بریته ....** سلام بر کسیکه بر گزید اورا خدا ومخصوصش گردانید واختیارش کرد ازمیان آفریدگانش .

چرا ما چنین‌آقائی را دوست نداشته باشیم ؟ چراشیفته و واله او نباشیم ، آیا حقاً چنین بزرگواری دوست داشتنی نیست ؟ آیا معنای **« وماخصنابه من ولایتکم »** دراین عبارت تمام نشده است ؟

و از این جهت است که در پیرو این جمله از زیارت عرض می کند : **(طیباً لخلقنا)** این دوستی ومحبت ازجهت پاکیزگی خلقت ما است ، و دراین مورد قرآن مجیدخوب اشاره‌ای دارد برآنکه ، کسانیکه ازمقام ولایت پیروی می کنند خلقت آنان طیب وپاکیزه بوده و مشمول این آیه شریفه خواهند شد که می‌فرماید : س ۳۹ ی ۷۳ زمانیکه در رستاخیز « در » بهشت براهل تقوی گشوده می‌شود در بانان بهشت چنین به آنها خوش‌آمد میگویند **و قال لهم خزنتهاسلام علیکم طبتم فادخلوهاخالدین** ، اشاره براینکه درود وتحیت بر

شما که دردنیا پاك بودید وخوش آمدید دراینجا شما که ایمان آوردید واطاعت ازامر خدا کردید ، پس شما هم بفیض این کریمه رسیدید که **طوبی لهم وحسن مآب** همچنانکه این آیه شریفه شامل کسانیست که ایمان بخدا آورده و اعمال نیکوبجای آوردند وقبول ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام کردند ، که خوشابحال آنان زندگانی بسیار نیکوئی داشته ودرظل شاخه‌های شجره نبوت بر بهترین وجهی اقامت دارند .

پیروان ائمه هدی (ع) ازآلودگیهابر کنارند

موضوع دیگری که درعبارت مورد شرح به آن اشاره شده مسئله تزکیه نفس در رابطه با اعتقاد بمقام ولایت است‌که پیروان حقیقی ائمه معصومین‌علیهم‌السلام همه در ظاهر و باطن در کمال طهارت و پاکیزگی می‌باشند، همچنانکه درخلال زیارت عرض‌می کنند **« وتزکیة لنا »** که پیروی از آن بزرگواران موجب پاکی و بر کناری ازآلودگیها است : و این همان موضوع مهمی است که اصل منظور از ارسال رسل و تعلیمات عالیه پیمبران بر همین امر استوار بوده است ، چنانچه درقرآن مجید درچهار مورد این معنا بر مضامین گوناگونی آمده است ، جائی می فرماید : س ۳ ی ۱۶۴ **لقد من الله علی‌المؤمنین اذبعث فیهم رسولا من انفسهم یتلواعلیهم آیاته ویزکیهم...** که خدایتعالی بر اهل ایمان منت گذاشت هنگامیکه در میان آنها پیامبری از جنس خودشان برانگیخت که بخواند برایشان آیاتهای او را و **پاك و پاکیزه گرداند آنانرا** ، که این تزکیه نفس درمقام تربیت انسانی‌هدف اصلی راهنمائی و رهبری پیامبران بوده است .

بنابراین همانطور که شیوه انبیاء عظام چنین بوده است اوصیاء گرامی ایشان هم از نظرتعلیمات عالیه انسانی و کمالات مادی و معنوی پیروان خود را

دراین امرهدایت می‌نمودند و انواع صفات رذیله را ازآنان دور می کردند .

و این دوستی و محبت اهل ایمان و پیروی کردن از امر ایشان موجب التفات وخشنودی‌آن بزرگواران بوده است که نظرلطف خود را ازمحبان خود باز نداشته و حتی در دارآخرت هم از امکانات شفاعتی خود درباره آنان دریغ نکرده و مانع کیفرجرم و گناهانشان باشند ، بلکه شاید اشاره به « **وکفارة لذنوبنا** » دربند مورد شرح بهمین امرشفاعت باشد که آن بزرگواران در رستاخیزهم بجبران مراتب دوستی ومحبتها به اذن خدایتعالی برای محبان خود شفاعت کنند .

ائمه هدی (ع) ازیك نور واحدند

شمه‌ای گویم ز اسرار اله — که شد از سابق امامان راگواه
این همان باشد که ازنسل‌خلیل — شد امامت شأن آنانرا دلیل
تا قیامت دارد این منصب وجود — تا ظهور حجتش باشد حدود
یك شهادت باشد از ما غیرازاین — چون بود دراعتقاد ما یقین
که‌امامان‌جمله‌ازیك‌روح‌ونور — هریك ازهریك بپاکی درظهور
طینت آنان همه از نور پاك — عرش اعلی را نموده تابناك
منتی بر ما بود در این مقام — که بود رهبر برای ما امام
رهبری‌زانسان که‌درآن‌خاندان — ذکر حق گویا بود درهر زمان
یاد حق آنجا رود درصبح و شام — رفعتی بخشد بنام هر امام
دمبدم از ما تحیت هم درود — بر امامان بحق«صاحب»وجود
ویژه گیهااین همه ازنزد اوست — که ولایت نزد ما بیحد نکوست
پاك ونیکو کرده ما را در نهاد — آنچنان محکم به دل طرح وداد

همچنین پاکیزگی درروح وجان — که نباشد جز ز محبوبان نشان
شاید این کفاره باشد بر گناه — تا نگیرد کس بجز خوبان پناه
وه‌چه خوش‌باشدکه یارانی‌شفیق — هم به دنیا یار و هم عقبا رفیق
من تعجب می کنم ازحال «زار» — که‌گرفت اواینچنین برخویش‌یار



فکنا عنده مسلمین بفضلکم ومعروفین بتصدیقنا ایاکم فبلغ‌الله بکم اشرف محل‌المکرمین واعلی منازل‌المقربین وارفع درجات‌المرسلین حیث‌لا یلحقه لاحق ولا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع

پس این ما هستیم که در پیشگاه عظمت حضرت احدیت بفضیلت مقام شما اعتراف داشته ، وتسلیم به‌مرتبه‌افضلیت شما شده به اطاعت شما گردن نهادیم ، و به گواهی دادن مقام ولایت و امامت شما معترف بوده به علاقه داشتن دوستی شما معروفیم ، (و آن خداوند است) که شما راببالاترین جایگاه بزرگواران که‌آنانرا گرامی داشته و بـه بلندترین منازل مقربین و عـالیترین درجـات مرسلین رسانیده بطوریکه کس دیگر نه از گذشتگان و نه‌از آیندگان به‌آنجا راه نیابد ، وهیچ بلند مرتبه و سبك پروازی به آنمقام سبقت نخواهد گـرفت ، و هیچ طمعکاری وصول به‌آن مقام ارجمند را در سر نخواهد پروانید .

مسلّمیـن ـ جمع ـ مسلّم بمعنی تسلیم شده است ، **فضل** ـ بمعنی برتری و افزونی است ، **معروف** ـ بمعنی شناخته شده ومشهور است ، **اشرف** ، بمعنی ـ شریفتر و بزرگوارتر است ، **مکرم** بمعنی گرامی است ، **لاحق** ـ یعنی از پـی رسیده ، **فائق** بمعنی افزون‌آمده و برگزیده است ، **طامع** ـ بمعنی طمع کننده وآزمند است .

فضیلت ائمه هدی برکسی پوشیده نیست

بنابرآنچه که درفقرات قبل،ازاعتقادات ما نسبت بمقام ولایت آن بزرگواران اشاره گردید که محبت ایشان موجب پاکی‌وپاکیزگی و سبب طهارت وتزکیه ما گردیده ، بنابراین مادرپیشگاه عظمت الهی از کسانی هستیم که بفضل و فضیلت و رهبری مراتب ولایت آنان ایمان و اعتقاد داشته و تسلیم هرگونه امر و اطاعت ازفرمان ایشان هستیم ، چون این مقام وبرتری در حجت و توفیق و مقام ولایت بدست خدا و بقدرت کامله اوست که فرمود : س ۳ ی ۷۳ **قل ان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء** همانا فضل ازناحیه خداست کـه هر کس را که خواهد و مقام او را شایسته بداند ازفضل خود به اوعطا خواهد کرد مقام فضیلت و برتری را .

لذا همچنان است کـه ما در مورد مقام و مرتبه آن بزرگوران متوجه فضل الهی هستیم .

دررابطه با فضیلت ائمه‌هدی علیهم‌السلام روایات بسیاری آمده است که دراینجا مجالی‌برای‌بحث‌آن نیست وتنها اکتفا می کنیم بروایتی که درذیل‌این‌آیه‌شریفه آمده است: **ولقد فضلنا بعض النبیین علـی بعض .....** همانا که افزونی دادیم بعضی‌ازپیامبران رابربعضی دیگر(که این‌آیه شریفه تفسیرجداگانه‌ای دارد) .

درکتاب علل الشرایع، ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده

که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که « **ما خلق الله خلقاً افضل منی و لا اکرم منی** » حضرت امیر فرمود که پس من گفتم که تو افضلی یا جبرئیل ؟ حضرت رسالت پناه فرمود که : خدایتعالی انبیاء خود را تفضیل داده برملائکه مقربین و مرا تفضیل داد برجمیع نبیین و مرسلین و فضل بعد از من تو را است ای علی و ائمه معصومین را که آنها از ولد تو اند .

بنابراین با این حالت که ما نزد خدایتعالی شناخته شده‌ایم براینکه اعتقاد بفضیلت آن بزرگواران داریم و تصدیق امامت و مقام ولایت ایشان را کرده‌ایم « **و معروفین بتصدیقنا ایاکم** » شاید اشاره براین باشد که خدایتعالی ما را شیعیان ایشان قرارداده و یا به اعتبار دیگر، شیعه بودن مارا برسمیت شناخته‌است.

ابلاغ خدایتعالی برسول اکرم (ص) درمعرفی اوصیاء (ع)

اما مسئله گرامی داشت ائمه هدی علیهم‌السلام بوسیله حقتعالی این ازهمان زمانی پایه گزاری شد که خدایتعالی آیه ولایت را بنصب خلافت و امامت امیرالمؤمنین (ع) نازل فرمود : **انما ولیکم‌الله ورسوله والذین آمنوا...** (که قبلا در همین کتاب در تفسیر این آیه از جهت دیگر مطالبی گذشت) و در روز غدیرخم توسط رسول اکرم این امرمهم بمردم ابلاغ گردید که : **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك...** ای پیامبر برسان بمردم آنچه ازطرف پروردگارت برتو نازل شده است واگرچنین نکنی رسالت اورا انجام نداده‌ای ، در این دو آیه شریفه تفسیری بسیار مفصل و جداگانه است که در خلال همین کتاب بمناسبتی دیگر بمختصری ازآن و روایاتی چند اشاره شد ، ولی دراینجا شاهد کلام درارتباط با فقرهٔ مورد شرح است که زائرعرض میکند : **فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین .....** اشاره بر آنکه درهمان روز که خدایتعالی رسول اکرم را امرفرمود که انتصاب علی علیه‌السلام را بمقام خلافت بمردم برساند

درهمان زمان ومکان مراتب شرافت و کرامت ائمه هدی علیهم السلام درعالیترین مراتب بمردم ابلاغ گردید وخدایتعالی مراتب ایشانرا بعالیترین منازل مقربین و درجات مرسلین رسانید .

درباره مقام ائمه هدی در جمله مورد شرح « **اشرف محل المکرمین** » درفقره « و عباده المکرمین » درصفحه ۲۴۴ مطالبی گذشت و همچنین درجمله مورد شرح : « **و اعلی منازل المقربین** » در فقره **و اشهد انکم الائمة ... المکرمون المقربون** درصفحه۲۹۹درباره تقرب ائمه معصومین شرحی داده شد که دراینجا دیگراحتیاج به تکرار نیست .

و اما اینکه درپیرو فقره مورد شرح عرض می کند « **و معروفین بتصدیقنا ایاکم** » ، گویا اشاره براینستکه : اکنون که ما مقام والای شما را بعالیترین مرتبه شناختیم و به امامت و رهبری شما تصدیق کردیم و اعتقاد به بزرگواری و فضیلت شما آوردیم ، چنین شده‌ایم که ازدوستان ومحبان شما بوده و چشم شفاعت بسوی شما دوخته‌ایم .

در شأن ائمه هدی گفتاریست — کان حاوی رمز ومخزن اسراریست
عالم بوجود آن بزرگان برپاست — زین نقشه‌بدان که‌امرحق درکاریست

ما معترفیم کس نباشد بجهان — که نزد خدا بود مقامش زینسان
در اوج شرافت و مقام عزت — واقف بهمه امور ، از سر نهان

این است که در مراتب قرب چنان — نزدیك به بارگاه قدس سبحان
گر پرده رود پس از مقام ایشان — آگاه ز سر غیب در کون و مکان

افسوس که ناتوان بود در گفتار — هرکس که‌بوصف گلرخان‌شددرکار
هرجا سخنی به مدح نیکویان رفت — دیدیم‌ولی‌نگفت کس‌همچون «زار»

حتی لا یبقی ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لاشهید و لا عالم ولاجاهل ولادنی ولافاضل ولامؤمن صالح و لا فاجرطالح ولاجبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیمابین ذلك شهید الا عرفهم جلالة امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده وکرامتکم علیه وخاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه

تا آنکه بجا نماند نه فرشته مقربی و نه پیغمبرفرستاده شده‌ای و نه فرد بسیار راستگوئی و نه شهیدی و نه دانائی و نه نادانی و نه فرومایه‌ای و نه‌باقدر و فضیلتی ونه مؤمن نیکووشایسته‌ای و نه بدکار ونا پاك وناسزائی ونه گردنکش معاندی و نه اهـریمن متمردی و نه آفریده‌ای کـه دراین میانه حاضر و گواه باشد ، مگر آنکه شناسانید بهمه آنها جلالت امـر و قـدر شما را ، و بزرگی مقام شما ، وبزرگی شأن شما ، و کمـال و تمامیت نـورشما ، و راستـی مسند و جایگاه شما و ثبات و پایداری مقام شما و شرافت خاندان‌و موقعیت منزلت شما در نزد او . وگرامی بودن شما درپیش او، و ویژه گی مراتب خاص شما نزد او، ونزدیکی مرتبه ومنزلت شما نزد او (تمام این مراتب را خدایتعالی بـه‌آنها که نامبرده شده ولازم بوده است که برامرولایت آگاه باشند رسانید) .

وبرهمه روشن‌ساخت که با شناسائی آن بزرگواران حجت برخلق‌عالم‌تمام‌شود.

(معانی لغات این بخش از زیارت درترجمه بخوبی روشن گردیده است) .

اطلاعات عمومی در شناسائی مقام ولایت

بعدازآنکه زائر عرض کرد : خدایتعالی مقام شما ائمه هدی را بـه عالیترین مرتبـه مکرمین و بالاترین منازل مقربین و عالیترین درجات مرسلین رسانیده، بطوری کـه کسی دیگر بدانجا راه نیابد ، و هیچ بلند مرتبه‌ای بر آنمقام سبقت نگیرد ، سپس در پیرو این حقایق چنین اشاره می‌فرماید : کـه کسی باقی نماند جز آنکه از مقام ولایت و رهبری شما اطلاع حاصل نماید و چنین ادامه میدهد که حتی ازفرشتگان مقرب هم کسی نیست که ازشأن ومنزلت شما بی‌اطلاع باشد (**حتی لایبقی ملك مقرب**) .

آری چنین است ، همانطوریکه قبلا درشرح فقره ، (**ومختلف الملائکة**) و جمله (**و عباده المکرمین**) اشاره شد ، ارتباط فرشتگان و معرفت آنان نسبت به ائمه هدی علیهم‌السلام در حدی بوده است کـه گاهی بـه اذن خدایتعالی در مأموریتهای خود مطیع امروفرمان آن بزرگواران بوده‌اند ، همچنان روایاتی هم‌دراصول کافی آمده‌است دراینکه جن (که‌ازصنف ملائکه‌است) نزدائمه آمده و مسائل دین خود را سئوال کرده بکارهای آنان رسیدگی می‌شده است .

امادرجمله بعد درفقرات مورد شرح که عرض می کند «**ولانبی مرسل**» آنهم در رابطه بـا همین معنا است کـه خدایتعالی عظمت شأن و مقـام ولایت ائمه معصومین را به تمام انبیاء رسانیده و آنانرا بـر وجود حجتهای خـود در آخرالزمان آگاهی داده است .

البته این موضوعی بسیار دقیق است که چگونه هزاران سال قبل ازخلقت ائمه ، خدایتعالی انبیاء خود را بعظمت وجودآن بزرگواران آگاهی داده است، دراین مورد می‌توان گفت که قرآن مجید خود جوابگوی این مسئله است .

باآنکه دراین مختصر حق این معنا را نمی‌توان ادا کرد ولی ببینید ازهمان اول در خلقت آدم علیه‌السلام کـه داستان آنرا شنیده‌اید بعد ازآنکه ترك اولائی از

او صادرشد و ندامت حاصل کرده و طلب آمرزش نمود، خدایتعالی کلماتی براو القا کرد تا وسیله‌ای برای توبه او باشد. همچنانکه فرمود: س ۲ ی ۳۷ **فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه** ... اشاره براینکه آدم ازپروردگارخودکلماتی دریافت داشت و به آنها توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت.

در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه آمده است که به‌آدم گفته شد چنین توسل‌جوید: خدایا بحق محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین توبه مرا بپذیر، و طبق روایات دیگری این توسل به ائمه هدی بروجه دیگر آمده است،

و باز درمورد اطلاع انبیاء ازبزرگداشت ائمه هدی می‌توان به‌آیه دیگر در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام توجه داشت که قبلا هم درهمین کتاب از جهت دیگر به آن اشاره شد و خدایتعالی فرمود: س ۲ ی ۱۲۴، **قال انی جاعلك للناس اماماً قال و من ذریتی** .... همانا که گردانیده‌ام تو را از برای مردم امامی، گفت و ازفرزندانم .... با حفظ سمتی که خدایتعالی درامرنبوت باوعطا فرموده بود مقام امامت را هم برای او تثبیت کرده و او هم برای ذراری خود اشاره به آن مقام فرمود، از اینجهت می‌توان گفت که موضوع خاتمیت رسول اکرم و اوصیاء گرامی او علیهم‌السلام برایش روشن بوده است.

درهرحال انبیاء همه ازفضل و جلالت و منزلت و مقام ولایت ائمه هدی مطلع بوده‌اند تا آنجا که طبق روایاتی زمانیکه امام ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ظهور میکند، حضرت عیسی علیه‌السلام که بقول قرآن به آسمان رفعت یافته است‌در آن هنگام برای یاری امام زمان (ع) نزول کرده و برای نماز هم اقتدا به آن بزرگوار می‌نماید، و این امر از همان نظر سوابقی می‌باشد که عیسی علیه‌السلام در مقام نبوت داشته وعارف بولایت آن بزرگوار بوده است.

عموم برگزیدگان وخواص ، ائمه هدی را شناخته‌اند

موضوعیکه در این بخش از زیارت قابل توجه است ؛ آنستکه برای شناخت ائمه معصومین علیهم السلام واتمام حجت بر خلق عالم، به‌چند گروه مختلف عظمت شأن ومقام ولایت آن بزرگواران معرفی شده است .

اولین گروهی که خدایتعالی آنها را به شأن والای ائمه هدی آشنا کرد از ملائکه مقربین بودند وسپس تمام انبیاء مرسلین که توضیح این مطالب درهمین بخش گذشت .

اما گروه دیگری که در جریان این امر قرار گرفته‌اند بازصنوف دیگری ازخواص می‌باشند که دراین بنداز زیارت اشاره به‌هریك ازمقام آنان شده‌است، همچنانکه زائر عطف‌به کلام مربوطه عرض می کند : **ولا صدیق ولا شهید ولاعالم...ولافاضل ولا مؤمن صالح** ، اشاره براینکه آنانکه‌دراین‌خصوصیات قراردارند همه ازمرتبه و جلالت و منزلت ائمه هدی مطلع بوده و اعتقاد بمقام ولایت و امامت آنان داشته‌اند .

واین معنا از جهتی غیرمستقیم ارتباط به‌آیه شریفه دارد که خدایتعالی می‌فرماید : س۴ ی۶۹ **و من یطع الله و الرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء و الصالحین‌و حسن اولئك رفیقاً** ، یعنی و کسیکه خدا وپیامبر را اطاعت کند «دررستاخیز» همنشین کسانی‌خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده ، ازپیامبران ، و صدیقان و شهداء و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند .

این آیه تفسیرجداگانه‌ای دارد که خدایتعالی به‌اهل ایمان‌وپیروان‌رسول و به اعتباردیگربه تابعین وفرمانبرداران خود ائمه هدی علیهم السلام بشارت داده است که در بهشت محشور و همنشین با پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود ، و بنابر آنچه که بعضی از تفاسیر متذکرشده‌اند ، این آیه شریفه روشن می‌دارد

که بعد ازمقام نبوت مقامی بالاتر ازمقام صدق وراستی نیست واطلاق راستگوئی بکسانی می‌شود که هم درسخن و هم با عمل و کردارصدق گفتار خـود را اثبات می کنند، ودرهمین کتاب درشرح فقره : **(المتقون الصادقون)** درصفحه۳۰۸ روایاتی بیان گردید : که صدیق به علی و امامان اهلبیت علیهم‌السلام تفسیرشده است و گذشته ازاین پیروان حقیقی این بزرگواران خود درمرتبه کمال صداقت‌هستند. و نیزدررابطه با بند مورد شرح که اشاره بمرتبه شهداء وصالحین شده است ، در بارهٔ شهداءِ معانی بسیاری گفته‌اند که دراینجایابمعنی، کشته شدگان در راه‌حق می باشند و یا بمعنی کسانیکه بوسیله سخنی ثابت گواهـی بحق می‌دهند . و در شرح فقرات **« و شهداء علی خلقه »** و همچنین **« و شهداء دارالفناء »** توضیح این مطلب داده شده است .

اما درباره صالحان چنین گفته‌اند که آنان افراد شایسته‌ای هستند که با انجام کارهای مثبت و سازنـده و مفید پیروی از اوامـر انبیا کـرده بمقامات برجسته‌ای نائل شدند ، بخصوص اینکـه در این فقره اشاره به **(مؤمن صالح)** شده‌است که صلحای اهل ایمان برای روشن نگاه داشتن مشعل‌حق ازهیچگونه فداکاری دریغ ندارند و شرح این موضوع درهمین بخش خواهد آمد .

و همچنین در پیرو این بیان درفقره مورد شرح دسته دیگری که گواهی بمقام ولایت و امامت ائمه هدی دارند ، اهل فضل و دانش هستند کـه در متن زیارت اشاره شده است : **«ولا عالم ولا فاضل »** ودراین معنا خوب روشن‌است کسانیرا که خدایتعالی ازهرجهت برتری داده وعالم بعلم توحید کرده و آنانرا برموز معرفت آشنا ساخته است ، آنها اعتقاد کامل به اصول عقایـد و شناسائی ائمه هدی داشته و در جهان دیگر محشور و همنشین با انبیاء و اولیاءِ و سایـر برگزیدگان هستند .

✿ ✿ ✿

مؤمن صالح چه خصوصیاتی دارد

هر کلمه از کلمات این زیارت شاهد معانی گسترده‌ای‌است که بیانگر حقایق و نمایانگر اسراری از آیات الهی است .

درایراد این بیان که زائر درعطف کلام خود اشاره می کند : « **ولا مؤمن صالح** » که هیچ مؤمن نیکوکار و شایسته‌ای نیست مگر آنکه عظمت و جلالت و بزرگی شأن و منزلت شما ائمه هدی را شناخته است ، این بیان‌یك سلسله از حقایق قرآنی را روشن می‌سازد ، اما چه باید کرد که نمی‌توان حق کلام را بر مختصری ادا نمود .

اکنون توجه خواننده را به‌بحثی‌فشرده دراین‌معنا جلب نموده تااسراری چند درآن آشکار گردد .

قرآن مجید در۷۳ مورد درخصوصیات اهل ایمان که شایسته و نیکوکارند بیانات گوناگونی آورده و ایمان را با عمل صالح توأم نموده است ، همچنانکه مکرر می‌فرماید : **الذین آمنوا وعملوا الصالحات** .... گویا مسئله ایمان‌بستگی کامل به نیکوکاری و اعمال صالحه دارد . البته عمل داخل دراصل‌ایمان نیست ، بلکه اصل ایمان همان تصدیق قلبی‌است ، ولی‌اگربعضی‌احادیث دلالت بردخول عمل صالح درایمان کنند ، مراد ازایمان ؛ ایمان‌کامل خواهد بود .

اما دراول باید این توجه را حاصل کرد که ایمان مؤمن نیکوکار باید بر چه وجهی باشد ، همچنانکه این آیه شریفه روشنگر این معنا می باشد که فرمود : س۴۷ ی۲ **والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوابمانزل علی‌محمد وهوالحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم** ، یعنی آنانکه ایمان آوردند وکارهای نیکو انجام دادند و ایمان آوردند به‌آنچه فرو فرستاده شده برمحمد ﷺ که براستی‌وحق ازناحیه پروردگارشان نازل‌شده است ، خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو می کند و به صلاح درآورد حال ایشانرا در

امر دین و دنیا .

از این آیه شریفه چنین نتیجه گیری می‌شود که جمله : **وآمنوا بمانزل علی محمد ....** آنچه برسول اکرم نازل شده یکی‌ازمراتب آن واگذاری امر خلافت و وصایت به علی علیه‌السلام و فرزندان گرامی او می‌باشد .

بنا براین ، اعتقاد بـه امـر ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام برای مؤمن صالح توأم با اعتقاد به مقام ربوبیت و نبوت پیغمبر خاتم است .

اکنون در رابطه به فقره مورد شرح برای آنکه اهمیت موضوع تا حدی آشکار گردد ، به خصوصیاتی چند دربارهٔ « مؤمن‌صالح » که درقرآن کریم آمده است اشاره خواهیم کرد .

خدایتعالی درسورهٔ (**العصر**) که تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلفه آن را در کوتاه ترین بیان خلاصه کرده بروجه سوگند می‌فرماید : **والعصر ، ان الانسان لفی خسر ، الا الذین آمنواوعملواالصالحات....** اشاره براینکه قسم به عصر وروزگار (دوران نبوت رسول یا عصرقائم) که همانا آدمی در زیانکاری و خسران است مگر آنانکه گرویدند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را براستی و درستی و براه حق سفارش کردند و به صبروشکیبائی توصیه نمودند .

ایـن سوره مبارکـه تفسیر وسیعی دارد کـه تاکنون کتابهـای جـدا گانه‌ای برآن نوشته شده ، لکن دراین مختصرشاهـد کـلام در آن است کـه در اینجا استثناءِ شدگان ازخسران و زیانکاری در هردوران تنها افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالحه باشند وبراه حق وشکیبائی‌مردم را توصیه کنند.

اکنون بی‌مورد نیست روایتی که دربعضی‌ازتفاسیر در ذیل‌این سوره آمده است یادآورشویم .

مفضل بـن عمر گفت : که‌حضرت صادق علیه‌السلام رااز تفسیرسوره (والعصر) پرسیدم ، حضرت فرمود : که مراد از « **والعصر** » عصرخروج قائم آل‌محمد است

که بهترین اعصار است (همچنانکه بعد از آنهمه ظلم و ستمکاری ، عدل و داد سراسر عالم را فرا می گیرد) ومراد از « **ان الانسان لفی خسر** » اعداء وغاصبین حق ما هستند که گرفتار خسران ازل و ابدند ، و مراد از « **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » آن گروه می‌باشند که ایمان آورده‌اند به ولایت ائمه هدی...

بنابراین روایت در فقرهٔ مورد شرح «مؤمن صالح» کسانی هستند که ایمان و اعتقاد آنها نسبت بمقام ولایت ائمه معصومین علیهم السلام درمرتبه کامل باشد .

اما از خصوصیات دیگر اهل ایمان نیکوکار آنستکه خدا یتعالی آنانرا بهترین آفریدگان معرفی کرده و جائی می‌فرماید س ۹۸ ی ۷ **ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة** قبلا درشرح جمله « **وحججاً علی بریته** » روایات ومطالبی در این معنا گذشت که ائمه هدی علیهم السلام درصدر کریمه « **خیر البریة** » قرار دارند .

و همچنین امتیاز دیگری که « **مؤمن صالح** » نسبت به افراد دیگر دارد آنستکه خدایتعالی اجابت کند دعای آنانرا و زیاده بخشد ازفضل خود برایشان همچنانکه فرمود : س ۴۲ ی ۲۶ و **یستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات و یزیدهم من فضله ...**

و اصولا باید دانست که یکی ازمراتب نیکوکاری اهل ایمان قبول ولایت ائمه هدی علیهم السلام است ، همچنانکه خدایتعالی می‌فرماید : س ۱۹ ی ۹۶ **ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا** اشاره بر اینکه : زود باشد که بگرداند خدا برای آنانکه ایمان آورده‌اند و کار شایسته کردند دوستی و محبت را ، که طبق روایاتی که دربعضی ازتفاسیر آمده است ، خدایتعالی دوستی و محبت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (ع) را در دلهای ایشان برقرار نماید .

حاصل آنکه کسانیکه ایمان بـه خدا و رسول و اوصیاء او داشته باشند و کارهای شایسته انجام دهند با کسانیکه بی‌ایمان و نابکار باشند یکسان نیستند ،

چون خدایتعالی می‌فرماید : س ۴۰ ی ۵۸ **و ما یستوی الاعمی و البصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا لمسیء ...** و ازهمین جهت‌است که خدای تعالی آیات بسیاری دربارهٔ پاداش اهل نیکو کار آورده است که آدمی ازشنیدن آنها کمال وجد و شوق را در خود احساس کرده و بسیار تمنا دارد که در زمره مؤمنین نیکو کار درآید . اکنون به گوشه‌ای از این بشارتها که خدایتعالی به اهل ایمان نیکو کار داده است توجه نمائید .

جائی می‌فرماید : س ۲ ی ۲۵ و **بشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقاً قالوا هذاالذی رزقنامن قبل واتوابه متشابهاً ولهم فیهاازواج مطهرة وهم فیها خالدون**

یعنی بشارت ده به کسانیکه ایمان آورده‌اند و کردار شایسته دارند که ازبرای آنان است باغهائی ازبهشت که نهرها اززیردرختانش جاری است ، هرزمان که میوه‌ای ازآن به‌آنها داده می‌شود ، می گویند این همان است که قبلا به ما روزی شده بود و میوه هائی که برای آنان می‌آورند همه (ازنظرپاکی‌وزیبائی) باهم یکسانند وبرای‌آنان همسرانی پاك و پاکیزه است که درآنجا جاودانه خواهند بود .

ودر جای دیگر خدایتعالی به اهل ایمان نیکو کارچنین‌مژده می‌دهد :س۱۸ ی۲ و **یبشر المؤمنین‌الذین یعملون الصالحات‌ان‌لهم اجراً حسناً ، ماکثین‌فیه‌ابداً**

که این بشارت هم ازهمان مژده‌ای است که در آیات دیگر اشاره به آن شده است و در بیشترآیات که درباره پاداش مؤمنین نیکو کار است ، در پایان آنها آمده است : **لهم اجراً کبیراً ، لهم مغفرة واجرعظیم ، طوبی لهم و حسن مآب ، فاولئك لهم‌الدرجات العلی ، لهم اجر غیر ممنون** و بسیاری از پاداش‌های دیگر که آنها همه ایماء و اشاره‌ای از اجر معنوی‌است که نمی‌توان آنرامقایسه بانعمتهای دیگرنمود همچنانکه درهمین‌مورد خدایتعالی‌میفرماید؛ و **رضوان من الله اکبر** ، که قبلا در این مورد بیاناتی گذشت .

بنابراین ؛ هیچ مؤمن صالحی نیست مگر آنکه از تمام مواهب الهی برخوردار و مورد رضا و خشنودی حقتعالی قرار گرفته باشد .

منکرین مقام ولایت هم بمعرفت امام آشنائی داشته‌اند .

دسته دیگر از کسانیکه مقام ومنزلت ائمه معصومین را شناخته ولی ایشانرا انکار کرده و یا از جهاتی عناد ورزیده‌اند چند گروه می باشند ، همانطور که در متن زیارت آمده است : **ولا جاهل ولادنی... ولا فاجر طالح و لا جبار عنید** (۱) که آنان یا تجاهل کرده ویا ازروی نادانی بمخالفت و ستیزه برخاسته‌اند و بعضی از کسانی هستند که اهل فسق وفجور بوده وبدکار و ناشایسته‌اند . و گروه دیگرهمان سر کش و معاندانی هستند که آنانرا (جبار عنید) خوانده‌اند ، یعنی سر کش و ستیزه‌جو و ناسازگار ، که خدایتعالی درمورد سنخیت این گروه در داستان هود علیه‌السلام آورده است ، س ۱۱ ی ۵۹ **وعصوا رسله و اتبعوا امر کل جبارعنید** ، اشاره براینکه آنحضرت هرچند قوم خود را دعوت بحق کرد آنان از او اطاعت نکرده و از طاغوتیان و جباران زمان خود متابعت می کردند و خدایتعالی درباره آنها فرمود : آنگروه عصیان ورزیدند و به فرستادگان خدا تابع نشدند و بفرمان طاغیان معاند درآمدند و ازروی عناد امر رهبران حق را اطاعت نمی کردند .

دربعضی ازتفاسیر در رابطه باهمین بند مورد شرح در ذیل آیه شریفه : س ۷۴ ی ۱۶ **کلا انه کان لا یا تنا عنیدا** چنین آمده است : که علی بن ابراهیم ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده : که این آیه‌اشاره‌بولایت‌علی علیه‌السلام ومعاندین و منکرین اومی‌باشد .

این نکته را هم باید توجه داشت که در میان این چند دسته که ازغایت

(۱) دنی ـ بمعنی پست فطرت و ناکس آمده است ، فاجر ـ بمعنی : گناهکار و تباهکار و نابکار است ، طالح ـ بمعنی : بدکار ومرد بدکردار وبد عمل (خلاف صالح) ـ وعنید بمعنی ، ستیزه جو و ناسازگار (مخالف حق است)

عناد ازفرمان حق سر باززده ودرمورد متابعت ازانبیاء واولیاء مخالفت می ورزیدند بلکه مقام ایشانرا انکارمی کردند ازهمه بدتر کسانی بودند که ازابلیس سر کش یعنی شیطان پیروی می کردند چنانکه درمتن زیارت عطف با همان معنا که گذشت آمده است (**و لا شیطان مرید**) اشاره براینستکه : با شناخت کاملی که شیطان ازمقام نبوت ومرتبه ولایت دارد پیروان خود را ازاطاعت امر ایشان باز می‌دارد ، و تطبیق این جمله باآیه شریفه در کمال وضوح است که می‌فرماید : س۲۲ ی۳ **و من الناس من یجادل فی‌الله بغیرعلم و یتبع کل شیطان مرید** اشاره براینکه : ازجمله مردمان کسی است که ازغایت عناد ، نزاع می کند در امور یکه خدایتعالی به آن خبرداده از روی بی‌دانشی و پیروی می کند از هر شیطان سر کش، اما در مورد اینکه چگونه ممکن است کسانی بحقیقت امری آگاه باشند ولی بدان مخالفت کرده یا انکارنمایند ، این موضوع قدری پیچیده است ، چون در متن زیارت اشاره می فرماید : که هر بدکار و ناپاك و ناشایسته‌ای و هر گردنکش معاندی ، مقام جلالت وشأن ائمه هدی به اوشناخته شده است ، پس چگونه در هر دوران پیشوایان کفروضلالت به آن بزرگواران مخالفت می‌ورزیده‌اند، اگرتاریخ را ورق زده به دوران هریك ازائمه‌هدی‌توجه حاصل شود این معنا بخوبی روشن می گردد ؛آنانکه ازهمان‌اول غصب خلافت کردند مگر ازحقانیت علی علیه‌السلام بی‌خبر بودند ؟ آیا معاویه و یزید امام‌حسن و امام حسین را نمی‌شناختند آیا بطور کلی بنی‌امیه وسران آل مروان و آل‌زیاد از مقام رفیع ائمه هدی بی خبر بودند ، و همینطور در هر دوران هر یك از آن بزرگواران که مواجه با جباران معاند بودند ، مگر هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر را نمی شناخت ؛ مگر مأمون از مقام شامخ امام رضا علیه‌السلام بی‌اطلاع بود آنان همه از تبه‌کاران و ستیزه جویان نابکاربودند که مقام ولایت ائمه هدی را کتمان کرده و گاهی‌انکارمی‌ورزیدند درحالیکه همه واقف به‌شأن

آن بزرگواران بوده‌اند .

بزرگداشت مقام ائمه معصومین علیهم السلام

بعد از آنکه دراین بخش از زیارت چنین بیان فرمود : که صنوف مختلف خلق از ملائکه و پیغمبر و صدیق و شهید و عالم و جاهل و صالح و جبار و معاند همه بمقام والای ولایت ائمه هدی آشنائی دارند ، سپس با اظهاریك جمله اشاره می‌نماید که البته ازصنوف و گروه مختلفی که ذکر شد آنکسانی واقف بمقامات آن بزرگواران هستند که درصحنه حاضر باشند یعنی در جریان امر دین و خدا شناسی وارد شده باشند همچنانکه عرض می کند : (**و لا خلق فیما بین ذلك** شهید) یعنی و نه آفریده‌ای که در این میانه گواه باشد .

این معنا چنان می رساند که کسانیکه در جهان تابع ادیان دیگر غیر از اسلام باشند وحتی کسانیکه تابع اسلام هم باشند ولی در مرتبه مستضعفین قرار گرفته باشند یعنی قدرت فهم و درك آنان ضعیف باشد و یا حجت بر آنان تمام نشده باشد از این امرمستثنی هستند .

البته دراین امر باید گفت : این استثناء تا زمانیست که وجود مقدس امام ولی‌عصرعجل‌الله تعالی‌فرجه ظهورنکرده باشد چون بعد از ظهور آنجناب تمام خلق عالم بمصداق این‌امر واقف خواهند شد که ، (**الا عرفهم جلالة امرکم و عظم خطرکم وکبرشأنکم**) مگرآنکه جلالت امروقدر و بزرگی شأن و مقام شما را بمقام خلق جهان بشناساند .

ببینید حقیقت امر آنستکه کسی نمی‌تواند جلالت امر و شأن ائمه هدی را توصیف نماید چون آن بزرگواران خودآئینه‌ای ازمقام جلال الهی هستند و دراین مختصر کجا می‌توان این بیان را گسترش داد . اکنون در اینجا تنها به

یك روایت دراین مورد اکتفا می کنیم .

در تفسیر لاهیجی ، در ذیل آیه شریفه «تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام» آورده که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (**نحن جلال‌الله و کرامته التی اکرم الله تبارك و تعالی العباد بطاعتنا و محبتنا**) یعنی مائیم جلال خداوند و کرامت او که گرامی داشته است خدا بندگان خود را بطاعت ومحبت ما .

بنابراین زمانی در رسد که عظمت جلال و شأن آن بزرگواران بر اهل عالم ظاهر و آشکار گردد و آنوقت است که فروغ نورایشان بمرتبه تکامل خواهد رسید یعنی تمامیت نور ظاهر خواهد شد . و اینکه درپیرو این سلسله از زیارت عرض می کند : (**و تمام نورکم**) شاید اشاره بر همین امر باشد که امام زمان عجل‌الله تعالی‌فرجه‌بموقع ظهور، جهانیان را از مقام جلالت و رهبری پیشوایان اسلام آگاه ساخته و ازپرتو نورآن بزرگوار تمام آفاق روشن خواهد گردید.

و در اینجا تطبیق این فقره از زیارت با آیه شریفه در کمال ارتباط است که می‌فرماید : س ۹ ی ۳۲ **یریدون ان یطفؤا نورالله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره ....** که میخواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نورخود را کامل کند .... واین همان‌نوری‌است که سرتاسر جهانرا پرتوافکن کرده که دیگر کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه در شعاع آن نور قرار گیرد .

در بعضی از تفاسیر آمده است که خدایتعالی تمام کننده نور خود است ، یعنی تمام کننده امامت و ولایت است بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله زیرا که بعد از ظهور آنحضرت همه بولایت و امامت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام اقرار دارند .

حاصل آنکه در پایان بند مورد شرح گفته می‌شود که : با ظهور امام ـ

ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه‌مصداق این‌معانی‌ظاهر خواهد شد که عرض می کنند: **وصدق مقاعدکم و ثبات مقامکم وشرف محلکم ومنزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه وقرب منزلتکم منه** ، وقبلا درفقرات مشابه درمعانی‌این فقرات مطالبی گذشت ، و ثبات و پایداری مقام‌آن بزرگواران وجایگاه ومسند آنان در دنیا و آخرت روشن گردید.

دراینجا بی‌مورد نیست که استناد دیگری به این روایت کردد .

در بعضی ازتفاسیر آمده است که : ازیحیی بن مسلم روایت شده که گفت : من از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود :آیه ، **و ما منا الا له مقام معلوم** نازل شده درحق ائمه و اوصیاء ازآل محمد .

با اینکه این آیه شریفه در ظاهر بیان قول ملائکه است کـه گفته‌اند : و نیست از ما هیچکس مگر آنکه از برای او مقامی معلوم است ولی در بعضی از تفاسیر آمده است که معنای باطن آیـه در شأن ائمه هدی علیهم‌السلام است همچنین اشاره دیگری به جایگاه آن بزرگواران شده ، که در بهشت در بلندترین‌مقامی است که در غرفه های آن ملائکه بر ایشان مـلاقات کرده و درود می‌فرستند ، همچنانکه خدایتعالی‌فرمود : **حسنت مستقراً و مقاماً**، آنجا نیکو مقامی‌است که قرارگاه‌آن بزرگواران است ، و چه خوب در رابطه با این معنا و ارتباط بفقره (**وشرف محلکم و منزلتکم**) درزیارت نیمه شعبان امام حسین علیه‌السلام آمده است: **زاد الله فی شرفکم فی‌الاخرة کما شرفکم فی‌الدنیا** ، یعنی خـدا بیافزاید در شرفتان در آخرت همچنانکه شرافتمندتان گردانید در دنیا .

امام صادق علیه‌السلام فرمود :

ولایت ما ولایت خدا است که مبعوث نشد هیچ پیغمبری جز برای آن

(اصول کافی)

مقامی بالاتر از هر مقام

در ولایت اعتقاد ما یقین — همچنان باشد بحبلی بس متین
شیعه را هریك بود این افتخار — که کند جان بر امام خود نثار
ما به شأن و قدر اولاد رسول — معتقد باشیم از اصل و اصول
هم بحق، درآنچه شد برما گواه — هم امید از فضلشان فضل اله
چون مقام هر یك از آنان بنام — نزد ما روشن بمعنای تمام
در گرامی منزلت باشد قرین — رتبه والای نیکان در زمین
درجه‌ای بالاتر از آن در مقام — کس نبیند تا رود سوی امام
گر نباشد این سخن برما گران — رفعتی ارفع که از پیغمبران
در مقام قرب حق این والیان — منصبی بالاتر از هم این و آن
حاصل آن باشد مراتب بس بلند — که نباشد کس بدینسان ارجمند
نه که از سابق شود لاحق براین — نه رسد کس بر مقامی اینچنین
نه کسی دارد طمع بر این مقام — نه کسی حدش بود حد امام
هر که را درصحنه بینی درمیان — چه بود حاضر چه از پیشینیان
هم پیمبر هم صدیق و هم شهید — یا که فاجر یا چو جبار عنید
یا که باشد فاضل و از صالحین — یا که باشد در صفی از طالحین
جمله واقف بر مقامات رفیع — این بود رمزی ز اسرار بدیع
آنکه باشد آشنا بر این امور — می شناسد هر امامی را بنور
تا شود این نور بر عالم تمام — در ظهور مهدی آن آخر امام
پس گلستان می‌شود عالم چنان — چون شود روشن بنوری از نهان
تا همه در شأن آن عالیمقام — بر یقین دانند کو باشد امام

یك حکومت آورد بر عدل وداد — چونکه ریزد پایه‌اش را بر وداد
حکم او نافذ سراسر در جهان — قرب او درمنزلست گردد عیان
در کرامت همچنان بینی کریم — در شرافت شأن او باشد عدیم
گر کنی جانرا فدایش بس رواست — چون محبانرا دراین کاری بجاست
سالها دراین بیان می گفت «زار» — که فدا کن جان خود درراه یار



با بی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی (۱)

پدر ومادرم وخودم وخاندان و عائله‌ام وثروت و متعلقاتم فدای شما باد .

اسرت بمعنی : خانواده وعائله ومتعلقات آمده است .

(با بی انتم وامی) اصل آن (افدیکم با بی وامی) بوده و فعل بجهت اختصار ذکر نشده ، و عوض ضمیر متصل « کم » ضمیر منفصل « انتم » آمده است و مقصود عرب از اینکلمه وتفدیه اهمیت مفدی و اعزاز و اکرام او می‌باشد که خود وجمیع علائق خودش را بکسی که به اوعلاقه و حب زیاد دارد فدا کرده و خودش و علائق خودش را سپر بلای او می‌نماید (۲)

جان عالم فدای ائمه هدی (ع) باد !

این قسمت از بند مورد شرح از نظر اهمیت کلام در پنج مورد از زیارت تکرار شده است ، و زائر کمال محبت خودرانسبت به محبوبان خودابرازداشته و بهترین

(۱) در بعضی از نسخ « و نفسی » ندارد
(۲) از کتاب « فوائد نافعه شریفه »

دوست داشته خود را درطبق اخلاص گذاشته، یکجا بحضور آنان اهداء می نماید.

ببینید برای هرفردی کسی بالاتر ازپدر و مادر نیست و این امریست که مورد اعتقاد همگان است ، و اصلا خدایتعالی این موضوع را تأیید فرموده و اهمیت آنرا تا جائی رسانیده است، که دوستی ومحبت بوالدین را در ردیف مرتبه پرستش قرارداده است، همچنانکه می‌فرماید: س۱۷ ی۲۳ **وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احساناً ....** اشاره بر اینکه : احسان و نیکوئی کنید بر پدر و مادر .

و این از مسائل مهمی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده است و کمتر موضوعی می باشد که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد همچنانکه درچهار مورد بعد ازتوحید قرار گرفته است .

بنابراین زائر بهترین احسانرا برای پدر و مادر خود دعائی قرارداده که آنها رافدای محبوب وجانان خود می نماید .

ظهور عوالم محبت درکمال فداکاری !

دوستان خدا وسالکان الی الله هدف مشخصی دارند که برای ایصال بمطلوب از تمام هستی خود گذشته و جز برضای محبوب بچیزدیگری التفات ندارند و این معنا روشن است که خدایتعالی وسائلی را برای مشتاقان بسوی قرب خود بر انگیخته است که اهم آن در ارتباط بوجود مقدس رسول اکرم واوصیاء گرامی او می باشد ، و هر کس به این بزرگواران بیشترعلاقه مند باشد محبوبیت اونزد خدایتعالی بیشتر است .

اینکه می بینید دراین بنداز زیارت زائرعرض می کند : **بابی انتم وامی ونفسی واهلی ومالی واسرتی** ، این معنا جلوه‌ای از عشق و محبت بسوی خود حقتعالی می باشد واگر کسی راضی باشد که عزیزترین نزدیکان ، پدرومادر

و نفیس‌ترین چیزهای خود را در راه خدایتعالی نثار کند راه او همان مسیر پیامبر وائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است ، که در رابطه بـا این معنا خدایتعالی خود اشاره‌ای کرده و خطاب برسول اکرم می‌فرماید: س ۹ ی ۲۴ **قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم واخوانکم و ازواجکم وعشیرتکم و اموال اقترفتموها وتجارة تخشـون کسادهـا و مساکن ترضونها احب الیکم مـن الله و رسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره** : اشاره بـراینکه بگـو ای محمد(ص) بر آنانکه غیرخدا را ولی ویار ویاورخود قرارمی‌دهند، اگرپدران وفرزندان و برادران وهمسران وخویشانتان واموالیکه بدست آورده‌اید و تجارتی که ازکساد شدنش بیم دارید ومساکن مرفهی که مورد رضایت وعلاقه شما است درنظرتان محبوب‌ترازخدا وپیامبر وجهاد در راهش می‌باشد پس انتظار برید تا فرمان خدا صادرشود ومجازات شدیدی ازطرف اوسبحانه وتعالی بشما رسد .

بنابراین ازاینجا معلوم می‌شود که این آیه در رابطه با فقرهٔ مورد شرح چگونه موضوع را روشن ساخته ، که همه چیز را درعالم در برابرمحبت باخدا و رسول اوناچیز و بی ارزش شمرده ونشان داده است که محبان باید ازتمام این مسائل گذشته و ازتمام علائق خود را بر کنار کرده تـا بتوانند خود را بمقصد نهائی برسانند .

فداکاری جان در راه محبت و اخلاص!

در بند مورد شرح بعد از آنکه زائـر از بهترین علاقه خـود پـدر و مـادر بخاطر محبوب در راه ایصال بمطلوب گذشت ، سپس بنفس نفیس خـود اشاره کرده و آنرا هم درمعرض فداعرضه کرده است .

البته باید چنین هم باشد، چون کسی بحقیقت عشق ومحبت نمیرسد مگر آنکه تمام علائق را ازخود دور کند ، و اولین علاقه هـر کس بنفس و جـان

خودش می‌باشد که اگر بنا شود بهترین چیز را در راه محبت بذل نماید همان نثار کردن جان خود است و ازطرف دیگر، لازمه دوستی‌ومحبت با خدا دراول ایمان ثابت وسپس اطاعت امراوست که آن مستلزم دوستی‌ومحبت بارسول اکرم و اوصیاءِ گرامیش می‌باشد.

لذا آنکه درراه آنان جان را نثار کند همچنان است که در راه خدا نثار کرده است وهر کس آنانرا دوست بدارد همچنان است که خدا را دوست داشته است، وگذشته از این جان هیچکس عزیزتر ازجان اولیاءِ خدا نیست و برای حفظ جان آنان است که اهل ایمان باید ازهمه چیز خود گذشته و در رابطه با دوستی آنان دوستی‌خود را با خدا ظاهرسازند. اکنون با کوچکترین توجه به آیه شریفه این معنا روشن می‌شود که درقسمتی ازآن می‌فرماید: س ۹ ی۱۲۰ **و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ....** اشاره براینکه سزاوارنیست که اهل مدینه و بادیه نشینان که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند وبرای حفظ جان خویش ازجان اوچشم بپوشند، یعنی جان امت ازجان رسول اکرم عزیزتر نیست وحیات امت ازحیات آن بزرگوار با ارزش‌تر نیست.

پس طالبان سلامت آن کسانی هستندکه برای حفظ جان خود ازفداکاری در راه پیامبر و اوصیاءِ گرامیش دریغ نکنند و این وظیفه تمام اهل ایمان است که درتمام قرون و اعصار از بذل جان خود درمورد رهبران و پیشوایان اسلام مضایقه ننمایند.

اما دراینجا نکته دیگری بکاررفته است که باید گفت: هرکلمه ازکلمات این زیارت درسطحی بسیار آموزنده است همچنانکه زائربوسیله این بیان‌ابراز ارادات می کند که نفس خود را فدای محبوبان خود کرده و آمادگی خود را برای‌نثار جان درراه دوستی آنان اعلام می‌دارد، واین‌یك‌معامله‌بسیارارزنده‌است که تنها درمقابل‌محبت انجام می‌دهد، خوب توجه‌داشته باشید که پای‌این‌معامله

بکجا بند است ، اگر بیان مورد شرح را به این آیه شریفه تطبیق دهید موضوع روشن خواهد شد ، آنجا که خدایتعالی می‌فرماید : س ۹ ی ۱۱۱ **ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ....** یعنی خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که در برابرش بهشت برای آنان باشد ، عجب معامله بسیار خوبی است !! آیا فدا کردن نفس ومال درمقام محبت با ائمه هدی چه پاداشی دارد ، طرف معامله کیست ؟ آیا خدا خریدار است یا آن بزرگواران .

صاحبان تفاسیر گفته‌اند : درهر معامله درحقیقت پنج رکن اساسی وجود دارد ، که عبارتند ازخریدار ، فروشنده ، متاع ، قیمت وسند معامله، اکنون در این معامله معلوم است فروشنده زائراست متاع مورد معامله‌جان ومال اوست ، و خریدارخدایتعالی، وثمن آن محبت‌وپاداش آنرا درآیه‌موردتفسیرجستجو کنید .

بنابراین جا دارد که زائر عرض کند : **با بی‌انتم وامی ونفسی ومالی و اسرتی** و نگارنده دراینجا اضافه می کند که پدر ومادر وعشیره وجان ومال ومتعلقات ما چه ارزشی دارد ، و باید گفت : جان عالم و تمام هستی‌جهان فدای شما ائمه هدی باد !



اشهدالله واشهدکم انی‌مؤمن بکم وبما آمنتم به ،کافربعدوکم وبماکفرتم به

خدایرا گواه می گیرم و هم گواه می گیرم شما را که من جداً بولایت الهیه شما ایمان دارم « و نیز » به‌آنچه شما ایمان دارید ایمان دارم ، و منکر دشمنان شما هستم و بر آنچه شما منکرید من هم کافرومنکرهستم .

کفر بمعنی: ناسپاسی کردن و ناگرویدن وانکار کردن است، و کافر بمعنی، پوشاننده و ناگرونده و انکار کننده است .

گواهی بمقام ولایت ائمه هدی علیهم السلام .

با آنکه خدایتعالی بر اسرار قلوب هر کس دانا وآگاه است و بطور کلی خود برهمه چیز گواه است، که فرمود: س ۵۸ . ی ۶ **والله علی کل شیء شهید** ، در عین حال زائر در اینجا او را سبحانه و تعالی شاهد گرفته ، و آنچه اعتقاد قلبی بر آن دارد بر زبان جاری می‌سازد و چنین اشاره می‌نماید : که من بمقام امامت شما ایمان دارم واضافه می کند : که ایمان دارم بهرچه شما ایمان دارید .

دراینجا معلوم است که ایمان بمقام ائمه هدی ایمان بمرتبه ولایت و خلافت ایشان بعدازرسول اکرم است، وقبلا درمورد گواهی بمقام شامخ آن بزرگواران در شرح فقره : **واشهد انکم الائمة الراشدون ....** مطالبی گذشت ، ولی اینکه زائر اقرار می کند براینکه بهرچه شما ایمان دارید من هم ایمان دارم ، این خود روشن است که ائمه هدی علیهم السلام پیرو رسول اکرم بوده وبرآنچه براونازل شده است ایمان دارند، همانطور که رسول اکرم خودبه آنچه ازطرف پروردگار براو نازل شده ایمان آورده است ، چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۲ ی ۲۸۵ **امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله و ملائکته و کتبه ورسله ....** یعنی پیامبر به آنچه ازطرف پروردگارش براو نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده‌اند ....

دراین آیه شریفه اشاره‌ای بکار رفته است براینکه ، کسانی که در مکتب پیامبر هم پرورش یافته‌اند بتمام آنچه بر او نازل شده است ایمان داشته و از

هر جهت پیرو آن بزرگوار هستند ، وازطرف دیگر بیان قول ائمه اطهار برهمین است که خدایتعالی درشأن آنان فرمود : س ۳ ی ۷ .... **و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا ...** (آنانند که بـراثرفهم و درك همـه اسرار آیات قرآنی وآنچه برسول نازل شده می‌دانند ومی گویند مابهمه آنهـا ایمان آوردیم) وقبلا از جهت دیگر روایتی از کتاب کافی ازامام صادق علیه‌السلام نقل گردید که راسخان درعلم امیرالمؤمنین وائمه معصومین علیهم‌السلام هستند.

بنابراین چه‌شهادت نیکوئی زائر برزبان جاری‌ساخته که گویاایمان خودرا درنزدخدایتعالی وائمه‌هدی بودیعت گذاشته تا درروز معین(**یوم یقوم الاشهاد**) این گواهان‌را شاهد برایمان خود قرار دهد.

چه خوب که درذیل همین آیه‌شریفه آمده است که‌مراد از « **اشهاد** » ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند .



مستبصر بشأنکم و بضلالة من خالفکم

«ومن» بجلالت شأن و مقـام شما وبگمراهی مخالفان شما بصیرت وبینش کامل دارم .

مستبصر ـ یعنی، صاحب بصیرت ، دارای فکـر و نظر وبینائی و کسیکه بخواهد امری را آشکار کند .

ضلالت ـ بمعنی ، گمراهی و گمراه شدن است .

خالف ـ ازخلاف بمعنی ناسازگاری وسرپیچی ومخالف بمعنی ناموافق است

بینش دقیق درشأن و مقام ائمه هدی علیهم السلام.

البته چنین است، بااین بیاناتی کـه از اول این زیارت زائر دراوصاف ائمه معصومین علیهم‌السلام اظهارداشته خود نمایانگر بصیرت وبینائی او بـه‌شأن و رتبه آن بزرگواران است، واصلا کسی دیگرنمی تواند بهتر ازآنچه که دراین زیارت در شأن آنان گفته‌شده اظهارنماید، چون این بیانات ازسخنان یکـی ازخود آن‌آقایان است (وبدیهیست که امام باید معرف امـام باشد) وبیانی از گفتار امام شایسته تر درباره امام نیست.

و ازآن گذشته همانطور که‌دیدید بیشتر ازاین بیانات یعنـی فقرات‌این زیارت ارتباط مستقیم به‌آیات قرآنی داشته وبا اشاراتی سخنان آن بزرگوار مورد تأیید قرار گرفته‌است واز اینجهت کسیکه بمقامات ائمه هدی (ع) واقف باشد بگمراهی مخالفان ایشان هم آگاه خواهد بود، و می‌داند که مخالفان آنان دیده ظاهر وبینش باطن از ایشان مسلوبست ویا از نظرلجاج و عناد مقام آن بزرگواران را نادیده گرفته ومخالفت می‌ورزند.

واین معنا روشن است که تاریخ آنچه از زندگانی ائمه معصومین علیهم‌السلام را نشان می‌دهد، همه حاکی از جریاناتی است که آن بزرگواران در دوران خود همیشه بامعاندین ومخالفین مواجه بوده که در امر ولایت نـاسازگاری و مجادله می کردند وازاین روضلالت و گمراهی آنان آشکار می گـردید، شاید مقدمه این امراز همان زمان رسول اکرم بروز کرده‌باشد، همچنانکه شنیدید بعدازآنجناب چه‌ناسازگاریها و چه اختلافاتی بوجودآمـد که درنتیجه غصب خلافت امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام گردید و قرآن مجید هم درایـن مورد در سوره «النباء» اشاره‌ای کرده است: **عم یتساءلون عن‌النباء العظیم الذی‌هم فیه مختلفون** یعنی از چه می‌پرسند مردم‌ازخبر بزرك ومهمی که درآن باهم به‌جدال واختلاف برخاستند.

با آنکه این آیه تفسیر بسیار گسترده‌ای داشته و در میان مفسران درباره نباءِ عظیم اختلاف است و بطور کلی گفته شده است که همان امر نبوت نبی اعظم است وهمان چیزهائیکه آن بزرگوار ازجانب خدا برمردم خوانده است: همان نباءِ عظیم است ، ولی در بعضی از روایات آمده که منظوراز نباءِ عظیم ، علی علیه‌السلام است که در بارهٔ او اختلاف کردند، همچنانکه در تفسیر جامع از اصول کافی نقل کرده است ، که ابی حمزه روایت کرده که سؤال نمودم از حضرت باقر علیه‌السلام نباءِ عظیم را فرمود: علی‌علیه‌السلام است و در روایت دیگر چنین آمده است که علی‌علیه‌السلام‌خود فرمود: برای خدا آیه‌ای و نباءِ بزرگتری از من نیست !

بنابراین مخالفان آن بزرگوار وهمچنین منکرین مقام ائمه هدی علیهم‌السلام درضلالت و گمراهی آشکاری بوده و مصداق فقره مورد شرح « **و بضلالة من خالفکم**» نزد کسانیکه بینا وبصیر درامرولایت می‌باشند بسیار روشن است .



موال لکم ولاولیائکم مبغض لاعدائکم ومعاد لهم

دوست دارم شما را ودوست دارم دوستان شمارا و متنفرم از دشمنان شما ودشمن آنان هستم .

مبغض ـ یعنی‌دشمن داشته شده و ناپسندیده است

معنی معاد (بضم میم) ازعداوت ودشمنی است .

اعداء ـ جمع«عدو» وعدو بمعی دشمن و منازع و بدخواه است .

ولاء اهل بیت و ائمه هدی امری ضروری است

در معنی« ولاء » درفقرات قبل **(من والاکم فقد والی‌الله) (سعدمن‌والاکم)(وماخصنا بهمن‌ولایتکم)** بمناسبت مضامین آنها مطالبی گذشت ، بازهم در همین مورد دراین زیارت اشاراتی دیگر بر وجوه گوناگون شده است که در هرفقره درارتباط بامعنای مخصوص به‌آن تذکری داده شده است .

اما در بند مورد شرح که زائر عرض می کند : **موالیکم ولاولیائکم..** باید دانست که این خود دستوری از فرمان الهی است و امری می‌باشد که خدایتعالی در چند مورد ازقرآن مجید یادآورشده است که اهل ایمان باید چه کسانی را دوست خود قرار دهند و از دوستی باچه کسانی اجتناب ورزند؛ همچنانکه‌درجائی‌می‌فرماید:س۶۰ ی۱ **یاایهاالذین آمنوا لاتتخذوا عدوی وعدوکم‌اولیاء ....** یعنی ای کسانیکه ایمان آوردید دشمن مرا ودشمن خودتان‌را دوستان خود قرار ندهید.

ودرجای دیگر می‌فرماید : س ۳ی ۲۸ **لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون‌المؤمنین ...** . یعنی‌افراد باایمان نبایدغیراز مؤمنان،کافران را دوست وسرپرست خود انتخاب کنند (هر کس چنین کند رابطه او بکلی‌از پروردگار گسسته‌است) و دراین مورد خدایتعالی درجائی صراحتا منع‌دوستی می کند از نزدیکترین افراد اهل ایمان اگر در مسیر کفر قرار گرفته باشند و می فرماید : س ۹ ی ۲۳ **یا ایهاالذین آمنوا لاتتخذوا اباء کم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفرعلی الایمان ...** یعنی ای کسانیکه ایمان‌آورده‌اید هرگاه پدران وبرادران شما کفررا برایمان ترجیح دهندآنها را دوست وپاور خود قرار ندهید .

البته تفسیر این آیات گسترده است و از آن جهت که اختصار از دست نرود فقط به ترجمه آنها پرداختیم : اما ازنظرآنکه ارتباط آیات بافقره مورد

شرح روشن شود به ذکر آیه‌ای می‌پردازیم که ارتباط مستقیم براین معناداشته وبطور کلی این‌همان دستوری است که خدایتعالی به اهل ایمان برای گزینش و انتخاب دوست داده است و مـی فرمـاید : س ۴۲ ی ۲۳ **قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی....** اشاره بـراینکه ، بگوای محمد بکسانی کـه ایمان آورده اند من ازشما دربرابر رسالتم مزدی طلب نمی کنم بجز مودت و دوستی نسبت به‌اقرباءِ ....

اکنون باتوجه برواياتی که در رابطه با این معنا آمده است موضوع روشن می‌شود :

در مجمع البیان‌آورده : حدیث صحیح‌ازحسن بن‌علی علیه‌السلام رسیده که در خطبه‌ایکه برای مردم ایراد کـرد فرمود: ماازاهل بیتی هستیم کـه خدایتعالی مودت آنانرا بر هر مسلمانی واجب کرده است و این‌آیه شریفه را تلاوت فرمود : **(قل لااسئلکم علیه اجراً الا المودة فی‌القربی)**

درکافی بسند خود ازعبدالله بن عجلان از امام ابـی جعفر علیه‌السلام روایت کرده که در تفسیر این‌آیه فرمود : منظوراز قربی اهل بیت علیهم‌السلامند.

در تفسیر جامع آورده است : ابن عباس گفت چون این‌آیه نازل شد از رسول اکرم سئوال‌نمودم : اقرباءِ کیستند که‌پروردگار مارا بدوستی ایشان امر نموده : فرمودعلی(ع) وفاطمه(ع) وحسنین(ع) وفرزندان آنها می‌باشند.

زمخشری وفخررازی که در بحث خلافت بـاشیعه همیشه درجدال هستند خودراوی روایتی هستند ودرموضوع‌ولاءِ محبت چنین نقل‌می کنند که پیغمبر فرمود: هر کس بردوستی آل‌محمد بمیرد شهیدمرده ونیز آنکه‌بردوستی آل محمد بمیرد گناهش آمرزیده شود و برتوبه بمیرد ومؤمنی باشد که‌باایمان کامل مرده است .

و همچنـن باز در ذیل همین روایت از رسول اکـرم نقل مـی کنند :

الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا ، الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة یعنی هر کس که بادشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و آگاه باشید که هر کس بردشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

در تفسیر : المیزان روایتی از کتاب « در منثور » نقل کرده براین مضمون که : ابو نعیم ، ودیلمی از طریق مجاهد ، از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسولخدا **صلی‌الله علیه وآله** درمعنای جملهٔ (**قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی**) فرمود : اجری نمی خواهم مگر همینکه جانب مرا دراهل بیتم رعایت کنید و آنانرا بخاطر من دوست بدارید .

ونیز درهمان کتاب آمده است وقتی این آیه شریفه نازل شد اصحاب از رسول اکرم پرسیدند قربای توچه کسانی هستند که مودتشان برامت واجب شده ، فرمود : علی وفاطمه وفرزندانش.

بنابراین باذکر این روایات دربند مورد شرح که عرض می کند(**موال لکم ولاولیائکم مبغض لاعدائکم و معادلهم**) مصداق این معنا در دوستی ومحبت داشتن باائمه هدی و دشمنی با ایشان ودشمنان ایشان بخوبی روشن وآشکار گردید :

امام باقر علیه‌السلام بارها می‌فرمود :

براستی خدا پیمان شیعیان ما را بولایت ما گرفته است (از اصول کافی)

ولاء محبت

جان فدای گلرخان مه جبین ! که نباشد کس چو آنان نازنین
نزد جانان جان فدا کردن رواست این همان نقشی که از امر خداست
جان مادر جان باب مهربان جان هر کس کو بود اندر جهان
گر شود این عالم هستی نثار جان مشتاقان بود یك از هزار
باشد ازارزش برون در راه دوست گر فدا گردد همه عالم نکوست
من خدا را زین میان گیرم گواه هم گواه از سروران بی گناه
که بود ایمان مرا بر هر امام همچنان ثابت که باشد بر دوام
هم مرا ایمان بود بر هر که اوست جان نثار و جان فدا از بهر دوست
کافرم بر هر که کفرش شد عیان خصم آن باشم که باشد در زیان
هر که باشد واقف از حال امام بینشی دارد بسر حد تمام
گر کسی باشد بحق ناساز گار در ضلالت همچنان گیرد قرار
پس بود بهتر که ما گیریم دوست هر امامی را که خود یار نکوست
همچنان با دوستان هر ، امام دوستی باید گزیدن هر مقام
دشمنی کردن به دشمنهای دوست آنچنان باشد که کافر روبروست
من همی از عشق مه رویان پاك پیرهن هر دم زنم بر سینه چاك
گاه از خود بیخود و گه بر ملال تا رسد قدر محبت بر کمال
تا بحدی عشق من بالا کشید که کسی جز «زار» این حالت ندید

سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم

درصلح وسازشم با کسیکه با شما در صلح وصفا باشد و در جنك و وناسازگاریم با کسی که باشما در محاربه وجنك باشد.

سلم و«اسلام» در لغت بمعنی صلح و آرامش است، و بعضی هم گفته‌اند که (سلم و اسلام و تسلیم) یکی می باشد،**و حرب** ـ بمعنی جنك و کارزارو نبرد است.

صلح‌جوئی ازصلح طلبان پیرو امام علیه‌السلام

حقیقت ایمان بخدا اطاعت از امر وفرمان او و ایمان واعتقاد برسول و اوصیاء گرامیش‌می‌باشد ،واین اعتقاد بمرحله کمال نمی‌رسدمگر اهل‌ایمان باهر کس که بخدا و رسول سر تسلم فرود آورده آنان هم مطیع و فرمانبرداراوباشند وباهر کس که در گمراهی وضلالت است وباخدا ورسول‌محاربه می کنددشمن ودر ستیز باشند.

البته توصیه‌ایکه خدایتعالی خود دراین امر کرده است ، آنستکه : تمام اهل ایمانرا بصلح وصفا و آشتی دعوت کرده است و چنین اشاره فرموده که اگر کسی راه خصومت را گزیند واز اوامر او سبحانه وتعالی سرباز زند ، از شیطان پیروی کرده و گویا از راه محاربه وجنگ باخدا برخاسته است :

و از اینجهت است که قرآن مجید درجائی می‌فرماید : س۲ی۲۰۸ **یا ایهاالذین امنوا ادخلوافی السلم کافة ولاتتبعوا خطوات الشیطان ....** اشاره براینکه ای کسانیکه ایمان‌آورده‌اید همگی در صلح وآشتی درآئید و یابعبارت دیگر(تسلیم‌اوامرپروردگارشوید)و از گامهای‌شیطان پیروی‌نکنید.

بعضی از مفسران گفته‌اند : کداین آیه شریفه همه افراد باایمان رابه

صلح وصفا دعوت می کند از آنجا کـه روی سخن بمؤمنان است مفهـوم آیه چنین می‌شود : که صلح وآرامش تنها در پرتو ایمان امکان پذیر است.

اما آنچه که حقیقت معنارا در ارتباط این آیه با بند مورد شرح روشن می‌نماید روایاتی می‌باشد که دراینجا ببعضی از آنها اشاره خواهیم کرد .

در تفسیر جامع ، از کتاب کافی ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده که‌در آیه : **یا ایهاالذین امنوا ادخلوا فی‌السلم کافة ....** فرمود: که ولایت ما است که باید داخل شوند . و درحدیث دیگر آمده است که مراد از امر به دخول در سلم اینستکه‌امرشدند مردم باینکه معرفت ما ائمه معصومین راحاصل کنند.

عیاشی : از ابی بصیر روایت کرده که گفت : حضرت صادق علیه‌السلام بمن فرمود : آیا می‌دانی سلم چیست ؟عرض کردم شما دانا هستید ،فرمود : مراد ولایت علی علیه‌السلام وائمه بعداز ایشان است و نیز فرمود : خطوات شیطان بخدا قسم دوستی وپیروی از منافقین است .

در کتاب **(عترت درقرآن)** در ذیل آیه مورد تفسیر از چند منبع موثق نقل نموده . که در تفسیر امام علیه‌السلام است که دخول‌در سلم ورود در مسالمت بقبول دین اسلام است از برای تمامی مردم درتمامی احکام اصول و فروع ، پس نباید بعضی راقبول کرده وبعضی را رد نمود وترك کرد واز این باب است‌دخول در ولایت علی علیه‌السلام ، زیرا مانند دخـول در قبول نبوت پیغمبر است ، همانـا مسلمان نیست کسیکه اقرار به نبوت محمد (ص) نموده واقـرار بـه وصایت و خلافت وافضلیت علی علیه‌السلام ننموده باشد .

در کتاب **(علی درکتب اهل سنت)** دریك فصل از چند کتاب معتبر از اهل سنت روایاتی به اسناد موثق نقل کرده است : که رسولخدا (ص) بعلی و فاطمه وحسن وحسین (ع) فـرمـود : **اناحرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم** من در جنگم باهر کس که با شما درجنگ‌باشد وصلحم باهر کس کـه باشما

در صلح وصفا باشد .

ببینید در بند مورد شرح که امام عرض می کند : **سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم** این کلام اقتباس از همان کلام جواهر آسای رسول اکرم است وتعلیماتی برای عموم اهل ایمان است که بادوستان اهلبیت در مقام محبت وصلح وصفا باشند و بادشمنان ایشان درجنگ وستیز !



محقق لما حققتم مبطل لماابطلتم مطیع لکم عارف بحقکم .

حق ودرست می‌دانم آنچه را که شما حق می‌دانید ، و باطل و نادرست می دانم آنچه‌را که شما ناحق و نادرست می‌دانید ،پیرو وفرمانبردار شماهستم وعارف وشناسایم بحق شما .

محقق ـ یعنی ، تحقیق کننده،و کسیکه بحقیقت چیزی برسد« اهل تحقیق»

مبطل ـ یعنی ، باطل کننده ـ و باطل بمعنی ناچیز و ناحق و بیهـوده وباوه وپوچ وبی‌اثر است.

مطیع ، یعنی فرمانبردار و اطاعت کننده است .

عارف ـ یعنی دانا وشناسنده(بیشتر بخداشناسان اطلاق می شود) و در مقام شناسائی رسول وائمه هدی هم‌عارف به‌اصطلاح مخصوصی استعمال می‌شود.

آنچه‌را که ائمه‌هدی علیهم‌السلام حق می‌دانند .

در معنـای حق مطـالبی بتفصیل در شرح بند **والحق معکم وفیکم ومنکم والیکم** در صفحه ۴۳۸ گذشت ، وارتباط این‌معنا بوجود مقدس ائمه‌معصومین

علیهم السلام در آن بخش روشن گردید ، اما دراین فقره اززیارت اشاره به‌دومورد از بیان حق و حقیقت شده است ، یکی آنکه‌زائر که خود صاحب معرفت است‌چنین اشاره‌می‌نماید، که‌آنچه را که شما ائمه معصومین حق و درست می‌دانید من‌هم حق می‌دانم (که‌این معنا حقاً باید از بیان خود امـام باشد) و تعلیماتی برای دیگران است ، و دیگر آنکه زائر عرض می کند من عـارف و شناسا بحق شما هستم ، لذا د راینجا باید اهمیت این دوموضوع را تا حدامکان تشریح نمود .

اما درمورد اول باید گفت: که‌آیا ائمه هدی علیهم السلام چه چیزهائی را حق وچه چیزهائی را باطل می‌دانند که زائر هم ازنظر متابعت بـه‌ایشان اقرار به چنین امری کرده ، ودر واقع خود را پیرو وفرمانبردار آن بزرگواران‌قرار داده است ، لذا درارتباط به‌شناسائی مقام والای آن بزرگواران اشاره‌می‌نماید : که من درتحقیقات شأن و مرتبه شما به‌این نتیجه رسیده ام که‌از هر جهت حق باشماست و حق از شما سرچشمه گرفته ومبدأ حق متوجه‌شما و مرجعش‌بسوی شماست و ادامه می‌دهد : که اعتقاد من هم برآنستکه آنچه را کـه شما حق می‌دانید من نیز حق ودرست می‌دانم وآنچه راکه شما نادرست و باطل می‌دانید من هم برهمان اعتقاد هستم .

اکنون برای درك این معنا قرآن مجید موضوع راکاملا روشن داشته و بطور کلی آنچه‌را که باید اهل ایمان حق بدانند بر وجوه گونـاگون تصریح کرده است ، البته می‌دانید که درصدر اهل ایمان انبیاء وائمه هدی علیهم السلام قرار دارند که خدای تعالی هم برسبیل آگاهی وهم از نظر جهات دیگر اساس حق وبیان حقیقت را بوسیله ایشان آشکار نموده‌است.

خوب توجه نمائید: کـه آن بزرگواران در مقام ایمان مـی‌دانند که بطور کلی خدایتعالی خود منشاء حق است.

چنانکه فرمود : **ذلك بان‌الله هوالحق ...** یابمضمون دیگر : **فذلکم‌الله ربکم الحق** پروردگار شما حق است وثابت است درذات واجب الوجود خود، لذا زائر هم‌می گوید من هم آنچه را که شما حق می‌دانید حق می‌دانم.

آن بزرگواران در مقام ایمان می‌دانند که پیغمبر خاتم فرستاده‌خدا و برحق است : **یاایهاالناس قدجائکم‌الرسول بالحق** ، یابمضمون دیگر : **وشهدوا ان الرسول حق** ، لذا زائرهم چنین اشاره می کند که من هم برسول خدا ایمان داشته واورا برحق می‌دانم .

آن بزرگواران درمقام اعتقاد وایمان می‌دانند ؛ کتاب آسمانی « قرآن مجید » که برپیغمبر نازل شده حق است : **نزل علیك الکتاب بالحق ....** لذا زائر هم اشاره می کند که من آنچه‌را شما حق می‌دانید حق و درست می‌دانم.

آن بزرگواران در مقام ایمان می‌دانند که وعدهٔ خدایتعالی حق است : **الاان وعدالله حق ...**

آگاه باشید که وعده خدا حق است ، ولذا زائر هم می گوید : اعتقاد دارم که وعدهٔ خدا حق است .

آن بزرگواران براین حقانیت اعتراف دارند : که خدایتعالی آسمان وزمین وآنچه درآنهاست بحق آفریده : **وما خلقنا‌السموات‌والارض‌ومابینهما الابالحق ....** زائر هم گواهی می‌دهد که آفرینش تمام جهان هستی برحق است وهیچ چیز بیهوده خلق نشده است.

آن‌بزرگواران در کمال ایمان بحق می‌دانند ، که‌برگشت خلایق‌بسوی خداست : وقیامت قریب الوقوع است وحساب و کتاب ومیزان و صراط همه برحق است : **الیه مرجعکم جمیعاً وعدالله حقاً ، (ذلك الیوم الحق)** ونیز ، **والوزن یومئذالحق....** زائر هم اشاره می‌نماید که آنچه شماحق می‌دانید من هم حق ودرست میدانم .

وخلاصه آن بزرگواران در مرتبه ایمان می‌دانند که تمام گفتار الهی حق است که: **«والله یقول الحق»** و تمام حقائق را در راز آفرینش درك کرده و می‌دانند آنچه‌را که خدایتعالی باطل ونادرست اعلام فرموده است که **« لیحق الحق و یبطل الباطل »** وهمچنین ، **و یمحوالله الباطل و یحق الحق بکلماته...** زائر هم برتمام این حقائق اظهار اعتقاد کرده ، وپیروی خود را از مقام‌ولایت ابراز نموده ، واز نظر متابعت و کمال اطاعت و فرمانبرداری عرض می کند : **محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم ...** وسپس ازنظر تأکید درامر پیروی‌از آن بزرگواران بیان خود را ادامه می‌دهد که : **مطیع لکم** (وقبلا در مورداطاعت از اوامر ائمه معصومین (ع) مطالبی گذشت) .

برای شناسائی امام توجه‌بمضامین عالیه این زیارت کافیست !

اما ، در مورد دوم دربند مورد شرح که عرض می کند : **عارف بحقکم ...** این معنا نزد اهل ایمان بسیار روشن است که بنیان این معرفت را رسول اکرم از همان روزی گذاشت که حقتعالی امر فرمود علی علیه‌السلام را بمنصب خلافت وامامت بمردم بشناساند که درآن‌روزاین آیه‌شریفه نازل شد : **الیوم اکملت لکم دینکم ...** ، وآن بزرگوار درخطبه معروف‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بعموم اهل ایمان‌معرفی کرد تاجائی که فرمود : **من کنت مولاه‌فعلی مولاه...**

وشرح این معنا قبلا از جهت دیگر گذشت واین ازضروریات اسلام‌است که هر کس باید امام خود را بشناسد (بلکه در هردوران امام زمان خودرا بشناسد) چون مقام ولایت وخلافت وامامت حقی مسلم برای پیشوایان عالیقدر ائمه معصومین علیهم‌السلام بعداز رسول اکرم است واین همان حقی است که درفقره مورد شرح به آن اشاره شده است .

ولی این نکته‌قابل توجه است که مراتب شناسائی ائمه هدی علیهم‌السلام بحد

آشنائی وشناسائی و معرفت هریك از افراد اهل ایمان بستگی دارد ، که بعضی درسطحی بالا از نظر شناسائی مقام توحید ونبوت وامامت به‌اهل عرفان‌معروف شده‌اند و بعضی در سطحی عالیتر بنام عارف شناسائی شده که این‌عنوان خود مخصوص ائمه‌هدی بوده که درصدر آنها «**امام العارفین**» علی علیه‌السلام قراردارد.

اکنون آنانکه طالب معرفت ائمه معصومین علیهم‌السلام هستنداین‌نکته‌راتوجه نمایند که تنها توجه بمضامین عالیه این زیارت درمعرفی این بزرگواران کافیست بلکه شاید چندجمله از آن حق‌معنا راتمام کرده‌باشد، همچنانکه زائر عرض می کند : ای آقایان بزرگوار ، شمائید معدن‌رحمت‌وبرکات الهی،شمائید خزائن علم و حکمت الهی ، شمائید حجت خدا بر خلق عالم ، شمائید حافظ اسرار الهی ، شما ذراری رسول و وارث انبیا هستید، شما نور خداوراهنمای طریق هدایت هستید و خلاصه همان بیان خصوصیتهائی که از اول زیارت تا کنون خوانده‌اید و بعداً هم می‌خوانید همه معرف شأن و مقام آن بزرگواران است .

واین برخلاف گمان بعضی که تصورمی کنند موضوع شناسائی ائمه هدی علیهم‌السلام زیاد دشوار است ، (چنین نیست)چون حدمعرفت هر کس باندازه درك و استعداد اوست ، والبته کمتر کسی می‌باشد که بتواند بطورکلی بتمام شئون آن بزرگواران پی برده باشد مگرخود امام واولیاء خاص الهی ، ولی این دلیل بر آن نمی‌شود که دیگر کسی برای شناخت امام ورهبر خود کوشش ننماید ، چون در روایات متعددی آمده است که هر کس باید بخصوص امام زمان خود را بشناسد .

اما مقدمه شناخت امام برای هر کس وبرای عموم شاید مطالعه همین کتاب‌شریف‌باشد که برای کسانیکه بخواهند در اولین قدم در مسیرسیرالی‌الله گام بردارند و درحد معرفت خود عارف بحق آن بزرگواران گردند بمضامین

عالیه این زیارت که‌از گفتار یکی ازخود آن بزرگواران است توجه‌نمایند.

و این نکته قابل توجه است که اصولا در مراتب عرفان درجاتی می‌باشد که ظهور وجلوهٔ آن در افراد متفاوت است، اینکه اغلب مشاهده می‌شود بعضی از عرفا در سخنان خود مطالبی آورده‌اند که برای دیگران قابل درك نیست بدون بررسی نمی‌توان آن مطالب را حمل بر خلاف حقیقت کرد ، البته ممکن است گاهی درسخنان ایشان غلوی ایجاد شده باشد که یا از نظر شدت محبت و عشق وعلاقه ویا از نظر عوالم دیگر گفتار آنان خارج ازشئون آن بزرگواران باشد ، ولی تشخیص این امر بعهده بزرگانیست که از هر جهت مورد تأیید الهی بوده و بمعارف مقامات ولایت آشنائی کامل‌داشته باشند، واز بیاناتی که‌درباره ائمه هدی غلوی ایجاد می کند دوستداران آن بزرگواران را برحذر دارند تا مبادا دسیسه‌ای برای دشمنان ایشان بوجود آید .

بنابراین دربند مورد شرح نتیجه چنین‌است که هر زائری که می گوید **(عارف بحقکم)** او بهمان مقدار معرفت خود، ائمه اطهار را شناخته‌است واگر امام علیه‌السلام خودبگوید : **(عارف بحقکم)** دیگر مسئله تمام است چون او عارف بتمام مقامات وشئون امامت است .

آنچه که حقیقت است‌ازسر وعیان — در نزد ائمه نیست هیچش پنهان
یعنی که حقائق آنچه‌باشدمکتوم — حق است همه به نزد واقع بینان

جمله بود اعتقاد ، ما را در دین — که حق بود از خدا واز اهل‌یقین
آنانکه بحق ولی برحق هستند — حقندهمه، قسم، بـه قـرآن مبین

این مسئله شد برون مـرا ازافکار — که حق نه بود بجز از آل اطهار
چون‌حق‌همه‌جملگی بحقدار رسد — این‌است همان‌که‌دم به‌دم‌گوید«زار»

مقر بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بذمتکم معترف بکم

اقرار بفضیلت و برتری شما دارم ؛ ومتحمل ومعتقد بمقام علم ودانش شما هستم (دانش شمارا می‌پذیرم) و در حریم حضرتتان پناه آورده‌ام (یا در تحت ذمه و امان شما محتجب و پناهنده‌ام) و بعهد ولایت و حقانیت شما معترف و اقرار کننده ام .

مقر ـ یعنی اقرار کننده واعتراف کننده است ـ **فضل** ، بمعنی برتری وافزونی وبخشش است .

محتمل ـ یعنی باربرداشتن وحمل کردن و بردباری کردن ، و گمان بردن است .

محتجب ـ یعنی درپرده شده وپنهان داشته شده است .

ذمه ـ یعنی امان وضمان وپیمان و وفای بعهد است ـ **معترف** بمعنی اقرار کننده است .

اقرار بفضائل ائمه هدی علیهم السلام !

قبلا در این مورد که فضیلت ائمه معصومین علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست، در شرح فقرهٔ (**فکناعنده مسلمین بفضلکم**) در صفحه ۵۳۶ مطالبی گذشت ، و اکنون زائر در اینجا برمضمون دیگر اشاره می نماید : که من بظاهر وباطن اقرار به برتری مقام شما دارم ، یعنی اعتقاد من براینستکه فضل خدا شامل حال شما شده است ، همچنانکه فرمود : س ۵۷ی۲۹ **وان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء** ... که برتری وافزونی و بخشش بقدرت کامله الهی است بهر کس که بخواهد ومصلحت اواقتضا نمایدافاضه فرماید، اکنون کیست که دراین مورد شایسته‌تر از برگزیدگان خدا باشد ، چه مرتبه‌ای بالا تر از مقام و رتبه ولی اللهی است، چه کسانی لایق تر از انبیاء واوصیاء گرامی می باشند، چه خوب امتیاز این بزرگواران ازدیگران روشن وآشکار است ، تمام این خصوصیات و اوصاف

که درمعرفی آنان علیهم السلام دراین زیارت خواندید، همه نمایانگر فضل و مقام والای ایشان است.

آنانند که‌ازنور خلق شده‌اند، آنانند که خزانه‌داران علم الهی هستند، آنانند که معصوم و بی گناهند آنانند که مهبط وحی الهی هستند، آنانند که حامل کتب آسمانی وقرآنند، آنانند که حافظ اسرار الهی هستند، آنانند که رهبر وپیشوای عالمند. همین مراتب ومراتب دیگر که دراین زیارت برزبان جاری گردید همه اقرار بفضل و برتری آن بزرگواران است.

همچنان آنانند که‌ازتمام نعمت‌های الهی در دنیا وآخرت برخوردار بوده و آراسته بفضائل گوناگون هستند وهیچ نقصی از عوالم وجود درهیچ مراتبی درشأن آنان نیست،

آنان درراه خدا به‌جان و مال خود مبارزه و مجاهده نمودند، و مصداق این معنادر باره‌آن‌بزرگواران‌صادق است که **فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما**، خدایتعالی‌مجاهدان‌را برقاعدان برتری واجرعظیمی بخشیده است.

واین موهبتها همه از جانب اوست، مگرنه بازخود فرمود: **قل‌ان‌الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء** ... بگو ای محمد(ص) فضل وتمام مواهب الهی و تفویض مقام رسالت و امامت وولایت وافتخارات دیگر همه از ناحیه خداست و به هرکس خواهد و شایسته ولایق بیند می بخشد، بلکه بهر صاحب فضیلتی‌به اندازه فضیلتش عطا فرماید همچنانکه اشاره فرمود: س۱۱ ی۳ ،، **ویؤت کل ذی‌فضل فضله**... چه کسانی شایسته تر از اولیاء خدا که بطور کامل‌فضل خدا شامل آنان باشد، چه خوب **در تفسیر لاهیجی** در ذیل‌آیه شریفه آورده است که علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از «**ذی فضل**» علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام است.

ودرهرحال آن بزرگوارانند کـه مشمول این کـریمه شریفه‌هستند : س۱۷ ی ۷۰ **و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا** آنانند که شایستگی دارند برتری برسایر خلایق داشته باشند.

بنا براین از این بیانات ظاهر گردید که چگونه زائر اقرار بفضیلت‌ائمه طاهرین علیهم‌السلام کرده ودریك جمله کوتاه عرض می کند (**مقر بفضلکم**)

درك علوم ائمه‌هدی(ع) قابل تحمل است.

در ادامه‌این‌بنداز زیارت که زائرعرض‌می کند، « محتمل لعلمکم» در ایـن معنا نکته دقیقی بکار رفته است که قابل توجه می‌باشد ، ومی‌توان گفت تعلیماتی که دراین بیان به محبان آن بزرگواران داده شده شاید چنین باشد که زائر اشاره می کند : من جداً سعی دارم که فراگیرم آنچه‌را که ازدانش وزین‌شما طاقت پذیر است اگرچه عقل ودرك من از فهم آن قاصر باشد.

و یا به اعتبار دیگر ممکن است چنین اشاره شده باشد :که من هرچه‌از شما برسد وهرفرمان که از مقام رفیع شما صادر گردد وآنچه که‌مأخذ آن از علم‌شماسرچشمه گرفته باشد پذیرا ومتحمل آن‌بوده‌وهیچگاه رد نخـواهم کرد.

البته همانطور که قبلا دربارهٔ علوم ائمه اطهـار سلام الله علیهم اجمعین گفته شد آن بزرگواران خزانه‌داران علم الهی بوده ودر فقره **«خزان‌العلم»** در صفحه ۴۷ شرحی بتفصیل گذشت ، ولی دراینجا باید دانست لازمه اطاعت و وپیروی از هررهبری آشنائی داشتن به علم ودانش وحکمت و تمام خصوصیات اومی باشد تا هر کس با بصیرت کامل بتواند از او پیروی نماید ، بخصوص کـه علم و کمال رهبر مربوط به معارف الهیه وامردین وتفسیر کتب آسمانی باشد وازآنطرف سخنان پیشوایان اسلام خود در سطحی می‌باشد که هر کس بحد استعدادخودمی‌تواند گفتار آنان رادرك‌نماید ، بلکه‌هرکس بحد معرفت خوداز بیانات ایشان برداشت خاصی دارد . همچنانکه اگر در مطـالعه مضامین همین

زیارت دقت داشته باشید موضوع روشن خواهد شد، چه بسا تحمل درك مطالب برای بعضی گران و برای بعضی آسان باشد ولی درهرصورت فراگرفتن علوم آن بزرگواران قابل تحمل است ، واصولا باید پیروان آنان علیهم السلام آگاهی از مراتب دانش ایشان داشته باشند، که آن خود دلیلی برشناسائی مقـام امامت ائمه‌هدی می‌باشد وطبق‌روایاتی که قبلا به‌آنهااشاره‌شد شناخت آن‌بزرگواران از ضروریات دین مبین بوده وبرای اهل ایمان ازمسائل اعتقادی است .

امادرپایان بند مورد شرح که زائر پس ازذکرپذیرش دانش‌وفراگیری علوم ائمه هدی‌اظهارمی‌دارد « **محتجب بذمتکم** » در این معنا شایداشاره‌ای باشد براین و جه که من بذمه خودگرفته‌ام آن عهد و پیمانی راکه در قبول ولایت شما ودرپیروی و اطاعت از مقام خلافت شما بستم وآنرا در نهـان خود حفظ نمایم ، و یا آنکه در تحت ذمه و امان شما پناهنده شده گوش بفرمـان شما هستم .

وباآنکه این امر از اعتقادات درونی زائر می‌باشد و درحقیقت ایمان او درقبول اطاعت از امرآنان در مرتبه ایمان قلبی است ولی دراینجا ازنظرتثبیت آن ایمان عقاید خود را برزبان جاری کرده و تأیید می‌نماید«**معترف‌بکم** » من بعهد ولایت وحقانیت‌شما اقرار و اعتراف دارم ، یعنی تمام فضائل وبزرگی شأن و مقام ومنزلت شمارا در گفتار خود ثابت کردم .

امام رضا علیه‌السلام فرمود :

ائمه هدی خلفاء خدا در روی زمین هستند

(از اصول کافی)

مؤمن بایابکم ، مصدق برجعتکم،

ایمان واعتقاد به بازگشت ومراجعت شما دارم ، و بـاوردارنده و تصدیق کنندهام به عودت وبازگشت شما بسوی دنیا .

ایاب ـ بمعنی بازگشتن و بازگشت‌است ـ **مصدق**؛ بمعنی تصدیق کننده و باور دارنده است .

رجعت ـ بمعنی، عودت و بازگشت‌است ـ ودراینجا بمعنی بازگشت بسوی دنیا می باشد .

از رجعت چه میدانید ؟!

قبل ازآنکه وارد این بحث شده باشم ، لازم‌است به نکاتی چند توجه شود تا درنظـر خواننده اشکالـی بوجود نیاید ، چون بعضی از مباحث بقدری دقیق است که‌از نظر تثبیت عقاید گاهی بعضی‌را در حـالت شك و تردید قرار می دهد ولی همین اندازه که این اعتقاد حاصل شود که هرگاه اراده و مشیت خدایتعالی به امری تعلق گیردبمجرد قول « **کن** » « **فیکون** » خواهدشد ، یعنی بمحض اراده‌اوسبحانه و تعالی برهرامری،بوقوع خواهد پیوست، وچون برنامه الهی‌درانتظام امرعالم همه ازروی‌حکمت ومصلحت مـی باشد و انجـام‌آن بستگی‌به هیچ چیزندارد پس دیگر مسئله تمام است که هیچگونه کنجکاوی هم لازم نیست ، بلکه اقامه دلیل و برهان هم در اثبات آن امرزائد است.

وازجمله‌دراین امر مسئله(رجعت) است که گویاتا کنون آنطور که باید و شاید برای عموم تشریح نشده وحتی بعضی از خواص هم در تفسیر و توضیح آن کمی کوتـاه آمده‌اند ، و این یا از نظر آنستکه ضـرورت چندانی برای یادآوری باین موضوع نداشته ویاآنکه توهمی بوجودآمده است که شایداین

معنا برای عموم قابل درك نباشد ، درحالیکه باید تمام اهل ایمان از خـاص و عام به ضروریات مذهب آشنا باشند .

اکنون در رابطه با این معنا توجه داشته باشید بطوری کـه گفته شده است : درقرون گذشته درمیان علمای امامیه درمسئله رجعت بحث و گفتگـوی بسیاری بوده است، و اکثرازاکابرعلما ومحققین حقیقت امر رجعت را با استناد برواياتی ازاهلبیت علیهم‌السلام اثبات کرده‌اند و ازجمله بزرگان و محدثین شیعه که رسائل جداگانه‌ای در این مسئله تألیف نموده‌اند ، همچنان ابن بـابویه و شیخ مفید وسید مرتضی وشیخ‌طبرسی وعلامه مجلسی وسیدبن طاووس علیهم‌الرحمة می‌باشند، و گذشته‌ازاین بسیاری‌از مفسران‌عالیمقام درخلال‌تفسیرخود در ذیل آیات مربوطه باذکر روایاتی ضرورت اعتقاد به‌این امر راتصریح نموده‌اند، اما چیزیکه هست گویا غیر از خواص برای بیشتر از اهل ایمان این معنا بطـور کامل توجیه نشده است ، وچنان نموداراست که اکثر مردم ازاین امربی‌اطلاع هستند واین یا بخاطرآنستکه نویسندگان ومبلغین محترم کمتر مجالی برای ذکر این گونه مسائل حتمی‌الوقوع دارند ، یاآنکه لازم دانسته‌اند مردم را از مطالب مهمتری آگاه سازند درحالیکه بنظر می‌رسد این امرخود مقدمه‌ای‌از ظهور رستاخیز.است که باید اهل ایمان ازآن‌آگاهی کاملی داشته باشند .

بنابراین دراینجا بطور اجمال گفته می‌شود که اصطلاح معنی رجعت‌از نظر علماءِ ودانشمندان امامیه چنین است که می گویند : پیش از قیام قیامت‌در ادامه دوران حکومت حقه‌الهیه حضرت مهدی موعود علیه‌السلام ، به‌ترتیب دوران رجعت هریك از ائمه هدی علیهم‌السلام فـرا رسد و جمعـی از نیکان بسیار نیك از هر دوران و همچنین بدکاران بسیار بد از هرزمان به‌دنیا برمی گردند ، نیکان برای اینکه بدیدن دولت کریمه وآرزوی رسیدن بحکومت عدل و داد که در تحت امر وفرمان پیشوایان حقیقی اسلام درمی‌آید دیده‌های‌آنان روشن گردد

وبعضی هم از اجرو پاداش نیکیهای خود در همین دنیا بهره‌مند شوند تـابعداً بثواب عظیم آخرت نائل گـردند ، و بدکاران از برای عقوبت وعذاب دنیا که بعضی بمصداق کریمه : **لهم فی‌الدنیاخزی ولهم فـی‌الاخرة عذاب عظیم** ، که سزای اعمال خود را در این دنیا ندیده‌اند ، و از اوامرو اطاعت پیشوایان حقیقی‌اسلام سر باز زدندوستمکاری خودرا درحق مظلومان بحد غیرقابل‌تحملی رسانیده‌اند لذا ازجهت انتقام کشیدن ستمدیدگـان وچشیدن جزئی از عقوبت دنیائی ، آنان هم برای زمانی بدنیا مراجعت کرده والبته گذشته از این‌عقوبت دنیا به‌عذاب عظیم‌آخرت هم خواهند رسید، بنابراین رجعت عمومیت نداشته و برای عده خاص می‌باشد .

البته این موضوع شاید بنظربعضی امری محال ویا غیرقابل اجرا باشد، ولی این نکته را باید توجه داشت که برنامه الهی وآنچه که برای انتظام امر عالم وهمچنین تکامل سیر دوران تاقیام قیامت لازم‌است باید از طرف‌خدایتعالی مرحله به مرحله مورد اجرا قرارگیرد.

آخر کسانیکه فکر می کنند اجرای بعضی از مسائل زائد برتشکیلات این عالم است و یا می‌خواهند از فلسفه طرح اجـرائی بعضی از مسائل وطـرح اجرائی نقشه‌های‌سازمان یافته الهی‌آگاهی یابند یابالاتر ازاینکه می‌خواهند به پاره‌ای از اسرارآفرینش که فهم آن درطاقت استعدادآنهـا نیست کنجکاوی نمایند ، اگر فهم قاصرآنها نتوانست موضوع را درك کند ، چه بسا در ضلالت وگمراهی وهلاکت فرو مانند،درهرحال چون بحث در این موضوع از وظیفه این کتاب خارج است دراینجا فقط اشاره می‌شود: که ای مردم با ایمان بدانید وآگاه باشید ، زمـانی در رسد کـه مشتاقان ومحبان ائمه هدی ازهـر دوران آنانکه شایستگی برای فیض حضور آن بزرگواران دارند درهمین دنیاممکن است بفیض‌حضورآنان نائل شده وباصطلاح دیگر بمقام وصال رسیده وهرگونه

امرو فرمان ایشانرا برای مزید درجات اخروی اجرا کرده و در آخرت هم به آن بزرگـواران محشور شونـد .

و همچنین است کسانیکـه در آخـرین مرتبه عناد وستمکاری حق آن بزرگواران را ضایع کرده واز هرجهت به خاندان عصمت وطهارت مخـالفت ورزیدند بخصوص پیشوایان آنها که به ائمه کفر مشهور بوده‌اند و مردم را از اطاعت خداورسول واولوالامر باز می‌داشتند وهمیشه در مقام خصومت ومحاربه دربرابر حق ایستادگی می کردند ،آنان هم دردوران حکومت حقه ایشان به دنیا بازگشته ومشمول کیفری که شایسته عمل دنیائی آنان باشد قرارخواهند گرفت تا در تکامل آن شکنجه در آخرت هم بعذاب عظیم گریبانگیرشوند .

(واین امریست که ماهیت وحقیقت آنرا تنها خدا می‌داند !!)

اکنون برای اثبات این امر به‌بقیه این بحث توجه نمائید .

تنها برای اثبات رجعت کلام امام(ع) در این بند از زیارت کافیست !

ازآنچه قبلا گذشت دانسته شد که مسئله رجعت امری حتمی الوقوع است ، اما گذشته از اسنادومدارك قرآنی وبیانات مفسران که آیات بسیاری درباره‌رجعت در تفسیر آنها در مقام تأویل درآمـده است و همچنین روایات متعددی که دررابطه به این امر درذیل آیات شریفه ذکر گردیده ، با این حال اگر تمام این مطالب نادیده گرفته شود تنها کلام امام هادی علیه‌السلام در متن این زیارت « زیارت جامعه کبیره» برای اثبات این امر کافیست ، همچنان که آنجناب بدون هیچگونه ایماء واشاره بلکـه بسیار صریح و واضح روی سخن به‌ائمه هدی وآل اطهار که خود یکی از آن بزرگواران است کـرده و عرض می کند : **«مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم»** یعنی ایمان به‌بازگشت‌شما

دارم وتصدیق می کنم که شما به‌دنیا مراجعت خواهید نمود ! «۱»

اگر دقتی درسیاق این کلام بعمل آید خواهیم دریافت که گـویا این مسئله از نظر اهمیت موضوع ، امام علیه‌السلام آنرا بر دومضمون تکرار فرموده و شاید از یك جهت تأیید مطلب مورد نظر است که دراول عرض‌می کند:(**مؤمن بایابکم**) ودرپیروآن‌ادامه می‌دهد (**مصدق بـرجعتکم**) چون در واقع لغت (ایاب) و(رجعت) با تغییر بسیار اندکی در معنا مترادف بلکه بیك معنی است و دراینجا چنین نمودار است که‌آن بزرگوار در اول آن امررا تثبیت فرموده وسپس تصدیق و گواهی کامل بر آن عقیده نموده است، چون حقیقت کلمه صدق اعتقاد وباورداشتن نهانی وقلبی است که‌تأیید اظهاراتی را می‌نماید که برزبان جاری می‌شود .

وازطرف دیگر درجای دیگر برای تأییدصریح این معنا درهمین‌زیارت برمضمون دیگر عرض می کند : (**ویکر فی‌رجعتکم**) اشاره براینکه روزی کند خدایتعالی مرا که در زمره جمعی که زنده خواهند شد درزمان حکومت حضرت خلیفةالله قرارگیرم ... (وشرح این معنا بعداً بیاید) .

اما چیزیکه در این مورد بسیار قابل توجه است‌آنستکـه نکند بعضـی مسئله رجعت‌را به‌موضوع امر تناسخ ارتباط دهند ، چون این مسئله بایکدیگر غیرقابل تطبیق است ازآنجهت که پیروان عقاید تناسخ اعتقادشان بـرآنستکه می گویند روح هر کس پس ازارتحال ازاین عالم به‌اجساد وموجودات‌دیگری تعلق می گیرد که‌اگر صاحب روح نکوکار باشد به اجساد عالیه و نیکوکاران تازه بدنیا آمده ملحق می‌شود واگر بدکار باشد به‌ناپاکان وجنایتکاران و حتی بقالب وحوش و درندگان تعلق می گیرد واین عقیده بسیار سخیف ونـادرست‌و

« ۱ » دراکثرزیارات منقوله خصوصاً در زیارت حضرت امام حسین‌علیه السلام ذکر (رجعت) واظهار اعتقاد به‌آن مذکور است .

کفر آمیز است که جمع کثیری از مردم جهان امروز را بخود متوجه ساخته است و تا کنون از طرف علما و دانشمندان اسلامی بوسیله مقالات و کتب بسیاری بطلان این عقیده را ثابت کرده‌اند.

اما موضوع بر گشت روح به اجساد درمسئله رجعت بر گشت ارواح بصاحبان اجساد همان ارواح است یعنی روح سعدا بهمان فرد سعید صاحب روح عودت داده شده وروح اشقیا بهمان شقاوتمند صاحب روح ، که این خود امری از اسرار الهی وبرای منظوری خاص درمسئله عدل و داد در انتظام امر عالم می باشد .

وهمانطور که می‌دانید اسرار خلقت را هیچکس از طرح و نقشه اجرائی آن آگاهی ندارد و همه در اختیار قدرت خدای سبحانه و تعالی است وافکار ناقص وقاصر بشری از درك وپی بردن به‌فلسفه وحقایق آن عاجز است و چون بطور کلی کیفیت وماهیت وحقیقت کشف آن مسائل برای عموم مجهول است لذا آنچه‌را که خدایتعالی درقرآن ، خود به‌آن اشاره فرموده و آنچه که از ناحیه انبیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام بما رسیده اعتقاد به آن برای اهل ایمان کافیست ودیگر احتیاج بهیچگونه اظهار بیان وفلسفه ندارد.

رجعت از نظر قرآن مجید!

بنابر آنچه بعضی ازتفاسیر متذکر شده‌اند : متجاوز ازچهل آیه قرآنی پس ازذکر شأن نزول وتفاسیر آنها در مورد رجعت تأویل شده است که اغلب این مسئله را بحد وضوح تصریح کرده‌اند ، وهمچنین شاید متجاوز از دویست حدیث برای اثبات این موضوع درذیل آیات مربوطه آورده‌اند که معنارا مورد تأیید کامل قرار داده‌اند،اکنون چون مجالی برای ذکر تمام آن آیات وروایات نیست وازآنطرف در بند مورد شرح این موضوع باید تاحدی روشن شود لذا بذکر چند آیه وروایات اشاره

خواهیم کرد .

۱ ـ سوره ۴۰ آیه ۱۱ **قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین....** گویند پروردگار مارا دوبار میرانیدی و دونوبت زنده کردی.... تفسیر آیه شریفه درباره اهل کفر دررستاخیز وبیان قول ایشان است که تفصیلی گسترده دارد **و در تفسیر المیزان** شرحی بسیارجالب آورده ونظرات اغلب ازمفسران را درباره دو اماته ودواحیاء بیان داشته است.

در تفسیر جامع درذیل آیه‌شریفه آورده که : علی‌بن ابراهیم از حضرت صادق وحضرت باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمودند این آیه در رجعت است ومخصوص طایفه‌ای است که‌پس‌ازمردن زنده می‌شوند و باز گشت‌می کنند آنگاه می‌میرند و در قیامت زنده می‌شوند **ودر تفسیر لاهیجی** این روایت را برهمین مضمون بروجهی بتفصیل آورده‌است .

۲ ـ سوره۲ آیه۲۴۳ **الم ترالی‌الذین خرجوا من دیارهم وهم‌الوف حذرالموت فقال لهم‌الله موتوا ثم احیاهم ...** آیا ندیدی جمعی را که از خانه‌های خود از ترس مرگ فرار کردند وآنان هزارها نفر بودند خداوند به آنها گفت بمیرید سپس خدا آنها را زنده کرد ـ این آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد ولی در بعضی ازتفاسیر روایاتی آورده‌اند که این آیت دلالت برجعت دارد واشاره‌ای کرده‌اند هرچه در زمان بنی اسرائیل بوقوع آمده‌مانند آن نیز در ملت پیغمبرماصلی‌الله علیه‌وآله واقع خواهد شد.

در تفسیر نمونه درذیل آیه‌شریفه پس از شرحی بتفصیل آورده : نکته دیگری که باید به‌آن‌توجه کرد امکان موضوع رجعت است که‌ازاین آیه‌بدست می‌آید ، درتاریخ گذشتگان کسانی را می‌یابیم که پس از مردن به این جهان باز گشته‌اند مانند جمعی ازبنی‌اسرائیل که‌درآیه مورد بحث به‌آنها اشاره شده است ، بنابراین چه اشکالی دارد که درآینده نیز تکرار شود(البته مسئله

رجعت هیچگونه ارتباطی بامسأله تناسخ ندارد وقبلا هم دراین مورداشاره‌شد.)

دانشمند معروف شیعه مرحوم «**صدوق**» نیز به همین آیـه برای امکان مسئله رجعت استدلال کرده ومی گویدیکی از عقاید ما اعتقاد به‌رجعت است.

۳ ـ سوره ۲۳ آیـه ۷۷ : **حتی اذا فتحنا علیهم باباً ذا عذاب شدید** یعنی تازمانیکه دری از عذاب شدید به‌روی‌آنها بگشائیم آنگـاه ایشان بکلی مأیوس شوند ، این آیه شریفه یك قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی در مورد اهل طغیان وعناد باز گو می کند.

در تفسیر مجمع البیان آورده : که‌امام باقر علیه‌السلام فرمود : منظوراز این‌آیه «رجعت» است .

در تفسیر جامع ،آورده : دربصائرالدرجات در ذیل‌آیه شریفه ازحضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده فرمود: منظوراز **« فتحنا علیهم باباً »** ازاین‌باب که گشوده خواهد شد ، علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام است درزمان رجعت وباز گشت‌بسوی دنیا **در تفسیر المیزان** هم این روایت را بـروجـه تفسیر مجمع البیان تـأیید کرده است .

۴ ـ سوره۶۰آیه۱۳ **یاایهاالذین امنوا لاتتولواقوماً غضب‌الله‌علیهم...** ای اهل ایمان دوست ندارید گروهی را که غضب کرد خدا برایشان که‌نومید شدند ازآخرت همچنانکه نومید ومأیوس شدند کافران از اصحاب قبور.

باآنکه تفسیر آیه‌شریفه گسترده است وروایتی بتفصیل درذیل‌آن‌آمده است **در تفسیر لاهیجی** آورده است که حاصل معنی‌آیه اینست که ناامیدنداین مغضوبین ازآخرت چنانچه‌کافران در وقت رجعت ناامیدند از اموات زیرا که آن اموات درآخرالزمان زنده شوند وگـردن این‌کافرانرا بزنند و اصلا رحم برآنها نکنند .

۵ ـ سوره ۲۷ آیه ۸۳ **و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون** یعنی روزی که مبعوث گردانیم ازهرامتی فوجی ازآنها که تکذیب می کنند به‌آیات ما پس ایشان باز داشته می‌شوند.

در بعضی از تفاسیر آمده است: که علی‌بن‌ابراهیم درذیل‌آیه مزبور **از حضرت صادق علیه السلام** روایت کرده که فرمود مراد ازآیات در این آیه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، شخصی حضورش عرض‌کرد عامه گمان می کنند که‌آیه **(ویوم نحشر ...)** راجع بقیامت است حضرت فرمود پس بعقیده ایشان روز قیامت از هرامت وجماعتی طایفه‌ای زنده و محشورساخته وبقیه‌آنهارا واگذارده ومحشور نمی‌سازد، وحال آنکه درباره قیامت‌می‌فرماید **وحشرناهم فلم نغادرمنهم احداً** آن مرد گفت: بنابراین سخن که فرمودید آیه اول اشاره برجعت است وآیه دوم مربوط بقیامت، فرمود بلی

در تفسیر جامع درذیل این آیه از مفضل روایت کرده که از حضرت صادق (ع) در معنای (ویوم‌نحشرمن کل‌امة فوجاً ..) سئوال شد فرمود: هیچ مؤمنی نیست که کشته‌شودمگرآنکه در موقع رجعت به‌دنیا برگرددتابمرگ طبیعی بمیرد ورجوع بدنیا نمی کند مگر مؤمن خالص ویاکافر مطلق.

۶ ـ سوره۱۰آیه۳۹ **بل کذبوابمالم یحیطوا بعلمه ولمایأتهم تأویله...** یعنی بلکه آنان چیزی را تکذیب کردند که‌آگاهی از آن نداشتند وهنوز واقعیتش برآنها روشن نشده‌است.

در تفسیر لاهیجی ـ در ذیل آیه شریفه آورده: ازحضرت صادقین علیهماالسلام امور عظیمه رجعت را استفسار کردند ایشان فرمود که: آنچه‌شما حقیقت آنرا ازما سئوال می کنید وقت‌آن هنوز نرسیده‌بتحقیق که خدایتعالی فرمود: **بل کذبوا بما لم یحیطوابعلمه ولمایأتهم تأویله** ... واین حدیث راهم **عیاشی** روایت کرده است.

۷ ـ سوره ۲۷ آیه ۸۲ **واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون** و چون واجب شود عذاب بایشان بسبب ستمکاریشان بیرون آوریم برای ایشان جنبنده‌ای از زمین که سخن گوید برایشان درباره کسانیکه بآیات پروردگار یقین نمی کردند، این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که بعضی از مفسران چنین گفته‌اند که : هر گاه واقع شود بر کافران قول یعنی وعده رجعت نزد قیام قائم علیه السلام بیرون آوریم برای ایشان (دابة را) که ترجمه آن گذشت و بنا بر احادیثی که در کافی ذیل آیه آمده است مراد از آیات در آیه شریفه ائمه معصومین علیهم السلام میباشند ، و از احادیث اهلبیت علیهم السلام بحد تواتر معنوی رسیده که مراد از دابة الارض حضرت امیر المؤمنین(ع) می باشد ودر **تفسیر المیزان** پس از ذکر روایاتی در ذیل آیه شریفه آورده است که روایات درباب رجعت از طرق شیعه بسیار زیاد است .

۸ ـ سوره ۴۰ آیه ۵۱ **انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد** یعنی، هر آینه یاری کنیم رسولانمان را و آنان که گرویدند در زندگانی دنیا ودر روزیکه بپاخیزند گواهان (وهمچنین درروز رستاخیز).

در بعضی از تفاسیر **از جمله تفسیر جامع و تفسیر لاهیجی** روایتی قریب به یك مضمون آورده‌اند: که سعد بن عبدالله از جمیل بن دراج روایت کرده: که گفت معنای آیه فوق را از حضرت صادق علیه السلام سئوال نمودم فرمود : بخدا قسم تأویل این آیه درزمان رجعت خواهد بود، آیا نمی بینی پروردگار در دنیا بسیاری از پیغمبران را یاری نفرموده آنها وائمه آل محمد صلی الله علیه و آله که کشته شدند وهنوز یاری و نصرت پیدا نکردند ، البته پروردگار ایشانرا در رجعت و باز گشت به دنیا یاری خواهد فرمود.

واز ابی بصیر روایات کرده که گفت حضور حضرت باقر علیه السلام این آیه را تلاوت نمودم فرمود : حضرت امام حسین علیه السلام کشته‌شده و کسی به خون

خواهی حضرتش قیام ننموده واورا یـاری نکـرده است البته به دنیا باز گشت می‌فرماید واز قاتلین انتقام‌می کشد.

نگارنده گوید: کهاین از نظر مقام عدل الهی‌هم پر واضح است کهانبیاء وائمه هدی کـه درهردوران مواجه باستمکاری اعداء ودشمنان دین بوده و حقوقشان غصب شده است واز نظرآزمایش الهی موفق بمقابله نشدند ، بایدبدنیا رجعت کنند و بیاری و نصرت الهی دمار از روزگار اعداء دین و غاصبین حق ائمه معصومین علیهم‌السلام برآرند .

۹ ـ سوره ۳ آیه۱۵۷ **ولئن قتلتم فی‌سبیل‌الله اومتم‌لمغفرة من‌الله و رحمة‌خیرمما یجمعون**یعنی واگر کشته شدید در راه خدا یا مردید هـر آینه آمرزشی ازخدا ورحمتی بهتراست ازآنچه جمع می کنند .

ابن‌بابویه بسند خود ازجابر روایت کرده که گفت از حضرت بـاقر علیه‌السلام معنی این آیه را پرسیدم فرمود: میدانی در آیه **«سبیل‌الله»** چیست ؟ عـرض کردم خیر بخدا قسم نمی‌دانم مگر آنچیزی را کـه از شما شنیده و استفاده کرده باشم ، پس فرمود : که مراد ازسبیل الله علـی مرتضی واولاد طیبین است، وهر که کشته شده باشد درولایت او، کشته شده در راه خدا و هر که بمیرد در ولایت او، مرده باشد درراه خدا ، نیست کسی ازامت محمدی مگر آنکه باشد اورا هم کشته شدنی وهم مردنی وهر که از ایشان کشته شود او زنده خواهدشد در حین‌رجعت وشربت ممات را خواهد چشید وهر که مرده باشد درحین‌رجعت کشته‌خواهدشد، ودرهرحال‌پیروآیه‌می‌فرماید: **(ولئن متم اوقتلتم لالی‌الله تحشرون)**

۱۰ ـ سوره ۱۷ آیه۷ **ثم رددنالکم الکرة علیهم و امددناکم باموال وبنین...** پس برگردانیم برای شما نصرت رابرایشان ومدد کنیم‌شما رابه‌مالها وفرزندان وبار دیگر الطاف الهی بسراغ شماآمده و شمـارا برآن قوم مهاجم

پیروز کـردیم. باآنکه این آیه شریفه ذکری ازتاریخ پرماجرای بنی‌اسرائیل را بیان می‌دارد **که در تفسیر ابـوالفتوح رازی** بتفصیل درباره فساد آن‌قوم وراه طغیانی که درپیش گرفته بودند بیان داشته ، ولی بسیاری از محدثین در تأویل آیه نقل کرده‌اند که‌ارتباط آیه به امر رجعت است **و در تفسیر جامع** از عیاشی بسند خود ازحضرت صادق روایتی قریب باین مضمون نقل کرده‌است که آنجناب فرمود اول کسی که زمان رجعت به دنیا برمی گردد حضرت‌امام حسین علیه‌السلام است که سالها دردنیا سلطنت خواهد کرد بطوری که از زیـادی عمر ابروهای مبارکش بچشمهای اومی‌رسد واین حدیث را بسند های مختلف دیگران هم نقل نموده‌اند .

۱۱ ـ سوره ۲۸ آیه ۸۵ **ان‌الذی فرض‌علیك القرآن لرادك الی‌معاد...** همانا آن خدائیکه واجب کرده‌است برتواحکام قرآن را هرآینه بازگردانیده است تورابجای‌بازگشت ـ باآنکه آیه شریفه شأن نزول جداگانه‌ای دارد ولی از احادیث اهلبیت علیهم‌السلام ظاهر می شود که مراد از رد آنحضرت بسوی«معاد» رجعت آنحضرت است .

در تفسیر جـامع و تفسیر لاهیجی وبعضی ازتفاسیر دیگر آورده‌اند: علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده‌که از حضرت باقر علیه‌السلام سئوال کردند ازمقام ومنزلت‌جابربن عبدالله انصاری ،آنجناب‌فرمود : خداوند جابررا رحمت کند فضل ودانش او بجائی رسیده بود که تأویل این آیه رافهمیده ودانست مراد دراین آیـه رجعت‌ائمه می‌بـاشد و همچنین ایـن حدیث را سعدبن عبدالله در بصائرالدرجات روایت کرده است.

ودرتأیید این حدیث **در تفسیر المیزان** براین مضمون آمده است کـه **قمی** در تفسیر خـود از (جریر) ازابی جعفر علیه‌السلام وازابی خـالدکابلی روایت کرده که فرمود مراد بمعاد رجعت است .

۱۲ ـ سوره ۳۲ آیه ۲۱ **ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون .**

بعضی از مفسران آیه‌را چنین معنا کرده‌اند ، که هرآینه بچشانیم آنها را از عذاب نزدیکتر که‌آن عذاب در حین رجعت است چنانچه علی‌بن‌ابراهیم روایت‌کرده که : **العذاب الادنی عذاب الرجعة بالسیف.**

صاحب مجمع از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که عذاب ادنی دابةالارض ودجال است ابن بابویه درذیل آیه فوق‌ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: عذاب ادنی و کوچك رنجها ومصائب دنیا است و عذاب اکبر پس از ظهور وخروج قائم علیه‌السلام است .

۱۳ ـ سوره ۱۶ آیه ۳۸ **واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث‌الله‌من یموت بلی وعداً علیه حقاً** .. وسوگند خوردند بخدا درنهایت مرتبه مغلطه‌کاری در سوگند که برنمی‌انگیزاند خدا کسی‌را که می‌میرد و رجعت نمی دهد کسی‌را که بمیرد (درحالیکه وعده کرده است خدایتعالی دراین امر و وعده او حق است). باآنکه شأن نزول آیه دربارهٔ‌منکرین بعث‌است، ولی‌در **تفسیر لاهیجی** آورده است که تفسیراین‌آیه برجعت موافق حدیث حضرت صادق علیه‌السلام است واز بیان قول عیاشی حدیثی بتفصیل دراین‌باره نقل کرده است ، ودر روضه کافی هم نیز دررابطه به‌این معنا روایتی ازعلی‌بن ابراهیم آورده است .

۱۴ ـ سوره ۵۰ آیه ۴۱ **واستمع یوم ینادالمنادمن‌مکان‌قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج** یعنی وبشنو روزیکه ندا می‌کند ندا کننده از جای نزدیك ، روزیکه می‌شنوند فریاد رابراستی که‌آن روز بیرون آمدن از قبور است .

در بعضی از تفاسیر وهمچنین دربصائرالدرجات ازابن دراج‌روایت کرده که گفت : تأویل‌این‌آیه‌را ازحضرت صادق علیه‌السلام سئوال‌نمودم فرمود: روزیکه

خلائق ندای حق را می‌شنوند آن روزقائم ما ولی عصر روحی وارواح‌العالمین له‌الفدا ظهور می‌فرماید ، ومراد از «**یوم‌الخروج**» روز رجعت است ؛ منادی به اسم قائم واسم پدرش ندا کند ! .

حاصل آنکه آیات بسیار دیگری که تأویل آنها دربارهٔ رجعت‌می‌باشد درتفاسیر آمده است وهمچنین روایات متعددی درذیل همان آیات است که در اینجااز نظر اختصار تاهمین حد اکتفا گردید ، اما بطور کلی آنچه کـه مورد اعتقاد شیعه‌امامیه‌است‌ودراین‌امر خلاصه گردیده‌آنستکه اصل رجعت فی‌الجمله متواتر است و کسیکه شك کند در آن همچنان است کـه حشر ونشر قیامت را نیز منکر شده باشد ، چون امری که بنصوص متواتره ثـابت شده باشد بمحض استبعادات وانکار کردن‌آن علائمی از بی اعتقادی وبی دینی است(۱)

البته اختلافات در خصوصیات بعضی از مسائل موجب نخواهد شد که اصل آنرا انکار کنند همچنان در خصوصیات حشرونشر وبهشت ودوزخ وصراط ومیزان وغیرآنها که اختلاف جزئی در اخبار وارد شده است و این باعث نمی‌شود که اصلش که ضروری دین است انکار گردد ، بنابراین آنچه‌را دربارهٔ رجعت‌مورد بحث وتفسیر قرارگرفته اعتقاد به‌آن ضروری است ولی‌دانستن کیفیت‌وماهیت وچگونگی وقوع‌آن برای هر کس چندان مورد حـاجت نبوده وخدایتعالـی بر آن آگاه است.

درپایان این بحث ناگفته نماند : که بعضی از ناآگاهان کـه از مدارك اصلی قرآنی وروایاتی در امر رجعت بی خبر بودند ویا ازجهاتی خـواسته اند

---

(۱) این موضوع قابل توجه است : اینکه می‌بینید بعضـی از آیات از نظـر جنبه عمومی مجموعاً دو حیات ومرگ را در دنیا وآخرت‌بیان داشته این منافاتی به امر رجعت ندارد و از این جهت مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند چون رجعت همانطورهم که قبلاگفته شدتنها برای عده خاصی می‌باشد و جنبه عمومی وهمگانی ندارد .

لغزش ولرزشی درعقایدافراد باایمان بوجودآورند ویاالقاء شبهه نمایند مقالاتی بررد رجعت نوشته اند ولی خوشبختانـه در پـاسخ ایشان استاد محقق جناب **فیض الاسلام** بطلان عقاید آنان را ثابت کرده و در کتابـی مشتمل برسیصد صفحه بنام « **رهبر گمشدگان** » بطور تفصیل مسئله رجعت را که یکی‌ازعقاید حقه وضروری مذهب امامیه است باثبات رسانیده و تقریباً بیشتر از مدار کـی که از کتب معتبره واز معاریف وبزرگان امامیه در اثبات رجعت آمده است بیان داشته که متجاوز از صد کتاب وتفاسیر معتبررا مورد استناد قرار داده و متأسفانه نگارنده در اثر تـراکم مطالب نتوانست ازنوشته‌هـای ایشان مطالبی اقتباس کند ، طالبین برای اطلاع بیشتر بهمان کتاب مراجعه نمایند.

منتظر لامرکم ، مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بامرکم.

منتظر امرو فرمان شماهستم (انتظار میکشم خروج شما را برای‌تشکیل حکومت حقه الهیه ودر این انتظار مـراقب ونگهبان فرمانروائـی سلطنت و دولت شما هستم تا بقول و گفتارشما عمل کرده و درامرشما فرمانبرداری‌نمایم.

منتظر ـ بمعنی انتظار کشنده‌ودرنگ‌کننده وچشم‌براه است . **مرتقب** ـ بمعنی توجه داشتن برای رسیدن بمقصود .

آخذ ـ بمعنی گیرنده (فراگیرنده)است **دولت** ـ دراینجا بمعنی،سلطنت وفرمانروائی وحکومت است .

اسرار امر رجعت در حکومت حقه جهانی است .

این بند از زیارت که درپیرو تأیید همان امر رجعت آمده وشرح آن قبلا بتفصیل گذشت ، دراینجا زائر همچنان یادآور می‌شود که در انتظاران مراحل باشکوه وباعظمت است که پس از رحلت از این عالم باز بدنیا مراجعت کرده واز آنچه نتوانسته است قبلا درزندگانی خود بجهاتی انجام وظیفه کند در آن زمان کمر طاعت وفرمانبرداری بسته وهر گونه اوامرزمامداران حقیقی‌اسلام را اجرا نماید ، واصلا گویا درایراد این بیان چنان‌آرزو و تمنا دارد که مایل است دولت حقه حکومت الهیه را درك نموده ودوران خلافت و فرمانروائی پیشوایان عادل وعالیقدر اسلام رادریابد .

حقیقتاً چه دورانی دلخواه و آرامبخش‌است که‌می‌توان ازهر گونه‌مزایائی که اهل ایمان باید برخوردار باشند استفاده کرد ، دیگر درآن دوره کسی رنج نمی‌برد ازآن که ببیند ستمکاری جفاپیشه‌بادست‌ظلم وتعدی‌برسرمظلومان می کوبد دیگر کسی‌شاهدآن‌نیست که‌ببیند کاری خلاف‌شرع انجام می‌شود،واز آنطرف چقدر لذت بخش است که اهل ایمان ناظر سزا و کیفرهای کسانی باشند که باپیشوایان دین و آل اطهار در افتاده و همیشه باآنان در مخالفت و جنگ وستیز بودند .

آخر ازهمه‌چیز گذشته کار عاشقان دلباخته ودوستان و یاران‌دل گداخته که از شورو عشق و محبت در مصائب وناگواریهای خاندان عصمت وطهارت آنهمه دلسوخته و گریان بودند چه می‌شود !! آن مشتاقان ومحبان که هرآن بیاد مظلومیت آن بزرگواران برسرو سینه می‌زدند ، آیا سزاوار نیست که بحکم عقل وقانون عدالت روزی ناظر انتقام اعداء و دشمنان آن بزرگواران باشند آیا شایسته نیست که روزی درهمین دنیا در رسد وبرتمام مظلومان و

ستمدیدگان تبریك وتهنیت گویند. آیا جادارد؟ که در مقابل آنهمه دلخونیها که از اعداء دین ودشمن خدادیدند شادمانی کرده وازراه مسرت جبران آنهمه افسردگی وعزاداری، که دراین دنیا برپاداشتند بنمایند، آیا اگر شهیدی قاتل خودرا بدست توانای خود قصاص کرد بحکم عدالت بحق خود رسیده است ؟، **ان‌الله بکل شیء علیم .**

وازآنطرف چه‌خوب‌که اهل ایمان دورانی را دریابند که حکومت حقه الهیه برتمام ادیان پیروز شده و مصداق : کریمه : **لیظهره علی‌الدین کله ...** درسرتاسرعالم ظاهر گردیده باشد که درآن زمان پیشوایانی برجهان حکومت کنندکه حق حاکمیت مطلقه از طرف پروردگار عالم برصحنه پهناور این عالم داشته و نظام عدل و داد را دردنیا برقرار سازند ، دیگر هیچگونه تقیه و سازشکاری وفساد ونابکاری وسیاستهای دروغ وروی هم‌اندازی درجهان‌وجود نخواهد داشت ، تظاهربه‌دین‌ودینداری از میان خواهد رفت وحقیقت‌جایگزین آن خواهد شد ، معارف الهیه درسطحی قرار می گیرد که هیچ مستضعفی فاقد بینش درامردین و خداشناسی نخواهد بود.

واین‌همان موقعی می‌باشد که تمام تابعین ادیان مختلفه انتظارآنرادارند حتی صاحبان کتاب که دربعضی از کتب‌آنان وعده‌داده شده است که زمانی در رسد که حکومت عدل الهی بوسیله مصلحی عالیقدر درسرتاسر گیتی بر قرار خواهد شد، وبه‌این‌وعده‌خواهند رسید؛مصداق کریمه : **جاءالحق‌وزهق‌الباطل** بخوبی آشکار خواهد گردید.

انتظار دراجرای فرمان ائمه هدی علیهم السلام

در بند مورد شرح چند موضوع قابل توجه می‌باشد که در مرحله اول(اسرار امر رجعت‌را)متذکر شدیم، واما مسئله دیگر : انتظار امر فرج ویا انتظار

برای رسیدن بحکومت حقه الهیه بوسیله ائمه هدی علیهم‌السلام است که‌این‌از جمله آرزو وتمنای اهل ایمان است که آمادگی خودرا همیشه برای اجرای فرمان احکام صادره از طرف آن بزرگواران اعلام می‌دارند.

قبلا باید گفت که مسئله‌انتظار فرج بخصوص دردوران آخرالزمان که هر لحظه اوضاع جهان آشفته تروظلم وفساد سرتاسر عالمرا فرا می گیرد بسیار مورد توجه است، محرومیت طبقه مستضعفان جهان ستمکاری پیشوایان‌ورهبران استعمار گران ایجاب‌می کند که‌تمام اهل عالم منتظر انقلاب عظیمی باشند که یك حکومت عدل الهی‌درجهان بوجودآورده ودست ابرقدرتهاراازسرمردمان ضعیف وملتهای مستضعف جهان کوتاه گرداند و قلبهای مأیوس ولرزان طبقه محروم را آرام بخشد و این انتظار خودمایه امیدواری مردم ستمدیده جهان است که خواه وناخواه بوقوع خواهد پیوست ، واز آن گذشته این امر ازنظر سیر تکامل وامر انتظام‌عالم بسیار لازم وضروری است‌که زمانی در رسدوپیشوائی عادل وعالیقدر زمام رهبری و حکومت امر جهان را در اختیار گرفته و براین اوضاع هرج ومرج و آشفته وناگوار در سرتاسر عالم پایان بخشد، همچنانکه قرآن مجید هم به‌پیروان خود وعده چنین انتظار وموقعیتی را اشاره فرموده است س۱۰ی۲۰ **فانتظروااانی معکم من‌المنتظرین**، پس منتظرباشید بدرستیکه من هم از منتظرانم.

در تفسیر جامع آورده : از محمدبن فضل روایت کرده که گفت سئوال کردم از حضرت رضا(ع) فرج چیست حضرت آیه فوق را قرائت کرد وفرمود: فرج ظهور امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه است .

وازبیانات ائمه اطهار است که می‌فرمایندانتظار فرج و گشایش‌ازبهترین عبادات است ، واز طرف دیگر انتظار فرج مهدی موعود وانتظار اجرای امرو فرمان آن بزرگوار موجب اصلاح وتزکیه نفس انسان است ، بشرط آنکه

حقیقتاً انتظار برندگان بخود آمادگی دهند و عملا نشان دهند که اشتیاق بظهور آن بزرگوار و برقراری حکومت جهانی اسلامی دارند.

در«**غیبت نعمانی**» آورده: حضرت صادق علیه السلام فرمود: حکومت آل محمد مسلماً تاسیس می‌شود پس هر کس علاقه‌مند است که از اصحاب و یاران قائم ما باشد باید کاملا مراقبت کند و تقوی و پرهیز کاریرا شیوه‌خویش گرداند و خودش رابه‌اخلاق نیك انسانیت‌مزین سازد، بعداً در انتظار فرج قائم‌آل‌محمد باشد وهر کس برای ظهور قائم‌ما اینچنین آمادگی وانتظار داشت لیکن‌توفیق نصیب اونشد و قبل‌از ظهورآنحضرت اجلش فرا رسید، در عوض به‌اجروثواب یاران آنجناب نائل خواهد شد.

انتظار و اشتیاق برای تشکیل دولتی خداپسند!

در قسمت دوم از بند مورد شرح زائر آمادگی خود را برای خدمت و اجرای فرمان در دولت کریمه ائمه هدی علیهم السلام اعلام داشته وعرض می کند.«**مرتقب لدولتکم**» که این خود یکی ازخواسته های آن بزرگواران است که حتی در مقام دعا اشتیاق خود را برای تشکیل حکومت الهیه ودولت کریمه جهانی اظهار می دارند، همچنانکه در دعای افتتاح که اشاره به‌بیانات امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه است، عرض می کند: **اللهم انا نرغب الیك فی دولة کریمة تعزبهاالاسلام واهله و تذل بهاالنفاق واهله و تجعلنافیها من‌الدعاة الی طاعتك والقادة الی سبیلك و ترزقنا بهاکرامة الدنیا والاخرة**: یعنی، خدایا میل واشتیاق داریم بسوی تو، برای تأسیس دولتی گرامی ومحترم که‌در آن دولت غالب گردانی‌وعزیز نمائی‌اسلام واهل اسلام را وخوار و ذلیل گردانی نفاق واهل نفاق ودوروئی را، وبگردانی ما را درآن دولت حقه ازخوانندگان بطاعت واز کشندگان بسوی راه تو، یعنی ما ازخوانندگان به‌نیکوئی واز

بازدارندگان بدیها و از پیشوایان راه هدایت قرار دهی، برما روزی کنی کرامت وبزرگی دنیا وآخرت را.

ببینید که امام علیه السلام چگونه دولت کریمه را تشریح فرموده و چنان دولتی رامعرفی می کند که تازمان ظهور حضرتش بوجود نیامده باشد، دولتی که در آن سربلندی وعزت اسلام وخواری اهل کفر وطغیان است، دولتی که افراد آن دردنیا وآخرت سعادتمندند، دولتی که برپایه حکومت عدل وداد مستقر شده ستمکاری وناروائی در آن وجودندارد، دولتی که حکام آن هیچگاه درمعرض لغزش واشتباه قرار نمی گیرند، دولتی که دیگر ازستمکاری وزورگوئی قدرتمندان در آن خبری نیست، دولتی که برتمام قوانین حقوق بشری پایه گذاری شده و تمام افراد آن ازتساوی حقوق برخوردارند وهمه دررفاه وآسایشند.

دولتی که دیگر دنیای جنگ وغارتگری در آن سپری شده و مردم آن توجه خود را از مادیات برداشته عطف به معنویات می دهند، در آن دولت است که یك هدف عالی عمومی ومشترك ومعقول وجود دارد که تمام اهل عالم باید بسوی آن گام بردارند: همه در زیر یك پرچم وصاحب یك کیش و آئین، همه خدا پرست وصاحب ایمان بوده و قوانین و احکام الهی بین آنان جاری است، هیچگونه اقلیت واکثریتی وجود ندارد **«به به چه بسیار خوب!»** این همان دولت کریمه است که اکنون جای آن در سراسر گیتی خالی است وبیان قول اهل ایمان بر آن صادق است که خطاب به پیشوایان آن دولت مکرر گفته شود **«مرتقب لدولتکم»**.

واین امری مسلم است که اراده خدایتعالی بموقع خود برای تشکیل آن دولت بوقوع خواهد پیوست، همچنانکه درقرآن مجید تصریح فرموده و قول صریح داده است. س۲۴ی۵۵ **و عدالله الذین آمنوامنکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ...**

اشاره براینکه : وعده دادخدا به آنهائیکه ایمان آوردند و کردارشایسته کردند که جانشین وخلیفه گرداند ایشانرا درزمین چنانکه جانشین گردانید آنانرا که پیش از ایشان بودند وهرآینه ثابت سازد برای ایشان دین ایشانرا دینی که پسندیده وبرگزیده‌است برای ایشان ... ودر بسیاری از تفاسیرو کتب روایت کرده‌اند که‌این‌آیه دربارهٔ مهدی موعود و یاران او نازل شده است و شرح مبسوطی در ذیل این‌آیه آورده‌اند ، وحاصل آنستکه مردم جهان باید منتظر ومترصد حکومت حقه الهیه ودولت کریمه آن بوسیله امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و یاران او بوده باشند .

قول کسی را جز قول شما قبول ندارم !!

در قسمت سوم از بند مورد شرح زائر عرض می کند: **«آخذ بقولکم»** اشاره براینکه آنچه که مایه سعادت و خوشبختی من است از شما فرا گرفته واز شما تعلیم می گیرم ، آنچه را دانائی حاصل کرده از شما دارم ،آنچه را که از علم توحید واز قرآن دریافته‌ام حقیقت آنرا ازشما درك کرده‌ام ، هر تفسیر وتأویلی را از آیات قرآنی از شماآموخته‌ام غیراز اخبار و احادیث که از جانب شما رسیده چیز دیگر مورد پذیرش من نیست ! آنچه را که فهمیدم آنچه‌را که دانستم همه از روایات و سخنانی بوده که قول شریف شما مرا برآن آگاهی داده است ، تنها شما را بحق پذیرفته و می‌پذیرم ، تنها اعتقاد قلبی من به بیانات و گفتار شما محکم واستوار است ، چون نیست، هیچ خبر و گفتاری که از شما برسد مگرآنکه اظهار بیان حق وحقیقت باشد ، گفتار شما حق، بیان شماحق، کردارشماحق وخود شمابرحق‌هستید:**والحق معکم‌وفیکم ومنکم والیکم...**

آخر باید بقول کسی اعتماد کرد و به گفتار کسی عمل نمود که‌با کمال شجاعت وقدرت باصدائی رسا وعالمگیر بگوید : ای مردم سئوال کنید از من

آنچه را نمی‌دانید قبل از آنکه دیگر مرا نیابید ، خدا می‌داند تنها این گفتار از بیان علی علیه‌السلام مستلزم شرحی بسیار گسترده است ، چه کسی جز حجت خدا می‌تواند بااین صراحت چنین ادعائی نماید !

واصلا کیست که قول و گفتارش بهتر از خاندان آل عصمت وطهارت باشد، بیانات آن بزرگواران را در تفاسیر اهلبیت در صحیفه‌های آنان وادعیه و خطب سخنانشان یکی پس از دیگری درنظر بگیرید هر جمله از کلام جواهر آسای آنان برای هدایت وارشاد جامعه انسانیت کافی می‌باشد ، چه کسی بهتر از آنها مردم را بسوی معارف الهیه دعوت کرده است ، چه خوب قرآن مجید خود گواه براین امر است که می فرماید: س ۴۱ی ۳۳ **ومن احسن قولا ممن دعاالی الله ...** یعنی کیست نیکوتر درقول و گفتار از آنکه بخواند مردم را بسوی خدا ...

تنها آن بزرگوارانند که در دوران خود بوسائل گوناگون مردم را به بهترین وجهی بسوی توحید و یکتاپرستی دعوت کرده و تعلیمات عالیه ایشان تمام علاقه‌مندان را بی‌نیاز کرده است که برای کسب معرفت به گفتار دیگری متوسل نشوند، قولی نیکوتر ازقول ایشان دردعوت عمومی برای مردم جهان نیست ، چقدر این موضوع قابل توجه است که در رابطه بااین معنا جمعی از مفسران بر آنند که مرادبه این آیه ائمه‌صادقین‌علیهم‌السلامند.

بنا براین باید گفت **«آخذبقولکم»** آنچه‌شما بزرگواران گفته و بگوئید من فراگیرنده وعمل کننده‌ام ،وباصطلاح مردان روشندل قول هیچکس راغیر از قول شما قبول ندارم .

اصل موضوع مسئله امر الهی است!

در قسمت چهارم از بند مورد شرح امام علیه‌السلام باز رشته کلامرا به موضوعی کشانیده که تا کنون برمضامین گوناگون درهمین زیارت‌برچندوجه‌یادآور

شده است ودراول عرض می کند **منتظر لامرکم** و ادامه‌می‌دهد:**عامل بامرکم.**

اکنون در رابطه بشرح فقره قبل باید توجه داشت که هر کس باجان و دل قول و گفتار رهبر و پیشوای خودرا پذیرفت، در اطاعت امر وفرمانش باید کمال مراقبت را داشته واز او اطاعت نماید. بخصوص آنکه بر او ثابت شده باشد که اطاعت از رهبر اطاعت از امر خدا و رسول است!

اگر تاکنون دقتی در این مورد بعمل آمده باشد کاملا روشن شده‌است که اهمیت این معنا در مرتبه بسیار والائی است که ارتباط مستقیم به اصل کلی معارف الهیه ومسائل دینی ومذهب دارد، یعنی تمام موضوع خداشناسی و مسائل فرعی آن روی اطاعت از امر خدایتعالی پایه گذاری شده و هدف اصلی تمام انبیاء وائمه هدی علیهم‌السلام نیز برسر همین موضوع است.

همانطور که قبلا درمتن همین زیارت درشأن آن بزرگواران گفته شد: **والمستقرین فی‌امرالله** و همچنین **والمظهرین لامرالله ونهیه** که آن بزرگواران در امرخدایتعالی ثابت وپابرجا بوده وظاهر کننده تمام اوامر و نواهی او می باشند، وآنانند که‌درشأنشان گفته شد: **وامرتم‌بالمعروف ونهیتم عن‌المنکر**: آمربه‌نیکوئیها و ناهی از بدیها هستند، واز اینها بالاتر درهمین زیارت خواندید؛ **و اولی الامر وبقیةالله**. آنانند صاحبان‌امرو باقیمانده... ویا به اعتبار دیگر یعنی: آنانند که مجری امر الهی وعامل فرمان او هستند که باز در همین فقرات از زیارت عرض کرد: **وهم‌بامره یعملون ـ بامره‌العاملون و بامره تعملون ـ و بقوله تحکمون** که خلاصه امرو فرمان او بسوی آنان و حکومت اوسبحانه و تعالی محول برایشان و صدور فرمانش متوجه این بزرگواران است وشاید بیان همین یك جمله کافی باشد که باز درهمین زیارت عرض می کند، **وامره‌الیکم** البته در حدتوانائی درشرح این فقرات در اوراق همین کتاب مطالبی گذشت ومنظور از یادآوری دراین بخش‌آن بودکه دانسته

شود وقتیکه آن بزرگواران خود از هرجهت عامل امر وفرمان الهی هستند ما هم به پیروی از کریمه **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی‌الامرمنکم** که شرح و تفسیر آن قبلا گذشت باید مطیع امر وفرمان ایشان باشیم و مصداق جمله مورد شرح ، **عامل بامرکم** از این معنا بخوبی روشن می گردد.

رجعت درحکومت عدل جهانی

هر کسی باشد بجان تسلیم یار — من چنان باشم براهش خاکسار
آنکه در صلح و صفا باشد براه — در کنار او بود جای پناه
گر کسی سازد براه حق جدال — چون‌شودحارب‌بودجرمش قتال
آنکه‌خودهم‌حق‌بودهم‌حقشناس — بایدش برحق بود او در سپاس
هر که‌باطل باشد و هم نادرست — باشد ایمانش بحق بسیار سست
اینکه بینی راه ما در اعتقاد — عهد خود بستیم محکم در وداد
عشق خوبان راسراسر دروجود — بسته برهررشته‌ای از تارو پود
چونکه آنان‌فضلشان‌از حدبرون — هم بعلم ودانش از قدرت فزون
زین سبب در اعتقاد ما چنان — گشته‌محکم عهد وپیمانی از آن
خوب شد بر ما شناسائی تمام — که شدیم عارف بحق هر امام
در پناه هر یکی گیریم جای — گوئیا در سایه فر همای
یك‌خبر بسیارخوش دارم چنین — که بود مارا وصالی بعد از این
گرچه اکنون درغم ودردفراق — شد مبدل یأس ما بر اشتیاق
می‌رسد پایان هجران آن زمان — که‌رسد هر کس بمحبوبش‌عیان
یعنی آید وعدهٔ پروردگار — امر رجعت می رسد بر آشکار

هر نکوئی باز گردد در جهان / هر بدی بد تر بود آید میان
جمله بینی نزد اجـر و انتقام / هر نکو پاداش و هر بد نابکام
اصل معنا نزد نیکان بـاشد این / که رها از هجر و بر یاران قرین
دیده ها آید برون از انتظار / هر کسی باشد بیار خود کنار
رهبر عالـم بود تنها امـام / آنکه گیرد خلق عالم را زمام
امر و فرمانش سراسر در جهان / می‌رسد برهر که حاضر یا نهان
یك حکومت مستقر بر عدل و داد / می شود دنیا گلستان بر عباد
خوش بود آنکس که آید نزدیار / زندگی در این جهان گیرد دوبار
دولت حق را ببیند بر عیان / خود بگیرد منصبی اندر میان
منتظر بر امر و فرمان امام / هر زمان آماده باشد بر قیام
سالها این آرزو می کرد «زار» / که بگیرد در قیام حق قرار !



مستجیر بکم، زائرلکم، عائذبکم،(۱) لائذبقبورکم مستشفع الی الله عزوجل بکم

وپناه بشما آورده‌ام ، وزائر شما هستم ، وبشما و قبور شما پناهجـویم و قبور شما را دربر گرفته (گویا شمارا بسینه خود می‌فشارم) و بوسیله شماطلب شفاعت ومیانجیگری از خدای بزرگ میجویم.

مستجیر ـ یعنی زنهارخواهنده وپناه برنده است ـ **زائر** ـ بمعنی‌زیارت

(۱) در بعضی از نسخ «بکم» ندارد وچنین آمده است : لائذ عائذ بقبورکم

کننده‌ودیداراست‌کننده‌وجمع آن‌زواراست ـ **لائذ** بمعنی چسبنده‌ودربرگیرنده است ـ**عائذ** بمعنی پناهنده است ـ **مستشفع** ـ بمعنی شفاعت‌جوی است.

وسائل پناهندگی بسوی خدایتعالی! با آنکه می‌دانید هیچ پناهگاهی جز پناه بدرگاه الهی نیست، چون این‌امری مسلم‌است که حکومت‌تمام موجودات در اختیار قدرت اوسبحانه و تعالی است وتنها او به تمام بی پناهان پناه می‌دهد، همچنانکه فرمود : س ۲۳ ی ۸۸ **قل من‌بیده ملکوت کل‌شیء و هو یجیر ولا یجارعلیه ...** یعنی ، بگو کیست که بدست اوست‌پادشاهی‌همه چیز و اوپناه می‌دهد وپناه داده نمی‌شود ...

ولی گوئیا بیان زائر در بند این زیارت در مرتبه‌ای است که می‌خواهد دراین امر وسیله‌ای حاصل کرده باشد و پناهندگی به‌آن بزرگواران رارابطهٔ در این امر قرار داده باشد همچنانکه عرض می کند: **مستجیربکم** ، اشاره براینکه پناه بشما آورده‌ام که مرا در ظل عنایت و در پرتو مقام ربوبیت پناه دهید ، وشاید این از نظر تعلیمات عالیه‌ای باشد که زائر اعتبار خود را در امر پناهندگی مستقیم به باریتعالی ناچیز دانسته و از نظر محکم‌کاری وپذیرش این امر درمقام توسل برآمده وآبرومندان وبرگزیدگان درگاه الهی را واسطه قرار داده‌است ویا به‌اصطلاح سفرای الهی راکه مأمورسفارتخانه‌های حکومتی در تشکیلات عظیم این عالم هستند وسیله قرار داده است .

چقدر این معنا دقیق است ؛ چه بسا کسانی دراثرعصیان ونافرمانی وحتی ترك اولی از این شایستگی برخوردار نباشند که بخواهند مستقیماً خود را در پناهگاهی محکم و درسنگری بی‌رخنه از تمام حوادث جای دهند و از نظر اهمیت همین معنا است که خدایتعالی درجائی خطاب برسول اکرم می‌فرماید : س ۷۲ ی ۲۲ ، **قل انی لن‌یجیرنی‌من‌الله احدولن‌اجدمن دونه ملتحدا**، اشاره

براینکه بگو ای محمد، احدی نیست که مرا از عذاب خدا پناه دهد ومن بجزاو هیچ پناهگاهی سراغ ندارم.

نکته جالبی که درارتباط آیه شریفه با کلمه «**مستجیر**» درجمله مورد شرح آمده است در رابطه معنا درفعل «**یجیرنی**» می باشد که **در تفسیر المیزان** آورده است که این از مصدر اجاره است که بمعنای دادن جوار وپناه وهمسایگی است، و حکم جوار دادن اینستکه جوار دهنده باید از پناهنده خود حمایت کند وجلو هر کسی را که بخواهد بهاو آسیب برساند بگیرد.

بنا براین باتوجه باین آیه شریفه شاید زائر لحن کلامرا در مرتبهای آورده باشد که از اقرار به پناهندگی به آن بزرگواران در حد مجاور بودن، خودرا ازهرگزندو آسیبی درامان داشته، ودر واقع در ادامه کلام، پناهندگی خود را به آن بزرگواران برمضمون دیگر تکرار کرده وعرض می کند« **عائذبکم**» که در حقیقت با ایراد این بیان در همه مورد به آنان پناهنده شده است.

وجالب آنکه باز برای اینکه این امر در مرحله عمل قرار گیرد، گویا همانند کسیکه دست به دامان دیگری برای رهائی از هر گونه بلیات میشود چنان خود را مأنوس وآشنا گرفته بلکه چنان اظهار خصوصیت می نماید که گویاسوابقی ممتد در ابراز ارادت داشته وعرض می کند: **لائذبقبورکم** وادامه این پناهندگی راهم براین وجه دنبال می کند، که:**مستشفع الی الله عزوجل بکم...**

چرا زائر به ائمه هدی پناه جسته است ؟!

در بند مورد شرح که به مسئله پناهندگی به ائمه معصومین علیهم السلام از جهات گوناگون اشاره شده است ،این موضوع بسیار قابل اهمیت است و از بیاناتی که در این مورد از نظر قرآن مجید گذشت این سئوال پیش می آید که چگونه می توان به غیر خدا یتعالی پناهگاهی یافت واز غیر او تقاضای پناهندگی کرد ؟

در اول باید گفت : آنانکه تااین صفحه ازهمین کتاب‌را مطالعه کرده‌اند، شأن ومقام و منزلت ائمه هدی(ع) را دریافته وبه مرتبه ولایت تکوینی آن بزرگواران پی برده‌اند ، یعنی این اعتقاد را حاصل کرده‌اند که آنان علیهم‌السلام به اذن وفرمان خدایتعالی از هرجهت قدرت پناهندگی به پناه جویان را دارند.

اما درمرحله دوم، حقیقت امر چنان است که‌آن بزرگواران‌واسطه‌ای میان خالق و مخلوق هستند ، یعنی وقتیکه متوسل به آنها عرض می کند «**مستجیر بکم**» ویابروجه‌دیگرمی گوید: «**عائذبکم**» در واقع‌ایشانراوسیله‌ای برای پناه به مقام ربوبیت قرار میدهد ، گویا همچنان باشد که در برابر تمام حوادث ناگوار وبدیها و در مقابل تمام مصائب و تیر های بلاسنگری محکم بوجود می‌آورد تا ازگزند شرودر ونارواییها خود را مصون ومحفوظ نگهدارد واز این طریق در حریم پناهندگی حقتعالی قرار گیرد ،واین معنا در حقیقت همان طلب پناهندگی«بواسطه»است که‌به مصداق کریمه: **وابتغوا الیه‌الوسیلة** از طریق توسل ، درپناهگاهی محکم واستوار امنیت خود را در می‌یابد .

واگر خوب توجه داشته باشید در پیرو همین بند از زیارت زائردر بیان جمله مترادف دیگری بر وجه دیگر تقاضای پناهندگی خود را ادامه‌داده و عرض می کند : **مستشفع الی الله عزوجل بکم** ، که‌این طلب شفاعت هم‌خود نوعی از پناهندگی است !

بنابراین دانسته شد که‌باتوسل به‌ائمه‌اطهار وپناهندگی‌به‌آن‌بزرگواران هر کس می‌تواند از سوءِ عاقبت تمام بدیها واز شرشیطان و از شر هوای نفس خود را در امان محفوظ نگهدارد.

این موضوع یعنی مسئله پناهندگی به ائمه هدی را نباید کم اهمیت دانست ، چون گذشته از کلماتیکه در بند مورد شرح بکار رفته است تمام واژه‌هائیکه بامعانی گوناگون در مورد پناهندگی به آن بزرگواران اشاره

شده در این زیارت آمده است ، همچنانکه درجای دیگر زائر عرض می کند: **وامن من لجأالیکم** ، یعنی و ایمن شد کسیکه بشما پناه آورد (و شرح آن قبلا گذشت) .

ولی در فقرهٔ مورد شرح که زائر بروجه دیگر عرض می کند: **عائذ بکم** این معنا مفهوم خاصی در مقام پناهندگی دارد که برای بررسی آن باید به آیاتی چند از قرآن مجید توجه کاملی معطوف داشت ، لذا برای اطلاع بیشتر به ادامه این بحث توجه نمائید .

پناهندگی در عنوان استعاذه !

آنچه که مسلم است در حالات آدمی عوالمی وجود دارد که هر گاه با خطر و بدیها مواجه می‌شود با یك قدرت نامرئی متوسل شده و پناهنده می‌شود .

البته دراین امر خداشناسان تنها متوجه مقام پروردگاری شده و از او طلب پناهندگی کرده و یاری می‌جویند ، وآنان هم که ایمان به خدا ندارند باز ناخود آگاه و یا از روی فطرت به همان عالم نامرئی پناهنده‌شده وچه بسا به نتیجه مطلوب برسند .

شاید داستان آن غریق خداشناسی که طبیعی مسلك بود شنیده باشید ، آنزمان‌که درامواج طوفان سهمگینی ازهلاکت نجات‌یافت! ازاوپرسیده شد که علت نجات تو چه‌بود ، گفت : من در آن گیرودار خروشان دریا که از همه‌جا امیدم قطع شده بود ناگاه متوسل به یك هدف نادیده شده و بزودی نجات‌یافتم وازآن پس دانستم که‌آن هدف همان‌خدای آفریننده است واکنون‌خداپرست شده واو را شناختم.

اما چون اصل موضوع در این بحث مسئله پناهندگی به خدایتعالی است ، این سئوال پیش می‌آید که آیاآدمی باید درچه مواردی پناه به خدا

جوید ، وآیا طریق پناهندگی به‌او سبحانه وتعالی چیست ؟

در مرحله اول باید گفت : بدترین شرور وبدیها که آدمی باید از آن پناه به خدا برد شر وسوسه های شیطان رجیم است و درثانی باید دانست که شری بالاتر از پیروی هوای نفس اماره نیست که انسانرا بهلاکت نزدیك می‌سازد ، واین هردو شرباهم بی‌ارتباط نیستند ، چون تمام تحریکات درهوای نفسانی عامل اصلی آن شیطان است ، واز همین جهت است که خدایتعالی انبیاء واولیاء خود را از این امرمهم برحذر داشته است ، همچنانکه در دو مورد از قرآن مجید خطاب برسولا کرم فرمود: در سوره اعراف و سوره فصلت آیه ۳۶ **واما ینزغنك من‌الشیطان نزغ فاستعذ بالله** ... یعنی اگر برسد به‌تو ازابلیس وسوسه‌ای پس از شراو پناه به‌خدا جو

باآنکه آیه شریفه خطاب به‌پیامبر است ولی این معنا عمومیت دارد: چون بطور کلی انبیاء از وسوسه‌های شیطانی‌مصون ومحفوظند ، وازاین گذشته خدایتعالی برای این امرمهم اوامردیگری صادر فرموده که توجه‌به‌آن برای هرفردی ضروری است .

شاید در موردآن دوسوره پرمحتوی از قرآن مجید که به سوره‌های «معوذتان» معروف است مطالب بسیاری شنیده باشید ، که خدایتعالی در یکی ازآنهاباذکر سه نام ازاسماء حسنای خود دستوری در امر استعاذه‌صادرفرموده وخطاب به‌رسولا کرم می‌فرماید: **قل‌اعوذ برب‌الناس ، ملك‌الناس،اله‌الناس، من شرالوسواس الخناس ، الذی یوسوس فی صدورالناس** واین‌سورهٔ آخر قرآن است که اشاره می‌فرماید : بگوای پیغمبر ؛ پناه می‌برم به پروردگار و فرمانروا و معبود مردم از شروسوسه‌گر بسیار پنهان ، آنکه در سینه و دلهای مردم وسوسه می کند، چه آنها که از جنس پریندو چه آنها که از جنس انسانند (چون در میان افراد هم بعضی شیطان‌صفتند که افکار واندیشه‌های‌پلید

وزشت را به دیگران القاء کرده وبه فساد و گناهش می کشندو به جرم‌وجنایت وادارش می کنند) (۱)

دراین سوره باآنکه مخاطب رسول اکرم است ولی عموم مکلفان رانیز شامل می‌شود ، که مردم باید همه از شرشیطان وشرور دیگر پناه به خدا برند، چون شیطان برای اغوا و گمراه کردن از سرهیچکس دست بردار نیست مگر بندگان خالص و برگزیده خدا .

البته این نکته را باید توجه داشت که در مورد استعاذه به‌خدایتعالی از تمام شرور و بدیها اسراری نهفته شده است که یك حالت امید و پشت گرمی نسبت به‌آنچه که آدمی توانائی مقابله با آنرا ندارد می‌رساند ، یعنی به مجرد اینکه انسان در هرمورد که مواجه باخطر است برزبان جاری کند: **اعوذبالله من‌الشیطان الرجیم** چنان قدرتی درنهاد او ایجاد می‌شود که ابلیس رانده‌شده را با همه توانائیش به زانو در می‌آورد ، بلکه این معنا حالتی در نفس آدمی بوجود می‌آورد که هوی وهوسها راسر کوب کرده وتوجه دل را بسوی رضای حقتعالی جلب می‌نماید .

دراینجا باید گفت : چقدر نیکوست که هر گاه کسی اراده به امرخیری می‌نماید یا می‌خواهد مقدمات امرعبادت را فراهم سازد ، همچنان بخواهدنماز گزارد یا قرآن بخواند در اول استعاذه نماید ، و این دستور از قول حقتعالی است‌که فرمود : س ۱۶ ی ۹۸ **فاذاقرأت‌القرآن فاستعذبالله من‌الشیطان‌الرجیم**

آری، مقدمات توجه دل بسوی پروردگار پناه بردن به اوسبحانه وتعالی از شر شیطان پلید است ؛ نه تنها از شرشیطان بلکه ازشر تمام مخلوق واز تمام آنچه که دردنیا وآخرت موجب هلاکت است بایدپناه برخدا برد، همچنانکه

(۱) ازاینکه دراین‌استعاذه‌کلمه «ناس» سه بار تکرارشده وبه سه نام از اسماء حسنای الهی اشاره شده مفسران‌مطالب گسترده‌ای‌آورده‌اند که برای اطلاع بیشتر باید به تفاسیراهلبیت مراجعه نمود .

باز خطاب برسول اکرم فرمود : **قل اعوذ برب الفلق ، من شر ما خلق ...** یعنی بگو ای پیغمبر پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم ازشر آنچه بیافرید (از شر هر چه که خلق کرده ودارای شر است) .

اکنون بنا براختصار تفسیر این آیات شریفه از بحث ماخارج است چون اصل موضوع درشرح این جمله ازفقرات زیارت است که زائر باتوجه به‌مقام و منزلت ائمه معصومین عرض می‌کند : **(عائذ بکم)** ، اشاره براینکه با توسل بشما بزرگواران من خود را از تمام شرور و بدیها واز تمام آشوب وفتنه ها درحریم پناهندگی الهی قرار می‌دهم ، بلکـه در این امر **(لائذ بقبورکم)** قبورشمارا در برمی گیرم تا از گزند تمام حوادث بر کنار باشم و آنرا سنگر گاهی برای خود قرار دهم .

پناهندگی زائر بوسیله زیارت قبور ائمه هدی(ع)

در زیارت قبور رسول اکرم و ائمه هـدی علیهم‌السلام مطالب بسیار زیاد است که بعضی از بزرگان وعلمـای امامیه روایاتی مستند ذکر کـرده اند : ازجمله شیخ صدوق **ازحضرت صادق علیه‌السلام** وابوالصلت هروی **ازحضرت رضا علیه‌السلام** وحمیری در قرب‌الاسناد از حضـرت صـادق علیه‌السلام وشیخ طـوسی در تهذیب از **حضرت امام حسن العسکری علیه‌السلام** وابن قولویه ازهشام بن‌سالم ازحضرت صادق علیه‌السلام واحادیث بسیاری ازدیگران نقل شده است که از نتیجه و کیفیت و آداب وچگونگی وثواب زیارات ائمه هدی علیهم‌السلام مطالبی جالب نقل کرده‌اند و از جمله دربارهٔ همین زیارت مورد شرح **(زیارت جامعه کبیره)** که درمقدمه همین کتاب مختصری به آن اشاره گردیده است .

اکنون بحث دراین باره است که خود ملاقات کردن و زیـارت دوستان بخصوص بدیدار قبور و زیارت اهـل ایمان رفتن و آداب سلام و تحیت بجای

آوردن خودمنشاء مهر ومحبت وعلاقه‌روحی وجسمی است بخصوص آنکه‌ارواح انبیاء واولیاء وحتی اهل ایمان‌ناظر براوضاع واحوال این‌عالم‌بوده ومجهولاتی که اکنون درحیات ما وجود دارد در آن عالم همچنان چون پرده‌ای برداشته شده است ، واز آنطرف چون محل دفن اجساد مورد تعلق ارواح است ،

این موضوع بخوبی روشن می‌شود که در زیارت قبور ائمه درعالم معنا برای زائر ملاقات حاصل می گردد (همچنان در زمان حیات) و بعداً دراین مورد در بحث ارواح مطالب گسترده‌ای خواهد آمد .پس تعجب نکنید اگر در گورستانی باصدائی آهسته وملایم می گوئید : **السلام علی اهل لااله‌الاالله** در ظاهر جوابی نمی‌شنوید، آری در آن عالم درباطن امر جواب خواهید شنید و ازآن‌جواب‌تاحدیکه‌پایه‌اعتقادی شمابرآن‌استواراست‌بهره‌مند خواهید گردید، چون ارواح‌اهل‌ایمان‌درایصال بخیرات ازاین عالم‌دنیاقطع‌رابطه نخواهند کرد،

با اینحال باید دید که زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام چه مزایائی دارد که زائر بعداز آنکه عرض می کند« **زائرلکم**»ادامه می‌دهد ،**لائذبقبورکم** ، چقدر این معنا مورد توجه اهل عرفان‌است که گویا درزیارت ائمه هدی بخصوص‌درمقابل قبور آن بزرگواران بقدری محو آثار جلال وعظمت آنان شده که دیگر خود راسرازپا نمی‌شناسند،اینکه‌درخلال‌بعضی از زیارات پس‌ازذکرسلام دستورداده شده است که زائر خودرا به قبرمبارك بچسباند ومطالب دیگری عرضه کند، در همین معنا اسراری چند نهفته شده است که کمال اشتیاق را ظاهر کرده که گویا مشتاقان،محبوب خودرا دربر گرفته وبسیار می فشارند .

واینکه مشاهده می کنید بعضی از روی بی‌اطلاعی وناآگاهی به‌زائران ائمه هدی علیهم‌السلام طعن زده ویا توهین می‌نمایند ، هیچ تعجب نکنید آنان اصلااز درك این مقام محرومند ، آنان چه‌می‌دانند که مشتاقان ومحبان ائمه هدی چون قبر وضریح آنانرا دربر گیرند همچنان گویا در عالم معنا محبوب خود

را دربر گرفته اند ، آنان درك نکرده‌اند که در عالم خارج ارتباطی در قلوب اهل ایمان است که هر چه از متعلقات دوستان ومحبان وامام را می‌بینند گویا خودآنانرا مشاهده کرده‌اند، وقتی کسی چیزی رانمی‌فهمد بگذارید تا ابدالدهر درجهل مرکب بماند !!

اینکه می‌شنوید بعضی‌ازبرادران اهل سنت‌علاقه شیعیان‌را نسبت به‌دوستی ائمه هدی مردود می‌دانند و بعضی از آنها درمقام جسارت برآمده می گویند این تعظیم وتکریم واحترام در مقابل قبورآن بزرگواران که مقداری ازسنگ وچوب وفلزات را تشکیل می‌دهد این امری شرك و کفرآمیزاست ، می گویند چرا بوسه بردرودیوار وحرم مطهر ایشان می‌زنند.

تعجب نکنید آن برادران نمی‌دانند که شیعه چه‌عوالم خاصی نسبت به رهبران حقیقی‌خود دارد آنان از معنویت این امر بی‌خبرند ، آنان شربت‌محبت اولیاء خاص خدا را نچشیده‌اند آنان نمی‌دانند که اگر کسی محبت دیگری‌را دردل جایگزین کرد به تمام آثار ومتعلقات او علاقه‌مند است ، آنان متوجه نیستند که دوستان خدا را باید دوست داشت وآنچه را هم که دوستان خدا دوست می‌دارند باید دوست داشت ، و حقیقت امر،آنان مقام آن بزرگواران را درك نکرده‌اند و آنانرا نشناخته اند و افسوس که شاید تا زمان ظهور حضرت بقیة الله هم بفیض این سعادت نخواهند رسید .

علت اینکه مردم بزیارت ائمه‌هدی دلباخته‌اندچیست؟

هم اکنون چند صدسال است که از زندگانی پر افتخارائمه‌معصومین‌سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین‌گذشته‌وشیعیان وپیروان‌آن بزرگواران برای زیارت قبورآنان در هرزمان تلاش کرده و باآن موانعی که حکومتهای جابر ومخالفان آن بزرگواران برای زیارت قبورآنان فراهم کرده بودند، درعین حال باز ازپای

نه ایستاده‌اند وحتی مورخین متذکر شده‌اند که محبان ومشتاقان آن خاندان برای رسیدن به‌این منظور بسیار اموال وثروتهای خود را از دست داده وحتی درآن راه جان خود را نثار کرده وگاهی باقطع دست وپا خود را برآن آرزو رسانیده اند.

بسیار عجیب است !! برای چه؟ الان هم در عصر حاضر در این دوران می‌بینید که چقدر آتش اشتیاق ومحبت دوستان این خاندان برای رسیدن بزیارت آرامگاه ایشان شعله‌وراست، یك نگاه اجمالی به ارض اقدس که مدفن حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام است این معنا را روشن می کند که چگونه هر روزه سیر و هجوم هزاران هزار نفر بسوی آن مرکز مقدس در جریان است ، یك نگاه اجمالی به قلوب تمام شیعیان جهان که همه متوجه اماکن مشرفه‌مدینه و بقیع وعراق است همه منتظرند که زمانی در رسد و از نزدیك به پای بوس آن بزرگواران رفته آتش اشتیاق خود را خاموش کنند.

چه می‌توان کرد وچه می‌توان گفت که مطالب دراین باره زیاد است و افسوس که بازمجالی برای گسترش آن نیست همینقدر این توجه‌را بایدحاصل کردکه در این امر اسراری بزرگ نهفته است که آن میزانی برای سنجش دوستی باخدا با مقایسه دوستی ومحبت با این خاندان است، یعنی میزان‌محبت به‌آنان‌نسبت به محبت داشتن باخدایتعالی در این مقام سنجیده‌می‌شود،نگارنده بیش از این در این مورد چیزی نمی‌تواند بگوید مگر آنکه خواننده خود از فقره‌ای‌که قبلاشرح آن گذشت‌این معنا را دریابد:که **من‌احبکم فقدا حب‌الله...**

اینستکه بسیاری از اهل عرفان در باب زیارت ائمه هدی بقدری متوجه بوده اند که‌آنی از آن غفلت نداشته و چه شور وغوغائی دردرون خود ایجاد می کردند.

واز آنطرف می‌بینیم که حتی ائمه هدی علیهم‌السلام خود در این امر علاقه وافری

داشته وبخصوص در ادعیه خود از خدایتعالی تقاضای این امـررا داشته‌انـد ، نشنیدید که حضرت سجاد علیه‌السلام در دعای ابوحمزه ثمالی مکرر از خدایتعالی تقاضای‌زیارت بیت‌اللهوزیارت قبوررسول‌وائمه‌هدی‌سلام‌اللهعلیهم‌اجمعین‌را کرده است وبر وجوه گوناگون عرض می کند،**وارزقنی‌حج بیتك‌الحرام فی‌عامنا هذاوفی‌کل‌عام وزیارت قبر نبیك والائمة علیهم‌السلام**،یعنی خدایا روزی کن مرا حج خانه‌ات که محترم است‌دراین‌سال ودرهرسال وهمچنین‌روزی کن مرا زیارت قبر پیغمبرت (ص)وزیارت قبور ائمه اطهار که درود ورحمت‌فراوان بر آنان باد .

وجالب اینکه امـام علیه‌السلام در پیرو همین فقره از دعـا عرض مـی کند : **ولاتخلنی یارب من تلك المشاهد الشریفة والمواقف الکریمة ...** اشـاره براینکه ای محبوب من این رشته اتصال را پاره‌مکن وجدائی نیفکن که‌من‌آنی بی تو و بی حضور دوستانم نتوانم زیست .

نمیدانم بااظهار این بیان چه حالتی در امام ایجاد شده است ،ایـن خود علامتی سرشاراز محبت است که‌جزمحبان و مشتاقان از این‌عوالم‌خبری‌ندارند آخر چه لذتی بالاتر از مقام وصل دائم است ، آنان چنین حالتی دارند کـه از این شربت گوارا نوشیده‌اند.

بنا براین‌از اصل‌مطلب‌دورنشویم که زائر دربند موردشرح‌عرض‌می کند **زائرلکم لائذبقبورکم»** وشاید سردیگری که در این‌معنا نهفته شده این‌خود وسیله‌ای برای امرتقرب وشفاعت بسوی حقتعالی باشد که در پیرو همین فقره عرض می کند **مستشفع‌الی‌الله عزوجل بکم** که شرح‌این معنا در سطح بسیار وسیعی است که انشاءالله در نزدیك به پایان همین زیارت درفقره : **اللهم‌انی‌لو وجدت شفعاء اقرب الیك من محمد و اهل بیته** بطـور تفصیل بیان خواهد گردید.

ومتقرب بکم الیه ومقدمکم امام طلبتی وحوائجی وارادتی فی کل احوالی و اموری

و بوسیله شما به پیشگاه حضرت باریتعالی تقرب میجویم، ومقدم‌می‌دارم شمارا درپیشاپیش هریك از حالات وکارهایم ازحوائج ونیازمندیهائی که دارم و هرارادمایکه در مطالب وخواسته‌ها در تمام امور خود دارم .

متقرب - یعنی نزدیکی جوینده - کسیکه به‌دیگری تقرب جوید . **مقدم** - یعنی وقت قدم نهادن وهنگام آمدن است . **امام** - بمعنی پیش و جلو و روبرو می‌باشد - **حاجت** - بمعنی نیازو نیازمندی وجمع آن‌حوائج است .

ارادت - درعربی بمعنی ؛ خواستن وطلب کردن ودوست داشتن وقصد و آهنگ است و در فارسی - بمعنی دلبستگی و اعتقاد و اخلاص داشتن آمده است .

در طلب حوائج مقدم توجه به‌امام علیه‌السلام است .

از بیانات قبل چنین نمودار است که زائر بعد از پناهندگی بقبور ائمه(ع) وزیارت ایشان وطلب‌شفاعت چنین تقاضا دارد که‌بوسیله‌آن بزرگواران مقام‌تقرب را بسوی حقتعالی حاصل نماید، همچنانکه عرض می کند : **ومتقرب بکم‌الیه،** واین تقاضا ازآنجهت است که زائر این امررا مسلم می‌داند که‌آن بزرگواران خود در نزد حقتعالی مقرب وصاحب منزلت بوده، وکسی می‌تواند در امر تقرب واسطه باشد که خود مقدم باشد، همچنانکه قبلا هم درهمین زیارت مقام تقرب آنان‌درنزدحقتعالی روشن گردیدودرشرح‌بند: **و اشهدانکم‌الائمة‌الراشدون... المقربون** مطالبی گذشت ودانسته شد که خودآن بزرگواران درعین حال که

مقرب در گاه الهی هستند همیشه درهر حال بوسائل گوناگون بازدرصدد هر چه نزدیك شدن بمقام قرب حقتعالی کوشا بوده، همچنانکه، شنیدید، علی علیه‌السلام در دعای خود عرض می کند: **واسئلك بجودك ان تدنینی من قربك** ودرجای دیگر **اللهم انی اتقرب الیك بذکرك**، وبسیار موارد دیگر که درمقام تقرب کوشیده است.

و در همین زیارت قبلا خواندید که زائر در جائی مقام قرب و منزلت آن بزرگواران را در نزد خدایتعالی بابیاناتی روشن تر آشکار نموده و عرض می کند: (وقرب منزلتکم منه) که نزدیکی مقام و منزلت آنان درنزد اوبسیار روشن است، بنابراین در بند مورد شرح هم زائر در مقام توسل برآمده و میخواهد خود را بوسیله صاحبان تقرب به پیشگاه مقام ربوبیت نزدیك نماید و عرض می کند. **«ومتقرب بکم الیه»**

اما نکته دیگری که دربند این زیارت بکار رفته‌توجه خاص زائر نسبت به اطاعت امر کامل از ائمه هدی علیهم‌السلام است، چنانکه اشاره می‌فرماید: که هر کاریرا زیرنظر آن بزرگواران و باتوجه به امرایشان مقدم میدارد وقبل از طلب حوائج وخواسته های خود توجه بهامر ورضایت‌آنان داشته و هرارادە و قصدی که برای هرحاجت داشته در پیشاپیش آن، توجه به این امر را مقدم داشته است، واینکه دراینجا عرض می کند: **ومقدمکم امام طلبتی وحوائجی وارادتی فی کل احوالی واموری...** این‌مسئله دیگرتمام‌است، اشاره‌براینکه آنچه که مربوط به امر دنیا وآخرت است یعنی آنچه که مربوط به آنستکه برگشت آن بسوی پروردگار عالمیان است که فرمود: **ولله عاقبة الامور**، همه را تقاضا کرده است که زیرنظر آن بزرگواران انجام داده شود، یاآنکه از خدایتعالی چنین تقاضا دارد که تمام حالات ورفتار و کردارش باامروفرمان آنان تطبیق کامل داشته و مورد رضایت آن رهبران عزیز باشد تا از هرگونه

لغزش در امان باشد.

واما درشرح این بند از زیارت احتمال دیگری وجود دارد که چون همانطور که درشرائط استجابت دعا گفته شده‌است که‌داعی بایددعا رابنام‌نامی رسول اکرم واهل‌بیت گرامیش شروع کند وقبل‌از اظهار خواسته های خود صلوات بر آن بزرگواران بفرستد تا دعا قرین به اجابت گردد ، و همچنان روایاتی هم داریم که خود ائمه هدی علیهم‌السلام این موضوع را تأیید کرده که حتی انبیاء عظام قبل‌از هر تقاضااز مقام پروردگاری توسل‌بنام مقدس آن‌بزرگواران می‌جستند که این معنا درداستان‌حضرت آدم ونوح وسایر آنان علیهم‌السلام آمده‌است، لذا بعید نیست که زائر هم درمعنای‌این بیان که عرض می کند مقدم می‌دارم شما را درپیشاپیش هریك ازحالات وحوائج ونیازمندیهای خود، این همان مقام توسلی باشد که بر آن بزرگواران جسته است ،واین معنا هم قبلا گذشت که یکی از روش ائمه هدی علیهم‌السلام برهمین جهت بوده است که‌هر گاه حوائج‌مهمی از مقام ربوبیت تقاضا داشتند برای جلب رضایت وتوجه حضرت باریتعالی قبلا با ایراد **صلوات برمحمد وآل محمد** بیانات خود را آغاز می کردند ویا خدایتعالی را به‌آن ذوات مقدسه قسم می‌دادند .



مؤمن بسرکم وعلانیتکم وشاهدکم وغائبکم واولکم وآخرکم.

ایمان دارنده‌ام به سر پنهانی شما « به‌باطن امرشما » وظاهر وآشکارشما، و حاضر و غائب واول وآخر شما .

سر ـ بمعنی ، راز وامرپوشیده وپنهـان است ـ **علانیه** ـ بمعنی آشکار و ظاهر است ، ـ **شاهد** ـ بمعنی: گواه وحاضر است **غائب** ـ بمعنی ، ناپیدا ودور از نظر است .

ایمان به اسرار ائمه هدی در تمام حالات !

بعضی از فقرات این زیارت که بروجوه گوناگون تکرار شده است مسلماً در مرتبـه ای از اهمیت خاص قرار دارد ، ببینید سرآغاز این بند از زیـارت عـرض می کند **«مؤمن بسرکم»** دراینجا باید دید که‌سر امام چیست، اگر بیادداشته باشید در فقره‌ای از همین زیارت خواندید **«واختارکم لسره»** که‌خدایتعالی اختیار کرده وبرگزیده است ائمه هدی را برای نگاهداری اسرار ورازداری خود وشرح‌آن قبلادرصفحه ۳۲۳ گذشت ، وحتی دررابطه با همین موضوع در جای‌دیگری‌عرض‌کرد : **« وحفظة سرالله»** که‌آنانرا حافظ‌ونگهبان اسرارخود قرارداد وشرح‌این معنا هم بتفصیل درصفحه ۱۸۹ ازنظرقرآن مجید گذشت که دراین مورد لازم است باز بهمان مطالب توجه نمائید . تا دانسته شود که‌اسرار الهی که ائمه هدی حـافظ آن‌هستند و پیروان آنان ایمـان بتمام‌آن اسرار دارند چیست ؟

اما درمعنی‌آنکه زائر عرض می کند: من برآنچه که شما درمقام‌ولایت درعلانیه وآشکار به‌آن مواجه هستید وبرهرامر وفرمانی که دراین مقام‌بطور ظاهر وآشکارازشما صادر گردیده ایمان واعتقاد دارم ، چقدر این‌بحث پردامنه است: خوب توجه نمائید : زائر پس از ذکر ایمان به باطن اسرار امامت چنان اشاره می نماید که من باتمام‌آنچه که شما در ظاهر درامر توحید ونبوت‌ومعاد وتمام اصول دین ومذهب بیان داشتید ایمان واعتقادکامل دارم ، آنچه ازمعارف الهیه وآنچه از کتب آسمانی بخصوص‌قرآن کریم وآنچه که دربـارهٔ رسول

اکرم و بیانات او تفسیر وتشریح کردید همه‌را پذیرفته‌ام ،آنچه را که در مقام تعلیمات عالیه از خطابه وادعیه واخبار و احادیث برعموم تذکر دادید و مردم رابر آن آگاه کردید بر آنها اعتقاد آوردم ، آنچه راکه درراه حق وپیش بـرد دین مبین اسلام مبارزه کردید و آنچه‌که بامخالفان دین ودرراه خـدا بـاائمه کفر و حکومتهای جبار مجاهده کردید و آنچه را که برای برقراری احکام اسلام از امر بمعروف ونهی از منکر بمردم رسانیدید وخلاصه آنچه که از هر جهت در هردوران برای ارشاد خلق بکار بردیدهمه وهمه را قبول کرده واعتقاد و ایمان داشته ودارم .

چقدر این معنا وسیع است که برای شرح آن باید تاریخ چند صدساله زندگانی تمـام ائمه هدی علیهم‌السلام را ورق زده تـا درآنچه کـه در باطن و ظاهر امر مقام امامت بکار رفته است آگاهی حاصل نموده بگوئیم ما تمام رفتار و کردار و گفتار شما را درهرمورد ودرهرزمان که انجـام شده و غیر از در راه حق وحقیقت چیز دیگری نبوده است به آن اعتقاد وایمان داریم« **مؤمن بسرکم وعلانیتکم**»

ایمان زائر متوجه بردوازده امام علیهم‌السلام است

در بند شرح گویا از طرف زائر درایمان به ائمه هدی علیهم‌السلام مطلب ناتمام‌مانده ومی‌خواهد با کلامی دیگر ایمان خود را با معرفی خـاص آن بزرگواران تثبیت نماید ، همچنان بعداز آنکه عرض می کند : **مؤمن بسرکم وعلانیتکم :** سپس ادامه می‌دهد : **وشاهدکم و غائبکم و اولکم وآخرکم**

این معنا بخوبی روشن است که اطلاق شاهد دراین زیارت به‌ائمه هدی علیهم‌السلام است ، همچنانکه : درشرح فقره «وشهداً علی خلقه» این معنا بطور تفصیل گذشت ، وحتی درذیل آیه شریفه : س ۲ ی ۱۴۲ **وکذلك جعلناکم امة وسطاً**

لتکونوا شهداء .. روایات متعددی ازاهل بیت علیهم السلام نقل گردید، که‌فرمودند آیه دربارهٔ ما نازل شده « **نحن‌الشهداء علی‌الناس** »

اما در اینجا « شاهد» بمعنی حاضر است ، یعنی شما ائمه در هردوران در میان خلق حضور دارید و این خود نوعی از معرفی آن بزرگواران است تا دانسته شود در هرزمان زمین آنی بی حضور حجت خالی نیست .

ونکته دیگر که جالب تر است آنستکه باآنکه این بیان ازسخنان امام هادی علیه السلام است **آن بزرگوار وجود مقدس امام غائب ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه را تثبیت کرده** ودرمتن زیارت کلمه **(غائبکم)** را عطف‌به کلمه **«شاهدکم»** داده است ـ چقدراین نکته دقیق است ، اکنون در اینجا مقدور نیست که بخواهیم وجود امام غائب را به اثبات برسانیم باآنکه در خلال‌مطالب همین کتاب این معنارا بروجوه گوناگون مکرریادآورشده‌ایم ولی از این‌بیان نمی توان گذشت ، فقط اکتفا می‌کنیم به روایتی که در ذیل‌آیه شریفه آمده است که فرمود : س ۱۰ ی ۲۱ **فقل انما الغیب لله فانتظر واانی معکم من المنتظرین** یعنی‌بگوای پیغمبر : دانای برامور غیب وپنهانی خدا است پس منتظر باشید که منهم باشما منتظرم .

در تفسیر جامع در ذیل‌آیه شریفه آورده است که ازحضرت صادق علیه السلام معنای غیب دراین‌آیه سئوال شد فرمود غیب وجود مقدس امام عصر علیه السلام است .

اما موضوع‌دیگری که درپایان بند مورد شرح قابل توجه است‌آنستکه زائر عطف به ایمان‌اسرار آمیز وآشکار ائمه هدی چه ظاهر وچه غائب عرض می کند **«واولکم وآخرکم»** اشاره براینکه ایمان واعتقادم نسبت بمقام ولایت اوصیاء گرامی ازاول آنها تا خاتم‌آنهاست ، یعنی ازاولین جانشین رسول اکرم امیرالمؤمنین علیه السلام وآخرین وصی او وجود مقدس امام غائب حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه است که در حقیقت در ایراد این بیان‌میخواهد مقام

« اثنی عشری» شیعه را تثبیت نماید ، چون هم اکنون کسانی‌هم هستند که پنج یا شش یا هفت امامی هستند واین موضوع را نباید کوچك شمرد ازآنجهت که اگر کسی یکی ازآن بزرگواران را انکار کند گویا همه را انکار کرده‌است.



و مفوض فی ذلك كله اليكم ومسلم فيه معكم و قلبی لكم مسلم و رائی لكم

تبع ....

و تمام امورخود را تابع امرشما گردانیده‌ام و تسلیم فرمان شما هستم و هم دلم مطیع شما و تسلیم فرمان شماست . و رأی و عقیده و تدبیر و اندیشه من پیرو و تابع شما می‌باشد .

مفوض ـ یعنی واگذارنده ، ـ در معنی ـ مسلم و تسلیم و سلام و سلامت و اسلام قبلا درهمین کتاب مطالبی گذشت .

رأی ـ بمعنی ـ تدبیر و عقیده ، و اعتقاد و بینائی دل است .

کمال تسلیم در اوامر وفرامین ائمه هدی (ع)

در این بند از زیارت چند موضوع قابل توجه است که در واقع مقام تسلیم زائر را دراطاعت ازفرمان خدا و رسول و ائمه هدی برمضامین گوناگون رسانیده است ، همچنانکه در پیرو سخنان قبل که عرض کرد : من منتظرامرشما هستم وچشم براه فرمان شما وآماده برای هر گونه اطاعت و راهنمائی شما وحاضر برای پذیرش قول و گفتارشما می‌باشم ، وهمچنین پناهنده

شما و زائرشما وتقرب جوینده بسوی شما درامرشفاعت هستم ومقدم میدارم در پیشاپیش حالاتم تمام حوائج و نیاز مندی های خود را و از هرجهت بشما ایمان دارم ، سپس دراینجا بطور کلی اشاره میفرماید که : درتمام این امور خود را تسلیم امرشما قرارداده و کارخودرا بشما واگذاشته و سازگاری کامل دارم و در باطن امر از جان و دل مطیع شماهستم و رأی و اندیشه ام تابع شماست .

اکنون چگونه میتوان این معنا را تشریح کرد که زائر عرض می کند : **و مفوض فی ذلك كله اليكم** .... بیان نگارنده قاصر است از اینکه چگونه بندگان میتوانند کارها را بغیر از خدا برگزار کنند و این جمله کمال بزرگی شأن و مقام و منزلت آن بزرگواران را میرساند ، چون خدایتعالی ازنظر راهنمائی و تعلیمات عالیه خود در جائی از قرآن مجید اشاره میفرماید که گفته شود : س ۴۰ ی ۴۴ **وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد** ... وامیگذارم کارخود را بخدا چون تنها او بصیر و بینا بکار بندگان است و تنها او از بدیها آنان را نگاه می دارد ، قبلا در شرح جمله (و سلمتم له القضاء) در مقام تسلیم بیاناتی بتفصیل دراین مورد گذشت .

پس باتطبیق این آیه شریفه به فقره مورد شرح هیچ گفتگوئی نیست مگر آنکه بازبه آیه شریفه **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم** مراجعه کنیم ، یعنی اطاعت امر خدا و رسول و اولوا الامر همان تفویض امر بندگان بخدا و رسول و صاحبان امر است، یا به اعتبار دیگر تمام انبیاء و اولیاء الهی کارگردانان امور بندگان هستند همچنانکه اطاعت ازایشان همانند اطاعت از خدا برهمه کس واجب است .

و دررابطه با این معنا بیان آیه دیگری قابل توجه است که میفرماید : س ۲۴ ی ۵۱ **انما کان قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا** ... یعنی مؤمنان هنگامیکه به سوی خدا ورسول

دعوت می‌شوند تا میان آنان داوری کند سخنانشان تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم ، یعنی جز این سخن که تسلیم کلی است چیز دیگری ندارند که درهرحال این همان مقام اطاعت امر و تفویض امور کلی در تمام حالات بندگی و فرمان الهی است .

ضمناً در بعضی از تفاسیر هم آمده است از جمله «مجمع‌البیان» که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که منظور از آیه علی علیه‌السلام است .



ونصرتی لکم معدة حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی ارضه

و مهیا و آماده برای یاری شما هستم ، تا زنده کند خدایتعالی دین خود را بوسیله شما و برگرداند شما را بدورانش و ظاهر سازد شما را برای گسترش عدلش ، و تمکین و مکنت و اقتدار بخشد بشما (یعنی قرار دهد برای شما مسند حکومت حقه جهانیش را در روی زمین) .

حیات اسلام در ظهور امام علیه‌السلام !!

بعد از آنکه زائر مقام تسلیم و فرمانبرداری خود را نسبت بهرگونه امر و فرمان ائمه هدی می‌رساند و اطاعت ایشانرا برخود فرض و مسلم می‌داند باز رشته کلامرا بظهور امام غائب ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه رسانیده ، و

همچنین بر وجه دیگر اشاره به امر رجعت می‌فرماید که معلوم می‌دارد این دو مسئله امری بسیار مهم است که بر وجوه گوناگون در متن این زیارت تکرار شده و اعتقاد به آنها حتمی و ضروری است.

اما نکته جالبی که در متن این بند از زیارت در رابطه به این امر بکار رفته بسیار قابل دقت و توجه است که اسراری را از دوران ظهور امام فاش می‌سازد: همچنانکه زائر عرض می کند: **ونصرتی لکم معدة حتی یحیی الله تعالی دینه بکم** که این معنا نشان دهنده آنستکه زمانی ظهور پر سرور امام زمان علیه السلام در رسد که اسلام در مرتبه افول قرار گرفته و یا در واقع در حال احتضار درآمده باشد، و بنا به تعبیر فقرهٔ همین زیارت درحال موت قرار داشته باشد.

البته می‌دانید قرآن مجید هر چیزیکه درحال نابودی و ازبین رفتن است اشاره بموت و یا مرگ آن نموده و برای زندگی و حیات دوباره آن وسیله‌ای را یادآور می‌شود، همچنانکه درچند مورد درباره حیات بخشیدن به زمین‌مرده می‌فرماید: **یحیی الارض بعد موتها** که بوسیله رحمت الهی و ریزش باران زمین مرده را خدایتعالی زنده می گرداند.

و این مثل «اماته و احیاء» در مسائل دیگر هم آمده‌است که قرآن‌مجید در جائی درباره کسانیکه در مرتبه هلاکت در جهل شرك و کفر مرده‌اند چنان می‌فرماید که بوسیله نور ایمان آنان زنده می‌شوند: س ۶ ی ۱۲۲ **اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس** .... واین آیه شریفه درمقام تمثیل است که می‌فرماید: آیا کسی‌که مرده بود سپس او رازنده کردیم ونوری بر او قرار دادیم که با آن درمیان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمتها باشد ـ وجالب اینکه در رابطه با فقرهٔ مورد شرح در تفاسیر روایتی از امام باقر علیه‌السلام آمده است که آنحضرت فرمود: مراد از «میت»

کسی است که عارف بولایت ائمه هدی علیهم‌السلام نبوده که حقتعالی او را به لطف و نصب ادله عارف گردانیده باشد و مراد از نور امامی است که اقتدا کرده شود به او یعنی « علی بن ابیطالب علیه‌السلام) ...

درهرحال آنچه را که در بارهٔ علائم ظهور امام ولی‌عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه در روایات بسیاری آمده چنین است که درآن هنگام کفروشرك وظلم وجور و فساد وفتنه و خونریزی سرتاسرجهان را فراگرفته و در واقع دین خدا درحال ازمیان رفتن‌است وجهانی مرده که‌آماده برای حیات است بوجودآمده تابوسیله وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام کـه فیض بخش ازرحمتهای الهی است بجهانیان حیات بخشیده و درواقع دین خود را زنده گرداند و درحقیقت‌آب حیات اسلام را بموقع ازخزائن رحمت الهی ریزش داده عوالـم معنویت و معارف الهیه را جان تازه‌ای بخشد .

واصولامی‌توان گفت که وجود مقدس ائمه هدی علیهم‌السلام آب حیات زندگی برای اهل عالم است ، همچنانکه ، در روضه کافی ، در ذیل آیه شریفه **یا ایها الذین آمنواستجیبوالله و للرسول‌اذا دعاکم لمایحییکم...** آورده است : که از حضرت صادق دربارهٔ این آیه سئوال شد ، حضرت فرمود : این آیه درباره ولایت علی علیه‌السلام نازل شده است .

در تفسیر لاهیجی درمعنای این آیه چنین اشاره کرده است : کـه ای اهل ایمان ـ چون دعوت خدایتعالی اززبان رسول شنیده می‌شود بنابراین « دعاکم» فرمود « **لمایحییکم**» برای چیزیکه زنده گرداند شما راکه ولایت بـا سعادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که باعث بقاءِ ابدی و نعیم سرمدی است .

پایان ضعف وآغاز حیات اسلام !!

با آنکه روایات بسیاری ازمنابع موثق در علائم ظهوراامام ولی‌عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه در کتابهای معتبر و تفاسیر رسیده است و در بسیاری از آنهـا بـا مضامین

گوناگون چنان بتواتر رسیده است که گفته می‌شود بعدازآنکه دنیا پرازظلم و جور و فساد گردید آنحضرت قیام کرده و آنرا پر از عدل و داد وآسایش می‌نماید و دین اسلام رابر تمام ادیان غالب وجهانرا در سلطه‌واقتدارولایت‌خود قرارمی‌دهد ـ و البته طبق روایات این‌جریان درهنگامی بوقوع خواهدپیوست که دنیا پراز هرج و مرج شده و کفر عالم را فرا گرفته باشد و ضعف اسلام بجائی رسیده باشد که جز اسمی از آن باقی نمانده باشد و کلام معروف هم مشعر برهمین است : **لایبقی من الاسلام الااسمه** ، همچنانکه علی علیه‌السلام هم در خطبه‌ای بنام « **خطبة البیان** » که مهیج‌ترین کلمات آن بزرگوار است پیشگوئی فرموده وآن خطبه بسیارمفصل است که علائم بسیاری‌ازموقعیت ظهور امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌را آشکار فرموده و این خود یکی از کرامات وسخنان اسرارآمیز آنجناب است، که بچند جمله کوتاه ازآن‌خطبه طولانی دراینجا اشاره می‌شود، همچنان بعدازآنکه‌آن بزرگوار خودرامعرفی می کند ومی‌فرماید به‌پرسید ازمن‌آنچه را که بخواهید قبل‌ازآنکه‌من‌رانبینید درجواب اینکه یکی از اصحاب سئوال کرد چه زمانی قائم ظهورمی‌کند: اشاره فرمود درآن هنگام که باطل جلوه کند وحقایق پنهان و مکتوم ماند ، امواج مصائب همه را فراگیرد ، دین ضعیف گردد ، هوی و هوس شایع گردد ، اولیاء گوشه‌نشین شده ودر بروی خود ببندند ، خونریزی بسیار شود ، امت اسلام ضعیف و ناتوان گردد ، مردم ازمنکرنهراسند ، حلال را حرام و حرام را حلال کنند ، مردم به شریرترین احوال گرایند ، دولت اشرار قدرت یابد ، وبسیاری ازعلائم دیگر که همه نشانه ضعف و ازمیان رفتن اسلام است .

نگارنده تفصیل این خطبه را در کتاب « بیان حقیقت » بیانات ولی عصر مشروحاً آورده است ، وحاصل آنستکه امام زمان علیه‌السلام در ظهور خود و در مأموریت عظیمی که بعهده دارد بتمام این ناروائیها ، بتمام این ستمکاریها ،

بتمام این بی بند و باریها پایان خواهد داد و تمام مخالفین را سر کوب خواهد فرمود ، همچنان کـه س ۸ ی ۳۹ **وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکـون الدین کله لله** چنان با اهل کفر و مخالفین پیکار کنید تا بساط کفر برچیده شده وهمه بدین حق گرایند ، واز حضرت صـادق علیه‌السلام روایت شده کـه چون قائم ما ظهور کند تأویل این آیه را خواهند دانست .

آنوقت است که مصداق آیه شریفه **لیظهره علی الدین کله** (کـه در همین کتاب شریف تفسیر آن بتفصیل گذشت) ظاهر خواهد گردید .

بنابراین اشاره بهمین موقعیت است کـه زائر در بند مورد شرح عرض می کند : **و یردکم فی ایامه ....** تقاضا دارد که برگـردد به دنیـا و رجعت نماید در آن ایام که دیگر حکومت حقه الهیه درعالم مستقر شده باشد و ظلم و جوروستم ازمیان برداشته شده باشد وعدل و داد ودوستی و محبت درمیان مردم برقرار و این جمله از بند موردشرح کاملا بظهور پیوسته باشد که عرض‌می‌کند: **ویظهرکم لعدله ویمکنکم فی‌ارضه** ، دورانی بـا صلح و صفا ، دورانی کـه حکومت هریك از والیان برحق یعنی حکومت آل محمد علیهم‌السلام برپاشده و مصداق این آیه شریفه ظاهر گردد که : س ۷ ی ۱۸۱ **وممن خـلقنا امـة یهدون بالحق وبه یعدلون** که قبلا هم درمورد این آیه روایتی از امـام جواد علیه‌السلام نقل گردید که‌فرمود : مراد به این آیه ائمه معصومین علیهم‌السلامند و این همان دورانی است که خـدایتعالی وعده صریحی به‌آن داده که قبلا بـا مضمون دیگر درهمین زیارت این آیه شریفه مورد تفسیر قرار گرفت که‌فرمود: س ۲۲ ی ۴۱ **الذین ان مکناهم فی‌الارض ....** تا آخر آیه ـ که تطبیق آن با جمله مورد شرح (**ویمکنکم فی‌ارضه**) کاملا روشن‌است ودر روایات هم‌آمده است که این آیه در شأن آل محمد و مهدی صاحب الزمان و اصحاب او نـازل شده است ، وآیات وروایات دیگری هم در رابطه به این معنا می‌باشد کـه از

نظر اختصار اکتفا گردید .

خدایتعالی چه روزهائی را اختصاص به خود داده است

نکته مهم دیگری که در شرح این بند اززیارت قابل توجه است در جمله : **(ویردکم فی ایامه)** می‌باشد که زائر بعداز آنکه عرض می کند : حتی **یحیی‌الله تعالی دینه بکم ....**، این حیات و زندگانی باسلامت دین را اشاره به دوران و روزگاری می کند که آن منسوب به خود حقتعالی می‌باشد ، و این معنا چنین می‌رساند که هرموقعیتی را که خدایتعالی برای ظهور اسلام و زنده نگهداری دین خود در پیش می‌آورد اشاره آن به **ایام الله** است وچون درظهور امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه و همچنین در زمان‌رجعت(که قبلاشرح آن گذشت) اسلام در کمال حقیقت درجهان‌به ظهور خواهدپیوست‌لذاآن‌دوران‌به ایام مخصوصی که‌موردنظرحقتعالی می باشد اشاره شده است .

البته روزهائی که در هر دوران امتیاز مخصوصی داشته و در انقلاب و پیروزی دین خدا شاخص و برجسته بوده است به **یوم الله** شهرت داده‌اند ، همچنان روزعاشورا که‌قیام خونین امام حسین‌علیه‌السلام در آن روزواقع گردیده و روزهای دیگری که در رابطه با پیروزی اسلام تحولی بوجود آمده‌است .

اکنون دراین بند از زیارت که زائر اظهار آمادگی برای قیام در زنده‌نگهداری دین الهی می‌نماید از نظر تعلیمات عالیه قرآنی به یادآوری روزگار و دورانی می‌پردازد که حتمی‌الوقوع است ، همچنانکه عرض می کند: **ویردکم فی‌ایامه...** اشاره براینکه : وبرگرداند خدایتعالی شمارابه‌روزهائی که اختصاص به پیروزی کامل اسلام دارد .

آری ، این تذکری بسیار مفید است تا پیروان ائمه هدی علیهم‌السلام بدانند

که حقیقت **ایام الله** چیست و چه خصوصیاتی دارد.

از آنجا که هر جمله از فقرات این زیارت جنبه آموزشی دارد، باید برای درك معانی در ریشه قرآنی آن جستجو کرد، و در اینجا برای روشن شدن این موضوع توجه خواننده را به آیه مربوطه جلب می نمائیم که در سوره ابراهیم درقسمتی‌ازآیه ششم می‌فرماید: **...وذکرهم بایام‌الله...** باآنکه تمام‌آیه دربارهٔ رسالت حضرت موسی علیه‌السلام درباب هدایت وراهنمائی قوم او بوده است که خدایتعالی می‌فرماید: **ایام الله** را بر آنان متذکر شود، ولی صاحبان تفاسیر از نظر جنبه عمومی این معنا مطالبی آورده‌اند که به پاره‌ای ازآن اشاره خواهیم کرد.

در تفسیر،المیزان در ذیل‌آیه شریفه قریب به این مضمون‌آورده است: مراد از ایام‌الله، ایام مخصوصی است که از جهتی اختصاص به خدایتعالی داده می‌شود، باآنکه همه ایام وهمه موجودات از خدا است این خصوصیت حتماً بخاطر حوادثی است که درآن ایام مخصوص پیش‌آمد می کند و امر خدایتعالی را ظاهر می‌سازد که در دیگر ایام چنین ظهوری رخ نمی‌دهد، و لذا بطورمسلم مقصود از ایام خدا آن ظروف و ازمنه است که امر خدا و آیات وحدانیت او ظاهرشده و عزت خدائی خودنمائی می کند، البته بیشتر ایام ظهور رحمت و نعمت الهی نیز جزء این ایام می‌باشد، مانند روزیکه حضرت نوح و یارانش از کشتی بیرون‌آمدند و مشمول سلام و برکات الهی شدند، و روزیکه ابراهیم علیه‌السلام از آتش نجات یافت و امثال اینها ...

در تفسیرنمونه، در ذیل‌آیه شریفه؛ **وذکرهم بایام‌الله ...** آورده‌است که: عنوان ایام‌الله مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیازوروشنائی و درخشش فوق‌العاده دارد، به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند.

بعضی گفته‌اند : اشاره بـه روزهـای پیروزی پیامبران پیشین و امتهـای راستین آنها می‌باشد و روزهائی که انواع نعمتهای الهی بر اثر شایستگیهـا شامل آنها می‌باشد .

و بعضی گفته‌اند : اشاره به روزهائی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوتها را با یك فـرمان درو می کرد ! و بعضی اشاره به هر دو قسمت کرده‌اند .

اما اصولا نمی‌توان این تعبیر گویا ورسا را محدود ساخت ، **ایـام الله** تمام روزهائی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است .

هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت‌الشعاع قراردهد از ایام‌الله است ، هر روز کـه فصـل تـازه‌ای در زندگـی انسانها گشوده می‌شود و درس عبرتی به‌آنها داده می‌شود ، و هر روز که حق و عدالتی برپا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته همه‌آنها از ایام‌الله است .

و از همین جهت است در روایـاتـی کـه از ائمه معصومین بـه مـا رسیده **«ایام‌الله»** به روزهای گوناگونی تفسیرشده‌است .

در تفسر نورالثقلین ، در حدیثی‌از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم‌که‌فرمود: **ایام‌الله ، یوم‌یقوم‌القائم (ع) و یوم‌الکرة و یوم‌القیامة** ، یعنی ایـام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است .

در تفسیرعلی‌بن ابراهیم ، آمده که ایام‌الله سه‌روز است روز قیام‌مهدی علیه‌السلام و روز مرگ و روز رستاخیز است .

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : **ایام‌الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه** ، « ایام‌الله روزهای نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای اوست » .

البته این گونه احادیث هرگز دلیل برانحصار نیست بلکه بیان قسمتی از

مصداقهای روشن ایام الله است که درهر حال اشاره‌به روزهای بزرگ ومشخصی می‌باشد که مورد نظر پروردگـار عالم بوده و تحولـی بزرگ در دین الـهی بوجود می آورد .

بنابراین از تفسیر آیه مورد بحث و روایات مربوطه با ارتباط بـه فقره مورد شرح (**ویردکم فی ایامه**) چنین برمی‌آید که دوران ظهور وحکومت جهانی امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فـرجه حقیقت **ایـام الله** را ظاهـر ساخته بخصوص آنکه درپیرو این معنا زائرعرض می کند :**ویظهرکم لعدله ویمکنکم فی ارضه** ، اشاره براینکه ایام الله آن دورانیست کـه حکومت عدل و داد در سرتاسر عالم برقرار شده ومصداق آن روایت بسیارمعروف کاملا ظاهر و آشکار می گردد که فرمود : **« دنیا پر از عدل و داد خواهد شد بعد از آنکه از ظلم و جور و ستم پر شده باشد »** .



فمعکم معکم لامع غیرکم «عدوکم» آمنت بکم و تولیت آخرکم بما تولیت

به اولکم...

پس درهر حال من با شما هستم ودر ملازمت و متابعت همراه و پیرو شما هستم واز غیر شما و دشمنان شما بیزارم و ایمان و اعتقاد کامل بمقام ولایت و امامت شما دارم ، همانطور که دوستی وعلاقه و ایمان و اعتقاد به اولین فردشما داشته بآخرین شما دارم .

متابعت وهمکاری باائمه هدی در تمام مراحل!!

بعد از آنکه زائر در تمام امور امر خود را واگذار به‌رهبران و پیشوایان اسلام کرده و با جان و دل،خود را در برابرفرمان آنان‌تسلیم‌می‌نماید، دراینجا در دو مورد باز تأیید این معنا می کند که من باشما هستم ، گویا سرتکرار از این کلمه «معکم» از جهات گوناگون باشد ، یکی ازآنجهت که در همین‌حیات فعلی تابع امرو فرمان آن بزرگواران بوده وبنحوی که در عالم معنا زائر همیشه با ایشان باشد ، ودیگر متابعت از فرمان ایشان در زنده کردن اسلام و بثمررسانیدن حکومت جهانی درظهور امام زمان ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه است ویابه اعتبار دیگر همراهی و کمك در دوران رجعت‌آن بزرگواران‌برای تحکیم حکومت حقه الهیه است همچنانکه در همین بند از زیارت زائر اشاره می فرماید : که من ایمان کامل بمقام ولایت و امامت شما داشته و همه اوصیاء را برحق‌می دانم و همچنانکه به‌اولین پیشوای خود،آن رهبر بزرگ عالیقدر امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتقاد وایمان داشته وپیرو او هستم به‌آخرین فرد اوصیاء گرامی‌وجودمقدس امام زمان علیه‌السلام هم‌اعتقاد داشته ودراجرای امرو فرمان او برای برقراری دین حقه الهیه وظاهرشدن عدل وداد وسرنگونی کفر وطغیان حاضر وآماده‌ام وهمانطور که اولین ایشانرا دوست می‌دارم آخرین آنها را هم دوست داشته وسر تسلیم دراطاعت آنان فرودآورده‌ام ، و از اینجهت هیچگاه با دشمنان آن بزرگواران دوستی ومحبت‌نداشته وباآنان نبوده بلکه ازدشمنان خدا و رسول واولیاءاو بیزارم .

اما اشاره مهم دیگری که در این معنا بکار رفته است وبا دقت بیشتری باید مورد توجه قرار گیرد ، آنستکه ؛ زائر چنان تقاضا دارد که با کسانی همراه ودوست باشد که دوست خدا باشند وخدا باآنان همراه باشد ویابه‌اعتبار

دیگر از نظر قرآن مجید با کسانی همراه باشد که خدایتعالی همراه بودن خود را با آنان تأیید فرموده است، اینکه در بند مورد شرح زائر عرض می کند: **فمعکم معکم...** شاید اشاره برهمین معنا باشد که خدایتعالی مکرر می‌فرماید **ان الله مع المتقین - ان الله مع الصابرین - وکونوا مع الصادقین - فاکتبنا مع الشاهدین - وان الله لمع المحسنین**. اگر خواننده فراموش نکرده باشد، در شرح فقرات قبل باارتباط بهمین معانی روایات بسیاری در ذیل آیات مربوطه آمده است که این صفات در قرآن مجید بیشتر در شأن ائمه هدی علیهم السلام آمده است که اطلاق متقین وصابرین وصادقین و شاهدین همه بر آنان شده است که زائر تقاضا دارد در دنیا و آخرت با آنان مأنوس و محشور بوده باشد، شایداین آیه شریفه بخوبی معنا را روشن نماید که می‌فرماید: س ۴ ی ۶۹ **ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقاً** یعنی کسیکه خدا وپیامبر را اطاعت کند با کسانی خواهد بود که خدانعمت خود را بر آنها تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهداء وصالحان که آنها رفقا و همراهان خوبی هستند.

بنا براین زائر هم همین تقاضارا دارد که در دنیا و آخرت همراه وهمنشین و محشور به آن بزرگواران باشد.

حاصل که مرا بود یقین در ایمان — بر آنچه که در الست بستم پیمان
یعنی که به روزحشر محشور شوم — در نزد همان امام انس والجان

عهدیست که نزدعاشقان بس نیکوست — که هر که نکوست درجهان گیرد دوست
من دوست بغیر گلرخان کم گیرم — چون عطر حضورشان همه عنبر بوست

هر لحظه به عمر خود که باشی بی‌یار — بس کرده تلف همه نکوئی در کار
خواهم پس ازاین همیشه باشم بادوست — این رسم بسی نکوست در نزد «زار»

وبرئت‌الی‌الله عزوجل من اعدائکم و من الجبت والطاغوت و الشیاطین وحزبهم الظالمین‌لکم الجاحدین لحقکم والمارقین‌من‌ولایتکم والغاصبین لارثکم‌الشاکین‌فیکم المنحرفین عنکم ومن کل ولیجة دونکم وکل مطاع سواکم و من‌الائمة‌الذین یدعون الی‌النار ....

و نزد حق سبحانه و تعالی بیزارم از دشمنان شما « و بیزار و متنفرم » از معبود های ساختگی وقدرتهای سر کش واهریمنان وحزب‌آنها ، آن گروه از ستم کنند گان برشما که انکار بحق شما کردند و از متابعت شما بیرون رفتند و از دوستی و عهد ولایت شما رو گردانیده خـارج شدند « و بیزارم » از غصب کنند گان میراث‌شما وشك کنند گان درامامت و خلافت شما ،آنانکه‌منحرف شدند و سراز پیروی شما باززدند «و بیزارم» از هرفرمانروا و پیشوائی غیرشما وهر کس که غیر شما را اطـاعت کند و نیز بیزارم از ائمه ضلال آن رهبران گمراه که دعوت می کنند مردم را بسوی آتش دوزخ ،

بری ـ بمعنی : خالص ، خالی ، بیزار و پاك از هرچیزی است .

جبت ـ بمعنی : بت و سحـر و نیز بمعنی شخص بـی خیر و منفعت هم آمده است .

طاغوت ـ یعنی : متعدی ، سر کش ، طغیان گر ، هرچیز باطل که‌آنرا پرستش کنند ، وهرمعبودی جزخداهمچنان « بت » و در شرح این معنا بعداً از نظر قرآن مجید مطالب دیگری خواهد آمد .

جاحد ـ یعنی انکار کننده ـ **مارق** یعنی خارج شدگان ازدین (از دین بدر رونده (همچنان گروه خوارج نهروان) .

غاصب ـ یعنی غصب کننده ، کسیکه مال و مقام دیگری را خلاف میل ورضای او تصرف کند .

ولیجة ـ بمعنی دوست نهانی ، معتمد علیه ، خاصه و برگزیده و درآمده درهر گروهی و دربعضی از تفاسیر آمده است : **«ولیجة»** ـ از ماده (ولوج)به معنی دخول است و بکسی گفته می‌شود که محرم اسرار و گـردانندهٔ کارهای انسان می‌باشد ، وحافظ اسرار قرار می گیرد .

مطاع ـ بمعنی ، فرمانبرده شده ، کسیکه مردم از او فرمـانبرداری و اطاعت کنند .

ابراز تنفر و بیزاری ازطاغوت وطغیان کنندگان!!

بعدازآنکه زائر با توجه خاص اشاره‌می کند که من با شما هستم و ایمان بشما دارم وبه دوستی ومحبت شما ائمه‌هدی همگی از اول تاآخر سر سپرده‌ام ، سپس بیزاری وتنفر خود را از دشمنان ایشان به وجوه گوناگون برمی‌شمارد، ودر اول از مخالفان سر کش که غصب خلافت ایشان کردند بیان خود راآغاز کرده وتنفر خود را ازآن قدرتهای ستمکار وطغیان کنندگان نابکار که همانند بت مردم را بسوی پرستش خود دعوت می کنند ابراز می‌دارد ، یعنی دشمنان آن بزرگواران را همانند « جبت وطاغوت » که ریشه وپایه کفر برآنهـا استوار است معرفی می‌نماید ، و این معنا نشانگـر آنستکه ، دشمنان ایشان در ردیف اهل کفر وبت پرستان می‌باشند ، همچنانکه درآیه شریفه‌آمده‌است : س ۴ ی ۵۱ **الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت....** آیا ندیدی کسانیرا که بهره‌ای از کتاب خدادارند به جبت و طاغوت ایمان

می‌آورند .... با آنکه جبت وطاغوت نام دو بت می باشد اما اطلاق آنها نیز بر هر باطلی می کنند ، ازاینجهت است که در احادیث ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر آن به ائمه ضلال وپیشوایان باطل شده‌است و بی مورد نیست که در اینجا موضوعی را که درتفسیر این آیه آورده اند متذکرشده تا ارتباط آن با بند مورد شرح بهتر روشن گردد .

در تفسیر نمونه آورده : واژه «جبت» تنها در همین آیه از قرآن مجید بکار رفته و اسم جامد است وهیچگونه مشتقاتی ندارد ومی گویند در اصل یك لغت حبشی بوده که بمعنی « سحر » یاساحر و یا «شیطان» بکار رفته ، سپس در لغت عرب وارد شده و به همین معنی بت وهر معبودی غیراز خدا استعمال می شود .

وواژه **طاغوت** در هشت مورد از قرآن مجید به کار رفته وهمانطور که قبلا گفته شد « صیغه مبالغه است » که از ماده طغیان می‌باشد ، یعنی تجاوز از حد ومرز است وبه هرچیزی که موجب تجاوز از حد شود « ازجمله بتها» گفته می‌شود و بهمین جهت ، شیطان ، بت ، حاکم جبار و متکبر وهرمعبودی غیراز خدا و به‌هر مسیری که به‌غیرحق‌منتهی شود طاغوت نامیده می‌شود .

اما موضوعیکه در ارتباط به‌فقره مورد شرح قابل توجه است روایتیست که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده و می گوید : مراد از طاغوت غاصبین حق آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است که غصب خلافت ایشان کردند :

بنا براین باید در هردوران و زمان از طاغوت وطاغوتیان بیزار ومتنفر بوده و بمصداق آیه شریفه : **« واجتنبوا الطاغوت»** ازآنها اجتناب کرد .

بیزاری‌ازهرگونه دشمنی و مخالفت با ائمه هدی (ع)

در بند مورد شرح که زائر برائت میجوید ازدشمنان‌ائمه‌معصومین علیهم‌السلام ،در این مراتب‌اشاره‌ای‌بکار رفته که‌این‌بیزاری همچنین‌ازدشمنان‌خدا ورسول‌است،

چون در پیرو عبارت قبل پس از اظهار تنفر از جبت و طاغوت بیزاری خودرا ازشیاطین وحزب آنها وظالمین وپیروان آنها ومنحرفین ازمسیرهدایت وخلاصه از تمام کسانیکه‌غیرآنانرا پیروی می کنند وهمچنین‌اطاعت از فرمان غیرآنان می‌نمایند، بخصوص پیشوایـان و رهبران بـاطل که‌تمام این گروه ها در واقع دشمنان خدا ورسول اکرم و اوصیاءِ گرامی اومی‌باشنداز همه بیزاری و دوری جسته واظهار تنفر کرده‌است .

اگر به‌آیات قرآنی دراین مورد توجه شود ، ارتباط بند مورد شرح بـه اصل موضوع روشن می گردد، ببینید خدایتعالی‌جائی‌می فرماید : س ۶ ی۱۱۲ **وکذلك جعلنالکل نبی عدواً شیاطین الانس والجن ...**

یعنی وهمچنین گردانیدیم از برای هرپیغمبری دشمنی از شیطانهای انس و جن ویـا به اعتبار دیگر معنا چنین است که خدایتعالی‌ازنظر آزمایش ومنع لطف و توفیق خود نسبت به معاندین‌دربرابرهرپیامبری‌دشمنانی از گردنکشان انس وجن‌قرارداده تا مردم را از پیروی‌آنان باز دارند واین‌آیه تفسیر وسیعی دارد که برای‌روشن شدن موضوع باید به تفاسیر مراجعه کرد .

اما در اینجا منظور اینستکه گفته شود : همانطور که پیغمبران در امـر رسالت مواجه با دشمنان بسیاری بوده‌اند اوصیاءِ ایشان هم که قائم مقام آنان بوده اند همچنان دشمنانی داشته‌اند و دراین فقره مورد شرح از زیارت هم این معنا تصریح شده است و قابل توجه آنکـه خدایتعالی در آیـه دیگری درباره معاندین برمضمون دیگر می‌فرماید : س ۲ ی ۹۸ **من کان عدواً لله وملائکته ورسله وجبریل و میکال فان‌الله عدوللکافرین** اشاره بـراینکـه : کسیکه دشمن خدا وفرشتگان وفرستادگان او وجبرئیل ومیکائیل باشد (کافراست) و خداوند دشمن کافران است ـ توجه داشته باشید که در این آیه چند گروه از دشمنان خدا معرفی شده اند ، در مرحله اول اشاره به دشمنان خود حقتعالی و

ملائکه ورسولان او می‌باشد که در نتیجه این خصومت ودشمنی اولیاء خدا راهم دربر می گیرد ، وازطرف دیگر بهاین دشمنان اطلاق کفر شده است که بلاشك کفار هم دشمنان خدا و اولیاء او می‌باشند ، و این معنا قابل توجه است که سردسته دشمنان خلق و خدا شیطان است ، که این آیه شریفه نشانگر کفر او می باشد ودشمنی او را باخدا ثابت می‌نماید ، همچنانکه می فرماید : س ۱۷ ی ۲۷ ... **وکان الشیطان لربه کفوراً** و چنان گفته‌اند که « کفور» دراین آیه از جهت مبالغه در کفر وانکار اوست بهاین معنا که او « کثیرالکفر » است .

قبلا در فقره « **و من جحدکم کافر** » در مورد فقره مورد شرح «**الجاهدین لحقکم**» به مطالبی برمضمون دیگر اشاره گردید .

و از طرف دیگر قرآن مجید اهل کفر وظلم را مترادف قرار داده جائی می‌فرماید (والکافرون هم الظالمون) بنابراین پیروان و متابعان این گروهها که حزب آنها راتشکیل می‌دهند ازهمان کسانی می‌باشند که دربند موردشرح زائر ازآنان بیزاری جسته است ، بخصوص از کسانیکه انکار می کنند آیات خدا را ومنکرهستند مقام ولایت ومنزلت ائمه هدی که آنها خود آیات الهی هستند (**و مایجحدبآیاتنا الاالظالمون**) وهمچنین (**ومایجحد بآیاتنا الاالکافرون**) و همین گروه واحزاب ورهبران آنهاهستند که‌حقوق ائمه‌هدی را پایمال کرده وبطور کلی منکر مقام ولایت وخلافت ایشان شده اند، و جمله « **الجاحدین لحقکم**» در بند مورد شرح مشعر برهمین معنا می‌باشد که‌قبلا در مورد حقوق‌این بزرگواران‌درفقره: **والحق معکم‌وفیکم‌ومنکم والیکم...** شرحی بتفصیل درصفحه۴۳۸ گذشت .

اما گروههای دیگری را که زائر بساز جزء دسته ستمکاران و پیروان ابلیس قرار داده ، همان کسانی هستند که ازدائره ولایت آن بزرگواران‌خارج شده و یا شك وتردید در مقام خلافت آنان نمودند ، ویا اطاعت از غیرایشان

کرده‌اند که آنها همه جزء دسته زیانکاران هستند بخصوص رهبران وپیشوایان آنها که به ائمه ضلال نامیده شده‌اند ودر واقع آنان غاصب اصلی میراث آن بزرگواران بوده و جزء دسته اولین ستمکاران در حق محمدو آل او ﷺ شمرده شده‌اند ، که شاید در جمله مورد شرح (**والغاصبین لارثکم**) میتوان اشاره‌ای هم به‌غصب فدك بعداز رسول اکرم نمود.

ولی قبلا این معنا در شرح فقرهٔ (وورثةالانبیاء)مطالبی بتفصیل گذشت که اصولا آن بزرگواران وارث تمام انبیاء بوده وهر کس حق ایشانرا غصب کند گویا غاصب حقوق تمام انبیاء عظام بوده است و در اثبات وراثت آنان در تأویل آیه شریفه بـه‌آن اشاره شد که (**و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین**)

موضوع قابل توجه دیگری که درپایان فقره مورد شرح است آنستکه زائر عرض می کند : **ومن الائمة الذین یدعون الی النار** یعنی‌من بیزارومتنفرم از آن پیشوایانی که مردمرا بسوی آتش می‌خوانند ، واین اشاره بهمان آیه شریفه است که قرآن مجید در رابطه بهمین معنا می‌فرماید : س ۲۸ ی ۴۱ **وجعلناهم ائمة یدعون الی النار** ... یعنی و گردانیدیم ایشانرا پیشوایانی که بخوانند بسوی آتش، ولی بطور کلی قرآن مجید ائمه وپیشوایان خلق رابه‌دو دسته تقسیم کرده‌یکی آیه مورد بحث ودیگر آنجا که می‌فرماید : **و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا** ، یعنی و آنها را پیشوایانی‌قراردادیم که به فرمان مامردم را هدایت می کردند و این پیروان هر دو گروهند که هر کدام در رستاخیز با امامانشان محشور شده یا به بهشت و یا به دوزخ رهسپار می‌شوند ، چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۱۷ ی ۷۱ **یوم ندعواکل اناس بامامهم** ... روزیکه میخوانیم هر کس را با پیشوائی که از او متابعت می کرده است ، بنابراین ائمه هدی با شیعیان ودوستداران خود بسوی بهشت خوانده می‌شوند ، و ائمه ضلال

باتابعان خود بسوی دوزخ رانده خواهند شد کـه فرمود : **فریق فی‌الجنة و فریق فی السعیر**



فثبتنی‌الله‌ابداً ماحییت علی‌موالاتکم ومحبتکم ودینکم‌ووفقنی‌لطاعتکم

و رزقنی شفاعتکم و جعلنی من خیار موالیکم التابعین لما دعوتم الیه

پس خدا ثابت وپایدار بدارد مرا همیشه تا زنده هستم بردوستی و محبت شما ودین شما وتوفیق دهد مرابرای پیروی‌کردن وفرمانبرداری شما وبهره‌مند سازد مرا از شفاعت‌شما ومرا از بهترین دوستان شما که پیروی شما را پذیرفته وبسوی حق دعوت می کنند قرار دهد .

معانی واژه‌های این بند از زیارت بعضی را قبلا متذکر شده‌ و بعضی‌دیگر هم معنا در کمال وضوح است .

درخواست‌زائراز خدایتعالی درچند مورد مهم !

در این بند از زیارت زائر با حالت مخصوصی‌در کلام خود گریز زده وگویا در مقام دعا بیان خود را ادامه می‌دهد، براین وجه که‌ازخدایتعالی‌طلب‌استقامت وپایداری در راه دوستی ومحبت محبوبان خود کرده و چنین تقاضا داردکه این موهبت تا پایان عمر وزندگی از او سلب نشود .

البته قبلا در همین مورد ودرباره‌موالات ومحبت ودوستی آن‌بزرگواران

درچند فقره بر وجوه گوناگون مطالبی گذشت و می‌توان بـرای روشن شدن شرح این بندازززیارت بصفحات قبل به‌شرح این فقرات مراجعه نمود : (**والتامین فـی محبةالله**) (**من والاکم فقد والـی الله**) (**من‌احبکم فقداحب‌الله**)(**و ماخصنابه‌من‌ولایتکم**) که معانی وشرح این فقرات از نظرقرآن مجید گذشت وچنین نتیجه حاصل شده است که زائر حقیقتاً شیفته وشیدای دوستی و محبت آن بزرگواران بوده و چنان علاقه نشان داده است که آنـی بی‌عشق و علاقه باایشان زندگی خود را بیهوده نگذراند واین خود بحثی جداگانه است ،چون کسانی به این معنا توجه دارند که این عوالم خاص را درك‌کرده باشند.

اما در خلال این بند از زیارت زائر گذشته از تقاضای ثبات وپایداری‌در دوستی با ائمه هدی اشاره بمراتب دیگری که موجب این محبت و علاقه است کرده ، وعرض می کند: خدایا ثابت و پایدار بدار مرا در دین آن‌بزرگواران و پیروی کردن از فرمان ایشان و قرار ده مرا از بهترین دوستان آنان کـه اطاعت آنها را پذیرفته و بسوی حق دعوت می کنند ، و همچنین تـوفیق طاعت و بهره‌مندی‌از شفاعت ایشان برمن عطا فرما .

شاید شرح بعضی از مطالب این کتاب بسیار ساده بنظر برسد ، ولی چنان روح معنا درهر کلمه از کلمات این زیارت قوی وقابل‌توجه است که حتی‌اگر چندین بار هم تکرار شده باشد باز توجه خواننده را به مسائل عالیتری جلب می‌نماید ـ ببینید : در این بند از زیارت زائردر یك جمله کوتاه خواستار ثبات دینی شده است که محبوبان خود از آن پیروی مـی کنند . ـ در اینجا کاملا معلوم است که این دین ، دین اسلام است ، ولی اگر به این معنا خوب تـوجه شود ، ایمان و اعتقاد خاصی را دربیان زائر آشکار می‌دارد ، یعنی چنان اشاره می‌فرماید ، که خدایامرا بر آن دینی ثابت بدار که خود فرمودی : س۳ ی ۱۹ **ان‌الدین عندالله الاسلام** ... یعنی همانا دین نزد خـدا اسلام است و همچنین

تأیید فرمودی : س ۳ ی ۸۵ **و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه ...** و اگر کسی به غیر از دین اسلام پیروی کند پس هرگز از او پذیرفته نخواهد شد.

و از طرف دیگر شاید اشاره براین باشد که خدایا مرا برآن دینی ثابت بدار که بوسیله پیغمبر خاتم آنرا اعلام فرمودی ورضایت خودرا به انتصاب خلافت علی علیه السلام برای اکمال آن دین مقرر فرمودی که: **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً ...** (قبلا در تفسیر این آیه شریفه مطالبی گذشته است) .

و خلاصه شاید تقاضای زائر براین باشد : که خدایا مرا برآن دینی ثابت بدار که بوسیله رسول اکرم عرضه شده و همچنان بوسیله همین بزرگواران (وجود مقدس امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه) برجهانیان ظاهر شده و بر تمام ادیان غالب و پیروز گردد **(ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله)** که درصفحات قبل تفسیر آن بیان گردیده است .

بنابراین خدایا ثابت و پایدار بدار مرا تا پایان عمر وزندگیم بردوستی ومحبت ائمه هدی (ع) وپیروی از دین آن بزرگواران که اسلام است .

نکته دیگریکه امام علیه السلام در بند این زیارت در مقام دعاآورده است‌در جمله **(و رزقنی شفاعتکم)** می باشد که شرح این معنا در پایان همین زیارت بیاید ...

ولی درهرحال در این بند از زیارت زائر در مرتبه ثبات و پایداری از خدایتعالی درخواست توفیق طاعت و فرمانبرداری از آن بزرگواران نموده ، همچنانکه عرض می کند **« و وفقنی لطاعتکم»** که این دعائی بسیار نیکو و مؤثر است .

البته باآنکه سعی و کوشش درهرکاری لازمه رسیدن به‌مقصود ومطلوب

است ولی توفیق در هر امری را باید از خدا مسئلت داشت چون تا اراده او سبحانه وتعالی به‌امری تعلق نپذیرد انجام نخواهد یافت ، تا او خودتوفیق ندهد موفقیت درکار حاصل نمی شود ، شاید این آیه شریفه را بسیار شنیده باشید که: **وما توفیقی الاباالله علیه توکلت والیه انیب**، موفقیت درهرامری جز به‌اراده ومشیت خدایتعالی نیست ، وباید برای هرهدف کوچك و بزرگ براو توکل کرد و برای حل مشکلات برتکیه و یاری او تلاش نمود ، وبرای تحمل‌شدائد وسختیها به او بازگشت .

از اینجهت است که در سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام می‌بینیم که‌حتی در امر عبادات موفقیت خود را از خدایتعالی مسئلت می‌دارند ، همچنانکه **درمفاتیح ودر مصباح** ، دعائی را از حضرت مهدی صلوات‌الله علیه نقل کرده است که خواسته های بسیاری را عطف به تقاضای توفیق از خدایتعالی داده ، و سرآغاز عرض می کند : **اللهم ارزقنا توفیق الطاعة وبعدالمعصیة وصدق‌النیة** و ... خدایا توفیق ده ما را (یا روزی فرما توفیق طاعت و دوری از معصیت وراستی نیت و...).

بنابراین دیدید که هر فقره از این زیارت زائر را به چه اسرار مهمی آگاه نموده و باچه تعلیمات عالیه‌ای آشنا ساخته است .

تقاضای ثبات و پایداری در ایمان

حق اینستکه درهـرجمله از فقرات این زیارت دقت بیشتری بعمل آید تاشاید بتوان منظور امام علیه‌السلام را از مضامین عالیه بیاناتش بهتر درك نمود : همچنان که در بند مورد شرح‌در اول عرض می کند : **فثبتنی‌الله ابداً ماحییت علی موالاتکم ومحبتکم و...** اگر در مطالب قبل توجه کرده باشید که زائر چگونه اظهار محبت خود را نسبت به مقام والای آن بزرگواران معطوف داشته ومرتبه ایمان خود رانسبت

به مقام ولایت اظهار نموده است ، وهمچنین بیزاری خود را از دشمنان آنان و ستم کنندگان در حق ایشان ابراز داشته و بخصوص از کسانیکه از عهد ولایت آنها رو گردانیده ومنحرف شدند اظهار تنفر نموده است ، اکنون می بینید در اینجا برای پا برجائی واستقامت در این عقاید درمقام دعا برآمده واز خدا یتعالی میخواهدکه در این مراتب ثابت و برقرار بماند .

این نکته قابل توجه است که برای نگهداری دین حق واعتقادبه مراحل اصول عقاید هیچکس مصون و محفوظ از خطا ولغزش نیست ، چه بسا رهروان طریق الی الله هم در این راه به خطا وخطر روبرو شده واز تمام آن مواهبیکه قبلا برخوردار بوده‌اند محروم ومواجه با سلب توفیق گردند .

شاید داستان بعضی از زهاد و اهل عبادت را شنیده باشید که چگونه از راه وساوس شیطانی ویادر گیری باهوای نفس ویا گرفتارشدن به حالات نخوت وغرور بخصوص در امر اطاعت ؛ از راه حق منحرف شده وسوء عاقبت آنها را دربر گرفته است چون بسیار دیده شده است که یك آن غفلت درامر نگهداری دین وعقاید حقه آدمی را به مرحله هلاکت نزدیك کرده وثبات وپایداری را از او برمی دارد.

البته تنهاخدایتعالی حافظ ونگهبان دراین امر می باشد، همچنانکه درجائی از قرآن مجید آمده است که : ثابت نگهداردخدا ایمان کسانیرا که هیچگونه تزلزل درشخصیت ایمانی آنان وجود ندارد ، همانطور که شاید بارها این آیه شریفه را خوانده باشید : س ۱۴ ی ۲۷ **یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة...** اشاره براینکه خداوند کسانیرا که ایمان آورده‌اند به خاطر گفتار واعتقاد ثابت و پایدارشان در دنیا و آخرت ثابت قدم می دارد چرا که ایمان آنان یك ایمان سطحی ومتزلزل نیست .

ولی ازآنجا که خطر لغزش و غرور در راه نگاهداری ایمان واعتقاد

بسیار است باید در این امر هوشیار و مراقب بود ، نشنیدید که آن شاعر عالیقدر گفت : (**درراه عشق وسوسه اهرمن بسیست**) چه بسا در یك لحظه تمام مواهب از کسانیکه در راه فرمانبرداری گام برمی‌دارند سلب شده و دراثر کوچکترین غفلت منحرف شوند .

و از آنطرف باید دانست که هیچکس بی نیاز از لطف وعنایت خداوندی در مورد نگهداری وتثبیت ایمان خود نیست تنها خدایتعالی می باشد که آدمی را در این مرحله ثابت نگاه می‌دارد و از اینجهت است که تقاضای اهل ایمان و اولیاءِ حق هم در مقام دعا برهمین است که خدایا (**ثبت اقدامنا**) گامهای ما را ثابت بدار .

اما نکته مهمتر درشرح این فقره اززیارت که عرض می کند **فثبتنی الله ابداً** ... براینستکه : اصولا برای آنکه دانسته شود که غیر از ذات پاك واجب الوجود کسی کاره‌ای نیست در قرآن مجید در ارتباط به ایـن معنا اشاره‌ای بکار رفته است که می‌فرماید : س ۱۳ ی ۳۹ **یمحواالله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب** یعنی هرچه را بخواهد خدامحو وهرچه را بخواهد اثبات مـی کند و نزد او اصل کتاب است .

اکثر مفسران در این آیه شریفه باتوجه به‌شأن نزول آن شرح مبسوطی آورده‌اند که تفسیر آن دراینجا بطول می‌انجامد ولـی آنچه که مـورد اهمیت است آنستکه گفته شود ثبات هر امری بستگـی به اراده ومشیت خدایتعالـی داشته وتا او جل شأنه نخواهد هیچ چیز درعالم ثابت و برقرار نمی ماند وشاید باتوجه بهمین معنا زائر در این زیارت عرض مـی کند : **فثبتنی الله ابـــداً ماحییت علی موالاتکم ومحبتکم ودینکم** ... تا آنجا که توفیق طاعت را هم از خود حقتعالی مسئلت مینماید .

بنابراین ثابت نگاهداشتن دوستی و محبت در مقام ولایت و ثابت داشتن

دین حق برای هر کس بستگی به‌اراده وخواست حقتعالی داشته و برای تثبیت آنها باید از خود اوسبحانه وتعالی تقاضا نمود، ونکته دقیقی که در اینجا بکار رفته است باید توجه داشت که این امردست آویزی بـرای اهل جبر نباشد، یعنی اینکه در تفسیر آیه شریفه گفته می‌شود که خدایتعالی هرچیز رابخواهد ثابت‌نگاه‌می‌دارد وهرچیز را بخواهد محو مـی کند یا درآیـات دیگـر که می‌فرماید: هـر کس را بخـواهد هدایت‌می کند یاهر کس را به وادی‌خذلان می‌سپارد وآیات دیگری‌که همه چیز رانسبت به خدا می دهد، باید دانست که درعین حال روش بندگـان در این امربی‌اثرنیست یعنی‌مقدمات محو واثبات و هدایت واضلال در دست خود بندگان است؛ **اگرآنهاازخدایتعالی راهنمائی بخواهند، پایداری درامردین‌بخواهند، توفیق طاعت‌طلب‌نمایندبه‌مقصود خودخواهندرسید** وخدایتعالی‌ایمان آنها را ثابت و برقرار نگاه می دارد.

این اشاراتی که در قرآن مجید مکررآمده است ازآنجهت می‌باشد که اهل ایمان همیشه متوجه مقام ربوبیت بوده و همه چیز خـود را از حقتعالـی بخواهند، می‌بینیدائمه هدی چگونه در ادعیه همه چیز را ازخدا خواسته‌اند در همین فقره مورد شرح که عرض می کند **فثبتنی‌الله ...** و شایدشنیده‌باشید که امام سجاد علیه‌السلام هم‌بروجه دیگر در دعا عرض می کند **و لاتسلبنی صالح ما انعمت به‌علی** اشاره براینکه خدایا ثابت بدار نعمتهائیرا که بر من ارزانی فرمودی واز من سلب منما.

وهمچنین‌**درمفاتیح** در دعای وقت طلوع وغروب آفتاب، **از امـام** جعفر صادق علیه‌السلام روایتی براین مضمون نقل کرده است که فرمود: چه مـانع است شما راکه درهرصبح و شام سه مرتبه این دعا را بخوانید: اللهم مقلب‌القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینك ... ودر پایان این دعا عرض می کند: فانك‌تمحو ماتشاء و تثبت‌وعندك ام الکتاب، یعنی: ای خدا و ای دگرگون کننده دلهاو

دیده‌ها ثابت دار دلم را در دینت زیرا که تو محو می کنی وثابت می‌داری آنچه را که‌خواهی .

در این مورد مطالبی بسیار است که در اینجا بطول مـی‌انجامد ، تنهـا به ذکر یك‌روایت‌دیگرا کتفامی کنیم که‌درتفسیر نمونه در ذیل آیـه شریفه : **یمحوا الله مـا یشاء و یثبت ...** آورده است .

از امام باقر علیه‌السلام است که فرمود : قسمتی از حوادث حتمی‌است وقسمت دیگر مشروط به شرائطی می‌باشد که هر کدام خدا صلاح بداند مقدم می‌دارد وهر کدام را اراده نماید محو می کند وهر کدام را اراده نماید اثبات می‌نماید.

لذا باید ازخدایتعالی‌خواست که دین ما ودوستی محمد و آل محمد علیهم‌السلام را برای‌ما ثابت نگاهداشته و توفیق طاعت نصیب ما گرداند وهمچنان نعمتها و مواهب خود را از ما سلب ننماید .



وجعلنی‌ممن یقتص اثارکم ویسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم ویحشرفی

زمرتکم ویکرفی‌رجعتکم ویملك فی‌دولتکم ویشرف فی‌عافیتکم ویمکن

فی‌ایامکم وتقرعینه غداً برؤیتکم

و خدا قرار دهد مرا از آنانکه در پی آثار شما رفته (داستان زندگانی شما را نقل می کنند) و براه شما قدم برداشته (سالك طریق شما می باشند) و برهبری شما هدایت می‌یابند (متابعت سیرت وسنت شما مـی نمایند) و خـدا

بگرداند مرا از گروهی که محشور خواهند شد در روز قیامت باشما و بحلقه شما می‌پیوندند ، و بگرداند مرا از جمعی که در رجعت شما به دنیا باز گشته و در دولت و سلطنت شما به حکومت و ملکداری رسیده و در ملازمت شما فرمانروائی می کنند ، ودردولت شما بشرف عافیت ورستگاری رسیده وموفقیت واقتدار می‌یابند ، وخدابگرداند مرا از آنانکه فرداچشمشان بجمال شماروشن می گردد (در تمام این حالات اشاره براینستکه : خدا مرا از آنهائی قرار دهد که در این موقعیتهای نیکوقرار می گیرند).

یقتص ـ از ماده «قص» و«قصه» است که بمعنی‌پی جوئی وجستجو کردن چیزی است ، و همچنین بمعنی ، نقل و بیان و سر گذشت و خبر و داستان هم آمده است .

آثار ـ جمع اثر : بمعنی نشانه وعلامت و جای پا وآنچه که از کسی باقی و برجا بماند می‌باشد .

حشر ـ بمعنی گرد هم‌آوردن مردم و برانگیختن است ، و یوم الحشر بمعنی روز رستاخیز است .

زمره ـ بمعنی‌فوج‌و گروه‌است ـ **شرف** بمعنی : بزرگواری وآبرو و بلند قدری است ، **عافیت** ـ بمعنی صحت‌کامل و رستگاری است ـ **عین** ،در اینجا بمعنی چشم است ، **ورؤیت** ، دیدن بچشم می باشد و نیز **قرة** بمعنی نور و روشنی است .

این زیارت یکی از آثار ائمه‌هدی علیهم‌السلام است

در ادامه این سلسله از فقرات زیارت که بحالت دعا آمده است ، زائر باز خواسته های‌دیگری راعرضه داشته ودر جمله اول چنین‌اشاره می کند که: خدایامرا از جمله کسانی قرار ده که آثار ونشانه‌های مقام ولایت و امامت ائمه هدی را

برای راهنمائی و ارشاد خلق ارائه می دهند .

در اینجا این نکته قابل توجه است که آیا آثار و علائم آن بزرگواران چیست ؟ وچگونه باید در هردوران این آثار را برای دیگران و آیندگان حکایت کرد ! !

البته می‌دانید در مرحله اول ، تاریخ زندگانی ائمه هدی علیهم‌السلام که هم اکنون بروجوه گوناگون یا براختصار و یا بتفصیل برشته تحریر درآمده و دردسترس عموم است این خود آثاری از ایشان می‌باشد ، ودرثانی تمام‌سخنان آن بزرگواران از خطبه ها و ادعیه که بصورت کتب و مقالات درآمده از نهج‌البلاغه وصحیفه سجادیه وصحیفه علویه وغیره وآنچه ازایشان که ازطریق احادیث و روایات درتفاسیر و کتب مربوطه ذکرشده وهمچنین تمام حکایات‌و شرح‌حالات که درباره‌مجاهدات ایشان درمقام جنگ ونبردوکارزار باز گوشده است وآنچه که در مقام تعلیم وتربیت درگفتار آنان‌آمده است و شرح مقام فضیلت و کرامات ایشان وخلاصه تمام‌آنچه مربوط به امر خلافت و امامت آن بزرگواران از سرگذشت دوران زندگانی آنان ومبارزه باحکومتهای طاغوت وجبار وغصب خلافت ایشان بوسیله ائمه ضلال و ستمکاران بوقوع پیوسته است همه و همه از علائم ونشانه‌های آن بزرگواران است .

اینستکه دوستداران ائمه هدی و پیروان ایشان باید تمام این مراتب را درهردوران بهروسیله‌ممکن‌باز گو وحکایت کنندونیز برسخنان‌آن‌بزرگواران شرح وتفسیر بنویسند ومردم را از فضائل ومناقب آنان آگاه سازند، اینکه می‌بینید مکرر برمکرر درهرزمان محدثین ومبلغین ووعاظ محترم در محافل ومجالس عمومی وخصوصی یا برمنابر هریك درحد معرفت وتوانائی خوداز آثار آنان گفتگو می کنند ، این مجالس تنها برای روضه‌خوانی‌وذکرمصائب آن بزرگواران نیست بلکه برای نگهداری دین و زنده نگه داشتن آثار آن

بزرگواران است واگر می‌بینید بعضی از کوته نظران دراین امر نکته گیری می کنند از حقیقت آن بی اطلاع هستند ، و اینکه می بینید مورخین و شارحین و مفسرین بیانات آن بزرگواران‌را بروجوه گوناگون تفسیر وتشریح‌می کنند این در واقع از یك جهت مصداق همین فقره مورد شرح را می‌رساند که عرض می کند : (**واجعلنی ممن یقتص آثارکم**) چون همین آثار باقی مانده از بزرگان است که پس از صد ها سال بر مردم هردوران شناسائی شده و مقام رفیع آنانرا ظاهر می‌سازد ، شاید این شعر معروف را بسیار شنیده باشید که :

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی‌الاثار

دعای زائر در پیوستگی‌وارتباط با ائمه هدی (ع)

در ادامه درخواست زائر از خدایتعالی که تقاضا دارد او را از سالکین راه هدایت و طریق‌مقام ولایت قرار دهد ، عرض می کند : **ویسلك سبیلکم ویهتدی بهدیکم** ، این معنا در واقع اشاره بهمان مرتبه سیرالی الله وپذیرش هدایت الهی است که قبلا درفقرات : **السلام علی‌ائمة الهدی** و جمله‌دیگر (**وهدی من‌اعتصم بکم**) وهمچین درفقره (**والی‌سبیله ترشدون**) مطالبی‌از نظرقرآن مجید گذشت .

در پیرو این تقاضاادامه کلام براینستکه زائرعرض‌می کند :(**ویحشرفی زمرتکم**) که این معنا اشاره به‌آیه شریفه است که می فرماید : س ۱۹ ی ۸۵ **یوم نحشرالمتقین الی‌الرحمن و فداً**اشاره‌براینکه‌درآن‌روز که‌پرهیزکارانرا بسوی خدای بخشنده گردهم‌آوریم .

دراینجا برای تشویق دوستدارن اهلبیت علیهم‌السلام روایتی را که در **تفسیر لاهیجی** در ذیل آیه شریفه آورده متذکر می‌شویم : علی بن‌ابراهیم در ضمن حدیثی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می کند که آنجناب پس از ذکر اوصاف

متقین از حضرت رسالت پناه سئوال کرد که متقیان چه کسانی هستند آنحضرت فرمود: آنها شیعیان خالص شما هستند کـه شما امام ایشان‌هستید، بنابراین آیه شریفه: س ۳۹ ی ۷۳ **وسیق‌الذین اتقوا ربهم الی‌الجنة زمرا ...** متقیان وشیعیانی که با امام خود محشور هستند گـروه گـروه بسوی بهشت رهسپار می‌شوند، ودر این مورد به بحث مهم دیگری توجه نمائید.

در اجتماع‌عظیم رستاخیز هر کس با محبوب خود همراه است

حقیقتاً چقدر برای‌شیعیان جای خوشبختی است که در آن صحنه‌پر هیاهو وجنجال در رستاخیز با امام و پیشوای خود محشور مـی شوند. وایـن امری حتمی الوقوع‌است که نمی توان کوچکترین شکی در آن راه داد، از آنجهت که خدایتعالی صراحتاً فرمود س ۱۷ ی ۷۱ **یوم ندعواکل اناس بامامهم ...** اشاره براینکه بیاد بیاور ای پیغمبر روزی را که هر گروه و قومی را باپیشوا ورهبرشان دعوت کنیم ...

چه اجتماع نیکوئی در مقام وصل که سالکین الی الله آنانکـه در مسیر رهبر محبوب خود قدم برمی‌داشتند، آنانکه باهدایت امام وپیشوای عـالیقدر خود مهتدی بودند، در آن روز به‌آرزوی نهائی خود رسیده‌ودر چنین‌موقعیتی همگام با امام خود بسوی لقاء خدا رهسپار می‌شوند.

اینکه در این زیارت زائر بابیانات بسیاری امام خود را معرفی کـرده و بر وجوه‌بسیارو گوناگونی شهادت و گواهـی بر پیشوائی همه‌آن بزرگواران می دهد از همین جهت است که همراه باشهود خود در محضر عـدل الهی‌در آن

روز حاضر می‌شود ، چون به‌مصداق آیه مورد تفسیر اهل کفر با ائمه کفر که‌در راه باطل به‌آنها اقتداء کردند و اهل ایمان با ائمه هدی که در راه‌حق ازآنان پیروی کردندهمه‌با امام خوددعوت‌می‌شوند ،

البته این نکته را باید توجه داشت که‌دراین دعوت محشور شدن باائمه هدی مستلزم اطاعت وفرمانبرداری ازایشان است و به صرف ادعا در تابعیت آن بزرگواران نمی‌توان نتیجه مطلوب حاصل کرد ، همچنانکه می‌بینید زائر در بند مورد شرح دراول از خدایتعالی تقاضا دارد که اورا در مسیرهدایت ایشان قرار دهد وبراه‌آنان قدم بردارد ، همچنان عرض می کند : **ویسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم** و سپس ادامه می‌دهد : **ویحشر فی‌زمرتکم** که این معنا نشانگر آنستکه حشرباآن بزرگواران مستلزم اطاعت‌ازایشان است .

در هرحال جای بسی امیدواری‌است که شیعیان باامام‌زمان خودمحشور می‌شوند واکنون برای روشن‌شدن موضوع در بند مورد شرح‌به‌بعضی‌ازروایات که درذیل‌آیه شریفه : **یوم ندعواکل اناس بامامهم** آمده است،توجه‌نمائید.

در تفسیر مجمع‌البیان؛ از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود : آیا شما حمد و سپاس خدا را بجا نمی‌آورید هنگامیکه روز قیامت مـی‌شود ، خداوند هر گروهیرا با کسی که ولایت اورا پذیرفته می‌خواند ، مـا را همراه پیامبر وشما را همراه‌ما ، فکر می کنید دراین حال شما را بکجـا مـی برند ؟ (**به خدای کعبه قسم به‌سوی بهشت**) و سه بار این جمله را تکرار فرمود .

در تفسیر ، المیزان، از فضیل روایت کرده که گفت : از حضرت‌ابی‌جعفر علیه‌السلام معنای‌آیه‌شریفه راپرسیدم فرمود: رسول خدا(ص) در آنروز باقوم‌خود وعلی علیه‌السلام با قـوم خود وحسن و حسین علیهماالسلام با قوم خود می‌آیند و هر کس که‌در عصرهرامامی از دنیا رفته آنروز باآن امام محشور می‌شود .

در تفسیر برهان ، از ابن شهرآشوب‌از امام صادق علیه‌السلام روایت می کند

که فرمود : آیا حمد خدا را بجا نمی‌آورید که وقتی قیامت می‌شود هرقومی را به‌سوی کسی می خوانند که آنکس را دوست داشته‌اند ، ما دست به‌دامن رسول خدا می‌شویم وشما دست به‌دامن ما !!

بنا براین دراین بند از زیارت زائر ازخدایتعالی تقاضا دارد که‌درزمره ائمه هدی علیهم‌السلام در رستاخیز محشور گردد .

چشم روشنی در رستاخیز !

در قسمت دیگر ازبند مورد شرح امام علیه‌السلام باز از نظر اهمیت موضوع اشاره به امر رجعت کرده و همان مطالبی را که قبلا بروجوه دیگر عرضه داشت تکرار فرموده ، همچنان در فقره مورد شرح عرض می کند : **(ویکر فی‌رجعتکم)** قبلا عرض کرد : **(مصدق برجعتکم)** ودر بند مورد شرح‌عرض‌می کند : **ویملك‌فی دولتکم ، ویمکن فی‌ایامکم** ؛ قبلا عرض کرد : **مرتقب لدولتکم ویردکم‌فی‌ایامه... ویمکنکم‌فی‌ارضه ...** که شرح‌این کلمات بتفصیل از صفحه۵۸۰ تاصفحه ۶۰۳ گذشت :

ولی درپایان این بخش از زیارت امام علیه‌السلام نکته جالبی را بیان داشته که برای زائر بسیارلذت بخش است.وعرض‌می کند : **وتقرعینه‌غداً برؤیتکم** که این معنا را می‌توان‌حمل بردوموقعیت‌کرد، یکی درزمان رجعت‌وتشکیلات برقراری حکومت حقه الهیه ویکی در رستاخیز که قبلا به‌مناسبتی اشاره به‌این آیه شریفه گردید که می‌فرماید:س۴ ی ۶۹ **ومن یطع‌الله‌والرسول‌فاولئك‌مع الذین انعم‌الله‌علیهم من النبیین‌والصدیقین والشهداء و الصالحین و حسن اولئك رفیقا** اشاره براینکه پیروان ائمه هدی در رستاخیز باآنان محشور شده ، و چشم تمام محبان ومشتاقان ایشان درآن صحنه عظیم بنور جمال آنان روشن خواهد شد .

بیانی منظوم اشاره به‌فقرات مورد شرح

زائرم من زائر آل کبار — خوش گرفتم در پناهی برقرار
هان شنیدم‌هر که می‌خواهدپناه — رو بر ایشان کرده بر آرامگاه
زائران قبر آنـان در وصال — فـارغ از رنج و غم ودردوملال
سوی حق اندر تقرب این امید — برشفاعت می‌دهد هردم نوید
پس مقدم می‌شود در کل حال — آنچه می‌خواهیم‌ماازذوالجلال
اول از ما این تقاضـا در وداد — نزد محبوبان بـود باروح شاد
بعداز آن ایمان ما برهر امـام — بر همه سرو عیان باشد تمام
هر کدام از اول و آخر یقین — نزد ما ایمان چو حبلی‌بس‌متین
چه بود شاهد چه غائب‌همچنان — هریك ازآنان چوشمعی‌درمیان
نورشان برعـالمی بس تـافته — عاشقان بر عشقشان دلباخته
زین سبب هر کار ما شد واگذار — برهمـان نیکان بنحوی آشکار
آنچنان تسلیم یاران در وجود — که زخود بیخودهم‌ازبودونبود
گر به‌نیکان‌رو کند کس برنیاز — می شود آگه براسراری زراز
هر که از آنان نگیرد ره‌به‌دور — همچنان باقی بماند تاظهور
یعنی اندر رجعت آنـان چنین — بر نکویان می کند خودراقرین
همچنان آید به دنیا نزد یـار — تا کند عهدی دوباره برقـرار
زنده گردد دین‌حق درآن‌زمان — هر که بیند یار خودبس‌شادمان
دولتی برپا شود از عدل و داد — که نبینی کس‌مگر باروح شاد

✿ ✿ ✿

مطلب دیگر که اینجا شدعیان — در خصومت صحبتی آمد میان
هر کـه باشد دشمن آل رسول — نزد حق بیزاری از او شد قبول

همچنان بیزاری از شیطان دون — که به نزد مؤمنان باشد زبون
هم تنفر ازبت وهم بت پرست — هم بهر کس داده بر طاغوت دست
حاصل آنکس کو بود خصم امام — باید از اوجست بیزاری تمام
غاصبان ارثشان از هر که هست — همچنان چون جاحد بی مایه پست
رهبران راه گمراهان تمام — چه بود تابع چه درصدر و مقام
در ره بیزاری آنان بکوش — گر تو داری عقل و دین و فهم و هوش
من دعا کردم دراین پایان کار — که بمانم ثابت اندر حب یار
تا که باشد زندگی من راقرار — سرسپارم نزد ایشان خاکسار
پس مرا توفیق طاعت شد نصیب — که نباشم جز بفرمان حبیب
راه آنان گیرم ازهرسو که هست — که بود ره راست نه بالا و پست
در پی آثار خوبان در طریق — ره بگیرم سوی یاران شفیق
آنچه ازنیکان که بر جاماندهاست — از فضیلتها حکایت رانده است
من اگر فرصت بیابم بعد ازاین — باز گویم قصههای آتشین
داستان عشق وهجران و فراق — فاش سازم سوز درد اشتیاق
گویم آن جانان دراو صافی متین — بس بود آثارشان روی زمین
از خدا خواهم که اندرهر جهان — بینم آن مه طلعتان گلرخان
هم بهنگام ظهور و انقلاب — هم بحشر و هم بهنگام حساب
خوش بر آنکس کورسد حد کمال — دامن یاران بگیرد در وصال
چشم او روشن شود بر روی دوست — شوق دیدار اندرین حالت نکوست
هر که شد حشرش به نیکویان قرین — عاقبت منزلگهش خلد برین
گر کسی بیند جمال یار خویش — ازدلش بیرون رود حال پریش
آرزوی «زار» والله است این — که شود بر آن عزیزان همنشین

بابی انتم وامی ونفسی واهلی و مالی ،من ارادالله بدء بکم و من وحده قبل عنکم ومن قصده توجه بکم .

پدر و مادر و جان وخاندان وثروتم فدای شما باد (ای امامان معصوم) هر کس که اراده خداشناسی کند باید از شما راه خداجوئی را تعلیم بگیرد یعنی برای حصول معرفت ومحبت وطریق عبادت وبندگی ابتدا ازشما سرمشق بگیرد و بشناسائی شما معرفت خدا را حاصل نماید ، واعتقاد به یگانگی او را از شما تعلیم گرفته و بپذیرد (یعنی طریق یکتا پرستائی را از شما بیاموزد) وهر کس که قصدوآهنگ به عبادت بندگی خدا کند باید توجه به طریق وراه بندگی شما کرده وازارشاد و راهنمائی شما خود را بمراتب قرب رساند.

اراده ـ دراینجا بمعنی : خواستن و طلب کردن و قصد و آهنگ‌است ـ **بدء** ـ بمعنی ابتدا کردن وآغاز کردن است **وحده** یعنی ، یگانه گردانیداورا (گرویدن بیگانگی است) ،

خداشناسی را باید از ائمه هدی تعلیم گرفت !

قسمت اول در بند مورد شرح همان جمله‌ای است که قبلا شرح آن در بیان فقره : **بابی انتم وامی ونفسی...** در صفحه ۵۵۵ گذشت،اماموضوع بسیارمهمی که در این بخش قابل توجه است چند جمله مترادف است که درپیرو این‌معنا عرض می کند : **من ارادالله بدء بکم و من وحده قبل عنکم ومن قصده توجه‌بکم** ، گویا در این کلام اسراری بکار رفته است که معانی را بر وجوه گوناگونی می‌رساند ، شاید یکی از اسرار اشاره براین باشد که شیعیان خاص

ائمه معصومین علیهم‌السلام هر گاه بخواهند قصدی برای حاجتی واراده برای درخواستی از خدایتعالی داشته باشند در اول بنام شریف آن بزرگواران متوسل شده و سپس عرض حاجت می‌نمایند ، همچنانکه می‌بینید بسیار معمول است که اهل ایمان درآغاز خواسته های خود چنین اشاره می کنند :«خدایا» تورا بحق امیرالمؤمنین (ع) ویابحق سایر ائمه معصومین تقاضای مارا مورد پذیرش قرار بده » و اغلب همانطور که دستور خود آن بزرگواران است دراول خواسته‌های خود ابتدابه فرستادن‌صلوات ودرود برمحمد وآل او کرده وسپس در پیروآن‌حوائج خودرا اظهار می‌دارند ، واصولا اگر صفحات‌قبل رامطالعه کرده باشید این معنادر سطح بالاتری قرار دارد که حتی انبیاء عظام هم‌هر وقت اراده و قصد حاجتی بسوی حقتعالی داشتند مطلب خود را بنام شریف آن بزرگواران آغاز می کردند ، همچنان در داستان حضرت آدم علیه‌السلام شنیده‌اید که پس ازآنکه ترك اولائی از او صادر شد برای تقاضای‌آمرزش آن‌در ابتدا عرض کرد :**یا حمید بحق محمد و یاعالی بحق علی ویا فاطر بحق فاطمه ویا محسن بحق الحسن ویا قدیم‌الاحسان بحق الحسین**، سپس عرض کرد **(ان تغفرلنا)**

اما موضوع دیگر در بند مورد شرح از زیارت مسئله مهمتری می‌باشد که شرح آن چندین کتابرا در برمی گیرد ، یعنی اینکه زائر عرض می کند: **من اراداالله بدء بکم** ... اشاره براین معنا است که : هر کس اراده معرفت و محبت وعبادت الهی را داشته باشدباید از تعلیمات عالیه‌ائمه هدی تعلیم‌بگیردو ببیند آنان درباره خداشناسی چه گفته‌اند چون این بزرگترین مسئله‌ای‌است که اصولا خدایتعالی بندگانرا برای همین منظور خلق کرده است و کسی‌پیش خود وبدون راهنما نمی تواند در این وادی قدم بگذارد ، مگر بوسیله انبیاء واولیاء و برگزیدگان خدا که کلید رمز کتابهای آسمانی و خدا شناسی در

اختیار آنان است .

آخر اگر بدون راهنما بهمان کسانیکه ایمـان بخدا دارند گفته شود خدائیرا که شما می‌پرستید کیست ؟ چیست ؟ چگونه است ؟ آیا چه جـواب می‌دهند چون جواب بقدری دقیق وحساس است که باجزئی انحراف در تعریف مقام ربوبیت ویا شرح صفات او چه بسا بوی شرك از معنای آن استشمام گردد، اینستکه‌دراینجا بادر نظر گرفتن‌اختصار بچند روایت از بیان ائمه هدی اشاره می‌شود تا ارتباط این معنا درمقام اهمیت بابندموردشرح‌روشن گردد .

در اول باید دید که علی علیه‌السلام در اولین خطبه نهج‌البلاغه خدایراچگونه سپاس وشناسائی کرده ودر اینجا فقط به‌ترجمه چند جمله از آن اشاره کرده و یاد آور می‌شویم که خواننده تمام خطبه را در نهج‌البلاغه مطالعه نماید .

حمدو سپاس از برای خدائیست که نمی‌رسند بحد مدح او گویندگان‌و شماره نتوانند کرد نعمتهای اورا شمارندگان وادا نمی‌نمـایند حق نعمت او را جهد کنندگان ، آن خداوندی که نیست از بـرای‌صفت او حدی محدود ونه صفتی موجود زائد برذات و نه وقتی که شمرده شود ونه مدتی که تا آن مدت بکشد پس زایل گردد .

واضافه می کند: اول دین شناخت اوسبحانه وتعالی‌است و کمال شناخت او تصدیق به‌او می‌باشد و کمال تصدیق به او توحید اوست و کمال تـوحید او اخلاص است و کمال اخلاص برای او نفی صفات است از او برای‌آنکه شهادت می دهد هرصفتی که او غیر موصوفست وشهادت می دهد هـر موصوف که او غیر صفت است ....

شاید مطالعه چند خطبه ازنهج‌البلاغه برای‌ارائه طریق در راه‌خداشناسی کافی باشد ، ولی دراینجـا بچند روایت کوتاه از ده‌ها روایت که در کتاب کافی‌آمده است برای تـأیید این معنا و ارتباط آن بـافقره مورد شرح اشاره

می‌شود ، باآنکه ممکن است بعضی از روایات آن برای موضوع دیگردرهمین کتاب شاهد گفتار قرار گرفته باشد .

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند: بچه‌نحوپروردگارخودراشناختی؟ فرمودبنحویکـه خود را بمن معرفی کرده عرض شد : چگونه‌خود رامعرفی کرده‌است فرمود : هیچ‌نقش وصورتی به‌او نماند، بحواس احساس نشود، بمردم سنجیده نگردد ، نزدیك است در عین دوری ودور است در عین نزدیکی برتر از هرچیز است ونتوان گفت که چیزی برتر از اوست ،جلو هرچیز است ونتوان گفت جلوی دارد ،ودر همه چیز وارد است نه‌مثل آنکه چیزی درون‌چیزیست واز همه چیز فرا است‌نه‌چون‌چیزی که بیرون چیزیست منزه‌باد آنکه‌همچنین است و جز او همچنین نیست .

منصوربن حازم گوید : **به امام ششم** گفتم‌من بامردمی‌بحث کردم وبه‌آنها گفتم براستی خدای جل وجلاله والاتر وعزیزتر وگرامی تـر است ازآنکـه بخلق خود شناخته شود بلکـه بندگان‌او به شناخته شوند ؛ فـرمود خدایت رحمت کند .

حسین بن سعید گوید ؛ از **ابوجعفردوم امام محمدتقی** پرسیدندرواست که بر خدا گویند چیزیست؟ فرمود :آری ، همین اعتراف باینکه خداچیزیست او را از حـد تعطیل (بیعقیده ای بخـدا) و حدتشبیه (عقیده بخدای مجسم) بیرون آورد .

امام باقرعلیه‌السلام فرمود : براستی خدا تهی است از خلقش و خلقش از او تهی باشند و هر چیز که براو نام چیز صادق‌آیـد جزخدایتعالی مخلوق باشد وخدا خالق هرچیز است .

امام صادق ازقول امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌فرمود : خدا را بخدائی بشناسید و رسول را بشأن رسالت و کارگزاران را بـه نیك رفتاری و عـدالت

و احسان :

فتح بن یزید گوید **از ابوالحسن علیه‌السلام** پرسیدم از کمترین حد خداشناسی ، فرمود عبارت است از اقرار باینکه شایسته پرستشی جزاو نیست ، مانند ونظیری ندارد،وبراستی قدیم و برجااست،موجوداست و گم نشدنی ومحققاً بمانندش چیزی نیست.

امام صادق (ع) فرمود: هر که خدا را بصرف توهم پرستد کافر است، هر که نام را بی‌مسمی پرستد کافر است ، هر که نام و صاحب نام را همراه هم پرستد مشرك‌است، هر که‌صرف معنی را پرستد به تطبیق اسماء وصفاتی که‌خود را بدان ستوده ودل بدان دهد ودر نهان و آشکار ورد زبان سازد همانا براستی اصحاب امیرالمؤمنین (ع) باشد و در حدیث دیگر همان مؤمن بحق باشد (این‌روایت مستلزم شرحی جداگانه است) .

ازامام باقر علیه‌السلام پرسش شد ازآن اندازه شناختن‌خالق که کمتر ازآن بس نیست ، فرمود : بداند که به مانندش چیزی نیست و چیزی هم به‌او نماند وهمیشه : دانا وشنوا و بینا است .

نافع بن ازرق **از امام باقرعلیه‌السلام** پرسید و گفت‌بمن خبر بده‌ازاینکه خدا از چه زمانی بوده است ؟فرمود از چه زمانی نبوده که من بتو خبردهم‌از چه زمانی بوده، منزه بادآنکه همیشه بوده وهمیشه‌خواهد بود تنها است‌بی‌نیاز است وهمسرو فرزند نگیرد.

امام باقر(ع) فرمود : دربارهٔ خلق خدا سخن گوئید و دربارهٔ ذات او سخن‌نگوئید ،زیرا گفتگودربارهٔذات خداجزسرگردانی سخنگوچیزی‌نیفزاید ودر روایت دیگرآمده‌است که در باره هر چیزی سخن گوئید و درباره ذات سخن نگوئید .

امام صادق (ع) فرمود : هر که در خدا بیندیشد که چگونه است

هلاك شود .

امام باقر(ع) فرمود : مبادا در بارهٔ خدااندیشه کنیدولی هر گاه بخواهید دربزرگی او اندیشه کنید و در عظمت خلق او نظر کنید .

امام‌صادق علیه‌السلام فرمود: دانشمندی آمد خدمت امیرالمؤمنین و عرض کرد ای امیرالمؤمنین پروردگارت را دردر گاه پرستش اودیدی ؟ گوید به او فرمود : وای بـرتو ، من آن نیستم کـه خدای ندیده را بپرستم ، گفت چگونه‌اش دیدی ؟ فرمود : وای برتو چشمها بدیدار عیانی وی نرسد ولی‌دلها به ایمان درستش دریابند .

ابی حمزه گوید : **علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام** بمن فرمود : خدا بوصفی که موجب محدودیت او باشد موصوف نشود پروردگار ما ازصفت داشتن برتر است چگونه بوضع محدودی توصیف شود آنکه حدی ندارد ودیده ها در کش نکنند واو دیده ها را درك‌کند و هم او لطیف وخبیر است ، و همچنین فرمود : اگـر اهل آسمان و زمین گردهم‌آیند که خدا را بعظمتی کـه‌دارد بشناسند توانائی ندارند .

محمدبن‌حکیم گوید: **ابوالحسن موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام** بپدرم نوشت: براستی خدا بالاتر ووالاتر وبزرگتراست ازآنکه حقیقت وصفش فهم شود ، او را بهمان وصف کنید که خودش خود را وصف کرده وازهرچه‌جز کلام او در این مورد باز ایستید.

امام‌صادق(ع) فرمود: خدا خود مشیت را بیواسطه آفرید و همه چیزرا بمشیت آفرید ،

حاصل آنکه در بیشتر از روایات سه موضوع قابل دقت است که‌آنهم‌از آیات قرآنی گرفته شده ، **یکی آنکه خدا در علم بشر گنجانیده‌نشو د،دیگر آنکه دیده‌ها اورادرك نکنند ودیگرنیست بمانند او چیزی .**

اما موضوع قابل توجه در بارهٔ خداشناسی از طریق صفات اوسبحانه و تعالی باید دانست که صفات او جل شأنه همانند صفات بندگان نیست یعنی صفات او ذاتی و نامحدود است وصفات بندگان عرضی ومحدود است همچنانکه علم وقدرت بندگان محدود و از طرف او افاضه شده و علم و قدرت باریتعالی نامحدود وذاتی است که بهیچوجه این دو باهم قابل مقایسه نیست (۱)

بنا براین باتوجه بهاین روایات مصداقفقره موردشرح کهعرض‌می کند: **من‌اراداللّه بدء بکم** بخوبی روشن گردید، وباآنکه معنای فقره بعد کهعرض می‌کند ؛ **ومن وحده‌قبل‌عنکم** در ردیف همین معنا مـی‌باشد درعین حـال در شرح جمله **(والمخلصین فی‌توحیداللّه)** درامر توحیدویگانه‌شناسی‌خدایتعالی از نظر آن بزرگواران مطالبی بروجه دیگر در صفحه ۲۳۶ گذشت : وحقیقتاً هر کس کهبخواهد قصد و اراده بسوی حقتعالی نماید و در راه خداجوئی قدم گذارد باید از ائمه معصومین علیهم‌السلام تعلیم گرفته و از طریق ایشان راه بندگی را طی نماید .

ببینید گذشته از روایات که در کتب مربوطه و در ذیل تفاسیر آیـات قرآنی آمده است سخنان آن بزرگواران در صحف و خطب وادعیه چگـونه نشانگر مقام عبودیت بوده و تعلیمات عالیه ای برای خداجـویان است ، اگر بهریك جمله از بیانات ایشان دراین‌بارهٔ بخصوص در ادعیه توجه شود می‌بینیم که خدا را چگونه باید شناخت شاید این اشاره کافی باشد که علی علیه‌السلام در دعای صباح عـرض می کند : **یامن‌دل‌علی ذاته بذاته ...** و امام سجـاد علیه‌السلام

---

(۱) نگارنده درکتاب «معارف الهی»شرح دعـای سحر ، در بارهٔ صفات خدایتعالی از بهاءخداوند ، جمال خداوند، جلال ، عظمت، نور ، رحمت ، کمال ، عزت ، ومشیت، قدرت علم ، شرف وخلاصه شأن وعلو خـدایتعالی درتمام آن‌کتاب بطورکلی مطالبی‌جامع درحـد توانائی خود از نظرقرآن مجیدآورده است طالبین به‌آن‌کتاب مراجعه نمایند.

همین مضمون رابروجه‌دیگر عرض می کند : **بك عرفتك وانت دللتنی علیك...** وامام ولی‌عصر (عج) اشاره می‌نماید :**الذی بعدفلا یری وقرب فشهدالنجوی ...** و امام حسین علیه‌السلام درخلال دعای عرفه و امام باقر علیه‌السلام در دعای سحر وسایر ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همه و همه‌هریك بر وجوه گوناگون مراتب خداشناسی را آشکار کرده که اهل ایمان باید در مسئله خداشناسی پیروخط آن بزرگواران بوده وآنچه که از آنان رسیده مورد پذیرش قرار دهند ،چون پی بردن بصفات خدایتعالی امری مشکل وبسیار دقیق بوده و آنانند که از راه مطالعه اسرار جهان آفرینش و یا برهان نظم و یا ازراه فطرت و یا ازطریق صفات ذاتی او که نامحدود است خدا را بحد معرفت خود بخداجویان شناسانیده اند !!

موالی لااحصی ثنائکم ولاابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم

و انتم نورالاخیار وهداة الابرار و حجج الجبار

ای آقایان عزیزمن ، ثنای شما در شمار نیاید ، یعنی صفات کمالیه شما آنقدر است که ثنای شمارا نتوانم کرد ، بلکه بکنه مدح و توصیف و قدر و منزلت شما نتوانم رسید ، وشمائید نور قلب خوبان عالم و هدایت کننده نکوکاران جهان وحجتهای خدای مقتدر جبار .

احصاء ـ بمعنی شماره کردن وبشمار درآوردن است ، ثناء ستایش است

ومدح بهمین معنا ولی در کیفیت ستودن است ، **کنه** ـ بمعنی ، اصل و حقیقت وپایان و نهایت چیزی است ، **جبار** ـ بمعنی مسلط و قاهر و متکبر است و اطلاق آن بیکی از صفات باریتعالی می‌باشد .

مدح وصفات ائمه هدی(ع) به شمار در نیاید !

درشرح این بند از زیارت قبلاباید بمعنای کلمه «موالی» توجه داشت تا اصل موضوع بهتر روشن گردد. اهل لغت بر آنند که **«موالی»** جمع**«مولی»** و مولی بمعنی(**اولی**) می‌باشدکه‌اصل‌ومرجع ذکراقسام معانی‌دیگراست‌ومعنای حاصله از این اصل عبارت است از : سید(آقا) مالك ، سرور ، مهتر ، دوست ، سرپرست،دوستدار،آزاد کننده ، ناصر ،یاور،مطاع ، رئیس ، امام وخلاصه‌آنچه کـه در این سلك معنا رود راجع به‌اولـی می‌شود ،وخدایتعالـی از هرچیز بربندگان اولی و سزاوارتر است .

در معانی این کلمه در قرآن مجید مشتقاتی آورده که مفهـوم واقعی از آن حاصل و معلوم می دارد که چرا و چگونه خدایتعالی خـود را بروجوه مختلف به این نام معرفی کرده است .

جائی می‌فرماید : **فانّه‌اولی‌بهما** ... یعنی خدا اولی برآنهـا و یابه‌اعتبار دیگر یعنی خدا مولی وکارگزار ایشان است .

اما در بسیاری از موارد خدایتعالی بطور کلی اطلاق (مولی) را بخـود کرده ، درجائی‌می‌فرماید : **فاعلموا انّ‌اللّه‌مولیکم نعم‌المولی ونعم النصیر** یعنی‌پس،بدانید که‌خداسرپرست(یاروومددکاروحافظ)شمااست، چه‌نیکوسرپرست و یارو یاوری است و باز قریب‌بهمین مضمون در آخر سوره الحج می فرماید : **هومولیکم‌فنعم المولی ونعم‌النصیر** ، ونیز جائی‌خطاب به اهل ایمان‌فرمود: درآیه ۱۵۰ از آلعمران : **بل‌اللّه مولیکم وهوخیرالناصرین** ،بلکه خدایارو

مددکار شما است واولی بتصرف در امور شما و او بهترین یاری کنندگان است.

ودر آخر سوره البقره آمده است که رسول اکرم در کلامیکه با الهام الهی بزبان امت ادا فرمود؛ عرض کرد **(انت مولانا)** تو کارساز و یاری دهنده مائی.

از اینجهت است که ائمه هدی علیهم السلام در ادعیه و سخنان خود با لحن ملاطفت آمیزی که حاکی از محبت خالص است پروردگار خود را بنام یا مولای مکرر برمکرر می‌خوانند همچنان حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند: **یامولای بذکرك عاش قلبی، معرفتی یامولای، اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت، فحقق رجائنا یامولانا** و بسیار از موارد دیگر.

اما موضوع مهم دیگر و منظور از شرح معنای این کلمه درباره خدایتعالی دراینجا این بود که چگونه زائر در این بخش از زیارت نام ائمه هدی‌را اشاره به‌این‌نام‌شریف کرده:وعرض‌می‌کند **(موالی لااحصی ثنائکم ...)** شاید خود این کلمه شرح جمله مورد شرح را تمام کرده باشد، یعنی گذشته ازآنکه مقام آن‌بزرگواران را از نظر اهمیت ومرتبه تقرب بیکی از نامهای الهی‌مقرون‌ساخته‌است، درمعنا چنین اشاره می‌شود که همانطور که امکان ندارد ثناء خدایتعالی به‌تعریف درآید ثناء آن بزرگواران هم غیر قابل احصاء است و تنها خدایتعالی‌خودمی‌تواند ثناء خودرا اظهارنماید وهمچنین‌اواز مدح‌وثنای ائمه هدی آگاه‌است: رسول اکرم‌فرمود: **لااحصی ثناء علیك انت کمااثنیت علی نفسك**، یعنی قدرت ندارم برتو ثنا گویم جز آنکه خود ثنا گوئی خودت را.

بنابراین با اشاره به این مقام ومنزلت که نام(موالی) به ائمه معصومین دراین بنداز زیارت‌اطلاق شده‌مدح و ثناء ایشان هم تعریف بردارنیست و اگر

کسی توانست ثناءِ خدایتعالی را بشمار آورد ثناءِ ایشانرا هم تواند شمرد و از آنطرف یك اشارهٔ غیر مستقیم در این معنا وجود دارد که برای درك آن دقت بیشتری لازم است و آن اینکه درذیل آیه شریفه که خدایتعالی می فرماید: **واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة** ... از امام موسی کاظم علیه‌السلام روایت شده است که‌فرمود :نعمت‌ظاهری امام‌ظاهر و نعمت‌باطنی امام غائب‌است که دراینجا دقتی لازم است که وقتی وجود مقدس ائمه هدی نعمتهای الهی باشند باتوجه به‌آیه شریفه س ۱۴ ی ۳۷ **وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها** ، نعمتهای الهی و آنچه مربوط به نعمت های الهی‌است قابل احصاءِ و شماره نیست ، لذا مدح و ثناءِ این نعم را نمی توان بشمار درآورد .

اولویت در مراتب ولایت

این نکته را باید توجه داشت که اطلاق«موالی» نسبت به ائمه هدی (ع) اسرار خاصی‌دارد که‌خودجمله موردشرح را بخوبی روشن می‌نماید ، همچنان بنابر مطالبیکه گذشت ودانسته شد که‌اصل‌مقام‌ولایت‌کلیه‌مخصوص‌ذات‌اقدس حضرت‌باریتعالی است ، واوسبحانه از هرچیز بربندگان اولی وسزاوار است ،اکنون دراینجا با توجه‌به‌آیه‌شریفه که خدایتعالی درباره رسول اکرم فرمود : س ۳۳ ی ۶ **النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم** ..اشاره براینکه پیغمبر سزاوارتر است به مؤمنین‌در جمیع‌اموردینی ودنیوی از نفسهای ایشان ، یا به اعتبار دیگر : می‌توان چنین گفت که : بعداز اولویت حقتعالی در تمام امور اطلاق اولویت برنفوس ، بوجود مقدس رسول اکرم اشاره شده است ، وقبلا به مناسبت دیگر در همین کتاب این آیه‌شریفه مورد استناد قرارگرفته است .

خوب توجه داشته‌باشید که دراین‌بحث‌شاهد کلام آنستکه برای‌پیوستگی این مرتبه ولایت به مقام والای ائمه اطهار ؛ اگر به قسمتی از همان خطبه

معروف در غدیر خم توجه شود سر این معنا بخوبی روشن خواهدشد، همچنانکه رسول اکرم در آن اجتماع عظیم فرمود : **الست اولی بکم من انفسکم** همگی گفتند : آری ! پس حضرت فرمود : **من کنت مولاه فعلی مولاه** لذا مقام اولویت هم به علی علیه السلام تفویض گردید واو مولا وسرپرست و دوست دار و رهبر ورئیس و امام اهل ایمان و مسلمانان قرار گرفت البته این داستان هم شرحی بتفصیل دارد که به قسمتی از آن قبلا اشاره شد .

بعضی از مفسران هم این آیه شریفه را ، **النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم** استدلال بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده‌اند ، بواسطه آنکه اولویت دراین آیت مطلق واقع شده و بقیدی مقید نگشته و علی علیه السلام بدلیل آیه مباهله (**وانفسنا وانفسکم**) در مرتبه نفس پیغمبر بوده است ، پس او نیز اولی باشداز جمیع مؤمنان ودر جمیع امور که از جمله آن خلافت وامامت‌است ، لذا با ارتباط به مقام پیوستگی ولایت ائمه‌هدی چنانچه قبلا گذشت مصداق (موالی) درفقره مورد شرح ظاهر وروشن گردید.

مدح و ثناء امام را باید از بیان امام جویا گردید .

اشاره‌ای که در این بند از زیارت آمده است چنان می رساند که کسی مدح وثناء ائمه هدی (ع) را بحد شایسته نتواند اظهار نمود ، چون اصولا مقام‌علمی عالم را باید اعلم بشناسد ومرتبه فضل فاضل را باید افضل بداند چگونه‌ممکن است کسیکه دانا برامری نیست خصوصیات آنرا بیان نماید کسی جز امام معرفت بعلم وصفات و فضل و کمالات امام را ندارد . و نمی تواند ازجلالت و کمالات نفسانیه آنان بطور کامل آگاهی دهد و یا مدح وثناء آنان کند و اوصاف ایشانرا برشمارد ، اینکه می‌بینید در این زیارت خصوصیات مقام ولایت آن بزرگواران تا حدی برشمرده شده است این هم از گفته و سخنان یکی از

خود آن بزرگواران است ، والا چه کس می‌تواند و یا چه می‌داند که ازمدح واوصاف آنـان سخنی گوید ، و اینکه در بند مورد شرح عـرض می کند : **ولاابلغ من المدح کنهکم و من‌الوصف قدرکم** این معنا روشن است که‌فکر وبیان ما قاصر از توصیف کردن ومدح وثنا نمودن‌آن بزرگواران است ونفوذ علم و مرتبه و کمال ما پائین تر است ازآنچه که بتوانیم بکنه اوصاف ایشان رسیده و به عصمت وعظمت و جلالت آنان پی بریم.

تنها خدا ورسول‌و خود ائمه اطهار از این مراتب باخبرند، آیامی‌دانید رسول اکرم دربارهٔ علی علیه‌السلام چه گفت ؛ فرمود : **یاعلی‌ماعرف‌الله‌الاانا‌وانت وما عرفنی الاالله‌وانت‌وماعرفك‌الاالله وانا**

اشاره براینکه : ای‌علی نشناخته است‌خدارا کسی جز من و تو‌و نشناخته است مرا جز خدا وتو و نشناخته‌است تورا جز خدا و من .

بنا براین مقام ومنزلت و قدر این بزرگواران را خدا می‌داند واگرهم کسی در مدح و اوصاف ایشان گفتگوئی کند بقدر معرفت‌ودانائی خودمطالبی اظهار می دارد .

اما در رابطه بااین معنا در پایان بخش مورد شرح زائر عرض می کند : **وانتم نورالاخیار وهداة‌الابرار‌وحجج الجبار** یعنی علت عجز و ناتوانـی را دربارهٔ‌مدح‌وثناء آن‌بزرگواران‌براین وجه‌اشاره‌می کند: که‌چون‌شما نورچشم برگزیدگان هستید و یا باعتبار دیگر روشنی بخش نیکان و بزرگان ورهبران خوبان عالم هستید وحجت خدای جبار قاهـر وقادر وبـاعظمت می‌باشید، لذا کسی نمی‌تواند وصف شمارا آنطور که شاید وباید برزبان جاری سازد.

آخر چگـونه ممکن است کسانیرا کـه نور وراهنمـای انبیاء ونیکان باشند به کنه مدح وثنای آنان پی برد ، زمانیکه بیان ما دراوصاف انبیاء علیهم‌السلام نا رسا باشد چگونه می‌توانیم در مقام افضلیت از آنان که نور ایشانند سخن‌به

میان آوریم ، ببینید خدایتعالی خود انبیاء علیهم السلام را بنام برگزیدگان خوبان خوانده است همچنانکه در قرآن مجید به رسول اکرم یادآور می‌شود وپس از ذکر نام چندتن از آنان از ذریه ابراهیم علیه السلام می‌فرماید : س ۳۸ ی ۴۷ **وانهم عندنالمن المصطفین الاخیار** و همچنین باز در پیرو همین آیه دربارهٔ پیمبران دیگر می‌فرماید : **واذکر اسمعیل والیسع وذا الکفل** و باز هم‌درمتمم آن می‌فرماید : **وکل من الاخیار** که همه از اخیار و خوبانند .

اکنون باتوجه به فقره مورد شرح که زائر عرض می کند : **وانتم نورالاخیار** ، پس چگونه ممکن است کسانیرا که در مقام‌نور وراهنمایانور چشم انبیاء عظام باشند در مقام افضلیت توصیف کرد ، و یا مدح و ثناء آنانرا برشمرد ، ویا چگونه ممکن است در کمیت ثناء و کیفیت مدح ایشان زبان ستایش را گشود ! مگر آنکه خود آن بزرگواران بهمین مضامین که در این زیارت‌جامعه آمده‌وروایات بسیاری که بر آن‌اشاره‌شده‌است خودراتوصیف‌نمایند

حاصل آنکه درشرح این سه جمله اخیراز بند موردشرح که‌قبلا مطالبی در رابطه به معنا و تفسیر آنها گذشت برای اطلاعات بیشتر به شرح فقرات ذیل مراجعه کنید ـ **ودعائم الاخیار ـ وجعلنی من خیارموالیکم ـ والقادة الهداة ـ واعزکم بهداه ـ و حججاً علی بریته ـ وانتجبکم لنوره ـ ونوره و برهانه‌عندکم ـ خلقکم الله انواراً ـ وان ارواحکم و نورکم وطینتکم واحدة** ، که هریك از این فقرات برمضامین گوناگون اشاره به بند مورد شرح است ودیگر احتیاج به تکرار و تفسیر و تشریح نیست .

پیوست بیان حجج بنام جبار ! اشاره دیگری که در پایان‌این بند از زیارت بکار رفته‌است درمعنای (**وحجج الجبار**) است که‌دراین‌بیان اسراری بکار رفته از اینکه چرا در اینجا در شأن ائمه هدی (ع) حجت خدا

بنام جبار پیوست داده شده و بهالله ، یا بهرحمن و یا دیگر از اسماء حسنای الهی تلفیق داده نشده است .

برای درك این موضوع باید دانست که قبلا گفته شد (جبار) بمعنی : مسلط وقاهر وقادر است ، ونیز از (جبر) اشتقاق یافته که بمعنی جبران کمبود و باصطلاح دیگر شکسته بندی است ، واینکه یکی از اسماء صفات خدایتعالی **(جبار)** ذکر شده است از آنجهت است که اوسبحانه وتعالی قاهر و غالب برتمام موجودات بوده و جبران تمام نقائص ممکنات را به افاضه نمودن نیکوئیها و همه گونه خیرات می نماید ، همچنانکه در رابطه باهمین معنا علی علیه السلام در تعلیمات عالیه خود باکمیل در مقام دعا عرض می کند : **وبجبروتك التی غلبت بها کل شیء** ، اشاره براینکه خدایا بمقام بزرگواریت و بحق جلال و جبروتت که برهر چیز غلبه یافتهای (آنچه را از تو خواهانم اجابت فرما)

و این بیان معلوم می دارد که تنها خدایتعالی برهمه چیز غالب و قادر است و تمام نواقص را او مرتفع می نماید ، ولی اینکه در فقره مورد شرح شأن ائمه هدی را به کلمه جبار پیوست داده است از آن نظر می باشد که باتوجه به شرح مطالبی که قبلا در مقام ولایت ایشان گذشت آنان به امر خدایتعالی براین عالم متصرف بوده و تمام کمبود ها و نیازمندیهای موجودات را فراهم ساخته ونواقص و نارسائیها را جبران می نمایند .(۱)

---

(۱) نگارنده درکتاب « معارف الهی» دربیان این بنداز دعای سحر که امام علیه السلام عرض می کند : اللهم انی اسئلك بما انت فیه من الشأن و الجبروت ... در شرح معانی جبر و جبروت و ارتباط آن بنام «جبار» مطالبی بتفصیل آورده که طالبین می توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند .

کسی از عهدهٔ مدح امام برنیاید

جان فدای گلرخان نازنین — جان من هم جان اهل عالمین
قدر جان من چه باشد نزد دوست — نزد یاران جان فدا کردن نکوست
جان ومال وثروت واهل وعیال — هدیه‌ای ناچیز باشد در وصال
هر که خواهد رو کند بر ذوالجلال — باید اول خود رساند بر کمال
دامنی گیرد که از لوث است پاك — سوی نوری ره بگیرد تا بناك
پس کند رو بر حبیبان از طریق — تا رسانندش بر آن یار شفیق
باز اگر کس فکر یکتاجوئی است — نزد نیکان ره بر آن در سوئی است
گر کند قصدی بره در سوی یار — ابتدا باید برد نقشی بکار
با توجه ره بگیرد نزد دوست — این توسل بر امامان بس نکوست
چون کسی بهتر نباشد در جهان — که بود مشکل گشا در هر زمان
وصف آنان بر کسی مستور نیست — مدحشان گفتن بکس مقدور نیست
از کجا امکان بود امری چنین — که نباشد معرفت ما را براین
اینکه باشد خلقت آنان ز نور — فهم ما باشد از این معنا به دور
کس نمی داند که اصلا نور چیست — تا بگوید نور حق در شأن کیست
چونکه آنان نور نیکان رهند — ره گشا بر هر که افتد در کمند
هادی آنکس که ره گیرد بدوست — هر خداجوئی که او در جستجوست
گوئیا بر خلق شد حجت تمام — تا شناسد هر کسی حق با امام
مدح یاران هر که آرد بر زبان — از هزارش یك نیاید در بیان
بس بود شرمنده از این نکته «زار» — که فرو ماند از سخن در وصف یار

بکم فتح‌الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسك السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس‌الهم و یکشف‌الضر (۱)

خدای متعال بخاطر وجود شما آفرینش را آغاز کرد و بشما پایان می‌دهد، واز برکت وجود شما فرو فرستد باران رحمت را و بخاطر شما نگاه می‌دارد آسمانرا درجای‌خود تا نیفتد بر زمین (یا سقوط نکند) جز به امر و فرمانش، و بواسطه شما غم واندوه ورنجها را از دلها برطرف نموده و بلا ها را دفع نماید.

فتح ـ در اینجا بمعنی گشودن و باز کردن است ونیز بمعنی آغاز کردن هم آمده است.

ختم ـ بمعنی: پایان دادن وتمام کردن وانجام وپایان کار است.

غیث ـ بمعنی: باران، و یا ابری که باران بیاورد و گیاهی که با آب باران بروید.

گشایش باب آفرینش بخاطر کیست!؟

هرقدر که درشرح مطالب این زیارت به پیش می‌رویم، اسرار مقام ولایت آشکارتر شده به شأن و مقام وقدر ومنزلت ائمه‌هدی علیهم‌السلام بیشتر آشنائی حاصل می نمائیم.

چقدر این موضوع در مرتبه اهمیت است که زائر درجمله اول عرض می کند: **بکم‌فتح‌الله و بکم یختم**، اشاره براینکه: ای آقایان‌بزرگوار و ای امامان معصوم بواسطه وجود شما عالم ایجاد گردید وخدا بخاطر شما آفرینش

(۱) در بعضی از نسخ (یکشف الغم والضر) آمده است.

را آغاز کرد ، یعنی اساس و پایه خلقت عالم بستگی بوجود شما داشته وپایان آن هم بستگی بشما دارد .

در این موضوع چندمطلب قابل توجه است یکی آنکه طبق بعضی ازروایات اول نوری که حق سبحانه وتعالی ایجاد فرمود نور مقدس آن بزرگواران بوده که از مقام رسول اکرم آغاز و به خاتم اوصیاء حضرت مهدی علیه السلام ادامه یافته است .

واما موضوع دیگر اشاره به این حدیث معروف است که شاید مکرر شنیده باشید ، همچنانکه خدایتعالی در شأن رسول اکرم فرمود **لولاك لما خلقت الافلاك** ، اشاره براینکه اگر وجود مقدس رسول اکرم پیغمبر خاتم صلی‌الله علیه‌واله‌وسلم نبود عالم افلاك هم بوجود نمی‌آمد واین حدیث شریف روشن‌می‌نماید که‌اگر رسول نبودذراری واوصیاء گرامی‌اوهم وجود نداشتند و این عالم هم ایجاد نمی‌شد.

اکنون‌باید دانست که روایات بسیاری در ذیل این کلام جواهر آسای، آمده است که خلقت مخلوقات برای خاطر چهارده معصوم علیهم السلام بوده است و اگر آنها نبودند خداوند مخلوقی را خلق نمی‌فرمود و این روایات از طرف عامه وخاصه‌نقل شده ودر کتاب مستدرك سفینةالبحار باتعیین تمام اسنادومدارك بشرح آنها پرداخته است .

پس بواسطه وجود ایشان است که عالم ایجاد شده و خدایتعالی کتاب آفرینش را فتح باب کرده است وهم بوجود مقدس ایشان خاتمه‌این جهان‌فعلی ما را اعلام می‌دارد ، آری تا حجت روی زمین است زمین برقرار خواهد بود و همانطور که قبلاهم دراین کتاب اشاره شد آنی زمین بدون‌حجت باقی نخواهد ماند ، همچنانکه‌حضرت رضا علیه السلام فرمود : **لو خلت‌الارض‌طرفة عین من‌حجت لساخت باهلها** وروایات بسیار دیگری حاکی از آنکه حتی اگر به اندازه

یك چشم برهم زدن زمین خالی از سرپرست باشد اهلش را فرو خواهد برد، و از برکت وجود حجت است که انتظامات عالم برقرار وهر چیز درجای خود ثابت وپایدار است ، وتا پایان کار یعنی قیام قیامت اگر حجت خدا روی زمین وجود نداشته باشد دیگر زمین به وضع دیگری تبدیل‌شده وحتی آسمان‌چون طوماری بهم پیچیده می‌شود ، چنانکه خدایتعالی فرمود : س ۲۱ ، ی ۱۰۴ **یوم‌نطوی‌السماء کطی السجل للکتب** و همچنین آیه شریفه دیگر که فرمود: س ۱۴ ی ۴۸ **یوم تبدل الارض غیرالارض والسموات** ... که‌درواقع آسمان و زمین حالت دیگری بخود گرفته و مقدمات رستاخیز بظهور می‌رسد.

و موضوع دیگر در رابطه بافقره مورد شرح آنستکه پس از پایان این جهان هم در آخرت باب رحمت الهی بواسطه وجود مقدس ائمه هدی گشوده شده و درهای بهشت بروی نیکوکاران بسبب وجود ایشان باز می‌شود و درهای دوزخ هم براهل ایمان بخاطر ایشان بسته می‌شود .

اما نکته دیگری که دربند مورد شرح قابل اعتبار است آنستکه بوسیله وجود مقدس رسول اکرم وائمه معصومین علیهم‌السلام است که باب اسرار الهی‌درباره آنچه که مربوط به‌رازآفرینش است وتمام ابواب علوم وحکمت و تمام رموز مقام و مرتبه نبوت و امامت در ابتدا بوسیله آن بزرگواران آشکار شده ودر آخر به آنان پایان پذیرد .

وناگفته نماند که درپایان این بحث می‌توان در شرح‌جمله : **بکم‌فتح‌الله وبکم یختم** اشاره برروایاتی کرد که گفته شده است قبل از ایجادعالم نام این بزرگواران بر کتیبه‌های عرش نورافکن بوده است ؛ همچنانکه در دعای شب عرفه هم آمده است : **و بحق‌الاسم‌الذی کتبته علی سرادق‌العرش‌قبل خلقك الخلق والدنیا والشمس والقمر بالفی عام** ، اشاره براینکه بحق آن نامیکه نوشته‌ای آنرا برسراپرده عرش دو هزار سال قبل از ایجاد خلق وعالم و دنیا و

خورشید و ماه و آسمان (**برحجابی نورانی**) که این معنا خود شرحی بتفصیل دارد، وبقولی اسامی خمسه‌طیبه در کتیبه عرش پرتوافکن بوده است واین خود دلیل برآنستکه آغاز آفرینش بخاطر وجود مقدس این بزرگواران بوده‌است.

نزول رحمت‌الهی بستگی بوجود ائمه هدی دارد !

در پیرو جمله‌اول از بند مورد شرح، زائرعرض می کند: **وبکم ینزل الغیث** اشاره براینکه بخاطر وجود شما ای آقایان بزرگوار باران رحمت الهی نازل می‌شود، واین معنا ریشه قرآنی دارد همچنانکه خدایتعالی می‌فرماید س ۴۲ ی ۲۸ **و هوالذی ینزل الغیث من‌بعد ماقنطواو ینشر رحمته..** اوست آن خدائی که فرو می‌فرستد بارانرا بعدازآنکه نومید شدندو منتشرمی گرداند رحمتش را.

در تفسیر لاهیجی در ذیل آیه شریفه آورده است: **که در کتاب کمال الدین و تمام النعمه** از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: **بنابنزل الغیث وینشرالرحمة**،یعنی بسبب وجود ما ائمه هدی نازل کند باران را و نشر کند رحمت را، وبطور کلی باید گفت که افاضه هرگونه رحمت ونعمت بواسطه وجوداین بزرگواران است کمااینکه در روایات تصریح شده است که ازبرکات وجود ائمه هدی خدایتعالی خیرات خود را شامل بندگان‌می فرماید. وچنین گفته شده است همانطور که بوسیله باران، (**رحمت**) الهی پراکنده می‌شود، باران رحمت وجود امام هم عالمی را منتفع می‌سازد همچنانکه کـه در کتاب آئینه هدایت ضمن روایتی بسیار مفصل از امام رضا علیه‌السلام آورده: امام ابربست بارنده و بارانی است سیل آسا ...

چرا اجرام سماوی بزمین سقوط نمی‌کنند ؟!!

این یك بحث علمی مربوط بقوای جاذبه وعوامل دیگر است که چگونه وچرا در آسمان کرات باهم اصابت نمی کنند و این موضوع مستلزم رساله‌ای جداگانه است ولی علت اصلی آنرا در حقیقت در این فقره از بند مورد شرح جستجو کنید تا عوالم معنویت را دریابید .

در بند مورد شرح زائر بیان خودرا چنین ادامه می دهد : **وبکم یمسك السماء آن تقع علی الارض الاباذنه ...** این بیان عیناً از آیه قرآنی اقتباس شده و از نظر اهمیت در متن زیارت قالب شده است ، همچنانکه در آیه ۶۵ از سوره الحج می فرماید ... **و یمسك السماء ان تقع علی الارض الاباذنه** وهمچنین باز برمضمون دیگر در آیه ۴۱ از سوره فاطر می‌فرماید : **ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ...** که حاصل معنا اشاره بر آنستکه خدایتعالی نگاه‌می‌دارد کرات و اجرام سماوی را تا برزمین نیفتند جز به اذن و فرمان خودش ـ در بعضی از تفاسیر و کتاب کمال الدین و تمام النعمه از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود :(**بنا یمسك السموات والارض ان تزولا**) یعنی بسبب وجود ما حقتعالی نگاه می‌دارد آسمانها وزمین را از اینکه زائل گردند و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت کرده (**که : لولامافی الارض منالساخت باهلها**) یعنی اگر نباشد در زمین یکی از ما هر آینه فرومی‌رود زمین با اهل آن .

آری خدایتعالی بخاطر وجود آن بزرگواران زمین وآسمان را نگاهداشته و آن روزی که دیگر حجت خدا روی زمین نباشد مقدمات رستاخیز اعلام شده وهمانطور که قبلا اشاره شد آسمان چون طوماری بهم پیچیده شده و زمین حالت عادی خود را از دست می دهد ، ومصداق این آیات شریفه ظاهر خواهد

شد کـه :**اذا السماء انشقت ... واذا السماء انفطرت ... واذا الشمس کورت ... و اذا الارض مدت** آسمان شکافته شود و ستار گان فروریزند و خورشید تیره وتار شده ودرهم پیچیده شود وانبساط نور از آفاق زائل گردد وزمین حـالت عادی خود را از دست داده کوهها و دریاهـا بهم ریخته شوند ، وآیـات بسیار دیگری در این مورداست که متجاوزاز یکهزار وپانصد آیه بروجوه گوناگون درحالت رستاخیز آمده است (۱)

بنا بر این تا هنگامه رستاخیز آسمان و زمین از بـرکت وجـود آن بزرگواران که حجج الهی درروی زمین هستند برپا بوده و بخاطر ایشان ، قوای جاذبه درآنها حکمفرما است ، واین معنا را در دعای عدیله درشأن امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه خوب آورده وعرض می کند: **وببقائه بقیت الدنیا وبیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت الارض والسماء ...** که بـا ماندگاری او مانده است جهان و از خیرو برکت او روزی دریافته آفریدگان واز وجوداو استوار مانده زمین و آسمان .

وسیله دفع بلا و رفع غم واندوه!!

درپایان بند مورد شرح که زائر عرض می کند: **وبکم ینفس الهم ویکشف الغم والضر** قبلا بـاید ایـن توجه را حاصل نمود که تنها خدایتعالی برطرف کننده هم وغم ودفـع کننده زیان و ضرراز بندگـان است ، همچنانکه خود فرمود : س ۱۰ ی ۱۰۷ **و ان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الاهو** .... یعنی اگر خـدا بتو زیـان و ناراحتی رساند کسی جز او نمی‌تواند آنرا بگشاید، و علی علیه‌السلام هم در ارتباط باایـن معنادردعای کمیل عرض می کند: **الهی وربی من لی غیرك اسئله کشف ضری...**

۱- نگارنده در کتابی بنام « سرنوشت انسان » در امر معاد آیـات مربوطه را باذکـر مختصری از تفاسیر برشته تحریر درآورده است .

ای خدا وای پروردگار من نیست کسی جز تو برای من که از او بخواهم دفع زیان کند.

ولی گذشته ازاینکه تمام‌هم وغم خود آن بزرگواران را خدایتعالی برطرف می کند باتوجه به بند مورد شرح باز بخاطر وجود مقدس آنان هم بربندگان خود تفضل فرموده و از برکت وجود ایشان غم و اندوه را از اهل ایمان زایل می‌نماید،اما نکته جالب در شرح موضوع اشاره به بیانات امام‌ولی عصرعجل‌الله تعالی فرجه است که در دعای افتتاح عرض می کند: **فکم یاالهی من کربة قدفرجتها وهموم قدکشفتها وعثرة‌قداقلتها ...** یعنی‌چه بسیارای خدا ازاندوهها که‌برطرف کرده‌ای وچه بسیار از هم‌وغمها که زایل ساخته‌ای و چه بسیار از لغزشهائی که ازآنها در گذشته‌ای.

ببینید در این بیانات اشاره‌ای دقیق بکار رفته است که دررابطه‌به فقرهٔ مورد شرح معانی جملات‌طوری نمودار است که با اصل موضوع جنبه‌عمومیت داده و گویا امام علیه‌السلام از زبان آنهائی سپاسداری می کند که مشمول این الطاف و احسانات شده اند، یعنی چنین عرض می کند: که ای خدا چه بسا از اندوهها را برطرف ساختی، و نمی گوید چه بسیار اندوه و غم که از من برداشتی و این خود نکته دقیقی را می‌رساند که چه بسیار غم واندوه وضرر و زیان بخاطر وجود آن بزرگوار از اهل ایمان برطرف شده است و از معنا در سیاق کلام چنان برمی‌آید که امام علیه‌السلام هم موضوع‌را تعمیم داده و هم‌اظهار سپاسداری مربوط بخود آن بزرگوار است، و این روش مخصوص همه ائمه هدی علیهم‌السلام است، چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم‌دردعای کمیل عرض می کند: **وکم‌من‌فادح من‌البلاء اقلته وکم من عثار وقیته ...** چه بسیار بلاهای گران را که دفع نمودی وچه مقدارازلغزشها که‌نگاهداشتی و چه بسیارازناملایمات و اندوهها که دفع آنها کردی.

و حضرت صادق علیه السلام هم‌دردعای شب‌عرفه در مقام مناجات چنین آورده است : **فکم‌من کرب یاسیدی قدفرجته‌وکم من‌غم یاسیدی قدنفسته وکم من هم‌یاسیدی قدکشفته** براین اشاره که ای آقای من چه بسیارحزن و اندوهها راکه زائل کردی وچه‌بسیار غمها راکه برطرف نمودی و چه بسیار آشفتگی ها ودرماندگیها راکه از میان برداشتی .

در اینجا شاهد کلام در تمام سخنان این بزرگواران براینستکه این سپاسداری از طرف آنان شاید اشاره براین باشد، کـه خدایا سپاسگزاریم از از اینکه بخاطر ما (ائمه هدی (ع)) از اهل ایمان رفع‌شر وبلا و دفع هم‌وغم وزیان و ضرر نمودی ، چون مصداق فقره مورد شرح هم برهمین معنا متوجـه است که عرض می کند : **وبکم ینفس‌الهم ویکشف الغم والضر ...**

ولی درعین حال تمام انبیاء واولیاء هر گاه بلاء ومحنت واندوهی برخود آنان روی می‌آورد از خدایتعالی طلب دفع آنرا می‌نمودند چون کسی راغیر از او رافع شر و زیان نمی‌دانستند ، همچنانکه ایوب عرض کرد :**انی‌مسنی الضر**، وخدایتعالی براین‌وجه‌اجابت‌فرمود : **فاستجبناله فکشفنامابه‌من‌ضر...** پس تنها او سبحانه وتعالی رافع شر وزیان می باشد و از اسماء شریفه اوست : **یاکاشف‌الغم ویاکاشف‌الضر**، و این منافاتـی نـدارد با آن اختیاراتـی کـه خدایتعالی در مقـام ولایت بـرای دفع بلا و زیان بـه اولیاء خـود تفویض فرموده است .

پس دراینجا می‌توان گفت : که بوسیله وجود مقدس امـام‌زمان« عج » در قیام آنجناب تمام زیانها وپریشانیها و رنجها و اندوهها و محنتهـا از اهل ایمان مرتفع شده و اصلا مأموریت «**کشف ضر**» جزء برنامه قیام مقـدس آن بزرگوار است .

افتتاح باب رحمت بوسیلهٔ امام (ع)

خوش بگویم نکته‌ای با اهل راز — که بود اندر سخن اصل فراز
فتح باب آفرینش شد تمام — آنزمان تا پا بجا شد بر امام
یعنی اندر خلقت عالم نخست — شد زنور پاك معصومان درست
باز شد درهای رحمت هر چه بود — خاطر یاران حق اندر وجود
افتتاح خلقت و پایان کار — بر وجود گلرخان شد استوار
از کجا امکان بود امری چنین — که نباشد معرفت ما را براین
سر آن معنا که درافلاك گفت — رمزش اندر معنی لولاك گفت
گر نبود آن سرور عالی وجود — نسل او هم اندرین عالم نبود
پس وجود آن عزیزان درمدار — شد سبب عالم بماند پایدار
بلکه از اول به هستی شد مزید — آنزمان تا این جهان آمد پدید
آنچه رادیدی در عالم ظاهر است — نزد مه رویان مقامش باهر است
همچنان باران رحمت در نزول — بسته بر عترت شد از آل رسول
از وجود آن خردمندان پاك — هم زمین برجا شد و هم آب و خاك
از همه بالاتر از لطف عیان — بر زمین هرگز نیفتد آسمان
لیك اگر فرمان دهد رب جلیل — عالمی از هم بپاشد بی دلیل
اینکه بینی حجت حق درمقام — شأن و قدر و منزلت دارد تمام
زین جهت باشد که در اندوه وغم — عاشقان را بس رهانند از الم
دفع هرهم و غم و رنج و بلا — جز نباشد چاره در حب ولا
من گرفتم در توسل ره بپیش — تا نباشم از غم هجران پریش
با نکویان عهد خود بستم بکار — همچنان عهدی که با خود بست «زار

وعندکم مانزلت به رسله وهبطت به ملائکته والی جدکم (والی اخیك)

بعث الروح الامین .

ودر نزد شماست آنچه که خدایتعالی نازل کرده به آن رسولانش وفرود آورده فرشتگانش ، یعنی هر کتاب وعلم وحکمتی که بر انبیاء برای راهنمائی خلق توسط فرشتگان فرستاده و بسوی جد شما نازل شده بوسیله جبرئیل امین پیك حضرت رب‌العالمین همه در نزد شماست .

نزول در اینجا بمعنی فرود آمدن و پائین آمدن است ، **وهبوط** هم بهمین معنا می باشد .

روح الامین اطلاق آن به ملك مقرب «جبرئیل» است .

آنچه بر پیمبران نازل شده نزد ائمه هدی علیهم السلام است

در این بند از زیارت باز کلامرا برهمان معنائی می‌رساند که شرح آن در فقرات : **ومختلف الملائکة، ومهبط الوحی** وهمچنین درجمله **وورثة الانبیاء** اول درهمین کتاب مطالبی بتفصیل گذشت ،

اما در اینجا نکته دقیق تری بکار رفته است که عرض می کند: **وعندکم مانزلت به رسله ...**

این معنا در سطحی قرار گرفته که مقام ولایت ائمه هدی را درحد والائی اشاره بمرتبه نبوت کرده است .

در مرحله اول باید این توجه را حاصل کرد که اشاره کلام در فقرهٔ مورد شرح متوجه کتابهای آسمانی است که بر پیمبران صاحب کتاب نازل

شده است ، همچنانکه خدایتعالی در چند مورد در قرآن مجید بیاناتی آورده ودرجائی روی‌سخن برسول اکرم می‌فرماید: س ۳ ی ۸۴ **قل آمنابالله‌ومااُنزل علینا‌وما انزل‌علی ابراهیم و اسمعیل‌واسحق و یعقوب والاسباط وماأوتی موسی وعیسی والنبیون‌من ربهم ...** اشاره براینکه : بگو ایمان آوردیم به‌آنچه فروفرستاده شد برما (که قرآن است) و برآنچه نازل گردانیده شد برابراهیم و اسماعیل واسحاق‌ویعقوب واسباط (که کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بوده و همه تابع شریعت او بودند و به کتاب او عمل می کردند) و همچنین ایمان‌آوردیم برآنچه داده شده است بر موسی(یعنی‌توراة) و به‌عیسی (یعنی انجیل) و به‌آنچه پیغمبران دیگر از طرف پروردگارشان عطا شده است.

واین‌آیه شریفه بروجه دیگر درسوره البقره‌آمده است ، ولی در اینجا شاهد کلام در فقره مورد شرح است که زائر اشاره می‌نماید(**وعندکم‌مانزلت به‌رسله ...** از این معنا نتیجه گرفته می‌شود که تمام علوم کتب آسمانی و آنچه که از فضل ومواهب به تمام پیامبران عطا شده است همه نزد ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشد .

ودر مرحله دوم باید دانست که مفاهیم‌آنچه به‌رسول اکرم نازل شده چیست ؟ که در فقره مورد شرح اشاره به‌آن شده است .

در قرآن مجید آمده است که خدایتعالی برپیمبرانش وحی‌فرستاده ودرجائی هم اسامی بعضی از آنها را ذکر فرموده و در موردی نزول وحی را برسول اکرم وپیغمبرخاتم بمرتبه‌عالی‌آن مقام رسانیده‌چنانکه می‌فرماید: س۵۳ی۱۰ **فاوحی‌الی عبده مااوحی** که این در داستان معراج است و تفسیری بتفصیل دارد که چه اسرار و رموزی بوده است که خدایتعالی برسول اکرم وحی کرده است .

اما در اینجا شاهد کلام از اهمیت معنا در بند مورد شرح‌است که‌عرض

می کند : **وعندکم مانزلت به‌رسله ...** چگونه می توان این معنا را تشریح کرد که نزد ائمه هدی همان چیزی است که نازل برسول شده یعنی همان اسرار وحی که بقولی صلاحیت دریافت هر نوع آگاهی مربوط به عالم‌بشریت و مربوط به عالم غیب را دارا می‌باشد .

وگذشته از این به‌مصداق فقرهٔ مورد شرح آن بزرگواران همان مقام شامخی را دارند که نزول ملائکه در نزد ایشان برای برنامه های خاص و برنامه‌های الهی مسلم می‌باشد و از اینها بالاتر آنکه صراحت معنا در بندمورد شرح که عرض می کند نزد شما آنچه که نازل برپیامبر شده است می باشد ، این معنای خاص را می‌رساند که آیا چه چیز مهم تر از کتاب آسمانی‌است که بر او نازل‌شده است ، و ازمفهوم حقیقی این فقره از زیارت چنین حاصل‌می‌شود که نزد ائمه هدی تمام علوم ورموز کتابهای آسمانی می باشد که خاتم آن کتب قرآن مجید است که‌بر پیغمبر خاتم‌نازل شده است همچنانکه‌خدایتعالی می فرماید ؛ س۴ی ۱۳۶ **امنوا بالله ورسوله والکتاب الذی نزل‌علی‌رسوله...** یعنی ایمان‌آورید بخدا و رسول او و به کتابی که فروفرستاد برسولش ... وباز فرمود :س ۳ ی ۳ **نزل علیك الکتاب بالحق مصدقاً لمابین یدیه ...** فروفرستاد بر تو کتابراباستی باور دارنده ازآنچه که پیش ازآن بوده ، وهمچنین‌بروجه دیگر فرمود : س ۲۵ ی ۱ **تبارك الذی نزل‌الفرقان‌علی عبده ...** افزون آمد آنکه فرو فرستاد قرآن را (جدا کننده حق از باطل) بربنده‌اش ... وخلاصه بروجهی‌جامع‌فرمود : س ۱۶ ی ۸۹ **ونزلناعلیك الکتاب تبیاناً لکل‌شیء ...** ما این کتاب آسمانی را برتو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت ورحمت و بشارت برای مسلمانان است ... بنا براین علوم الهی و علوم قرآنی که بیان کننده تمام چیزها درآفرینش دنیا و آخرت است و برسول اکرم نازل شده است نزد ائمه هدی علیهم‌السلام است .

ببینید در تفسیر (**تبیاناً لکل شیء**) معنا و مفاهیم کلی آن چیست؟ که اگر بخواهند آنرا مورد تفسیر قرار دهند در واقع باید تمام آیات قرآنی را مورد بحث قرار داد.

در ذیل آیه شریفه درروایات اسلامی مخصوصاً روی جامعیت قرآن به مناسبت همین آیه تفسیری گسترده آورده‌اند، **از جمله در تفسیر نمونه از تفسیر نورالثقلین** نقل کرده که‌در حدیثی‌ازامام صادق علیه‌السلام است که‌فرمود: خداوند در قرآن هر چیزیرا بیان کرده‌است به خدا سوگند چیزیکه مورد نیاز مردم بوده است کم نگذارده‌تا کسی نگویدا گر فلان مطلب درست بود در قرآن نازل می‌شد، آگاه باشید همه نیازمندیهای بشر را خدا در آن نازل کرده است، ودرآن تفسیر اضافه می کند: حتی درروایات اسلامی‌اشاره‌روشنی به این مسئله شده که علاوه برظاهرقرآن و آنچه توده مردم و دانشمندان از آن می فهمند باطن قرآن نیز اقیانوسی است‌که بسیاری از مسائل که فکر ما به آن‌نمی‌رسددر آن‌نهفته‌شده‌است‌این بخش از قرآن علم خاص وپیچیده‌ای‌دارد که در اختیار پیامبر واوصیای راستین او است.

بنابراین در ارتباط بافقره مورد شرح: **و عندکم مانزلت به‌رسله...** معلوم می‌دارد که تمام علوم ظاهر و باطن قرآن نزد ائمه هدی علیهم‌السلام است.

واز آنطرف آیه‌شریفه: س ۴ ی ۱۱۳ **وانزل‌الله علیك الکتاب والحکمة وعلمك مالم‌تکن تعلم ...** شامل همین معنا می‌باشد: که می‌فرماید خداوند کتاب و حکمت را برتو ای پیغمبر نازل کرده و آنچه را نمیدانستی به تو آموخته است، که اگر بادقت در این معنا توجه شود با ارتباط بفقره مورد شرح آنچه را ائمه هدی علیهم‌السلام هم از آن آگاهی نداشتند خدایتعالی برآنها آموخته است چون‌در این بند از زیارت تصریح می‌کند **و عندکم مانزلت به‌رسله ...**

در تفسیر لاهیجی درذیل این آیه مورد تفسیر آورده است : **در کتاب بصائرالدرجات** مرویست از حضرت **امام باقرعلیه السلام** که حضرت خاتم الانبیاء عالم بود بعلوم جمیع انبیاء و بهرچه در ماضی واقع شده و در مستقبل واقع می‌شود تا بروز قیامت ، وبعداز آن فرمود : سوگند می‌خورم بآن‌خدائی که جان من بید قدرت‌اوست که‌من‌می دانم علم‌همه انبیاء را وعالم‌هستم‌بهرچه در ماضی بوده وآنچه بعداز این واقع شود تا روز قیامت (این‌روایت بمناسبت دیگر در جای دیگری در این کتاب آمده است و اصولا در شرح فقره : **وورثة الانبیاء** گذشت که‌این‌بزرگواران از هرجهت وارث تمام انبیاء هستند.

بزرگداشت مقام جبرئیل ! موضوع دیگر درپایان این بند مورد شرح که ناگفته مانده است آنستکه زائر تصریح می‌نماید: که قرآن بوسیله جبرئیل که روح الامین است نازل شده که این معنا هم اشاره بهمان آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۲۶ ی ۱۹۳ **نزل به‌الروح الامین** فرود آورد قرآن را بوسیله جبرئیل ، که در اینجا از یکطرف اهمیت نزول قرآن را رسانیده واز طرف دیگر برای تأیید شأن و مقام ائمه هدی علیهم‌السلام و نزدیکی مقام‌قرب ایشان درارتباط بافقره مورد شرح این‌معنارا تصریح‌می‌نماید، یعنی اشاره می‌فرماید : همان قرآنیکه بوسیله روح الامین برپیغمبر خاتم نازل شده تمام اسرار وعلوم آن در نزد آن بزرگواران است .

ومفهوم‌دیگری که‌ازسیاق کلام در این آیه‌بدست‌می‌آیدهمانا بزرگداشت مقام جبرئیل علیه‌السلام است که بنا برقول مفسران این فرشته وحی در اینجا بادو عنوان توصیف شده .

یکی عنوان «**روح**» روحی که سرچشمه حیات است ، و دیگر عنوان «**امین**» آن امانتی که شرط اصلی هدایت ورهبری است .

باتوجه به اهمیت این موضوع می توان به آیه دیگری توجه نمود کـه خدایتعالی در جای دیگر می فرماید : س ۸۱ ی ۲۱ **انه لقول رسول کریم ، ذی قوة عند ذی العرش مکین، مطاع ثم امین** ، اشاره براینکه: قرآن بوسیله فرشته بزرگوار و ارجمند فرستاده شده کـه نیرومند و دارای قوت و قدرت بسیار می باشد و نزد صاحب عرش مقامی دارد وفرمانش برای سایر فرشتگـان مطاع است .

در تفسیر، المیزان آورده است ، که خدایتعالی در این مقام جبرئیل را به شش صفت توصیف کرده ، اول اینکه او را رسول خوانده، که می‌فهماند او قرآن را برسولخدا «ص» وحی می کند ، دوم اینکه کریمش خـوانده که می‌رساند نزد خدایتعالی کرامت واحترام‌دارد وبه‌اعزاز اوعزیزشده،سوم‌اینکه ذی‌قوتش‌خوانده ، که‌می‌فهمانداو دارای‌قوت وقدرت‌وشدت بالغه‌ایست ، چهارم اینکه‌او رانزدخدای‌صاحب عرش‌مکین خواند ،یعنی دارای مقام ومنزلت است، پنجم‌اینکه(**مطاع ثم**) اش‌خوانده، که دلالت‌داردبراینکه‌جبرئیل درآنجایعنی نزدخدادستور دهنده ایست که زیردستانش دستوراتش را بکار می‌بندند ، معلوم می‌شود در آنجا ملائکه‌ای هستند که جبرئیل به آنان امر مـی کند و ایشان اطاعتش‌می کنند ، از همین جا معلوم می‌شود که جبرئیل درکار خودش‌باورانی هم دارد ، وششم اینکه او را امین خواند ، کـه مـی‌رساند جبرئیل خـدا را در دستوراتیکه‌می‌دهد ودررسانیدن وحی ورسالت‌خیانت ودخل وتصرفی نمی کند.

لذا با این مقام شامخی که خدایتعالی در مورد فرشته خاص خود ذکر فرموده اهمیت‌این معنا درفقرهٔمورد شرح ظاهر می‌شود که زائراشاره‌می‌نماید: در نزد شما ائمه‌هدی است‌آنچه را که خدایتعالی فرودآورده به‌آن‌فرشتگانش بسوی جد شما رسول اکرم‌صلی‌الله علیه‌وآله وسلم .

اما نکته دیگر که در متن این بنداز زیارت اشاره به آن شده آنستکه

اگر زائر زیارت را بقصد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بخواند بجای « **والی جدکم** » بگوید «**والی اخیك**» که در معنای عبارت اشاره براین می‌شود ، در نزدشماست آنچه فرود آورد به‌آن رسولانش وفرود آمدند به آن فرشتگانش و بسوی برادرت برانگیخته شد روح‌الامین .

واین معنا اشاره براینستکه چون رسول اکرم بنا بر بعضی از روایات علی علیه‌السلام رابرادر خودقرار داده و فرموده است (**هذا اخی‌فی‌الدنیاوالاخرة**) و خود علی علیه‌السلام بسیار این جمله را می‌فرمود : (**اناعبدالله واخی رسول‌الله**) لذا اگر زائر بقصد زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این زیارت را بخواند بگوید. **والی اخیك بعث الروح‌الامین** .



اتاکم الله مالم یؤت احداً من‌العالمین

خدایتعالی بشما چیزی داده که بهیچیك از جهانیان نداده است (یا به اعتبار دیگر خدای منان با شما مقامی عطا کرده که به احدی از اهل عالم عطا نکرده است)

چیزیکه بهیچکس جزائمه هدی داده نشده است !

در این بند از زیارت نکته دقیقی بکار رفته است که‌شایددرمعنابرای بعضی توهمی بوجودآید که‌چگونه ممکن است خدایتعالی مقامی به ائمه معصومین علیهم‌السلام داده باشد که بهیچیك از جهانیان نداده است ، گویا در عمومیت این موضوع

چنین‌است که‌معنای (بهیچیك‌از جهانیان) شامل تمام انبیاء و برگزیدگان‌خدا هم می‌شود ، یا به‌عبارت دیگراز معنا چنین برمی‌آید که به پیمبران هم‌چنین مقامی داده نشده است . چون زائر عرض می کند : **اتاکم الله مالم یؤت احداً من‌العالمین.** ومعلوم است که کلمه عالمین استثناء نداشته و تمام خلق جهان را در برمی گیرد .

اکنون در شرح این فقره از زیارت قبلا باید توجه‌داشت که این‌عبارت باز اشاره و اقتباس از یکی از آیات قرآنی است کـه خدایتعالی مـی‌فرماید : س ۵ ی ۲۰ ... **اذجعل‌فیکم انبیاء وجعلکم ملوکاً واتیکم مالم یؤت احداً من العالمین** ، اشاره براینکه خدایتعالی در میان شما پیامبرانی قـرار داد و گردانید شما را پادشاهانی وداد بشما آنچه را که نداد بهیچیك از جهانیان ...

با آنکه آیه شریفه در داستان حضرت موسی علیه‌السلام است که به پیروان خود یادآوری نعمتهای‌الهی را می‌نماید : ولی درتفسیر جامع‌در ذیل آیه‌شریفه آورده است : که سعدبن عبدالله در بصائرالدرجات از محمدبن سلیمان دیلمی روایت کرده که گفت : از امام صادق علیه‌السلام در معنای این آیه سئوال کـردم فرمود : **(پیمبران)** مانند رسول اکرم‌وابراهیم واسماعیل می‌باشند و **(ملوك)** مراد ائمه معصومین از آل محمد (ص) می باشند .

اما نکته جالب آنستکه اگـر در داستان انبیاء علیهم‌السلام در قـرآن مجید دقتی بعمل‌آید که خدایتعالی‌بهریك از آنها چه داده‌است ازمعجزات و بینات وهر کدام چه خصوصیتهائی داشته‌اند آنوقت اهمیت این معنا ظاهر می‌شود که باآنکه ائمه هدی وارث تمام انبیاء بوده و چیزهائیکه باآنان داده شده در نزد ایشان‌است درعین‌حال درفقره مورد شرح تصریح شده که علاوه براین،چیزهای دیگری به‌آنان داده شده که بهیچیك از جهانیان داده نشده است .

حال در اینجا خوب است بیك مورد ازآنچه به انبیاء داده شده‌است‌توجه

نمائید تا قدری موضوع روشن شود ، قرآن مجید می‌فرماید : س ۲ ی ۸۷
ولقد آتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرسل و آتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس ...

اشاره براینکه ما به موسی (ع) کتاب دادیم و بعداز او پیامبرانی پشت سرهم بریکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشنی بخشیدیم واو را بوسیله روح القدس تأیید کردیم .

در این معنا مهم آنستکه در ذیل آیه در بعضی از تفاسیر نقل شده که در حدیثی آمده است : کتابی که خدایتعالی به موسی (ع) داد (تورات) مشتمل بر احکام و نبوت خاتم انبیاء محمد ﷺ وامامت علی و خلفاء او بوده است .

واز آنطرف قرآن مجید درباره معجزات انبیاء تصریح می‌فرماید ، معجزات موسی علیه‌السلام در داستان سحره و عصای آن حضرت ، معجزات عیسی درباره احیاء موتی و بینا کردن کورمادر زاد وغیره ومعجزات پیمبران دیگر از حضرت نوح وسلیمان وزکریا و یحیی و داود وسایرین تا برسد به خاتم انبیاء ﷺ که همه در مورد خود بیان گردیده و اسرار آنها را خدایتعالی به آنها داده است .

اماشاهد کلام دراین بیانات آنستکه باوجود آنکه آنچه به ائمه هدی علیهم‌السلام داده شده از تمام علوم وفضائل و کرامات و صفات کمالیه همه از پرتو مقام نبوت رسول اکرم بوده ودرتعلیمات عالیه از آن بزرگوار گرفته شده ، یعنی ریشه این کلام که عرض می کند **آتاکم الله مالم یؤت احداً من العالمین** اصولا متوجه مقام نبوت پیغمبر خاتم بوده که اوصیاء گرامی او وارث این مقام هستند ولی خصوصیت این معنا درباره ائمه معصومین از نظر مترادف بودن با سایر انبیاء اشاره به ترفیع مقام ولایت ایشان است ، بلکه شاید اشاره کلام بر آن باشد که خدایتعالی آنچه بر آنان اعطا فرموده ازعلوم ومعارف حقه واسرار الهیه وفضائل نفسانیه واخلاق

ملکوتیه با توجه به مقام نبوت پیغمبر خاتم بر آنان افـاضه شده است و بعلاوه بعضی از خصوصیات و صفات دیگر که به آنان داده شده نـه تنها بهیچ فردی ازافراد عالم‌داده نشده بلکه بهیچیك‌ازانبیاء دیگر هم‌داده نشده‌است،همچنانکه اگر به بعضی از فقرات همین زیارت توجه شود این معنا روشن خواهد شد که در بیانات آن آمده است : این بزرگواران حجتهای خدا براهل عالم هستند ، حافظ اسرار الهی می‌باشند ، گـواهان براعمال خلق هستند بـر گشت خلایق بسوی ایشان است حساب خلق بر آنان است بواسطه وجود ایشان عـالم ایجاد شده است به‌آنان مأموریت عظیم داده شده که دین خدا را برتمام ادیان‌غالب سازند از همه مهمتر خدایتعالی ایشانرا در رستاخیز شافع امت قرار داده است وخلاصه آنچه‌که در همین‌زیارت دربارهٔ مقام و منزلت ایشان خواندید ، درباره هیچیك از اهل عالم نمی توان این حقایق را اظهار داشت وقبلا هم در رابطه با همین معنا روایاتی گذشت که مقام افضلیت ایشان بر سایر انبیاءروشن گردید وخدا می‌داند که‌چگونه مصداق این معنا درباره‌آنان ظاهر است که گفته‌شد: **آتاکم‌الله مالم یؤت احداً من‌العالمین .**

طاطاکل شریف لشرفکم و بخع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم وذل کل شیء لکم

سر فرود افکند هرشخص باشرافتی در برابر مقـام شرف شما ، واقـرار کرده و گردن نهاده هرسر کش متکبری به فـرمانبرداری از شما وخـاضع و

فروتن‌شده هر گردنکش ستمکاری در برابر فضل و برتری شما و خوار و بیمقدار شده است تمام چیزها در عالم برای شما .

طاطا ـ معانی بسیاری دارد ، ودراینجـا بمعنی سر بزیر افکندن است ـ **بخع** دراینجا یعنی اقرار کرد و بحق گردن نهاد،ودربعضی از نسخ‌درمتن‌زیارت اشتباه آمده است و بجای (ب و خ) نون و جیم آمده‌است که این درظاهر اشتباه وغلط چاپی است که نوشته شده (نجع).

هر شریفی دربرابر شرافت ائمه هدی سرافکنده است

بعد از آنکه دانسته شد که بهیچیك از جهانیان مقام والائی همچنان مقام ائمه هدی علیهم‌السلام داده نشده و نمی‌شود ، سپس زائر عرض می کند **طاطاکل‌شریف لشرفکم** .... اشاره بر اینکه هرفرد شریفی درمقابل عظمت و بزرگـی و شرافت شما سر بزیـر افکنده و خود را بیمقدار می‌دانـد چون این مقام ، مقامی خداداد است خدائیکـه خود صاحب شرف ، و عطاء او شریف است ، همچنانکـه در اسماء صفات او آمده است **(یامن عطائه شریف)** البته شرف خدایتعالی بمعنی قدر و منزلت است که مخصوص ذات ربوبیت بوده و در همان مرتبه کمال و جلال نمایان و درمقام علـم و دانش او آشکار است و این مرتبه بقدری در مقام علو و برتری کلی قرار دارد کـه تجلـی نور او را بمرتبه کمال نمایان می‌دارد .

و شرفی که خدایتعالی به بندگان عطا می‌فرماید عبارت است از آبـرو و حیثیت و ارجمندی و سرافـرازی و بلند پـایه‌ای و نیکنامی و ارج و قـدر می‌باشد ، وشرفی که خدایتعالی بائمه معصومین علیهم‌السلام عطا فرموده از همان مقام صفات عالیه‌ای است که این خود نشانگر مظاهر کمالات و مقام ارجمندی آن بزرگواران در حد مرتبه ولایت است .

و چون شرف خدایتعالی از اعظم صفات اوست ، نمی‌توان آنرا در مقام توصیف درآورد . همینقدر باید دانست‌که این صفت عالی در مرتبه‌ای قرار دارد که ائمه هدی علیهم‌السلام خود در مقام دعا بـه این مقام متوسل شده و سپس عرض حاجت می‌نمودند، همچنانکه امام باقر علیه‌السلام دردعای سحرعرض می‌کند: **اللهم انی اسئلك من شرفك باشرفه و كل شرفك شريف اللهـم انی اسئلك بشرفك كله** ، یعنی خدایـا درخواست می کنم از تو از رفعت و بزرگـی و بلند مقامی تو وبحق بالاترین مراتب آن (درحالیکه) تمام مراتب شرافت تـو شریف و ارجمند است . خدایا همانا که درخواست می کنم از تو بتمام مراتب شرافت و بزرگواریت .

بنابراین جا دارد در مقام شرافتی که خدایتعالی ازشرف خود بـه ائمه هدی علیهم‌السلام عطا فرموده سرتعظیم فرود آورده ، و دانسته شود کـه شرف آنان یکی از مراتب شرافت الهی و اعطای‌آن ازطرف مقام پروردگاری است .

استکبار جهانی در حکومت امام زمان (ع) سر تسلیم فرود خواهد آورد !!

امام علیه السلام در پیرو فقره مورد شرح عـرض می کند : **وبخع كل متكبر لطا عتكم ....** این معنا بخوبی روشن است که با مطالبی که در شأن و مقام آن بزرگواران بیان گردید و قبلا هم گفته شد که اطاعت از آنان اطاعت ازامر خدا ورسول است بنابراین‌هرکس درهر مرتبه‌ای که باشد باید از این آقایان پیروی کـرده و در اوامـر ایشان فرمانبردار باشد .

ولی این نکته قابل توجه است با آنکه در ترجمه کلمه (بخع) درفقره موردشرح آنرا بمعنی اقرار و گردن نهادن‌آوردیم اما این کلمه گاهی ، بمعنی (اندوه و دلتنگی و دق مرگ) شدن‌آمده‌است، بنابراین‌می‌توان ازاین معانی

چنین استفاده کرد ، که گفته شود : چون در هر دوران متکبران و گردنکشان بخصوص فرمانروایان غاصب زیر بار حق نمی‌روند لذا لازم می آید که دربرابر حق متحمل اندوه و ناراحتی فراوانی باشند و برای حفظ و تسلط برتابعین‌خود همیشه نگران باشند بویژه ازآنکه بخواهند درمقابل ائمه هدایت قرارگیرند وسر بر اطاعت آنان فرود آرند ، همچنانکه تاریخ این معنا را در هر دوران روشن ساخته است ، که اگر گاهی هم بنا برمصلحت زمامداری ، « حکومتهای باطل » خود خواسته باشند اطاعت و پیروی از امر آن بزرگواران بنمایند خود را از شدت غم و اندوه درمعرض دق مرگ شدن قرار می‌دهند .

البته مصداق کامل این معنا و گردن نهادن متکبران و سر تسلیم فرودآوردن طاغیان و خودپسندان به اطاعت کامل ائمه هدی علیهم‌السلام در زمان ظهور امام عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه آشکار خواهد شد ، که تمام سرکشان و متکبران و سلاطین و فرمانروایان و رؤسای جمهور در سرتاسر ممالك جهان به امر و فرمان آن بزرگوار خواه وناخواه گردن نهاده و سر تسلیم فرود آورند ، ودیگر کسی ازحکومتهای جبار و ستم پیشگان نابکار که هم اکنون مستضعفین جهان را زیر سلطه استعمار و استثمار خود قراردادهاند باقی نخواهد ماند !! و استکبارجهانی بکلی ازمیان برداشته خواهد شد .

و این همان معنائی را می‌بخشد که در پیرو فقره مورد شرح زائر عرض می کند : **وخضع کل جبار لفضلکم وذل کل شیء لکم.**

حقیقت امر هم باید چنین باشد که هر گردنکش ستمکاری در برابر مقام و منزلت وبرتری آن بزرگواران خوار و بیمقدار و مطیع وفرمانبردار باشد.

خدا می‌داند **نگارنده** نمی‌داند و قادر نیست از اینکه چگونه بعضی از مطالب را در شأن این بزرگواران برشته تحریر درآورد و خائف است‌ازآنکه

مبادا در توضیح شأن و شناسائی آن بزرگواران جسارتی بمقام ذات کبریائی شده و یا غلوی ایجاد شود ، آخر توجه‌کنید درهمین جمله‌که بازتکرارمی‌شود: **(وخضع کل جبار لفضلکم وذل کل‌شیء لکم)** علی علیه‌السلام در دعای کمیل این مقام را اشاره بمرتبه و مقام ربوبیت کرده و عرض می کند : وخضع لها کل شیء وذل لها کل شیء یعنی در مقام دعا چنین اشاره می‌فرماید : که خدایا درخواست می کنم از تو بحق آن مراتب قوت و نیروی تو که همه چیز دربرابر آن خوار و ذلیل و فروتن گشته است .

این درحقیقت تنها مقام پروردگاری است که همه چیز در برابر او سبحانه وتعالی سر تعظیم فرود آورده و در مقابل عظمت آن فروتن و خوار و بیمقدار و زبون شده‌اند و تنها اوست که بر هر چیز غالب و چیره می‌باشد ، و بطور کلی در اسماء صفات اوهم آمده است **یامن تواضع کل شیء لعظمته ، یامن خضع کل‌شیء لهیبته ، یامن کل شیء خاضع‌له (۱)**

اکنون توجه داشته باشید که چگونه در این بند از زیارت این معنا نسبت به شأن ائمه هدی علیهم‌السلام مترادف قرار گرفته است ، و این هیچ نیست مگر آنکه بازبگوئیم که این مقام و منزلت ازطرف خود پروردگار عالم به این بزرگواران عطا شده است واگر درشرح این زیارت توجه کرده باشید این موضوع روشن است که هرچه‌آن بزرگواران دارند ازخود حقتعالی‌است، و شاید همان آیه شریفه که درچند مورد دراین کتاب تکرار شده‌است مصداق این معنا را برساند که فرمود : **اطیعوا‌الله‌واطیعوا‌الرسول‌واولی‌الامرمنکم** و این برابری اطاعت خدا و رسول و ائمه هدی در یك جهت واحد موضوع را روشن‌می‌نماید وهرایرادی‌را درباره شأن ومقام‌آن‌بزرگواران‌جوابگومی‌باشد.

---

(۱) نگارنده ، درکتاب « علی (ع) وکمیل» شرح دعای‌کمیل در این معنا مطالبی از نظر قرآن مجید آورده است .

واشرقت الارض بنورکم

و زمین بنور هدایت وعلوم شما منور گشت .

اشراق ـ بمعنی ، روشن شدن و درخشیدن است .

نور ائمه هدی از نورخدایتعالی است

در این زیارت شریف در چندین مورد از نظر اهمیت این معنا که ائمه هدی علیهم‌السلام مراتبی از نور الهی هستند مطالبی گذشت همچنانکه زائر در این موارد عرض کرد : **وانتجبکم‌لنوره ـ وان ارواحکم ونورکم‌وطینتکم واحدة ـ خلقکم الله انواراً ـ و انتم نورالاخیار ـ کلامکم نور ـ ونوره و برهانه عندکم** ، وهمچنین فقره مورد شرح ....

چه خوب است خواننده عزیز برای روشن شدن موضوع به مطالب‌فقرات مشابه در شروح قبل مراجعه‌نماید ، بخصوص در شرح : **و نوره وبرهانه و رحمة الله و برکاته** که‌درصفحه۲۸۱ ازنظر قرآن‌مجید وروایات‌مطالبی بتفصیل گذشت .

اکنون در این فقره از آیات که عرض می کند : **و اشرقت الارض بنورکم...** درباره نور گفته شد: که نور حقیقی‌ومعنوی قائم بذات پروردگار است واز پرتو آن تمام کائنات راروشنی بخشیده‌است ومصداق آن درتمام مراتب انوار ظاهر است ، همچنانکه درآیه‌شریفه **الله نورالسموات والارض** این‌معنا بتفصیل از نظر قرآن مجید گذشت که تجلی نور او می‌باشد که پرتو افکنده است برهمه چیز ، همانطور که علی علیه‌السلام هم عرض کرد : **وبنور وجهك الذی اضاء له‌کل شیء** لذا هر نوری در جهان از منبع فیاض نور او سرچشمه

گرفته و تمام انوار ظاهر وباطن ازوجود منور اوست ، همچنانکه شنیده‌اید دربعضی از اسماء صفات او آمده است : **یا نور النور ـ یا منور النور ـ یاخالق النور ـ یامدبرالنور یامقدر النور ـ یانور کل نور ...** و بسیاری دیگر از صفات او درباره نور .

بنابراین نوری که به انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام افاضه شده همه از جانب اوست و اینکه در این فقره از دعا عرض می کند : **و اشرقت الارض بنورکم** درخشندگی نور این بزرگواران ازپرتو نور الهی است .

ولی موضوع قابل توجه در شرح این فقره از زیارت تطبیق آن با آیه شریفه‌ایست که خدایتعالی می‌فرماید : س ۳۹ ی ۶۸ **و اشرقت الارض بنورربها ...** و روشن شود عرصه زمین بنور پروردگار عالم . .. اما باآنکه این آیه درباره رستاخیز و هنگامه قیامت است ولی شاهد کلام در بعضی از روایات است که در ذیل این آیه آمده است ، همچنانکه **در تفسیر لاهیجی** آورده است که از احادیث ائمه اطهار سلام‌الله‌علیهم اجمعین چنین‌ظاهر می‌شود : که تفسیر آیه چنین است : و روشن گردد عرصه زمین دنیا در وقت قیام قائم آل محمد صلوات‌الله علیه وآله بنور امام زمین و زمان که آن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است .

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که‌حضرت‌فرمود: **رب الارض امام الارض** و چون قیام قائم قریب بقیام قیامت است پس ربط این آیه با سابق ولاحق آن که در بیان احوال قیامت است ظاهر و مبین مانند نور آفتاب است .

بعضی از عرفا برآنند : در این معنا که زمین به نور ائمه هدی روشن می‌شود این اشاره به اراضی قلوب اهل عالم است که ظلمت جهل و تاریکی

نادانی آنها را فرا گرفته و بنور هدایت و راهنمائی امام علیه‌السلام روشن می گردد، بخصوص آنکه مصداق این معنا در زمان ظهور امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه بخوبی ظاهر و آشکار می گردد و اشراق قلوب مردم بنور علم و برطرف شدن تاریکیهای جهل ونادانی بظهورآن بزرگواربرطرف خواهدشد، همچنانکه‌در روایتی هم آمده است : زمانیکه قائم قیام نمود بی‌نیازشود هرکسی از علم دیگری و همه صاحب معرفت شده و حقایق برآنان مکشوف گردد ، ازآنجهت که آئینه قلوب‌آنها مواجه با نور امام علیه‌السلام شده و در مرتبه عالی تابندگی قرار گیرد .

بنابراین معنای جمله مورد شرح « **و اشرقت الارض بنورکم** » تا حدی روشن و آشکار گردید .



وفازالفائزون بولایتکم ، بکم یسلك الی‌الرضوان وعلی من‌جحد ولایتکم

غضب الرحمن

بهره‌مند ورستگار شدند رستگاران از فیض ولایت و امامت و رهبری شما . بواسطه محبت شما می‌توان بسوی جنت رهسپار شد یا (بوسیله شما می‌توان رضای حقتعالی را جلب نمود) وهر کس انکار مقام ولایت شما کند خشم و غضب خدایتعالی (خدای بخشنده ومهربان) شامل او خواهد شد .

بازهم اشاره دیگری به سیر سالکان الی الله!!

در این بند از زیارت دوموضوع قابل توجه است یکی در بارهٔ مقام ولایت و دیگری در باره سیر سالکین الی الله بسوی رضا وخوشنودی خدا یتعالی و یا بعبارت دیگر بسوی جنات عدن و رضوان خدا .

اما قبل از آنکه وارد بحث ولایت شویم به بررسی این فقره از زیارت پرداخته که زائر دراینجا عرض می کند: **بکم یسلك الی الرضوان** ، البته قبلا دربارهٔ رضای خدایتعالی ورضوان او در فقرات : **والادلاء علی مرضات الله** و همچنین در جمله دیگر : **وصرتم فی ذلك منه الی الرضا** ، مطالبی بتفصیل در صفحات ۲۱۵ و ۴۲۳ از نظر قرآن مجید گذشت.

اما در بند مورد شرح بروجه دیگری اشاره شده است که زائر عرض می کند : **بکم یسلك الی الرضوان ...** بواسطه شما ائمه معصومین و بوسیله دوستی و محبت شما می توان بسوی جنت راه یافت ، بلکه از جنت بهتر واز تمام نعمتهای ما فوق تصور معنوی بالاتر بسوی رضوان یا رضایت وخشنودی خدا می توان شتافت ، یا بعبارت دیگر بواسطه اطاعت شما می توان بسوی آثار رحمت و عنایت الهی نزدیك شده مقام تقرب حاصل نمود ،

چون هیچ طریقی بهتر برای حصول مقام تقرب بسوی حق از راه دوستی ومودت باائمه هدی میسر نیست، وهیچ چیز بالاتر از خشنودی ورضای حقتعالی بر بندگان نیست که آن منشأ رستگاری و سعادتها در دنیا وآخرت است.

بهشت عدن چه می باشد ؟ ! جنات نعیم کدام است ؟ ! مساکن طیبه چیست ؟ !حور و قصور وانواع لذائذ بهشتی چه معنی دارد ؟ : همه وهمه در برابر رضا وخشنودی خدا هیچ است ؛ مگر بارها نشنیدید : **ورضوان من الله اکبر ذلك هوالفوزالعظیم** واین مقام بشارت وایصال به مرتبه رستگاری عظیم است که باز فرمود : **یبشر هم ربهم برحمة منه ورضوان...** که خدایتعالی

اهل ایمانرا برحمت گسترده خود بشارت می‌دهد واز آن بهره‌مند مـی‌سازد و برضامندی و خوشنودی خود نزدیك می نماید .

بنا بـرایـن : **بکم یسلك الی‌الرضوان وعلی من جحدولایتکم‌غضب الرحمن** دوستان شما و معتقدان بولایت شما بسوی بهشت رهسپارو منکران‌و دشمنان شما بدوزخ افکنده خواهند شد ، منکـران مقام شما کافـر وستمکار و ناسازگارند ، مورد خشم و غضب خدا هستند و هرگزبه‌خوشنودی و رضـای او راه نخواهند یافت (دراین معنا قبلا مطالبی گسترده گذشته است).

اصل موضوع این کتاب در مقام ولایت است

موضوع مهم دیگر که اصل مطالب این کتاب‌را دربرمی گیرد ، موضوع مقام ولایت است کـه در بند مورد شرح دردو جمله بردووجه آمده است .

باآنکه در بسیاری ازفقرات این زیارت در این مورد بروجوه گوناگون نسبت به معانی فقرات درباره ولایت مطالبی گذشت وشاید اگر این فقرات کـه در معنی مترادف قرار گرفته‌اند در یك بخش قرار گیرند معنای ولایت بخوبی روشن گردد .

اکنون براین جملات که شروح آنها گذشته است توجه نمائید تاباسابقه ذهنی ، معنا در خاطر شما ، منعکس گردد.

من‌والاکم فقد والی‌الله ـ سعدمن‌والاکم ـ وماخصنابه من‌ولایتکم ـ موال لکم‌ولاولیائکم ـ والمارقین‌من ولایتکم ـ وجعلنی‌من‌خیارموالیکم موالی لااحصی ثنائکم ، و دربند مورد شرح بروجه صریحتری در دو جمله زائر عرض می کند : **وفازالفائزون بـولایتکم ... وعلی من جحدولایتکم غضب الرحمن .**

اکنون در شرح این دوجمله از بند مورد شرح این‌معنارااز بعددیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد ،وقبل از آنکـه وارد این بحث شویم دربـاره

واژه «**ولی**» بطور کلی مطالبی متذکر شده تا موضوع کاملا روشن گردد .

صاحبان قاموس درباره معنی «ولی» مطالبی آورده‌اند واستاد بزرگوار مطهری هم در رساله‌ای بنام (**ولاءها وولایتها**) این موضوع را مورد بررسی قرارداده که ببعضی مطالب آن دراینجا اشاره خواهیم کرد .

ولاء ، ولایت ، ولی ، مولی ، اولی و امثال اینهاهمه‌از ماده«**ولی**» اشتقاق یافته‌اند ، این واژه از پراستعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به‌صورتهای مختلفی به‌کار رفته است ، می گویند در۱۲۴مورد به صورت « اسم» و ۱۱۲ مورد در قالب « فعل » درقرآن کریم آمده است .

معنای اصلی این کلمه همچنانکه «**راغب**» در مفردات القرآن گفته است اینستکه دو چیز در کنار هم آن چنان قرار گیرند که فاصله‌ای در کار نباشد ، یعنی اگر دوچیز آنچنان بهم متصل باشند که هیچ چیز دیگر درمیان آنها نباشد ماده « **ولی**» استعمال می‌شود ، بهمین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی بکار رفته است ، اعم از قرب مکانی وقرب معنوی ، باز بهمین مناسبت در مورد دوستی ، یاری ، تصدی امر ، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است ، چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد .

برای‌این‌ماده و مشتقات آن‌معانی‌بسیاری ذکر کرده‌اند ، مثلا برای‌لفظ «مولی» بیست وهفت معنی ذکر کرده‌اند ، اما بدیهی است که این لفظ برای بیست وهفت معنی جداگانه وضع نشده است ، یك معنی اصلی بیشتر ندارد در سایر موارد به عنایت همان معنی استعمال شده است ، معانی متعدد و به تعبیر بهتر موارد استعمال متعدد را از روی قرائن لفظی وحالی باید بدست‌آورد.

اما «**راغب**» راجع بخصوص کلمه ولایت ازنظرموارد استعمال‌می گوید: **ولایت** (بکسر واو) به معنی نصرت‌است **و ولایت** « بفتح واو» به‌معنی‌تصدی

و صاحب اختیاری یك کار است و گفته شده معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب اختیاری است .

وهمانطور که قبلا گفته شد در قرآن مجید سخن از ولاء و موالات و تولی زیاد بکار رفته است ، و آنچه از مفاهیم آیات بدست می آید آنستکه از نظر اسلام دو نوع ولاء وجود دارد : منفی ومثبت ، یعنی از طرفی مسلمانان ، مأموریت دارند که نوعی ولاء را نپذیرند وترك کنند و از طرف دیگر دعوت شده‌اند که ولاء دیگری را دارا باشند و بدان اهتمام ورزند، که این ولاء اثباتی هم نیز به نوبه خود بر دوقسم است ولاء عام و ولاء خاص ، که ولاء خاص اقسامی دارد ؛ عبارت : **از ولاء محبت ، ولاء امامت ، ولاء زعامت ؛ ولاء تصرف یا ولایت تکوینی** که اکنون دراین کتاب منظور اصلی ازمقام ولایت در همین معانی می باشد ، که قبلا در این ولاء اثباتی خاص که درباره ولاء اهل بیت علیهم‌السلام است مطالبی در چند نوبت بر وجوه گوناگون بتفصیل گذشت که حاصل در این زیارت بسیار تأکید به دوستی آن خاندان شده است و نیز بسیار تأکید شده که اهل ایمان به آن بزرگواران ارادت ورزیده واز این طریق وسیله تقرب بسوی حقتعالی را فراهم سازند ، واین خود رشته محبتی است که مردم‌را به اهلبیت علیهم‌السلام پیوند واقعی داده‌تا از وجودشان، از آثارشان، از تعلیماتشان از سیرت و روششان استفاده نمایند ، و این بود معانی مختصری درباره ولایت و در مقدمه همین کتاب هم از جهت دیگر درباره ولایت بحث شده است .

اعتقاد بمقام ولایت وسیله رستگاری است !

بعداز آنکه معانی ولایت تاحدی روشن گردید؛ دراینجا باید دانست که نتیجه علاقه و محبت دررابطه به این امر در مورد ائمه هدی علیهم‌السلام چیست ؟

در بند مورد شرح مسئله اعتقاد به مقام ولایت را توأم وپیوسته بمرتبه فوز و رستگاری کرده و عرض می کند : **وفازالفائزون بولایتکم ...**

فاز در اصل لغت بمعنی نجات ازهلاکت ورسیدن به محبوب است ـ وفوز بمعنی پیروزی یافتن ورستگاری توأم باسلامت است .

در معنای فقره موردشرح قبلادر فقرات (**وفازمن تمسك بکم**) وهمچنین **(العاملون بارادته ،الفائزون بکرامته)** مطالبی گذشت و در ذیل آیه شریفه **فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز**، حدیثی از بیان قول حقتعالی برسول اکرم نقل شده براین اشاره : که دور گردانیده شوند از آتش دوزخ یاران اهلبیت علیهم السلام و داخل در بهشت گردند و هر کس آنانرا دشمن دارد جایگاهش در جهنم است .

واز آنطرف قرآن مجید صراحت دارد که می فرماید : **و من یطع الله ورسوله فقدفاز فوزاً عظیما** ، اشاره براینکه هرکسی که اطاعت کند خدایتعالی و رسول او در قبول خلافت امیرالمؤمنین وباقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ، پس همانا که فائز ورستگار شد برستگاری بزرگی.

در اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده که این آیه چنین است : **من یطع الله و رسوله فی ولایة علی والائمة من بعده فقد فاز فوزاً عظیما** ، بنابراین ازاین روایت مصداق فقره مورد شرح :**وفازالفائزون بولایتکم** بخوبی ظاهر است .

و درقرآن مجید آیات بسیاری آمده است که ورود رستگاران رابه بهشت اعلام کرده و رضای خدا بر آن مقدم داشته است و در پایان آیات آمده است : **ذلك الفوز العظیم** که این معنا بستگی به اطاعت خدا ورسول و ائمه هدی را دارد ودرجائی هم می فرماید : س ۵۹ ی ۲۰ **لایستوی اصحاب النار واصحاب الجنه،اصحاب الجنة هم الفائزون** یعنی اهل دوزخ و اهل بهشت یکسان نیستند

اهل بهشت کامیاب و رستگارانند .

درعیون اخبارالرضا، حدیثی از علی علیه‌السلام نقل کرده که روزی حضرت رسالت پناه این آیه شریفه را تلاوت کرده پس فرمود : اصحاب جنت کسانی هستند که اطاعت من کردند و منقاد گشتند مرتضی علی‌را وتسلیم‌کردند خلافت مرا بعلی بن‌ابی طالب بعداز من و اقرار بولایت او نمودند ، و اصحاب دوزخ جمعی‌اند که‌غصب ولایت وخلافت او کردند ونقض عهدی نمودند ... ودرحدیث دیگر اشاره می‌فرماید که این گروه به غضب آورده باشند خدایتعالی را ، واین حدیث اشاره بهمان فقره آخر از مورد شرح است که عرض می کند :**وعلی من‌جحد ولایتکم غضب الرحمن .**

و باز در مورد رستگاران در ذیل آیه شریفه س ۲۳ ی ۱۱۱ : **انی جزیتهم الیوم بماصبروا انهم‌هم الفائزون**، در ارشاد مفید از ام سلمه نقل کرده که گفت : من از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم ، که می فرمود: علی وشیعه او از رستگارانند **(انعلیاً و شیعتهم الفائزون)**.

دراینجا به روایتی از اصول کافی این بحث را پایان می‌دهیم : ازامام باقر علیه‌السلام است که فرمود : سازمان شده است اسلام برپنج چیز : برنماز و زکوة و روزه وحج وولایت و برای چیزی فریاد نشده چنانچه برای ولایت .

امام صادق علیه‌السلام فرمود :

میان رسل و اوصیاء وجوب طاعت

مشترك است

از اصول کافی

ولایت و رستگاری

مطلبی بی پرده گویم در بیان — تا شوی آگه هم از سر نهان
آنچه شد نازل به هر پیغمبری — در امامت شد نشان بر رهبری
هر ملك بر هر نبی آمد فرود — بر امامان هم کند قصد ورود
وحی اگر مخصوص حق بر انبیاست — سر آن در مهبطش بر اولیاست
اینکه شد نازل بخاتم جبرئیل — بر ولایت رمز آن باشد دلیل
چون خدا بر هر امامی آنچه داد — بر کس دیگر نداد اندر و داد
هر چه بر نیکان بداد از لطف خویش — شد فزون از هر پیمبر بلکه بیش
هر شریفی نزد آنان سر بزیر — چونکه هریك در شرافت بی نظیر
زین سبب هر سر کشی باشد مطیع — نزد نیکان بر مقامات رفیع
هم فروتن هر کسی در هر مقام — نزد فضل اهل عصمت چون امام
خوار و بیمقدار باشد هر عزیز — گر بر آنان در خصومت یا ستیز
هر چه در عالم بود ، باشد ذلیل — نزد ایشان، همچو آتش بر خلیل
نور شان روشن بهر جا در زمین — پرتوی از نور رب العالمین
هر که شد در عشق آنان بی قرار — خوش بود اندر ولایت رستگار
ره بگیرد سوی آنان در بهشت — در محبت باشد این در سرنوشت
بر رضای حق کند خود را قرین — آنکه رضوان خدا جوید چنین
وای اگر منکر شود کس بر امام — در غضب آرد خدا را زین مقام
چونکه انکار ولایت در گناه — بدترین جرمی بود نزد اله
در ولایت هر که شد مجذوب یار — واله و شیدا شود مانند « زار »

بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی ذکرکم فی‌الذاکرین و اسماؤکم فی‌الاسماء واجسادکم‌فی‌الاجساد وارواحکم فی‌الارواح‌وانفسکم‌فی‌النفوس وآثارکم فی‌الاثار وقبورکم فی‌القبور...

پدر و مادرم وجان وخاندانم و ثروت و آنچه که دارم فدای شما باد(ای آقایان عزیز !) ذکر شما پیوسته در میان ذاکران است (یادشما از یادمحبان نمی‌رود) نام شریف شما در بین نامهاست و بدنهای شما در میان‌بدنهای‌دیگران است (جسد پاك شما در میان اجساد است) و ارواح مجرده شما در میان ارواح دیگران‌است ونفوس قدسی شما در میان نفوس است‌وآثار وجودی شما در میان آثار است ، و آرامگاه مطهر شما در میان سایر آرامگاه ها می‌باشد.

معانی‌این کلمات دربندموردشرح‌در کمال وضوح‌واحتیاج‌به‌ترجمه‌ندارد ولی هر فقره از آن معانی ظاهر وباطنی دارد کـه به مختصری از آن اشاره خواهیم کرد .

امام(ع) هم بشری همانندیگران است ولی ...

دربیانات کلی این زیارت مقام ائمه هدی بقدری در سطح بالائی توصیف شده و مرتبه تقرب آنانرابجائی رسانیده که شاید برای بعضی که آشنائـی بمقام ولایت ندارند توهمی ایجاد شود یا در ذکر مقام ومنزلت آنها غلوی بوجود آید .

اما در این بخش از زیارت این توهم را برطرف نمـوده و معـرفی آن بزرگواران را از جهتی در سطح عمومی‌قرار داده و با دیگران یکسان نموده

است و گویا دراین مورد این تداعی حاصل می‌شود که خدایتعالی برسول اکرم فرمود بامردم بگـوید : **قل انماانابشرمثلکم یوحی الی** ، بگـو من فقط بشری همچون شما هستم که امتیازم این است که برمن وحی می‌شود.

چون مسأله نبوت در طول تاریخش باانواع غلو و مبالغه همراه بوده‌لذا برای رفع توهم این آیه نازل شد ، وهمچنین است در مسئله ولایت ، همانطـور که از اول این زیارت تا کنون متوجه شدید، مقام آن بزرگـواران بقدری در سطح بالا توصیف شده و مرتبه تقرب آنانرا بجائی رسانیده که شاید برای بعضی قابل درك نبوده و یا از نظر نا آشنائی به‌شأن ومقـام ایشان مـوجب انکار شده باشد ، اکنون برای رفع این توهم دراین بند از زیارت‌اشاره به‌مراتبی‌شده‌است که آنانرا از یك جهت در مـراتب بشریت و انسانیت با دیگـران مترادف قرار داده واشاره می کند که آن بزرگواران همانند افراد دیگر ، نامشان در میان نـامهـاست ، جـانشان در میان جانهاست ، روحشان در میان ارواح است زندگیشان در میان خلق است آثارشان در میان آثار مردم است و حتی‌قبورشان در میان قبرهاست .

بلی ، اینچنین است، ولی در میان این جملات ساده معانی اسرارآمیزی نهفته شده‌است ، آنان از نظر جنبه معنوی ومقام روحانی درمراتبی‌هستند که بعضی‌ازاوصاف‌ایشان‌راازاول کتاب‌تا کنون‌مطالعه نمودید ، آنان از جهاتی فوق جمیع افراد بشر بلکه اشرف تمام مخلوقات هستند ، آنچه در خصوص فضائل و کمال بشریت‌درباره آنان گفته شده حق وصحیح است،آری بشر هستند ولـی چگونه بشری ، انسان هستند ولی چگونه انسانی بقول این شعر معروف .

میان ماومن تا ماه گردون تفاوت‌از زمین تاآسمان‌است

مختصر اشاره‌ای درباره فقرات مورد شرح!

قبلا درشرح جمله اول : **بابی‌انتم‌وامی‌ونفسی...** مطالبی در صفحه ۵۵۵ گذشت که تا کنون در سه مورد این بیان از نظر اهمیت معنا تکرار شده است ، وجملاتی که درپیرو این بنداززیارت آمده است معانی‌ظاهر و باطنی دارد که‌به‌مختصری از آن اشاره خواهیم کرد .

در اینجا که زائر عرض می کند : (**ذکرکم فی‌الذاکرین ،**) با آنکه آن بزرگواران خوداهل‌ذکر هستند ودر فقره :(**واهل‌الذکر**) درصفحه۲۵۸ مطالبی‌دراین‌باره ازنظرقرآن مجید گذشت ولی دراینجا اشاره می‌شود که ذکر خدایتعالی‌ازجهتی‌توأم به ذکر آن بزرگواران است ، یعنی ، بمجرداینکه‌ذاکر در ذکر صلوات گفت . (**اللهم**) ونام خدا را برزبان جاری کرد در پیرو آن می گوید : **صل‌علی محمد وآل محمد** وهمچنین **اللهم وصل علی علی امیرالمؤمنین** و همانطور که به ترتیب نام خدا یا ذکر خدا باذکر آنان توأم شده است .

واز طرف دیگر هر کس بخواهد در راه علوم و معارف الهیه قدم‌بردارد ودر راه دین واحکام آن‌آشنائی‌حاصل نمایدباید متوجه تعلیمات آن‌بزرگواران شود و به روایاتی که از آنان رسیده است توجه نماید ، یعنی در اول ذکر ونام آنانرا آغاز کندهمانطور که‌بسیاردرهمین کتاب خواندید :**قال‌امیرالمؤمنین، قال الباقر ، قال‌الصادق ، قال الرضا** ، وهمچنین دیگران آنها علیهم‌السلام که‌ذکر آنان توأم باگفتار الهی ودرهرزمان محدثین وذاکرین و اهل علم و وعاظ همه برای اثبات احکام ومعارف حقه ذکرآنانرا مقدم‌بر گفته‌های خود آورده اند.

وگذشته از این اگر ذاکری چیزی را نداند و یا ندانسته باشد بایداز آنها سئوال کند ، و یا از سخنان ایشان کسب فیض نماید ، همچنانکه قرآن

کریم متذکر شده است **(فسئلوا اهل‌الذکران کنتم لاتعلمون)** و اصلا این معنا ذکری از خود ایشان است ، یعنی کسانیکه چیزی را نمی دانند بوسیله آنچه که دراخبار واحادیث ذکر کرده‌اند مراجعه کرده ومطلب خودرادریابند.

و حقیقت امر هم آنستکه ذکر خدا وذکر احکام الهی از طریق ذکر آن بزرگواران میسر است همچنانکه می‌بینیم در قرآن تفسیری معتبر است که از ناحیه آن بزرگواران باشد و احادیثی از رسول اکرم موثق است که از بیان‌مبارك آنان‌صادرشده‌باشد. بنابراین‌ازاین‌معنامصداق **(ذکرکم فی ذاکرین)** تا حدی روشن گردیده است .

اکنون این نکته ناگفته نماند که یاد ائمه هدی همیشه در قلوب اهل ایمان است آنکس که یاد خدا را فراموش نمی کند آنانرا هم از یاد نمی‌برد، چون ذکر خدایتعالی پیوسته در دل ذاکر جایگزین است و وسیله این ذکر توأم بادوستی و محبت اهلبیت علیهم‌السلام می‌باشد که مقدمه عشق حقیقی و ایصال بمطلوب را فراهم می سازد .

✿ ✿ ✿

و اسماؤکم فی‌الاسماء ... نام شریف شما در میان نامهاست ، (چقدر اهل ایمان نام فرزندان خود را بنام نامی شما نامگذاری کرده‌اند ، واین هم‌خود یکی از یاد اذکار شما در میان محبان ومشتاقان‌است).

چقدر نام علی درمیان نام افراد است ، چه نام زیبائی است اصلا این‌خود نامی از اسماء صفات خدایتعالی است و در قرآن مجید بسیار آمده است **(وهوالعلی العظیم)** که این اول نامی است که‌خدایتعالی برای‌خودبرگزیده است «۱»

(۱) بعضی گفته‌اند که‌نسبت بمخلوق اسم ومسمی دوچیز است ولی‌نسبت بخالق هرنامی از نامهای او همان مصداق « الله » را دارا می‌باشد .

وحتی درجائی هم نام خود را اشاره بوجود مقدس علی کرده است و می‌فرماید : س۴۳ ی ۴ **وانه‌فی‌ام‌الکتاب لدینا لعلی‌حکیم**، که بنا بر اعتبار بعضی از روایات این تنها آیه‌ای است که نام مبارك علی علیه‌السلام در آن ذکر شده است .

و اصولا در روایات دیگر چنین‌آمده است که ائمه اطهار علیهم‌السلام اسماء حسنای الهی‌هستند ، چنانکه ، **در کافی** : بسند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که در ذیل‌آیه شریفه (**ولله‌الاسماء الحسنی فادعوه‌بها**) فرمود : بخدا سوگند مائیم آن اسماء حسنی‌که خداوند عمل بندگانرا جزبامعرفت ما قبول نمی کند .

و از کلماتیکه‌در بعضی از سخنان آن بزرگواران مشاهده می‌شود، این معنا روشن است که ایشان از اسماء حسنای الهی هستند همچنانکه در زیارت علی علیه‌السلام آمده‌است: **السلام علی اسم الله الرضی** اشاره براینکه سلام بر آن نام خدا که پسندیده است .

وهمچنین چقدر نامهای دیگر از آن بزرگواران نیکو وزیباست ؛ نام حسن ، نام حسین ، علیهماالسلام **که سیدی شباب اهل الجنة** و سایرآنان نام مهدی علیه‌السلام که تمام پرکرده است نامهای شیعیان و دوستداران آنها را، که هرگاه کسی را باین نامها بخوانند گویا ذکری ازآن بزرگواران برزبان آمده است ، وچقدر بانشاط وشیرین است تمام این نامها همچنانکه درچندفقره بعد میخوانید «**فمااحلی اسمائکم**»

خوشا بحال آنان که بهاین نامهای شریف موسومند و خوشا بحال آنان که فرزندان خود را براین نامها نامگذاری می کنند.

هم اکنون بخاطر نگارنده تعبیر لطیفی رسید که‌بگوید : شاید درصحنه

قیامت به اعتبار حق این نامها بامحبان ومشتاقان آن بزرگواران که نامشان علی یا حسن و یا حسین ویا نام سایر ائمه است گفته شود هرکدام با هریك از آن بزرگواران محشورشوند ، یعنی نگارنده چنین می‌پندارد که چگونه ممکن است محبان ایشان که نام خود را علی گذاشته‌اند بدوزخ رهسپار شوند واین امر بامقام دوستی ومحبت هیچگاه سازگار نیست !

بنابراین شاهد کلام آنستکه نامهای ائمه هدی علیهم السلام همه درمیان نامهای مردم است واین خود نوعی عمومیت ومترادف بودن باسایرین است .

✿ ✿ ✿

و اجسادکم فی‌الاجساد .

در ادامه این بند مورد شرح باز اشاره براین شده است ، که ائمه هدی علیهم السلام جسدهایشان در میان اجساد است ومضمون این جمله از زیارت هم همانند عبارت قبل است یعنی آنان هم مثل بشرهای دیگرند وباآن اوصافی که دراین زیارت از آن بزرگواران ذکر گردید ، باید دانست که ایشان هم از نظر جسم و روح ونفس در جسمیت بادیگران مساویند .

یعنی درست است که مقام آنان به‌عالیترین مقام بشریت وانسانیت رسیده وهرچه دربارهٔ شأن ومنزلت ایشان گفته شود صحیح است ، همچنانکه خوددر روایتی متذکر شده‌اند (**نزلونا عن‌الربوبیة و قولوافینا ماشئتم**) اشاره براینکه هرچه در خصوص علم وفضائل و کمالات بشریه درباره ما قائل شوید درست است ولی تنزل دهید وپایین بیاورید مقام‌مارا از مقام پروردگاری ، یعنی از حد بندگی خارج نشوید .

واز طرف دیگر اینکه در این فقره از زیارت زائر عرض می کند : (**واجسادکم فی‌الاجساد**) در رابطه با این معنا مصداق این آیه شریفه ظاهر

می‌شود که خدایتعالی می‌فرماید: س۲۱ ی ۸ **وماجعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام و ماکانوا خالدین** و این آیه در مورد بشربودن پیامبران تصریح مـی کند، اشاره براینکه می‌فرماید ،ما پیمبران را پیکر هائی که غذا نخورند قرار ندادیم وآنان هرگز عمر جاویدان نداشتند ، پس به این اعتبار ائمه هدی علیهم‌السلام هم که برگزیدگان خدا هستند همانگونه که مردم باجسم وجان خـود درمیان یکدیگر زندگی می کنند ایشان هم در همین ردیف می‌باشند.

و این معنا در زمان رسول اکرم هم سوابقی داشته کـه معاندین چنین ایراد داشتند ، که چرا رسول اکرم غذا می‌خورد و در بـازارها راه مـی‌رود و کردارهائی همانند مردم عادی می نماید واگر فرستاده خدا و برگزیده او بود نباید چنین کارهائی را انجام دهد :**وقالوا مال هذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی‌الاسواق ...**

البته این گونه افراد که درهردوران از این قبیل مسائل رادرموردانبیاء وائمه هدی از نظر مخالفت اظهار می‌دارند ، از اصول مقام نبوت ومرتبه‌ولایت بی خبرند ونمی دانند که آن بزرگواران که برگزیده خدا هستند از جهت بشریت و انسانیت با مردم برابر ولی از نظر مقام و منزلت و مرتبه روحانی و معنویت افضل واشرف و اکرم از تمام خلایق هستند .

❁ ❁ ❁

وارواحکم فی‌الارواح . وروح پاك شما در میان ارواح سایر افـراد عالم است ، آری چنین است ولـی با این تفاوت کـه قبلا

در فقره‌ای‌ازهمین‌زیارت خواندید : **(وایدکم بروحه)** اشاره‌براینکه خدایتعالی تأیید کرد شمارا بروحش ، به‌آن روحی‌که با نیروی معنوی الهی انبیاء خود را تقویت فرموده ، که دربعضی از روایات آمده است : خدایتعالی‌ائمه معصومین

علیهم‌السلام را بروح‌القدس تأییدفرموده‌است که بوسیله آن روح تمام اشیاء وهر آنچه زیر عرش وفرش بوده شناختند ، بهمان روحی که خدایتعالی در تـأیید رسالت عیسی علیه‌السلام فرمود: **اذایدتك بروح القدس**، ودر این مورد قبلا مطالبی از نظر تفاسیر قرآن درفقرهٔ ، **وایدکم بروحه** در صفحه ۳۳۳ گذشت، ودرجائی‌دیگر از همین زیارت آمده است کـه : **وان ارواحکم ونورکم وطینتکم‌واحدة** ... اشاره براینکه ارواح‌عالیه شما ، و روانهای پاك وپر فروغ شما و طینت وسرشت نیکوی شما همه یکیست ، چـون مبدأ حیات شما از روز اول اشاره بنفخـات مخصوصی از مراتب روح بـوده است ، یعنی آن روح مقـدسی که از طـرف خدایتعالی انبیاء بدان تقویت شده و باتأیید آن مـأموریتهای سنگین خود را انجام می‌دادند (و دراین بیان قبلا روایات جالبی گذشت).

بنا برایـن ، بـاآنکـه در بند مورد شرح عـرض می کند **(وارواحکم فی‌الارواح)** ولی امتیاز بسیاری در ارواح مجرده آن بزرگواران‌است که‌باید از ابعاد دیگری به‌مسئله روح توجه داشت واکنون در این بخش نظرخواننده رابه‌این‌موضوع‌جلب‌خواهیم کرد.

دانش امروز دربارهٔ روح‌چه گفته است؟!

اشاراتیکه در بعضـی از فقرات این زیـارت بکار رفته وگاهی هم بروجوه گوناگون تکـرار شده است دلیل براهمیت خاصی می باشد که اغلب اصل موضوع برای آگاهی اهل ایمان بحقایقی از عوالم خلقت و شناسائـی قـدرت وعظمت الهی است .

درهمین فقره موردشرح که امام علیه‌السلام اشاره به‌مسئله‌روح‌فرموده‌وعرض می کند **(وارواحکم فی‌الارواح)** قبلا هم بر وجوه دیگـری به آن اشاره شد که معلوم می‌دارد این موضوع یعنی « مسئله روح » در اهمیت بسیار والائـی

قراردارد که تمام افراداهل عالم باید توجـه خاصی بـه آن مبذول دارند ، از آنجهت که آنچه مربوط به زندگانی دنیا و حیات اینجهان است که درمعرض فناو نابودی است و تنها مسئله روح است که فناناپذیـر بوده و دانش آن بـرای هرفردی لازم است تابداند بعدازارتحال از این عالم مسیرو مصیرش بکجاست ، وهمچنین بداند که حیات وزندگانیش تاابد در مراحل مختلف وتا ایصال بمقام خلود چگونه ادامه دارد تا در نتیجه بتواند در این جهان خود رابرای طی آن مراحل و ایصال بمقصد آماده سازد .

قبلا دربارهٔروح ازنظر قرآن مجید اشاره به آیه شریفه شد که خدایتعالی خطاب برسول اکرم فرمود : س ۱۷ ی ۸۵ **و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی...** البته باتوجه به معانی گسترده‌ای که درتفاسیر برای روح متذکر شده‌اند آن روحی که از حقیقتش پرسش شده حقیقتی وسیع داشته ودارای مراتبی مختلف است که یکی از آن حقایق همان حقیقت روح آدمی است که آن اشاره به عالم امر شده وخلقتی اسرار آمیز دارد بطوریکه بهره علمی بندگـان از دانش وسیع دربارهٔ آن بسیار اندك است چون آن روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است !!

وچون در واقع خدایتعالی خود اشاره به اعطای بهره قلیلی از این دانش به بندگان کرده ودر پیرو آیه می‌فرماید : **وماا وتیتم من العلم الا قلیلا** . پس دراینصورت گویا علاقمندان بهاین امر مهم کمتر متوجه جزئیات این موضوع شده وبرای درك این معنا به کندی پیـگیری کرده‌اند و شاید اجازه ورود در این دانش را بیشتر بخود نداده‌اند ، البته صاحبان تفاسیر وبعضـی از فلاسفه و دانشمندان بزرگ اسلامی در ذیل آیات مـربوطه بروح مطـالب گسترده‌ای آورده‌اند وحتی کتابها ورسائل جداگانه ای بر آن نوشته‌اند ولی هنوز آنطور که شاید وباید اکثر اهل ایمان و معتقدین به خلود ارواح ازاین تحولی که در

علم جدید روحی بوجود آمده بی‌اطلاع و بی بهره بوده‌درحالیکه لازمه‌شناسائی برای هرفردی بخصوص مسلمانان اطلاعات کامل از بحث در عـالم ارواح است چون این امر بستگی به زندگانی آنها در حیات پس‌ازمـرگ دارد ، واهمیت مسئله روح درآن جهان بمراتب بالاتر از مسائلی است که در این دنیا بـاآن مواجه هستند . !!

لذا باتوجه به‌این‌موضوع اکنون نظر خوانندگان را به تحولی بزرگ که در این دوران پدید آمده است جلب نموده و به هیاهو وجنجال که دراین قرن اخیر از طرف صدها دانشمند ومتفکر روح شناس اسلامی و خارجی براه افتاده‌است آگاهی می‌دهیم ، همچنانکه اخیراً کتابهـای بیشماری ازطـرف اندیشمندان شرق و غرب عالم درباره علم جدید روحی بزبانهای‌مختلف نوشته شده **که جادارد دراین عصر مسلمانان واهل ایمان ومعتقدین به‌خلوداروا ح توجه بیشتری به‌این موضوع معطوف دارند وآنچه ازنظرعلمی موردبحث روح شناسان قرارگرفته‌چنانچه بامسائل‌اسلامی‌تطبیق داشته‌وریشه قرآنی وروایتی دارد تأییدکرده وپذیرا باشند !** و آنچـه باعث گمـراهی و سبب بی اعتقادی در امر معاد است در مرحله بطلان قرار دهند (۱)

اما اهم موضوع که مورد بحث بزرگان روح شناس است چنین‌می‌باشد؛ که اصولا در اول روش شناخت علمی روحی را مورد توجه قرار داده وبااستناد به دلائلی قائلند که اخیراً تحولی بزرگ در این علم بوجـودآورده‌انـدوحتی متذکر شده اند که مسائل روحـی بسیار و غیر قـابل شمارش مـی باشد وآن

---

(۱) اخیراً کتابی در سه جلد درسه هزار صفحه‌بنام « (انسان روح است نه‌جسد)تألیف دکتر رؤوف عبید رئیس دانشکده عین‌الشمس قاهره منتشر شده که آقای دکتر زین‌العابدین کاظمی‌خلخالی‌ترجمه آنرا بفارسی‌در ۱۲۹۰ صفحه فشرده ومطالب‌ارزنده‌آنرا ارائه کرده‌است که اکنون بحثهای علمی‌آن مورد استفاده قرارگرفته است .

مسائل طوری باهم ارتباط دارند که در مراحل تحول و تکامل خود انعکاسات وجدانی را قبل از درك عقل و همچنین تجلیات حیات را پیش از علم توجیه می کنند .

دانشمندان علم روحی در قرن اخیر در گفتار خود مباحث بسیار جالب و گوناگونی را بطور تفصیل ارائه داده اند که اغلب آنها کتابهای پر تیراژی در این زمینه در معرض افکار عمومی مردم جهان قرار داده‌اند ، آنان مطالبی در موقعیت عالم ارواح در میان مظاهر مختلف هستی وچگونگی انتقال روح در جهان ارواح و کیفیت حیات در بعضی از مناطق عالم ارواح و اوصاف‌عمومی در جهان ارواح و کیفیت زمان و مکان در جهان ارواح وبیان موقعیت عقل و اراده در قبال نوامیس طبیعی روح و همچنین بحثهای مفصلی درباره جسد اثیری بعد از مرگ راآورده‌اند و حتی برداشت تصویر هائی بوسیله دستگاهها واشعه مخصوص از جسد اثیری‌وچگونگی ارتباط روح باآن جسد را متذکر شده و از نظر علمی چنین ثابت کرده اند که بعداز ارتحال روح از جسد فیزیکی « یعنی هنگام مرگ » جسداثیری **یاقالب مثالی** یگانه مرکبی است که‌ارواح را درمراتب‌جهانهای روحی در عالم برزخ سیر می‌دهد ودر سطحی که متناسب با ارتعاشات موجی آن جسد اثیری است قرار می‌دهد و از آن جسد امواجی مانند طیفهای خورشیدی بخارج می‌تابد که از میزان کمی وزیادی آن امواج مرحله تکامل وجهان‌متناسب صاحبش‌را تعیین می کند و دراین باره بحث‌مفصلی دارند که دراینجا مجالی برای گفتارآن نیست . (۱)

ونیز تمام دانشمندان علم روحی اتفاق نظر دارندبر آنکه‌علم روحی‌جدید

---

(۱) در موضوع پیوست روح به‌جسد مثالی در عالم برزخ روایات بسیاری آمده است که نگارنده در کتاب (سرنوشت انسان) در فصل « عالم برزخ » به بعضی از آنها اشاره کرده است .

ثابت کرده است که برای جهان هستی نوامیسی وضع شده‌است که بهمه ظواهر مادی وروحی خواه کوچك و بزرگ حکومت می کند ووضع کننده همه این قوانین را خداوند یگانه می‌دانند ورابطه این قوانین را باایمان و اعتقاد به خدا اثبات می‌نمایند.

وهمچنین نظرات آنها در مسائل روحی در بیشتر از موارد باهم منطبق است ، از جمله همگی قائلند که ارواح به محض ورود به جهان خود مشاعر جدیدی را بدست می‌آورند و در برابر امکانات تازه‌ای که برای ادامه حیات خود مشاهده می کنندبه حیرت وتعجب درمی‌آیند و چیزیکه بیشتر موردتوجه ارواح درعالم برزخ است همان عوالم محبت وعشق مقدسی است‌که دردنیابه‌آن علاقه‌مندبودند **(بنابراین دوستی ومحبت با انبیا و ائمه هدی (ع) وعشق ورزیدن با اولیاء حق در این دنیا موجب مسرت و خوشحالی در عالم برزخ است .)**

شاید خواننده عزیز چنین تصور نماید که این بحث خارج‌از موضوع‌این کتاب است ، درحالیکه اینطور نیست !! چون اولا مطالعه دربارهٔ ارواح چنین می‌رساند که ارواح انبیاء وائمه‌هدی علیهم‌السلام ناظر براوضاع اینجهان بوده ومحبان ودوستداران خود را مورد تفقد قرار می‌دهند ، همچنانکه علم روحی جدید ثابت کرده است که ارواح سعدا ونیکوکاران در هنگام توسل اهل‌زمین‌به‌آنان از حیث حراست و مراقبت وخواسته‌ها به متوسلین خود کمك کرده وبلکه گاهی از راه‌الهام آنانرا ارشاد می‌نمایند **(و این موضوع شاهدکلام در شرح همین زیارت است)** که این معنا را می‌رساند توسل به ائمه هدی‌ازنظر علمی موجب برقراری ارتباط به ارواح آن بزرگواران بوده ووسیله‌ای‌برای شفاعت وبرآمدن حاجات است .

ودرثانی مسئله زیارت وعرض سلام و گفتگو با ارواح‌مقدسه،این موضوع

را روشن می‌دارد که برای زائر هیچگونه شك وتردیدی نیست از اینکه باعالم ارواح عالیه ارتباط برقرار کـرده است (واین موضـوع بسیار دقیق ومستلزم بحثی جداگانه است) .

ارتباط باعالم ارواح وضبط پیامهای آنان!!

همانطور کـه اشاره شد علمـاء ودانشمندان ملل مترقی جهان چندین قرن است که دربارهٔ روح مطالب بسیاری گفته و این مسئله را در قـرن اخیر بخصـوص بیشتر مورد تحقیق وبررسی قرار داده‌اند ودر بیانات خود چنین متذکرشده‌اند که بامنتهای دقت روش‌های‌علمی وتجربی خود را بادقیقترین تجهیزات‌پیشرفته بکار برده‌اند ، وجالب اینکه در مورد ارتقاء روح در جهان ارواح به مقامـات بالاتر چنین متذکرشده‌اند که ترفیع مقام ارواح درعالم برزخ بستگی‌به‌اعمال ورفتاری دارد که‌آدمی در دنیا انجام داده است و مهمترین نتیجه‌ای که ازبحث در این دانش بزرگ گرفته‌اند آنستکـه اعتماد واطمینان انسانهـا را دربارهٔ فضیلتهای اخلاقی بالابرده و ایمان به خدایتعالی را زیاد و اعتقاد بمبدأ و معاد را تثبیت کرده‌اند ، وآنچه که این دانشمندان همه متفق‌القولند وبا تفسیر آیات قرآنی در این مورد تطبیق داردآنستکه می گویند : **هیچ‌عالمی نمی‌تواندادعا کندکه حقیقت روح انسانرا شناخته واز طبیعت روح‌که شراره‌قدسی‌است و حیات را هم در این دنیا وهم درآن جهان به‌آدمی عطامی‌کند آگاهی کامل حاصل نماید** ، ولی این‌موضوع قابل توجه است که این متفکران بااتکاء به حقایق فیزیك وریاضی جدید تا حدی کیفیت ومحیط جهان روحی را تعیین نموده و تحقیقات و آزمایشاتی در این مورد بعمل آورده‌اند کـه به منکرین معنویات وآنانکه بنام علم مادی این حقایق را باور ندارند ثابت نموده‌اند کـه ارواح در عالم برزخ مراتبی دارند وهریك نسبت به‌اعمال و رفتار و کردارخود

در دنیا در آن جهان در مقام خود در اجتماع خاصی قرار دارند که در نتیجه مراتب ارتقاء آنها در عالم بستگی به خصوصیات خود آنها در زندگانی دنیا داشته و آنانکه درزمرهٔ سعدا بوده و با سعیدان و نیکوکاران محبت و علاقه‌داشته باآنان محشور شده و گویا در جهانی بسیار وسیع که آنرا بعضی منطقه وادی السلام گفته اند درحیاتی نیکو و مصفا با هم در تماس بوده و با کیفیت خاصی مرزوق هستند ، وکسانیکه در زمرهٔ اشقیا و بدکاران در این دنیا بوده‌اند آنانهم در محیطی فشرده و ناراحت که آنرا عالم برهوت نامیده‌اند حیات مشقت‌بار خود را ادامه داده تا شاید پس از گذشت مراحلی از دوران برزخ مورد عفو قرار گیرند و یا کارآنان در امر کیفر به صحنه رستاخیز کشانیده شود (**و تنها خدا می‌داند**) البته چگونگی مناطق جهان ارواح را نمی توان با گفتن و یا توصیف کردن درك کرد چون همه آنها عبارت ازحالات روحی هستند که‌فقط عقل کامل آنها را درك‌می‌نماید .

حاصل‌آنکه بعضی از این اطلاعات رادانشمندان‌روح شناس در اثرارتباط باارواح‌ازطریق مخصوص باوسائل گوناگون کسب کرده‌اند وآنها رادر کتابها ومقالاتی چاپ‌ومنتشر نموده‌اند و بطوریکه آنان متذکر شده‌اند اطلاعاتشان اغلب از ارتباطهائی‌می‌باشد که باارواح دانشمندان معروف ازدنیا گذشته گرفته و باآنها به گفتگو پرداخته‌اند و گاهی هم پیامهائی که از ارواح گرفته اند در بعضی از مسائل روحی همه متفق القول بوده و بیان‌آنها باهم تطبیق‌داشته‌است.

البته این توجه را باید داشت که منکر احضار ارواح وارتباط باآنها نمی توان شد کما اینکه درمنابع اسلامی دلیل برامکان ارتباط با ارواح بسیار است، همچنانکه دربعضی از تفاسیردر داستان جنگ بدر آمده است **که‌رسول اکرم باکشتگان دشمن که درچاهی ریخته شده بودند به‌گفتگو پرداخت .**

و شاید این داستان معروف را شنیده باشید، که علی علیه‌السلام بر گورستانی

گذرکرده و بر مسلمین ومؤمنین آن گورستان سلام کرد وجواب سلام را از آنها شنید و با ارواح آنها به گفتگو پرداخت همچنانکه در اول اشاره فرمود: من شما را خبر دهم یا شما مرا خبر می‌دهید؟ آنان گفتند: اول شما ماراخبر دهید، سپس آن بزرگوار قریب به این مضامین فرمود: زنان شما بعضی شوهر کردند، اموال شماتقسیم گردید، وارثهای شمادر میان بچه‌های یتیم‌می گردند، بعضی ازمنازل شما دشمنان شما درآن سکونت گزیدند، وپس از ایراد مطالب دیگر فرمود: اخبار شما چیست؟ آنها گفتند: همانا کفن های ما پوسیده و موهای ما پراکنده وپوستهای‌ما ازهم متلاشی شده، چشم‌های ماازحدقه‌بیرون آمده و هرچه‌ازپیش فرستاده بودیم آنرا دریافتیم **وآنچه‌راازپیش‌واگذاشتیم خسران آنرا درك کردیم** وما درگرو اعمال خود هستیم و از خدا امید آمرزش داریم.

قریب بهمین روایت هم در اواخر نهج البلاغه بروجه دیگری آمده است که علی علیه‌السلام درمراجعت از جنگ صفین از گورستانی گذشت وباساکنان‌آن به گفتگو پرداخت.

درهرحال موضوع ارتباط با ارواح مسئله‌ای است که مورد تأییدرهبران اسلامی و تمام دانشمندان و متفکران روح شناس جهان بوده و شکی در آن نمی‌آورند، ولی این امرمسلم است که غیر از برگزیدگان‌خدایتعالی‌وآنانکه اجازه کسب این دانش را در مقام حقیقت دارند هیچکس نمی تواند این ادعا را داشته باشد که می‌تواند با تمام ارواح تماس بگیرد، و همچنین نمی‌تواند ادعا کند که حقیقت امر روح را دریافته است، یعنی دانشمندان و محققان حقیقی از این ادعا بر کنارند.

بنا براین مسئله روح که از عالم امر است شرافتی بخصوص دارد که هر فردی باید اهمیت والای آنرا دریابد و از همین جهت است که‌در این‌دوران

تمام صاحبان خرد و اندیشه در صدد پی گیری و تحقیقات عمیق در این امر بوده تـا بلکـه بتوانند خود را بحقایقی آشنا سازند . و چه خوب کـه هم اکنون انجمن های روحی و محافل روحانی در بیشتر از کشورهای مترقی جهان ترتیب داده شده وهمچنین دردانشگاههای بزرگ جهانی رشته‌های مخصوصی در پیشبرد علوم روحی ترتیب داده اند ؛ **وجای بسی تأسف است که اکثر کشورهای اسلامی دراین امر عقب مانده‌اند،** چون مسئله روح با جهان اسلام ارتباط نزدیکتری دارد که می‌توان آگاهی کاملی از دانش آن از حقایق امر معاد بدست آورد.

اما موضوع مهمی که در این بحث قابل توجه است، آنستکه آنهمه غوغا وجنجالی که دانشمندان متفکر جهان دربارهٔ ارتباط با ارواح وضبط پیام آنهـا براه انداخته‌اند وآنهمه داستانها که در کتب و مقالات بیشماری تا کنون ارائه داده‌اند ، آیا تمام مطالب آنها مورد تأیید فلاسفه و روح شناسان اسلامی قرار دارد ؟ پاسخ این سئوال آنستکه : بنا بر آنچه محققین ورزیده دراین امر تحقیق نموده ونتیجه گیری کرده‌اند در این مورد مطالب علمی دانشمندان روح‌شناس را که متکی به دلائل وبرهان است مورد تأیید قرار داده وپیامهائی که ازارواح ضبط کرده‌اند آنچه که تطبیق با اصول شرع داشته پذیرفته‌اند ؛ چون بعضی ارتباط گیرندگان با ارواح از طریق (اسپری تیسم) که آنرا علم ارتباط به ارواح تفسیر کرده اند ، گواینکه مطالب ارزنده‌ای ارائه داده‌اند ولی گاهی درارتباط با ارواح دچار خطا ولغزش وانحرافاتی شده‌اند که مسئله بقای روح را به تناسخ وعود ارواح کشانیده‌اند ، همان مسئله‌ای که بسیار کهنه شده و بطلان آن ازطرف تمام بزرگان اسلام ثابت شده است وهمین امر باعث شده که بعضی از متشرعین بطور کلی منکر تمام مسائلی گردیده که از طرف مدیومها دربارهٔ ارواح اظهار شده است ، بخصوص آنکـه بعضی از عـاملین احضار ارواح بـوسیله میز گـرد

برنامه‌هائی ترتیب داده و افرادی را بدور خود جمع کرده وسروصدای بسیاری راه انداخته اند که اغلب هم از ارتباط خود با ارواح نتوانسته‌اند نتیجه‌کامل‌از صحت گفتگو با ارواح را فراهم سازند ، و بطوریکه بعضی از محققین عالیمقام در این مسئله پی گیری کرده اند ، نتیجه تحقیقات خود را در رساله‌های جداگانه به‌آگاهی عموم رسانیده‌اند ، بخصوص مفسرمعاصر آیت‌الله مکارم شیرازی که‌در این امرجداً درصدد تحقیق بوده وخود شخصاً درجلسات ارتباط با ارواح حضور داشته است ، در کتاب خود بنام « **عود ارواح** » این مسئله را مورد بررسی قرار داده و با آنکه ارتباط با ارواح را تأیید کرده است ولی بطلان تناسخ و عود ارواح را از نظر قرآن مجید بخوبی ثابت کرده است .

واین امر نشانگر آنستکه بعضی از مدیومها تبلیغات زیادی در این‌مورد براه انداخته اند ، یعنی امکان آنکه عاملین احضار ارواح ، هرروحی را حاضر کنند و با اوارتباط بگیرند ، ویا امکان اینکه هر موضوعی را بخواهند از ارواح سئوال کنند وجواب صحیح‌دریافت دارندبه‌هیچ وجه مقدورنمی‌باشد!

بنا براین در آن کتاب از این بحث چنین نتیجه گرفته است‌که، ارتباط با ارواح را به عنوان یك واقعیت می‌توان پذیرفت ولی نباید از نظر دور داشت که این مسئله مورد سوءِ استفاده عدهٔ زیادی قرار گرفته و یا افراد ساده ذهنی بخیال‌خود به همین سادگی‌و بدون هیچگونه اطلاعات علمی بایك میز چرخان یایك‌استکان بایك صفحه کاغذ پرازحروف الفبا با ارواح کبیر و صغیرخواسته‌اند تماس بگیرند و بدنبال آن بازی میز گرد براه افتاده و کم کم مسئله سراز تناسخ وبازگشت ارواح به‌بدنهای جدید درآورده شود و یك واقعیت باهزاران اوهام بهم آمیخته شده‌باشد **به‌این ترتیب‌اصل‌ارتباط‌ممکن است ولی‌ازمیان هزاران مدعی شاید تنها یکی راستگو باشد .**

بازگشت روح به‌جسد اصلی کمی پس از مرگ !

بنا بر آنچه درتأیید گفتار بعضی از دانشمندان علوم ارواح دربحثهای علمی‌روح که اشاراتی بکار رفت، اکنون به یك مورد از کشف حقایق دریك فرضیه علمی که منطبق با اعتقادات حقه مسلمانان است نظر خوانندگـانرا جلب می‌نمائیم.

یکی‌ازدانشمندان علوم روحی‌در کتاب‌خود بنام **(انسان‌روح‌است‌نه‌جسد)** پس از شرحی بتفصیل دربارهٔ شناخت جسد اثیری کـه قبلا بـه آن اشاره شد (بطورناخود آگاه از نظر اعتقادات) زنده شدن بعضی از مردگان را در گور بااشاراتی در شب اول قبر به اثبات رسانیده و درواقع نکیرومنکـر مأمـوران سئوال را که مورد اعتقادات حقه می‌باشند تأیید نموده است .

این دانشمند روح شناس کـه برای انسان دوجسد قائل شده است پس از شرحی بتفصیل از نظرعلمی دربارهٔ اثبات جسد اثیری چنین می گوید : در اثـر آزمایشات مکرر علمای روحی این مسئله محرز شده است که جدا شدن جسد اثیری از جسد فیزیکی بوسیله مرگ‌بطورآنی رخ‌نمی دهد ، چون‌یك‌رشته‌های نقره‌ای روابط میان دو جسد است که‌آنها بزودی قطع نمـی شوند، بنا براین بعضی از حالات بیهوشی بسیار عمیق برون فکنی‌روح‌علما را بیك حقیقت‌مهمی متوجه ساخته که‌نبایددردفن مردگان‌عجله وشتاب نمایند ، زیرا گراراًدربعضی ازصورتهای بیهوشی کامل همه نشانه‌های حیات متوقف شده حتی ضربان‌قلب و تنفس قطع‌و گردش خون متوقف می گردد درحالیکه مرگ‌حقیقی برای‌آن شخص بیهوش اتفاق نیفتاده ، اگر بعمق این فاجعه‌درست توجه کنید کسی را که بظاهر مرده می‌دانید وباعجله آنرا دفن‌می‌کنید ممکن‌است آن‌شخص نمرده باشد بطورقطع پس از مدتی درقبر زنده شده وروح‌به بدن او باز می گرددوعقل

خود را می‌یابد و در آنحال مسلماً در اثر وحشت و اضطراب و ترس‌بایك مرگ تدریجی وحشتناکی روبرو خواهد شد که آن همان مرگ حقیقی می‌باشد.

باآنکه این دانشمند روح شناس این حالت‌رابرای بعضی‌ازاجسادمتذکرشده ولی این معنا برگشت روح را به جسد مردگان از نظر علمی ثابت مینماید.

البته در منابع اسلامی هم آمده است که سئوال قبرعمومی نیست وبرای مستضعفین ومتوسطین نمی‌باشد همچنانکه **در کافی** از ابی بکر خضرمی نقل کرده است که‌ابوعبدالله (ع) فرمود در قبر تنها از کسانی سئوال و مؤاخذه می‌شود که دارای ایمانی محض ویا کفری محض باشند و دیگران بحال خود رها خواهند شد.

و نکته دیگر اینکه به احتمال قوی صاحب این فرضیه علمی هیچگونه توجهی به اعتقادات حقه مسلمانان نداشته چون در این مورد اشاره‌ای نکرده است وشاید بگوش او هرگز نرسیده است که یکی ازرهبران عالیقدر شیعیان، امام سجاد علیه‌السلام در مقام تعلیم دعا عرض می‌کند: **ابکی لظلمة قبری ... ابکی لسؤال منکر ونکیر ایای ... «۱»**

بنابراین در رابطه با این معنا عالم‌روح شناس می گوید: شخصیکه‌بخیال شما مرده است پس ازمدتی‌درقبر زنده شده وتا زمانیکه بافته های جسد اثیری او کاملا قطع نشده باشد در اثر ترس واضطراب با مرگ وحشتناك تدریجی گریبانگیر است.

آری امام سجاد علیه‌السلام هم اهل ایمان را متوجه یکی از عقاید حقه کرده و برآن منظره وحشتناك آگاهی داده است همچنانکه اشاره می‌فرماید: که گریه کنم برای پرسشهای پی‌درپی و بازخواستهای نکیرومنکر درآن‌جایگاه تنگ وتاریك وحشتزای گور.

(۱) نگارنده شرح این موضوع رادرکتاب عشق و رستگاری درشرح دعای ابوحمزه ثمالی آورده است.

نتیجه حاصله از این بحث !

اکنون خوب توجه داشته باشید : با این شرح مختصر که‌درکل مطالب در باره عالم ارواح‌اظهار گردید، این معنا در فقره مورد شرح بخوبی آشکار می گردد ، یعنی دراین‌بنداز زیارت که زائر عرض می کند : **وارواحکم فی‌الارواح** شاید اشاره بر این باشد که ارواح طیبه ائمه هدی علیهم‌السلام در میان ارواح عالیه است که هر گـاه زائـر قصد ارتباط با آن بزرگواران را داشته بـاشد ، بمجرد عـرض سلام جـذبه ولایت طوریست که ارتباط برقرار می‌شود و دیگر احتیاج بهیچگونـه وسایل ارتباط روحی که اکنون معمول شده است نیست ، تنها وسیله ارتباط ، عرض سلام و اظهار محبت و اعتقاد بمقام ولایت ایشان است .

اما اینکه ظاهراً مشهود است که در این ارتباط پاسخی از ارواح بزرگان شنیده نمی‌شود این ازنظر مقام والای ولایت است که آنمقام بالاتـر از آنست که بخواهد این معنا را در سطح پائین‌آشکار نماید ، و الا بلاشك در این امـر ارتباط مستقیم برقرار شده وهیچ تردیدی نیست که امام می‌شنود ، امـام پاسخ می‌دهد و امام باتوجه به خواسته‌های زائر درمقام شفاعت برمی‌آید .

✿ ✿ ✿

وانفسکم فی‌النفوس !

و انفاس پاکیزه و قدسی شما درمیان نفوس است، منظور از نفس مجموعه جسم و جـان است ، اگـرچه گاهی نفس در قرآن به روح اطلاق شده است .

امـا باز اشاره این فقره از زیـارت همان معنای یکسان بودن در جهات مقام بشریت رامی‌رساند وهمانطور که هر نفسی چشنده مرگ است انفاس‌قدسی

ائمه هدی هم درهمین مسیر بوده و بادیگران تفاوتی ندارند ، همچنانکه فرمود: **کل نفس ذائقة الموت** و باز در رابطه با این معنا قرآن مجید اشارات دیگری دارد حاکی از اینکه تمام بندگان از یك نفس واحد خلق شده و در رستاخیز با هم مبعوث خواهند شد ، وهمچنین عمومیت معنا درمورد نفس در این آیه شریفه است که می‌فرماید : س ۴ ی ۱ **یاایهاالناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة** ، ای مردم بپرهیزید و بترسید از پروردگارتان که شما را از یك انسان آفرید و همه از یك اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یك پدر و مادرید و از آفرینش یك گوهرید ، وجای دیگرهم باز فرمود : س ۶ ی ۹۸ **وهوالذی انشأکم من نفس واحدة**، و اوست که شما را از یك نفس واحد آفرید ولی درپیرو آن فرمود : **فمستقر ومستودع** که بنا بر گفته تفاسیر در بعضی از روایات آمده است که مستقر اشاره به انسانهائیست که دارای ایمان پایدارند و مستودع اشاره به آنها که ایمانی پایدار ندارند .

البته نفس مراحل مختلفی دارد که در هریك از افراد بروجهی ظهور می کند ، بعضی پیرو نفس اماره و بعضی در مرحله نفس لوامه و بعضی صاحب نفس مطمئنه هستندکه شرح این معانی خود رساله جداگانه‌ای رادربرمی‌گیرد، ولی در اینجا شاهد کلام ، اینستکه صاحبان نفس مطمئنه انبیاء و اولیاء و پیروان راستین آنها هستند که آن خطاب معروف شامل آنان است که می‌فرماید : س ۸۹ ی ۲۷ **یا ایتها النفس المطمئنة،ارجعی الی ربك راضیة مرضیة** ، یعنی ای نفس آرمیده بازگرد بسوی پروردگارت خشنود وپسندیده، در ذیل این آیه شریفه **در تفسیر لاهیجی** از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود : مراد از نفس مطمئنه تا آخر آیه حضرت امام حسین علیه‌السلام است

اما باز در رابطه با فقرهٔ مورد شرح به اعتبار دیگر می‌توان گفت : که آری انفاس ائمه هدی علیهم‌السلام درمیان انفاس است ولی رسول اکرم در داستان مباهله اشاره‌ای فرموده که این نفوس را از دیگران تفکیك نموده ، یعنی انفاس ایشانرا منتسب بنفس خود کرده و از نفوس دیگران جدا نموده است همچنانکه درجمله‌ای از آیه شریفه فرمود : **وانفسنا وانفسکم ....** اشاره بر اینکه ما از نفوس خود دعوت می کنیم ، و شما هم از نفوس خود ، و تفسیر این معنا بسیار مفصل است ولی چه می‌توان کرد که در اینجا مجالی برای گسترش آن نیست .

اکنون تعبیر دیگری در فقره موردشرح بخاطر می‌رسد که گفته شود : آری جان امام در میان جانهاست ، جان مقدس امام زمان علیه‌السلام هم اکنون درمیان جانها و نفوس مردم جهان است ولی ای کاش که می‌دانستیم آن‌بزرگوار در کجای از جهان زندگی می کند و قرارگاه و مرکز اصلی او در کجاست : **لیت شعری این استقرت‌بك‌النوی بل‌ای‌ارض تقلك‌اوثری....** آیادرکجای زمین قرار گرفته است آن آقای عزیز ، آیا در میان چه گروهی زندگی می کند ....

✿ ✿ ✿

و آثارکم فی‌الاثار . آثار و نشانه‌های ائمه هدی علیهم‌السلام درمیان آثار سایر مردم‌است ، تاریخ زندگانی هریك از آن‌بزرگواران درخلال تواریخ به‌ثبت رسیده ، سخنان آن بزرگواران از خطبه ها وادعیه از نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه وغیره در کتب معتبره بچاپ رسیده ، تمام روایات و احادیث که از طرف ایشان وارد شده در کتابها و تفاسیر برشته تحریر

درآمده است ، آثار قلمی و قدمی ایشان حتی آثار مقابر و مکانهای ایشان ، آثار مساجد و عبادتگاه آنان همه در میان آثار دیگران مانند لعل درخشانی در ریگهای بیابان پرفروغ است .

شاید ذکر آثار وجودی یکی از این بزرگواران در رابطه به این معنا کافی باشد که در بسیاری از روایات بروجوه گوناگون نقل کرده‌اند،همچنانکه: **در اعلام الوری طبرسی** نوشته است **در عصر امام صادق علیه‌السلام** نقل احادیث روبفزونی نهاد ومشاهیر اهل علم کـه از آن حضرت روایت می‌نمودند به چهار هزار نفر رسید و ایشان چهارصد کتاب مشتمل برروایات گوناگون از آن امـام شنیده و تصنیف نمودند کـه بین شیعه بـه اصول چهارصد گـانه معروف است .

بنابراین ببینید چگونه هم‌اکنون این همه آثار از یك امام درمیان آثار بچشم می‌خورد و تاکنون چند صد رساله بر همین آثار نوشته شده‌است ومصداق فقره مورد شرح را بخوبی می‌رساندکه زائر عرض می‌کند: **وآثارکم فی‌الاثار** و این آثار گرانبها تا زمان ظهور امام ولی‌عصر عجل‌الله تعالی‌فرجه همه برقرار وهریك اصول عقاید حقه را پایه گذاری کرده است .

چه خوب ارتباطی در فقره مورد شرح با فقره دیگر کـه قبلا شرح آن گذشت برقرار است ، آنجا که زائرعرض کرد : **وجعلنی‌ممن‌یقتص‌آثارکم** اشاره براینکه خدا قرار دهد مرا از آنانکه در پی آثار شما رفتند و از آثار و نشانه‌های شما مقام ولایت و امامت شما را پذیرفتند .

دراینجا می‌توان گفت : که همین زیارت جامعه کبیره ، اثـری از آثـار شریفه یکی ازآن بزرگواران است ، که بر هرفردی از محبان و دوستداران آنان علیهم‌السلام لازم است این اثر را حفظ کرده وبردیگران بسپارند .

و قبورکم فی‌القبور ، باز زائر برای یکسان بودن دوران حیاتی ائمه هدی نسبت به سایر مردم چنین عرض می کند :

که آرامگاه شما درمیان آرامگاهها می‌باشد، که در اینجا هم چنین‌می‌رساند که تمام مراحل‌حیات و زندگانی آن بزرگواران همانند دیگران بوده وحتی پایان‌آنهم یکسان می‌باشد و این خود اشاره‌ای به آیه شریفه است که فرمود : **وان‌الله یبعث من فی‌القبور** که خدایتعالی تمام کسانیرا که در قبرها آرمیده‌اند چه از اهل ایمان و چه کفار برانگیخته و زنده خواهد کرد ، بهمان وجهی که داستان‌آن در رستاخیز در صدها آیه قرآنی تصریح‌شده‌است.

اما تعبیر دیگری که در رابطه با فقره مورد شرح بخاطر نگارنده رسیده آنستکه ، آرامگاه این بزرگواران همه در قلوب اهل ایمان و محبان ایشان است چه کسانی که از این جهان گذشته ودر گورستانها آرمیده‌اند وچه کسانی که در زندگانی دنیا هم‌اکنون دلهای خود را مأنوس و مشغول به‌عشق‌ومحبت ایشان کرده آنی از یاد آنان غافل نیستند و چون بعالم دیگر رهسپار شوند این محبت را با خود و در دل خود به‌آرامگاه خود می‌برند ، و خوشا اگر چنین باشد ، آنوقت است که می‌توان گفت : چگونه ممکن است قلبی که مملو ازعشق ومحبت‌آن بزرگواران باشد درهنگام بیرون‌آمدن ازقبرهادر رستاخیز به‌آتش دوزخ سپرده شود ، چون دوستی و محبت ایشان بوسیله دوستی و علاقه با خدا بوجود آمده ، و خدایتعالی هیچگاه دوست خود و مشتاقان آنانرا به‌دوزخ نخواهد برد همچنانکه خود آن بزرگواران درسخنان خود اشاره کرده‌اند که خدایا چگونه ممکن است‌آتش را مسلط کنی بر دلهائیکه به معرفت تو آشنا شده‌اند !!



فما احلی اسمائکم و اکرم انفسکم واعظم شأنکم واجل خطرکم واوفی عهدکم واصدق وعدکم

چقدر نامهای شما شیرین و زیبا ! و وجود شما با کرامت و بزرگوار است ! و چقدر شأن و مقام شما بزرگ و قدر و منزلت و شخصیت شما برجسته و باجلال است !! و چقدر عهد و پیمان شما باوفاترین عهد و وعده شما باحقیقت و راست است !!

حلاوت ـ بمعنی شیرین بودن و شیرین شدن و شیرینی می‌باشد ، واحلی ـ بمعنی شیرینتر است .

شأن ـ بمعنی مقام و امر و فرمان وکار باقدر و منزلت است .

خطر ـ در اینجا بمعنی شرف و بزرگی و بلند قدری ومقام عالی است .

عهد ـ بمعنی وفا ، ضمان ، امان ، مودت ، سوگند و پیمان است .

وفا ـ بمعنی بجا آوردن وعده ونگهداری عهد وپیمان ودوستی است .

وعد ـ بمعنی نوید دادن وقول انجام کاری دادن است .

نامهای نیکو از تجلی صفات نیکوی الهی هستند

تمام افراد عالم ازهرقوم وملت کوشش دارند که فرزندان خود را در هنگام ولادت بر زبان بومی خود براسمی نامگذاری کنند که زیبا و دلپذیر باشد ، یعنی هم ازجهت شیرینی لفظ و هم ازنظر معنا جالب ونیکو باشد .

بااین حالت گاهی دیده می‌شود که افراد برجسته وسرشناس از نام نیکو بی‌بهره مانده ونامیکه درخور شأن و شخصیت باطنی آنها می‌باشد بر آنان گذاشته شده است ، نامیکه ازنظر معنا هیچ مطلوب نیست ویا اصلا معنا ندارد،

و این امر شاید از نظر تثبیت مقدرات باشد که ازجهت طینتهای پاك و سالم و یا ناپاك و فرومایه براین نامها نامیده شده‌اند ، که این امری بسیار مؤثر است ، و بطور کلی می‌توان گفت : که نام هر کس یا نام هر چیز قبل از بوجود آمدنش به ثبت رسیده است که این بحثی دقیق و فلسفی می‌باشد و شاید پذیرش آن برای بعضی مورد تأمل باشد ، ولی اگر ازجهتی با ارتباط به بعد مخصوص آن در معنا به آیه شریفه در داستان آدم علیه‌السلام توجه شود شاید این موضوع روشن گردد که خدایتعالی فرمود : س ۲ ی ۳۱ **وعلم آدم الاسماء کلها** یعنی خدایتعالی علم اسرار آفرینش و نامگذاری همه موجودات را به آدم تعلیم داد ، و یا به اعتبار دیگر : خدایتعالی اسماء تمام موجودات از نیك و بد و از زشت و زیبا ، از تلخ و شیرین همه را به آدم (ع) آموخته است .

این آیه شریفه تفسیر گسترده‌ای دارد که بحث ما در اینجا خارج از بیان تفسیری آن می‌باشد و ارتباط آن با فقره موردشرح غیرمستقیم است ، بنابراین می‌توان براین تعبیر گفت که چون این آموزش به آدم دربارهٔ تمام موجودات بوده و بخصوص کلمه « **کلها** » در آیه استعمال شده است ، لذا تمام افراد از ذراری او جزء موجودات بوده و اسامی آنان قبلا به ثبت رسیده است و دراین‌مورد می‌توان استناد بهمان موضوعی کرد که حضرت آدم برای آمرزش گناه خود از آن ترك اولائی که کرده بود ، بهترین اسامی و نیکوترین نامها را انتخاب کرده ومورد توسل قرار داد همچنانکه داستان آنرا شنیده‌اید و در همین کتاب به مناسبت دیگر اشاره به آن کردید که او علیه‌السلام با القاء از طرف پروردگار به اسماء خمسه طیبه متوسل شد و با توسل بنام شیرین و نیکوی آن بزرگواران از خدایتعالی طلب عفو و آمرزش نمود و توبه او مورد پذیرش قرار گرفت .

پس از همان اول امتیاز این اسامی و حلاوت و شیرینی آن ظاهر و

تأثیر آن درعالم‌موجودات آشکار گردید و درهمین‌جا در رابطه بابند موردشرح می‌توان با صدائی بلند گفت : **فما احلی اسمائکم** ، ای آقایان عزیز چقدر نامهای شما شیرین است !!

اما ازجهت دیگر این موضوع قابل اهمیت است که هر اسم ونامی از افراد و موجودات درعالم بر سبیل مرتبه و شأن و حیثیت و یا بروجه اصل و سنخیت نامگذاری شده است و در اینجا بی‌مورد نیست که براین مثال که ارتباط برهمین معنا دارد التفات نمائید ، و آن اینکه خوب است نام علی علیه‌السلام را با نام معاویه و نام حسین علیه‌السلام را با نام یزید مقایسه کنید ببینید صرفنظر ازمعانی آنها در ذکر این نامها کدام با حلاوت ولذت‌بخش است ، خدامی‌داند که هیچ تعصبی دراین مورد در کارنیست ، ولی هرگاه نام علی یا نامهای حسن و حسین و رضا و مهدی و سایر ائمه هدی علیهم‌السلام بر زبان جاری می‌شود چنان اثری از حلاوت در قلبهای اهل ایمان بجا می گذارد که شیرینی آن زایل‌شدنی نیست حقیقتاً ، فما احلی اسمائکم .

اصلا خود این اسامی مفهوم شخصیت نامیده شده را می‌رساند و شاید بعضی نمایانگر تجلی صفات الهی باشد و این نامهای نیکو و شیرین از جهتی خود ممیز میان اولیاء و اعداء خدا می‌باشد ، همچنان کلام معروف هم مشعر برهمین است که می گویند : **الاسم مادل علی‌المسمی** که نام نیکوی نیکان دلیل بر شخصیت و مقام ایشان است ، و از همین جهت است که نام ائمه هدی در نزد خدا و درنزد اهل ایمان بسیار محبوب است .

گذشته از این اگر بخواهید از نظر اهمیت این موضوع در کیفیت و معنویت اسماء مبار که‌آن بزرگواران آگاهی بیشتری حاصل نمائید به‌روایتی که در کتاب « **شمس طالعه** » درشرح این معنا آورده است توجه نمائید .

علی علیه‌السلام به سلمان فرمود : ای سلمان منم آنکسی که اسم من بر عرش

نوشته شد پس قرار گرفت ، وبرآسمانها نوشته شد پس بپا ایستاد ، و بـر زمین نوشته شد پس ثبات خود را حفظ کـرد ، و بر باد نوشته شد پس مسخر شد ، و بر برق نوشته شد پس روشن شد ، و بر برگ نوشته شد پس منبسط شد ، و بر نور نوشته شد پس ساطع شد، وبر ابرنوشته شد پس بارید «گریان شد» وبررعد نوشته شد پس خاشع شد ، و بر شب نوشته شد پس تاریك شد ، و بر روز نوشته شد پس روشنی داد ، سپس تبسم نمود .

آری چقدر شیرین و دلپذیر است نامهائیکـه خدایتعالـی بسبب آنـان عالمرا ایجاد فرمود .

معنای شیرین‌بودن نام امام (ع) چیست ؟

حلاوت بمعنی شیرینی است ولی در این فقره از زیارت بمعنی شیرینی حسی کـه مدرك آن زبان است نیست ، بلکه بمعنی شیرینی معنوی و قلبی می‌باشد که لذت‌بخش روح و جسم و جان است .

و از طرف دیگر بنا برروایتی که قبلا شرح آن گذشت ائمه هدی علیهم‌السلام خود اسماءِ الهی هستند و تجـلی صفات اوسبحانه وتعالـی در مـقام معنویت و نورانیت در وجودآنان آشکار است ، پس چقدر برای محبان و دوستان خـدا شیرین و با حلاوت است که با اشاره به وجود مقدس آن بزرگـواران ذکری ازمظاهر صفات اوجل شأنه را برزبان جاری سازند .

و اصولا اگر درمعانی آن اسماءِ مقدسه هم خوب توجه شود می‌بینیم که چه لطفی درظاهر کلام دارد ، درحالیکه درباطن ، معنا بقدری درکمال نورانیت است که به مجرد اظهار نام هریك از آن بزرگواران صفائی با نشاط در قلوب ایجاد می‌نماید که این ازنظر جلوه مقام صفات الهی است .

واینکه‌دراینجا زائر باحالتی تعجب‌آورعرض می‌کند: **(فما احلی اسمائکم)**

یعنی چقدر ذکر مراتب وجودی شما لذت‌بخش است **(این حلاوت حاصل نمی‌شود مگر از راه دوستی و محبت)** ، هر قدر آتش عشق شدیدتر باشد شیرینی عوالم محبت بیشتر است ، ندیدید گاهی که نامهای مقدس علی یا حسن یا حسین یا رضا یا مهدی و یا سایر ائمه علیهم‌السلام در مجلسی برده می‌شود چگونه عشق مشتاقان شعله‌ور شده و بی‌اختیار بر آنان درود می‌فرستند .

حقیقتاً چقدر شنیدن نام آن بزرگواران لذت‌بخش جسم و روح است و موجب شیرینی تن و روان می‌باشد. آنانکه دوستی و محبتشان با خدا درمرتبه **(اشد حباً لله)** است با اولیاء و برگزیدگان او هم چنین هستند ، می‌دانند آنهمه فضل و کمالات نفسانیه که ازطرف اوسبحانه وتعالی برآنان افاضه شده ، همان مقام محبت را هم نسبت به‌آنان ایجاب می کند ، و از اینجهت است که محبان بهروسیله ممکن برایشان عشق ورزیده بزیارت قبور ایشان می‌روند ، نذرها می‌کنند ، اطعام خصوصی و عمومی می‌دهند ، درشادی آنان شادی‌می‌کنند و در ماتم‌آنان سوگوارند ، و در راه ایشان از بذل جان و مال هیچگونه دریغ ندارند ، و خلاصه‌آنکه یادآنانرا فراموش نمی کنند ازهرطریق که باشد عوالم عشق ومحبت خود را ظاهر کرده حتی گاهی نام فرزندان خود را بنام ایشان نامگذاری می کنند که هرآن با صدا کردن‌آنها اشتیاق خود را آشکارسازند، همچنانکه در چند فقره قبل خواندید **(واسماؤکم فی‌الاسماء)** که شرح آن گذشت .

و حقیقت امر این محبت و دوستی از جهت آنستکه این بزرگواران برگزیده خدایتعالی بوده و گرامی داشته است خدا نفوس ایشانرا و آنانرا برسایرین‌امتیاز بخشیده است ، همانطور که در اوصاف‌آنان در فقرات‌این‌زیارت خواندید ودرپیرو همین فقره موردشرح هم زائرعرض می‌کند :**(واکرم انفسکم)** اشاره براینکه چقدر جانهای شما گرامی وشریف است ، البته باید هم‌چنین‌باشد

کسی از آن بزرگواران نزد خدایتعالی گرامی‌تر نیست مگر نه خود فرمود، **ان اکرمکم عندالله اتقیکم** چه کسانی متقی‌تر و پرهیزکارتر از ایشان که خدایتعالی برهمین منظور درمقام تقوی وپاکدامنی و عصمت آنانرا برگزیده است، اگرچه انفاس و ارواح ایشان همانند نفوس و ارواح بشری است ولکن دارای مراتب و علوی فوق العاده است که ازهمه بالاتر مقام ولایت و خلافت ایشان است که غیراز آنچه بیانات خود امام علیه السلام در این زیارت نمودار است کسی بهتر نمی‌تواند آن شئون و مقامات را شناسائی نماید.

بنابراین مقام آن بزرگواران در کمال عظمت و بزرگی و شأنشان در مرتبه جلال وجمال است که بهیچوجه قابل مقایسه بامراتب دیگران نیست.

و قبلا هم در شرح فقره دیگر که زائر عرض کرد **(وعباده المکرمین)** مطالبی دیگر دربزرگداشت ائمه هدی علیهم السلام ازنظرقرآن مجید گذشت.

شأن ائمه هدی در عظمتشان جلوه‌گر است!

بعد از آنکه زائر اشاره به ذکر حلاوت در نام ائمه هدی و گرامیداشت آنان نمود، سپس بیان خودرا چنین ادامه می‌دهد **(واعظم شأنکم واجل خطرکم)** چقدر شأن و منزلت و قدر و شخصیت شما درنهایت عظمت است.

آری رفعت و عزت و مقام و ارجمندی ازطرف خدایتعالی است چون تنها او صاحب عزت و قدر و منزلت و شرف و بزرگی است و بهر کس از برگزیدگان خود که بخواهد تمام این مراتب عالی را افاضه می‌فرماید.

در معنای شأن و بلندقدری مطالب بسیار است ولی چه خوب **«صاحب بحرالحقایق»** گفته است: که مراد به شأن تجلی حق‌است در هرآنی بحسب متجلی که متناسب استعداد او باشد، وتجلیات ربانی را خود غایت و نهایت نیست.

پس به این اعتبار عظمت و بزرگی شأن ائمه معصومین در همان مقام جلوه‌ای است که بحسب مقام ولایت و امامت در آن بزرگواران جلوه‌کرده‌است.

و از نظر اهمیت، این معنا در دو مورد دیگر ازهمین زیارت آمده که بعداً در شأن آن بزرگواران می‌خوانید (**وشأنکم‌الحق**) و همچنین **والشأن الکبیر**

وفای بعهد را از ائمه هدی باید تعلیم گرفت

معانی عهد و وعد ازیك جهت با هم مترادف است با این تفاوت‌که عمل بعهد و وفای به‌آن لازم‌وضروری و عمل به وعد نیکو و مستحسن است، چنانکه‌گفته‌اند: عهد و پیمان معانی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی در میان افراد و هم شامل عهد و پیمانها در میان ملتها برقرار می‌شود، و از همه بالاتر شامل پیمانهای الهی و رهبران آسمانی نسبت به امتها و امتها نسبت به آنها نیز می‌باشد.

دربند موردشرح که زائرعرض‌می کند (**واوفی‌عهدکم‌واصدق‌وعدکم**) اشاره‌بر اینستکه آنچه را که شما ائمه طاهرین با خدا معاهده کرده بودید از گواهی بمقام ربوبیت وپذیرش مرتبه ولایت و ارشاد و هدایت مردم بسوی مقام توحید و اجرای اوامرالهی و احکام وخلاصه تمام آنچه که خدایتعالی بعهده شما گذاشته درآخرین حد مراتب‌آن بعهد خود وفا نمودید و آنچه در صدق گفتار الهی و نیز آنچه را که خود به مردم وعده دادید همه راست ودرست وصحیح بوده وبوعده خود عمل نمودید.

اکنون باید دید که خدایتعالی خود درباره عهد وپیمان در قرآن مجید چه گفته‌است، جائی می‌فرماید: س ۱۶ ی ۹۱ **واوفوا بعهدالله‌اذاعاهدتم...** هنگامیکه با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید.

و این همان عهدیست که خدایتعالی برای وفای به آن عهد تأکید کرده است و جالب اینکه در بعضی از تفاسیر آمده است : مراد عهد ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خم می‌باشد که همه قبول کردند .

و بعضی گفته‌اند : (**واوفی عهدکم**) در اخذ میثاق ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام است .

و چون بخش مهمی از تعلیمات عالیه اسلامی مسئله وفای بعهد و پای‌بند بودن به پیمانها می‌باشد ، خدایتعالی بازدرتأیید این معنا درجای‌دیگر می‌فرماید : س ۱۳ ی ۲۰ **الذین یوفون بعهدالله ولاینقضون المیثاق** آنها که بعهد الهی وفا می کنند وپیمان را نمی‌شکنند ، آنانند صاحبان عقل و درایت که وفا می کنند به پیمان خدا ،

در تفسیر علی بن ابراهیم دراین معنا چنین اشاره شده است : که آنان وفا می کنند به پیمانی که در روز ، (**الست بربکم**) در ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم‌السلام بسته شده ونمی‌شکنند آن پیمانرا .

واز آنطرف در معنای فقره مورد شرح (**واوفی عهدکم**) اشاره‌دیگری است که ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین همیشه در امتثال اوامر الهی کوشا بوده و بمصداق آیه شریفه بعهد خودوفا می کردند که می‌فرماید : س۱۷ ی۳۴ **واوفوا بالعهد ان‌العهد کان مسئولا** که بعهد خود وفا کنید همانا که درمورد عهد سئوال کرده می‌شوید .

بنابراین آن بزرگواران همه در تمام موارد تعهدات خود را انجام می‌دادند .

بعضی از مفسران چنین گفته‌اند که این آیه شریفه بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد و وفا کردن بعهد از دو وجه یکی صیغه امر و دیگرسئوال آن در صحنه قیامت امری ضروری است .

اما در ارتباط بفقره موردشرح در جای دیگر از قرآن مجید صراحت این امر را روشن داشته که هریك از این بزرگواران وفای بعهد را محترم می‌شمردند، همچنانکه آیه شریفه را بسیار شنیده‌اید: س ۳۳ ی ۲۳ **من‌المؤمنین رجال صدقوا ماعاهدوا الله....** اشاره براینکه ازجمله مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند آنچیزی را که عهد بسته بودند با خدایتعالی ـ و در تفاسیر آمده است: که ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرویست که‌این آیت درحق ما نازل شده است.

و بعضی چنین گفته‌اند: که این مراد پیمان و عهدی است که در همان زمان ابراهیم علیه‌السلام بسته شد که فرمود: س ۲ ی ۱۲۴ **قال‌انی‌جاعلك‌للناس اماما قال ومن ذریتی قال‌لا‌ینال عهدی‌الظالمین** که تفسیر آن قبلا گذشت.

درمورد عهد و پیمان مطالب گسترده‌ای است که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست ولی در پایان این بحث اشاره می‌شود که در رابطه با معنای (**واوفی عهدکم**) بهمین مناسبت خدایتعالی برگزیدگان خود ائمه معصومین علیهم‌السلام را بسیار دوست می‌دارد چنانکه اشاره فرمود: س ۳ ی ۷۶ **بلی‌من‌اوفی بعهده واتقی فان الله یحب‌المتقین**. آری کسیکه به پیمان خود وفا کند پرهیزکاری پیشه نماید خدا او را دوست دارد.

زندگانی امام در میان مردم

جان عالم شد فدا از انس وجان　　بر امام بر حق و صاحب زمان
جان ما قربان هر یك از امام　　جان چه باشد، هستی عالم تمام

ذکر آنان در میان ذاکرین همچنان باشد در اذکاری متین
نام آنان بس نکو باشد بلند نام کس زینسان نباشد ارجمند
در میان نام نیکویان چنین نام هر یك شد بنامی جاگزین
وه چه زیبا وچه شیرین‌است نام هر کجا برده شود نام امام
ذکر آنان هرزمان در هر مکان در میان اهل دل باشد نهان
جسمشان دربین اجسام‌است لیك باشد اندر شأنشان بسیار نیك
روحشان باشد عیان درهر میان در میان سایر هر جسم و جان
جانشان در بین افراد جهان همچنان‌جانی‌که‌چون‌گوهر نشان
منتشر آثار آنان ، هر دیار در اثرهای دگر دارد قرار
بلکه قبر هر یکی اندر قبور همچنان رخشندگی‌دارد چونور
زین سبب آنها چو ازبود و نبود اکرم انفاس عالم در وجود
شأنشان بالا بود از هر مقام چونکه باشد در هدایت بردوام
در بزرگی کس نباشد این‌چنین که جلال و منزلت گیرد وزین
بس مهمتر آنکه درعهد و ضمان بسته پیمانی نهان اندر نهان
یعنی آن پیمان که از روز الست در ولایت با نکویان حق ببست
خوب‌کردندی وفا برعهدخویش تا محبت از خدا گیرند بیش
وعدهٔ نیکو که از آنان رسید کس خلاف‌آن دراین دنیاندید
وعدهٔ خوشتر که در دیگر جهان بر محبان داده شد نحوی عیان
می‌رسد بر هر که با آنهاست دوست وعده‌های‌این‌نکویان‌بس‌نکوست
من امیدم اینچنین باشدکه «زار» بسته عهد خود به نیکان برقرار



کلامکم نور وامرکم رشد ووصیتکم التقوی وفعلکم الخیر وعادتکم الاحسان وسجیتکم الکرم وشأنکم الحق والصدق والرفق وقولکم حکم وحتم ورأیکم علم وحلم وحزم ....

سخنان شما نوربخش دلها و فروغ علوم و حکمتهای الهی است و امر و فرمان شما هدایت و ارشاد و رهنمود خلق است ، و سفارش و موعظه‌شما بتقوی و پرهیزگاری است ، وکار شما خیر وخوبی ، وعادت و شیوه و روش شما نیکی و احسان است و ذات و سرشت شما کرم و بخشش و بزرگواری است ، وقدر و منزلت و شأن شما حق و حقیقت و راست و درست و در مقام مدارا و مرافقت است ، و قول و دستور شما حکم حتمی ولازم‌الاجراء است ، و رأی و اندیشه و بینش شما دانش و بردباری و کاردانی و آگاهی و انضباط و دوراندیشی است .

کلام ائمه اطهار پر توی از نور قرآن است !!

معانی و شرح بیشتر از لغات این بند از زیارت در خلال مطالب فقرات قبل گذشته است ولی در اینجا موضوع دیگری بجا مانده است که هم اکنون به آن اشاره خواهد شد .

درجمله اول که زائر عرض می کند **«کلامکم نور»** همانطور که می‌دانید درباره نور تاکنون درچند مورد بروجوه گوناگون مطالبی ذکرشده است همچنان در مواردیکه مطالعه نمودید : **وانتجبکم لنوره ـ ونوره وبرهانه عندکم ـ وتمام نورکم ـ واشرقت الارض بنورکم** وهمچنین‌فقرات دیگر که در اوراق قبل شرح آنها روشن شده است ، اما آنچه که دراین جمله

از زیـارت چشم گیر است آنستکـه دانسته شود ؛ کـلام ائمه هدی نور است یعنی چه ؟

اگر خوب توجه به این موضوع شود خواهیم دریافت که آنچه از بیانات و سخنان آن بزرگواران گفته شده است همه نوریست بسوی راهنمائی بشریت که آدمی را از وادی ظلمت بیرون آورده و از مهالك نجات مـی‌بخشد ، و در حقیقت آن نور وسیله ارشاد بسوی طریق هدایت بـوده و بطرف مرتبه ایمان بمقام ربوبیت راهنمائی می کند .

و نیز می‌توان گفت که کلام آن بزرگواران عطف به کلام الهی بوده و همه از قرآن مجید اقتباس شده است که قبلا در شرح فقره **(ونوره وبرهانه)** از بیان خود قرآن درچند آیه تصریح گردید کـه قـرآن خود نور است و بوسیله آن نور معرفت در دل بندگان ایجاد شده و آنانرا بسوی مراتب ایمان راهنمائـی می‌فـرماید : **قد جاءکم من‌الله نور وکتاب مبین** ، و همچنین در جای دیگر فرمود : **وانزلنااالیکم‌نوراًمبینا** و درسوره اعراف در رستگاری اهل‌ایمان که از رسول و قرآن پیروی می کنند می‌فرماید : واتبعواالنورالذی انزل معه .... که در واقع در اینجا می‌رساند که پیغمبر خاتم هم خود نور است همچنانکه خدایتعالـی در شأن او فرمود : **وداعیاً الی الله باذنه وسراجاًمنیراً**

پس به اعتبار این آیات شریفه کلام و سخنان و بیانات امام که از قرآن گـرفته شده همه نور و پیرو رهنمود هـای رسول اکـرم است و مصـداق **(کلامکم نور)** در این معنا بسیار ظاهر است .

اصلا بنا بمطالبی که قبلا گذشت خدایتعالی خود آن بزرگواران را نور آفریده کـه درهمین زیـارت خـواندید : (**خلقکم‌الله انوراً**) و همچنین (**وانتم نورالاخیار**) که شرح آن ازنظر قرآن مجید و روایات مربوطه در تأویل آیه شریفه : **الله نورالسموات والارض ....** بتفصیل گذشت .

و از همین مقام و مرتبه نور آن بزرگواران است که زائر در پیرو فقره موردشرح عرض می کند : (**وامرکم رشد**) یعنی امـر و فرمان شما هدایت و ارشاد است و لازم بشرح این موضوع نیست ، چون بقدر کافی در همین زیارت در فقراتیکه مربوط به صاحب‌الامری آن بزرگـواران است و در مواردیکـه خود آنانرا به ائمه راشدین معرفی کرده‌است این معنا بطور گسترده‌ای تشریح گردیده است .

سفارش ائمه معصومین علیهم‌السلام به پرهیزکاری‌است

در جملـه سوم از بند مورد شرح زائـر عـرض می کند :(**ووصیتکم التقوی**) اشاره براینکه سفارش وتوصیه شما ائمه هدی (ع) به تقوی وپرهیزکاری است.

باآنکه در دو مورد از همین زیارت مسئله تقوی ازچندجهت موردبررسی‌قرار گرفت ، یکی در فقره (**واعلام‌التقی**) ودیگری در فقره : (**واشهدانکم الائمةالراشدون....المتقون....**) کـه در شرح ایـن موضوع هم ازنظرقرآن مجید و هـم ازنظر تقوای ائمه هـدی مطالبی بتفصیل گذشت .

امـا در اینجا بـه این نکتـه اشاره می‌شود کـه دربیشتر از سخنان آن بزرگواران امر بتقوی وپرهیزکاری شده ، و این مسئله‌ای مهـم و مربوط بـه سعادت وخوشبختی دنیا و آخرت و رسیدن بمقام فوز و رستگاری است .

اکنون در رابطه با فقره موردشرح و از جهت آنکه دانسته شود اصولا تقوی وعمل به‌آن چیست ؟ اشاره به بعضی از سخنان علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغة می‌شود تا مصداق این معنا کاملا ظاهر گردد .

در قسمتی از خطبه ۱۱۳ در پیرو سر خط این اعلامیه : **اوصیکم‌عبادالله بتقوی‌الله التی‌هی‌الزاد....** می‌فرماید . بندگان خدا شما را سفارش می کنم

بتقوی و ترس از خدا که آن تقوی توشه راه آخرت است و توشه‌ای که صاحب آنرا بمنزل مقصود می‌رساند و پناهی است که می‌رهاند و بمراد فائز می‌گرداند، ای بندگان خدا همانا تقوای خدا منع کرده است اولیاء خود را از حرامها و لازم ساخته دلهای ایشان را بر ترس بخدا تا بیدار گردانیده شبهای ایشانرا در نماز و تشنه ساخته گرمای روزهای ایشانرا در روزه .

در این خطبه یك سلسله از مراتب و موارد تقوی را متذکر شده که خواننده برای اطلاع کامل باید بهمان خطبه مراجعه نماید .

و باز در خطبه ۸۲ که آنرا خطبه (غراء) می‌نامند در ذیل عبارت : **اوصیکم‌عبادالله بتقوی‌الله‌الذی ضرب لکم‌الامثال ...**. اشاره بیك سلسله دیگر ازموارد تقوی کرده می‌فرماید : وصیت می کنم شما را ای بندگان خدا بتقوی وپرهیزکاری و ترس ازعذاب خدا، خدائی که برای شما مثلها زده است تا پند گیرید و از خواب غفلت بیدار گردید و تعیین نمود برای شما دوران حیات شما راکه از آن بیش و کم نگردد ،و پوشیده برشما لباسها ، و روزی شما را توسعه داد : واحاطه کرد بشما از جهت احصاء و آماده ساخت برای‌شما جزا را و بوسیله حجتهای خود شما را بترسانید و در آزمایش قرار داد (و همچنین این خطبه نیز بسیار طولانی است) که اهل معرفت باید برای‌آشنائی بمقام تقوی‌آنرا موردمطالعه قرار دهند.

اما وصیت جالب‌آنحضرت درباره تقوی به‌فرزندش امام حسن علیه‌السلام است درحالیکه ازمفهوم‌آن خطبه برمی‌آید که آن وصیت جنبه عمومی داشته و برای همگان است ، و نگارنده را دریغ آمد از اینکه در اینجا بچند جمله از آن اشاره نکند !!

در قسمتی از خطبه ۳۱ (**باب‌المختار**) آنحضرت در ذیل این بیان ؛ **فانی اوصیك بتقوی الله ، ای بنی ....** بر این اشاره که ای فرزند من تو را

سفارش و وصیت می کنم به پرهیز کاری و ترس از خدا و سفارش می کنم تو را به ملازمت امر و فرمان خدایتعالی و به آباد داشتن دل خود بیاد او و بچنگ زدن بریسمان او، و آن سبب و رشته ایکه بین تو و خدا استوارتر می‌باشد، و دلت را بموعظه و اندرز زنده بدار، و بر زهد و پارسائی بمیران و بیقین و باور بهایمان خداورسول توانائی ده و بحکمت ودانش احکام الهی روشن نما و بیاد آوری ازمرگ خود را ذلیل وخوار گردان و به اقرار به فناء و نیست شدن دنیا خود را به بدیها و دردهای دنیا بینا کن و بهجوم آوردن روز گاردر گردش شبانه‌روز خود را بترسان

وچنین ادامه می‌دهد: که آخرتت‌را به دنیای خویش مفروش در چیزیکه نمیدانی سخن مگوی و در آنچه بتو مربوط نیست گفتگو مکن، و از رفتن راهی خودداری کن که از گمراهی آن بترسی، زیرا خودداری درهنگام سر گردانی گمراهی بهتر است از انجام دادن کارهای ترسناك، و به نیکو کاری امر کن تا اهل آن گردی و بدست و زبانت ناپسندیده را نهی نما، جهاد کن جهادیکه شایسته است در راه خدا، واز سرزنش سرزنش کنندگان باك نداشته باش و برای حق هرجا هرسخنی که باشد اقدام کن درهمه کارها نفس خویش را بخدا واگذار و در وصیت من فهم و اندیشه خود را بکار بر!

و باز گفته می‌شود که این خطبه شریف بسیار مفصل است که در اینجا مجالی برای ذکر همه آن نیست، همینقدر باید دانست: که مصادیق تقوی از هریك جمله از آن مشهود است که مصداق فقره مورد شرح را می‌رساند که عرض می کند: (**ووصیتکم التقوی**).

کردار ائمه‌هدی(ع) جز خیر وخوبی چیزدیگری نیست!

در ادامه این بند از زیارت زائر عرض می کند: (**وفعلکم الخیر**) که این معنا در شرح فقره (**ودعائم الاخیار**) مطالبی درذیل تفسیر این آیه شریفه

گذشت که می‌فرماید: س۲۱ی۷۳ **وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعل الخیرات** ... واین درداستان ابراهیم علیه‌السلام است که اشاره می‌فرماید ماقرار دادیم ابراهیم وذریه اورا امام وپیشوایانی که بفرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای خیر و نیك را به‌آنان وحی کردیم.

در اینجا شاهد کلام همان جمله: (**واوحینا الیهم فعل الخیرات**)است که بفرمان خدایتعالی انجام کارنیك به‌آن بزرگواران وحی می‌شود واصلا خود آنان از خدایتعالی تقاضاداشتندکه کارخیر به‌ایشان الهام شود، همچنانکه حضرت سجاد(ع) در سخنان خودعرض می‌کند: **والهمنی الخیر والعمل به** اشاره براینکه خدایا الهام کن برمن که کارهای نیك و شایسته انجام دهم، یعنی(**والهمنا طاعتك**) بر دلم انداز که بجاآورم هرعملی را که موجب رضای تواست وخود مراوادار به انجام آن فرمای (ویا طریق فرمانبرداری خودرا برما الهام فرما)

و از اینجهت در این فقره از زیارت عرض می کند: (**وفعلکم الخیر**) آنانند که بجاآورنده تمام خیرو خوبیها هستند و راهنمای خلق بسوی خیرو نیکوئیها می‌باشند، و اصلا اطلاق خیر در قرآن مجید بوجود آن بزرگواران اشاره شده که شرح آن دراوراق قبل بتفصیل گذشت.

پس کسانیکه غیرازعمل خیرو نیکو چیز دیگری ازآنها صادرنمی‌شود این بیاناتهم که درپیرو بند مورد شرح آمده است درشأن آنان صادق است که زائر عرض می کند **وعادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم وشأنکم الحق والصدق والرفق** باید اینچنین باشد که‌خوی آن بزرگواران احسان‌ونیکوئی است، چون آنان در اطاعت امر خدا مقدم برهمه هستند، مگرنه فرمود: **ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی** که خدا فرمان بعدل و احسان وبخشش به دیگران و نزدیکان می‌دهد، چه‌خوب در ذیل آیه شریفه از تفسیر اهلبیت روایتی‌نقل شده که مراد ازعدل شهادت بتوحید است و مراد از احسان قبول‌ولایت امیرالبره‌است، ومراداز(ذوی‌القربی) ائمه‌معصومین‌علیهم‌السلامند.

پس آنانند که خود مقدم بر احسان و نیکوئی بوده واحسان ملکه ایشان است، ودر جمله مورد شرح ، **وسجیتکم الکرم** : چنین گفته‌اند که سجیه بمعنی خوی وخلق و طبیعت است و کرم بمعنی جود وبخشش و بزرگواری است واز همین معنا مفهوم این جمله بدست می آید که خوی وطبیعت ایشان با کرامت و آن بزرگواران صاحب جود وبخشش اند و شأن ایشان هم حق و راست وصداقت ورفق ومدارا است که در این سه مورد : **شأن وحق وصدق** درصفحات قبل مطالبی گذشت .

قول ائمه هدی حکمی لازم الاجراء است !

قبلا درشرح جمله « **وبقوله تحکمون** »درصفحه ۴۸۵ مطالبی گذشت حاکی از اینکه حکم وداوری ائمه‌هدی علیهم‌السلام طبق گفتار واحکام الهی بوده و هیچگاه خلاف ما انزل‌الله قضاوت و داوری نمی کردند .

اما دراین جمله اززیارت که‌زائر عرض‌می کند : (**وقولکم حکم وحتم..**) این معنا ارتباط غیر مستقیمی به‌آیه شریفه دارد که می فرماید : س ۲۴ ی ۵۱ **انما کان قول المؤمنین اذادعوا الی الله ورسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا واطعنا واولئك هم المفلحون** ، یعنی مؤمنان هنگامیکه به سوی خداورسولش دعوت شوند تا میان آنان حکم کند سخنانشان تنها این‌است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم وآن گروه ازرستگارانند .

درتفاسیر ، **مجمع البیان ونور الثقلین وتفسیر نمونه** درروایتی در معنای جمله «**اولئك هم المفلحون**» از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل کرده‌اند که : (**ان المعنی بالایة امیر المومنین(ع)**) که مقصود ازآیه علی علیه‌السلام است .

لذانزدیکترین کسانی که بسوی خدا ورسولش دعوت شدند تا میان‌مردم داوری کنند جانشینان رسول اکرم ائمه هدی هستند که‌هم اظهار شنوائی از

اطاعت خدا کرده وهم بمصداق روایتی که گذشت **(اولئك هم‌المفلحون)**

بنا براین قول وگفتار ایشان ازهمان بیان و قول الهی‌است و حکم‌ایشان حتم و بجاآوردنش لازم وواجب است .

اما در پایان بند موردشرح که‌زائر عرض می کند : **(ورأیکم علم‌وحلم و حزم)** در اینجا لازم است تنها بمعنای رأی اشاره شود تا مفهوم کامل این جمله را خواننده خوددریابد .

رأی معانی بسیاری دارد که از جمله دیدن بچشم است ولی دراین‌جمله « رأی » به این معانی آمده است ، اندیشه ، تدبیر ، عقیده، فکر، حدس، اعتقاد، شورو مشورت ، و قصد وعزم ، که تمام این معانی درروش ائمه معصومین علیهم‌السلام از علم ودانش و از حلم و بردباری و از حزم و هوشیاری و دوراندیشی ظاهر و آشکار است .

ان ذکر الخیر کنتم‌اوله واصله وفرعه ومعدنه و مأویه ومنتهاه .

اگر از نیکی نیکان یادی شود ، آغاز آن و اصل وریشه آن وفرع و شاخه‌آن و محل و مکان ومعدن آن و مبدأ و پایان ونهایت آن خیرو نیکوئی شمائید !!

ذکر خیر ائمه هدی(ع) از آغاز تاپایان !!

قبلا درباره خیر درفقره « وفعلکم الخیر» مطالبی گذشت براینکه کردار و رفتار ائمه معصومین علیهم‌السلام همه خیرو نیکوئی و احسان بوده است . اما دراینجا

اشاره‌ای‌شده است که‌هر گاه ذکرخیری از افرادعالم‌بمیان آید آن‌بزرگواران بعنوان اولین نمونه و اولین نشانه خیر یاد آور می‌شوند ، یا به تعبیردیگر می‌توان گفت که آنان ضرب‌المثل‌کارخیر قرار داشته ومیزان ومقایسه‌هرعمل نیکو هستند ، هر کجا ذکرعلم وحلم وزهد وتقوی وشجاعت وعبادت وسخاوت وهرآثار نیکو باشد آن بزرگواران مقدم برهمه قرارداشته و آنانرا سرآمد بردیگران ذکرمی کنند .

البته می‌دانیدآنچه که‌درقرآن کریم اطلاق خیر بـه‌آن شده است آن بزرگواران درصدر آن قرار داشته اند،آنان مخزن علم ومعدن رحمت واصول کرم‌ومعادن حکمت‌الهی‌هستند،دربحث‌کلی‌این زیارت شأن ومقام‌آن بزرگواران از این جهت روشن وآشکار گردید ، آنهمه روایات که درذیل آیات مربوطه قرآنی متذکرشدیم به‌اثبات رسید که آنان مبدأ کل خیروبرکات وصاحب‌تمام ملکات نیکو وحسنه هستند وروایات دیگری هم‌دراین موردآمده است که‌آن بزرگان اصل‌خیر ، وفرع‌آن اطاعت آنان ازامر خدایتعالی است .

اما تعبیر دیگری که می‌توان در ذکر خیر آن بزرگواران بکار برد از همان اشاره‌ای است که درسیاق کلام زیارت آمده وسوابق خیر ایشانرا از اول تا آخر یا از مبدأ تا انتها بیان داشته است .

آری چنین است !! از همان اول حضرت‌آدم‌متوسل بمقام‌آن‌بزرگواران به‌دستور خود حقتعالی گردید و اصل مقام ولایت ایشانرا بروجهی نهان تأیید نمود ، بلکه قبل از خلقت آدم هم نام مبارك آن بزرگواران بـر کتیبه عرش ثبت شده که‌این از همان نظر مقام نیکو و ذکرخیر ایشان بوده است (قبلا در این مورد اشاره بمطالبی شده است) .

واین معنا از سرآغاز امر خلقت‌بوده ، ولی پایان آنهم چه دردنیاوچه‌در آخرت بستگی بعمل خیرآن بزرگواران‌داشته،همچنانکه در دوران‌زندگانی

هریك از آن بزرگواران این موضوع مشهود بوده وهم اکنون وجـود مقدس امام ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه در میان شیعیان بلکه در میان تمـام پیروان ادیان جهان ذکر خیراو جاری وبرسرزبانهاست .

اینکه گفته شد درتمام ادیان جهان‌ازآن نظراست که پیروان‌ادیان‌دیگر هم منتظر ظهور مصلح وقائدی عظیم‌الشأن هستند که بیاید وکارجهان رااصلاح نماید وعدل ودادرا درسرتاسرجهان‌بر قرار نماید ، ولی متأسفانه‌آنهانمی دانند که آن بزرگوار کیست تنها شیعیان جهان هستند که افتخـار شناسائی او را دارند ومنتظر مقدم آن ولی وحجت خدا امام زمـان عليه‌السلام هستند و ایـن است پایان ذکر خیر آن بزرگواران در دنیا .

واما نهایت کار هم باز بستگی بوجـود ائمه هدی داشته همچنانکـه‌در دار آخرت مأموریت‌امرشفاعت بعهده‌آنان گذاشته شده ودر میان‌امت ایشان‌این ذکرخیر همیشه برقرار و توسل به‌آنان دراین امربسیار درجریان است.

بنابراین دنیا وآخرت ازاول تاآخربستگی به‌اعمال خیرآن بزرگواران داشته و البته این امریست کـه خدایتعالـی ایشانرا انتخاب و بـرای این‌کار برگزیده است .

هرجا که‌روی‌بجمع نیکوکاران — گویند سخن به ذکرخیریاران
من‌درعجبم‌که هرزمان‌این گفتار — نقل است به‌روزگاردرهردوران

هر کارنکو که سر زند از ابرار — باشدهمه جملگی از آل اطهار
هرجاکه‌بودخیرونکوئی‌چندان — آن خیربود کرامتش از اخیار

در محفل عاشقان نیکوکـردار — گویند همه در آن‌میان صدهابار
که‌هرچه‌بود نکو،بود از نیکان — بسیار شنیدم‌این بیان رااز«زار»

بابی انتم وامی ونفسی کیف اصف حسن ثنائکم واحصی جمیل بلائکم وبکم

اخرجناالله من‌الذل وفرج عنا غمرات‌الکروب وانقذنا من‌شفاجرف‌الهلکات

ومن النار

پدر ومادر وجانم فدای شما باد (جان عالم به‌قربان شما) چگونه‌وصف کنم خوبی ثناء و مدح شما را ، و چگونه بشمار درآورم بلاء نیکو و آزمایش شما را ، خدایتعالی بوسیله شما خارج کرد ودرآورد مارا از ذلت وخواری و خلاصی داد از مذلتها وزائل کرد ازما رنج واندوهها یعنی امواج گرفتاریهای مارا برطرف نمود ، ورهانیدمارا از ورطه پرتگاههای هلاکت‌و نابودیها ونجات بخشید ما را ازآتش دوزخ .

ذل ـ بمعنی خواری ـ **فرج** ، بمعنی گشایش در کار وبرداشت اندوه ـ **غمرات** جمع غمره ، بمعنی شدت و دشواری وسختی و ازبین بردن اثر چیزی می‌باشد ـ **کروب** ، بمعنی غصه واندوه وغم ومشقت است ـ **انقاذ** ، بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ، **شفا** در اصل لغت بمعنی ، کناره وچاه یاخندق ومانند آنهاست واستعمال این کلمه دربهبودی ازبیماری نیز بخاطر آنستکه انسان در کنار سلامت قرار می گیرد ـ و کلام **شفاجرف** ، یعنی کناره وادی‌آبگیر و یا ساحل پر گل ولای که زیر آن سست و هر چیز وزینی روی‌آن فروکشد.

قلم در توصیف کلمات الهی فرو مانده است

در معنای **(بابی‌انتم‌وامی ونفسی)** قبلا در چند مورد مطالبی گذشت وهمچنین‌درمعنای فقره موردشرح: **کیف اصف حسن ثنائکم** ،در بند **موالی لااحصی ثنائکم ولاابلغ من المدح کنهکم ...** شرحی بتفصیل درصفحه ۶۶۴ گذشت حاکی از

اینکه کسی نمی‌تواند مدح وثناء ائمه‌هدی را به‌حد شایسته اظهار نماید .

ولی‌دراینجا اگر به‌روایتی‌ازامام‌باقر علیه‌السلام که درذیل بعضی‌از آیات‌مربوطه قرآنی‌آمده است توجه شود این معنا بخوبی روشن خواهد شد ، همچنانکه‌آن بزرگوار دریك‌جمله کوتاه فرمود : **«نحن کلمات‌الله»** یعنی مائیم کلمات‌خدا.

نگارنده در کتاب « معـارف‌الهی» در تفسیر آیـه شریفه : س ۳۳ ی ۲۸ **وجعلها کلمةباقیةفی‌عقبه ...** وآیات دیگر این روایت‌راباسناد موثق‌بتفصیل ذکر کرده است ، اما دراینجا شاهد کلام دررابطه با این موضوع تطبیق آیـه شریفه درباره کلمات الهی‌است تادانسته شود که‌چگونه نمی‌توان مدح وثناء و خصوصیات ائمه هدی علیهم‌السلام را توصیف‌کرد ، درآنجا که خدایتعالی می فرماید: س ۳۱ ی ۲۷ **ولوان مافی الارض من‌شجرة اقلام و البحریمده من بعده‌سبعة ابحرمانفدت کلمات‌الله** ، اشاره براینکه اگر آنچه درزمین درخت است همه قلم بودند ودریاهای زمین باآن سعه خود مداد می‌دادندآنرا وپس ازتمام‌شدن آب مداد شده هفت دریای دیگر مانندآن به‌آن قلمها وبه آن آب مداد شده کتابت می کردند آبها تمام شدی و بپایان نیامدی کلام پروردگار .

یا بربیانی‌ساده‌تر معناچنین است : اگـرتمام درختان درروی زمین قلم بودند وهفت برابر آب دریای زمین مرکب می‌شدند وبـاآن قلمها ومـرکب می‌خواستند « کلمات» پروردگار را بنویسند ، مرکبها خشك وتمام می‌شد ، و کتابت تمام کلمات الهی بپایان نمی‌رسید .

واین معنا ازنظر اهمیت موضوع درجای دیگر ازقرآن مجید بامضمون دیگری آورده ومی‌فرماید : س ۱۸ ی ۱۰۹ **قل لـوکان البحرمداداً لکلمات ربی لنفدالبحر قبل‌آن تنفدکلمات‌ربی ولوجئنابمثله مددا**، اشاره‌براینکه: بگو ای محمد «ص» اگر از روی مثل آب دریاهای محیط که شامل ارض‌است مرکب باشد برای نوشتن کلمات پروردگار ، هرآینه فانی گردد و نماند آب

دریا پیش از آنکه به آخر برسد کتابت کلمات پروردگار، اگر چه بیاوریم همانند آن دریا مددی از «مرکب» و بر آن بیفزائیم .

اکنون باید این توجه را حاصل کرد که این معنا بسیار دقیق است و خواننده باید مواظبت داشته باشد که در خاطرش درباره ائمه‌هدی غلوی ایجاد نشود ، چون بنابر آنچه که امام فرمود : « **مائیم کلمات خدا** » و تفسیر آیات الهی مشعر براین است که کلمات خدارا نمی‌توان کاملا کتابت کرد، ویا به‌اعتبار دیگر کلمات الهی را هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت نمی‌توان بشمار درآورده یا بطور شایسته توصیف نمود . پس مصداق فقره مورد شرح دراین بند از زیارت که زائر عرض می‌کند : **کیف اصف حسن ثنائکم ...** بخوبی روشن گردیده است .

آزمایش الهی مراتب مختلف و گوناگونی دارد

اما در بند مورد شرح در جمله « **واحصی جمیل بلائکم** » در اول باید گفت که : **بلاو بلیب و بلوا** ، چند معنا دارد که اکنون هم از نظر بیان زیارت و هم از نظر ارتباط به آیات قرآنی بر آنها اشاره می‌شود .

آنچه در زبان فارسی در این مورد مصطلح است ، معانی بلا ، همان مصیبت و درد و رنج و غم واندوه و سختی و محنت و گرفتاری است ولی در قرآن مجید گذشته از ذکر این معانی به معنی امتحان و آزمایش هم آمده است که در بخشی ازهمین کتاب درشرح جمله : «**والباب المبتلی به‌الناس**» تفسیر آیات قرآنی وروایات مربوطه دراین معنا گذشت ، اما در اینجا چنین بنظر می‌رسد که درفقرهٔ مورد شرح که اشاره به شمارش بلاهای نیکو شده‌است معنای آن بیشتر متوجه امتحان و آزمایش الهی است ، چون در ارتباط به این موضوع قرآن مجید تصریح می‌نماید که آزمایشهای الهی بردونوع‌است یکی آزمایش

نیکو ودیگری آزمایش نامطلوب وشرانگیزاست، همچنانکه درجائی می‌فرماید: س ۷ ی ۱۶۸ **وبلوناهم بالحسنات والسیئات لعلهم یرجعون** یعنی آزمودیم آنها را به نیکیها وبدیها شاید به‌خود آیند و باز گردند، اشاره براینکه گاهی خدایتعالی بندگانرا در رفاه و آسایش ووسعت ونعمت قرار می دهد تا آنکه معلوم شود که آیا حس‌شکر گزاری‌در آنان‌به وجودمی آیداو گاهی‌درسختیها وشدائد قرارمی‌دهد تاآنکه‌معلوم شود که‌آیا غرور وخودبینی وتکبر رااز خود دور می‌نمایند، ویاصبر وتحمل آنان تاچه‌حداست.

وهمچنین این موضوع ازنظراهمیت معنا در جای دیگر ازقرآن مجید برمضمون دیگر آمده است و می فرماید: س ۲۱ ی ۳۵ **و نبلوکم بالشر والخیر فتنة والینا ترجعون** یعنی و ماشما را بابدیها ونیکیها آزمایش‌می کنیم و سرانجام بسوی ما باز می گردید.

البته از مجموع آیات‌قرآنی که دراین مورد آمده است چنین برمی‌آید که تمام خلق عالم از انبیاء و اوصیا واهل ایمان واهل کفر همه در معرض‌بلاو آزمایش الهی بروجوه گوناگون قرار خواهند گرفت. وهیچ چیز نیست که بر بندگان عطا شده باشد مگر آنکه جنبه آزمایشی دارد، همچنانکه درچند مورد فرمود: **لیبلوکم فی ماآتیکم**، خدا می‌خواهد درآنچه به شما بخشیده شما را آزمایش نماید بخصوص اهل ایمان بیشتر در معرض آزمایشهای الهی در موارد گوناگون قرار خواهند گرفت، شاید این آیه شریفه را بسیار شنیده باشید که می‌فرماید: س ۲۹ ی ۲ **احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لایفتنون** آیا مردم گمان کردند که‌با اقرار به ایمان‌دیگر مورد امتحان الهی قرارنمی گیرند(البته قرار خواهند گرفت) چون این یکی از سنن‌دیرینه الهی است که از اول خلقت همگان را مورد آزمایش قرار داده است وحتی گاهی‌اهل ایمانرا باآزمایشهای‌نیکو مورد امتحان قرارمی‌دهد چنانکه‌درجائی فرمود: س ۸ ی ۱۷ **و لیبلی المؤمنین منه‌بلاء حسناً...**

از اینجهت ائمه هدی علیهم السلام که در صدر اهل ایمان قرار دارند همیشه با بلاء جمیل و نیکو مواجه بوده و این معنا مصداق بند مورد شرح را می‌رساند که زائر عطف به کلام قبل عرض می کند **(واحصی جمیل بلائکم)**

بلای ناگوار خود وسیله نیکوئی در آزمایش الهی است

در مواردیکه **«بلاء»** به معنی مصیبت ورنج و الم آمده است درعین حال معنی امتحان و آزمایش هم در آن مستتر است ، خوب توجه نمائید درعمومیت این معنا که خدایتعالی می‌فرماید: س ۲ ی ۱۵۵ **ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات...** اشاره براینستکه خدایتعالی می آزماید بندگان را باچیزهائی از ترس و گرسنگی وزیان مالی وجانی ...

با آنکه این مسائل موجب درد ورنج و تعب وسختی ومشقت است با اینحال وسیله آزمایش الهی است ، البته همانطور که قبلا اشاره شد وسائل آزمایش الهی منحصر به این مراتب نیست ، بلکه تمام آنچه را که برای انتظام امر عالم در بارهٔ بندگان مقرر فرموده همه برای نتیجه گیری درامر آزمایش است اگر خوب توجه داشته باشید در همین اوضاع آشفته جهان امروز آنهمه فتنه و آشوب از جنگ وخونریزی وبیدادگری که سرتاسر عالم را فرا گرفته اینها همه در مقام آزمون است تا آدمی بداند که چه می کند و بعداً نتواند به نتیجه امر سزا و کیفر خود در دار آخرت اعتراض نماید ، گذشته از این آنهمه اختراعات و اکتشافات که خدایتعالی علوم پیدایش آنها را در اختیار بشر گذاشته و همه باید در راه سلامت وصلح بکار رود ، ببینید چگونه در راه انهدام و خونریزی بکار برده می‌شود ، آیا اینها از نظر آزمایش الهی نیست؟ بنابراین تمام بلاهای ناگوار خود وسیله آزمایش نیکوئی از طرف پروردگار است .

اما موضوع مهم آنستکه اهل ایمان باید این توجه را داشته باشند که

اعمال آنان بروجهی باشد که مستوجب بلاهای مصیبت بار و دردناك نگردند، مگر نشنیدید که علی علیه‌السلام در مقام دعا در تعلیمات عالیه خود عرض کرد: **اللهم‌اغفرلی الذنوب التی تنزل‌البلاء**، خدایا بیامرز از برای من گناهانی را که فرود می‌آورد بلارا ... ودرجای دیگر اشاره به نارسائی کردار خود در مرتبه عبودیت کرده وآرزوهای‌طولانی را سبب‌غافل شدن، از یاد خدادانسته‌و سهل انگاری در امر طاعت را بلای عظیم شمرده وعرض می کند: **اللهم‌عظم بلائی** خدایا بزرگ شده است بلاو گرفتاری من، آری تمام این مراتب معانی بلا را بروجوه گوناگونی می‌رساند.

ولی درپایان این بحث این نکته را باید توجه داشت که در بند مورد شرح گویا تمام آنچه که ائمه هدی علیهم‌السلام از نظرآزمایش الهی مواجه برآن بوده‌اند درمعنای بلاءِ جمیل ونیکو آمده که تمام شئون‌آن مراتب را غیرقابل احصاءِ ذکر کرده است، چون بنا برآنچه که قبلا با استناد به‌روایات مربوطه گذشت، خدایتعالی اینجهان رابواسطه وجوداین بزرگواران ایجاد فرموده و تمام نعمتهای خود را بسبب وجود ایشان بر خلق عالم ارزانی داشته است پس چگونه می‌توان این نعم را که بستگی به شئون آنان دارد بشمار درآورد و چگونه می‌توان آزمایشهای نیکوی الهی را که در مقام آن بزرگواران بکار رفته است توصیف نمود!

خروج از ذلت و ورود بمقام‌عزت!! ادامه بیانات زائر دراین‌بند اززیارت براینستکه عرض می کند: **و بکم اخرجناالله من‌الذل و فرج‌عنا غمرات الکروب** اشاره براینکه بواسطه وجود مقدس شما ائمه طاهرین خدا مارا از ذلت کفر و خواری نجات بخشیده و بشرف اسلام و ایمان بتوحید و عزت و سربلندی مفتخر ساخته است، ونیز بوسیله شما خدا مارا از تاریکیها

وظلمت جهل و نادانی بسوی نور و روشنی دانائی هدایت فرموده ؛ واگر نور هدایت شما را خدایتعالی برای ما قرار نداده‌بود درتاریکیهای کفروضلالت‌فرو رفته بودیم ، که فرمود : س ۲۴ ی ۴۰ **ومن‌لم یجعل‌الله‌له نوراً فماله‌من‌نور** ، یعنی کسیکه نگردانید خدا برایش نوری پس نباشد ازبرای او هیچ نوری.

واز طرف دیگر ، اگرشما هادی وراهنمای ما نبودید درزمره کسانی قرار می گرفتیم که از نظر بهانه گیری می گفتند خدایا چرا برای ما راهنما وپیامبری نفرستادی تا ازاو وآیات تو پیروی کنیم پیش‌ازآنکه ذلیل و خوارو رسوا شویم :(**لقالوا ربنالولا ارسلت‌الینارسولافنتبع‌ایاتك من‌قبل ان نذل ونخزی**) یعنی اگر این بهانه گیران را قبل‌از نزول قرآن وآمدن پیامبر اسلام مجازات وهلاک می کردیم در قیامت می گفتند خدایا چرا برای ما پیامبری‌نفرستادی‌تا ازاوپیروی کنیم پیش‌ازآنکه‌خواروذلیل و رسوا شویم.

پس خدایتعالی بوسیله شما ائمه هدی که قائم مقام رسول اکرم هستید حجت‌را برخلق‌عالم‌تمام کرده‌و بواسطه‌شمااهل ایمانرا از ذلت و خواری نجات بخشیده است .

وهمچنین بواسطه شما وتوسل بوجود شما انواع گرفتاریها را از محبان شما برطرف نموده و با توسل بمقام شامخ ولایت شما غم و اندوه رااز اهل‌ایمان زائل کرده ومانع فرورفتن آنان در گرداب پر گل ولای مذلت شده است ونیز بواسطه وجود شما اهل ایمان و محبان را از مهالك آخرت نجات داده ودرزمره آنان قرار نداده است که درجهل وگمراهی و سرگردانی فرو رفته باشند ، همچنانکه اشاره‌ای فرموده که **فذرهم فی‌غمرتهم حتی‌حین**

و لذا آن بزرگوارانند که زائر درشأن ایشان عرض می کند : **وبکم اخرجناالله‌من‌الذل‌وفرج‌عناغمرات‌الکروب**، و سپس‌در ادامه این بیان‌بازاشاره به موضوع مترادف دیگری‌کرده و عطف با همین معنا عرض می‌کند : **وانقذنا**

من شفاجرف الهلکات و من النار . اشاره براینکه خدابوسیله شما ائمه طاهرین رهانید ما رااز لبه پرتگاههای هلاکت ونابودیها ونجات داد ماراازآتش دوزخ.

چقدر این عبارت نزدیك به آیه شریفه و قابل تطبیق برآن است که خدایتعالی اهل تقوی را مقایسه باگروه دیگر کرده ومی‌فرماید: س ۹ ی۱۰۹ **افمن اسس بنیانه علی تقوی من‌الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفاجرف هارفانهار به فی نارجهنم ...** اشاره براینکه : آیا هر کس اساس افکند بنای خود را برپرهیزکاری و برخوف از خدایتعالی و برطلب رضا و خوشنودی او بهتر است یاآن کسیکه اساس نهد بنای کار خود و دین خودرا بر کناره سستی ریزنده که ناگهان سقوط کند و درآتش دوزخ فروریزد .

یا آنکه بنابر قول یکی از مفسرین میتوان گفت: مؤمنان به کسی می مانند که برای بنای یك ساختمان ، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده وآنرا از شالوده بامصالحی پردوام ومطمئن بنا می کند ، اما منافقان به کسی می مانند که ساختمان خود را برلبهٔ رودخانه‌ای که سیلاب زیرآنرا به کلی خالی کرده و هرآن آماده سقوط است می‌سازد ، همانگونه که نفاق‌ظاهری دارد فاقد محتوا ، چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه وشالوده که هرلحظه ممکن است فرو ریزد .

پس در رابطه با فقره مورد شرح اشاره براین می‌شود : که‌شما ائمه‌هدی پایه و شالوده اعتقاد اهل ایمان بوده وهستید که بنای محکم ایمانشان برپی ریزی محکمی استوار بوده ، چون غیراز آنکه پایه اعتقاد برروی مقام‌ثابت و استوار ولایت شما باشد همچنان است که پایه برساحل رودخانه های گل ریز که سیلاب زیرآن جریان دارد گذاشته شده و همیشه آماده سقوط ودرمعرض هلاکت است .

اوصاف ائمه طاهرین (ع) چگونه است

از کلام حق چو نوری‌شد پدید — نور احمد برنکورویان رسید
نور قرآن نور روی گلرخان — شد بهم پیوست در کون ومکان
پس کلام والیان گردید نور — امر آنان شد به عالم در ظهور
بس سفارشها که ازآنان رسید — در ره تقوی ودین هرکس که‌دید
فعلشان نیکو به کرداری متین — عادت از احسانشان‌امری یقین
در کرامت آنچنان‌ازبذل‌وجود — کس نباشد مثل‌آنان در وجود
شأن آنان حق بهر گفتار نیك — علم وحلم وحزمشان‌باشدشریك
در صفا و در صداقت بی‌نظیر — در امور تربیت هریك مدیر
هر کجا برده شود نیکی بنام — نام آنان اول و آخر تمام
اصل و فرع ومعدن ومبناچنان — باشد اندر نام ایشان درمیان
ذکر خیر کس نباشدبه‌ازاین — که نکو گفت آن امام المتقین
جان من باجان باب و مادرم — شد بقربان نکویان حرم
بر محبان جان فدا باشدرواست — جان چه قابل تحفه ناچیزماست
وصف آنان‌همچنان‌باشدکه‌دوست — هر بلایش نزد خوبان‌بس‌نکوست
این چه نقشی باشد اندر آزمون — هرکه شد نیکو بلایش شدفزون
از وجود آن بزرگان‌در زمین — شد رها ذلت برون از راه دین
همچنان‌شد بس گشایش درامور — که زغم فارغ به دل آمد سرور
نکته دیگر که گویم زین مقام — از بلا ما را رها سازد امام
هم دهد ازآتش دوزخ نجات — هر که را ایمان بود ره برثبات
حاصل‌ازاین‌گفتگوهاگفت «زار» — که بود تنها مرامنظور یار!

بابی انتم وامی ونفسی بموالاتکم علمناالله معالم دیننا واصلح ماکان فسدمن دنیانا وبموالاتکم تمت الکلمة و عظمت النعمة وائتلفت الفرقةوبموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة و لکم المودة الواجبة و الدرجات الرفیعة و المقام المحمود والمکان المعلوم عندالله عزوجل والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعة المقبولة .

پدر ومادر وجانم فدای شما باد ، بواسطه ولایت و پیشوائی شما و بسبب متابعت و محبت شما ، وبه برکت دوستی و پیوستگی با شما ، خدایتعالی بما تعلیم فرمود اصول وفروع واحکام دین ما را ، (یعنی حقیقت دین رابما آموخت) وبوجود شما آنچه ازدنیای ما درتباه وفسادبود اصلاح فرمود ، وبولایت شما کامل گردید کلمه توحید ودین ، پس بزرگ شدنعمت برما و جدائیها پیوند گردید (یعنی جمع شد پراکندگی ما) و بسبب اعتقاد بولایت و امامت شما (ای خاندان وحی) طاعتهای واجبه پذیرفته می‌شود ، وخدایتعالی دوستی ومودت شما را برخلق واجب کرد (وعطا فرمود بشما) درجات رفیعه وبلندو مقام ستوده و پسندیده ومنزلت عالی و معین در نزد خود که عزیز وغالب است « و برای شما است » جاه ومقام عظیم وشأن ومرتبه بزرگ وشفاعت ومیانجیگری پذیرفته شده (که مخصوص شما و حق شما است).

معالم ـ یعنی نشانها وعلامات ، **ائتلاف** ـ یعنی باهم الفت داشتن ، **تفرقه** یعنی جدا کردن پراکنده ساختن و**پـراکندگی** ، **مفترض** ـ بمعنـی ، فرض

کرده شده وواجب ولازم است .

دره ره دوست فداکردن جان آسانست

درآغاز این بند از زیارت کـه زائر باز تکـرار می کند : **بابی انتم وامی ونفسی ...** قبلادرصفحه۵۵۵ مطالبی در این مورد گذشت ولی در اینجا از نظر اهمیت موضوع روایتی را که در رابطه باین معنا در کتاب **«شفاعت»** آورده متذکر می‌شویم ، واین بیان‌از قول علی علیه‌السلام درباره رسول‌اکرم است ، که ازابن‌عباس نقل‌شده که گفت: هنگامیکه‌امیرمؤمنان‌ازغسل و کفن‌پیامبر فارغ گردید. روی مبارک او را باز کرد و گفت: **بابی‌انت‌وامی‌طبت حیاوطبت میتاً... واذکرنا عندربك...** پدر ومادرم فدای تو درحال حیات و ممات‌پاک و پاکیزه هستی ، از ما پیش پروردگار خود یادی بفرما .

بنابراین بیان خود این زیارت هم از قـول امام علیه‌السلام است کـه از شدت محبت باز روی سخن را بخود آن بزرگواران کرده ، عرض می کند : **بابی انتم وامی ونفسی ...**

تعلیمات عالیه‌دین بوسیله ائمه طاهرین علیهم السلام !

دراینجازائر درادامه‌فداکاری بهترین‌محبوب‌خوددر بیان،عرض‌می کند: **بموالاتکم علمناالله‌معالم دیننا...** اشاره براینکه بواسطه‌ولایت و دوستی شما ائمه هدی واعتقاد بمقام امامت شما ، خدایتعالی نشانها وعلائم و آثاروحقایق‌دین‌را بماآموخت، همان‌دین‌برحقی که‌بوسیله پیغمبرخاتم‌تعلیمات عالیه آنرا بجهانیان ارائه فـرمود ، **هوالذی‌ارسل‌رسوله‌بالهدی ودین‌الحق** و اوآن‌دین‌شریف‌را بدست اوصیاء گرامی خود سپرد ، همانطور که در هردوران آن بزرگواران تمام معالم آن دین مبین را بـه‌اهل ایمان آمـوختند ، و تمام

احکام و واجبات وفروعات آنرا برای مردم هرزمان بیان داشتند ، چـون اصل مقام ولایت برهمین منظور بوده است که آنان هادی وراهنمای دین الهی باشند، ودر مقام دوستی و محبت و فرمانبرداری از ایشان هر کس کـه نزدیکتر است بهره‌مندی او از معالم دین بیشتر است .

همانطور که اکنون می‌بینید تمام گفتار فقها وتمـام کتب احکام دین و همه دستورهای دینی عطف به تعلیمات آن بزرگواران است، وخدایتعالی بوسیله ایشان تمام فرائض ونکات بلکه تمام اسرار ورموز دین خود را در مراتبی به‌اهل ایمان و دوستداران ومحبان آن پیشوایان عظیم الشان تعلیم فرموده است.

وقابل توجه آنستکه : این دین مبین پس از جهان گیرشدن آن وغالب وپیروز شدنش بر تمام ادیان بوسیله یکی از همین بزرگواران ، وجـود مقدس امام عالیقدر حضرت صاحب العصر والزمان عجل‌الله تعالی فرجه ، تمام معالم و احکام آن به جهانیان آموخته خواهد شد وتمام اهل عالم درزمان ظهور حضرتش پیشوائی وآقائی ومولائی ووالائـی او علیه‌السلام را پذیـرفته وحقایق دین را از آن بزرگوار تعلیم خواهند گرفت .

اصلاح امردین و دنیا بوسیله ائمه معصومین است

در پیرو فقره مـورد شرح زائر کلام خـود را عطف به پیوستگی مقام دوستی و محبت خود با ائمه‌هدی علیهم‌السلام چنین ادامه می‌دهد : **«واصلح ماکان فسدمن دنیانا»** اشاره براینکه بواسطه وجود شما وپیروی ما از مقام دوستی و ولایت شما آنچه از امر دنیای ما درتباهی و فساد بود خدایتعالی اصلاح فرمود ، یعنی اطاعت امـر شما خود وسیله اصلاح امور دنیا وآخرت ما گردید ، چون هرگاه کار دین و دنیا اصلاح شود کار آخرت هم درست شده است و از طرف دیگر معلوم است کـه سرای دنیا جای غرور وبازیچه ولهو ولعب می‌باشد که اگر کسی در معرض ایمان

قرار نداشته باشد کارش به‌فساد وتباهی می کشد ، همچنانکه‌خدایتعالی فرمود: س۴۷ی۳۶ **انماالحیوة الدنیا لعب ولهووان تؤمنواو تتقوایؤ تکم‌اجورکم...** جز این نیست که زندگانی دنیا بازیچه و بی فایده است « و اغلب فساد درمردم ازهمین موارد لهو ولعب برخواسته می‌شود » ولی‌اگر کسی ایمان بخداورسول آورده باشد و از معاصی پرهیز کاری کند پاداش اورا خدا خواهد داد.

یعنی اصلاح امردنیا واجتناب از فساد میسر نمی شود مگر به اطاعت از امر خدا ورسول و اوصیاء گرامی او ، چون دشمنان خدا ورسول وائمه هدی همیشه در امر تباهی وفساد هستند و قول خدایتعالی هم براینستکه اصلاح نمی کنند کاراهل فساد را ، همچنانکه می‌فرماید : س ۱۰ ی ۸۱ **ان اللهلایصلح عمل‌المفسدین .**

واین‌دنیااست که بواسطه خدعه‌ونیرنگ‌اهل‌خودرا به‌فسادوفحشاء می کشاند واز بیان علی علیه‌السلام‌است که درتعلیمات عالیه خود دردعای کمیل عرض‌می کند. **وخدعتنی‌الدنیا بغرورها** وامام سجادعلیه‌السلام در دعای ابوحمزه ثمالی عرض می کند : **واخرج‌حب‌الدنیامن‌قلبی،** خدایا حب‌دنیا که سرمنشأکل‌خطا وفساد است از قلب من خارج کن ، وبازعلی علیه‌السلام در کلمات دیگر خود دربارهٔ دنیا می‌فرماید : دنیا بازار زیانکاری است ،

رغبت دردنیا سبب بغض ودشمنی است ، دنیا محل آفات است ، اصل هرخطا و گناهی ومعدن هر بلیه‌ای حب دنیا است ، وکسیکه حب دنیا را از دل خود خارج کرد از زیانکاری وفساد به دور و در زمره صالحین قرار خواهد گرفت همچنانکه آن بزرگوار در رابطه باهمین معنا ادامه‌می‌دهد **واخرج‌حب‌الدنیا من قلوبنا کمافعلت بالصالحین من‌صفوتك‌والابرار** یعنی بیرون کن محبت دنیا را از دل ما همچنانکه دربارهٔ بندگان برگزیده صالح و نیکان خاصت کرده‌ای .

بنابراین باعطف توجه به فقرهٔ مورد شرح دوستی و محبت با ائمه هدی و ایمان واعتقاد بمقام ولایت آن بزرگواران و اطاعت از امر ایشان کـه اطاعت از امر خدا و رسول است فساد وتباهی برطرف شده واهل ایمانرا درزمره صالحین وصادقین قرار خواهد داد .

تفویض مقام ولایت به ائمه هدی از زمان حضرت ابراهیم (ع)

در ادامـه این بیان که زائر عـرض مـی کند : **وبموالاتکم تمت الکلمة** ، گویا تطبیق این جملـه از زیارت به این آیـه شریفه است کـه مقام ولایت آن بزرگـواران را از زمان حضـرت ابـراهیم علیه‌السلام تثبیت کرده است ، همچنانکه خدایتعالی می‌فرماید : س ۲ ی ۱۲۴ **و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین**، اشاره براینکه : بخاطر بیاورید هنگامیکه خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود واو از عهده امتحانش بخوبی برآمد ، پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را وخداوند فرمود : من تورا امام و رهبر مردم قرار دادم ، ابراهیم عرض کرد : از دودمان من نیز امامانی قرار بده، خداوندفرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاك ومعصوم باشند شایسته این مقامند .

درتفسیر این آیه شریفه قبلامطالبی بتفصیل گذشته است ولی دراینجادررابطه بفقره مورد شرح یادآورمی‌شویم که در تفسیر جامع آورده است : **ابن بابویه بسند خوداز حضرت صادق (ع)** روایت کرده که در تفسیر همین آیـه فرمود : «مراداز کلمات همان چیزی است که خداوند به آدم تعلیم فرمود که باخواندنش توبـه او قبول شد» وآن چنین است کـه عـرض کرد : **اللهم انی اسئلك بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین الا تبت علی.**

مفضل بن عمر که راوی خبراست گفت : حضورش عرض کردم ای‌پسر رسول خدا مراد از «**فاتمهن**» چیست ؟ آنحضرت فرمود یعنی تمام نمودن آن کلمات را تا ظهور حضرت حجت قائم علیه‌السلام که نهمین فرزند امام حسین علیه‌السلام است ، وگوید: باز حضورش عرض کردم جمله : **وجعلها کلمة باقیة فی عقبه** ، یعنی چه؟ فرمود :امامت درذریه و نسل حسین علیه‌السلام تا روزقیامت مستقر می‌داریم....

بنابراین تفویض مقام ولایت به ائمه معصومین علیهم‌السلام از زمان حضرت ابراهیم سابقه داشته است .

اما در کتاب «**شمس طالعه**» در رابطه باشرح این فقره از زیارت که زائر عرض می کند : « **وبموالاتکم تمت الکلمة**» استناد به آیه شریفه کرده که خدایتعالی می‌فرماید : س ۶ ی ۱۱۵ **و تمت کلمت ربك صدقاًوعدلا ...** یعنی کلام پروردگار تو باصدق و عدل به انجام رسید .

در تفسیر المیزان : در ذیل آیه شریفه باذکرسند موثقی ازرسول اکرم روایت کرده که فرمود : مقصود از« کلمه» در این آیه «**لااله‌الاالله**» است .

بنابراین باتوجه به حدیث معروف «**سلسلةالذهب**» از امام رضا علیه‌السلام که شرط دخول در حصار توحید را به‌مقام ولایت پیوست داده، فرمود : **انامن شروطها.**

پس در فقره مورد شرح اشاره معنا برآنستکه : به دوستی شما ائمه‌هدی تمام شد کلمه توحید : وبموالاتکم تمت الکلمة ، چون توحید بدون پذیرش ولایت ناقص است .

در اینجا بی‌موردنیست که به روایتی در این‌رابطه‌توجه نمائید: **در کافی** از امام صادق(ع)است که فرمود: امام در همان موقعی که درشکم مادر است گفتگو ها را می‌شنود و وقتی به‌دنیا می‌آید بین دو کتفش نوشته شده است: **و تمت کلمت ربك صدقا وعدلا، لامبدل لکلماته وهوالسمیع العلیم .**

تمامیت کلمه دین و نعمت !!

نه تنها بنور ولایت ائمه هدی احکام دین حقه الهیه به ارادتمندان آنان آموخته می شود ، بلکه به موالات ایشان : **تمت الکلمة و عظمت النعمة و ائتلفت الفرقة،** تمامیت پیدا می کند کلمه توحید ودین و بمرتبه کمال می‌رسد نعمت بزرگ الهی و الفت وآمیزش پیدا می کند جدائیها ، یعنی بعد از تمامیت کلمه توحید که شرح آن گذشت دراینجا زائر اشاره بتمامیت نعمت بزرگ می کند که باز برگشت آن بهمان معنای اول است ، همچنانکه در آیه «اکمال دین» در انتصاب علی علیه السلام بمقام خلافت خدایتعالی فرمود : س ۵ ی ۳ **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ...** که تفسیر این آیه شریفه قبلا گذشت و اشاره گردید که خدایتعالی درروز غدیر خم کامل گردانید دین خود را که اسلام است وتمام کرد نعمت خود را براهل ایمان و اختیار کرد اسلام را در میان ادیان ، که این معنا در واقع می‌رساند : که ولایت اوصیاء متمم نعمت ودین می باشد.

علی بن ابراهیم درتفسیر خود **ازابی جعفر الباقر (ع)** روایت کرده‌است: آخر فریضه‌ای که حقتعالی آنرا نازل گردانید ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام بوده است .

اما در ارتباط بافقره مورد شرح درموالات آن بزرگواران دربزرگداشت نعمت الهی می‌توان توجه به این آیه حاصل نمود که فرمود: س ۵ ی ۷ **واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به...** یعنی یاد کنید نعمت خدای را که انعام کرد برشما وپیمانی را که مؤکداً از شما گرفت ...

وباز علی بن ابراهیم در ذیل همین آیه شریفه آورده که تخصیص میثاق بولایت علی علیه السلام است .

بنابراین تمامیت دین و نعمت الهی پیوستگی بمقام ولایت و امامت ائمه هدی علیهم السلام داشته و پیوندی میان ایشان وپیروانشان در دنیا و آخرت برقرار

کرده که به‌دوستی ومحبت آنان تفرقه و جدائیها از میان برداشته شده زمانی در رسدکه هیچگونه پراکندگی در میان افراد عالم وجود نداشته باشد ، یعنی تمام عقاید وآراءِ مختلف به یك عقیده کامل وجامع که اعتقاد همگی بـه‌دین مقدس اسلام است درمی‌آید ، ووجود مبارك امام زمان علیه‌السلام تمام تفرقه ها را از میان برده وعالم را درزیر پرچم واحده اسلام قرار خواهد داد، وگذشته‌از این پیروان‌آن بزرگواران در دارآخرت هم در گرد پیشوایان خود بوده ومحشور باآنان می شوند و این جدائیهای دنیا هـم از میان برداشته خـواهد شد، کـه خدایتعالی فـرمود : س ۴ ی ۶۹ **ومن یطع‌الله و الرسول فاولئك مع الذین انعم‌الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقاً** ، وکسیکه خـدا و پیامبررا اطـاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی‌خواهد بود که‌خدا نعمت خودرا بر آنها تمام کرده از پیامبران‌وصدیقان وشهداء و صالحان (که این‌سه گروه) اشاره بوجود مقدس ائمه هدی علیهم‌السلام است که‌بسیار رفیقهای خوبی برای اهل ایمان هستند .

تعمیم دوستی و محبت درقلوب اهل ایمان !

در باب دوستی ومحبت با ائمه‌هدی علیهم‌السلام تا کنون درچند مورد در این زیارت مطالبی به مناسبت مضامین فقرات آن حاکی از اهمیت معنا بیان کردید وبعداً هم باز مطالب دیگری خواهیم داشت .

اما اکنون در اینجا در شرح این بند از زیارت که زائر عرض می کند : **ولکم المودة الواجبة ...** توجه خـواننده را بیکی از آیـات قرآنـی جلب می‌نمائیم که از یکطرف این معنا جنبه عمومی داشته واز طرف دیگـر ارتباط مستقیم آن به فقره مورد شرح است ، همچنانکه خدایتعالی‌می‌فرماید : س ۱۹ ی ۹۸ **ان‌الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا** ، یعنـی

کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند ، خدای رحمن محبت آنها را در دلها می‌افکند .

در ذیل آیه شریفه مفسران مطالب گسترده‌ای آورده‌اند ، همچنان **صاحب تفسیر ، المیزان** می گوید : دراین آیه وعده جمیلی ازناحیه خدایتعالی آمده که بزودی برای کسانیکه ایمان آورده وعمل صالح می کنند مودتی دردلهاقرار می دهد ، دیگرمقید نکرده بکدام‌دلها ، آیا دلهای خودشان یا دلهای‌دیگران، آیا در دنیا و یادر آخرت .

در تفسیر نمونه آورده : که بعضی در این آیه اشاره بدوستی و محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر کرده‌اند ، که‌باعث قدرت وقوت و وحدت کلمه می شود .

بعضی آنرا اشاره به دوستی‌مؤمنان نسبت به یکدیگر درآخرت‌دانسته‌اند ومی گویند آنها آنچنان به یکدیگر علاقه پیدا می کنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به‌آنان دست می‌دهد .

بعضی از مفسران ، این آیه را مخصوص امیرمؤمنان علی علیه‌السلام ذکر کرده‌اند و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته اند .

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع این آیه بیندیشیم خواهیم دید که همهٔ این تفسیر ها در مفهوم آیه‌جمع است‌بی‌آنکه باهم تضادی داشته‌باشند، ونکته اصلی آن همان« ایمان وعمل صالح»است که‌جاذبه و کشش‌فوق‌العاده‌ای دارد .

در تفسیرقمی، بسند خود از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که گفت از آنجناب‌از این آیه پرسیدم‌فرمود : خدا برای‌آنان محبت وولایت امیرالمؤمنین را قرار می‌دهد ، و این همان « ودی » است که خدا در این آیه وعده داده است .

ودر بعضی از تفاسیر دیگر درمعنای آیه شریفه چنین آمده است : زود باشدکه خدایتعالی بگرداند در دل ائمه معصومین علیهم السلام دوستی شیعیان وپیروان ایشانرا ، و روایات بسیار دیگری در ذیل آیه شریفه آمده است کـه اکنون مجالی برای ذکر آنها نیستهمینقدر در اینجا متذکر می‌شویم که با توجه به تفسیر آیه شریفه و ارتباط آن با فقرهٔ مـورد شرح **« ولکم المودة الواجبة»** ظهور مودت در قلوب اهل ایمان و همچنین در قلوب ائمه هدی نسبت به اهل ایمانکه اعمال صالحه دارند امری حتمی وقاطع است (وچه خوب که محبت و مهربانی همه جانبه باشد)

وجوب دوستی ومحبتباائمههدی علیهم السلام

بعد از آنکه دانسته شد که چگونه بهموالات و دوستی با ائمه معصومین معالم دین الهی به پیروان آن بزرگواران آمـوخته شده و فساد و تباهـی برطـرف گردیده و تمامیت دین ونعمت برقرار شده است زائر باز بیان خود را بمرتبه ولایتکشانیده و چنین ادامه می دهد : **و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضـة ولکم المودة الواجبة** ، آری چنین است!! که از راه اطاعت و پیروی ازائمه طاهرین تمام طاعتهای واجبه و عبادات نیکو و با اخلاص مورد قبول حضـرت حق واقع‌شده و بمرتبه پذیرش در می‌آید ، چون قبول اسلام بدون اعتقادبمقام ولایت ایشان بی ثمر وبی‌نتیجه‌است بخصوص آنکه خدایتعالی درجائی مودت و دوستی با خاندان رسول اکرم را لازم وضروری دانسته استو می‌فرماید : س۴۲ ی ۲۳ **قل لااسئلکم‌علیه‌اجراًالاالمودة فی‌القربی‌ومن یقترف‌حسنة نزدله فیها حسناً** اشاره براینکه : ای پیغمبر بگو من از شما در برابر رسالتم مزدی طلب نمی کنم بجزمودت ودوستی نسبت به اقرباءِ ،و کسیکه علاوه بر مودت احسانی هم‌بکند، حـسن آن‌احسانرا برایش اضافه می کنیم .

در تفسیر ، المیزان ـ پس از شرحی بتفصیل درآیه شریفه آورده است که مراد به مودت درقربا دوستی خویشاوندان رسول خدا است که همان‌عترت او از اهل بیتش باشند و برطبق این تفسیر روایاتی هم ازطرق‌اهل سنت واخبار بسیار زیادی از طرق شیعه وارد شده که همه‌آنها آیه را بمودت عترت ودوستی باآن حضرات علیهم‌السلام تفسیرکرده ، اخبار متواتره‌ای هم که از طرق دو طایفه بر وجوب مودت اهل بیت و محبت آنان رسیده این تفسیر را تأییدمی کند.

سپس درآن تفسیر اضافه‌می‌کند : که منظور از واجب کردن مودت اهل بیت وآنرا اجر رسالت قراردادن تنها این بوده که این محبت‌را وسیله‌ای‌قرار دهد برای همینکه مردم را به ایشان ارجاع دهد و اهلبیت مرجع علمی مردم قرار گیرند مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه وامثال آن .

و درکافی هم بسند خود از عبدالله بن عجلان از امام ابی جعفر علیه‌السلام روایت‌آورده که در تفسیر آیه شریفه : **(قل‌لا اسئلکم علیه اجراً الی المودة فی‌القربی)** فرمود منظور از قربی اهلبیت علیهم‌السلامند ،

بنا براین‌روزی دررسد که‌دوستی و محبت آن بزرگواران بوسیله‌وجود مقدس امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه براهل‌عالم تثبیت شده‌و تمام افراد جهان اسلام‌آورده و با اعتقاد بمقام شامخ ولایت به عشق ومحبت ایشان گرایند

اکنون در پایان شرح این فقره دراین بند از زیارت که عرض می کند : **وبموالاتکم تقبل الطاعةالمفترضةولکم‌المودة الواجبة ...** نکته‌ای قابل‌توجه است که دانسته شود چه تفاوتی درمیان واژه‌های موالات ومحبت ومودت‌است که در این زیارت بروجوه گوناگون تکرار شده است ، شاید تاکنون در این مورد به‌حدکافی بحث شده باشد همچنان درفقرهٔ : **و التامین‌فی‌محبةالله** که‌این معنا گذشت که‌محبت به معنی دوستی وعشق ودلدادگی است ، وگفته شد که حب ودوستی ومودت و وداد مربوط بموالم قلبی است که در خارج به وجود

می‌آید . ودرباره ولاء وموالات هم معانی گسترده‌ای ذکر گـردید که دوستی وپیوستگی نزدیك بهم وجدا نشدنی یکی ازآن جمله است .

ولی باید گفت که معنی مخصوص (مودت) چنین است . که تمام معانی مراتب محبت وموالات را در برمی گیرد بلکه بـه معنی دوستی وعلاقه سرشار است که بستگی به عوالم قلبی داشته و ثابت وپایدار می‌باشد.

واز اینجهت است که زائر دراین بند از زیارت اشاره بهمین مقام جامع در دوستی و محبت کرده وتحصیل این مقام را برای خود واجب دانسته است تا در زمره محبان ودوستداران حقیقی ائمه هـدی علیهم‌السلام قرار گیرد ؛ همچنانکـه عرض می کند : **ولکم المودة الواجبة...**

دلائل وجوب و ضرورت بردوستی ائمه‌معصومین(ع)

بعد ازآنکه زائر اشاره نمود که دوستی ومودت با شما ائمه هدی واجب است، گویاعلل وجوب این‌امر را چنین نمودار می کند : که اعطای درجات رفیعه و بلند از طرف خدایتعالی ومقام ستوده وپسندیده ومنزلت عـالی ومعین وشأن و مرتبه بزرگ و شفاعت پذیرفته شده که اینها همه حق و مخصوص شمـا است دلائلی بروجوب مودت ودوستی باشماست .

یعنـی زائـر عطف به جمله :**ولکم المودة الواجبة** ، عرض مـی کند: **والدرجات الرفیعة والمقام المحمود والمکان المعلوم عندالله عزوجل والجاه العظیم والشأن الکبیر و الشفاعة المقبولة .**

البته مطالبی که در این کتاب در اوصاف وشئون آن بزرگواران گفته شد همه حاکی‌ازآنستکه مقام شامخ آنان درچه حد والائی می‌باشد .

در تفسیر لاهیجی ؛ در ذیل قسمتـی ازآیـه شریفـه : س ۴۰ ی ۱۵ **رفیع الدرجات ذوالعرش** آورده که بعضی‌ازمفسرین چنین تفسیر کرده‌اند که

خدایتعالی بلند سازنده درجات ومراتب انبیاء و اوصیاء ایشان است ،

وهمچنین در آیه شریفه س ۳ ی ۱۶۳ که می‌فرماید : **هم درجات عندالله...** در تفسیر عیاشی ، از امام رضا علیه السلام روایتی نقل کرده که درجات نزدخدایتعالی درجاتی مابین زمین و آسمان است .

ودر کتاب کافی از عماربن موسی ساباطی روایت کرده که تفسیراین آیه را از امام صادق علیه السلام سئوال کردم آنحضرت فرمود : که این جماعت پیروی رضای خدایتعالی می کنند ، ایشان ائمه عدلند وایشان بخدا قسم ای عمار ، درجاتند ، یعنی باعث مرتبه‌های بلندند برای مؤمنین وبه دوستی مؤمنان ما را وشناخت ایشان مارا خدایتعالی دوچندان می کند برای‌ایشان ثواب عملهای آنانرا وبلند می‌کند برای ایشان درجات بلند تر به‌اعتبارتفاوت مقامات‌مؤمنین در محبت و طاعت ائمه دین .

واما در آیه شریفه که می فرماید : س ۳۷ ی ۱۶۴ **ومامناالاله مقام معلوم** ، یعنی ونیست از ما جز آنکه از برای اوست مقامی‌معین ، باآنکه‌این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد ولکن **علی‌بن ابراهیم** به اسناد خود از یحیی بن مسلم روایت کرده که من از **حضرت‌صادق** علیه السلام شنیدم که فرمود که این آیه درحق ائمه واوصیاء از آل محمد نازل شده است .

ونیز در رابطه با بند مورد شرح اشاره به‌آیه شریفه دیگر می‌شود که در بارهٔ نمازشب درشأن رسول اکرم آمده است که در متمم‌آن آیه می‌فرماید : س ۱۷ ی ۷۹ **عسی‌ان یبعثك ربك مقاماً محموداً** یعنی نزدیك است که تورا برانگیزد پروردگار تو و جای دهد تو را جای پسندیده ، و بدون شك مقام محمود مقام بسیار والائی است که ستایش برانگیز می‌باشد .

جمعی از مفسرین اتفاق کرده‌اند مراد از مقام محمود مرتبه شفاعت کامله است که درروز قیامت به‌آنحضرت خواهند داد واورا به این منزلت

اختصاص و امتیاز خواهند بخشید ، وطبق روایاتی که بعداً درباره شفاعت خواهد آمد ائمه هدی علیهم‌السلام به‌اذن خدا یتعالی شافع امت بوده ودر مقام محمود و شایسته‌ای قرار دارند، همچنانکه در **روضة الواعظین** از رسول اکرم نقل کرده است که فرموده مقام محمود، مقام کسانی است که شفاعت کننده امت من می باشند

اسرار محبت !!

بازهم گویم فدای جان دوست — آنچه باشد در همه عالم نکوست
در محبت اینچنین باشد که یار — می کند ایمان بحق را استوار
جمع یاران در پی تعلیم دین — آنچنان کوشا که درامری متین
پس بود مارا موالاتی نکو — تا در امر حق برآید جستجو
چونکه هریك از موالی درامور — راهنما از وادی ظلمت بنور
از معالم هرچه درآثار دین — داده آموزش بما راهی مبین
در تباهی آنچه باشد در فساد — هم شود اصلاح از آنان درروداد
بلکه در راه محبت شد تمام — کلمهٔ توحید و دین از هرامام
بس بود نعمت زحق ما را عظیم — از وجود والیان و هر نعیم !
این نعم باشد وسیله درحیات — تا شود محواز جدائی در ثبات
یعنی از ما تفرقه باشد کنار — ائتلافی در میان آید بکار
آری اندر این روش باشدپدید — این محبت نزد یاران سعید
که شود جمله زما طاعت قبول — تا که باشد عاقبت نعمت حصول
زین سبب نقش محبت برامام — لازم واجب شود برخاص و عام
چونکه آنان درمقامی بس رفیع — امت خود را به‌اذن حق شفیع!

اینکه شد محمود آنانرا مقام — برشفاعت منزلت دارند تام
حاصل اندر رتبه وجاه وجلال — کس نباشد حدآنان در کمال
شأنشان بالاتر از هر نیکنام — نزد حق باشد بمعنای تمام
من ازاین پس می‌کنم بر خود تلاش — تا کنم راز محبت جمله فاش
می برم درعشق خود رمزی بکار — همچنان بیخود زخود مانند «زار»



ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ، ربنا لاتزغ قلوبنا

بعد اذهدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ، سبحان ربنا ان کان

وعد ربنا لمفعولا

پروردگارا به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم واز فرستاده تو پیروی نمودیم پس بنویس ما را با گواهان ، پروردگارا: دلهای مارا بعداز آنکه هدایت کردی ما را (از راه حق) منحرف مگردان واز سوی خود رحمتی برما ببخش زیرا تو بخشنده‌ای ؛ منزه است پروردگار ما که وعده‌هایش قطعاً انجام شدنی است .

اقرار برایمان و اعتقاد بر آنچه خدا یتعالی نازل کرده است !

امام علیه السلام در این بخش از زیارت گریز زیبائی زده وسه آیه از قرآن مجید را بمناسبتی درقالب زیارت ریخته است ، واین موضوع از چند نظر مورد اهمیت است یکی آنکه همانطور که در متن زیارت خواندید

که چگونه مقام شامخ آن والیان عظیم‌الشأن را بحد والائی ستوده کـه گویـا دیگر بعداز مقام ربوبیت مقامی را بالاتر از مرتبه ولایت ندانسته ، تابحدیکه نزدیك کرده است بعالیترین درجات ازمقام قرب پروردگاری ، واینکه دراینجا امام علیه‌السلام مسیر کلام را تغییرداده شاید از آنجهت باشد که بـرای زائر غلوی ایجاد نشود ، پس روی نیاز خود را بمقام پروردگاری متوجه ساخته و ازبیان توصیف ومحبت وعشق‌خود نسبت به‌آن‌بزرگواران بسوی هسته مرکزی‌محبت التفات کرده ، وبه‌اصل موضوع که مقام عبودیت و بندگی مـی‌باشد پـرداخته است .

وقبلا هم درجای دیگر از موضوع همین کتاب این معنا گذشت که‌مبادا بیانات این زیارت ومضامین‌عالیه‌آن برای زائر ایجاد غلوی‌نماید که درمقابل شأن وعظمت ومقام ربوبیت توهمی حاصل کند که اوصاف‌آن بزرگواران رادر برابر شأن عالی ومرتبه‌کبریائی قـرار دهد : **سبحان‌الله، و سبحانه‌و تعالی ...** و هر چند که مقام ائمه هدی عظیم و برجسته باشد غلو دربـاره‌آنان مـوجب گمراهی وزیانکاری است، چون تنها مقام عظمت وجلال وجمال و کمال وعلم‌و قدرت وحکمت ازآن پروردگار است وهرکس از بندگان خودرا که شایسته ببیندو رابرگزیده‌وبهرقدرازآن‌صفات بهره‌مند سازد .

اما موضوع دیگر که اهمیت این بند از زیارت را می‌رساند، مـوضوع ایمان واقرار کامل است به‌آنچه خدایتعالی فرو فرستاده ومتابعت و پیروی از رسول‌اکرم و تقاضای‌تثبیت این اعتقاد باگواهانی که گواه براعمال خلق بـوده می‌باشد .

همچنانکه می‌فرماید : **ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فـاکتبنا مع‌الشاهدین** . البته همانطور که گفته شد این بند از زیارت اقتباس ازآیـه قرآنی‌است که درداستان حضرت عیسی علیه‌السلام آمده و از بیان قول حـواریون

است که پس از دعوت مسیح به همکاری و کمك گرفتن و گواه خواستن او بر ایمان خود متوجه درگاه خداوند شدند و ایمان خودرا به پیشگاه او عرضه داشتند و گفتند پروردگارا ما بتو ایمان آوردیم واز فرستاده تو پیروی کردیم و مارا در زمره شاهدان و گواهان قرار ده .

قبلا هم در همین زیارت درفقره : **(و شهداء علی خلقه)** گفته شد که گواهان همان کسانی هستندکه در این جهان سمت رهبری امتهارا بعهده دارند ودر رستاخیز شاهد اعمال نیك و بد مردم خواهند بود ، وآنان انبیاء وائمه معصومین علیهم السلامند .

ووجه مناسبت دراظهار این آیه درمتن زیارت شایدچنین باشدهمانطور که عیسی علیه السلام به حواریون گفت **من انصاری الی الله** ، آنان گفتند **نحن انصار الله** این بیان تداعی معانی می کند که پیروان رسول اکرم هم ایمان خود را اظهار و متابعت از آن بزرگوار را ابراز و او را دراین امر گواه می گیرند.

در تفسیر لاهیجی در ذیل جمله : (فاکتبنا مع الشاهدین) آورده است : که ابن عباس گفت که معنی آیه اینستکه پروردگارا پس بنویس مارا بامحمد وامت او زیرا که ایشان شاهدند بر مردم .

اما نکته مهم دیگری که در این بند از زیارت قابل توجه است : آنستکه زائر عرض می کند: پروردگارا بر آنچه فرو فرستاده ای ایمان آورده وفرمانبردار از رسول توهستم .

در اینجا بایددانست که خدایتعالی چه چیز راصراحتاً نازل فرموده است، شاید این اشاره کافی باشد که فرمود: س ۷۶ ی ۲۳ **انانحن نزلنا علیك القرآن تنزیلا** ما فرو فرستادیم برای تو ای پیغمبر قرآن را فرو فرستادنی که در آن شرف وتعظیم تو باشد ، ودرجای دیگر فرمود : س ۱۷ ی ۱۰۵ **وبالحق انزلناه وبالحق نزل** و بحق فرو فرستادیم قرآن را و بحق فرود آمد(قبلا هم ازجهت

دیگر این آیات شریفه شاهد کلام قرار گرفت .)

پس زائر اشاره به‌ایمان بر آنچیزی کرده است که خدایتعالی نازل کرده و بیان کننده همه‌چیز درعالم است که باز فرمود: س ۱۶ ی ۸۹ **ونزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیء ...** یعنی مااین کتاب آسمانی رابرتو نازل کردیم که بیانگر همه‌چیزاست واز طرف‌دیگردراین امرتأییدمی کند متابعت‌رسول اکرم را که قرآن بر او نازل شده است: که فرمود : س ۷ ی ۱۵۷ **الذین یتبعون الرسول النبی‌الامی...** که در پایان آیه می‌فرماید :**اولئك هم‌المفلحون،** آنها که‌از پیامبر امی فرستاده خدا پیروی می کنند ... آنان رستگارانند .

بنابراین در این بخش از زیارت زائر چند هدف را دنبال کرده یکی ایمان بخداو آنچه را که نازل فرموده که در اصل اشاره به کتاب آسمانی‌قرآن است ودیگر اعتقاد برسول اکرم ومتابعت از او ودرپایان گواه گرفتن در امر اعتقادات خود ائمه‌هدی را که روی سخن درزیارت به‌آن‌بزرگواران‌است.

زائر تقاضای تثبیت‌ایمان خود کرده است .

بعداز ذکراقرار و اعتراف بر آنچه خدایتعالی نازل فرموده زائر دراینجا دیگر امر اعتقاد خود را در مرحله تثبیت شده‌ای می‌داند واز خدایتعالی چنین‌تقاضا دارد که اعتقاد اوسلب نشده، لغزش وانحرافی برایش حاصل‌نگردد، همچنانکه عرض می کند : س ۳ ی ۸ **ربنالاتزغ قلوبنا بعداذ هدیتنا وهب لنامن لدنك رحمة انك انت الوهاب** پروردگارا مایل مکن دلهای ما راباباطل‌بعد ازآنکه بوسیله قرآن ورسول خود راه نمودی ما راوببخش مارا از نزد خود رحمتی بدرستیکه توئی بغایت بخشنده

این آیه‌شریفه در پیروآیه **(والراسخون فی العلم)** آمده است‌واین‌بیان قول راسخون درعلم‌است که‌چون می‌دانستند دلها در مضیق‌زیغ وضلالت می‌افتد

بطریق تعلیم گفتند : ای پرور گار مایل مگردان قلوب‌مارااز حق بسوی‌باطل بسبب سلب لطف و توفیق و بسبب امتحان و خذلان یا براین اشاره کـه خدایا مبتلا مکن ما را ببلاهائی که باعث زیغ قلب ما و بر گردیدن از حق گردد پس از آنکه هدایت کردی ما را بنور قرآن وراه‌حق نمودی ما را بوسیله پیغمبر خود و ببخش ما را از نزدخود رحمتی که آن ثبات بردین و مغفرت از گناه باشد همانا که تو بخشنده ای .

البته زائر در این بیان قرآنی ازخدایتعالی طلب یاری کـرده است که همواره متوجه حرکات روح وقلب خود باشد تا مبادا براه کج‌متمایل شودچون بشر هر آن درمعرض لغزش است و باید از خدایتعالی در این راه طلب یـاری کـرده تا از هدایت مداوم محروم نگـردد وهمیشه در امر توحید وایمان‌کامل بمقام ربوبیت و اعتقاد بمقام رسالت وولایت وامر معاد راسخ وثابت قدم واستوار باشد .

بیان زائر دریك جمله‌ازاصول‌دین جمع شده است

در قسمت سوم از بند مورد شرح کـه همچنان یکی دیگر از آیات قرآنی بقالب زیارت ریختـه شده است زائر باز از نظر همان مطالبی که‌نسبت به‌شأن‌ائمه هدی در مقابل عظمت وبزرگی پروردگاری آمده است اشاره بمقـام تسبیح و تنزیه الهی کرده‌وعرض می کند : **سبحان ربنا ان کان وعد ربنالمفعولا**،یعنی منزه است پروردگارما که وعده‌هایش‌حتماً انجام شدنی است واین بیان‌اقتباس ازآیه ۱۰۸ سوره الاسراء می‌باشد .

در اول باید گفت ، که قرآن مجید چقدر درباره‌تسبیح وتنزیه وتقدیس حضرت پروردگاری سخن رانده است در بسیاری از موارد بابیانات گوناگون مکرر می‌فرمـاید : **سبح‌لله مافی‌السموات والارض ـ سبح اسم ربك الاعلی**

سبحان ربك رب العزة عما یصفون ـ **سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیراً** ـ **فسبحان الله رب العرش عما یصفون** ـ **فسبح باسم ربك العظیم**، اشاره براینکه: تسبیح می کنند از برای خدا آنچه درآسمانها وزمین است، پس منزه است خدا پروردگارعرش از آنچه را او وصف می کنند ـ پاك و برتر است از آنچه درباره او می گویند بلکه بسیار برتر و بالاتر ـ پس تسبیح کن بنام پروردگارخود که برتر است ـ وهمچنین مضامین بسیاری از آیات دیگر که مقام تسبیح وتنزیه او را سبحانه تعالی بروجه بسیار نیکوئی می رساند.

اما جالب اینکه خدایتعالی درآیه‌ای مطلب را در اهمیت این معنا تمام کرده ومی فرماید: س ۱۷ ی ۴۴ **وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم...** هیچ چیز در جهان آفرینش نیست مگر آنکه تسبیح او می گوید، یعنی آنچه درآسمانها وزمین وآنچه در میان آنهاست همه در نیایش و حمداو هستند و لکن شما تسبیح آنهارا نمی فهمید.

بسیار عجیب است که عالم هستی یکپارچه درزمزمه وتسبیح او سبحانه و تعالی می باشند، هرموجودی بنوعی به حمد وثنای او مشغول می باشد وبقول معروف غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی طنین انداز است که بی خبران توانائی شنیدن آنرا ندارند.

پس این فاصله بزرگ میان خالق ومخلوق مسئله مرتبه بندگی ومقام ربوبیت را حل کرده ومعلوم می دارد کسی جز پروردگار نیست که تمام هستی عالم تسبیح گوی ونیایش گراو باشند و تمام انبیاء واولیاء واهل ایمان و غیره از بندگان و مخلوق او هستند، بااین تفاوت که هرکس را که اوسبحانه و تعالی بخواهد بمقام شایسته رسالت و امامت برمی گزیند.

اما موضوع دیگر که در رابطه با بندمورد شرح قابل توجه است آنستکه: خدایتعالی درباره کسانیکه ایمان آورده‌اند و در صف مؤمنین راستین قرار

گرفته‌اند واعمال صالح بجای آورده‌اند می‌فرماید : در هنگامی که بسجده می‌افتندچنین‌می گویند: س۱۷ ی ۱۰۸ و **یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا** ، آنها بااین سخن نهایت ایمان و اعتقاد خود را به ربوبیت‌پروردگار وصفات پاك او وهم بوعده‌هائیکه داده است اظهار می‌دارند ، وبنابر آنچه‌که در تفاسیر آمده است به این بیان اشاره می کنند که در آن هم ایمان بتوحید و صفات حق وعدالت نهفته شده وهم به نبوت پیامبر وهم اعتقاد بمعاد ، و به‌این ترتیب اصول دین را در یك جمله جمع می‌کنند .

ولی مهم اینستکه دراین گفتاربه وعده‌های الهی اشاره شده وآنرا عملی انجام یافته حساب می کنند : که عطف بمرتبه تسبیح پروردگاری می فرماید: **ان کان وعد ربنا لمفعولا.**

چقدر این معنا مورد اهمیت است که خدایتعالی درقرآن مجید بسیاردر انجام وعده های خود تأیید فرموده است ، وتمام وعده های خود را حق ونیکو شمرده ، همچنانکه‌می‌فرماید: **وعدالله حقاً ، وکلا وعدالله الحسنی** ودربسیاری از آیات درباره وعده خود بروجوه گوناگون اشاراتی دارد هم وعده‌هائی‌که‌در دنیاداده است و هم وعده‌هائی که درآخرت دربارهٔ آن جهان قرار داده است همچنان ، **وعدالله الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظیم** ونیز آیه دیگر **وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن** ، چه وعده های بسیار نیکوئی البته‌همان وعده هائی هم که خدایتعالی به‌اهل کفر و منافقین داده است نیکو و بر حق است چون همان موجب مجازات آنان وخشنودی اهل ایمان است .

بنابراین باید از هرجهت خدایتعالی را ثنا و نیایش کرد ومقام بزرگی و کبریائی او را ستود وباید دانست که وعده‌های او حق وانجام شدنی است و فراموش نشودکه هرآن باید گفت : **ربنا واتنا ماوعدتنا علی رسلك ولا تخزنا**

یوم القیمة انك لا تخلف المیعاد . پروردگارا آنچه را که بوسیله پیامبران ما را وعده فرمودی به ما مرحمت کن وما را در روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی کنی .



یاولی‌الله ان‌بینی و بین‌الله عزوجل ذنوباً لایأتی علیها الارضاکم فبحق

من ائتمنکم علی سره و استرعاکم‌امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لما

استوهبتم‌ذنوبی وکنتم شفعائی فانی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع‌الله

ومن‌عصاکم‌فقدعصی‌الله ومن‌احبکم فقداحب الله‌ومن ابغضکم‌فقد ابغض الله

ای ولی خدا ، (ای دوستان خدا وای اولیاء الله)، همانا بین من وخدای عزوجل گناهانی است که جز بارضایت وشفاعت شما آنهارا محو نخواهد کرد یعنی دفع آن گناهانرا نمی‌تواند کرد چیزی مگرخشنودی شما از من تاسبب شفاعت شما شود مرا از خدا و حق سبحانه وتعالی‌مرا بشما بخشد .

پس قسم بحق آنکس که به‌راز خود امین گردانید شما را (یعنی‌سوگند بر آنکه شما را حافظ اسرار خود قرار داد) وبحق‌آنکس که‌شما را سرپرست امور بندگان گردانید یعنی آموزش و هدایت خلق را بشما واگذار نمود که راعی آنان باشید ، وبحق آنکس که اطاعت شمارا به‌اطاعت‌خود مقرون ساخت،

که شما از خدا برای من طلب بخشش وآمرزش کنید و شفیع من باشید، چون من همانا (از دل وجان) مطیع وفرمانبردار شما هستم، هر کس شما را اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده ، وهر کس از شما نافرمانی کنددرحقیقت از خدا نافرمانی کرده وعصیان ورزیده است ، و کسیکه شمارا دوست دارد در حقیقت خدا را دوست داشته وهر کس از شما تنفرکند وکینه ودشمنی با شما ورزد درحقیقت باخدا دشمنی و کینه ورزیده است .

آخرین کلام دربارهٔ مقام ولایت !!

زائر در اینجا مقدمات توسل را در امر شفاعت فراهم کرده و اصل خواسته خودرا دربیان این بخش از زیارت اظهار می‌دارد ، ودر اول برای آخرین بار باز اشاره بمقام ولایت آن بزرگواران کرده عرض می کند : **یاولی‌الله** (در بعضی از نسخ آمده است یا اولیاء الله) که بعنوان جمع ذکر شده است .

تاکنون‌درچند موردد‌ربارهٔ ولاءِ وولایت ائمه بحدکافی‌بحث‌شده‌و بخصوص درجمله (**وفازالفائزون‌بولایتکم**) مطالبی بتفصیل گذشته است و همچنین در مقدمه کتاب از جهات دیگر !

ولی در اینجا ازآنجهت‌که اصولا اصل موضوع زیارت برهمین معنا پایه گذاری شده ، واهمیت‌آن در سطح بسیار والائی می باشد آخرین بحث خود را دراین موردبا اشاره به‌یکی ازآیات قرآنی پایان‌می‌دهیم وآن‌اینکه خدایتعالی مقام ولایت را با ابعاد وسیع معانیش درجائی‌نسبت بخود داده‌می‌فرماید : س ۱۸ ی ۴۴ **هنالك‌الولایةلله الحق** ...آنجا ولایت ونیکی کردن خاص خدای بحق است ، یا براین معنا که دراین هنگام ثابت شد که ولایت و قدرت وسلطنت از آن خداوند حق است .

این آیه شریفه تفسیرجداگانه‌ای دارد که **در تفسیر ، المیزان** : پس‌از

شرحی بتفصیل آورده است که ولایت همه امور انسانها وهرموجود دیگری و ملك وتدبیر آن از آن خداست چون او یگانه معبود بحق است که تمامی تدابیر وتأثیراتش همه براساس حق واقع است .

اما جالب اینکه در ذیل این آیه در اصول کافی از عبدالله بن کثیر و از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده که ما از امام صادق (ع) از قول خدایتعالی **(هنالك الولایة لله الحق)** سئوال کردیم آنحضرت فرمود که : مرادازولایت خدایتعالی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است .

وناگفته نماند که در رابطه بافقره موردشرح باآیه شریفه باید این توجه را حاصل نمود که ائمه هدی علیهم السلام در اثبات ولایت کلی حقتعالی در ادعیه و سخنان خود حضرت احدیت را بنام **یامولای** می‌خوانند ومکرر برمکرر با حالتی واله وشیدا می گویند : **مولای یامولای !!**

تقاضای بخشش از گناه باتأکید به سوگند!

در ادامه این بیان که زائر مقام ولایت را بنام **(یاولی‌الله)** تأیید می‌نماید ، سپس عرض می کند : **انبینی وبین‌الله‌عزوجل‌ذنوباً لایأتی‌علیهاالارضاکم،**

در این معنا چند موضوع مورد توجه است : یکی آنکه این از بیان خود امام علیه السلام است که اشاره‌به گناه کرده و اقرار به گناه ازطرف معصوم ازجمله‌مطالبی است که تاکنون روی‌آن بسیار بحث شده است (۱) همچنانکه بعضی دراین موردچنین گفته‌اند ، که عصیان ومعصیت بمعنی مخالفت امر است مطلقا خواه واجب وخواه سنت،پس تارك واجب وسنت را عاصی توان گفت وچون بدلیل

(۱) نگارنده در کتاب عشق ورستگاری در شرح‌این‌فقرات ، ذنوبنابین‌یدیك ـ اذارأیت مولای ذنوبی‌فزعت‌ـالهی‌لم‌اعصك حین‌عصیتك‌ونیز (عصیناك) از سخنان حضرت سجاد ؛ اقرار بگناه از طرف معصوم را مورد بررسی قرار داده است ؛ که طالبین می‌توانند برای اطلاع بیشتر به آن کتاب مراجعه نمایند.

واضح و برهان قاطع ثابت شده است که انبیاء و اوصیاء مخالفت امر واجب نکنند بجهت آنکه منافی عصمت است و آنها معصومند، پس مراد بعصیان و اقرار بگناه در بیانات ایشان موضوع کم توجهی و یا کوتاهی کردن در امر سنت و ترك مندوب است و چون اکثر از بیانیه‌هائیکه از طرف ائمه اطهار صادر شده جنبه تعلیماتی دارد لذا در بسیاری از ادعیه منسوبه بمضامین مختلفه اقرار بگناه کرده اند و در بعضی رمز و اشاراتی بکار برده شده که صرفاً معلوم است که از نظر تعلیم می باشد کما اینکه علی علیه السلام به کمیل تعلیم می‌دهد. که بگوید: **اللهم لااجدلذنوبی غافرا** یعنی خدایا نمی‌یابم بخشنده‌ای بر گناهم غیر از تو، و حقیقت امر هم چنین است که امام هیچگاه حتی خیال معصیت هم در خود راه نمی دهد و اگر غیر از این هم باشد مقام امامت او سلب است، و دیگر اینکه مشاهده می‌شود که از بیانات ایشان علیهم السلام این قبیل اعترافات جنبه معذرت داشته و برای مقدمات طلب عفو یا تحصیل مقام است، همچنانکه حضرت سجاد علیه السلام در مناجاتهای پانزده گانه در مناجات اول عرض می کند: **الهی ما اناباول من عصاك فتبت علیه...** یعنی بارالها من اولین نافرمانی نیستم که تو از او گذشته باشی.

صاحب **کشف الغمه** در این مورد بیاناتی دارد که می گوید: پیغمبران و امامان چون همیشه اوقات بیاد خدا مشغول و خاطرشان مستغرق توجه بمقام ربوبیت است پیوسته در مقام مراقبه اند و چنان حال حضوری دارند که گوئی همیشه خدا را می‌بینند پس چون لحظه‌ای از آن حال باز آیند و شاهباز همتشان از قله قرب الهی بحضیض عالم ماده توجه کند و به امور دنیوی ازقبیل خوردن و آشامیدن و امثال آن از کار های مباح رو آورند آن را گناه شمارند و خطا پندارند واز ارتکاب آن آمرزش طلبند چنانکه پیغمبر اکرم فرمود: «**حسنات الابرار سیئات المقربین**» یعنی حسنات نیکان چون با مقام مقربین

سنجیده شود گناه باشد بنابراین هر بیانی که از طرف انبیاء وائمه اطهار مشعر برارتکاب گناه ومتضمن اعتراف به آن باشد باید باین میزان سنجیده شود وبراین سیاق تأویل گردد.

اما موضوع دیگر در ادامه این بند از زیارت آنستکه زائر آمرزش گناهان خودرا از طرف حقتعالی منوط به رضا و شفاعت ائمه‌هدی علیهم‌السلام دانسته وعطف باکلام قبل عرض می کند: **ذنوباً لایأتی علیهاالا رضاکم ...** که شاید این جمله اشاره به آیه شریفه باشد که می فرماید: س ۲۱ / ی ۲۸ **ولایشفعون الالمن ارتضی ..** که بعداً در این مورد مطالبی خواهدآمد.

اکنون شاهد کلام براینستکه زائر برای تأکید در امر عفو و آمرزش گناهان خود باتوسل توأم باسوگند چنین‌عرض‌می کند. **فبحق من ائتمنکم علی‌سره** ...بحق آنکس که شما را به راز خود امین ساخت که شرح این معنا قبلادردو جمله یکی (**وامناء الرحمن**) ودیگری (**وحفظة سرالله**) در این‌مورد که ائمه هدی (ع) امناء الهی و حافظ اسرار او هستند مطالبی گذشت.

وهمچنین در پیرو این سوگند باز زائر عرض می کند: **و استرعاکم امر خلقه** ... بحق آنکسیکه شمارا سرپرست وکارگزار امور بندگان قرار داد وشما را راعی ایشان گردانید؛ ویاآنکه از شما خواسته است که رعایت فرمائید امورخلایقرا ازهدایت وراهنمائی وتعلیم وتربیت وآنچه ازلوازم‌رهبری و امامت است بکار برید.

ودر جمله سوم زائر سوگند خود را نیز چنین ادامه می‌دهد: **وقرن طاعتکم بطاعته** ... سوگند بحق آنکسی که اطاعت شمارا با اطاعت‌خودمقرون ساخت که این هم باز اشاره بهمان آیه شریفه است که می‌فرماید: س ۴ ی ۵۹ **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم** ... ودرچند موردتاکنون این آیه شریفه شاهد کلام قرار گرفته است.

بنا بـراین در نتیجه در پیرو ایـن سوگند ؛ زائر عـرض مـی کند : **لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعائی** اشاره براینکه شما را قسم می‌دهم به خدای عزوجل که کاری در حق من نکنید مگر آنکه از خدایتعالی طلب عفو و بخشش کنید که گناهان مرا بشما ببخشد و بسبب شفاعت شما مرا بیامرزد .

آمرزش گناه بستگی به ولاء ائمه طاهرین(ع) دارد!

این نکته را باید توجه داشت که زمانی بخشودگی و آمرزش برای گناه از طرف خدایتعالی حاصل می‌شود که گناهکار از فرستاده او سبحانه پیروی کرده و دوستی خدا را در دل داشته باشد ، همچنانکه گفته‌اند : که اگر شخص محب همواره اطاعت فرمان محبوب خود کند دیگر گناهی برای او باقی نماند که بخشوده شود ، چون شخص محب حتی‌الامکان سعی دارد کاریکه خلاف رضـای محبوب خود باشد انجام ندهد ، ولی گاهی در اثر طغیان و غلبه هوای نفس ممکن است حالتی براو عارض شود که اورا در معرض خطا و لغزش قـرار دهد ، ودراین صورت محبوبیکه قدرت او درمقام عفو و بخشش است می‌تواند از گناه دوستدار خود چشم پوشی نماید ، واین خود گویا حق دوستی بجای آوردن است .

در اینجا خوب است به آیه شریفه توجه شود که می‌فرماید : س۳ ی ۳۱ **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفرلکم ذنوبکم** ...اشـــاره براینکه بگو ای پیغمبر ، اگر خدا را دوست می‌دارید ازمن پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته و گناهانتان را بیامرزد ، و این معنـا در حقیقت چنان است که اگر کسی خدا را دوست بدارد باید از فرستاده و برگزیدگـان او پیروی کند تا مشمول عفو و آمرزش الهی قرار گیرد.

واصولا این موضوع از جهت دیگر قابل دقت است که بنابروایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود : **ما احب الله من عصاه** . یعنی کسیکه

گناه می کند خدا را دوست نمی‌دارد . واین معنا می‌رساند که خـود دوستی با خدا وسیله‌ای برای اهل ایمان است که گرد گناه وعصیان نگردند.

وبنا براشاراتی که در بعضی از روایات شده است دوستی‌خدا بر بندگان همان افاضه رحمت وآمرزش است ودوستی بندگان بر خدایتعالی همان‌اطاعت وعبادت ایشان وترك معاصی است باتوجه به پیروی از رسول اکرم وائمه‌هدی سلام الله علیهم اجمعین .

اکنون در رابطه بابند مورد شرح واین‌آیه شریفه یك قسمت از روایتی که در ضمن حدیثی طولانی در بعضی از تفاسیر آمده است متذکر می شویم و آن از امام‌صادق علیه‌السلام است که فرمود : هرکس را که مسرورمی گرداندابنکه بداند که حقتعالی دوست می‌دارد او را پس باید که بجابیاورد طاعت‌خدایتعالی را و باید که پیروی‌کند ما را ، واضافه می‌فرماید : بخدا قسم که فرمانبرداری نمی‌کند خدایتعالی را بنده هرگز مگرآنکه داخل کند خدایتعالی برآن‌بنده در طاعت خودپیروی ما را ، بخـدا قسم پیروی‌نمی کند ما را بنده ای مگـر اینکه دوست می‌دارد اورا خدایتعالی ، وبخدا قسم که نمی گذارد کسی‌پیروی مارا هرگز مگراینکه دشمن می‌داردآنکس مارا ، وبخدا قسم دشمن نمی دارد ما را هرگز مگر اینکه عصیان می ورزد خدایتعالی را (و این حدیث طولانی است که از جهت اختصار اکتفا گردید) .

گرایش به‌تقاضای عفو وبخشش !!

زائر در پایان بند مورد شرح سبب این گرایش را در تقاضای عفو وبخشش چنین بیان می کند : **فانی لکم مطیع من اطاعکم فقداطاع‌الله ومن عصاکم فقد عصی‌الله ومن احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقدابغض‌الله** که چند جمله از این بند اززیارت تکرار شده وقبلا در شرح آنها مطالبی گذشت . ودر اینجـا نکته قابل تـوجه

آنستکه:اطاعت‌خدا ازاطاعت پیامبر نمی تواند جدا باشد ودر این مورددرشرح فقره **(واولی‌الامروبقیةالله)** این بیان بخوبی روشن گردید همچنانکه‌در جائی هم خدایتعالی می‌فرماید : س ۴ ی ۸۰ **من یطع الرسول فقداطاع‌الله** وهمچنین اطاعت رسول نمی‌تواند از اطاعت ائمه هدی جدا باشد چنانکه در چند مورد بمناسبتی این آیه شریفه را متذکر شده‌ایم که : فرمود : **اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم** ، بنا براین اطاعت از ائمه معصومین علیهم‌السلام مقرون به اطاعت امر خدا ورسول است : وهر کس اطاعت امرخدا و رسول‌کند باآن بزرگواران محشور خواهد شد وهر کس که نافرمانی خدا و پیامبرش کند او در زمره اهل دوزخ درخواهدآمد ،چنانکه فرمود : س۴ ی ۱۴ **ومن یعص‌الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله‌ناراً خالداً فیها ...**

در پایان این بحث به چند روایت از اصول کافی نظر خوانندە را در رابطه باین امر جلب می‌نمائیم .

امام باقر علیه‌السلام فرمود : کنگره و قله وکلید هر کاری وراه ورود درهرچیزی وخوشنودی خدای بخشاینده تبارك وتعالی طاعت‌امام است ازروی معرفت ، سپس فرمود : براستی خدایتعالی می‌فرماید ، **من یطع الرسول فقد اطاع‌الله ...**

بشیرعطار ، گوید : از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود : ما مردمی هستیم که خدا طاعت ما را واجب کرده است وشما پیروی می کنید از کسیکه مردم بنادانی او معذور نیستند (یعنی معذورنیستند که نااهلی‌اورا برای‌امامت وپیشوائی نمی‌دانند)، وهمچنین **امام صادق** علیه‌السلام فرمود : میان رسل و اوصیاء وجوب طاعت مشترك است .

ابی‌الصباح گوید : که شنیدم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود : من گواهم که علی علیه‌السلام امامی است که خداطاعتش را واجب کرده (وهمچنین آنحضرت

هریك از ائمه قبل از خود رابنام ذکر فرموده و وجوب طاعت آنها را ازطرق خدایتعالی گواهی داده است) ودر این مورد روایات بسیاردیگری آمده است‌که دراینجا از نظر اختصار اکتفا گردید .

بخشش گناه بوسیله امام (ع)

آنچه‌شدنازل زحق‌برخاص‌وعام — پس مرا باشد بر آن ایمان تمام
چونکه باشم تابع امر رسول — آنچه‌گفتا از دل و جان‌شد قبول
آرزو دارم که نام اهل دین — ثبت گردد نزد حق با شاهدین
ای‌خدا بعدازهدایت بس‌رواست — که نسازی منحرف مارا زراست
هم بگیری بی پناهان را پناه — هم ببخشی اهل ایمان را گناه
تا کنی ما را برحمتها قرین ! — رهسپاری سوی آن خلد برین
ایکه باشی خود منزه در صفات — کس بغیر تو ندارد التفات
آنچه باشد وعده هایت برقرار — می رسد بر هر کسی پایان کار
بازگردم زین‌میان درشعرخویش — تا شوم آسوده خاطر از پریش
گویم ای یاران حق ای اولیاء — که همه وارث ز جمع انبیاء
بین من با خالق من در گناه — مطلبی باشد که او باشد گواه
که ببخشد تا برم نزدش شفیع — آنکه‌باشد چون شما شأنش‌رفیع
پس بحق آنکه دارد ، اعتماد — بر شما نیکان به طرحی در وداد
هم بحق آنکه از روز الست — عهد خود را بر شما نیکو ببست
هم بحق آنکه بر سر نهان — راز خود را بر شما کرده عیان
هم نمود او طاعت خود راقرین — بر اطاعت از شما امری یقین

از وجود پاکتان ذلت ببرد — بر شما کار خلایق را سپرد
تا ببخشد هر گناهی از فقیر — گر گنه باشد صغیر و یا کبیر
پس ندارم من دگر از هیچ بیم — چون شفاعت شد شما را بر اثیم
این همه لطف و محبت از اله — که مرا سازد همی پاك از گناه
زین سبب باشدکه من هستم‌مطیع — بر شفیعان در مقاماتی رفیع
هر که از آنان کند طاعت یقین — می‌کند برطاعت حق خود قرین
هرکسی در امرشان عصیان کند — نقض امر حق دراین فرمان کند
وانکه‌شدبرمهربانان‌یارودوست — همچنان باشد خدا را یار،اوست
گر کسی اندر خصومت پا نهاد — دشمنی با حق گزیند در فساد
من اگر لایق شدم نزد امام — در محبت وزن خود گیرم تمام
سعی خود جداً برم زین ره بکار — تاشوم‌محبوب‌هرکس‌همچو «زار»

✿ ✿ ✿

اللهم انی لو وجدت شفعاء اقرب الیك من محمد و اهل بیته الاخیار الائمة

الابرار لجعلتهم شفعائی فبحقهم الذی اوجبت لهم علیك اسئلك ان تدخلنی

فی جملة العارفین بهم وبحقهم وفی زمرة المرحومین بشفاعتهم انك

ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد واله الطاهرین وسلم تسلیماً کثیرا

وحسبنا الله و نعم الوکیل

خدایا ، همانا که اگر من شفیعانی نزدیکتر بتو از محمد و خانواده

گرامیش می‌یافتم که بهترین پیشوایان نیکو و خوشرفتارند ، هر آینه آنها را بدرگاه تو شفیعان خود قرار می‌دادم ، پس بحق آنان همان حقی که بر خود حتم و لازم گردانیدی از تو درخواست می کنم که مرا داخل کنی در جمله عارفان بمقام آنها و شناسا بحق ایشان ، و در زمره و گروه رحمت شدگان به شفاعتشان قرار دهی (یعنی سئوال می کنم از تو ای خدا که مرا داخل کنی در جمع آن شیعیانی که بمقام و مرتبه پیشوایان و ائمه خود عارفند و بحقوق آنها شناسائی ومعرفت کامل دارند) و درخواست می کنم از تو (ای‌پروردگار) که داخل کنی مرا در سلك آن گروهیکه بوسیله شفاعت ایشان در روز قیامت در رحمت واسعه تو قرارخواهند گرفت ، همانا که تو بخشنده‌ترین بخشندگانی و مهربان‌ترین مهربانان .

و درود خدا برمحمد و خاندان پاکش و سلام و تحیت بسیار باد ، ومارا خدا کفایت است که نیکوکار گزاریست .

در شرح این بند از زیارت چند موضوع که با هم پیوستگی دارند قابل توجه است ، یکی مسئله شفاعت و دیگری موضوع مقام و مرتبه تقرب ائمه هدی علیهم‌السلام ، ونیز دربارهٔ حق و حقوق و شناسائی آن بزرگواران و همچنین دربارهٔ درود وصلوات بر آنان علیهم‌السلام ، و درپایان درمورد کفایت در امور بوسیله بهترین کارگزار که خداوند تبارك و تعالی است .

در معنای شفاعت ! بطوریکه در قاموس قرآن آمده است : شفع و شفاعت هردو مصدراند و به معنی منضم کردن چیزی بچیزی می‌باشد و بعضی دیگرهم این معنا را به عبارت دیگر گفته‌اند : که لفظ شفاعت از ماده شفع به معنی جفت در مقابل «وتر» که به معنی طاق گرفته شده‌است می‌باشد .

و بطوریکه معنای شفاعت در فارسی مصطلح است ، بمعنی خواهش‌کردن

والتماس کردن و درخواست عفو یا کمك کردن از کسی برای دیگری می باشد.

ولی بطور کلی باید گفت که هر گاه نام شفاعت بمیان آید این معنا در ذهن بوجود می آید که کسی واسطه یا میانجیگر درمورد گناهکاران بین بندگان و پروردگار عالم باشد ، یا وسیله‌ای برای برآمدن حاجات ودرخواستها .

و از اینجهت است که لازمه مقام شفاعت آنستکه شخص شافع کمال قرب و منزلت را در نزد خدایتعالی داشته باشد ، وآنکس که نزد او سبحانه وتعالی مقربتر باشد توصیهٔ او درشفاعت مقبولتر است ، همچنانکه در این زیارت در چند مورد اشاره به مقام شفاعت ائمه هدی شده و زائر عرض می کند : **وشفعاء دارالبقاء ـ مستشفع الی الله عزوجل بکم ـ والشفاعة المقبولة ـ وکنتم شفعائی** و در بند موردشرح این معنا را درمقام آن بزرگواران تثبیت کرده ، عرض می کند : **اللهم انی لو وجدت شفعاء اقرب الیك من محمد و اهل بیته الاخیار الائمة الابرار لجعلتهم شفعائی .**

چقدر این موضوع برای اهل ایمان امیدوار کننده است که اشاره می فرماید: پروردگارا، اگر من شفیعانی نزدیکتر بتو از محمد و آل او ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین می یافتم هر آینه شفیع خود قرار می دادم ، وچون شفیعی مقربتر از آنها در نزد تو نیست لذا من آنها را شافع قرار دادم پس بحق ایشان که واجب کردی بر آنان حق شفاعت را مطالب خودرا از تو درخواست می کنم .

در امر شفاعت مسائل مهمی است که تاکنون کتب ورساله های جداگانه‌ای بر آن نوشته شده وچون کسی نمی تواند غیراز استناد به گفتار الهی چیز دیگری در این مورد بیان دارد ، لذا تمام مفسران توجه خود رادر این باره به آیات قرآنی معطوف داشته ومطالبی ذکر کرده اند، که اکنون دراینجا هم باارتباط به بند مورد شرح از همین روش استفاده شده و نظر خواننده‌را به آیات قرآنی در این مورد جلب می نمائیم .

شفاعت از نظر قرآن مجید! آیاتیکه در قرآن کریم در باب شفاعت وارد شده بسیار است و بعضی از آنها در شأن بت پرستانی می‌باشد که ادعا داشتند بتهای آنان شفیع آنها خواهندشد که قول آنها چنین است : **ویقولون هولاء شفعاؤنا عندالله** و حقتعالی رد قول آنها کرده و می فرماید : **لیس لها من دون الله ولی ولاشفیع** غیر از خدا بتعالی شفیعی نیست ، وچون گفتگوهای مشرکین در باب شفاعت زیاد است در اینجا شرح آن موردی ندارد.

اما مفسران آیات قرآنی را درباب شفاعت به چند دسته تقسیم کرده‌اند، همچنانکه **در تفسیر نمونه** آورده است : در قرآن دربارهٔ مسئله شفاعت (به‌همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد بحث شده است ، آیاتیکه در قرآن پیرامون این موضوع بحث می کند در حقیقت بچند دسته تقسیم می‌شود .

گروه اول ـ آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند **« انفقوا ممارزقناکم من قبل ان یأتی یوم لابیع فیه ولاخلة ولاشفاعة »** (بقره ۲۵۴) و مانند « ولایقبل منها شفاعة » (بقره : ۴۸)

در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان وعمل صالح چه از طریق پرداختن وعوض مادی یا پیوند وسابقه دوستی ویا مسئله شفاعت نفی شده است .

در مورد بعضی از مجرمان می‌خوانیم : **« فما تنفعهم شفاعة الشافعین»** (مدثر : ۴۸) و شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد .

گروه دوم ـ آیاتی است که شفیع را منحصراً خدا معرفی می‌کندمانند **«مالکم من دونه من ولی ولاشفیع»** (سجده : ۴) غیراز خدا ولی وشفیعی نداریم ، ونیز **«قل لله الشفاعة جمیعا »** (زمر : ۴۴) و همه شفاعتها مخصوص خدا است .

گروه سوم ـ آیاتی است که شفاعت را مشروط به‌اذن و فرمان خدا می کند : **« من‌ذا الذی یشفع عنده‌الا باذنه»** (بقره ۲۵۵) چه کسی می‌تواند جز باذن خدا شفاعت کند(و آیات دیگر که بعداً تفسیر آنها بیاید).

گروه چهارم آیاتی است که شرایطی برای شفاعت شونده بیان کرده است‌گاهی این شرط رارضایت‌وخشنودی‌خدامعرفی‌می کند مانند:**« ولا یشفعون الالمن ارتضی»** (انبیاء : ۲۸) که شفاعت کنندگان جز برای کسیکه‌خدا از آنها خشنود است شفاعت نمی کنند.

منظوراز بیان آیات مربوط به امرشفاعت‌چیست!

اصل موضوع که‌شاهد کلام‌درشرح‌این‌بندازززیارت است، تفسیر آیاتی می‌باشد که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدایتعالی کرده ونیز شرایطی برای پذیرش آن قائل شده است اکنون به مضامین این‌آیات شریفه توجه‌نمائید .

سوره ۱۹ آیه ۸۷**لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عندالرحمن‌عهداً** اشاره براینکه تنها کسانی مالك شفاعت هستند که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند .

در بعضی از تفاسیر معنی‌آیه چنین‌آمده است: که مالك نمی‌شوند عباد شفاعت را مگر کسی که اخذ کرده‌باشد به نزد خدای بخشنده عهد وپیمانی را که‌آن قبول ولایت ائمه معصومین است ، چنانکه در اصول ، **کافی، ازحضرت صادق** علیه‌السلام روایت کرده که‌آنحضرت درتفسیر این‌آیه فرمود : که مورد شفاعت‌قرارنمی گیرد کسی‌مگر آنکه‌اعتراف کرده باشدبربوبیت رب‌العالمین‌به امام دانستن امیرالمؤمنین وامامان بعد از او که عالم بجمیع احکام وشرایع‌اند.

سوره ۲۰ آیه ۱۰۹ **یومئذ لاتنفع الشفاعة الامن اذن له‌الرحمن و رضی له‌قولا** ، درآن روز شفاعت هیچکس سودی نمی بخشد جز کسی که

خداوند رحمان به او اجازه داده واز گفتار اوراضی است .

در تفسیر نمونه ، آورده : دراین آیه اشاره برآنستکه؛ شفاعت‌درآنجا بی حساب نیست ، بلکه برنامه دقیقی دارد هم‌در مورد شفاعت کننده وهم در مورد شفاعت شونده و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت‌شدن‌وجود نداشته باشد شفاعت معنی ندارد .

سوره ۳۴ آیه ۲۳ **ولاتنفع‌الشفاعة عنده‌الالمن اذن له...** وسودنمی‌دهد شفاعت نزد او مگر برای‌آنکه دستوری دادبرایش .... یا براین معنا که : نزد خدا شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که به وی اجازه‌آن داده شود.

سوره ۴۳ آیه ۸۶ **ولایملك الذین یدعون من دونه الشفاعة الامن‌شهد بالحق وهم یعلمون** مالك نمی باشند آنانکه می خوانند غیر خدا را (مالك شفاعت آنان نیستند) تنهاکسانی می‌توانند شفاعت‌کنند که به‌دین حق شهادت داده عالم به‌کرده های خلق بوده باشند.

در تفسیر المیزان ، در ذیل‌آیه شریفه از تفسیر قمی نقل کرده‌است از معصوم : که فرموده : منظور کسانیستکه مردمی‌آنها را در این دنیامی‌پرستیدند و در قیامت نمی توانند پرستندگان خود را شفاعت کنند .

سوره ۵۳ آیه ۲۶ **و کم من ملك فی السموات‌لاتغنی شفاعتهم شیئاً الامن‌بعدان یأذن‌الله‌لمن‌یشاء ویرضی** چه بسیار فرشته‌درآسمان که‌شفاعتشان هیچ دردی رادوانمی کند مگر بعداز آنکه خدا اذن دهد و برای هر کس که بخواهد وبه پسندد اجازه دهد .

سوره ۲۱ آیه ۲۸ ...**ولایشفعون الالمن ارتضی** ... وآنها جز برای کسیکه خدا از او خشنود است (واجازه شفاعتش را داده شفاعت‌نمی کنند).

بنا براین باید دانست که رضایت خدایتعالی هم برای شافع و هم برای شفاعت شونده اثر کلی‌داشته بلکه لازمه این امر است . ودر واقع هم جمله

ورضی‌له‌قولا وهم کریمه : الالمن‌ارتضی درحق این دو دسته باید مصداق داشته باشد و به صراحت می‌توان گفت : تنها انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام هستند که واجد این‌شرایط‌بوده وخدایتعالی از قول آنهاراضی بلکه از همه رفتار و کردار آنان خشنود بوده وشایستگی مقام شفاعت را دارند ، وشفاعت شونده هم بلاشك باید از پیروی و متابعت ایشان برخوردار بوده تا خدایتعالی اجازه شفاعت را برایشان صادر نماید .

حقیقت شفاعت چیست؟

حقیقت شفاعت ارتباط بین خالق و مخلوق بوسیله یکی از افراد برگزیده خدا برای عفو و آمرزش گناهکاران یا پذیرش درخواستهای ایشان و همچنین رهائی آنان از سزا و کیفر و دخول آنها در رحمت و اسعه الهی است .

و همانطور که بعضی ازصاحبان تفاسیرمتذکرشده‌اند کسانیکه بخواهند مورد شفاعت قرارگیرند باید یك نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کنندگان داشته‌باشند همان پیوندیکه ازطریق توجه بحق و گواهی قولی و فعلی به آن درمسیر اطاعت آنان باشد .

البته درموضوع اینکه «حقیقت شفاعت» چیست ؟ مفسران مطالب‌بسیاری آورده‌اند که ازجمله درکتاب «شفاعت» تحت همین عنوان‌آورده است : شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است و حقیقت‌آن جز این نیست که رحمت گسترده خدا و مغفرت و آمرزش او ازطریق اولیای الهی که حاملان فیض و وسائط رحمت هستند به‌افراد گنهکارکه لیاقت بخشایشگری او را دارند برسد ، هرچند که این فیض می‌توانست بدون توسط کسی به‌آنان برسد ، اما اراده حکیمانه خداوند برآن تعلق گرفته است که فیض معنوی وی درآن سرا مانند این سرا و بسان دیگر فیض‌های مادی و معنوی او از طریق اسباب خاصی و علل معینی

به دست افراد برسد از این نظر اراده خداوند اینست که گروهی به فرمان و اذن صریح او ، در روز رستاخیز با دعا و درخواست خویش که نحوهٔ تأثیر تکوینی دعای آنان در محو گناهان و جلب مغفرت خدا برای ما روشن نیست رحمت گستردهٔ او را شامل گروهی از بندگان نمایند و آنان را از چنگال کیفرها و مجازات های سنگین برهانند .

و در آن کتاب اشاره دیگری دارد، براینکه شفاعت به خاطر آثار ارزنده تربیتی که در اعتقاد به آن موجود است در قرآن عنایت قابل‌ملاحظه‌ای به آن شده است ، روی این اصل هیچ مسلمانی نمی‌تواند منکر وجود شفاعت در روز رستاخیز گردد و آنرا نادیده بگیرد ، وشاید درمیان مسلمانان کسی پیدانشود که اصل موضوع را انکار کند ولی آنچه مهم است فهمیدن حقیقت شفاعت در قرآن می‌باشد تا از میان تفاسیر گوناگونی که برای آن شده است حقیقت روشن گردد .

چه کسانی‌می توانند شافع گناهکاران باشند ؟

این موضوع قبلا گذشت که بیشتر آیات الهی درباب شفاعت صراحت دارد که غیر از خدایتعالی کسی شافع نیست و بدون اذن و فرمان او هیچکس شفاعت نتواند کرد ، کما اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام این معنا را خوب آشکار فرموده ودر مقام تقاضای شفاعت عرض می‌کند : **واستشفع بك الی نفسك** اشاره‌براینکه ای پروردگار ، تنها مالك شفاعت تو هستی و من خودت را شفیع خودم قرار می‌دهم .

و اما آنان که می‌توانند باذن‌الله شافع با واسطه شوند درمرحله اول پیغمبراکرم اسلام و ائمه هدی و دیگر پیمبران و ملائکه می‌باشند ، ودرمرحله دوم سایر اهل ایمان که دعایشان درحق یکدیگر مقرون به اجابت است و

بنا برمدار کی که در دست است آنکس که نزد حقتعالی مقربتر است توصیهٔ او در شفاعت مقبولتر می‌باشد و همین کلام در بند مورد شرح دلیل قاطعی برهمین موضوع است و روایاتی که بعداً به ذکر آنها خواهیم پرداخت این معنا را روشن خواهد نمود.

و **اما** در مرحله دوم اولیاء و اهل ایمان هستند که می‌توانند باذن‌الله شافع برادران ایمانی خود بوده باشند. و گفته شده است که اغلب مجرمین زمانیکه در دنیا بوده‌اند و برسبیل دوستی ظاهر درحق مؤمنین خدمتی انجام داده‌اند چنانچه درحق ایشان از طرف اهل ایمان دعائی شود و تقاضای شفاعت گردد امید قبولی آن ازطرف پروردگار امکان‌پذیر است.

و این امری واضح است که شافعین هر کدام نسبت به رتبه و مقامی که دارند در مقام شفاعت تقاضای آنها مورد قبول واقع می‌شود، یك صاحبمنصب عالیرتبه که مقام رسالت را دارا می‌باشد، در حد خود می‌تواند مجرمین سنگین‌بارتری را درمرحله شفاعت درآورد و همینطور بسلسله مراتب اختیار هر کس به اندازه مقام و موقعیت شخصی و بقدر احترام او نزد خدای متعال است، و ناگفته نماند که خداوند عالم به کسی اذن شفاعت دهد که دانا وعالم به مقدار استحقاق مجرمین‌باشد، یعنی بداند که آیا مجرم تا چه حد مستوجب عفو است، چه بسا جرم که غیرقابل بخشش است، و اگر غیر از این باشد امر شفاعت به ثمر نمیرسد، مثلا هیچوقت شفیعی برای مشرك تقاضای عفو نخواهد کرد چون دانسته است که خدا این گروه را نمی‌آمرزد!

و از آنطرف گروه بسیار دیگری هستند که خدایتعالی دربارهٔ آنان در سوره المدثر آیه ۴۲ فرمود: **فما تنفعهم شفاعة‌الشافعین**، آنها دسته‌ای از گناهکاران هستند که در دوزخ مستقر بوده و ازایشان می‌پرسند چرا درآتش داخل شدید؟ آنان در پاسخ اشاره بیك سلسله از صفاتی که باعث دخولشان در

آتش شده کرده ومی گویند : ما توجه وبندگی در حضور حق نداشتیم ، نماز نمی‌خواندیم ، انفاق در راه خدا نمی کردیم، وهم مرام وهم مسلك باتبه‌کاران بودیم ، اعتقاد بروز جزا نداشته تکذیب می کردیم .

پس خدایتعالی درباره ایشان می فرماید : شفاعت ، شفاعت کنند گان سودی بحال این گروه ندارد .

مقام تقرب درامر شفاعت ! در بند مورد شرح که زائر عرض می کند : **اللهم انی لووجدت شفعاء اقرب الیك ...** درموضوع تقرب پیغمبر خاتم وآل اطهارش قبلا درفقرهٔ : **واشهدانکم الائمة الراشدون ... المقربون** و همچنین در جمله : **(وقرب منزلتکم)** مطالبی گذشت حاکی از آنکه مقربترین‌افراد در عالم‌نزد خدایتعالی رسول اکرم وائمه هدی‌صلوات‌الله علیهم اجمعین می‌باشند .

ودراین‌موضوع‌درذیل‌آیه شریفه:س۵۶ ی ۱۱ **والسابقون‌السابقون‌اولئك المقربون** روایاتی نقل شد که این معنا را کاملا می‌رساند که مقربترین افراد انبیاء واوصیاء خاص ایشانند .

علی‌بن‌ابراهیم هم در تفسیر خود آورده است که مقربان درگاه الهی محمد و ائمه هدی علیهم‌السلام می‌باشند .

بنا براین مقامی اقرب ونزدیکتر از مرتبه رسول اکرم و ائمه طاهرین با استناد به‌آیات قرآنی وگفتار خود ائمه هدی علیهم‌السلام نیست، والبته روی‌اصل همین قرب ومنزلت است که آنان می‌توانند باذن خدایتعالی شافع گناهکاران بوده باشند وشفاعت آنان مورد پذیرش قرار گیرد .

و این در واقع از همین جهت است که اهل ایمان در مقام شفاعت با هر یك از آن‌بزرگواران‌متوسل شده‌و حتی حاجات خودرا بوسیله‌آنان‌درخواست

می‌نمایند ، همانطور که در ادعیه وزیارات ایشان بخصوص در دعای توسل روشن است ومکرر گفته می شود **یاسیدنا ومولینا انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بك الی الله وقدمناك بین یدی حاجاتنا** ای آقاومولای ما رو کردیم ومیانجیگری خواستیم ووسیله گیری نمودیم با تو بسوی خدا و پیش انداختیم تورا درپیشاپیش حاجتهای خودمان ...

ودر اینجا می‌توان گفت : که درحقیقت مسئله شفاعت یك عقیده ثابت وراسخ در میان اهل ایمان وشیعیان است که امیدواری آنها نسبت به این امر قوت داشته وبخصوص برای آمرزش گناهان خود باامیدواری کامل متوسل به آن بزرگواران می‌شوند واصولا طبق روایاتی که در تفاسیر آمده است همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبر وائمه هدی هستند ، ولی این نکته‌را باید توجه داشت که مبادا امیدواری به شفاعت آن بزرگواران سبب تجری وجرأت بر گناه شفاعت جوینده باشد ویا براین امید خود را از زیر بار مسئولیت خارج سازد ، اینطور نیست !! شفاعت وسیله ای برای اطاعت از فرمان حق واستقامت در راه او وتقلیل گناه در سرحد امکان است و الا اگر کسی براین امید باشد که برای آمرزش گناهان خود هرقدر که باشد به شفیعان متوسل می‌شود و با این اندیشه مرتکب بر گناه شود بسیار خطا کرده و گناهی بالاتر از گناه مرتکب شده است .

چه خوب داستان جالبی را که درهمین معنا **در تفسیر نمونه** ، آورده متذکر شویم : وآن اینکه نقل می کند شاعری به نام « حاجب » که در مسئله شفاعت گرفتار اشتباهات عوام شده بود شعری به این مضمون می‌سراید.

حاجب اگر معامله حشر باعلیست من ضامنم که هرچه بخواهی گناه کن

شب هنگام امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را در خواب می بیند درحالی که عصبانی وخشمگین بوده می فرماید : شعر خوبی نگفتی ، عرض می کند چه

بگویم : می‌فرماید شعرت را اصلاح کن .

حاجب اگر معامله حشر باعلیست　　شرم‌ازرخ‌علی کن‌و کمتر گناه کن

سوگند برآن حقیکه‌خدایتعالی برخود واجب کرده است

بعدازآنکه زائـر مرتبه شفاعت رسول اکـرم و ائمه هدی را بمقام قرب الهی پیوست می‌دهد و کسی‌را شایسته تر دراین امر نمی‌داند ، سپس بحق همـان مقام که از طرف او سبحانه وتعالی به‌آن بزرگواران‌افاضه شده ودر شأن آنان تثبیت و حتم ولازم گـردیده خدا را سوگند داده وعـرض می کند : **فبحقهم الذی اوجبت لهم علیك ...**

در این معنا باید دانست که آیا حقیکه خدایتعالی برآن بزرگـواران بر خود واجب کرده چیست ؟

در مورد حقوق ائمه هدی (ع) قبلا در شرح بند : **والمقصر فی حقکم زاحق والحق‌معکم وفیکم‌ومنکم والیکم** ، مطالبی بتفصیل‌درصفحه۴۳۸گذشت ولی دراینجابیان‌این‌عبارت‌از طرف امام علیه‌السلام ظاهراً شاید معنای همان‌حقی‌باشد که در مقام شفاعت به ایشان عطا شده است ، چون پیوستگی فقرات این بنداز زیارت که اهمیت مقام شفاعت را در مرتبه بالائی می‌رساند خود نشانگر همین موضوع است ، وحقیقت امر هم باید چنین باشد ، همچنانکـه زائـر قبلا اشاره فرمود : که ای رهبران عالیقدر هر کس در ادای حق‌شما کوتاهی ورزد هلاك و نابود می شود ، حق باشماست ، و حق از شما سرچشمه گـرفته ودرخانـدان شماست ، مبدأ حق متوجه شما و مرجعش بسوی شماست ، واهل و معدن حق و حقیقت شما هستید .

البته این مراتب حقوق به‌اضافه حق شفاعت که خدایتعالی در شأن آنان مقرر فرموده در مقام بسیارمؤثر وپرارجی‌قرار دارد که می‌توان بوسیله‌سوگند

بر آن مقام خواسته های خود را ازخدایتعالی طلب نمود .

واز همین جهت است که در ادامه این فقرات زیارت زائر بعداز ایراد سوگند عرض می کند : **اسئلك ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقهم و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم انك ارحم الراحمین ...**

اشاره براینکه خدایا درخواست می‌کنم از تو که مرا از جمله کسانی قرار دهی که عارف بحق امام خود باشند، چقدر این دعا در سطح بالائی‌است، شاید بسیار این روایت معروف که از حضرت رسول اکرم است شنیده باشید که فرمود : **من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة** کسیکه‌بمیرد و امام زمان خود را نشناسد گویا در عالم جهالت ودر حالت کفر مرده و عمر خود را در بی‌خبری و نادانی صرف کرده است اصلا ساده تر می‌توان گفت : کسیکه بمیرد وامام زمان خود را نشناسد او بی‌دین از دنیا رفته است .

اینستکه زائر با اظهار شناسائی مقام امامت که فرمود : **عارف بحقکم** در پیرو کلام خود عرض می کند : خدایا مرا درزمرهٔ رحمت شدگان بشفاعت ایشان قرار ده که بوسیله‌آن بزرگواران دررحمت و اسعه‌تو قرارگیرم چون تو بهترین رحم‌کنندگان و مهربان ترین بخشندگانی .

شفاعت در احادیث اسلامی !

تا اینجا از بیان قول الهی و تفاسیر آنها در باب شفاعت مطالبی از نظر قرآن‌مجید گذشت ، ولی‌اکنون از جهت نتیجه گیری واینکه این بحث بمرحله‌کاملتری‌برسد وارتباط موضوع به بند مورد شرح روشن گردد بعضی از احادیث و روایاتی که در این مورد آمده است متذکر می‌شویم .

البته در تفاسیر وکتب مربوطه دامنه احادیث دراین باره بسیار گسترده است ولی بنظر می‌رسد جامعترین کتابیکه این روایات را گردهم آورده و در

موضوع شفاعت بحث کرده است، کتاب «شفاعت» در قلمرو(عقل و قرآن و حدیث) است که در آن کتاب شریف تحت عنوان (شفاعت در احادیث اسلامی) آورده است :

پیامبر گرامی وجانشینان راستین وی به‌پیروی از قرآن مجید موضوع شفاعت را درسخنان خود یاد کرده وآنرا بصورت یك اصل مسلم اسلامی که دارای حدود وشرائطی می‌باشد بیان نموده اند ، روایات مربوط به شفاعت بیش ازآنستکه بتوان در چند صفحه گردآوری کرد .

اکنون دراینجا از یك صد حدیث از احادیث معتبری که در آن کتاب وکتب دیگر متذکر شده‌اند به ترجمه چندروایت مختصر از آنها که ازنظر اثبات اصل شفاعت متواتر و قطعی است اکتفا می کنیم .

پیامبر گرامی فرمود : خداوند بزرگ به من‌پنج امتیاز اعطاکرده‌است، یکی ازآنها شفاعت است که آنرا برای امت خود نگاه داشته‌ام ، شفاعت‌برای کسانی است که مشرك نباشند.

پیامبر گرامی دربیان‌قول‌خدایتعالی **(عسی‌ان‌یبعثك‌ربك‌مقاماًمحمودا)** فرمود : این همان مقامی است که درآن برای‌امتم شفاعت می کنم .

پیامبر گرامی فرمود : من‌نخستین کسی‌خواهم‌بود که شفاعت‌می کند واولین کسی خواهم بود که شفاعت او پذیرفته می‌شود .

پیامبر گرامی فرمود : شفاعت من برای کسی است که به‌خدای یگانه ایمان داشته باشد وزبان وقلبش یکی باشد .

پیامبر گرامی فرمود : شفاعت من در روز قیامت برای کسانی از امتم خواهد بود که مرتکب گناهان شده باشند .

پیامبر گرامی درضمن حدیثی فرمود : من اولین کسی‌هستم‌که دربهشت شفاعت می‌کند .

پیامبر گرامی فرمود : شهید در راه خدا برای هفتادنفر ازخویشاوندان خود شفاعت می کند

پیامبر گرامی‌فرمود: هر کس برمن صلوات ودرود بفرستد ، وبگوید: بارالها او را در روز قیامت به‌مقام قرب خود جای ده شفاعت‌من برای اوواجب می‌شود ، (یعنی حتماً اورا شفاعت می کنم).

پیامبر گرامی‌فرمود : من روزقیامت شفاعت مـی کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی‌هم شفاعت می کند وشفاعت او نیز پذیرفته می‌شود و اهل بیت‌من نیز شفاعت می کنند وشفاعت آنان هم‌پذیرفته می‌شود .

علی‌علیه‌السلام درحدیثی فرمود: ماشفاعت‌می کنیم و دوستان‌ماشفاعت می‌کنند .

علی علیه السلام نقل ازرسول اکرم فرمود : سه دسته هستند کـه در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می‌شود ۱ ـ پیامبران ۲ ـ دانشمندان ، ۳ ـ شهدای راه خدا .

امام حسن می‌فرماید : رسول‌اکرم در ضمن‌پاسخ آن دسته از یهود که مسائلی ازآن بزرگوار پرسیده بودند فرمود : شفاعت‌من برای کسانی است که مرتکب گناهان شده باشند غیر شرك وستمکاری .

ازامام حسین‌علیه‌السلامروایت شده است کـه هنگام خـروج از مدینه (در داستان کربلا) رسول اکرم درخواب به آن گرامی فرزند خود فرمود : ای حسین (ع) گویا تورا می‌بینم که‌به‌همین زودی بخون خودآغشته می‌شوی در زمین کربلا بالب تشنه به دست گروهی از امت من کشته می‌شوی اینان بـا این عملشان باز امید به‌شفاعت من دارند خدا شفاعت مرا نصیبشان نگرداند.

امام سجاد علیه‌السلام در صحیفه خود می‌فرماید : خدایا درود برمحمد وآل محمد فـرست و پـایه او را والا وحجت او را بزرگتر و تـرازوی او را

سنگین تر گردان و شفاعت او را بپذیر .

امام باقر علیه السلام فرمود: همانابرای‌رسول اکرم‌است شفاعت کردن برای امتش ودرروایت دیگر فرمود هر کس جنازه مسلمانی را تشییع کند در روز قیامت چهار شفاعت به او داده می‌شود .

امام صادق علیه‌السلام فرمود : بخدا سو گند که‌شیعیان خود راشفاعت می کنیم(وسه مرتبه این جمله را تکرار فرمود) تاآنکه‌اهل جهنم می گویند پس برای ما شفاعت کنند گانی نیست **(فمالنامن شافعین)**

وهمچنین از آن بزرگوار پرسیده شد ازآیه شریفه :

من‌ذا الذی یشفع عنده الاباذنه ؛ فرمود ماهستیم که به اذن خدا شفاعت می کنیم .

امام صادق علیه‌السلام فرمود : کسی شفاعت نمی کند وبرای کسی شفاعت نمی شود و از کسی شفاعت پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او را دارا باشد (وآنست همان عهد نزد پروردگار) .

وهمچنین‌آن بزرگوار ضمن حدیث دیگر فرمود : ای گروه شیعیان به اتکاء شفاعت ما گناه نکنید زیرا به‌خدا سو گند شفاعت ما به کسانی که (مثلا) مرتکب زنا شده باشند نمی رسد الا پس ازآنکه (مدتها)عذابهای دردناك‌الهی را بچشند وهول وترس دوزخ را ببینند .

امام کاظم علیه السلام فرمود : پدرم امام‌صادق‌هنگام‌وفاتش بمن‌فرمود: ای فرزند شفاعت ما به کسی که نماز را سبك بشمارد نمی رسد .

امام رضاعلیه‌السلام فرمود: کسیکه شفاعت رسول خدا را تکذیب کند و و به‌آن اعتقاد نداشته باشد شفاعت آن‌حضرت به او نمی‌رسد .

امام هادی علیه السلام : همین بیانات مورد شرح درزیارت جامعه

کبیره در باره شفاعت ائمه (ع) روایاتی کامل از طرف آن بزرگوار است.

امام عسکری علیه السلام : درضمن حدیثی از امیرالمؤمنین(ع) فرمود: مؤمن پیوسته شفاعت می کندتا شفاعت او دربارهٔ همسایه هاودوستان وآشنایانش پذیرفته می شود .

امام زمان علیه السلام درصلواتی که ازآن حضرت رسیده است می فرماید: بارالها درود فرست برآقای پیامبران مرسل وآخرین پیامبر و حجت خدای عالمیان همانکه امید به شفاعت او هست .

این بود چند روایت از روایات بسیار از کتابهای اهل تسنن و شیعه که اسناد موثق آنها در کتب مربوطه نقل شده است.

بنابراین مصداق بند مورد شرح در ذکر این روایات و تطبیق آن با آیات قرآنی بخوبی آشکار شده است .

دست آویزی دیگر برای امر شفاعت !

در پایان زیارت زائر برای پذیرش درخواست خوددر نزدخدایتعالی اشاره به درود و تحیت بر محمد وآل او صلی الله علیه واله کرده است .

البته درباره صلوات بر رسول اکرم ، درشرح فقره : **و ذریةرسول الله صلی الله علیه واله** مطالبی گذشت ، ولی در اینجا باید دانست که ائمه‌هدی علیهم السلام اغلب در پایان ادعیه و سخنان خود اشاره به درود وصلوات از جانب خدایتعالی بر آن برگزیدگان کرده‌تا به برکت آن : دعا وزیارت و گفتارشان مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد .

وبنا برآنچه گفته شده است ، چون ذکرصلوات که از طرف خدایتعالی خود دستورداده شده‌مورد قبول واقع می شودلذا هر دعا ویا هراعمالیکه‌پیوست صلوات باشد مورد پذیرش ومقرون به اجابت می گردد وازآنجهت که ازشأن

باریتعالی دور است که کسی یـا پیوست به صلوات تقاضای شفاعت یا درخواست دیگر بوسیله رسول و خانواده گرامیش بنماید وازجانب حقتعالی درودبرآنها بفرستد سپس آن درود مورد قبول واقع شود وتقاضـای شفاعت بـا درخواست دیگر بلاجواب وبی‌اثر بماند .

بخصوص در پایان این زیارت که صلوات پیوست با درود ، وهردوپیوست با تقاضای شفاعت شده و زائر در متمم خـواسته های خود عـرض می کند :

وصلی‌الله علی محمد واله الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً

امادرخاتمه زائر کلام خود را از گفتار الهی پیوست به تمام مطالب این زیارت داده ، و پس از تحیت و درود برسول اکرم وآل اطهارش‌عرض‌می کند: **(وحسبنا الله و نعم‌الوکیل)** که این جمله عیناً ازآیه قرآنی اقتباس شده‌و درسوره آل عمران در آیه ۱۷۳آمده است .

واگر به تفسیر این‌آیه‌شریفه توجه شود اسراریرا که درارتباط به‌خاتمه بیانات این زیارت درآن نهفته شده است آشکار خواهد گردید ، چون این آیه در متمم‌آیه شریفه‌ای است‌که نشانه‌های پایمردی واستقامت گروهـی از اهل ایمان را بیان می‌کند که در جنگ احد باآنانکه‌نافرمانی از امر خدا و رسول کردندبه مبارزه پرداخته وبا افزوده شدن‌قدرت ایمانی خود گفتند : خدامارا بس است واو برای ما بهترین وکیل‌وکارگزار است :

در اینجا بایداین‌توجه‌راحاصل کرد که کلمه «حسب» از ریشه حساب می‌باشد ، وروشن است که درکفایت نمودن خدا امر بندگان را حسابی در کار است وبطوریکه در بعضی از تفاسیر اشاره شده : کفایت امور درست بـر طبق حساب احتیاجی بندگان است و این اکتفا بذات الهی برحسب‌ایمان قلبی‌است نه برحسب علل واسباب خارجی وسنن تکوینی .

۱،اشاهدکلام آنستکه : دراینجا گفته شده است : خـدایتعالی بهترین

وکیل وکارگزار است ، وکیل کسی است که تدبیر امور انسان بدست‌اوسپرده می‌شود ؛ بنا براین درپایان این زیارت که این آیه شریفه بکار رفته مضمون‌آن به‌آیه دیگر برمی گردد که خدایتعالی می‌فرماید : س ۶۵ ی ۳ **و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره** ، یعنی کسیکه برخدا توکل کند خدا همه کار او را کفایت می کند و اوست که بکار خود می‌رسد .

ودر این کلام دیگر مطلب تمام است شاید زائر خواسته است بگوید : خدایا من در کلیه امور در دنیا وآخرت تورا وکیل وشفیع و کارگزار برای خود قرار دادم واز کسی‌جز تو طلب عفو و بخشش وآمرزش ندارم .

ربنا اننا سمعنامنادیا ینادی للایمان ان آمنوابربکم فآمنا
ربنافاغفرلنا ذنوبنا وکفرعنا سیئاتنا و توفنا مع‌الابرار

پایان کتاب « در امر شفاعت »

بس کنم مطلب‌به یك‌جمله‌تمام — شافعی هرگز نیابم جز امام
کس نباشد کو بود بر من‌شفیع — غیرآنکس رتبه اش باشد رفیع
آنکه‌باشدحق‌ازاوراضی‌بجاست — که شفیعش والی حق‌یاخداست
گرکسی باشد مقرب نزد دوست — در شفاعت اقرب اولی هم اوست
من ندیدم اقرب از آل رسول — که وساطت باشد آنها را قبول
هیچکس نزدیکتر در قرب یار — جزنکو رویان نباشد برقرار
پس اگرباشد کسی اقرب‌چنان — در شفاعت دامنش گیرم عیان
این‌یقین دارم که‌واجب‌شدچنین — منصب آنان شفیع المذنبین
پس بر آن نیکان کنم‌سوگندیاد — که شدم عارف برآنها درود‌اد

میپرستم آنکه من را شافع است — چون خدا ازهر بلائی دافع است
هم شفیعی جز نگیرم در ولاء — تا شوم واقف زسر هولاء
این پرستش بدنباشد نزددوست — آنکه‌رامن‌می‌پرستم‌خودنکوست
چونکه‌سازدرحمتش‌برمن‌قرین — در شفاعت سوی آن خلد برین
رحمت او درجهان گسترده‌است — حب او اندر میان بی پرده است
چون فرستاد او رسولی آشکار — تا بود بر اهل عالم افتخار
پس درودو تهنیت بر آن رسول — که بود آلش هم از نسل بتول
آن خدارا که چنین پیغمبریست — او زشرك‌وعیب‌وهرنقصی‌بریست
زین سبب ما را بود بس درامور — چونکه دارد نزد هر کاری‌حضور
خود بود این نکته برمعنادلیل — حسبی الله گفته و نعم‌الوکیل
من بگفتم مطلبی پایان کار — تا به‌آن حدکه مرا بود اختیار
سعی خود کردم چنان‌درراه‌دین — آنچه می‌دانستم از حق تایقین
عمر خود کردم در این‌باره‌تمام — جان خود کردم فدای هرامام
تا شود در عاقبت کارم درست — بر همان‌عهدی که‌بستم‌ازنخست
این وظیفه از من و از دیگران — ذکر خیری باشد از من‌درمیان
گرچه بر غیر خدایم نیست کار — لیك خواهان دعایم همچو«زار»

پایان

فهرست مطالب کتاب

عنوان	صفحه
پیشگفتار « در مقام ولایت »	۱
موضوع دیگر در مقدمه کتاب در بارهٔ زیارت است	۴
شناسائی امام دهم علیه‌السلام	۸
مأخذ بعضی از مطالب این کتاب	۱۱
✿ ✿ ✿	
معنی سلام چیست !؟	۱۲
اهمیت سلام در نزد رسول اکرم (ص)	۱۴
تحیت اهل بهشت بریکدیگر سلام است	۱۵
خدایتعالی بعضی از انبیاء خود رابه کلمه سلام ثنا گفته است	۱۸
سلام ما چگونه بر انبیاء و اولیاء خدا می‌رسد ؟!	۱۹
تعبیر دیگری در معنای سلام در مورد ائمه اطهار (ع)	۲۱
معنی « اهل » ومعنی «نبوت» چیست ؟	۲۲
اهل بیت نبوت چه کسانی هستند .	۲۳
ائمه هدی علیهم‌السلام همه از اهل بیت نبوتند	۲۵
تعبیر دیگری در معنای اهلبیت !	۲۶
بیان نظمی نگارنده (سلام براهل بیت نبوت)	**۲۷**
موضع رسالت ائمه هدی علیهم‌السلام	۲۸
موضع رسالت به اولیاء امر سپرده شده است	۳۰
ارتباط فرشتگان بمقام نبوت وولایت.	۳۲

عنوان	صفحه
نزول وعروج ملائکه در دربار ائمه هدی علیهم‌السلام	۳۵
معنی مهبط چیست؟	۳۶
در معانی وحی .	۳۷
معنی وحی در مورد انبیاء علیهم‌السلام !	۳۸
نزول وحی برانبیاء (ع)	۳۹
فرودگاه وحی الهی !	۴۱
معانی معدن ورحمت چیست ؟	۴۳
ائمه هدی (ع) معدن رحمت الهی هستند !	۴۵
رحمت الهی گسترده است .	۴۶
معنی خزان چیست ؟.	۴۷
صدور ائمه هدی گنجینه علم الهی است	۴۸
خدایتعالی هر کس را بخواهد بر علم غیب آگاه می‌سازد .	۴۹
علم خدایتعالی از نظر قرآن مجید.	۵۲
دانش رسول اکرم تا چه حد بوده است ؟	۵۴
چگونه می‌توان گفت که علم امام حضوری است !	۵۷
ائمه هدی (ع) تا چه حد بردبار بوده‌اند ؟!	۵۹
نهایت بردباری چیست ؟	۶۲
ارتباط معانی « واصول الکرم» باقرآن کریم .	۶۴
کرم خدایتعالی از نظر قرآن مجید .	۶۵
نتیجه بحث در سه اصل مهم !	۶۷
کرم ائمه هدی علیهم‌السلام در مرتبه ایثار	۶۸
ائمه هدی (ع) پیشوای کدام امت هستند ؟	۷۰

عنوان	صفحه
« امت » برغیر بشر هم اطلاق شده است .	۷۳
چند روایت در رابطه با فقره مورد شرح .	۷۵
وجود مقدس ائمه هدی خود نعمتی بزرگ است .	۷۷
سپاسگزاری ویادآوری از نعم بیشمارالهی.	۷۸
نعمت هدایت !	۸۰
نعمت ظاهر و نعمت باطن چیست ؟	۸۱
سئوال در رستاخیز از نعمت ولایت !	۸۳
معانی عناصر و ابرارچیست ؟	۸۵
مقام ابرار ونیکوکاران از نظر قرآن مجید .	۸۷
ائمه اطهارستونهائی محکم دربنای دین وتوحید هستند.	۹۰
قرآن تعبیر به «خیر» شده و ائمه هدی(ع) (دعائم‌الاخیار هستند).	۹۲
ائمه هدی (ع) گوی سبقت را در خیرات ربوده‌اند!	۹۴
سیاستمداران عالیقدر درجهان‌اسلام !	۹۶
معانی ارکان و بلاد چیست ؟	۱۰۱
معانی ابواب و ایمان چیست ؟	۱۰۴
بیان قول ائمه معصومین علیهم‌السلام درباره ایمان.	۱۰۵
مراتب ودرجات ایمان .	۱۰۸
قرآن مجید چه کسانی را اهل ایمان می‌داند.	۱۰۹
معانی امناء ورحمان چیست ؟	۱۱۱
ائمه هدی علیهم‌السلام هیئت امناء دربار الهی هستند	۱۱۳
معنای سلالة چیست ؟	۱۱۵
امامت ائمه هدی از کجا شروع شده است ؟	۱۱۶

عنوان	صفحه
معنای صفوة چیست ؟	۱۱۸
فضیلت ائمه هدی بر انبیاء علیهم‌السلام.	۱۱۹
بر گزیدگان از آل ابراهیم چه کسانی هستند؟	۱۲۰
معنای عترت چیست ؟	۱۲۲
امتیاز انبیاء و عترت ایشان برسایر بندگان ؟	۱۲۲
متن حدیث ثقلین !	۱۲۴
رحمت خدا و برکاتش بر ائمه هدی باد.	۱۲۶
بیان نظمی نگارنده (سلام بر آنان که برگزیده حقند) .	**۱۲۸**
چه کسانی شایستگی امامت و هدایت خلق را دارند .	۱۲۹
ائمه هدی (ع) به امر خدا هادی خلقند !	۱۳۱
چراغهای هدایت !	۱۳۴
رفعت و عظمت تقوای ائمه هدی (ع).	۱۳۷
حق مقام تقوی وحد مراتب آن چیست ؟	۱۳۹
ائمه هدی (ع) پیشوای متقین وپرهیزکارانند .	۱۴۱
تقوی بر چه کسانی ملازم است .	۱۴۱
معنی عقل چیست ؟	۱۴۳
عقل کامل چه خصوصیاتی دارد ؟	۱۴۵
روایاتی از خردمندان عالیمقام دربارهٔ عقل .	۱۴۷
تعیین پناهگاه از جانب حقتعالی.	۱۴۸
ائمه هدی علیهم‌السلام وارث انبیاء هستند .	۱۵۰
اهمیت وراثت در زیارت ائمه هدی (ع)	۱۵۴
چند روایت دربارهٔ وارثان انبیاء عظام .	۱۵۵

عنوان	صفحه
انتخاب افرادنمونه‌از طرف خدایتعالی.	۱۵۶
دعوت نیکو چه معنی دارد ؟	۱۵۹
ائمه هدی‌علیهم‌السلام‌بهترین دعوت الهی هستند!	۱۶۱
ائمه هدی علیهم‌السلام در دنیا و آخرت حجتهای الهی هستند.	۱۶۳
مقام حجتهای الهی از روز نخست تأیید شده است.	۱۶۶
بیان نظمی نگارنده (سلام بر اولیاء حق)	**۱۶۸**
مقام معرفت ائمه هدی در شناسائی خدایتعالی .	۱۶۹
سخنان ائمه هدی علیهم‌السلام در خدا شناسی .	۱۷۱
خدا شناسی از نظر علی علیه‌السلام .	۱۷۳
سخنان امام سجاد علیه‌السلام در معرفت الهی .	۱۷۵
خداشناسی از نظر پیشوایان دیگر اسلام .	۱۷۷
قلوب ائمه هدی (ع) کانون معرفت الهی است .	۱۷۸
حجتهای خداچه برکاتی دارند ؟	۱۸۱
مساکن طیبه توأم با برکات الهی !	۱۸۱
معانی برکت چیست ؟	۱۸۳
معانی حکمت چیست ؟	۱۸۴
خدایتعالی حکیم است !	۱۸۶
ائمه هدی علیهم‌السلام معادن حکمت الهی هستند !	۱۸۸
قرآن مجید حاوی اسرار الهی است .	۱۹۰
بار سنگین قرآن روی دوش ائمه هدی علیهم‌السلام است .	۱۹۵
علوم قرآن در سینه ائمه هدی علیهم‌السلام است .	۱۹۸
توصیه خدایتعالی بر انبیاء علیهم‌السلام .	۲۰۰

عنوان	صفحه
وصیت رسول اکرم به علی علیه السلام .	۲۰۲
سلسله اوصیاء بعد از آدم علیه السلام	۲۰۴
چرا ائمه هدی (ع) را فرزندان رسول (ص) خوانده اند ؟!	۲۰۶
درود خدا بر ائمه هدی علیهم السلام .	۲۱۰
بیان نظمی نگارنده (سلام برائمه هدی) .	**۲۱۲**
چه کسانی بعداز رسول عهده‌دار وظائف او هستند ؟	۲۱۳
رضای خدایتعالی از همه چیز بالاتراست.	۲۱۵
داستان لیلة المبیت !!	۲۱۸
دو وسیله مهم برای جلب رضای خدایتعالی.	۲۲۰
استقرار مقام ولایت	۲۲۲
امر خدایتعالی از نظرقرآن مجید.	۲۲۳
امر خدایتعالی که مربوط به وظائف بندگان است .	۲۲۵
مراتب اشتیاق ائمه هدی (ع) در مقام عشق.	۲۲۸
عوالم عشق ومحبت (از سخنان ائمه اطهار) .	۲۳۰
بهترین معلم برای آموزش در مراحل عشق !	۲۳۲
عشق و محبت از نظر قرآن مجید !	۲۳۴
بحثی مختصر در توحید .	۲۳۶
اخلاص در مقام توحید .	۲۳۸
مخلصین چه مزایائی دارند ؟	۲۴۰
اوامر الهی ظاهر وآشکار است .	۲۴۱
بندگان گرامی خدا !	۲۴۴
بحثی جالب در فقرهٔ مورد شرح .	۲۴۸

عنوان	صفحه
انبیاء وائمه هدی علیهم‌السلام افضل از ملائکه اند !	۲۵۰
بیان نظمی نگارنده (اسرار محبت الهی درنزد امام)	**۲۵۱**
ائمه هدی (ع) در مقام سیادت !	۲۵۲
حامیان اهل دین وطرفداران مستضعفین !	۲۵۵
سازمان حمایت از حقوق بشر !	۲۵۷
ذکر از نظر قرآن مجید چه معنا دارد ؟	۲۵۸
قرآن دربارهٔ ذکر و اصناف ذکر چه میگوید ؟	۲۶۰
اولواالامر چه کسانی‌هستند ؟	۲۶۳
بقیة الله از نظر قرآن مجید !	۲۶۷
انتخاب امام در اختیار کیست ؟	۲۷۰
بیان نظمی نگارنده (ائمه هدی (ع) همه از اخیارند)	**۲۷۱**
حزب الله از نظر قرآن مجید !	۲۷۲
معنی صراط از نظر قرآن مجید .	۲۷۸
معنی نور ظاهر و نور باطن چیست ؟	۲۸۱
ائمه هدی علیهم‌السلام نور الهی هستند .	۲۸۲
بیان نظمی نگارنده (سلام برائمه هدی)	**۲۸۷**
گریز در کلام از مرتبه سلام تا مقام ربوبیت	۲۸۸
هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست !	۲۹۰
شاهد کلام در تفسیر همین یك آیه است .	۲۹۲
گواهی خدایتعالی بر عزت وحکمت خود .	۲۹۳
افتخاری بزرگ در مقام بندگی رسول اکرم !	۲۹۵
پیروزی وغلبه اسلام بر تمام ادیان!	۲۹۶

عنوان	صفحه
علی علیه‌السلام هادی وامام زمان مهدی است ؟	۳۰۰
ائمه هدی علیهم السلام بیگناهند !	۳۰۱
لزوم عصمت برای ائمه هدی از نظر مقام ولایت	۳۰۲
روایاتی درباب عصمت ائمه هدی علیهم‌السلام	۳۰۳
گرامی ترین افراد در مرتبه تقرب بسوی خدا	۳۰۵
ائمه هدی علیهم السلام مقربان درگاه الهی هستند	۳۰۵
پرهیزکاران راستگو !	۳۰۸
برگزیدگان خدا مطیع امر وفرمان او هستند !	۳۱۱
مدیران عامل سازمان اجرائی اوامر الهی.	۳۱۳
تعبیری جالب در آیه شریفه تطهیر !	۳۱۴
رستگاران در دنیا و آخرت.	۳۱۷
انتخاب شایستگان برای علوم مخفی و پنهان !	۳۱۹
بیان نظمی نگارنده (شهادت برحق)	**۳۲۲**
انتخاب خدایتعالی برای رازداری خود !	۳۲۳
برگزیدگان به نیروی الهی !	۳۲۵
قدرت خدایتعالی در امرگزینش برگزیدگان.	۳۲۶
معنی عزت چیست ؟	۳۲۹
مراد از برهان چیست ؟	۳۳۱
معنی نور در فقره موردشرح .	۳۳۲
ائمه هدی (ع) به روح الهی تأیید شده‌اند .	۳۳۴
ائمه هدی (ع) مورد تأیید روح القدس‌قرار دارند.	۳۳۶
خلافت ائمه هدی (ع) چه خصوصیاتی دارد .	۳۳۸

عنوان	صفحه
روایتی جالب ، علی علیه السلام خلیفه چهارم است !	۳۴۰
بررسی امر خلافت از بعد دیگر !	۳۴۱
بهترین خلق خدا حجت‌بر آفریدگان هستند.	۳۴۳
خدایتعالی‌از کسانی حمایت‌می‌کند که حامی دین او باشند.	۳۴۵
ائمه هدی (ع) حامیان دین خدا هستند .	۳۴۶
وارثان علم و حکمت پیمبران .	۳۴۸
مفسران وحی الهی !	۳۴۹
ائمه هدی (ع) گواه بر اعمال خلق خدا هستند .	۳۵۱
ائمه هدی ناظر براعمال خلق خدا می باشند .	۳۵۵
پرچمهای پیروزی ونشانه‌های تقوی !	۳۵۷
مشعلداران راه هدایت‌در تمام بلاد.	۳۵۸
راهنمایان طریق حق .	۳۵۹
بیان نظمی نگارنده (شهادت برخصوصیتهای ائمه اطهار) .	**۳۶۰**
ائمه معصومین علیهم السلام از خطا و گناه مصونند .	۳۶۲
ائمه اطهار (ع) از فتنه ها درامانند .	۳۶۴
لباس عصمت وطهارت برقامت ائمه هدی پوشیده شده است .	۳۶۶
جلال خداوند مرتبه عظمت و کبریائی اوست.	۳۶۹
عظمت جلال الهی در نزد ائمه اطهار (ع) .	۳۷۰
جلال الهی از نظر قرآن مجید .	۳۷۱
بزرگداشت شأن خدایتعالی .	۳۷۳
توسل ائمه هدی به‌شأن حقتعالی .	۳۷۵
چگونه ائمه هدی (ع) کرم الهی را بزرگ داشتند .	۳۷۷

عنوان	صفحه
اهمیت وفای بعهد .	۳۸۲
بیان نظمی نگارنده (در اوصاف رهبران عالیمقام) .	**۳۸۴**
نصایح پنهان و آشکار چیست ؟	۳۸۵
مواعظ ائمهٔ هدی (ع)چه بوده است ؟	۳۸۷
جانفشانیهای ائمه هدی علیهم السلام .	۳۹۰
ائمه هدی (ع) با پیروی از روش انبیاءِ صابر بوده‌اند .	۳۹۱
بیان دیگری در فقرهٔ مورد شرح .	۳۹۳
توصیه عمومی خدایتعالی در امر صبر وشکیبائی .	۳۹۴
ارزش صبر وشکیبائی در چیست ؟	۳۹۵
آنجا که ائمه هدی صبرو شکیبائی را ازدست می‌دهند.	۳۹۷
اقامه نماز و اداءِ زکاة درباره ائمه هدی چه خصوصیتی دارد .	۳۹۹
شاهد کلام در رابطه با بند مورد شرح .	۴۰۰
اقامه نماز واداءِ زکاة در آیه ولایت .	۴۰۱
دو وظیفه مهم که هم خاص وهم عمومی است .	۴۰۲
جهاد تنها مربوط به انبیاءِ واوصیاءِ علیهم السلام نیست .	۴۰۶
جهاد در راه خدا مراتب ووسائل گوناگونی دارد .	۴۰۷
قرآن بهترین وسیله در امر جهاد است (شاهد کلام درامرجهاد)	۴۱۰
دعوت آشکار بسوی خدا در امر جهاد.	۴۱۳
معنی حدود چیست ؟	۴۱۴
معنای شریعت چیست ؟	۴۱۷
انتشار شرایع بوسیله ائمه هدی نشر شریعت محمدیه است.	۴۱۹
نامه ای از حضرت رضا (ع) در ارتباط به‌شرح موضوع !	۴۲۰

عنوان	صفحه
سنت الهی چیست ؟	۴۲۱
سیر سالکین الی الله تا مقام رضا وتسلیم.	۴۲۴
مرتبه رضا توأم بامقام تسلیم است .	۴۲۵
قرآن مجید در مقام رضا و تسلیم ارائه طریق کرده است .	۴۲۸
مقام رضا وتسلیم مراتبی دارد .	۴۲۹
گواهی برصحت رسالت تمام انبیاء علیهم‌السلام .	۴۳۱
بیان نظمی نگارنده (طی طریق برای ایصال بمطلوب)	**۴۳۴**
چه کسانی از دین خدا روی گردانند ؟	۴۳۵
ائمه هدی علیهم‌السلام برحق ، و حق با آنهاست .	۴۳۸
ائمه هدی (ع) خود در بیان حق چه گفته اند ؟	۴۴۰
بیان نظمی نگارنده « دربیان حق»	**۴۴۴**
ائمه هدی علیهم‌السلام بمقام عالی حسابداری منصوب شده‌اند .	۴۴۵
« فصل الخطاب» نزد ائمه است یعنی چه ؟	۴۴۸
آیات الهی که نزد ائمه هدی علیهم‌السلام است چیست ؟	۴۵۱
علوم آیات قرآنی نزد ائمه معصومین علیهم‌السلام است .	۴۵۳
بحثی دقیق درآیاتیکه نزد ائمه اطهار است .	۴۵۴
عزم و اراده ائمه همان عزم واراده پیمبران است !	۴۵۷
دوستی با ائمه معصومین مساویست بادوستی باخدا .	۴۵۹
تمام امید وآرزوها بر پایه محبت استوار است.	۴۶۱
از مرتبه دوستی تا مقام عشق و محبت !	۴۶۴
دشمنی با ائمه هدی مساویست بادشمنی باخدا .	۴۶۵
چه دستاویز بسیار محکمی !!	۴۶۷

عنوان	صفحه
سیر سالکان الی الله در مقام هدایت .	۴۶۹
اعمال هر امت بر امام زمان خود ارائه می‌شود .	۴۷۰
پیوستگی رحمت در خاندان عصمت !	۴۷۲
خدایتعالی آیت خود را هم ذخیره کرده است .	۴۷۳
باری سنگین تر از بار امانت نیست !	۴۷۵
باب آزمایش الهی از طریق ائمه هدی مفتوح است .	۴۷۷
در امر اطاعت از درولایت داخل شوید .	۴۸۰
بیان نظمی نگارنده (ائمه هدی (ع) را بشناسید).	**۴۸۲**
دریچه نجات از طرف‌ائمه هدی باز است .	۴۸۳
تکرار هرجمله زیارت از نظر اهمیت کلام‌است .	۴۸۵
گفتار خدایتعالی در قضاوت و داوریها چیست ؟	۴۸۶
سعادت ونیکبختی چیست ؟	۴۸۹
انکار مقام ولایت موجب حرمان ونومیدی است .	۴۹۱
کسیکه از امام فاصله بگیرد گمراه است .	۴۹۲
برای رسیدن به مرتبه رستگاری چه باید کرد ؟	۴۹۳
سنگر گاهی ایمن از خطرات ودشواریها .	۴۹۴
اعتقاد بمقام ولایت در حقیقت اعتقاد بهاسلام است .	۴۹۵
آنچه در هدایت اثر قطعی دارد.	۴۹۷
تابعین ائمه هدی در بهشت و مخالفین آنها دردوزخند .	۴۹۸
انکار مقام ولایت مقارن با کفر وشرک است.	۵۰۰
بیان نظمی نگارنده (سعیدکیست ؟)	**۵۰۲**
قبل از ایجاد عالم مقام ولایت ائمه هدی تثبیت شده است .	۵۰۴

عنوان	صفحه
ائمه هدی دریك روح وروان در بدنهای جداگانه‌اند	۵۱۰
ائمه معصومین علیهم‌السلام همگی از یك نور واحدند .	۵۱۱
سرشت ائمه هدی در مرتبه‌ای واحد .	۵۱۳
ائمه هدی درپاکی و پاکیزگی یکسانند .	۵۱۵
نور ائمه هدی عرش الهی را روشن‌ساخته است .	۵۱۸
اظهار امتنان از نعمتی بزرگ !	۵۲۲
حرم ائمه هدی (ع) مرکز ذکر الهی است.	۵۲۳
خانه‌هائیکه رفعت‌بخش ذکر الهی‌است.	۵۲۶
خانه ائمه هدی (ع) در دلهای اهل ایمان است .	۵۲۷
آنچه‌که خدایتعالی خود به‌اهل ایمان دستور داده است.	۵۲۸
نتیجه‌دوستی و محبت‌ائمه هدی علیهم‌السلام .	۵۳۲
پیروان‌ائمه معصومین از آلودگیها بر کنارند .	۵۳۴
بیان نظمی نگارنده (ائمه طاهرین ازیك نور واحدند)	**۵۳۵**
فضیلت ائمه هدی (ع) بر کسی پوشیده نیست .	۵۳۷
ابلاغ خدایتعالی برسول اکرم در معرفی اوصیاء	۵۳۸
اطلاعات عمومی در شناسائی مقام ولایت	۵۴۱
عموم بر گزیدگان وخواص ائمه هدی را شناخته‌اند	۵۴۳
مؤمن صالح چه‌خصوصیاتی دارد .	۵۴۵
منکرین مقام ولایت هم بمعرفت امام آشنائی داشته‌اند .	۵۴۹
بزرگداشت ائمه معصومین علیهم‌السلام	۵۵۱
بیان نظمی نگارنده (مقامی بالاتر ازهرمقام) .	**۵۵۴**
جان عالم فدای ائمه هدی باد !!	۵۵۵

عنوان	صفحه
ظهور عوالم محبت در کمال فداکاری .	۵۵۶
فداکاری جان در راه محبت واخلاص .	۵۵۷
گواهی بمقام ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام	۵۶۰
بینش دقیق درشأن ومقام ائمه معصومین (ع)	۵۶۲
ولاء اهلبیت وائمه هدی امر ضروری است	۵۶۴
بیان نظمی نگارنده (در ولاء محبت)	**۵۶۷**
صلح جوئی از صلح طلبان پیرو خط امام علیه‌السلام	۵۶۸
آنچه راکه ائمه هدی (ع) حق می‌دانند.	۵۷۰
برای شناسائی امام توجه به مضامین عالیه این زیارت کافیست .	۵۷۳
اقرار بفضائل ائمه هدی علیهم‌السلام .	۵۷۶
درك علوم ائمه هدی (ع) قابل تحمل است .	۵۷۸
از رجعت چه میدانید ؟!	۵۸۰
تنها برای اثبات رجعت کلام امام (ع) دراین بند از زیارت کافیست .	۵۸۳
رجعت از نظر قرآن مجید .	۵۸۵
اسرار امر رجعت در حکومت حقهٔ جهانی است .	۵۹۵
انتظار در اجرای فرمان ائمه هدی علیهم‌السلام .	۵۹۶
انتظار واشتیاق برای تشکیل دولتی خدا پسند .	۵۹۸
قول کسی را جز قول شما قبول نداریم !	۶۰۰
اصل موضوع مسئله امر الهی است .	۶۰۱
بیان نظمی نگارنده (امکان بازگشت برای بعضی میسر نیست) .	**۶۰۳**
وسائل پناهندگی بسوی خدایتعالی .	۶۰۵
چرازائر به ائمه هدی علیهم‌السلام پناه جسته است .	۶۰۶

عنوان	صفحه
پناهندگی زائر در عنوان استعاذه !	۶۰۸
پناهندگی زائر بوسیله زیارت قبور ائمه هدی(ع) .	۶۱۱
علت اینکه مردم برای زیارت ائمه دلباخته‌اند چیست ؟	۶۱۳
در طلب حوائج مقدم توجه به امام علیهم‌السلام است .	۶۱۶
ایمان به اسرار ائمه هدی (ع) در تمام حالات .	۶۱۹
ایمان زائر متوجه بردوازده امام علیهم‌السلام است .	۶۲۰
کمال تسلیم در اوامر و فرامین ائمه هدی (ع) .	۶۲۲
حیات اسلام در ظهور امام علیه السلام .	۶۲۴
پایان ضعف وآغاز حیات اسلام .	۶۲۶
خدایتعالی چه روزهائی را اختصاص بخود داده است ؟	۶۲۹
متابعت وهمکاری با ائمه هدی (ع) در تمام مراحل .	۶۳۳
ابراز تنفر و بیزاری از طاغوت وطغیان گران .	۶۳۶
بیزاری از هر گونه دشمنی ومخالفت با ائمه هدی (ع)	۶۳۷
درخواست زائر از خدایتعالی در چند مورد مهم !	۶۴۱
تقاضای ثبات و پایداری ایمان .	۶۴۴
این زیارت یکی از آثار ائمه هدی علیهم‌السلام است .	۶۴۹
دعای زائر در پیوستگی و ارتباط با ائمه هدی (ع) .	۶۵۱
در اجتماع عظیم رستاخیز هر کس با محبوب خود همراه است .	۶۵۲
چشم روشنی در رستاخیز !	۶۵۴
بیان نظمی نگارنده (اشاره به فقرات مورد شرح)	**۶۵۵**
خدا شناسی را باید از ائمه هدی (ع) تعلیم گرفت .	۶۵۷
مدح و صفات ائمه هدی (ع) بشمار در نیاید .	۶۶۵

عنوان	صفحه
مدح وثناء امام را باید از بیان امام جویا گردید.	۶۶۸
پیوست بیان «حجج» بنام جبار !	۶۷۰
بیان نظمی نگارنده (کسی از عهده مدح امام برنیاید)	**۶۷۱**
گشایش باب آفرینش بخاطر کیست ؟!	۶۷۳
نزول رحمت الهی بستگی بوجود ائمه هدی (ع) دارد.	۶۷۶
چرا اجرام سماوی به زمین سقوط نمی کنند ؟	۶۷۷
وسیله دفع بلا ورفع غم واندوه !	۶۷۸
بیان نظمی نگارنده (افتتاح باب رحمت بوسیله امام)	**۶۸۱**
آنچه بر پیمبران نازل شده نزد ائمه طاهرین علیهم‌السلام است .	۶۸۲
بزرگداشت مقام جبرئیل !	۶۸۶
چیزیکه به هیچکس جز ائمه هدی (ع) داده نشده است .	۶۸۸
هر شریفی در برابر شرافت ائمه هدی سرافکنده است .	۶۹۲
استکبار جهانی در حکومت امام زمان سرتسلیم فرود خواهد آورد .	۶۹۳
نور ائمه هدی علیهم السلام از نور خدایتعالی است .	۶۹۶
بازهم اشارهٔ دیگری به سیر سالکان‌الی الله !	۶۹۹
اصل موضوع این کتاب در مقام ولایت است .	۷۰۰
اعتقاد بمقام ولایت وسیله رستگاری است.	۷۰۲
بیان نظمی نگارنده (درولایت و رستگاری)	**۷۰۵**
امام هم بشری همانند دیگران است ولی ...	۷۰۶
مختصر اشاره‌ای دربارهٔفقرات موردشرح.	۷۰۸
اسماءِ ائمه هدی (ع) در میان اسماء است .	۷۰۹
پیکر ائمه هدی علیهم‌السلام درمیان پیکر هاست .	۷۱۱

عنوان	صفحه
ارواح ائمه (ع) در میان ارواحند .	۷۱۲
دانش امروز درباره روح چه گفته است ؟	۷۱۳
ارتباط با عالم ارواح وضبط پیامهای آنان !	۷۱۸
بازگشت روح به جسد اصلی کمی پس از مرگ .	۷۲۳
نتیجه حاصله از این بحث .	۷۲۵
جان امام علیه‌السلام در میان جانهاست .	۷۲۵
آثار امام (ع) در میان آثار است .	۷۲۷
آرامگاه امام علیه‌السلام در میان آرامگاههامی‌باشد .	۷۲۹
نامهای نیکو از تجلی صفات نیکوی الهی هستند .	۷۳۰
معنای شیرین بودن نام امام (ع) چیست .	۷۳۳
شأن ائمه هدی در عظمتشان جلوه گراست .	۷۳۵
وفای بعهد را از ائمه هدی علیهم‌السلام باید تعلیم گرفت .	۷۳۶
بیان نظمی نگارنده (زندگانی امام در میان مردم) .	**۷۳۸**
کلام ائمه اطهار پرتوی از نورقرآن است !	۷۴۰
سفارش ائمه معصومین (ع) به پرهیزکاری است.	۷۴۲
کردار ائمه هدی (ع) جز خیر وخوبی چیز دیگری نیست.	۷۴۴
قول ائمه هدی (ع) حکمی لازم الاجراء است .	۷۴۶
ذکر خیرائمه از آغاز تاپایان !!	۷۴۷
قلم در توصیف کلمات الهی فرومانده است .	۷۵۰
آزمایش الهی مراتب گوناگونی دارد .	۷۵۲
بلای ناگوار خود وسیله نیکوئی در آزمایش الهی است .	۷۵۴
خروج از ذلت وورود بمقام عزت !	۷۵۵

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده (اوصاف ائمه طاهرین چگونه است)	۷۵۸
در ره دوست فدا کردن جان آسان است .	۷۶۰
تعلیمات عالیه بوسیله ائمه طاهرین علیهم‌السلام	۷۶۰
اصلاح امر دین و دنیا بوسیله ائمه معصومین است .	۷۶۱
تفویض مقام ولایت به ائمه هدی اززمان حضرت ابراهیم (ع)	۷۶۳
تمامیت کلمه دین ونعمت !!	۷۶۵
تعمیم دوستی ومحبت در قلوب اهل ایمان	۷۶۶
وجوب دوستی ومحبت بائمه هدی علیهم السلام .	۷۶۸
دلائل وجوب وضرورت بردوستی ائمه معصومین (ع) .	۷۷۰
بیان نظمی نگارنده (در اسرار محبت) .	**۷۷۲**
اقرار برایمان واعتقاد بر آنچه خدایتعالی نازل کرده است .	۷۷۳
زائر تقاضای تثبیت ایمان خود کرده است .	۷۷۶
بیان زائر در یك جمله از اصول دین جمع شده است .	۷۷۷
آخرین کلام دربارهٔ مقام ولایت	۷۸۱
تقاضای بخشش از گناه با تأکید به سوگند	۷۸۲
آمرزش گناه بستگی به ولاءِ ائمه طاهرین دارد !	۷۸۵
گرایش به تقاضای عفو وبخشش !	۷۸۶
بیان نظمی نگارنده (بخشش گناه بوسیله امام) .	**۷۸۸**
در معانی شفاعت !	۷۹۰
شفاعت از نظر قرآن مجید .	۷۹۲
منظور از بیان آیات مربوطه به امر شفاعت چیست ؟	۷۹۳
حقیقت شفاعت چیست ؟	۷۹۵

عنوان	صفحه
چه کسانی می‌توانند شافع گناهکاران باشند.	۷۹۶
مقام تقرب در امر شفاعت !	۷۹۸
سوگند بر آن حقیکه خدایتعالی بر خود واجب کرده است .	۸۰۰
شفاعت در احادیث اسلامی.	۸۰۱
دست آویزی دیگر برای امر شفاعت !	۸۰۵
بیان نظمی نگارنده پایان کتاب درامر شفاعت .	**۸۰۷**



This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.